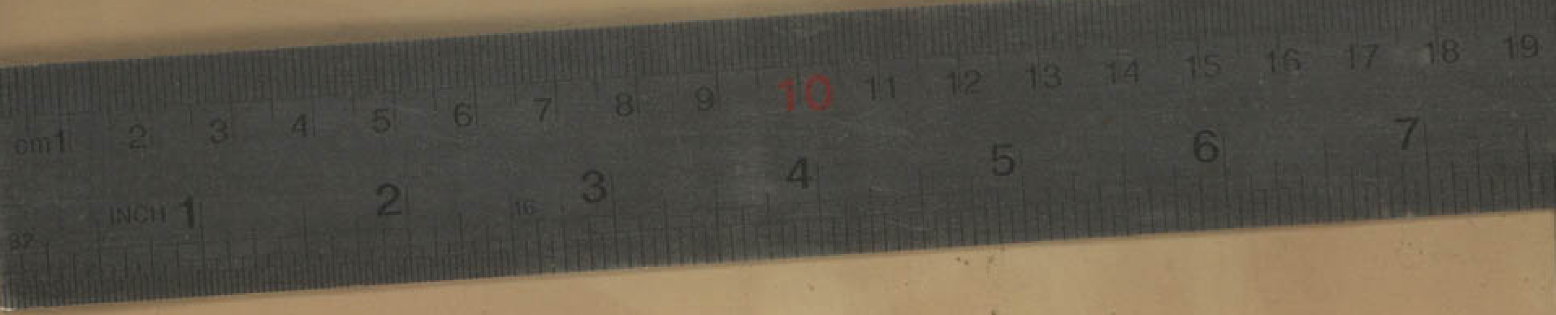


کتاب حکمت مال احمد





علامی مولانا جلال الملة والدین محمد الصدیقی الدوانی طیب الله مضجعه و
جعل مقعد الصدق مرجعه **بیت** برده او گوی سبقت از میدان،
نه ز میدان که برده از اقران، مستعدان مباهی از طلبش مستفیدان
مفاخر از ادبش می بود و از علم حدیث و کلام و رسایل حکمت در خدمتش
مطالعه می نمود و چون بلده مذکور مسکن حذاق اطبا بود و آن روز مخدوم
نامی رئیس الاطبا مولانا عماد الملة والدین محمود نور الله مرقده بدرس کتب
این فن و معالجت مرضی متعین شده بود و شفقت تمام به نسبت خواص
و عوام داشت داعیه [illegible] تازه گشت و مدت دو سال تمام در خدمتش مطالعه
کتب متداوله این فن مثل آنکه سراپی تمام، و طرفی از کلیات قانون،
و طرفی از شرح موجز مولانا نفیس، و ایضاح محجة العلاج طاهر محمد سجزی
و تشریح جالینوس کرده شد و چون قواعد و قوانین طبی بیمن همت
و شفقت خدمتش مربوط و مضبوط گشت در خاطر می بود که نسخه فارسی
درین فن که جامع طرفین علمی و عملی و امراض و اسباب و علامات و
معالجات آن باشد بنویسد و لیکن این نیت و عزیمت در تراخی تاخیر
بود الآن فاستخرت الله تعالی واستعنت به فی ابتدایه واختتامه باعث
بر تحریرش نام خجسته فرجام غصن دوحه خانی و ثمره شجره خاقانی اعنی
خان بن خان بن خان المؤید من الملک المنان ابو الغازی سلطان
سعید بهادر خان خلد الله ملکه و ابد دولته و طول الله عمره و نصر الله
اعوانه و انصاره و ضاعف اقتداره بحق محمد سید السادات و منبع

السعادات و این کتاب مشتمل بر چهار باب است و یک فصل باب اول در بیان قسم علمی و عملی ازین فن باب دوم در بیان امراض مختصه باعضاء انسان باب سیوم در بیان امراض مختصه برجال و نساء باب چهارم در بیان امراض عامه که اختصاص بعضوی دون عضوی دیگر و زنی ندارد فصل در بیان پارهٔ از ادویه مفرده و مرکبه و خواص بعض از حیوانات و مضرت ایشان و تدبیر آن بعد از حصول مضرة و این کتاب مسمات بتحفه خانی والله الموفق للاتمام

باب اول و این باب مشتمل بر مقالات است و درین باب اولا معرفة چیزی که دانستن آن بر طبیب لابدی و ضروریست و آنها اینست که مذکور میگردد بر ضمیر خبیر و اقفان این صناعت پوشیده نگردد که طبیب را تصور جمیع معانی طبی لازم است و باید که اقتصار بر ما یتخیل عوام نکند و باید که معتقد صدق قضایا و مسایل طبی باشد اگرچه بعض ازین قضایا او را بطریق تقلید حاصل خواهد شد از عشر و بعضی بطریق برهان و دلیل مقاله اولی در بیان ارکان و مرکبات و ارکان عبارت از اجسامی است که منقسم میشوند از اجسام مختلف الصور و حدوث مرکبات از ترکیب ایشان است و یقین است که مراد بمرکبات ثلثه است که جماد و نبات و حیوان است و اگرچه موضع و مرکب مبحوث عنه درین فن خاص است که آن بدن انسان است یا متعلق ببدن تا بحث از ادویه و اغذیه را نیز شامل باشد و ارکان

چهار است آتش و هوا و آب و خاک و طبع آتش گرم و خشک و موضع و مقر طبیعی او فوق عناصر است و طبع هوای ظرف گرم و تر است و موضع طبیعی او تحت نار است و طبع آب سرد و تر است و موضع طبیعی او تحت هواست و طبع خاک سرد و خشک و موضع طبیعی او تحت عناصر آنست که هرگاه دران باشد ساکن و مستقر باشد و میل بجانبی نکند و طبیعة و اگر بقصد انتقال کند این حرکت غیر طبیعی باشد و اگر بمکان خود تانیا معاودت کند این حرکت طبیعی خواهد بود و آتش خفیف مطلق است زیرا که حرکت نمیکند بالطبع الا بجهت فوق و هوا خفیف نسبتی است یعنی نسبت باب خفیف است و الا نسبت باتش ثقیل است زیرا که حرکت او بالطبع بفوق و قبل است هرگاه در تحت موضع طبیعی خود باشد و هر جایگاه فوق موضع طبیعی خود باشد حرکت بجانب تحت میکند و آب ثقیل است اما ثقیل نسبی است نه مطلق زیرا که ثقیل نسبت بهواست و خفیف نسبت بارض است و خاک ثقیل مطلق است زیرا که حرکت نمیکند بالطبع الا باسفل مقاله ثانیه در بیان مزاج بر واقفان اسرار طبابت مخفی نماند که هر جایگاه که ارکان یعنی عناصر اربعه بجنب یکدیگر شوند و تماس با یکدیگر کنند و تفاعل میان ایشان واقع شود یعنی که حار کیفیت بارد بشکند و بارد کیفیت حار بشکند و علی هذا القیاس رطب سورت یابس و یابس سورت رطب و ازین تفاعل و تکاثر کیفیات کیفیتی در مرکب حاصل شود ثانوی که آن نبوده باشد این را

مزاج می نامند ودرین مقام میان طبیب وحکیم مخالفت است زیراکه
طبیب این کیفیت متوسطهٔ ثانیه راکه از تفاعل حاصل شده مزاج می نامند
وحکیم میگوید که در تفاعل کیفیت اولی از عناصر دور میشود وکیفیت
مشابه در مرکب را طاری میشود ومزاج اینست ومزاج باعتبار تجویز
عقل منقسم میشود باین طریق که خالی ازین نیست بر طبق وسط است
بین الکیفیات الاربعة المتضاده که در ارکان است یا نه چنین است
وقسم اول را مزاج معتدل بالعرض می نامند زیراکه معتدل حقیقی از مزاج
محال است زیراکه ممتزج بمزاج حقیقی وقتی متصور باشد که عناصر در مرکب
بحسب کم وکیف علی السویه باشد وهرچه گاه که اجزا بحسب کم وکیف علی
السویه باشند هر یک میل بالکلیه خود خواهد نمود پس مرکب حاصل نشود
پس مزاج معتدل حقیقی موجود نشود الا معتدل بالعرض ویا معتدل از عدل
در قسمت وثانی خالی ازین نیست که گرم تر از اعتدال بالعرض است یا سرد تر
از وست ویا رطب از و یا خشک تر از و وباعتبار ترکیب یا گرم تر وخشک تر
از و ویا گرم تر ورطب تر از و ویا سرد تر وخشک تر از و ویا سرد تر وارطب
از و واین امزجهٔ مذکورهٔ مقسومه مسمات بامزاج مقابل مر اعتدال بالعرض
را ولفظ اعتبار را گاه بر تکافو، وهمسری اجزاء مرکب اطلاق میکنند مثل
تساوی جزء نار بارض در بعض مرکب وگاهی اطلاق بر تکافو وبرابری
قوا میکنند مثل عدم غلبه قوتی بر قوتی در مرکب وگاه اطلاق بر معنی دیگر نیز
میکنند وآن اینست که موضوع از موضوعات را نوع مزاجیست که آن مزاج

اصلح امزجه است بالنسبت آن موضوع مثل انسان که نوعی از حیوان
است واو را مزاجی است که نسبت با او آن مزاج اصلح والیق است
قیاس بامزجه انواع دیگر واین مزاج را معتدل نوعی هم نامند وهمچنین
مر هر یک از انواع حیوان را مزاجی خاص باو هست که آن مزاج بآن نوع
اصلح والیق امزجه است ومراد بعدل در قسمت اینست ولیکن مزاج انسان از
اقرب امزجه است باعتدال بالعرض وطبیب را اقلیم او واجب است
از غیر **فصل** بر واقف خبر این فن پوشیده نگردد که در مزاج
انسانی بحسب ماهیت تفاوت نمیرود زیراکه سبب ماهیت نوعیت متحد
است با شخاص این نوع وتفاوتی که هست بحسب عدد است زیراکه
مزاجی که زید راست مخالف است مر مزاجی که عمرو راست ومع هذا
هر دو شریک اند در مزاج انسانی پس اختلاف بالعدد باشد واتحاد
بالماهیت ومزاج نوعی دو طرف افراط وتفریط دارد بدانکه افراط تجاوز
از حد در جانب کمال است وتفریط تجاوز از حد در جانب نقصان
ومحال است که شخصی از اشخاص نوع باقی باشد وموصوف بمزاج نباشد
زیراکه بطلان مزاج نوعی بطلان اشخاص است ونیز شکی نیست که
شخصی از اشخاص نوع انسانی که او اعدل اشخاص است وشخصی
اقرب از و که اعتدال بالعرض است درین هنگام مر مثل این شخص را
اعتدال دیگر است واین اعتدال نیست مگر بحسب قیاس نوع الی ما هو داخل
فیه یعنی شخصی وفردی که داخل است درین نوع همچنان که اعتدال نوع

نیست مگر بحسب قیاس بنوع الی ماهو خارج عنه یعنی بچیزی خارج از نوع
مثل قیاس مزاج نوع انسانی بمزاج غنم یا ارنب و همچنین در صنف نیز
زیرا که در هر صنف از اصناف انسان مثل ترک و هند و غیر ذلک من الا
صناف را مزاجی است خاص بآن صنف که قیاس آن مزاج بآن صنف قیاس مزاج
نوعیت بانسان و آن مزاج را اعتدال صنفی می نامند و همچنین در هر صنف
از اصناف شخصی است که نسبتش تا آن صنف نسبت اعدل ناس است
از روی مزاج بنوع انسانی و این اعتدال نیست مگر بحسب قیاس صنف
الی ماهو داخل فیه همچنان که اعتدال صنفی نیست مگر بحسب قیاس صنف الی
ماهو خارج عن ذلک الصنف همچنانکه سابقا مذکور شد و همچنین مر هر شخصی
از اشخاص انسانی را مزاجیست خاص باو که ممکن نیست یا نادر است که مشارک
باشد باو دران مزاج شخصی دیگر از اشخاص انسانی و این مزاج مران شخص را
اعتدالی است که بآن متقوم است آن شخص درین مزاج و این مزاج را اعتدال
شخصی می نامند قیاس باغیرش از اشخاص نوع و همچنین مر آن شخص را مزاج
است معتدل که بآن مزاج بر افضل احوال نیست دران حین و آن شخص
حین تغیر مزاجش بر اعتدال مزاجش که سابقا بود لیکن درین حین بر افضل
احوال نیست پس در اعتدال مزاج هر شخص بحسب احوال تفاوت جاریست زیرا که اعتدال
مزاجی که او را بر افضل احوال است غیر اعتدال مزاج سابق است و این را
اعتدال بحسب ذات شخصی می نامند یا باعتبار قیاس بغیرش از اشخاص و همچنین
در هر عضو مزاجیست خاص بآن عضو که آن عضو متقوم بآن مزاج است و این مزاج

را اعتدال

را اعتدال عضوی می نامند و همچنین اعضا را مزاجی بر افضل احوال می باشد
که در بعضی اوقات نبود و این مزاجی دیگر است و این مزاج حین
تغیر حالیست و این مزاج را اعتدال بحسب عضو وحده می نامند نه
قیاس بغیرش از اعضا پس در نوع انسانی هشت وجه از اعتدال مزاج
متصور است و همه اعتدال مزاج یکنوع است که انسان است غایتش
بتجویز عقل اقسام پیدا میشود و هیچ یک از ینها خارج مزاج انسانی نیست
پس باید دانست که اعدل انواع بحسب مزاج انسان است و اعدل
اصناف سکان خط استوا اند پیش اکثر و بعد از ان سکان اقلیم رابع
پیش بعضی و هر یک ازین دو طایفه را بر مدعای خود دلایلی روشن است
و این از جمله مسلمات واجبة الاذعان است نزد اطبا و اعدل اشخاص
او اعدل صنف است و اعدل اعضا جلد است خصوصا جلد کف دست و
خصوصا انملة السبابة که از امسبحه نیز می نامند و بر پهلوی ابهام است
و ازین جهت که اعدل است حاکم است در کیفیت ملموسات زیرا که
حاکم را واجبست که متساوی المیل بین الطرفین باشد و از جمله ایشان
که بآن استدلال بر اعتدال جلد میکنند آنست که منفعل نمیشود از جسم مرکب
در حار و بارد که هر دو جزو درین جسم متشابه القوة باشند یعنی حار
قوة بارد را و بارد قوت حار شکسته باشد و متکافی القوة در انکسار همین
معنی دارد که غلبهٔ قوت در هیچ کدام از طرفین نباشد و هر جه که او چنین
باشد معتدل منفعل نمیشود و بر همین قیاس در کیفیت منفعل پس

جلد اصابع ید و خصوصا

هشت قسم

هرگاه که اعتدال مزاج معلوم شد سوء المزاج نیز معلوم است زیرا که
سوء المزاج خروج صحیح است از اعتدال و سوء مزاج منقسم میشود
زیرا که خالی ازین نیست که احرّ ما ینبغی است یا ابرد ما ینبغی است
یا ارطب و یا ایبس مما ینبغی و بر سبیل ترکیب و ازدواج نیز یعنی یا حار
رطب است و یا بارد رطب است و یا حار یابس است و یا بارد یابس
است و هر یک ازین اقسام یا مادی است یا ساذج است و سوء
مزاج مادی بواسطه خلطی از اخلاط که او را کیفیتی ردی است مثل صفرا و غیر
او از اخلاط اربعه که بدن متکیف بکیفیت ردی شده است بسبب این
خلط و سوء المزاج ساذج آنست که سبب حصول و وجود او خلطی از اخلاط
بدن نیست مثل برودت هوا و گردیدن در برف و یا فتن سردی از وجود
حرارتی که نه از ممر اخلاط باشد مثل حرارت مدقوق که ناشی از خلطی و تعفن
آن نیست بلکه حرارتیست صادر از قلب و تاثیرش در رطوبات محموده
و در هر مرتبه شروع در افنا از این رطوبات مسما باسمی میشود و سوء المزاج
منقسم شانزده قسم میگردد هشت ازین جمله مادیست و هشت ساذج

مقاله ۳ در بیان اخلاط اربعه

بباید دانست که هرچگاه غذا بمعده
وارد می شود استحاله می یابد در وی یعنی خلع صورت غذائی و لبس صورت
شبیه بجاء کشک غلیظ می کند در چند ساعتی که مقرر داشته اند و این نیز
بحسب مزاج و قوت بدن متفاوت میشود و این جوهر مستحیل را
کیلوس می نامند و درین حین صفا و نقاوت او از طریق ماساریقا

که آورده چند موضع است من عند الله از برای جذب همین بجانب کبد
جذبیده بمعده است و آنجا طبخی می یابد و از انجا مناسب هر عضوی
منقسم میشود و از عروق و اورده موضوعه من عند الله از برای همین
مصلحت گذشته در وصیله جمیع بدن می نشینند تبارک الله احسن الخالقین
و مراد بغذا جسمی است رطب که جزو متغذی میشود که آن بدن است و در
تعریف خلط گفته اند جسم رطب سیال یستحیل الیه الغذاء و خلط محموده
آنست که صلاحیت آن داشته باشد که وحده و بتمامه جزو متغذی شود
مثل دم صافی یا با غیرش از اخلاط جزو متغذی تواند شد و خلط غیر صالح
یا فاسد آنست که چیزی عارض وی شده باشد که ابطال صلوحش کرده باشد
چه اگر عارض فاسد او را پیش نیامدی هر اینه صالح بودی پس در اصل خلقت خود
خلط صالح بوده قطع نظر از عارض و رداءت و غیر صالح باعتبار عارض تا
عارض بحسب کمیت و کیفیت چند بوده باشد و باین اعتبار در رداءت متفاوت
میشود و اخلاط صالحه و فاسده منحصر در چهار جنس است خون و صفرا و سودا
و بلغم و بباید دانست که رطوبات بدنی دو قسم است اولی و ثانوی اولی
اخلاط اربعه مذکوره است و ثانوی فضول است یا غیر فضول و آنچه فضول
است در مبحث اخلاط ردی مذکور خواهد شد اما رطوبتی که فضول نیست
آنست که مستحیل از کیموس شده و نفوذ در اعضا کرده اما هنوز جزو اعضا
مفرده نشده است زیرا که فعلش تام نبوده در استحاله و اصناف رطوبات
چهار است یکی رطوبتی که محصور است در تجاویف اطراف عروق صغار

در حدوث ۳

اعضای مفرده

استخوان و غضروف و رباط و [illegible]
و شریانی و [illegible] و گوشت [illegible]
و پوست و [illegible] و هوا که [illegible]
اعضای بسیط ۱۲

و مجاور است مر اعضا را و ساقی اعضاست عند الاحتیاج چه اگر این رطوبات
نباشد اعضا را جفاف و یبوست طاری میشود و حکمت تامه الهی مقتضی وجود
اوست و ثانی رطوبتی است منبث در اعضا که بمنزله شبنم است و مستعد
آنست که تغذیه اعضا کند هر جاکه اعضا فاقد غذا باشند و ثالث رطوبتی
که قریب العهد بانعقاد عضویت یعنی استحاله او بعضو از جهت مزاج شده
اما مستحیل از جهت قوام بعضو نشده و رابع رطوبتی که مداخل جوهر اعضای
اصلیه است و این رطوبت از جهت اتصال اجزاء عضو بایکدیگر است
و از اجناس اربعه مذکوره [illegible] رطوبت یکی خون است و خون یا طبیعی
است یا غیر طبیعی و خون طبیعی آنست که تغذیه بدن کند و نافع او باشد
و از عدم و قلت او سوء مزاج حاصل شود بلکه از عدم عدم حیوة باشد
و غیر طبیعی مقابل اوست و علامت خون طبیعی آنست که احمر ناصع باشد و بوی
ناخوش نداشته باشد و بحسب طعم شیرین باشد و گاه خون غیر طبیعی میگردد و این
یا بواسطه متکیف شدن اوست در ذات خود باین طریق که اسخن از حال
طبیعی شد یا ابرد از او و این تغیر می تواند که گاه بواسطه مخالطه خلطی غیر
طبیعی شود و او را متکیف بکیفیت زائده گرداند و این دو قسم می تواند بود
یکی آنکه این مخالط از خون باشد باین طریق که جزوی از خون متعفن شود و تاثیر
در بقیه اجزا کند و درین حال هر آینه اسخن ما ینبغی خواهد شد و قسم ثانی
آنست که در وی مخالط از خلط دیگر باشد مثل صفرای غیر طبیعی و با خلط
دیگر بانفراد و یا باجتماع اخلاط فاسده متعفنه باشد و او را از صلاح و طبیعت بیرون

اعضای اصلیه
استخوان و عصب و رباط [illegible] گویند
[illegible]

مرکب حرارت که رطوبت در صبی ارطب و الین است و در شباب
احر و ایبس و حرارت واحده باعتبار محلین مختلف میشود زیرا که آتش
را احراق در هیزم خشک تاثیر بیشتر است از هیزم تر و حرارت قایم
بر رطوبت کثیره الین است از حرارت قایم بر رطوبت ضعیفه پس حرارت
صبی الین و اضعف از حرارت شباب باشد زیرا که انسان در اول نشو
در سن نمو ارطب است در مزاج اصلی خود و تا سالش در ازدیاد میشود
بواسطه تاثیر حرارتش در رطوبت که حامی حرارت غریزیست از فنا
و تا انتهای سن نمو که بعد از ان سن وقوف حرارت را بواسطه شده
دران اوان در رطوبت غریزی نقصانی نیست و چون بسن وقوف
منتهی میشود روز بروز در رطوبت غریزی که مرکب حرارت غریزی است
نقصانی میشود و بعد از نقصان از رطوبت نقصان در حرارت ظاهر
میشود و در خارج مثالش فتیله روغنین است که باو نار قایم است و
شک نیست که فنای روغن که نار باو قایم است بالاخره مستلزم فنای
نار است پس تا زمانی که روغن باقیست نار باقیست و همین که روغن
آخر شد نار نیز آخر شد اینست مثال حرارت و رطوبت غریزی که سبب
حیوت انسان است و جمیع حیوانات و همچنین که مذکور شد چون نقصان
بعد از سن نمو در رطوبت غریزی میشود اگرچه در رطوبت غریبی که موجب
امراض است می افزاید و چون رطوبت غریبی حامی و مرکب حرارت غریزی
نیست نافع و ممد حیوت نیست و ازین جهت که رطوبت غریزی فانی میشود

سنخف در سن کهولت و شیوخت الی آخر العمر بحسب مزاج بارد یابس میشود
نسبت باسنان سابقه و مزاج رجال احر و ایبس است نسبت بمزاج
نسا **مقاله ششم در بیان فواید اعضا** و اعصاب است از اجزای
متماسکه که متالف و مترکب است بدن انسان ازین اجزا و این اعضا
منقسم میگردد بمفرد و مرکب و عضو مفرد آنست که هر جزو محسوس ازو
در اسم واحد شریک باکل باشد یعنی اسم کل بر جزو درست باشد و تعریف
کل بر و صادق آید مثل مو که هر جزو ازو را موی می نامند و تعریف بر جزو
صادق است و مثل لحم که او نیز بر همین وجه است و عضو مرکب مقابل
این مثل راس و استخوان عضویت صلب مخلوق شده من عند الله
تعالی زیرا که او اساس و عمد بدن است و دعامه حرکات و حکمت باهره
الهی مقتضی انست که این مخلوق را حرکات آسان باشد و ازین جهت
است که اکثر استخوانها با وجود صلابت مجوف مخلوق شده است
و فایده در تجویف آنست که در بعض اوقات بسبب حرکات عنیفه جفاف
و یبوست بر و طاری نشود فتبارک الله احسن الخالقین و غضروف
نرم تر از استخوان است و اصلب از سایر اعضا و در وجود او آنچه نزد اطبا
مقرر شده از منافع چهار است یکی حسن اتصال اعضا صلبه با اعضا
لینه مثل استخوان باگوشت همچنانکه اتصال شانه باگوشت بواسطه اتصال
غضروف است و در لینت او از عظم مراعات مناسبت است میانه
لحم و عظم تا بیگانه نباشد و اتصال طرفین عظم و لحم را شایسته باشد و فایده

که سبک باشد تا در منتها و تردد بر وی ثقیل نباشد
و حکمت عظم در استخوانها است

دیگر

دیگر صیانت مفاصل از ساویدن با استخوان عند الحرکات و کوفته شدن
اینها و دیگر آنکه تا در باشد عضل در استناد و تکیه بر غضروف و دیگر آنکه غضروف
متعلق عضل باشد در بعضی مواضع همچنانکه در حنجره زیرا که عضلات حنجره
متعلق بغضروفی است که آنجاست و اعصاب اجسامی است که از دماغ
رسته است و از نخاع که او را حرام مغزی می نامند و در لون سفید است و
نرم است در انعطاف و کج شدن و صلب و سخت در انفصال و پاره
شدن او بآسانی نیست و او مخلوق است من عند الله تعالی از برای فواید
و اعظم فوایدش رسانیدن قوت حس و حرکت ارادیست باعضا جسمانیه
متحرکه بالاراده و این بواسطه روحیست که حامل اوست و عضله عضویست
مرکب از عصب و از جسمی که او از اطراف استخوان و غشای مجلل روییده است
یعنی محیط است و فرا گرفته است و شبیه بعصب است و او را عقب و رباط
می نامند و خلقت او از برای تحریک اعضاست بحسب اراده بجای مبدا
عصب که آن مبدا دماغ است و این تحریک برین وجه است که عصب هر جا
که که متصل میشود برباط و هر یک چنگ در یکدیگر میزنند و متشبث میشوند
گاه که یعنی واحد میشود و اراده هر گاه که مقتضی تحریک عضوی از اعضا میشود
حرکت میکند قوة محرکه که فرو گرفته عضل را برسانیدن عصبی که او جزو آن
عضل است و یا بطریق تشنج عضله و درین حال مستلزم حرکت عضو است
بجانب مبدا یا بطریق ارخا و سست ساختن عضله است و این مستلزم
حرکت عضو است بجانب خلاف مبدا که آن تمدد است و او تار اجسامی

است که روییده است از اطراف بعضی عضلات و این قید بعضی از برای آنست
که عضلهٔ پیشانی را وتر نیست و او شبیه عصب است و متصل است از اطراف
که مقابل عصب است باعضای متحرکه و وتر مرکب است در اکثر آن عصبی
که آن جزوی از عضله و رباطاتست و قید اکثر اینجا نیز از برای آنست که وترها
مثالف مرکب از غیر عصب و رباط نیز می باشد همچون وتر عقب که باشنه
است زیرا که او مرکب از اوتار عضلاتیست که بر ساق است و رباط
نیز عصبانیست بحسب حس و لمس و از استخوان روییده است بجانب
عضل و هیچ یک از رباطات را حس نیست و حکمت باهرهٔ الهی مقتضی آنست
زیرا که انسان و اکثر حیوان را از حرکات عنیفه و غیر آن چاره نیست و اگر
چنانچه رباطات را حس بودی بواسطهٔ مصادمات و کوفته شدنها که در حرکات
واقع میشود همیشه متاذی و متالم بودندی و شریان جسمی است مجوف
و روییده از قلب و رباطی الجوهر است و همیشه متحرک است بحرکات انبساط
و انقباضی از جهت ترویح و نقض بخار دخانی و واسطهٔ وصول روح بجمیع
اجزاء بدن است و عرق که او را ورید نیز می نامند جسمی است شبیه
بشریان و او روییده از کبد است و آلت توزیع و تقسیم خون است
بر اعضا و غشا جسم است منتسج و بافته شده از لیف عصبانی غیر
محسوس باین معنی که شبیه عصب است نه آنکه او عصب باشد و او
قلیل الثخن است یعنی غلظت و سطبری ندارد و مستوعض است و
سطوح اجسام دیگر میکند و در تغشیه او فوایداست یکی آنکه عضو مغشی را

و اعضاء

حفظ

حفظ بر هیأتی که دارد میکند که اگر این غشا نباشد از هم بپاشد مثل جرم
گرده و کبد و دیگر آنکه عضوی که ملفوف و پوشیده بغشا شده است
او را معلاقی و بندی باشد و دیگر آنکه اعضاء عدیم الحس را بواسطهٔ حسی
که در غشاست معرض از آفات باشد مثل کلیه و کبد و غیر ذلک و لهذا عضو
که حشو فرج اعضا میشود یعنی پری و مخزن آن تا آن فرج در صورت منکر
ننمایند همچنانچه حیوانی لاغر شود و بواسطهٔ آن یکی از فرج از لحم خالی گردد
بسیار کریه می نماید و دیگر تسخین اعضا کند بحرارت دعوی که در او است
و دفع آفات نماید از اعضا و بسیاری از اعضا را مثل دماغ است اگر
اعتماد اکثر بر عظم است و بسیاری را اعتماد بر ولیت و بباید دانست که
اعضاء مفرده مثل استخوان و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا
که پرده است و گوشت و فربهی و شرایین و اورده همه از منی متکون
میشوند الا لحم که او از متین خون متکون شده است و الا فربهی و شحم که
او از مایهٔ خون متکون شده اند و عاقد خون حرارتست و عاقد فربهی
و شحم برودت والله اعلم **مقالهٔ ثانیه در بیان کیفیت اعضا**
و از جملهٔ اعضا اعضاء رئیسه است یعنی مبدأ او اصل است مر قوایی را
که محتاج الیهاست در بقای شخص و نوع زیرا که شخص یا نوع را احتیاج
باوست و محتاج الیه مفید از اعضاست و عضو رئیسه قوتیست مر غیر را از
اعضا و اگر اعتبار افاده و قبول کرده شود چهار قسم حاصل میشود زیرا که
عضو باین اعتبار خالی از ین نیست که مفید غیر قابل است و یا قابل غیر مفید

در مقام

ویاهم مفید وهم قابل ویا نه قابل ونه مفید ودل نزد محققان حکما مفید است
غیر قابل زیرا که محقق شده است پیش ایشان که قوای نفسانی فایض
میشود از مبداء اش بروح متولد در قلب وبعد ازان روح اورا بر داشته
بغیر قلب از اعضا میرساند واما قابل غیر مفید ودر وجود او اختلافی نکرده اند
وان مثل کوشت است از اعضا زیرا که حساس است وقبول قوه حس
کرده است از غیر ومفید این قوه نیست مر غیر را عند الاضطرار والاحتیاج
در بقای شخص یا نوع واما قابل مفید ودرو نیز خلافی نیست مثل کبد زیرا که
قبول قوه حیات از قلب کرده وافاده قوه تغذیه مر غیر را از اعضا میکند
لیکن مفید علی الاطلاق نیست زیرا که بعد از قبول از قلب افاده میکند ونزد
جالینوس افاده او اولی است نه بر طریق مذکور واما آنکه متصف بافاده
وقبول هیچ کدام نیست در وجود او خلاف است زیرا که بعضی از حکما مثل
ارسطو برین رفته اند ومعتقد اند که این قوا برین دو عضو مذکور از غیر فایض
شده که آن کبد است در اول تکون وبعد ازان در ایشان استقرار
یافته ودرین مقام بر طبیب نیست که معرفت آنچه حق است از مذهبین
بداند زیرا که عند آفة القوا در علاج این علم ومعرفت را مدخلی نیست بلکه
لازم بر وا نیست که اعتقاد کند که چنانچه امر بر وجه معتقد فرقه ثانی است
پس قبول بعضی اعضا قوت را بجنیسی که اگر سد طریق میان مفید وقابل
شود آن نیست که ابطال حس در قابل کند همچنانکه اگر سده شود طریق عصبی که
مودی قوت حس است بعضوی از اعضا هر آینه باطل میشود قوت حس

کمان برده اند که عظم ولحم غیر
حساس را قوتی هست در آن
نه که بر سبیل قبول است از عضو
دیگر وبعضی از حکما م

ازان

ازان عضو قابل یعنی اگر قول ثانی که منسوب بارسطو وتبعه اوست
وارد باشد چنین باشد

مقاله در بیان کیفیت اعضاء رئیسه

قلب عضوی است رئیس بحسب بقای شخص زیرا که او مبداء قوت
حیات است دیگر دماغ است واو عضویست که مبداء حس وحرکت است
بسایر اعضا ودیگر کبد است واو مبداء قوت تغذیه است واما بحسب
بقای نوع این سه که مذکور شد وچهارم انثیان است که مختص بنوع
است وهر یک ازین اعضاء رئیسه را خادمی است زیرا که شریانی
که مودی قوت حیات است بسایر اعضا خادم قلب است واعصابی که مودی
قوت حس وحرکت است بسایر اعضا خادم دماغ است وعروق واورده
که مودی قوت تغذیه است بسایر اعضا خادم کبد است واحلیل در رجال
وعروق در نسا که مودی منی است بمحلش که آن رحم است ودرو
تمامی منفعت منی است که آن تکون جنین وفرزند است در رحم و
بباید دانست که اعضایی که از منی متکون شده است اگر از هم منفصل
شود انجبار او باتصال حقیقی بر سبیل ندرت می باشد وآن نیز در وقت
صبی ودر بعضی اوقات دیگر مثل استخوان وشعب صغیره از اورده غیر
شریان که او قابل اتصال بعد از قطع نیست وهر جاکه درین اعضا
جزوی ناقص شود یا تمام باطل شود عوض آن متولد نمیشود مگر [illegible]
حکما واطبا مشاهده کرده اند که بعد از انعدام بدل متولد شده است
بر واقف صناعت واضح ولایح میگرداند

اسنان که دندان

بدل
طبابت

که اعضاء حساسه متحرک را گاه مبدا حس و حرکت واحد می باشد و گاه جدا
گانه می باشد و درین حین که مبدا حس غیر مبدا حرکت باشد هر یک
فقط مستلزم بطلان حس یا حرکت در عضو نیست و هر جایگاه که هر دو یکی
باشد و آفت بمبدا متوجه شود حرکت عضو باطل شود اما حس آن عضو
باطل نمیشود و هرگاه که بهر دو متوجه شود هر دو باطل میشود و جایز نیست که بطلان
حس شود و بطلان حرکت نشود زیرا که حرکت مفتقر و محتاج است بماده
بیشتر از ماده حس و قوة فاعلی اکثر از قوت فاعلی حس پس نتواند که
حس باطل شود و حرکت باقی باشد و اما هر جایگاه که مبدا مختلف باشد
بطلان هر یک جایز است و این وقتی است که سبب بطلان مختص بیکی
ازین دو باشد و جایز است نیز که بطلان جمع شود وقتی که سبب عام باشد

مقاله ۹ در بیان اعضاء عصبانی

و باید دانست که اعضاء عصبانی که محیط
است با جسامی که غیر ایشان است بر دو وجه است زیرا که بعضی دو طبقه
مخلوق شده اند و بعضی یک طبقه و وقوع او من عند الله باین صفت از
برای منافع است و قسم اول او اکثر شرایین است و فایده و منفعت او
باین صفت منحصر است در چهار وجه یکی وثاقت و استواری جسم او است
زیرا که شریان چون در فایده اعظم است از ورید و عروق پس در
زیادتی استواری مقصود و مطلوب است و دیگر شدت احتیاط صیانت
آن عضو که شریان با و محیط است و آن روح و دم شریانی است و فایده
ثالثه اینست که اگر عضو را احتیاج بجذب قوی و دفع عنیف واقع شود چون

شریان

شریان حاوی روح و دم است ذو طبقتین واقع شده است تا اگر آفت در یکی
واقع شود آن دیگر سالم و آماده باشد در ایصال منفعت خود مانع از لحوق
ضرر پس تفریق میان الیتین اصوب باشد مثل معده و امعا زیرا که معده مرکب
است از طبقتین که داخلش طبقه اللیف واقع شده است از برای فایده
جذب و خارجش عریض اللیف از برای منفعت دفع فایده رابعه اینست
که گاهی عضو را احتیاج بدو فعل است و واجب است که محل قوتین مختلف باشد
مثل معده که در وی دو قوتست قوت هاضمه و قوت حساسه و محل هاضمه واجب است
که حار رطب لحمی باشد تا افاده بهضم غذا کند و محل حساسه واجبست که عصبی باشد
تا احساس کند پس نخست خلقت او من عند الله ذو طبقتین واقع شد که
داخلش عصبانیست و خارجش لحمانی زیرا که حس لمسی را واجب است
ملاقات محسوس خود و قوت هاضمه را جایز است که ملاقی مهضوم نباشد
بلکه موثر بواسطه باشد

مقاله ۱۰ در بیان قوا

بر واقف ازین صناعت
مخفی نماند که مصدر و مبدا هر فعل قوتیست که آن فعل ازو صادر میشود
و این مصدر مبدا فاعل قریب اوست و قوا سه قسم است قوت حیوانی ۲
و قوت نفسانی اما قوت حیوانی قوتیست که بدن را آماده و مهیا می سازد
از برای قبول فیض حیوة و افعالش و این قوت منبعث از قلب است

تعریف روح روح لطیف بخاری که متکون از لطایف اخلاط است حمل
این قوت کرده بسایر اعضا میرساند و این جسم لطیف در قلب اول قابلیت
مر قوای نفسانی را عند الاطبا و طریق وصول او با عضا شرایینست و هر جایگاه

و قوت طبیعی ۱

آلتی از آلات وصول این روح منعدم شود یا طریق وصول این روح با عضا

مسدود گردد بدن میت یا مثل او زیرا که موجب عفونت و فساد بدن

میشود و این قوت حیوانی بتحریک قلب و شراین میکند بسطا و قبضا و اعراض

نفسانی منسوب باوست مثل غضب و رضا و فرح و غم و آنچه مشابه اینهاست

اما قوت طبیعی دو قسم است قسمی متصرف در غذا از برای بقاء شخص و قسم دیگر

متصرف است بعد از این تصرف از برای بقای نوع و این قوای طبیعیه بعضی

خادم دارند و بعضی رتبه مخدوم و آنچه رتبه مخدوم دارد چهار است غاذیه

و نامیه و مولده و مصوره اما غاذیه قوتیست که احالهٔ غذا میکند باین طریق

که مشابه مغتذی میگرداند و تمام شدن فعل او بتحصیل جوهر غذا است و تشبیه

و الصاق او ببدن و اعضا و نامیه قوتیست که موجب زیادتی در اقطار

است مثل طول و عرض و عمق بر نسبت مخصوصه یعنی طبیعیه تا او را از این

خارج گرداند تا باین ازدیاد بکمال مقداری رسد و بعد از بلوغ بکمال فعل او

باطل میشود و مولده قوتی است که محصل منی است که مستعد قبول صورت

انسانیت و مصوره قوتی است که صادر میشود از او افعال که متعلق است

بنهایات مقادیر بدن [illegible] بکمال و آنچه رتبه خادم دارد چهار قوت است

که خادم این چهار است و آن جاذبه است و ماسکه و هاضمه و دافعه و خلقت

جاذبه از برای جذب نافع است و ماسکه برای آنست که او را نگاه دارد

از برای تمام فعل و هاضمه قوتی است که او از برای احالهٔ غذا است بقوام

صالح و ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و دافعه از برای دفع آن چیزی است که

بعضی

هاضمه از شغل او فارغ شده و بدن را با او احتیاجی نیست مثل براز و بول و

مر این چهار قوت را نیز چهار خادم است از کیفیات اربع که حرارت و برودت

و یبوست و رطوبت باشد و خدمت حرارت بالذات است و خدمت برودت

بالعرض زیرا که افعال این قوا تحریکاتست و حرارت معین حرکتست و برودت

مانع است از آن و جاذبه و هاضمه احوج قواست بحرارت همچنانکه ماسکه احوج

قواست به یبوست و هاضمه در کیفیت منفعله احوج است برطوبت و دافعه

را احتیاج است به یبوست قلیله و حرارت قلیله و جاذبه احوج است به یبوست

از آن سه دیگر اما قوای نفسانی منقسم میشود بدو قسم مدرکه و محرکه و مدرکه نیز

منقسم میگردد بحسی و عقلی و حسی نیز منقسم میشود بحس ظاهری و حس باطنی اما حواس

خمس ظاهره باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه اما حواس خمس باطنه اول

حس مشترک است که او را بزبان یونانی بنطاسیا می نامند و او قوتی است

که جمیع صور محسوسات بحواس ظاهری منادی باو میشود و او حکم حوضی دارد

که پنج جوی در وی ریزد و محل او اول بطن مقدم از دماغ است و ثانی خیال

است که او را مصوره نیز می نامند و او قوتی است که آنچه حس مشترک

قابل اوست او آنرا حافظ است از صور محسوسه بوقت غیبت آن و محل او آخر

بطن اول از دماغ است و ثالث متخیله است که او متصرف است در صور

محسوسه و معانی جزئیه که قائم باوست بترکیب و تفصیل مثل تخیل حیوانی

که با دو سر و یا انسانی دو سر و این تفصیل اوست و لایزال فعل او ازینهاست

و اگر صدور فعل از و بر وفق اطاعت عقل است او را مفکره می نامند و محل او

تعریف حواس ظاهری و باطنی

انسانی با دو سر و این ترکیب اوست

بطن اوسط از دماغ است ورابع قوت واهمه است واو قوتیست مدرک
معانی جزئیه که متعلق بمحسوسات است از موافقت ومخالفت وصداقت
وعداوت ومحل او آخر بطن اوسط از دماغ است وخامس حافظه است
واو قوتی است که خزانه جواهر معانی مدرکه واهمه است چنانچه خیال
خزانه صور محسوسه است ومحل حافظه بطن اخیر از دماغ است اما مدرکه
عقل وکلام طبیب وسعی او درین مقام اضاعت بضاعت است زیرا که
خلل وافر در افعال عقلی واقع نمیشود الا بلحوق آفة دریکی ازین قوای
مدرکه وتدبیر در نقصان وبطلان افعال عقلی تدبیر این قواست وطبیب
متدرب محتاج بتخصیص نظر باین افعال ومتادی او نیست واین از جمله
مسلمات اطباست واما قوای محرکه منقسم است بباعثه وفاعله اما باعثه قوتی
است که متداعی حرکت است بجانب نافع بحسب نفس امر یا مظنون یا متداعی
حرکت بجانب ضار بحسب نفس امر یا مظنون فاسد ثم فاعله قوتی است مستعمل
عضل مطیع مر این باعثه را ودر مبحث عضل وجه اطاعت او مذکور شد وافعال
نیز منقسم است باعتبار انقسام قوا وافعال نیز حیوانی است وطبیعی و
نفسانی وفعل صادر از قوة واحده را بسیط می نامند وصدور فعل از قوای
متعدده را مرکب نامند مثل جوع که حصول او بدو قوت است که آن جذب
طبعی واحساس است **مقاله ۲ دربیان صحت ومرض** ومرض راچنین
تعریف کرده اند که هیئت بدنی است که جمیع افعال صادر باو مأوف
وغیر سالم باشد وصحت هیئت بدنی طبیعی است که جمیع افعال صادره باو صحیح وسالم

مأوف: آفت رسیده شده

باشد

باشد وآفة در فعل سه قسم است تغیر ونقصان وبطلان مثال تغیر
مثل تخیل انسان صورتی را که در خارج وجود ندارد ومثال نقصان مثل
ضعف بصر ومثال بطلان آنکه متصف بعمی گردد پس هیئتی بدنی که موجب
آفة باشد بی واسطه آنرا مرض می نامند وهیئة بدنی که موجب آفة بواسطه
باشد آنرا سبب می نامند وآنرا که تابع مرض باشد عرض می نامند مثال
مرض هرچگاه موجب آفت در فعلی باشد صداع مثلا ومثال سبب ادویه
واغذیه حاره حریفه یا بارده [illegible] ومثال عرض حدوث التهاب وسوزش
وخلیدن است بعد از حصول صداع ومعرفتش باین طریق است که
بانعدام صداع انعدام عرض شود چه اگر صداع زایل گردد والتهاب باقی
باشد تبعیت ثابت نمیشود وعرضیت او مسلم نیست بلکه او مرضی است
اصالةً پس عرض آنست که تابع مرض باشد باین معنی که وجود او مترتب
بر وجود مرض شود ودفعش موجب عدم آن همچو حدوث قولنج که عبارت
از احتباس ثفل است در امعاء ویا [illegible] و وجع شدید که مترتب برین
انسداد واحتباس شود عرض است وسکون وجع تابع انعدام احتباس
وزوال انسداد وانتقال است وگاه مرضی بسبب مرض دیگر میشود ودرین مقام
دو اعتبار است زیرا که باین ملاحظه که احداث مرضی کرده است سبب است
وباین ملاحظه که هیات بدنی است که در حد ذات خود جمیع افعال صادره
باو مأوف است مرض است وگاه باشد که در شیئی واحد اعتبار سبب ومرض
وعرض در یک آن جاری باشد باعتبارات مختلفه مثلا ذات الجنب که مرضی

فی المرض والعرض

در اجتماع مرض وعرض

است حار که یکی از اعراض او سعال است وهرگاه که این عرض

است حار که یکی از اعراض او سعال است وهرگاه که این عرض مستحکم شود
موجب تفرق اتصال است در عضو باطنی مثل اغشیه و معالیقی که بعضی
اعضا بآن آویخته است مثل ریه وغیر ذلک ویا تفرق در مجاری ریه میشود
واین اعتبارات سل است پس بر هر تقدیر اجتماع سبب ومرض وعرض
در شیء واحد برین وجه تو اند شد اما باعتبارات مختلفه و اسباب سه قسم است
بادی وسابق وواصل وسبب بادی آنست که بدنی نباشد یعنی اخلاط
بدن سبب نباشد بلکه از خارج بدن باشد مثل حرارت افتاب وبرودت
هوا ومثل غضب وفزع که او نیز از اعراض نفسانی است وسبب بادی
است زیرا که نفس غیر بدن است وخارج بدن وسبب سابق آنست
که میان او ومرض واسطه باشد وسبب واصل آنکه میان او ومرض واسطه نباشد
پس انسداد مجری وعدم وصول هوا که از اسباب تعفن است مر اخلاط
را این سبب سابق مر حمای عفنی را وحصول تعفن سبب واصل باشد مر این
حمی را زیرا که بعد از تعفن حدوث حمی بالفعل است وهیچ واسطه نیست و
پوشیده نماند که از اشباع رویه تا نیکو دفع شهوت هایجه است مر غذا را و
بر حافظ صحت واجب است که چون شهوت طعام صادق باشد آنرا
دفع نکند زیرا که طبیعت را بابس حاصل میشود وهمین که شهوت غذا شد
بالفعل می باید خوردن زیرا که بعد از حصول شهوت صادقه اگر غذا وارد
نشود رطوبات محموده بدن منجذب میشود بمعده زیرا که آنچه مطلوب او
بود بوقت وارد نشد وآنچه منجذب میشود اکثر چنان است که صفرا است

فزع: ترس و ترسیدن

بیان حفظ صحت

زیرا که ارق والطف اخلاط در بدن او است وهرگاه منجذب شود و مجتمع با فضول
ورطوبات معده گردد وحرارت معده که بسبب جوع اشتداد یافته آنرا حرارت
غریزی اعانت می نماید واین فضول منجذب را مثل صدید میکرداند که مراد
بآن خونابه است واین سبب اسهال مزمن میکردد واز مراعات حفظ صحت
آنست که در تابستان غذاء بارد بالفعل می باید ودر زمستان غذاء حار بالفعل

بیان غذا تابستان و زمستان

زیرا که اگر در تابستان غذاء حار بالفعل واقع شود
حرارت حقیقی موجب تحلیل کثیر شود زیرا که غذاء حار بالفعل وهوای حار بالفعل
وتناول اغذیه دوائی بی سببی وبی ملاحظه علاجی صاحب حفظ صحت را سبب
ردیت واختیار نباید کرد مثل آش بسیار زنجبیل وامثال این اغذیه واگر
بر سبیل خطا واقع شود تدارک آن بایراد در کیفیت ضد باید کرد

تعریف ادخال

وادخال اشیا ببدن ادخال طعام است وآن عبارت از خوردن غذا است
فوق غذائی که اولی هنوز هضم نیافته باشد واز معده نگذشته وحرکت
خفیفه بعد از خوردن غذا جایز است واما حرکت عنیفه شدیده ممنوع و
سبب منع از حرکت عنیفه آنست که غذا را پیش از هضم بر فجاجت میگذراند
واین بتدریج موجب ضعف معده وبراز وکیلوس وکیموس ردی که موجب
امراض است حاصل میشود

بیان حرکت خفیفه وعنیفه

وسبب در تجویز حرکت
خفیفه آنست که حرارت غریزی محرک غذا است بقعر معده وهمچنین حرکات
نفسانی نیز که بعد از غذا ردی است وممنوع است وواجب است که پیش از
تبیح ترک غذا کرده شود ومی باید که چنان باشد که بعد از ترک غذا اشتهاء آن

مقدار باشد که اگر رجوع باکل کند مقدار سابق بآسانی تواند خوردن و شهوت
باقی باشد زیرا که آن شهوت که بعد از غذای اول بود باطل میشود
و اگر ملاحظه نکند ثقل و ضعف معده حاصل شود و موجب آفات و امراض
دیگر نیز هست و غذا در زمستان بتخصیص در ایام قوی البرد اکثر و اقوی
می باید زیرا که حرارت غریزی در زمستان متوجه داخل است و هاضم باطن
سبب قوت و اعانت تمام میکند اما در تابستان غذا معتدل در کم
و کیف می باید و هم در مقدار و حجم و واجب است که بعد از شروع غذا
در هضم خوابی باعتدال کرده شود یعنی بسیار نباشد که موجب ثقل
شود و کم هم نباشد که طبیعت استفادهٔ راحت نکرده باشد و می باید

کیفیت خواب

که در اختیار خواب اول تکیه بر یمین کند زمانی قلیل و بعد از ان بجانب یسار
زمانی طویل و بعد از ان بجانب یمین اطول از سابق و خود را پوشیدن
و ترک بالین کردن موجب نزول و انحدار غذاست از معده بقعر
او و اختیار این ترتیب در هضم اقواست و واجبست که تقدیر غذا و
تعیین بر حسب قوت و عادت باشد و اختیار کردن طعام بسیار بحیثیتی که
موجب ثقل معده شود و تمدد آن ممنوع است و امتلائی که موجب آروغ
و فواق و قراقر و احداث نفخ شود و خصوصاً تنگی نفس کند زیرا که این
امور حاصل نمیشود الا بمزاحمت معده مر حجاب و آلات نفس را و این
طریق خوردن بدترین اختیار غذاست و ازینجاست که گفته اند **بیت**
ز کم خوردن چو آهوی دویدم ٭ ز پر خوردن بسی را مرده دیدم

و بباید دانست که آنکس را که در عقب خوردن غذا حرارتی اندک
میشود باید که در طعام تقلیل نماید و اندک اندک خورد تا حالتی که
مسمی بتناقض است که تعبیر از و بلرزیدن میکنند عارض نشود زیرا که
بعد از حصول این حرارت بسیار است که موجب تب میشود و آنکس
که عاجز است از هضم غذای کافی در عادت او را تکثیر بحسب عدد میباید
کرد در غذا باین معنی که در مقدار تقلیل کند و آن مقدار عادی را بدو
دفعه باید تناول کرد و غذای سوداوی المزاج حار رطب می باید چه مزاج
او بواسطه خلط سودا بارد یابس شده است و غذای صفراوی بارد
رطب می باید چه مزاج او بواسطه خلط صفرا حار یابس شده است **بیان
غذا سوداوی و صفراوی و بلغمی** غذای بلغمی مزاج حار یابس می باید زیرا که
مزاج او بواسطه این خلط بلغم بارد رطب شده است و از برای تحصیل
تعدیل این ترتیب در غذا مرعی می باید داشت و از انواع غذای رقیق
سریع الهضم فوق غذای بطی الهضم حذر باید کرد زیرا که رقیق سریع
الهضم اگر فوق غلیظ بطی الهضم واقع شود چون غلیظ مانع نفوذ رقیق
است موجب فساد رقیق میگردد و چون مکث کند فوق غلیظ و نفوذ
نتواند کرد غلیظ فاسد شود اگر غذای بطی الانهضام واقع شود
و بقعر معده فرود آمده باشد درین حین اگر غذای رقیق خورده شود
چندان ضرری ندارد زیرا که زمان هضمین متفاوتست و اگر متوالی و متعاقب
واقع شود ضرر بین است و همچنین غذای زلق فوق غلیظ تجویز نیست

زیراکه خود مکث ولبث نمیکند وغلیظ را نیز بیش از تصرف وکث
ازلاق میکند واگر بغذای زلق مداومت نماید شخصی مبتلا گردد
بمرض زلق الامعا میشود واین از جملهٔ اسهالات عسیر العلاج
است زیراکه اول منجر بضعف معده میشود زیراکه جرم آن بارد شده
ورطوبات بسیار خمل وپرز معده را املس ساخته است ودرین مقام
معالجات قویه از قوابض استعمال می باید کرد وادویهٔ حاره قابضه
واین نیز موجب انحراف مزاج میشود پس علاج صعب باشد وبر

مراعات اکل وشرب

حافظ صحت واجب است که مراعات اکل وشرب خود بطریق اعتدال
کند پس صواب اینست که غذای غلیظ وزلق در معده باهم جمع نکند
وتا می تواند غذاهائی که موجب زلق باشد که مراد بآن لغزاننده است
مثل آلوی بخاری وهر چیز که در لغزیدن مثل او باشد اختیار نکند الا
بضرورت وآن نیز باید که قلیل باشد زیراکه غذای بطی الانحدار هرگاه
مقدم بر لطیف خورده شود ولطیف از عقب آن غلیظ آن منع
لطیف میکند از انحدار وافراط عمل حرارت معدی در غذای میشود
وافساد غذا میکند وبباید دانست که از ناس بسیاری را حال بر وجهی
می باشد که غذای لطیف در معدهٔ ایشان فاسد میشود وغلیظ بطی
الهضم بسرعت هضم میشود واین بواسطهٔ آنست که معدهٔ ایشان
ناریست وحرارت غریزی وحرارت معدی در ایشان وافر است
وبسیاری را حال بر وجهی می باشد که بضد اینست وهر یک ازین دو

طایفه را اندیشه در غذا بحسب واجب می باید کرد ومر ابدان را خواصی
هست که آن خواص بقیاس درست نیست پس حفظ وملاحظهٔ
ابدان باید نمود وخلط در اغذیه نباید کرد وبسیاری را از زیرباج
که آن عبارت از شوربای سرکه است مضر است وبسیاری را نافع
وهر کس که استمرای غذای غلیظ میکند باید که بآن غره نشود واعتماد
ننماید زیراکه بمرور ایام اخلاط ردیه از آن حاصل میشود که موجب
امراض ردیه وقتاله است وهر آنکس که گوشت بسیار میخورد بر او
لازم است که در هر چند گاه فصدی بکند خصوصاً که امارات دمویت
ظاهر باشد زیراکه گوشت مادهٔ خون است وبمقدار آن خون تولد
میکند وچون گوشت حار رطب است بمقدار آن از کیفیت حرارت
بآن قایم است واین موجب امراض دمویت پس حافظ صحت
مراعات اکل وشرب باعتدال می باید تا بدن مظنهٔ آلام واسقام
نگردد ونفس وروح متأذی ومتألم نشود وفصد بقدر قوت و
طاقت باید کرد واگر زمان شباب ومحرور المزاج باشد مراعات
فصد واخراج خون ضروریست واگر بارد المزاج باشد متعهد گوار
شهای معتدله در حرارت باید شد **بیان طریق اکل** وبباید دانست
که اکثر واظهر اشیا ببدن جمع اغذیه مختلفه است وبعد از آن در درازی
اطالهٔ زمان اکل است زیراکه احوال مهضوم بنسبت ماکول مختلف
میشود واوفق غذا ببدن آنست که لذیذ باشد ومقدارش معتدل بود

موجب ثقل و فساد معده است زیرا که طبیعت با طعم لذیذ پیش اقبال می
نماید و در دفع آن عاجز است و او فق مراتب در اختیار غذا آنست که یکروز
یکبار خورد میان روز و روز دیگر دوبار خورد چاشت و پیش از عصر غذای
صالح معتدل و مراعات عادت واجب است و ترک عادت مذمومه باید کرد اما
بتدریج مثل عادت خواب روز زیرا که مضرت او بسیار است از افساد لون
و مضرت طحال و بوی بد دهان و ارخای همه قوای نفسانی و ابدان مراری فتحاج
به تفریق غذا و سرعت تغذی و تقدیم غذا قبل از استحمام است اما ابدان
که مراری نیست یعنی در و صفرا پیش حاصل نمیشود تقدیم استحمام بر اکل واجب
است و این وقتی است که شخص معتاد بحمام باشد و چیزی اصلح از برای

دفع فساد اغذیه

امزجه که همیشه در معده ایشان غذا فاسد میشود از قی نیست خصوصاً
که ملازم و معتاد اکل حلاوت و دسومات باشند و آن قی بسکنجبین باید
و آب ترب و اگر پیش از آن ماهی بی نمک خورد بهتر باشد و آن بیشتر
فوق طعام موجب تفریق است میان غذا و معده و عدم اشتمال معده
بر غذا و این همه موجب قصور در هضم است طریق آب آشامیدن بعد از سیری
و اگر عطش در حال سیری غلبه کند بطریق مص آب از کوزه ضیق الفم
باید خورد زیرا که مراد اینجا کم خوردن آبست با آنکه مصابره بر عطش نافع
اصحاب امزجه بارده است چه با وجود مزاج بارد اگر آب بسیار اختیار کرده
شود موجب امراض بارده ردیه است مثل استسقا و فالج و لقوه
و رعشه و غیر ذلک من الامراض البارده و اصحاب امزجه حاره را از

بالغ بر عطش مضر است خصوصاً در سن شباب و همچنین مصابره بر جوع
نیز اصحاب امزجه بارده را از انفع اشیاست و اصحاب امزجه حاره
را اضر اشیاست زیرا که اگر محرور مصابره بر جوع نماید حرارت جوع
و حرارت مزاج استیلا یافته منجر به تب شود و دیگر فضول مراری بدن
بمعده ریزد و درین حین اگر اختیار غذا کند غذا نیز فاسد شود و اگر
طبیعت درین حین اجابت نماید فبها و الا احتیاج بعلیقی باید شد مثل شیر
خشت و آب آلوی بخاری و بمرور ایام عادت طبیعت شود که بی اعانت
دافعی از خارج مندفع نشود و اختیار حلاوی بر غذا موجب سده است
زیرا که طبیعت را میل تمام بحلویات است و بیشتر از اغذیه دیگر جذب میکند
و دلیل برین مدعا آنست که اگر کسی اختیار شیرینی بعد از آن قی کرد شیرینی
بعد از اغذیه سابقه بیرون می آید و این نمی تواند الا بواسطه حب جذب
طبیعت مر حلویات را و اختیار او بر سبیل کثرت موجب سده است
زیرا که بواسطه حب آن بسیاری بخود جذب میکند و از دفع آن عاجز
می آید و فضلات غلیظ می ماند و این موجب سده و امراضی که تابع سده
است میشود مثل استسقا و میباید دانست که غلظ هوا و آب موجب فساد
غذا است و اگر حار المزاج فوق غذا قدحی آب خورد جایز است زیرا که
اگر چنانچه آب نخورد در ثقل یبوست و جفاف حاصل میشود و اگر بیشتر
مکث کند سبب قولنج شود و احتراق در فضله واجب الدفع حاصل
شود و اگر آب خورد سبب بدرقه گردد و اعانت قوت هاضمه کند و بارد

بیان اکل حلویات

از خود دفع نتوانه کرد و فضول واجب با اعانت

فوق غذا اکردم

المزاج را خصوصاً که مرطوب باشد از اضر اشیاست زیرا که بارد
المزاج مثل مصطکی و کندر و عود فوق غذا اختیار کنند تا اعانت بر هضم
کند و هرگاه معده مشتمل شود بر غذای لطیف و از او هضم میکند و آن
در معده می گوارد و متنفر میشود از غذای غلیظ و اقبال نمی نماید و
حافظ صحت باید که از اختیار غذای لطیف بعد از غلیظ محترز و مجتنب
باشد و اگر غذا با فراط واقع شود مبادرت بقی باید کرد مگر آنکه مانعی
از قی باشد مثل ضیق النفس و سرفه و ضیق الصدر خلقتاً که
درین احوال قی مخاطره است و بعد از وجود مانعی سعی در اطلاق طبیعت
باید کرد محرور را بمثل اطریفل و گلقند مقوی بالبین مناسب است
و مبرود را مثل معجون کمونی که اجزای او را بسیار نرم نکوفته باشند
و آنچه موجب انحدار غذا است از معده سه نخود صبر سقوطری
یا نصف درم و نیم درم علک بطم که صمغ حبة الخضر است و دانگی بوره
ارمنی یا رومی و ازین اخف دو نخود یا سه نخود علک بطم است و
گاهی با این مثل او یا اقل از و از بوره ارمنی بیامیزند صواب بود و اگر
با اینها احتباس طبیعت نگشاید اندکی افتیمون با شربت بادرنجبویه
آمیخته بآب گرم مقداری که طبیب مناسب داند بخورد زیرا که مفید
اطلاق طبیعت است و اگر هیچکدام از ینها را طبیعت قبول نکند
علاج نوم طویل است و هجر غذا اگر چه روز و شبی تمام و بعد از آن دخول
حمام و نشستن زمانی معتدل و بعد از ان تلطیف غذا و اگر با وجود این

غذای لطیف را با غلیظ جمع نباید کردن

هضم آن

همه تدبیرات استمرار انحدار واقع نشود و ثقل و تمدد معده در پی
بلا زود یاد نهد و کسل متضاعف گردد باید دانست که امتلاء عروق
است از فضول چه بسیار باشد که غذای کثیر در معده هضم می یابد
اما در عروق هضم نمی یابد بلکه موجب تمدد و ثقل و تمطی که معبر بخمیازه
است و کسل بدن میشود و درین حین معالجه بادویه مسهله که از
عروق بطریق جذب دفع آن فضول کنند باید کرد و اختیار اغذیه چاره
کند اگر حذر آن کنند سکنجبین بزوری است یا سکنجبین ساده و اگر
بزوری باشد بقند اولی است اصحاب امزجه حاره و اهل شباب
را بعسل اولی است اصحاب امزجه بارده رطبه و مشایخ را و بباید دانست
که غذای لطیف احفظ است مر صحت را و غذای غلیظ احفظ است
مر قوت را و اختیار فواکه در اثنای طعام باید کرد و بالجمله ترک فواکه باید کرد
زیرا که موجب تعفن اخلاطات و حدوث امراض عفنی و از ینجاست که در
بلاد که آنجا فواکه کم است امراض عفنی نیز کمتر است و بعد از اکل فواکه مشی
ملایم که موجب تقلیل حجم است که او سبب صحت حفظ میشود واجب است
بیان تدارک مضرت اغذیه و تدارک مضرت حلو بحامض و حریف بتفه باید
کرد و بالعکس و علی هذا القیاس و اختیار اغذیه یابسه و ملازمت آن
موجب سقوط قوت و فساد لون و ملازمت اغذیه دسمه و اشربه
موجب سقوط شهوت غذا است و ملازمت حوامض و مواظبت بر آن
از اغذیه و اشربه جلب پیری و کسل است و ملازمت مالح موجب ضعف

بیان اکل فواکه

اگر واقع شود تقدیم فواکه بر طعام

معده وضعف قوة باصره است واز اشیائی که موجب سرعت انحدار
غذاست از معده خوردن خیار است بقشر ومداومت وملازمت
او نیز موجب ضعف معده است ومواظبت وملازمت نان کم پخته
ازو نگرفته باشند خفیف وسریع الانحدار است از معده وکسی را که از
خوردن نان گزیر نباشد ومعتاد باشد ودر معده ثقلی باشد این
مذکور نسبت باو نیکوست **در بیان جمع ناکردن بعضی اطعمه با بعضی**
وبباید دانست که اصحاب تجارب وارباب تدابیر بامتحان یافته اند که
جمع کردن میان بعضی ماکولات ومشروبات موجب امراض است اگر چه
سبب حدوث بر ایشان واضح وهویدا نیست از جمله میگویند جمع
میان حموضات والبان نباید کرد ودر دغن کردن کاسه وظرف
مسین نمک کرده باشد نباید خوردن وبریان که او را در حین گرمی
پوشیده باشند نباید خوردن وجمع میان سرکه وآش برنج نباید کرد
وانگور فوق کله نباید خورد وانار فوق هریسه نباید اختیار کرد واینها
همه بتجربه معلوم شده است اما دلیل برین ظاهر نیست وافضل
اوقات اکل وقت معتدل است بحسب هوا وقت تابستان واز ا
غذیه معتاده که ضررش نسبت اکثر ابدان وامزجه کمتر است شور
باست که در وگوشت گوسفند یکساله پخته باشد ونخود وگرنج در وی باشد
وپیاز در و باشد زیرا که پیاز را گفته اند که از پخته شدن کاسر ریاح
است واگر پخته نباشد احداث نفخ میکند وکسی را که اغذیه رطبه

در معده مستحیل بنفخ میشود باید که بزوری که کسر ریاح میکند اندازد واز
[illegible] معتدل گوشت گوسفند یکساله وگوشت توقلی وبزغاله است واز طیور
گوشت طیهوست وتذرو وامراض بارده رطبه را هم موافق است
خصوصاً صاحب اسهال را وخصوصا سینه این طیور که در ایشان
قبض بیشتر است وگوشت چوچه معتدل است وحار رطب وموافق
امزجه اکثر مرضی واصحاب است وشوربای مرغ معتدل اخلاط است وگوشت
بره از وجهی نیک است واز وجهی ردی است بنسبت بعضی امراض
واز جمله وصایای اطبا آنست که زعفران در زیره باج که مراد بآن آش
بر که است نیندازند **مقاله ۲ در بیان تدبیر مشروب**
معتدل المزاج را تدبیر آنست که معتدل باشد در برودت زیرا که اکثار
برودت در معده بارد بسیار مضر است ودر معده حار موجب هرب
وفرار حرارت غریزیست اولاً وبعد از آن بساعتی احداث حرارت
میکند وموجب غلبه عطش میشود وبباید دانست که جمع میان آب
چاه ونهر جایز نیست مادامی که یکی از معده نگذشته باشد وآمیختن
اندکی سرکه با آب بد ازاله بدی ورداءة آن میکند وموجب دفع
عطش میشود واین تدبیر را اولی آنست که اصحاب امزجه حاره ودر سن
شباب مرعی دارند واز آفات اختیار آن وموجبات ضرر آن
آنست که می باید بر نهار وعقب ریاضت وعقب حمام واقع نشود
والا [illegible] عطش کاذب روی است زیرا که موجب عطش کاذب در اکثر

کثر ابرودت ۲

اوقات مالح است و اگر اختیار آب کرده شود عطش زیاده میگردد زیرا که
آب در طعم مبدل بملوحت میشود و این موجب زیادتی طلب آب است
و اگر در حین عطش صبر کنند و آب نخورند البته عطش تسکین می یابد
و این علامت بلغم مالح است در سبب عطش و در چنین عطشی
علاج صبر است بر عطش یا اختیار کردن شیرینی و ادویه حاره که مقطع
بلغم باشد مثل ماء العسل و یا سکنجبین بزوری و مربای زنجبیل پرورده و امثال
اینها و اختیار مقام در امکنه بارده باعتبار هوا و مضمضه بآب کردن و اگر
از خوردن آب ناچار باشد اختیار آن از کوزه ضیق الفم باید کرد و بدفعات
قلیلی اختیار باید نمود بطریق مص و غرض از کوزه ضیق الفم اینست

بیان مضرت خمر

و چون اطبا شراب را که مراد بآن خمر است
در مبحث مشروب آورده اند و منافع و مضار آن بیان کرده اند اما چون
این مبحث بیرون از شریعت است و مضار او اکثر از منافع اوست
و حدیث نبوی ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که شفاکم لیس فیما حرم علیکم شروع بایراد آن و درین کتاب ترک رفت و
همچنین از سایر محرمات که سایر اطبا در علاج بآن مبادرت می نمایند مثل
مثل گوشت خوک و غالب چنین است که مدمن خمر اکثر بامراض مهلکه
مبتلا میشود مثل استسقا و صرع و سکته و ضعف معده و غیر ذلک من
الامراض

مقاله ۱۳ در بیان خواب و بیداری

که مراد بنوم و یقظه اینست
و از سته ضروریه است و بباید دانست که هر یک از خواب و بیداری
اگر طبیعی و اعتدال است موجب صحت است و اگر برین وجه نیست موجب
ثقل و مرض است و خواب معتدل موجب تمکین قوت طبیعت است
از افعال او و مکثر جوهر روح است و اگر موافق اعتدال خلط بدن
افتد ترطیب و تسخین میکند و این مشایخ را از انفع اشیاست زیراکه
درین سن مزاج ایشان بارد یابس می باشد و رطوبت فضلی غالب
میشود که بآن وهن و سستی حاصل میشود و اگر درین وقت انتعاش
و سوران حرارت غریزی امداد نماید موجب ازاله رطوبات فضلی است
و این موجب ازاله کسل است و بالجمله خواب طبیعی را علامتش آنست
که صاحبش خفیف و چالاک از نوم منتبه شود و ثقل در خود احساس نکند
و بباید دانست که از اسبابی که خواب می آرد یکی دخول حمام است که
بوقت باشد و آن برین وجه است که معده خالی نباشد و غذا بهضم
شروع نموده باشد و بسیار سیر نباشد چه در امتلای معده دخول حمام ممنوع
است و ضرر این اکثر است از دخول حمام در خلای معده زیراکه موجب
حصول سده و دیگر امراض ردیه است مثل استسقا و غیر ذلک زیراکه
در حمام اعضا ارخا می یابد و مسامات کشوده میشود و این محل قبول
آفات است چه موادی که بنابر مانع متمکن بود و متوجه نمی شد چون مانع
مرتفع گشت بر اعضایی که مستعد قبول شده منصب میشود و اکثر ناس
را عادت اینست که در حمام آب بیشتر میخورند زیرا که حرارت حمام
موجب عطش میشود و این موجب مفاسد است و خواب بر خلای معده

زوبیت وسقط قوت خصوصاً که بر نهار باشد که موجب حدوث
امراض ردیه است مثل فساد لون وحدوث نوازل وخصوصاً باب
قفا که تعبیر از آن باستلقی میکنند الا الضرورت چه درین طریق نیز امراض
ردیه حاصل میشود مثل سکته وفالج وکابوس که مراد بآن در عرف عوام
سیاهی کوفتن است که اطبا این را مقدمه صرع میدارند زیرا که درین حین
میل فضول بغیر مجاری خود است هر چگاه بنا بر نوم هشادی شود ایجاب
ضعف وسقوط قوة میکند زیرا که قوت منضغط وافسرده میشود تحت فضلات
که بسبب خوابست زیرا که اگر بیدار باشد بواسطه تیقظ وحرکت رطوبات
بتحلیل میرود واحداث کسل نمیکند

مقاله ۱۴ فی بیان الاعیاء

که آن عبارت از مانده شدن وکوفت یافتن است واین مرض را اصناف
است واورا اسباب است واصناف او سه است قروحی وورمی وتمددی
ودیگری که اورا قشفی می نامند وقروحی آنست که صاحبش در ظاهر جلد احساس
شبیه بمثل قروح میکند یا در غور جلد این کیفیت را احساس میکند
این اغور اوست که اورا عند الحرکه شدت می یابد وگاهی احساس بدین
وجه میکند که پندارد که خاری یا سوزنی بجلد وصاحبش حرکات را مکروه
می شمارد تا آنکه تمطی که خمیازه است اورا خوش نمی آید وهر چگاه که این
کیفیت مشتد شود در خود قشعریره که تعبیر از آن لغزه وفراست میکنند می
یابد واگر این حال بیشتر شود مرتبه نافض است که معبر بلرزه است
می در یابد واین منجر به تب میشود وسبب این اعراض بکوره کردن

فضول رقیقه حاره است یا نزو بیان اجزای لحمی یا شحم از اعضاست
وبالجمله اگر اخلاط ردیه در عروق باشد بسبب اختلاط دم صالح کیفیت
ردی حاصل میشود وهر چگاه که از عروق بجانب جلد می آید فضاء جنش
اورا خالص الاذی ادراک میکند واعیای تمددی را علامت آنست
که می پندارد که بکر بدن وجمیع استخوانهای او گویا در هم کوفته شده
است وحرارت وتمدد بیش در خود می یابد وصدور حرکات را مکروه
می شمارد وسبب این اعیا فضول محتبسه است در عضلات وگز بدن
وخلیدن در خود احساس نمیکند ویا سبب ریح محتبسه است وفرق
میان دو اعیا باین دو سبب آنست که اول را چون سبب فضول محتبسه
است اورا ثقل لازم است ودر ریح عدم ثقل پس فرق بثقل وخفت
باشد وبسیار است که عروض اعیا بواسطه نوم غیر تام است زیرا که
بواسطه شغلی یا مانعی نوم طبیعی واقع نشده است وازین جهت
بدن را کوفتی وثقلی شده است ودر عادت ورمی بدن گانه که
اسخن واحر از سابق است وشبیه بمنتفخ در حجم ولون واذیت بلا
وحرکت وتمدد لازم اوست زیرا که ورمی است واعیای قشفی
حالتی است که صاحبش بآن احساس افراط جفاف وخشکی در خود
میکند وهر یک از اصناف اعیا یا سببش ریاضت شاقه است واین
اسلم است ویا حدوث او نه بواسطه ریاضت است وبعض از اینها
ترکیب می یابد یا بعض مثل اعیای ورمی که مرکب است از قروحی وتمدد

وبباید دانست که صرف عنایت و اهتمام طبیب موجب ... از بسیاری
امراض خصوصا بعضی حمیات **مقالۀ ۱۴ در تثاوب** واین دو نوع
است یکی آنست که شخص بحصول ثقل از وی میخواهد که دفع ... کند
کشیدن آن ثقل را از خود دور سازد و دیگری بدهن باز کردن است
که آنرا تثاوب می نامند و این کیفیت عارض عضلات فک میشود و طبیعت
میخواهد که باین حرکت دفع ثقل از خود کند پس این تمطی خاص است
وعروض او دفعات است بی سبب و این از اعراض ردیه است و سبب
او ظاهر نیست و آنچه ازین حرکات پسندیده است آنست که در هضم اخیر
واقع شود وگاه موجب آن برد و تکاثف است و درین حین از اشربۀ
حاره رطبه موافق و مناسب است و بباید دانست که گاه بواسطه دلک
و مالندگی قلیل یا جلوس در حمام مرطب بدن را تخلخلی حاصل میشود علاج
ان بدلک و مالندگی خشن باید کرد و یا باستعمال ادهان قابضه در خلال
دلک مثل روغن آس که روغن مورد باشد و گاه مبالغه در دلک تکاثفی
حاصل میشود مثل تکاثف از برد یا استعمال شی قابض یا کثرت
فضول و اعیای که سبب او برد و قبض باشد علامت او بیاض لون
است و دیر متاثر شدن از حرارت و عدم حصول عرق و عود لون
بسرخی وقت ریاضت و علاج درین مقام استعمال حمام حار معرق
است و غلطیدن بر روی فرش حار حمام تا بحصول عرق انجامد
وتدهین بادهان حاره محلله و آنرا سبب کثرت فضول است علامت

آن حصول

آن حصول وسخ است در جلد و علامات امتلا و علاج درین مقام اخراج
فضول موجبه است و بعد از آن استعمال حمام محلل و تمریخ او ...
محلله و آنرا که سبب عیا است قوت دلک بحمام احوج است از تمریخ
بادهان و مالندگی نرم بس دلک پیش از حمام و بعد از حمام درین مقام مناسب
است اما اعیای قروحی خالی ازین نیست که خلط موجب آن داخل عروق
است یا خارج اگر داخل عروق است علامت دال بر وی تمدد بول است و عادت
صاحب آن تولد فضول کثیره در بدن است و علامت تولد فضول آنکه در بول
خلط متولد محسوس باشد و اگر این علامات مفقود است یقین که در خارج
عروق است و درین مرتبه دلک و ریاضت استفراغ کافی است و مراد بدلک
استرداد آنست که تکرار او بجا اعتدال واقع شود و اکتفا بیکبار و دو بار نباشد
و اما اگر خلط داخل عروق باشد در علاج امر سکون و نوم دلیل و گرسنگی و
مسح اعضا بادهان ملایم محلل هر شب و ریختن آب معتدل در حرارت
و برودت بر اعضا و تغذیه بغذای صالح الکیموس که بحسب کم و کیف بر وجه
اعتدال باشد و استفراغ خلط موجب اگر دم باشد بفصد بقانون مقرره
و باسهال اگر از اخلاط ثلثه باشد هر یک را بادویه مختصه بآن خلط بعد از
حصول نضج دران بمنضجات مختصه و ازین معلوم شد که مراد بنضج تعدیل
قوام خلط است یعنی تغلیظ رقیق و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج و اگر خلط
خلط بموجب خارج عروق باشد در علاج او نیز اهمال نباید کرد و در علاج
الاکتفا بدلک و ریاضت متوسط باید نمود و اما تمددی را سبب امتلاست که

بیان ورک یعنی بالنگ و منفعت و ضرر آن

خلط مرجب

بی ارادت مادهٔ اوست باین معنی که ماده او را تعفنی یا کیفیتی از کیفیات
ردیه حاصل نشده است و علاج او فصد است تلطیف دم و تقطیع
آن و علاج غطی ورمی فصد است از عرق اولی بعضو ماوف یا از اکحل
اگرچه بعض اطبا برین رفته اند که نسبت فصد بجمیع اعضا علی السویة
است زیرا که مذهب آن بعض اثبت که بفصد از جمیع اعضا خون
اخراج می یابد و درین محل مناقشات میان اطبا بسیار است و ایراد آن
درین مقام موجب اسهاب و ابرام و بسیار است که احتیاج بفصد
باشد در امراض دموی در ثانی و ثالث از روز مرض و حمی و اجتناب
از غذا کثیر و قوی نمودن مثل هریسه و کله و گوشت گاو و غیر ذلک چه با
وجود غلظت اگر بسیار واقع شود بغایت ردی و مضر است و منع از
خوردن بسیار مهما امکن باید کرد و اکتفا بجلاب مناسب و تغذی
عقیب این استفراغات نباید کرد تا بقیه مواد بتحلیل رود پس بعد از
استفراغ در تقلیل غذا باید کوشید تا تحصل مادهٔ مرض نشود و بدن بصلاح
آید **مقاله ۱۶ در بیان تدبیر مزاج شیوخ** بدانکه شیوخ را باعتبار
حفظ موجود و صحت است استعمال ادویه گرم تر باید کرد چون مزاج پیران
سرد و خشک است و متعهد عطریات و بوهای خوش معتدل منسب
ایشان باید شد و مالیدن روغنهای که گرم است بر اعضای شیوخ
بسیار مفید است مثل روغن زنبق و یاسمین و بعد از خواب ریاضت
و مالندگی که معتدل باشد و تفریق غذا باین معنی که مقدار بسیار از

غذا

غذا یکبار واقع نشود و مقداری که سابقا خورده میشد آنرا بدو سه
دفعه باید خورد زیرا که قوای پیران ضعیف است و هاضمهٔ ایشان
نقصان یافته است پس غذا مناسب هاضم اختیار باید کرد و از
اغذیهٔ مولدهٔ بلغم و سودا ایشان را اجتناب باید کرد زیرا که سودا
یبوست ایشان را زیاده می سازد و بلغم در رطوبت فضلی ایشان
می افزاید و هر دو موجب حصول مرض است پس میل ایشان در
اغذیه و اشربه بجانب حاری باید کرد آن بر سبیل معالجه واقع نشود نه بر سبیل
حفظ صحت چنانکه زنجبیل مربی پیران را نافع است اما مقداری که مناسب
باشد نه چندانی که بجفاف و خشکی انجامد و اوفق چیزها بمزاج ایشان
شیر است زیرا که مرکب القوا ائیست معتدل مرکب از مائیه و روغنی
و پنیر اگر باعتدال واقع شود بجائیتی و سمینیتی که دارد تدارک یبوست
در بدن ایشان میکند اما نه چندان اختیار باید کرد که رطوبات فضلیه
بسیار شود زیرا که از حصول رطوبات فضلی در بدن ایشان امراض
بارده رطبه حادث میشود که اطبا در علاج عاجز اند مثل فالج و رعشه و غیر
ذلک و از فواکه چیزی که مناسب مزاج پیران است انجیر تازه
در تابستان و انجیر خشک در زمستان و اگر در طبیعت کسی را اعتیاد
قبض باشد از برای ازاله آن هلیله بهتر از انجیر و مغز بادام نیست
که باهم خورده شود چه پیران و اصحاب امزجهٔ بارده یابسه را بسیار
موافق است و شوربای مرغ فربه که در آن اندکی بسفایج جوشیده

نقصان یافته

بند و اگر [illegible]

قبل از طعام وعنایت طبیب درین مقام باید که معروف تلیین طبیعت
واخراج فضول واخلاط موذیه موجبه امراض باشد خصوصا بوقت
بهار که محل ثوران جمیع اخلاط است اما فصد درین وقت [illegible]
است واستفراغ باقی اخلاط بوجوه مقرره باید [illegible]
باید کرد واما صاحب سوء المزاج بارد که در کیفیت منفعلی یبوست در
رطوبت است بروجه اعتدال باشد تدبیر او بتحریک حرارت است
باغذیه متوسطه در رطوبت ویبوست وحرارت زایده وتدهین
که مالیدن روغن است بروغنهای سخنه واختیار معاجین کبار واگر
صاحب مزاج غالب الرطوبة است استعمال استفراغات ومسهلات
مختصه برطوبات باید کرد وتعریق بدن بمعرقات وریاضات
قویه واگر غالب الیبوست است تدبیر او بمثل تدبیر مشایخ است
وبتعدیل مقدار غذا در کم وکیف واحتراز از سرعت قبول بدن
مرض را واجب است واستعمال دلک ومالیدن کی وریاضات دیگر
از حرکات عنیفه قبل از طعام نباید خصوصا که سبب امتلا باشد واگر
سبب خامی ونجاجت خلط باشد عنایت طبیب می باید که معروف
بنضج تعدیل وکیفیت خلط خام باشد واگر طعام در معده فاسد شود
سعی در انحدار او باید کرد تا تعفن وفساد بیش نشود بمثل معجون
کمونی ویا باختیار کردن انجیر ومغز تخم معصفر با بادام که موجب تلیین
طبیعت واجابت است **مقاله ۱۸ در اوقات فصد ومسهل الخ در فصل بهار کنند**

اما فصل بهار که مسمی بربیع است در اول او مبادرت بفصد
باید کرد در ابدانی که در ایشان دمویت ظاهر باشد ونحافت
بدن نباشد ودر غلبه سایر اخلاط دیگر اگر ظاهر باشد بقدر قوت
تدبیر بتلیین ومسهل مناسب خلط موجود موجب مرض باید کرد تا
ملاحظه قانون علاج ما از طریق صواب دور نباشد ومراعات
این قانون از عادت وسن وتدبیر سابق وغیر ذلک از شروط
قانون استفراغ که در محلش مبین است وهجران وحمیه از هرچه
موجب حرارت باشد واختیار مطعمات حرارت انگیز از اغذیه
واشربه **تدبیر فصل تابستان** اما در فصل تابستان نقصان از
اغذیه واشربه باید کرد وترک ریاضت خصوصا ریاضات شاقه واختیار
استراحت بزیر سایه وآرام وقرار گرفتن وآنرا که قی بسهولت میسر باشد
درین فصل مفید است خصوصا اصحاب صفرا وبلغم را **تدبیر فصل تیرماه**
واما در فصل تیرماه که خریف است حمیه وهجران از مجففات وترک
جماع وآب سرد بر سر ریختن وآشامیدن وخواب کردن در امکنه
بارده بوقت امتلا از طعام درین فصل ترک مذکورات بقدر امکان
اولی است ونگاه داشت خود از حرارت میان روز این فصل واز
سردی اول روز این فصل وکثیف سردی شبهای او که موجب نزلات
وزکام است واجب است وحذر کردن از مبالغه در خوردن فواکه
که موجب عفونت اخلاط است واین عفونت موجب حدوث وحصول

دخوردن هم

امراض عفنی است واجب و لازم است و در اوایل این فصل مشتغل
باستفراغ خلط موجب مرض باید شد اگر شخص محتاج [illegible]اغ
باشد و این استفراغ بمسهل اولی است اگرچه عند [illegible] احتیاط
مقتضی اینست که تحریک بسیار نکنند تا موجب ثوران و طغیان
اخلاط نشود اما خصوصیت این فصل از استفراغات باسهال
اولیت و درین فصل غذای مسخن مرطب که ترطیب بیش از
تسخین کند اختیار باید کرد **تدبیر فصل زمستان** اما فصل زمستان که مراد
بشتا این فصل است در اختیار ریاضت و تعب باید کوشیدن
و اغذیه متینه و بسط در غذا اختیار باید کرد زیرا که درین فصل حرارت
غریزی متوجه باطن است و قوت هاضمه قوی است مگر آنکه شخصی [illegible]
باشد و در گرم سبوز زیرا که این حکم در وجاری نیست و مختلف میشود
و اگر درین فصل مراعات در اکل و شرب بر وجه اعتدال واقع شود
ابدان صحیحه را امراض کم طاری میشود مگر آنکه سبب مرض بسیار قوی
باشد و خصوصا حار باشد و درین فصل بوقت حدوث مرض بقراط
معالجه باسهال تجویز کرده است و فصد و قی را منع نموده است
و در [illegible] اقتدا ار اطبا باو نموده اولی اینست زیرا که دلیل همان
است که در کتب مذکور است چه ظاهر است که در فصل زمستان
خون منجمد است و طبیعت نیز باخراج آن بخل و ضنت میکند و اگر
بیرون آید آنچه لطیف و در کار است میرود و آنچه غلیظ است [illegible] موجب

مرض است میماند و اما در قی منع از برای اینست که درین فصل
آلات و اعضا بواسطه برد کثیف شده است اگر بعنف این
فعل صادر شود خوف صداع و انشقاق عروق و شریانات واقع
حوالی شش و قصبه آنست و این موجب خطر عظیم است والله اعلم

بیان علامات امراض

مقاله ۱۹ در بیان استدلال طبیب چنین گفته اند که خفقان علی الدوام
بیم دهنده از فجاءة است و کابوس که در عرف عوام سیاهی گرفتن
می نامند و دوار که گردیدن سر است دوام او منذر بصرع و سکته است
و اختلاج که مراد باین پریدن اعضاست اگر در جمیع اعضا طاری شود
منذر و بیم دهنده بتشنج است که مراد بآن درهم کشیدن اعضا
اعصاب است همه بجانب مبدااش که دماغ است و این اگر با وجود جراحتی
حادث شود موجب هلاک است و کم کسی ازین بلیه خلاص و نجات
یافته و دوام کدورت حواس و خلقت حرکات ابتلا و خدر هم
اعضا منذر بفالج است و اختلاج بسیار در رو [illegible] و حواشی آن منذر
بلقوه است و سرخی چشم و روی و سیلان آب از چشم و نفرت
از روشنایی و دردمندی سر منذر و بیم دهنده از سرسام است
و بسیاری غم و خوف بمالیخولیا است و سرخی روی مایل بکبودی
علی الدوام منذر بجذام و ثقل جمیع اعضا و کلال و درد عروق که مراد
ازان برخاستن رگهاست منذر است بسکته و فجاءة است و تشنج
درد [illegible] اطراف مثل دست و پای منذر باستسقا و بوی ناخوش

بول و براز منذر بحمیات یعنی تبهای عفنی و حدوث اعیا که مراد بان
کوفت یافتن و ماندگی است منذر است به تب و سقوط شهوت
غذا یا ازدیاد آن که شهوت دال است بر حدوث مرضی از امراض و هر
چیزی که متغیر شود از عادتش مثل شهوت بول و براز و شهوت جماع
یا فتور آن یا خواب یا عرق یا خارش یا چاک بدن یا حدة ذهن یا طعم مذوق
یا عادت احتلام عامه اگر این تغیر بر وجه نقصان باشد یا ازدیاد
اینها همه منذر بمرضی است و همچنین است عادات غیر طبیعیه مثل خون
بواسیر و خون طمث که مراد بان حیض است یا قی و رعاف یا عادت
شهوت چیزی فاسد مثل افیون و خواب بسیار در روز و یا عادت
غیر فاسد مثل نگاه داشت و عادت ترتیب غذا و چون عادت طبیعت
ثانیه است در ترک او تعب است و پاس طبیعت و ترک عادت فاسد
واجب است اما بتدریج نه دفعةً مثل ترک افیون هر روز قلیلی و دوام صداع
و درد شقیقه منذر است بنزول آب و ظاهر شدن مثل پشه در مقابل چشم
بوقت نظر بجانب هوا و نور چشم کم شدن و شروع در کدورت این همه
علامات نزول است و ثقل و گرانی بصر و خذ کانه سوزن می خلد معبر
ازین حالت است و حدوث این علامات ماده صفرا است و اگر این در جانب
کبد باشد و بطول انجامد منذر بعلت کبد است و ثقل و تمدد در اسفل که
مثل میان و خاصره باشد یا تغیر حال بود از عادت منذر بعلت گرده است
و براز عدم الصبغ که در لون عادی مفقود باشد منذر به یرقان است

و طول حرقت بول منذر بقروح مثانه و قضیب است و اسهال محرق مقعد
بوقت خروج ماده حار منذر به سحج است و سقوط شهوت غذا با قی
و نفخ و وجع اطراف منذر بقولنج است و چاک در مقعده اگر بسبب
کرم نباشد منذر ببواسیر است و بیرون آمدن دمامیل بر اعضا منذر به
ببلد کبیره است نعوذ بالله من شرها و حصول ثوبا که از اکثر مانند منذر
به برص اسود و حدوث بهق ابیض منذر به برص ابیض است و اگر
ازین امراض مذکوره و علامات او چیزی ظاهر شود مبادرت بر تدبیر بجا
من حدوثه بر حسب قانون طبی باید کرد **مقالهٔ دویم در تدبیرات مسافر بجهه**
قبل از خروج سفر باید کرد بدانکه شناع در سفر را چیزی چند پیش از شروع
در سفر اختیار باید کرد تا از حدوث چیزی که سفر باعث آن میشود در امان
باشد اول از انها تنقیه بدن است از خلط فاسد زیرا که اگر این تدبیر
نکند بواسطه حرکت سفر اخلاط را ثوران و طغیانی حاصل میشود که
موجب امراض است و اختیار ریاضت بعد از حصول استعداد آن بیشتر
از آن می باید همچنانکه اسپی را که در خانه بسته است و در حین خروج بسفر
احتیاج بسواری دارند چند روز سوار میشوند و خنک میسازند تا خفتی
در و حاصل شود و در راه بعضی علل او را طاری نشود همچنین است انسان
آسوده در خانه که او را بوقت سفر احتیاج بریاضت است خصوصاً که
فربه باشد تا در بدن او خفتی حاصل گردد و براه آسوده رود و تعب
نکشد و از جمله ریاضات اخراج خلط فاسده است و هر چیز دیگر که در سفر

اعانت میکند از ریاضات وغیر ذلک دران بتدریج شروع باید کرد مثل
بیخوابی وصداع وعطش تا عادت شود وتعب سفر بر او آسان
کردد واز جمله چیزها که جوع را تسکین میدهد خوردن اندکی [illegible] صافی
است در روغن بنفشه بادام اندکی والا باین طریق که یکمثقال
موم را در سه مثقال روغن بنفشه بادام باید کداخت وتناول کرد و
خاصیت این تدبیر آنست که چند روز شهوت غذا نمیشود وقدری تخم
خرفه مقشر کرده وکوفته ویا قدری سرکه آمیخته در سفر با خود نکاه باید داشت
وبوقت عطش مقدار سه مثقال یا چهار مثقال کف باید کرد دو سه روز
آب نباید عطش نشود وتدبیر در تقلیل عطش ترک اغذیه معطشه است
مثل ماهی شور وکباب وآشهای غلیظ بتخصیص که شور باشد ودیگر
تقلیل کلام است زیرا که بسیاری تکلم موجب حرارت است وحرارت
موجب عطش واز جمله مراعات سفر آنست که مسافر با امتلا سوار نشود
زیرا که حرکت سواری موجب عدم هضم است وکذشتن غذا از معده
بر وجه فجاجت وخامی وبهره ناکرفتن بدن از غذا بر وجه احسن واین
موجب حصول اعیاست ومعالجه مرض اعیا در محلش مذکور خواهد شد
ومسافر را بوقت تابستان محافظت وپوشیدن سر ونکاه داشت
او از تاثیر آفتاب باید کرد وطلا بر سر وسینه از آب خرفه با لعاب
اسبغول باید ساخت وبر روی نیز ازین طلا باید کرد تا متغیر نشود
خصوصا النسوان را واولی آنست که محرور المزاج پیش از خروج بسفر چند روز

اکرمه

متغیر

تدبیر سفر در تابستان

اختیار نکند وپیش از غذا ..

اختیار بلغان جو در غذا اختیار کند وشربت فواکه واکر در تابستان
اختیار سفر کند دران راه خوف سموم باشد بوقت رسیدن بقرب
آن [illegible] دو منخرین ودهن بر بندد وپیاز خام با دوغ بخورد وچو که
مراد بآن انالاست از روغن کدو وبخته اختیار کند واکر کسی را سموم
رسد بر اطرافش که آن دست وپای وروی است آب بتدریج دفعه
دفعه پاشند وآنکس دست وپا در آب نهد واز آنجا بسرعت تمام
کذرد وبمکان بارد منتقل شود وبر سر روغنهای بارد وبالفعل مالند وعصارات
بارده رطبه نیز همین منفعت دارد مثل عصاره خرفه تازه ومثل ذلک از
عصارات آنچه موجود باشد ودر کیفیت بایکدیکر متقارب باشند وتغذیه
به بقول والبان کند اکر تب نباشد زیرا که اکر تب باشد این موجب تعفن
است وتعفن مزید اشتداد تب الا آنکه حمای یوم باشد زیرا که سبب حمی یوم
امری خارج از بدن است وسبب آن اخلاط بدنی وتعفن بنسبت ودرین
مقام دوغ نافع است واکر عطش غالب باشد بر آنکس که او را سموم
دریافته است آب دفعه چنان نباید داد که تشنکی او بشکند زیرا که
این موجب هلاکی است زیرا که حذاق اطبا این را امتحان کرده
اند ایاک وایاک پس او را آب اندک اندک باید داد تا آن وقت که از
بلیه ومهلکه تسکین حاصل شود دکر تشنکی باهستکی باید کرد ودر هر قدر آب
که بعلیل میدهند روغن کل اندکی بآن ممزوج باید که باشد ومسافر باید
که در زمستان ودر وقت شدة برودت هوا استحمام کند وحفظ دهن وبینی

موضع

تدبیر سفر در زمستان

از دخول هوای سرد مهما امکن بکند و درین باب اهمال ننماید و بعد از
نزول از مرکب خود را زود بپوشد و دفعةً با آتش نزدیک نشود و ننشیند
بلکه بتدریج نشیند مگر او را سرما بیکار ساخته باشد که درین چنین
تعجیل بپوشش باید کرد و نزدیک با آتش باید نشست و روغنهای
مسخن مثل روغن سوسن بوقت شدت برد بر اطراف بمالد که بسیار
ملایم و نافع است و در حین ارتحال مراحل خود را بسیار نباید پوشید
و بر خلاء معده رحلت نباید کرد و در غذای مسافر بوقت برد مثل سیر و پیاز علی
حسب المزاج باید انداخت ولیکن مبالغه دران نباید کرد و اگر حرارت
مزاج بسیار نیست بلکه برودت غالب است مثل زنجبیل و حلتیت
نیز باید انداخت و اگر حرارت مزاج بسیار است معالجه بسیار مجوز
و محافظت اطراف بدلک و مالندگی باید کرد و در عقب مالندگی روغنهای
ملایم معتدل باید مالیدن و اگر از روغنها چیزی حاضر نباشد بعضه یا پیه
یا قطران بحسب مزاج باید مالیدن و بوقت شدت برودت موزه تنگ
نباید پوشید که پاتابه بسیار در پا توان پیچید و همیشه پای را تحریک
باید کرد و در موزه ضیق هیچ یک ازین میسر نیست و تاثیر سرما در موزه تنگ
بغایت شدید است و این بامتحان پیش جمیع اشخاص ناس
روشن است و از مهالک بردن سرماست مر اعضا را و مسافر
می باید که بوقت شدت برد بر پای خود از پشم و پاتابه بسیار
بپیچد و پای در موزه وسیع کند که با وجود این پای را تواند تحریک کرد

تا از

تا از آفت سرما فی الجمله در امان باشد **علاج سرما بردن پای و دست**
و بوقت تاثیر سرمای قوی گاهی هست که این تدبیرات سود نمیدارد
و سرمای برد و مهما امکن باید که احتیاط کند و درین اهمال نورزد و اگر والعیاذ
بالله سرما در طرفی از اطراف تاثیر کند و عضوی را فاسد سازد آن عضو را
در آب شلغم نیم گرم بکرات بگذارد که بسیار مفید است و یا در آب انجیر
جوشیده و یا آب کرنب جوشیده هر یک از اینها باشد یا مجموع
و اگر فساد عظیم باشد در طبیخ شبت یا بابونه همین خاصیت دارد و
حرکت عضو ماوف بمشی و آنچه مختص بان عضو است نکند و نباید
گذاشتن اطراف را ساکن و معلق در هوا موجب تاثیر سرماست
و بسیاری را بعد از تاثیر سرما بگذاشتن آن عضو که سرما برده است
در آب سرد منفعت بلیغ یافته اند و اگر عضو ماوف را کبودی در لون
حاصل شده باشد اولی آنست که شرط کنند یعنی بشکافند و بر آب گرم
نهند تا از ان خون بیرون آید و بعد از ان گل ارمنی و سرکه بران طلا کنند
زیرا که این تدبیر مانع از حصول فساد دران عضو است و طلا کردن بقطران
ابتدا و آخر بسیار نافع است و اگر رنگ عضو ماوف بسیاهی یا
سبزی مایل باشد و این حد نهایت بلوغ است در تاثیر سرما و علامت
شدت فساد است دران عضو و صلاح پذیر نیست سعی در ابطال آن عضو
بقطع اگر متحمل باشد و یا بادویه که آن عضو را بی آله حدید ابطال فساد
کند باید کرد و الا عضو صالح مجاور او را نیز فاسد میسازد و هلم جرا و این

ابهام و

[illegible]

بعد از تاثیر سرما پایه که آن عضو را
بر آتش ننهاد و ...

تدبیر آبهای مختلف در سفر

بلیهٔ عظیم است و اهتمام و صرف عنایت اطبا درین باب و علاج او عظیم و شدید است تدبیر آبهای مختلف در سفر و این تدبیر را نسبت با کحال و جراح است بهر طریق که او صواب داند رجوع باید کرد و از جملهٔ آنچه مسافر را ضرورتست در سفر ۲ تدبیر مضرت آبست زیرا که از اشیائی که مضرت او نسبت با بدان انسان ظاهر و مبین است آبست و از چیزها که دفع مضرت آب میکند آمیختن سرکه است با آبهای مخالف و خوردن پیاز در هر منزلی و اگر پیاز همان منزل خورد بهتر باشد. و برین قول سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم نیز ناطق است که آنحضرت فرموده که اذا انزلتم بارض کلوا من بصلها فانه یذهب بوخامة الماء و از چیزهائی که مضرت آب را دفع میکند آمیختن قدری خاک از بلده مسافر است صافی ساخته باید آشامیدن و آمیختن ربوب حامضه مثل رب بهی و رب ریواج و رب غوره است با آب شور بد مزه است و مسافر را مهما امکن قبل از خروج بسفر ترک اغذیهٔ حاره و غلیظه می باید کرد و اگر واقع شود تدارک آن بخوردن سیر است و در مواضعی که آب ان علق داشته باشد از آن باحتیاط تمام باید خوردن و مراد بعلق زلوک است که در همه ماوراء النهر در زبان عوام مشهور و معروف باین اسم است و البته در چنان موضع احتیاط آنست که آب از و رای قدام بخورند و مراد بقدام کرباسی است که بر روی کاسه یا بر دهن کوزه جا از برای احتیاط کرها و دیگر چیزها می بندند مثل خس و خاشاک که

تدبیر مسافر بحر

در آب می باشد والعیاذ بالله اگر احتیاط کرده نشود و از رفتن علق بگلو خلاصی از هلاک نیست و این بلیت عظیم است و مسافر بحر را که مراکب سفینه میشود قبل از دخول سفینه مستعد آن می باید شد که در سفینه قی واقع نشود زیرا که کم است که شخص را بواسطه حرکت کشتی قی نشود خصوصا که شخص صفراوی مزاج باشد چه البته قی و غثیان میشود و احوال ناخوش پدید می آید و راقم این سواد صاحب تجربه است چه از مدهٔ سه ماه در دریای مصر و عمان این تشویش کشیده است و بعد از بیرون آمدن دو ماه دیگر بابسته تا بحال آمد و اگر قی در کشتی بافراط انجامد و تسکین نیابد موجب هلاک است اگرچه اطبا برین اند که ثوران و طغیان اینچنین قی موجب نجاة از امراض ردیه است و در حبس او تا خوف هلاک نباشد اهمال فرموده اند زیرا که ماده جذام و برص و استسقا و فالج و رعشه را بالکلیه منقلع و مستاصل میکرداند و شخصی واقع درین امراض را بالفعل موجب نجاتست پس تسکین او مادام که خوف هلاک نباشد باید کرد و چون آن امراض حادث میشود قبل از جلوس در کشتی میل بحموضات باید کرد تا تقویت فم معده کند و صفرا را تسکین دهد و غذا از آش تمر هندی باید و آب غورک و سماق که در آنها گوشت بسیار فربه نباشد بلکه نزاری گوشت در آن پخته باشد و از چربیها و شیرینیها کمتر اختیار کند و هر چیز که امداد غثیان و تهوع میکند از آن ترک باید کرد مقالهٔ ۲۱ در بیان معالجات و معرفت مرضها باید دانست که بهر علاج

منظور طبیب متدرب سه چیز است یکی ازین سه تصرف در اسباب ستهٔ ضروریهٔ معدوده است و از جملهٔ آن تصرف استعمال اغذیه و ثانی استعمال ادویه است و ثالث عمل یدویست مثل داغ نهادن و حقنه کردن اما غذا را از جملهٔ تدابیر مذکوره حکم خاص است زیرا که گاهی غذا را منع کرده میشود مثل آنکه اگر ارادهٔ طبیب معروف در نضج خلطی از اخلاط باشد می باید که شغل طبیعت مصروف بنضج آن خلط باشد نه متوجه تحلیل غذا زیرا که شغل طبیعت و توجه او محال است که در آن واحد بدو چیز تواند بود و اگر غذا درین حین واقع شود موجب تحیر طبیعت و یا پاس از نضج خلط پس ایراد غذا درین حین ممنوع است و گاه مراد طبیب با وجود نضج حفظ قوت می باشد و درین مقام تقلیل غذا میکند و گاه در روز بحران که روز مقاسات است و محاربهٔ طبیعت است با مرض اگر در شغل قوت نهضت غذا را بالکلیه منع میکند تا طبیعت بواسطهٔ توجه و شغل غذا از مقاساة و محاربه با مرض باز نماند و گاه ایراد غذا قلیل الکمیة کثیر التغذیة میکند تا بکثرت تغذیه تقویت طبیعت کند و بقلت مقدار بر طبیعت ثقیل نباشد و این وقتی است که مراد بر انگیختن قوت ضعیفه باشد و تحریک آن و گاه معامله برعکس این میکند یعنی نقصان از کیفیت غذا میکند و ازدیاد در مقدار و این کاملیست که شهوت غذا بر مریض غالب باشد زیرا که بمقداری که دارد موجب تسکین شهوت غذا میکند و چون تقلیل در کیفیت

شده

شده باشد مضرت نمیرساند اما علاج بدوا از قوانین ثلثه است اول اختیار کیفیت و ثانی اختیار کمیت وزن او و ثالث مراعات ترتیب وقت او اما اختیار کیفیت دوا بعد از حصول معرفت کیفیت مرض است تا بعد از خروج مزاج از اعتدال ایراد ضد توان کرد تا بیرون از قانون علاج نباشد و معالج را از علم بمقدار خروج مزاج از اعتدال ناگزیر است نادر سالک اطبا تواند بود و الا در علاج راجل است و حصول این مرتبه در اطبا زمان اقل من القلیل است و معرفت این مرتبه و نبض و قاروره از مشکلات صنعت طبابت است و شیخ رئیس ابو علی سینا با وجود همه کمال خصوصا درین صناعت فرموده که مرا احوال نبض و قاروره کما ینبغی معلوم نشده است و در رساله چنین نوشته است که الشاهدان العدل النبض و القارورة و طبیب متدرب وقتی اقدام در علاج مرضی می تواند کرد که شواهد عدل پیش او متفق شده باشند تا حکم با ایراد ضد و منع آن صواب افتد و در حفظ صحت با ایراد مشابه و مشاکل مزاج از اغذیه و ادویه و اشربه قیام نماید تا بر وفق قانون علاج باشد و اما اختیار کمیت دوا بر دو وجه است اول تقدیر وزن اوست و ثانی درجهٔ معرفت کیفیت دوا است و اختیار این هر دو بعد از معرفت طبیعت عضو است و مقدار مرض و اعراض تابعهٔ او مثل سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه که مراد بآن هیئت بنیهٔ انسان است در فربهی و لاغری و معالج را عند العلاج از معرفت اینها گزیر نیست زیرا که در سن شیخوخت

معالجه بمسهل ممنوع است و در فصل زمستان و بلدهٔ بارده همچنین و آنکس
که او را عادت مسهل نبوده باشد علاج او با یراد مسهل مخاطره است
و کسی که در صناعت او تحلیل مواد بسیار باشد او را نیز مسهل نباید
داد مثل آهنگر و همچنین کسی که قوت ندارد او را تکلیف استفراغ
بمسهل و فصد و غیر ذلک مجوز نیست زیرا که موجب هلاک است و در
همه این اعراض و احوال مذکوره استفراغات مذکوره ممنوع است
الا عند الضرورة که الضرورات تبیح المحظورات همچنانکه ببری تخف
البدن را حصبه شود یا قولنج درین زمان اگر تاخیر در علاج کنند شخص
تلف میشود پس آنچه علاج درین مقام گنجائی دارد باید کرد و مثلا در قولنج
عمل که مراد بآن حقنه است تاخیر نباید کرد و اگر حصبه است و معالج در تشخیص
غلط نکرده است بقدر قوت و طاقت فصد باید کرد و اخراج خون
مناسب حال مریض باید نمود و اما معرفت طبیعت عضو و آن تمام
بمعرفة مزاج و خلقت و وضع و ضعف و قوت آن عضو است زیرا که
هر جا که مزاج طبیعی عضو معلوم طبیب باشد مزاج مرضی او نیز معلوم
خواهد شد زیرا که مزاج مرضی سوء المزاج است و طبیب متدرب
مقدار خروج مزاج از اعتدال میداند و بر وفق آن قیام بمعالجه می
نماید از تبرید و تسخین و تجفیف و ترطیب و چون کیفیت خلقت عضو
بر معالج معلوم باشد میداند که عضو یا رخو سهل المنفذ است و مسامات
واسع دارد درین مقام استعمال دوای لطیف میکند چه درین حالت

اکتفا

اکتفا بدوای لطیف کافی است و یا آنکه عضو صلب است و مسامات
ضیقه دارد پس درین مقام استعمال دوای قوی سریع النفوذ باید
کرد و مثال اول عضو شش است و دوای مناسب و شربت او زوفا
و پرسیاوشان است و مثال ثانی کلیه و مثانه است و دوای مستعمل
در علاج او باعتبار مواد غلیظ است مثل ذراریح و امثال آن که
قوی و سریع النفوذ باشد و هر جا که طبیب وضع بدو معنی که
مشارکت و موضع است میداند اگر نظر بجانب مشارکت میکند
اختیار جهت حدث دوا میکند مثلا اگر ماده در جانب محدب کبد باشد
استفراغ کبد ماده بدوای مدر میکند و اگر ماده ورم و سده در جانب مقعر است
استفراغ بدوای مسهل میکند و اگر چنانچه عکس کند طبیب مخطی باشد
و یا عالم بقانون علاج نیست و مریض در محل خطر است اما ثانی
که معرفت موضع عضو است انتفاع باو بر وجوه ثلثه است و یکی
ازین وجوه قرب و بعد عضو است از تاثیر دوا زیرا که در عضو قریب
معالجه بدوای معتدل کافی است و در عضو بعید که اثر دوا بآن محل که
مراد معالجه آنست چون داخل شود کسر کیفیت موثره او در طریق
میشود و دوای ضعیف یا معتدل درین صورت خالی از کیفیت
موثره می ماند پس معالجه بدوای قوی باید کرد و ثالث معرفت آنکه خلط
بعضی ادویه با بعض در بعض معالجات اعراض میکنند مثل خلط
زعفران در قرص کافور بملاحظه سرعت وصول کیفیت کافور بقلب

ونگاه داشت حرارت غریزی زیراکه زعفران حار سریع النفوذ است
ومفرح قلب ومشابه روح حیوانی در کیفیت وکافور بارد قوی البرودت
وبطی النفوذ است وهرگاه بقلب حرارت مستولی شود موجب
ارتعاش واضطراب قلب میکرد پس طبیب در معالجه محتاج باراده
ضد است وضد آن بارد است وبارد در نفوذ ووصول بمحل مضرت
محتاج بدوای حار سریع النفوذ مفرح موافق مزاج آن عضو شریف است
پس ناچار زعفران که باین صفت موصوف است قدری بآن باید آمیخت
تا تبرید مقصود حاصل شود وچون زعفران حار است مقرر که او نیز
بمقتضای کیفیت خود تسخین خواهد کرد ازین سوال جواب اینست
که مراد تبرید فقط نبود بلکه مراد تبرید بود ونگاه داشت حرارت غریزی
نیز که بورود کیفیت بارده بافراط روح حیوانی وحرارت غریزی هر دو
من المؤذی منغمر نشود که موجب هلاک است وطبیعت باذن خالق
سبحانه تعالی دفع مضرت حرارت متصور از زعفران میکند ومثل
مدرات رطوبت قویه در وقتی که احتیاج بآنها باشد مثل ریزان شدن
سنگ مثانه وریگ آن از مجاری بول وکلیه بادویه مدره قویه وثالث
معرفة جهت ایصال ادویه است باین معنی که در وصول دوا جهت قریب
بمحل مقصود علاج کدام است چنانچه اگر علت در امعا علیا است
علاج بآشامیدن دوا است زیراکه وصول دوا بعضو ماوف ازین
جهت اقرب است واگر در امعا سفلی باشد علاج بحقنه است

این که مراد او تبرید بعد حاصل شود

زیراکه وصول دوا ازین جهت اقرب است بعضو ماوف ومراعات
موضع انتفاع از وجه دیگر نیز هست وآن نفع اینست که هرگاه
ماده منصب باشد در عضو یا در طریق انصباب باشد آن ماده از آن
عضو بطریق جذب بمکان دیگر صرف باید کرد تا آن عضو از زحمت
خلاص شود ودرین جذب چهار چیز می باید مرعی باشد که از قوانین
علاج است یکی مراعات مخالفت جهت ومراعات مشارکت
ومراعات محاذاة ومراعات تبعید اما مراعات مخالفت جهت
همچنانکه جذب ماده از یمین بیسار میکنند واز اعالی باسافل اما مراعات
مشارکت همچنانکه در معالجه افراط طمث حبس آن بطریق جذب بوضع
محاجم بود بر سینه واینجا جذب از شریک بشریکی دیگر است ومراعات
محاذات همچنانچه فصد باسلیق ایمن در علل کبد وباسلیق ایسر در
علل طحال واما مراعات تبعید که مراد بآن تبعید عضوین مجذوب
عنه ومجذوب الیه است تا بواسطه قرب متضرر نشود وجذب
را فایده باشد زیراکه اگر میان عضو مجذوب عنه ومجذوب
الیه قرب بسیار باشد فایده جذب مترتب نمیشود برو
زیراکه مقصود درین جذب تبعید ماده مرض است از عضو
مجذوب عنه خصوصا که عضو رئیس وشریف باشد واین جذب
ماده وقتی است که ماده منصب نشده باشد ودر طریق انصباب
باشد اما اگر منصب شده باشد استفراغ بجذب از همان موضع

باید کرد مثل فصد عرق تحت اللسان در علاج خناق وگاه نقل ماده
بطریق جذب بعضو قریب نیز میکنند همچنانکه فصد صافن در علل
رحم ومثل ذلک ودر جذب کردن مراعات چند چیز دیگر از قوانین
این فن است وباید که عند التقصد بر طبیب حاضران باشد واز آن
غافل وذاهل نشود دیگر آنکه طبیب باید عند الجذب احتیاط کند که در
عضو منقول عنه وجع نباشد چه جذب بعد از تسکین وجع باشد و جذب
واقع شود موجب اشتداد وجع است ومعارضه در جذب نیز واقع
نشود چون وجع نیز جذاب چه جذب درین حین از مجذوب
عنه موجب جذب از اعضاء دیگر است بجانب او تسکینا للوجع پس
تعارض در جذب موجب زیادتی الم ووجع است واین قانون کلی
است که مراعات او در همه جذبها می باید که منظور وملحوظ طبیب باشد و دیگر
مراعات این می باید که جذب از عضو رئیس وشریف بعضو خسیس
واقع شود واگر ریاست وشرف در هر دو باشد فایده ندارد
بلکه درین صورت بر وخطر اعظم از عدم جذب است چه آفت
متوجه بدو عضو شریف میشود زیرا که نقل ماده از جانب عضو
شریف بجانب خسیس بسبب اینست که آفت از عضو شریف
دور شود که موجب هلاک است وانتفاع بمعرفت قوت
بر سه وجه است یکی مراعات مبدائیت عضو وریاست او است
وچون طبیب بمبدائیت عارف باشد از استعمال ادویه که در وقوی

التدبیر

زیرا که اگر وجع بود

مخالف عضو رئیس باشد نمیکنند واستفراغ بر وجهی که منافی قوت
عضو رئیس باشد تجویز نمیکنند واگر اعضاء رئیسه محتاج باستفراغ
ایشان دفعة مجوز نیست وادویه که بایشان استفراغ عضو رئیس
میکنند ایشان را خالی از مقویات عضو استعمال نباید کرد تا قوانین
علاج عند المعالجة فوت نشود که موجب خطاست وثانی از وجوه ثلاثه
مراعات فعل مشترک است مر عضو را اگر چه رئیس نیست مثل معده وشش
که این اعضا را باصطلاح این فن شریف می نامند اگر چه حیوة بدن
موقوف بر وجود ایشان نیست اما اصطلاح ایشان اینست ودرین
مقام نیز معالجه بادویه قویه نمی باید کرد وازین جهت اگر شخصی را
ضعف معده باشد آب سرد نمیدهند وثالث مراعات ذکاء حس
عضو است زیرا که در تدابیر اعضاء ذکی الحس استعمال ادویه قوی البرد
ومخدر که ابطال حس عضو کند نمی باید کرد زیرا که ذکاء حس در عضو
باعتبار روحیست که دران عضو است واین نوع تدبیر موجب نفور
وهرب روح است ازان عضو وگاه باشد که اگر قریب دماغ واعصاب
باشد دفعه منجر بفالج یا خدر ولقوه میشود پس مراعات این قوانین
معالج را ضروریست واین معارف موجب انتفاع تدابیر مذکوره است
ومعرفت مقدار بطریق حدث اصابت طبیب متجرب را حاصل است
چه بعد از معرفت خروج مزاج از اعتدال در جانب حرارت یا برودت
می بینند ایراد ضد بمقدار خروج میکنند زیرا که اگر محتاج بضد قوی است دوای

تحقیق اعضاء رئیسه

استفراغ

زکی ...

قوی اختیار میکند اما ترتیب وقت و مراعات آن نیز از جمله قوانین
معتبره است و مراعات آن باینست که بداند که حدوث مرض در کدام
زمان از ازمنه اربعه واقع است اگر چنانچه حار است و یا در ابتدا
است تلطیف باعتدال و در اغذیه میکنند بقطع اگر مریض قوت دارد
اصلا غذا ندهد و اگر مزمن است یعنی نهایتش بعید است درین
صورت در ابتدا تلطیف نمیکنند بمثابه تلطیف امراض حاره و در انتها
تلطیف میکنند و تدبیرات باین طریق را سبب آنست که مرض حاره است
که نهایتش قریب باشد که در ان نهایت مریض را نجات و خلاص
یا هلاک و مرض مزمن چنانکه مذکور شد آنست که نهایتش بعید باشد
که در ان نهایت یکی از امرین مذکورین خواهد بود پس در نهایت قریب
تلطیف مناسب است و در نهایت بعید اولا تلطیف مناسب نیست
و مراد بتلطیف در غذا آنست که تقلیل اغذیه و اشربه کنند باین معنی
که غذائی دهند که در کیفیت معتدل باشد و در مقدار و حجم نیز قلیل باشد
تا بر مریض و طبیعت عند المقاسات و مصارعات بر مریض ثقیل نباشد
و طبیعت بواسطه اشتغال بغذا از مقاسات نماند و چون در مرض
حاره در ابتدا مریض را قوت هست احتیاج بدادن غذا نیست باین
سبب که مذکور شد و چون مرض مزمن باشد اگر در ابتدا تلطیف کنند
چون نهایتش بعید است قوت مریض درین مدت ساقط شود
باین ملاحظه ابتدا در غذای او تلطیف نباید کرد و درین مدة طویله

درین قوت بغذا و شربت تقویت باید کرد زیرا که گاه است که مرض
مزمن را نهایت دو ماه یا بیشتر باشد و درین مدت اگر در غذا نقصان
کنند موجب هلاک گردد اما در انتهاء مرض مزمن تقلیل و تلطیف ضرور است
چه بدن بواسطه امتداد مرض ضعیف شده است اگر در غذا تقلیل نکنند
بحسب کم و کیف ثقل مریض حاصل میشود و نیز سبب اجتماع فضلاتی
که موجب مرض است میشود و هرگاه که بدن ضعیف گشت و قوت
نیز کم شد هر آینه معده که خدمت او هضم غذا و رسانیدن کیلوس
است بجگر در و نیز ضعف غالب میشود و نگاه داشت و مراعات حال او
بهر حال از جمله ضروریاتست و بباید دانست که در رعایت قانون علاج
دانستن چند چیز لابدی است یکی آنکه از امراض کثیر المادة ثوران و
هیجان کنند انتظار نضج نباید کشید زیرا که اگر امراض حاره باشد قوت
وفا نمیکند مثل قولنج که گاه باشد که نهایتش دو روز است و کم است که
بهفته کشد و درین مدت اگر تاخیر در علاج شود خوف هلاک است
و بسیار است که علاج فایده نمیدهد بجهت آنکه در قسمی از قولنج که مسمی است
بایلاوس و آن عبارت از تاب افتادن در روده است و تا اکنون
انتقال بجانب اسفل و مقعد و آنچه بجانب معده است بقی دفع میشود
و آنچه بجانب اسفل است باسهال و بسیارست که براز نیز بقی دفع میشود
و این بدترین انواع قولنج است پس در چنین احوال البته از علاج ناچار
گزیر باشد باید کرد و انتظار نباید کشید و اگر چنانچه مرض حادث باشد یا مزمن

است البته در استفراغ از خلط موجب مرض انتظار نضج باید کشید زیرا که
درین مقام بی حصول نضج استفراغ مجوز نیست و همچنین اگر مرض ذو
خطر است و قوت فوت میشود و مرض با حصول نضج امان نمیدهد
پس واجب درین مقام تعجیل در معالجه است قبل از حصول نضج اگر
مرض فی الحقیقة مبتداء علاج قوی باشد و اگر مرض قوی نیست
و خطر ندارد در علاج بتدریج باید از اضعف با قوی آمدن چنانچه سابقا
بتقریب مذکور شد و طبیب متدرب باید که بواسطهٔ تاخیر اثر دوا
عدول از صواب ننماید و اقامت بر غلط نکند زیرا که از تاخیر ضرر مبین
نمیشود و اقامت در معالجه بر دوا واحد نیز نکند بلکه بر علاج واحد نکند
مثل آنکه کسی را در مرض صفراوی احتیاج در اخراج صفرا بسقمونیا است لازم
نیست که البته اخراج بسقمونیا کنند زیرا که اخراج صفرا منحصر در سقمونیا
نیست کو بهلیله زرد باشد بلکه اخراج خلط بدوای ضد کیفیت آن خلط
اگر واقع شود بهتر باشد زیرا که صفرا حار است و هلیله بارد و مخرج خلط
صفرا است بخلاف سقمونیا که حار یابس است و صفرا نیز حار یابس است
پس علاج با یراد ضد ظاهرا نباشد و در علاج نیز لازم نیست که مرتکب
یکنوع علاج باید شد که آن اسهال است یا قی یا احتقان مگر آنکه علاج
بسبب خصوصیه مرض منحصر در علاج واحد باشد و ضرر در آنکه همیشه ملازم
دوای واحد باشد و استعمال یک دوا کند آنست که بدن از مالوف
منفعل نمیشود زیرا که بتکرار و ایراد دوای واحد مالوف شده مثل اغذیه

واشربه معتاده و چون بدن منفعل نشود علاج نباشد الا بتبدیل و هر
جگاه که در مرض اشکالی پیدا شود باین طریق که با مرض سابق امراض
متعدده جمع شوند که هر یک متداعی علاج باشند منافی و مخالف آن دیگر
و یا امراض امتدادی یابد و مزمن شود که هیچ علاجی صلاح و فلاح نیابد
درین صورت دست از علاج بر سبیل تمنای نجات از مرض باید داشت
و مرض را با طبیعت باید گذاشت و از اغذیه و اشربه آنچه ضررش کمتر
باشد و مریض بآن مایل باشد ایراد باید کرد زیرا که بسیار است اعانت
بقهر و غلبه بر مرض کرده مرض را استیصال مینمایند و از جملهٔ قوانین مرعیه
در علاج آنست که هرگاه مرضی از الاغراض اللازمه باشد و وجع بآن مرض جمع
شود و دران مرض محتاج بفصد یا حجامت باشد اول تسکین وجع
حتی الامکان باید کرد و اگر در اوجاع بواسطه تسکین وجع احتیاج
بمخدری باشد باید که تجاوز از پوست خشخاش ننماید مگر آنکه ضرورت
قوی باشد مثل وجع شدید در قولنج که مهلک است درین صورت
احتیاج بافیون میشود اگرچه درین مقام علاج کردن بمخدر منافی
قانون علاج است ظاهرا زیرا که قولنج عبارت از احتباس ثفال
است در امعا و مخدر موجب تغلیظ ماده مرض و ممد انسداد و چون
وجع شدید بالفعل موجب هلاک است پس تسکین وجع که از ضرورت
یافت بمخدر باید کرد و دفع شدهٔ احتباس بحقنه باید کرد پس درین صورت
اختیار اقیلی که مخدری قویست باید کرد و از وصایای اطبا یکی آنست که

از طبیعت ۳

اگر ادویه غیر محذره در علاج کافی باشد استعمال او در اعضاء ظاهره کنند
بهتر باشد از آنکه در اعضاء باطنه کنند و در اعضاء ظاهره اگر غیر محذره با
وشربلیغه نافع شود بهتر باشد زیرا که تخدیر اعضاء رئیسه موجب تفرق
روح است از آن عضو و بلادت در ذکاء و حس آن عضو زیرا که ذکاء حس
عضو و دیر یابندگی آن بواسطه روحیست که در وست و اگر اثر تخدیر قوی
افتد موجب هلاکی است و امراضی که در ظاهر اعضاست و مراد بظاهر
اعضا آنست که ماخوذ از محسوسات باشد مثل رنگ بشره و محل لمس و آن
امراض دلالت بر امراض باطنه میکنند و مستدل از امراض ظاهره بر امراض
باطنه را واجبست که عارف بتشریح اعضاء و مشارکات انسان باشد و منافع
و مضار آنها داند و بعد از آن اعتماد بر قوانین سته کند و اول آن
قوانین معرفت مضار افعال است و ثانی آن معرفت آنچه از بدن مستفرغ
میشود و ثالث معرفت وجع و رابع معرفت ورم و خامس معرفت
وضع عضو و بعد سادس معرفت اعراض ظاهره مناسبه و اما قسم اول که اشاره
الیها بمضار افعال است و آن برین وجه است که اگر فعل عضوی از اعضا
که صادر از قوت است و آن فعل جاری بر مجرای طبیعی نیست ناقص یا باطل
گردد و این دال است بر آفت قوت آن عضو مثل بطش که آن فعل
صادر از دست است که از اعضاء آلیه است و آله بطش و هرگاه که از
دست این فعل بنقصان صادر شود و یا باطل شود جزم باید کرد که آفت در
مبداء اش که قوتست واقع شده و آفت قوت تابع مرضی است که در آن

عضوست و آفت چنانچه سابقا مذکور شد سه قسم است تغیر و
نقصان و بطلان و امثله آن نیز مبین گشت مثل اطناب در آن
موجب اطلال و التعاب است و اما قسم ثانی از قوانین سته که
استدلال از لون ما یستفرغ من البدن است و دلالت او بر وجوه
است زیرا که او بر عدم استفراغ ماده و خلطیست که از شأن او عادت
او استفراغ است و صلاح در استفراغ آنست مثل احتباس بول که
عادت و صلاح در جریان اوست و اگر محتبس شد موجب هلاک
است و یا باستفراغ ماده و خلطی است که شأن و عادت او عدم استفراغ
است و صلاح در عدم آنست و این بر دو قسم است زیرا که این استفراغ
که ممنوع و ردی است و صلاح در وقوع او نیست یا بواسطه آفت که
استفراغ از جوهر عضو میشود و این نیز بر دو وجه است همچنانکه در مرض
سل بواسطه آنکه تعفن قرحه شش با آن انجامیده که حلق قصبه شش
بنفث مدفوع میشود و این از نفس عضو است و ثانی مقدار مثل
قشر ظاهر از سطح امعا همچنانچه در سحج چه اگر قشره غلیظ است دلالت
بر قرحه امعاء سفلی میکند و اگر رقیق باشد دال است بر قرحه امعا
علیا و ثالث رسوب است که محل معرفت ما یخرج بالبول از بدن
اوست و این در قاروره معلوم میشود و رسوب آنچه در ته قاروره یا
وسط یا فوق مایعات ظاهر شود و این را اطبا اطلاق بر اجزای بولی
میکنند و این در بحث قاروره کما ینبغی مبین است اگر احمر باشد دلالت

زن میکند که سر

بران میکند که از عضو لحمی باشد مثل کرده واگر سفید باشد دال است
برین که از عضو عصبی است مثل مثانه و یا آنکه دلالت میکند بر بلغ
جوهر اعضا باعتبار آنکه خروجش غیر طبیعی است مثل خروج خون یا باعتبار
آنکه دلالت میکند بر خروج غیر طبیعی المقدار باین معنی که مقدارش
اکثر از حال صحی وطبیعی است و یا اقل از انست و یا دلالتش بر مرض
باعتبار کیفیت است مثل خروج دم فاسد و یا دلالتش باعتبار آنکه
طبیعی الجوهر است مثل حصاة و سنگ ریزه حاصل در مثانه و کلیه و یا
دلالتش از جهت خروج از مجرای غیر طبیعی است مثل خروج براز از طریق
دهن در علت ایلاوس که نوعی از قولنج است و مهلک و آن عبارت
از تابیدن و پیچ افتادن در روده است پس این پنج وجه است واما قسم
ثالث از قوانین سته دلالت او بر دو وجه است یکی موضع عضو و
نوع عضو بران وجه که دانسته شود نزد غذا و اسباب وجع که از بر
قسم است واما قسم رابع و دلالت او بر سه وجه است یکی جوهر عضو
مثل دلالت ورم فلغمونی بر خون و ثانی موضع مثل آنکه اگر ورم بر جانب
راست است دلالت بر ناحیه کبد میکند واگر ورم بر جانب چپ است
دلالت بر ناحیه طحال میکند و ثالث شکل عضو است همچنانکه اگر ورم
کبد هلالی الشکل است دلالت بر نفس کبد میکند و اگر طویل الشکل است
دلالت بران میکند که ورم در عضلاتیست که فوق کبد است واما قسم
خامس از قوانین سته دلالت او از جهت موضع و مشارکت است همچنانکه

استدلال

عنق ۲

استدلال بر آفت در وجع بسبب حدوث سده مثلاً که در مخرج عصبه از
فقرات عنق میشود واین در تشریح مبین است اما قسم سادس استد
لال بسن و عادت و فصل و غیر آنست **مقاله ۲۲ در بیان امراض
شرکیه و امراض مختلفه** و مراد با امراض شرکیه آنست که حدوث و حصول او
بشرکت عضو دیگر است و مراد با امراض مختلفه آنست که در حدوث مرض
موقوف بعضو دیگر نیست مثل درد چشم وضابطه معرفت او چنان است
که طبیب بفکر صایب و تامل ثاقب بوقت اجتماع دو مرض مثلاً یا آنکه
کدام ازین دو اولاً حادث شده تا آنکه اول است آنرا اصلی دانسته بمعالجه
آن اقدام نماید و یا بداند که کدام باقی است بعد از زوال آن دیگر تا در علاج
از قانون عدول نکرده باشد زیرا که اصل آنست که اولاً حادث شده باشد
و عارض آنکه تابع باشد مر اولی را و مراد بتابعیت آنست که در حدوث و زیادة
و نقصان تابع باشد چنانچه بتقریب سابقا مذکور شد و گاه طبیب غلط میکند
و آنکه اصل است آنرا عارض پنداشته و عارض را اصل و در علاج خطا
کرده مثل آنکه شخص را مرض اصالةً احتباس ثفال در امعا بوده و بدین
سبب وجع شدید مترتب برین احتباس حاصل شده و طبیب بنا بر
وجع مبالغه در تغلیظ و تخدیر بمغلظ و مخدر نموده و سبب زیادتی شده
شده و احتباس شده آری این علاج نیز بیرون از قانون نیست
که بوقت وجع شدید در مثل مرض قولنج تخدیر کنند اما بقدری ملایم
و متعاقب نیز حقنه که موجب انحدار ثفال بجانب سفل باشد باید کرد

تا تمام بر وفق قانون طبی باشد و طبیب را درین صورت هیچ مواخذه
نیست و اما اگر کیف ما اتفق اول علاج عرض کند و مرض را در علاج
تاخیر کند مواخذه است و طبیب در چنین مواضع که مواخذ و منسوب
بخطا میشود سبب ظاهر است زیرا که تغلیظ و تخدیر موجب انسداد
انتقال است و شدة انسداد موجب شدة وجع و این موجب هلاک
و گاه نیز بر طبیب فرق میان مرض شرکی و اصلی مخفی است و شرکی را
اصل دانسته و در علاج ابتدا بشرکی کرد از مواقع غلط اطبا و خطایای
ایشانست پس در جمیع امراض طبیب متدرب باید که تاویل و حدس
صایب و فکر ثاقب خود را پیش نهاده در تدبیر نماید تا منخرط در زمرهٔ
در سلک جهال اطبا نباشد پس طریق تجوز ازین اغلاط و خطیات
آنست که می باید که طبیب عارف بمشارکات اعضا و آفت خاصه
بعضو باشد و آنچه محسوس است و آنچه محسوس نیست و جهد کند
در مسالت از مریض احوال مرض عضوی را که گمان برده که مرض اصلی
است و بسیار است که مریض از آن غافلست و بباید دانست
که از اعضا بعض اعضا چنین است که اکثر امراض او تابع اعضای
دیگر است مثل سر و دماغ که اکثر آفات و امراض او بمشارکت معده است
اما عکس این قلیل است یعنی آنکه اگر آفت معده از دماغ باشد و مشتق
اول که اکثر آفات دماغ بمشارکت معده است باین طریق است
که چون میان معده و دماغ مسامت است و دماغ فوق و معده تحت اوست

تدبر

ما نحن [illegible]

همیشه

همیشه دماغ از معده متضرر میشود بواسطه تصاعد و ترافی بخارات از معده
بدماغ و اینها موجب صداع و دوار و سده و طنین و دوی و غیر ذلک از
امراض رد به دماغ میشود و اما تضرر معده از دماغ باعتبار نزول مواد
فضلات بلغمی است و این بر سبیل دوام نیز نیست بخلاف تصاعد بخارات
بدماغ که این دایمی است پس عکس قلیل باشد **مقالهٔ ۲۳ در بیان استدلالات در ظاهر شخص انسانی و این مختصر است در اقسام عشره**
و اول آن دلایل ملمس است
که دریافتن کیفیت است بحس لمسی باین طریق که اگر جلد ملموس مساوی
کیفیت جلد لامس معتدل المزاج باشد که در حرارت و برودت معتدل است
مخالف این در هر کیفیت که باشد مخالف معتدل المزاج است و غیر معتدل
است زیرا که لامس معتدل المزاج بعد از وضع ید بر جلد ملموس یا احتراق ادراک
میکند از جلد خود یا برد و ادراک میکند یا ایبس یا ارطب یا الین یا اصلب آنچه
تعلق بحس لمس مدرک نمیشود مثل رطوبت و یبوست و همچنین مواقع بلوازم
آن می باشد و چون صلابت را یبوست لازم است و لین را رطوبت
هر آینه چون لامس در حین لمس لین در جلد ادراک کند حکم برطوبت
جلد ملموس خواهد کرد و اگر صلابت ادراک کند حکم به یبوست آن کند و ثانی
آن قسم دلیل ماخوذ از شحم و لحم است زیرا که کثرت لحم دلالت بر حرارت
و رطوبت میکند و آن عضو متصف بتکاثف است که آن عبارتست از
برهم نشستن اجزای عضو و بسیاری شحم و فربهی دلالت بر برودت
و رطوبت میکند و آن عضو متصف است بسستی و اتساع مسام و قلت

لحم و شحم دلالت بر یبوست میکند و قلت فربهی و شحم دلالت بر حرارت
میکند و قلت لحم با کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت میکند و اما
و النحف ابدان که مراد بآن لاغری و خشکی بدنست و ابدان یا بارده
یابسه اند و بعد از آن ابدان حاره یابسه اند و بعد از آن یابس فقط و
بعد از آن حار فقط و درین مقام سوال وارد است که بدن مرکب چون
تواند که متصف بمزاج مفرد شود خواه کیفیت فاعله باشد و خواه کیفیت
منفعله و ثالث ان دلایلی است ماخوذ از شعر و این بر وجوه خمسه است
و یکی ازین وجوه سرعت روییدن اوست و این سرعت دلالت بر
یبوست مزاج صاحبش میکند و اگر سرعت بکمال باشد دلالت بر حرارت
و یبوست میکند و بطوء روییدن او دلالت بر رطوبت میکند اگر چنانچه
علت دران عدم ماده موی نباشد همچنانکه در عورات که علت عدم
ماده موی است در روی زیرا که این حکم در کسی جاری است که در وی ماده
شعر باشد و ثانی کثرت شعر است و آن دلالت بر حرارت میکند و
قلت او دلالت بر رطوبت میکند اگر چنانچه قلت ماده شعر نباشد و ثالث
غلظ شعر است و در وی دو اعتبار است یکی آنکه می تواند که شعر در شخصی
قلیل باشد اما آنچه روییده است قوی و غلیظ باشد یا بسیار باشد
و انبوه اما ضعیف و باریک باشد پس مقصود متعین نشود و ظاهر مراد
آنست که بسیار باشد و هر یک بقوت و غلیظ تا افاده مقصود کند
والله اعلم زیرا که انبوهی با قوت دلالت بر حرارت میکند چه انبوهی

دلیل وفور ماده شعر است و دقت شعر دلالت بر ضد آنچه غلظت دلالت
بران میکند یعنی دلالت بر برودت و قلت دخانیت میکند و رابع جعودت
شعر است یعنی سیاه و برهم نشسته و این دلالت بر حرارت و یبوست
میکند و سبب جعودت در شعر شدت احتراق است و گاه دلالت بر التوا
یعنی پیچیدگی و کجی منبت شعر میکند پس این دلالت در استدلال بر حرارت
و یبوست مفید نباشد زیرا که جعودت بسبب التوای مخرج و منبت نیز
حاصل میشود و سبوطت که ضد جعودت است دلالت بر ضد آنچه جعودت
دلالت دارد میکند خامس لون شعر است اول سواد او و دلالت بر حرارت
میکند زیرا که حصول سواد در شی از تاثیر حرارتست که باحراق این لون
حاصل شده مثل فحم و دیگر لون صهوبتست که از اقسام حمره ایست که مایل
بکبودی است و در حمرت شبیه نیست و او را در شعر بر برودت دال داشته
اند و شقرت و حمرت را در شعر دال بر قرب اعتدال داشته اند و
بیاض شعر دال بر برودت و رطوبت است همچنانچه در سن شیخوخت
یا دلالت بر یبوست میکند و این بیاض عقب امراض مجففه عارض
میشود و بحسب بلدان نیز احوال و مزاج شعر متفاوت و مختلف میشود
و این نیز بخشش طبیب در استدلال بر دمی باید که مرعی باشد زیرا که در
موی زنجی که صنفی از نوع انسانی است شقرت و حمرت متوقع نیست
بلکه نمی توان گفت که اصلا نیست تا استدلال بر اعتدال مزاج او درست
باشد زیرا که الوان دیگر در موی زنجی غیر از سواد و جعودت متحقق نیست

تا از هر رنگی استدلال بمزاجی درست باشد و بباید دانست که
بسیاری موی در سن صبی منذر باستحالهٔ مزاج اوست بسودا در سن
شیخوخت و بسیاری موی در شیخ دلیل است بر سودا و بیت مزاج
او و قسم رابع استدلال از لون بدن است و بیاض بدن دلالت
بر عدم دم و قلت آن میکند و گاهی که غلبهٔ مزاج باشد دلالت بر برد
مزاج نیز میکند و حمرهٔ بحسب شدة و ضعف دلالت بر کثرة و قلت آن
میکند و صفرت و شقرت بدن دلالت بر افراط حرارت میکند و اما
صفرت ادل است بر صفراویت و شقرت ادل است بر خون یا
بر خون صفراوی و گاهی صفرت دلالت بر عدم خون نیز میکند اگر
چنانچه صفرا در بدن صاحبش نباشد چنانچه در اصحاب نقاهت
می باشد چه بواسطهٔ امتداد مرض خون در بدن کم مانده است
بدین سبب لون بدن زرد مینماید و این نه بسبب آنست که صفرا بر او
غالب شده باشد زیرا که بنقصان خون نقصان صفرا نیز میشود چه
در عروق مخلوط با یکدیگر اند و کمودت و کبودی بدن دال است بر شدت
برد زیرا که بواسطهٔ غلبهٔ برد جمود در دم میشود و این فعل موجب حصول
این لون است در بشره و اعضا و موجب تقلیل دم نیز هست و لون
بادنجانی دال بر برودت و یبوست زیرا که این لون دال است بر سودای
صرف پس خالص البرد باشد و دیگر از جملهٔ الوان لون جصی است
که گچ را این لون دلالت بر برد و بسیاری بلغم میکند و دیگر لون رصاصی است

داخلست و او دلالت بر برودت و رطوبت میکند و مخالط سودا نیز و با
لجمله هر لون اگر خالص است دلالت بر خلط مناسب آن لون میکند و تفاوت
آن خلط و اگر خالص نباشد دلالت بر مخالطه و امتزاج اخلاط میکند بحسب
کمال و نقصان در امتزاج و معرفت این وابسته بحدس صائب طبیب
متجرب است عند الاستدلال مثلا لونی است که در او از سفیدی
و زردی محسوس است و هر یک را دلالتی بر وجود خلطی از اخلاط هست
پس بحسب غلبهٔ هرکدام طبیب حکم بر آن خلط میکند و احوال لون
متغیر بسبب معده و کبد و طحال میشود زیرا که اگر افعال معدی و کبدی
و طحالی بر مجرای طبیعی و صحت جاری است در لون تغیری نیست و اگر
چنانچه آفتی در تن متوجه اعضاء مذکوره شد که ایشان طباخ اند و آلهٔ
وصول دم صالح که عروق و اورده اند و در بن وصول خادم ایشان اند
و مجرای زهره که آلت وصول غذری از وست بعد از استیفا خدمت
معده است از غذا و منبهٔ شهوت غذا است که مجرای آن ما بین
الطحال و فم معده است و محل ادراک آن فم معده است که عضو عصبانی
نیست و بسبب آفات در همین تغیر و فساد در لون پیدا میشود
زیرا که اگر در معده ضعفی حادث شود هضم غذا در و کما ینبغی حاصل
نمیگردد پس کیلوس نیک حاصل نشود و کیموس که ماساریقا بطریق
مص و جذب بجانب کبد میفرستد ردی و خون کبد را ضعفی طاری
شود و فعل او که طبخ صفاده و نقاوهٔ کیلوس است و تحصیل کیموس

غیر تمیز مره

صالح که قوت ممیزه کبدی تمیز مایه از دم میکند حاصل نشود و اینچنین کیموس اگر بعروق واصل شده باعضا رود هر اینه موجب عوارض و امراض گردد و از ان لون متغیر شود و بر طبیب صائب التدبیر مقدمات دلیل این مدعا روشن است که همچنین استدلال از لون جشم بر احوال دماغ و از لون زبان بر احوال مزاج عروق و معده بغایت قوی است و خامس از انچه استدلال بان میکنند هیئت اعضا است و هر چه از اعضا قوی و کامل است تابع حرارت است و هر چه ناقص است تابع برودت مثلا طول قامت و وسعت صدر و امثال اینها از تاثیر حرارت و فعل قوت نامیه ناشی شده است پس شخص متصف باین اعراض حار المزاج است و بخلاف ضد این اوصاف که دلالت بر برودت میکند زیرا که ضد این از تاثیر برودت است و متصف باین اعراض بارد المزاج است و سادس دلایل ماخوذ از سرعت و بطوء انفعال است و سرعت در تشخص و انفعال عضو از هر کیفیت که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است در ان شخص یا در ان عضو و اینجا سوالی و اشکالی متوجه میشود زیرا که این مسئله با مسئله مقرره اهل این صناعت که میگویند شی از ضد خود منفعل میشود و از شبه و مثل منفعل نمیشود معارض است زیرا که هرگاه انفعال از حرارت دلیل غلبه حرارت باشد لازم آید که شی از شبه خود منفعل شده باشد و درین مقام جواب اینست که انچه که مقرر داشته اند که شی از شبه و مثل خود

منفعل نمیشود وقتی است که آن شی در کم و کیف با شبه و مثل خود برابر باشد اما هر جایگاه که باین مشابه نباشد هر اینه از شبه و مثل منفعل خواهد شد مثل آنکه دو مقدار آب بارد بالفعل و حار بالفعل که در وزن برابر باشد هیچکدام بحسب کیفیت در اجتماع از یکدیگر منفعل نمیشوند و آب را کیفیت زایده در برودت حاصل نشده است تمام اما اگر ابی نیم گرم را با آب گرم مزج کنند که هر دو در مقدار برابر باشند و در کیفیت مساوی نباشد ظاهر است که شدت گرم منکسر میشود و آب نیم گرم نیز در کیفیت حرارت زیادت میکرد و انفعال روشن است پس سخونت عضو بسرعت دلیل حرارت مزاج باشد و خلاف این دلیل برودت مزاج است و سابع دلایل ماخوذه از افعال مستمره است زیرا که استمرار و دوام فعل عضوی از اعضا دلیل اعتدال مزاج آن عضو است و تغیر آن در جانب شدت و سرعت دلیل حرارت است و تغیر او در جانب بطوء دلیل برودت آن عضو است و این در صورت جریان بر افعال طبیعت زیرا که سرعت حرکت عضو مرتعش دلالت بر حرارت نمیکند بلکه بر خلاف آن دلالت میکند و ثامن استدلال از ما یدفع من البدن است مثل براز و بول زیرا که هر کدام از اینها که از انچه صبغ غالب است دلالت بر حسب شدت و ضعف بر کیفیتی از کیفیات میکند زیرا که شدت رایحه و صفرت در بول و براز دلالت بر حرارت میکند و عدم حمرت و صفرت و وجود بیاض دلالت بر برودت میکند و تاسع دلایل ماخوذه از اعراض نفسانیست

بآب

واز اعراض نفسانی هرچه بشده وزیادتی است دلالت بر حرارت
میکند وهرچه با نقصان وفرو رفتگی است دلالت برخلاف آن میکند
مثل تهور که بشده است وجبن که فرو رفته ودر کمال سستی است
وثبات این کیفیات دلالت بر یبوست میکند وسرعت زوال آنها
دلالت بر رطوبت میکند وعاشر استدلال از خواب واحتلام است
واورا نیز در استدلال باحوال بدن مدخل است زیرا که دیدن آب بسیار
وبخ درخواب علامت غلبه بلغم است بر بدن واین دلالت بر برودت
ورطوبت مزاج میکند ودیدن الوان مثل زرد وسرخ هر یک دلالت
غلبه خلطی میکند که آن صفرا وبلغم است واین دلالت حرارت مزاج
میکند ودر جانب سرخی دلالت بر رطوبت نیز میکند ودر جانب زردی
دلالت بر یبوست نیز میکند واین استدلالات مذکور علامات امزجه
اصلیه بود اما علامات امزجه عرضیه که خارج از اعتدال است وجاری
بر مجرای صحت وطبیعت نیست اشتغال بدن ومتاذی شدن او بر
از آنچه موجب حرارتست وعطش وتلخی دهن وضعف نبض وسرعت آن
وانتفاع وتشفی یافتن از مبردات ومتنفر شدن از حرارت وازنا
کل ومشارب حاره ضرر بلیغ یافتن است خصوصا در فصل تابستان که
اینها دلالت بر حرارت مزاج میکند وبرودت ملمس وتفجج اطراف
مثل روی ودست وپای ومتاذی شدن از مبردات وانتفاع یافتن
بمسخنات وقلت رنگ در بول مثل زردی وسرخی وسفید شدن آن وبل

بیان علامات امزجه عرضیه

نبض سطو

نبض بطو که اینها دلالت بر برودت مزاج میکند وترهل که
سستی اعضاست وکاهلی وبسیاری لعاب دهن ومخاط که آن آب
بینی است واطلاق طبیعت وبدی هضم واز رطوبات متاذی
شدن واز یابسات نفع یافتن وبسیار خواب رفتن اینها هم
دلیل رطوبت مزاج است وقشف که بر هم نشستن اجزاء لحم وپوست
است ونحول ونحافت بدن که مراد لاغری است واز مجففات
متنفر شدن واز مرطبات نفع یافتن دلیل یبوست مزاج است
واما علامات مزاج معتدل وآن در حد وسط از مذکورات است

مقاله ۲۹

در بیان کیفیات امتلا

وامتلا بر دو وجه است امتلائی بحسب اوعیه که
عبارت از محل سکون وظروف اخلاط وارواح است مثل عروق و
شریانات وامتلائی بحسب قوه ومراد از امتلای بحسب اوعیه آنست
که اگرچه در اخلاط کیفیت ردیه وتعفن حاصل شده است اما در کمیت
ومقدار وحجم زیاده شده است اگرچه کمیت مقدار مستلزم زیادتی کیفیت
نیز هست زیرا که کیفیت قایم بمقدار می باشد وبمقدار زیادتی در کمیت
ازدیاد در کیفیت میشود وکمیت مستلزم امتلای مکان است بر وجهی
که صاحب این امتلا در خطر است بواسطه تدبیری که منذر باو صداع
وشکافتن بعض عروق است وانصباب ماده بر مجاری که موجب
مرض خناق است که از امراض مهلکه است وهمچنین موجب حدوث
صرع است وسکته وغیر ذلک از امراضی که سبب او انصباب مواد است

بر یکدیگر است

با تنهائی ۳

هر تدبیری ۲

وبوقت حدوث علاج بر وجه کلی مبادرت بفصد است واخراج خون
موجب مرض وثانی امتلای بحسب قوت است وآن عبارت است
از رداءت کیفیت خلط وزیاده شدن در آن نه آنکه ازدیاد در مقدار
وکمیت خلط شده باشد بلکه موجب آنست که کیفیت ماده بقهر بر قوت
غلبه کرده مانع از مطاوعت نضج وهضم شود وصاحبش بر خطر است از
تعفن منذر بامراضی که عفنی است وعلامت امتلای فی الجمله ثقل اعضا
وکسل از حرکات وسرخی لون وانتفاخ اوداج وبرآمدن عروق وتمدد
جلد وامتلای نبض وسرخی رنگ بول وغلظ آن وقلت شهوت طعام
وکلال بصر از رویت وخوابهای پریشان زیرا که اگر در خواب بیند
که چیزی گران برداشته است واو را ثقیل ساخته یا از بهر رفتن نمی تواند
خاست یا بدشواری راه میرود دلیل امتلاست بحسب اوعیه وعلامات
امتلای بحسب قوت علامات امتلای مطلق است بحسب ثقل وکسل
وقلت شهوت مگر آنکه امتلای بحسب قوت ساذج باشد زیرا که موا
از ماده چه درین صورت عروق ممتلی از کیفیت است وعروق شدید
الانتفاخ وجلد شدید التمدد نیست ونبض نیز شدید الامتلا نیست
ودر بول غلظ وصبغ نیست وبشره واعضا ملون بلونی که دلالت بر کیفیت
حرارت کند نیز نیست وهیجان وتکسر واعیا اگر بعد از حرکت موجود است
اینها دلیل امتلا بحسب قوت است وساذج درین صورت مشارکت نیست
اما امتلای دموی آنچه دال است برو ثقل بدن است وسرخی وتمطی وتثاوب

وخواب

علامات

وخواب وکدورت حواس وبلادت در افکار واعیای از تکلف تعب و
حلاوت دهن که معهود نبوده باشد وحمره بشره خصوصا در زبان و
بسیاری حدوث دمامیل وبثور در اعضا وسیلان دم از مواضع رخوه
که سهل الانصداع باشد مثل حصول رعاف باندک سببی وتحریکی و
جریان دم از مقعد وبیخ دندانها که آن آلة می نامند این مذکورات
است ومزاج وتدبیر متقدم وبلد وسن وعادت وبعد عهد بفصد ودیدن
اشیای حمر ودیدن سیلان وجریان خون بخواب اینها نیز دال است
بر بسیاری خون واما علامات بلغم بیاض قاروره وزیادتی سفیدی
لون بر حال صحت وطبیعت وترهل وسستی عضو وسخافت آنست
ولین ملمس وبرودت وکثرت آب دهن ولزوجت آن وقلت عطش
مگر آنکه بلغم مالح باشد که بلغم مالح در طبیعت ومزاج حکم صفرا دارد وآروغ
ترش وبسیاری خواب وکسل واسترخا وسستی اعصاب وبلادت
حواس ولین نبض بجانب بطو وسن وتدبیر متقدم از ماکول ومشروب
که مولد بلغم باشد یا مستحیل بآن شود وبالجمله مناسب بحدوث بلغم باشد
دلیل وعلامت اوست واما علامات صفرا زردی بشره وچشم وتلخی
دهن وخشونت زبان وخشکی آن وجفاف منخرین ولذت یافتن
از نسیم بارد وشدت عطش وسرعت نبض وضعف شهوت غذا وحدوث
غثیان وقی صفراوی واسهال تیز لذاع سوزاننده کانه که به سوزن مر
خلند وحدوث قشعریره که مراد بآن فسره وقراشاست بزبان اهل

سمرقند و خراسان و این عبارتست از یافتن سرمای اندک و تدبیر
سالب و سایر اسباب استحاله و تولد صفرا دلیل و علامت اوست

واما علامات سودای محل که مراد بآن خشکی و لاغری بدن است و کمودت
بشره و جلد و سواد و غلظت خون که عند الخروج بفصد معلوم و محسوس
است و زیادتی فکر و ظنون فاسده و کزیدن و لدغ فم معده زیرا که بوقت
غلبهٔ سودا از مجرائی که مابین طحال و فم معده است بیشتر از مقدار طبعی
سودا بر فم معده میریزد و چون طعم او حامض است لدغ فم معده میکند و موجب
حدوث شهوت غذا نیز همین لدغ است اما بر وجه طبعی معتاد نیست
و اینچنین شخص را همیشه شهوت کاذب بر و غالب است و بول او مایل
بکمودت می باشد و سود احیانا احمر نیز و حدوث بهق اسود بر ظاهر
جلد و مولدات و متخیلات سودا از اغذیه و اشربه دلیل و علامت اوست

مقاله ۲۴ دربیان علامات سده و علامات سده دلایل امتلاست زیرا که
حدوث و حصول سده بواسطهٔ انسداد خلط در مجاری است و نایافتن
مدد منفتح از هوا و دوا و غیر آن و سبب حدوث او امتلاست و نقصان
در تحلیل و ورود بدن بیش از متحلل و علامت او ثقل عضویست که در و
سده حاصل شده است چنانچه ثقل حادث در حین سده ماساریقا و تمیز سده از ورم بآن است که در سده وجع نیست بخلاف ورم
که از وجع دیگر خالی نیست و فرقی دیگر بحمی و عدم حمی نیز هست زیرا که در سده
ثقل و عدم حمی است و اما در ورم کاه بوقت شدة وجع حمی هست

سبب ربودن

خصوصا

خصوصا
که ورم عارض عضو رئیس باشد اگر ورم صفراوی است در آن ثقل نیست
و بر عکس آن اگر سده در عروق باشد لون او اصفر است بسبب امتناع
نفوذ دم در بشره

مقاله ۲۶ دربیان احوال ماده
و آن منقسم بذو قوام و غیر ذو قوام و ماده ذو قوام مذکور شد که اخلاط
اربعه است و ماده غیر ذو قوام مایئه و ریح است مثال مرض حادث
از ریح فتق است و مثال حادث از مایئه استسقای زقی است و طبیب
متدرب می باید که حاذق بر مجال غلط و مستحضر فرق باشد میان اسباب
موجبه امراض تا در علاج عند المعالجه صایب باشد زیرا که میان ذو قوام
و غیر ذو قوام عند حدوث الامراض و الاوجاع فرق می باید که متذکر
باشد و بداند که اگر وجعی در بدن حادث شود و متمکن در مکان خود
باشد این دلیل خلطی از اخلاط است و اگر ماده متحرک و منتقل از مکان
بمکانی میشود ریح است که ماده غیر ذو قوام است و فرقی دیگر بخفت و
شدت وجع است زیرا که اگر وجع خفیف و متحرک است ماده از ریح است
و اگر شدید و متمکن در مکان خود است آن ماده از اخلاط اربعه است
و ذو قوام است

مقاله ۲۷ دربیان اورام و این اورام
دو قسم است یا ورم در ظاهر اعضاست و این محسوس است و یا در باطن
اعضا است و این محتاج بتامل حاذق و حدس صایب است و استد
لال آن کیفیات بدنی است چه علامت آنست که اگر ورم حار باشد
دلیل او حمی لازمه است و اگر موضع و محل ورم عدیم الحس است یعنی عصبانی

وبامقارن عضو دیگر

فارق

نیست و غشایی که احساس با لم کند کبیر است دلیل و علامت او ثقل
است و اگر چنانچه محل و موضع وجع ورم ذو حس دلیل او وجع و الم
ناخس است و سوزاک قوی و اگر در ثقل عضو و ارم آفتی لاحق شده
است دلیل او انتفاخ آن عضو است و اما علامات کلیه سوء المزاج
ورم بارد باطنی را بیان آن غرابتی دارد اولی و حواله او بمباحث عملی
است در امراض جزئیه بقول جزئی بحسب عضو عضو مبین خواهد شد
ان شاء الله تعالی و اینجا بر سبیل اجمال مذکور میگردد مثلا اگر صاحب سوء
المزاج احساس بثقلی ثابت در محل ورم از غیر وجع کند دلیل و علامت
کماده بارده بلغم است و چون دلایل بلغم قبل از حدوث ورم در شخص
محسوس بوده باشد البته حکم ببلغمیت ماده ورم باید کرد و علی هذا القیاس
در سایر اخلاط و باید دانست که اورام هرجاگاه که در حین جمع مده
و قیح باشد در ان حین اشتداد وجع و جمیع اعراض لازمه بر وجه کمال
است و هرجاگاه تمام منفجر شد و منفجر وجع و اعراض ساکن میشود و بعد از
انفجار گاهی نافض از جهت لدغ ماده مر نبض را احادث میشود و گاه منجر
بحمی نیز میگردد و آنچه از توابع صنعت است بواسطه ریاضت و تعب
که در ان ورم بوده ظاهر میشود مثل صغر نبض زیرا که آنچه موجب عظم
نبض بود که آن ماده ورم است مستفرغ شد هر اینه بعد از استفراغ
ماده در نبض صغر حاصل میشود و باید دانست که گاهی ماده مرض منتقل
از عضوی بعضوی میشود همچنانکه در انتقالات بحرانی و بهترین انتقال

آنست که انتقال ماده از عضو رئیس و شریف بعضو خسیس شود همچنانکه بتجربه
قانون جذب اختیاری مذکور شد و اگر انتقال بر عکس این باشد موجب
هلاک است زیرا که عضو رئیس و شریف موقوف علیه حیوة است مثل دل
و دماغ و کبد چه بانعدام هر یک ازین اعضا شخص همان لحظه می میرد و ازین
جهت است که در باب جذب و صحبت حکما و حذاق اطبا مبالغه در اعانت
امر جذب است تا آفتی متوجه اعضاء رئیسه نشود **مقاله ۲۸ در بیان تفرق اتصال**
و باید دانست که تفرق اتصال عبارت از اخلال فرد است نزد ارباب
این فن و مراد باخلال فرد آنست که عضو وحدانی را تثنیتی طاری شود
که بر صفت وحدانی نماند همچنانکه اصبعی از اصابع بواسطه ضربه یا سقط
و یا نا کلی دو شود و باصطلاح این فن اصبع بر صفت وحدانی نمانده است و
فعل مطلوب ازو باطل شده است و علی هذا القیاس در جمیع اعضایی که
بر صفت وحدانی است و تفرق اتصال چنانچه اعضاء ظاهری را طاری
میشود اعضاء باطنی را نیز طاری میگردد و چون اعضاء باطنی محسوس
نیست پس اگر در ان تفرق اتصال طاری شود علامتی باید که بان استد
لال توان کرد و این مقام مقتضی بحث این مبحث نیست زیرا که تفرق
اتصال در مباحث عملی بر وجه جزئیه بحسب عضو عضو در محل خود مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی و علی الاجمال علامت تفرق اتصال در اعضاء باطنی
وجع ثاقب ناخس کال است خصوصا که حمی مفقود و معدوم باشد و بسیار
است که بحصول تفرق اتصال در باطن دفعةً نزوف الدم یا سیلان

دم میشود وگاه اگر تفرق بقرب مثانه باشد احتباس بول نیز بهمرسد

مقاله ۲۹ در بیان ادراک نبض ونبض عبارت از شریان متحرک
بحرکت انقباضی وانبساطی است که از حواشی قلب رسته است
ومحل ادراک وبازیافت آن از مواضع متعدده است زیراکه شریان
متحرک را مرور وسیر وسلوک بر محال کثیره است که دران محال بازیافت
آن می توان کرد اما آنچه عرف وعادت است درمیان اطبا ومتعین
است محل اتصال ساعد با رسغ است از جانب ابهام وحکمت باهره
الهی در خلقت وآفرینش او رسانیدن هوای ملایم است بقلب که
مسکن روح حیوانی است واخراج فضلات که روح از آن متنفر است
وحرکت انقباضی افاده وصول نسیم ملایم میکند بقلب وحرکت انبساطی
مفید اخراج فضلات دخانی است که اگر اخراج نیابد مهلک است فتبارک
الله احسن الخالقین واخبار که از معرفت او ناگزیر است منحصر در
است اول معرفت زمان حرکت است واین سه قسم است اول سریع
ونبض سریع آنست که تمامی حرکت او در زمانی قصیر باشد وسبب او شدة
حاجت بترویح است وثانی نبض بطی است وآن مقابل سریع است
که تمامی حرکت او در زمان طویل است وسبب او سه چیز است اول قلت
حاجت بترویح ثانی ضعف قوت از احداث سرعت وثالث شدة
قوت پس داعی بتعظیم نبض هست اما محتاج باحداث سرعت نیست
وقسم ثالث نبض معتدل است قیاس بان شخص که اعدل ناس است از روی

اشغل ۵

مزاج ودریافت این اعتدال متعسر بلکه متعذر است زیراکه چون مقیس الیه
شخصی که اعدل ناس است باشد عند التشخیص باید که مزاج مقیس الیه معلوم
طبیب باشد واین متعذر است وبا معتدل قیاس باعتدال شخصی
واین اعتبار اولی است وسبب اعتدال جریان اسباب از ماسکه ولازمه
ومغیره بر مجرای طبیعی است وماسکه سه است اول قوت حیوانی است و
ثانی آلت وثالث حاجت ولازمه مثل مزاج ذکوری وانانی است ومغیره
مثل سن است وسزاوار آنست که اعتبارش در جمیع اسباب نبض معتدل
مرعی باشد که در معتدل میان قوی وضعیف وثانی از اقسام تسعه نبض
جنس ماخوذ از زمان سکون است واین نیز سه قسم است اول متواتر که
آنرا متدارک نیز می نامند وآن متصف است که تمام سکون او در زمان
قصیر است ومعرفت زمان سکون پیش ارباب این صناعت مشکل است
زیراکه آنچه طبیب متدرب در وضع اصابع ادراک میکند لازال متحرک است
وگفته اند که زمان سکون زمانی است که میان حرکت انبساطی وانقباضی
است وحرکت انبساطی ظاهر است واما حرکت انقباضی خفائی دارد
ومعرفت زمان سکون موقوف بر معرفت حرکت انقباضی زیراکه میان
دو حرکت انبساط وانقباض است زمانی متخلل میشود که آن عبارت از سکون
است وچون شخص همیشه حرکت احساس کند زمان سکون برو مخفی میماند
پس چنین باید دانست که زمان سکون مابین انتهای انبساط وابتدای انقباض
است ویا گوئیم که زمان سکون مابین آخر انبساط واول اوست نیز درست

تحمل ۳

است و اگر زمان سکون که میان آخر انبساط و اول اوست اقصر از نبض معتدل
است او را نیز متواتر می نامند بمجاز و سبب نبض متواتر دو چیز است
اول شدة احتیاج ثانی ضعف قوت که وافی باحداث سرعت و عظم
نیست و ثانی از جنس نبض زمان سکون نبض متفاوت است که او
مقابل متواتر است و او را متراخی می نامند و نیز متخلخل میگویند و
اسباب او نیز سه است اول قوت کامل بالغ در عظم که احتیاج بایجاد
سرعت و تواتر نیست و ثانی قلت حاجت بترویح و استنشاق و ثالث
ضعف مفرط و ثالث از اقسام تسعه بعضی معتدل است بین البطی و السریع
که معنی و سبب او سابقا ذکر یافت و ثالث از اجناس تسعه نبض مقدار
انبساط است و بسایط و مفردات او نه است و این بسایط معتبره بحسب
ابعاد بحسب قطر واحد از اقطار ثلثه است و اول آن طویل است و او
نبضی است که اجزاء او در طول نزد طبیب اکثر از معتدل است و سبب او
سبب نبض عظیم است اگر منع مانعی نباشد از استعراض و شهوق و آن
مانع مثل کثافت لحم و صلابت جلد است و ثانی نبض قصیر است که مقابل
عظیم است اگر او را مانعی از ضیق و انخفاض باشد مثل تخلخل لحم و لین
جلد و ثالث معتدل است در طول و قصر و رابع عریض است و نبض
عریض آنست که ادراک اجزای او در عرض اکثر از معتدل باشد
و سبب او دو چیز است اول امتلاء عرق نابض است و نسبت این
امتلا بر اصبع لامس در ملاقات حدبه که ناشی از عدم امتلاست ظاهر نشود

متخلخل

ادوار نبض

و خامس ضیق است و او مقابل عریض بود و سبب او عدم امتلا و عدم سلوت ... آله است

و ثانی شدت صلابت آلت که آن عرق نابض است و سادس معتدل
در عرض است و ضیق و سابع شاهق است و شاهق آنست که اجزای او نزد
واضع اصبع در ارتفاع اکثر از معتدل باشد و سبب او شدة حاجت باو
و مطاوعت آلت است و ثامن منخفض که آن مقابل شاهق است و سبب
او قلت حاجت بترویح است و گاهی سبب عصیان آلت اعانت قلت
حاجت میکند و تاسع معتدل در شهوق است و انخفاض و مرکبات نبض را
سه است اول عظیم و او نبضی است زاید بحسب طول و عرض و ارتفاع و سبب
او شدة حاجت بترویح است با وفور قوت و مطاوعت آلت که مراد از
عرق نابض است و ثانی صغیر و او مقابل عظیم است و سبب او نیز مقابل سبب
عظیم است که قلت حاجت بترویح است یا ضعف قوت و عصیان آلت
و ثالث معتدل است در عظم و صغر و رابع غلیظ است که آن زاید بحسب
عرض و شهوق است و سبب او جمع اسباب عرض و شهوق است
و خامس نبض دقیق است که او مقابل غلیظ است و سبب او اجتماع
ضیق و انخفاض است و سادس معتدل است بین الغلیظ و الدقیق
و رابع از اقسام تسعه نبض جنس ماخوذ از قوام آلت است که آن عرق
نابض است و آن سه نوع است اول لین آلت است و او نبض قابل
اندفاع اصبع غامز است بسهولت و سبب او اسباب مرطبه است
و مرطب یا طبیعی است مثل غذاء معتاد و یا مرطب عرضی است مثل استسقا
و یا مرطبی است نه طبیعی و نه مرضی مثل استحمام و استعمال آب در اعضا

ثانی صلابت آلت است و این مقابل لین آلت است و سبب او سه
چیز است اول برد مجمد و ثانی یبس جرم عرق نابض ثالث تمدد عرق
بجهتی از جهات همچنانکه در بحرانات می‌باشد ثالث میان لین و صلابت
است و خامس از اقسام تسعه نبض ادراک و احساس از ممر و طریق لامسه
است و این نبض سه است اول حار است و سبب او از اسباب
مسخنه است و ثانی برودت آلت است و سبب او از اسباب مبرده است
و ثالث معتدل میان حرارت و برودت است و سادس از اقسام
تسعه نبض خلا و امتلاء عرق نابض است که واضع اصبع می‌پندارد
که عرق نابض متحرک و مملو از رطوبت است و سبب او از اسباب
سبعه امتلا است که مقرر داشته‌اند و ثانی خلاء آلت و عرق نابض
است و این مقابل امتلاست و سبب او از اسباب خلاست و ثالث
معتدل که میان خلا و امتلاست و سابع از اقسام نبض کیفیت قرع یعنی
کوفتن عرق است مر اصابع گیرنده نبض را و این سه قسم است اول
قوی و آن نبضی است که مقاوم حس واضع اصبع است عند الانبساط و بشره
و سبب او جمیع اسباب قوت است مثل غذا معتدل زیرا که اگر غذا بسیار
واقع شود موجب قوت نیست چه اگر فاسد و متغیر شود موجب قوت نیست
و ثانی نبض ضعیف است و این مقابل قوی است و سبب او هرچه موجب
ضعف باشد زیرا که اسباب ضعف متدرج است درین جمله و ثالث معتدل
در قوت و ضعف است و فرق میان این معتدل و سایر اعتدالات نبض

اینست که اعتدالات مذکوره افضل احوال نبض اما اعتدال میان قوی و
ضعیف افضلیت ناقص است از قوی زیرا که هرچند در امور ملایمه اسد
مر مزاج طبیعی را قوت وافر تر باشد و ثامن از اقسام تسعه نبض استوا
و اختلاف نبض است و این دو قسم است اول نبض مستوی است و آن
نبضی است متشابه در جمیع نبضات خود و در هر دو جزو از نبضه واحده
که هر نبضه مرکب از دو حرکت است که انقباض و انبساط باشد و
سکون متخلل بینهما بمذهب اصح عند الاطبا و آنکس که معترف بسکون
نیست بواسطه کمال خفا و عدم ادراک حس لمس نخواهد داشت عامتر از آنکه
در جزو واحد باشد یعنی در موقع اصبع واحد واقع شود یا متشابه در اکثر
از جزو واحد باشد یعنی در موقع اصابع متشابه چون معتبس الیه نزد اطبا اصابع
اربعه معتدله انسانی است و سبب در نبض مستوی جریان اسباب نبض
است بر مجرای طبیعی و ثانی مختلف است و او مقابل مستوی است
و سبب او سه چیز است اول ثقل ماده یا ثقل طعام ثانی مجاهده قوت
با مرض و شدت مرض و ثالث وارد منافی مثل نزع کاه ناکاه و این
قسم که مختلف است منقسم بدو قسم میشود اول مختلف منتظم است که اختلافش
بر یک حال است و محافظ یک دور و دو دور زیاده است و سبب او ضعف
سبب اختلافست و ثانی مختلف غیر منتظم است و آن نبضی است که حفظ
دور در وی نیست و سبب او دو چیز است اول شدت اسباب اختلاف و ثانی
کثرت سبب و بعضی مختلف منتظم و غیر منتظم را از قسم تاسع از اقسام تسعه

نبض داشته اند و او قسم نبض مختلف است و تاسع از اقسام تسعه
نبض معرفت وزن است و دانستن تساوی وزن درین مقام
موقوف بر مقدمه ایست و آن مقدمه اینست که حکما گفته اند که در نبض
انسان طبیعت موسیقاری است زیرا که همچنانکه صناعت موسیقی تمام
بتالیف نغمات است بر حسب حدت و ثقل و باد از ایقاع مقدر ازمنه
را که متخلل میشود نقرات او و همچنین است حال نبض که عرق متحرک و
بحرکت انبساطی و انقباضی است که نسبت ازمنه سرعت و ثقل تواتر
بسبب ایقاعیه است و نسبت احوال او در قوت و ضعف و در مقدار حرکت
همچون نسبت تالیفیه است و همچنانکه ازمنه ایقاع و مقادیر نغم گاهی متفق
و لذیذ می باشد و گاهی غیر متفق و غیر لذیذ همچنین است اختلافات در نبض
که گاهی منتظم و گاهی غیر منتظم می باشد و نیز نسب احوال نبض در قوت
و ضعف و مقدار گاهی متفق می باشد و گاهی غیر متفق و جالینوس درین
مقام تحقیق دارد و میگوید که مقدار مخصوس از مناسبات وزن است
که هر یکی ازین نسب اربعه موسیقاریه باشد و ایراد این تحقیق بکمال و تمام
موجب تطویل است در کلام و بالجمله بباید دانست که همچنانکه جنس تاسع
از اقسام تسعه است اختلاف بود که آن قیاس حرکت با حرکت بود
و سکون با سکون و وزن در نبض قیاس حرکت است با سکون و قیاس
سکون است با حرکت بر وجهی که مذکور است و نبض موزون دو قسم است
اول او جید الوزن و آن نبضی است که سبب او از اسباب جاریه بر مجرای

تخلخل

طبیعی است از ماسکه و مغیره و غیر ذلک جمیعا و قسم ثانی ردی الوزن است
که مقابل جید الوزن است و اسباب او نیز مقابل اسباب جید الوزن است
یعنی بر مجرای طبیعی از مذکورات نیست و این سه قسم است اول متغیر الوزن
است و آن نبضی است که وزن او وزن سن یلی صاحبش باشد همچنانکه
صبی را وزن سن شباب و ثانی مباین الوزن است مثل آنکه صبی را
وزن نبض شیخ باشد و ثالث خارج الوزن از نبض است و آن نبضی است که
مشابه وزن هیچ سالی سنی از اسنان نیست چنانکه وزن مرتعش و سبب نبض
ردی الوزن یا نقصان در احوال سکون است و آن زیادتی حاجت است
بترویح و یا نقصان در احوال حرکت و آن زیادتی ضعف است و عدم حاجت
و نیز نبض بر یکی از اقسام ثلثه میگردد زیرا که سبب نبض یا شدید است یا
ضعیف است و یا اشد زیرا که اگر سبب ضعیف باشد مجاور الوزن است
اگر قوی و مشتد باشد مباین الوزن است و اگر اشتداد اکثر باشد خارج از
وزن او ست

مقاله ۳ در بیان دلایل و احوال بول

و احوال او هفت
قسم است قسم اول لون است و اصول آن پنج است اول صفره که زردی
است و این رنگ باعتبار شدة و ضعف شش مرتبه دارد مرتبه اول
تبنی یعنی کاهی که در رنگ مشابه آب کاه است و سبب او قصور در هضم
کبدی است و مرتبه ثانی اترجی است یعنی برنگ ترنج و سبب او نیکوئی
حال هضم است و ثالث اشقر است که آن رنگ زردیست مایل بسرخی
و سبب او زیادتی حرارت است و رابع اصفر نارنجی است و حرارت او از شده

وان نبضها است که یعنی وزن او وزن سن ...

حرارت ازجی است وخامس ناری است یعنی آتشی وسبب او
شدت حرارتست وسادس زعفرانی است که انزا احمر ناصع می نامند
وآن صفرت وردی مشبع است بمثل شیرهٔ زعفران تازه وثانی
از اصول لون حمرت است واو بر چهار مرتبه است اول اصهب
وآن رنگ بشقره مایل است وبحمره وسبب او غلبه خون رقیق است
وتناول صابغ ویا ملاقات صابغ در طریق زیراکه ملاقات صابغ
قوی موثر است در حصول صبغ در جمیع الوان وثانی وردی است وسبب
او زیادتی خون است وثالث احمر قانی است وسبب او غلبه خون
غلیظ است ورابع اقتم است وسبب او غلبه خونی است که اغلظ
واغلب از سابق است وثالث از اصول خمسه خضرة است واین لون
پنج مرتبه دارد مرتبه اول فستقی است واین صفرتی است مخالط با
سودای اندک وسبب او برد است وثانی اسمانجونی است یعنی رنگ
اسمان واین رنگ سودای مخالط بسفیدی است وناظر گمان می برد
که گویا رنگ اسمانست وحال آنکه اسمان را رنگ نیست بواسطهٔ
آنکه بسیط است وهرچه بسیط باشد از رنگ معرا ومبرا است وعلی هذا
القیاس در جمیع بسایط صرفه وحالا تشبیه بحسب انچه در نظر ناظر نموده
کرده است وسبب او بردی شدید است ویا شرب ادویه سمیه وثالث
از مراتب خمسه رنگ نیلنجی است واین رنگ از روی سواد اشد است
از لون اسمانجونی وکمتر از روی بیاض ورابع کراثی است یعنی رنگ کنند

کاو وسبب او احتراق شدید است وخامس اوزنگاری است وسبب
او احتراق اشد از احتراق کراثی است واصل رابع از اقسام لون
سواد است واو بر چهار مرتبه است اول اسودی که بزردی میزند وسبب او
سودای صفراویست ثانی اسودی که بسرخی میزند وسبب او سودای
دموی است وثالث اسودی که بسبزی میزند وسبب او سودای صرف
است رابع اسودی مایل ببیاض است وسبب او سودای بلغمی است
واین افاده دو معنی میکند یکی آنکه حصول او از احتراق بلغم باشد
دوم آنکه سودای مخالط بلغم باشد واسباب بول اسود یکی از پنج
چیز است اول شدهٔ احتراق ثانی شدهٔ برد وثالث فنای حرارت
غریزی رابع اندفاع ماده سوداوی بر سبیل بحران خامس تناول صابغ
بصفت سواد وقسم خامس از اقسام لون بیاض است وبیاض را بر دو
معنی اطلاق میکنند یکی بر رقیق صافی شفاف که حاجب ماورا خود
نباشد در ابصار وثانی بر لون مفرق بصر مثل عاج واین وکاغذ و
امثال اینها واین ابیض بمعنی اول را سبب برد خالص است وعدم
نضج زیراکه دلالت بر عدم وقوع هضم کبدی میکند والا ابیض که در
قاروره فضلات ظاهر بودی ومندفع شده بودی وابیض بمعنی ثانی
را سبب اندفاع ماده ابیض است که فضلات بلغمی صرف است واز الوان
بول لون مرکب است مثل بولی شبیه بغساله گوشت تازه مشابه خونی که
در آب حل شده باشد وسبب او ضعف جگر است یا کرده ویا بسیاری

خون در بدن و یا شبیه زیت که بزردی و صفرت مخالط باشد بمثل آش
سلقیه که چغندر است یعنی شوربای چغندر که آب چغندر در و محسوس
است و سبب او ذوبان یعنی گداختن عضوی است از اعضا و یا
سبب استفراغ مواد دسمه است و یا شبیه رنگ ارغوان است و این لون
احمری است که مشوب و ممزوج لسواد است زیرا که این رنگ در خارج
از سرخی و سیاهی حاصل میشود و سبب او احتراق مرتین صفرا و سودا است
قسم ثانی از اقسام دلایل بول قوام اوست و این سه قسم است اول
رقیق و سبب او هفت چیز است اول عدم نضج ثانی سده ثالث
ضعف کرده و مجاری بول که حدث نمیکند الا رقیق را و دفع نمیکند الا رقیق
را و رابع بسیار خوردن آب و خامس مزاجی در غایت برودت که هر چه
قوامی دارد از فضول منجمد میشود و آنچه رقیق است آنرا ارسال
میکند و سادس انفراف تا دوار مسالک ماییه است سابع اند
فاع رطوبات دقیقه است قسم دوم از اقسام قوام غلیظ است
و سبب او کثرت اخلاط و عدم نضج است و قسم ثالث معتدل میان
رقیق و غلیظ است و سبب او نضج فاضل است قسم ثالث از
اقسام دلایل بول صفا و کدورات اوست و این سه نوع است
اول کدر است و سبب او ارضیه مخالط ریح است یا ماییه ثانی صاف
است و سبب او مقابل سبب کدورت است و ثالث معتدل است
میان کدر و صافی و سبب او متوسط است میان هر دو قسم رابع از

اقسام دلایل بول رایحه اوست و این شش است اول بول عدیم الرایحه که فوت
شامه احساس رایحه نمیکند و سبب او دو چیز است اول برد مزاج که مانع از
عفونت و عدم حصول رایحه بدین سبب و ثانی فنای حرارت غریزی
است زیرا که اوست موثر در رطوبات بدنی و بنا بر او رایحه حاصل میشود
و ثانی بوی بد است و سبب او دو چیز است اول قرحه باطنی و ثانی عفونت
و ثالث از اقسام رایحه بوی ترش است و سبب او نیز دو چیز است اول
تاثیر حرارت غریبی در اخلاط بارده بحسب جوهر و ثانی تحرارت غریزی
و رابع از اقسام رایحه بحلاوت مایل است و سبب او غلبه خون است و خامس
از اقسام رایحه بول بوی شدید است و سبب او بسیاری صفرا است و سادس
بوی بد شدید که ناشی از حموضت میشود و سبب او کثرت سودا است
و قسم پنجم از اقسام دلایل بول زبد یعنی کف بول است و او نیز بلون دلالت
بر احوال میکند همچنانکه بالوان سابقه بر ذات بول دلالت بر احوال کرد زیرا که
اگر کف بول زرد است دلالت بر یرقان اسود در حاضر میکند و سبب او
اختلاط سودا است با صفرا همچنانکه بول بحسب لون دلالت میکند بحسب
و صغر در اجزای بول و حدوث حباب فوق بول نیز دلالت میکند زیرا که
کبر اجزای کف دلالت بر لزوجت میکند و عدم نضج و بقلت و کثرت
کف نیز دلالت بر احوال میکند و کثرت او دلالت بر وفور و بسیاری ماده
میکند و طول بقای او بر سر بول دلالت بر لزوجت ماده میکند و قسم ششم
از اقسام دلایل بول رسوب است و رسوب عبارت از جوهر ثبت غلیظ که

در قاروره از رقیق متمیز باشد اگر چنانچه این جوهر غلیظ مستقل باسفل
قاروره است او را در اصطلاح این فن رسوب راسب می نامند و اگر
این جزو غلیظ متعلق بوسط اجزا است که نسبت باو علی السویه است
او را معلق می نامند و اگر جزو غلیظ بر فوق اجزا مشاهد میشود او را غمام
می نامند تشبیها للغیم و استدلال از رسوب بر هفت وجه است اول از
جوهر اوست باین طریق که دانسته شود که طبیعی است یا غیر طبیعی املس ابیض
است که متصل و متساوی و متشابه الاجزا باشد و این بول و قاروره احکا
و از میان الوان که مخالف ابیض موصوف بصفات مذکوره باشد بهترین
و آن احمر است و بعد از آن اصفر و بعد از آن مرینجی و از مشابه مدی و بلغم
خام است و مدی مخالف خام است بدو صفت یکی آنکه در مدی نتن و بو
بد است و در خام بوی بد نیست و فرقی دیگر میان خام و مدی آنست که خام
بملاقات مایعات منبسط نمیشود و اجزای آن از هم جدا نمیگردد و لیکن مدی
بمجرد ملاقات با مایعات از هم گسسته و منبسط میشود و در رسوب خام لطافت
و تشفیف نیست و رسوب طبیعی شفاف متخلخل و لطیف است و هر گاه که تحریک
متخلخل قاروره کنند منبسط میشود و سریعا بسرعت متنزل نمیشود و اگر نضج دارد
اصل متنزل نمیشود و رسوب در امراض مادی میشود و آنچه مادی نیست
اگر مقرا و خالی از رسوب است و آنچنان نیست که در عقب بول بالفعل در
قاروره است و سبب رسوب طبیعی هضم و نضج طبیعی است و اما رسوب
غیر طبیعی منقسم بر یازده قسم است اول خراطی و او شبیه بقشر است و دیگر قشوری

فوق و تحت ۳

اما طبیعی از

ابیض ۲

رسوب موجود باشد بلکه حصول
رسوب بعد از مکث در قاروره ۲

و آن بر اقسام است و از جمله آن صفایحی است که بحسب اجزا اکبر است
و بحسب لون سفید و سرخ می باشد و این دلالت بر انجراد و انقطاع
اعضاء اصلیه میکند و این نوع بدترین اصناف رسوب است و صلح بعض
البعد است از علاج و دیگر از قشوری آنست که اقل از وی باشد در سخن و
غلظ و در قطاع منفصل باشد و اگر بحسب لون احمر باشد از اکرسنی می
نامند و سنگ نیز میگویند زیرا که از روی تشبیه بکرسنه می ماند و کرسنه
حبی است از حبوب کلانتر از ماش است و خوردتر از نخود و او را اهل
سمرقند و ترکان برجاق می نامند و او علف گاو است و گاو را خوب فربه
می سازد و او برنگ سرخ میشود و بعد از رسیدن بکمال انتها و این رسوب
دلالت بر احتراق در اجزای جگر میکند یا گرده یا دلالت بر احتراق
خون میکند و اگر بحسب رنگ سرخ نیست اما سفید است او را نخالی
می نامند بجهت مشابهت بسبوس و این رسوب دلالت بر جرب مثانه
میکند یا ذوبان یعنی گداختن اعضا و قسم ثانی از اقسام رسوب شبیه
بریخ سرخ است و او را سویقی نیز می نامند و او نیز دلالت بر احتراق
خون یا ذوبان اعضا یا جرب مثانه میکند و ثالث از اقسام لحم است و سبب
او آنچه در کرسنی مذکور شد و رابع دسم است و او اکثر دلالت بر ذوبان میکند
چنانکه در آخر دق و گاهی دلالت بر اندفاع ماده دسمی میکند و خامس مدی
است و او دلالت بر قرحه منفجر میکند و سادس مخاطی است که او را شبیه
بآب بینی کرده اند در قوام و لون نیز و او دلالت بر خلط خام مرکب القوام

میکند در غلظت و رقت یا دلالت میکند بر بسیاری این خلط
در بدن یا دلالت برین میکند که مندفع از عضوی مخصوص نمی‌شود
و سابع از اقسام رسوب شعری است یعنی خلط در صورت رطوبات مستطیل
منعقد بمثابه شعر منفصل و منقطع میشود که فاعل او درین عقد حرارت است
و ثامن از اقسام رسوب جبن‌لبنی مشابه خمیر محلول در آب و این قسم
دلالت بر ضعف معده میکند و سوء هضم و گاهی حصول این نوع بول از
خوردن لبنیات نیز می باشد مثل پنیر و غیر ذلک و تاسع از اقسام رسوب
رملی است و این دلالت بر ریگ و سنگ مثانه میکند و آنچه ازین جمله
سرخ است دلالت بر سنگ و ریگ گرده میکند و آنچه سفید است دلالت
بر سنگ و ریگ مثانه میکند و عاشر از اقسام رسوب رمادی است
و این دلالت بر ماده بلغم و مده میکند که در طول مکث بر دور و تغیر در لون
و تقطیع اجزا حاصل شده است یازدهم از اقسام رسوب علقی
است و اگر چنانچه بحسب اجزا شدید الاختلاط است و امتزاج دلالت
بر جراحت در مجرای بول میکند و اگر متمیز الاجزا است در اکثر از مثانه است
و قضیب و استدلال باین از کمیت باعتبار قلت است یا باعتبار
کثرت یا باعتبار مقدار در صغر و کبر در جزو منفصل همچنانکه خراطی و
بر دار کیفیت او یا باعتبار لون است و آن اعتبار مذکور شد و یا باعتبار
رائحه است و آن نیز سبق ذکر یافت و استدلال بر او از وضع اجزا
او می باشد زیراکه ملاست و استوا در رسوب محمود نیک است و در
رسوب مذموم بد است و پریشانی اجزاء رسوب در قاروره دال
است بر ریح و ضعف هضم و از امکان رسوب که مراتب ثلاثه مقرر
است از غمام و معلق و راسب که فوق و وسط و تحت است و
سابقا مذکور شد و سبب در آنکه غمام است قلت نضج و تصعید ریح
و سبب در آنکه معلق است قلت سببین مذکورین است و سبب در آنکه
راسب است نضج است و او در رسوب طبیعی اول است بر نضج و در
رسوب غیر طبیعی مذموم است و دال است بر شرارت ماده و استدلال
بر رسوب بر نضج آن است که هرگاه بول در قاروره کنند ملکتی رسوب
پیدا کند و این علامت نیکوست بر نضج و اگر در رسوب تسفل بطی باشد
این علامت نیک نیست و دلالت بر خلاف نضج میکند و عدم آن و استدلال
از هیئة اجزاء مجتمع بول در قاروره نیز می باشد زیراکه مخالطه فضول
با بول شدید است دال باشد بد آنکه سبب در کبد است و در نواحی
او و اگر اجزاء بول از فضول متمیز است دال است برین که از قضیب و احلیل
و حوالی اوست و توسط اختلاط فضول در رسوب دال بر توسط احوال
رسوب است در نیکی و بدی و قسم سابع از استدلال احوال بول کثرت
و قلت بول است و این سه قسم است اول قلت مقدار بول است
و این دال بر ضعف قوت است و یا تحلیل بسیار و یا صرف ماده بجهت
دیگر و این منذر با سهال است که خواهد شد و یا منذر است باستعداد
استسقا و ثانی کثرت مقدار است و این دلالت بر ذوبان یا استفراغ

واستدلال

توسط دوم

وفضول ذرایه میکند و ثالث معتدل المقدار است بین القلیل والکثیر
وسبب او جریان اسباب بر مجرای طبیعی است و دانستن این سبب
که بول در امراض بارده گاهی احمر است چراست از اهم مهمات است
وسبب او چهار چیز است اول شدهٔ وجع و الم زیراکه وجع حرارت
وخون را بعضو ماوف میفرستد اصلاحا للعضو الماوف وتحلیل میکند
صفرا را همچنانچه در قولنج بارد ظاهر میشود و ثانی سده که از غلبه بلغم واقع
باشد در مجرائی که میان مراره و امعاست زیراکه سده مانع از انصباب
صفراست با معا پس مضطر و محتاج بر رافقت و اعانت بول میشود
چنانکه در قولنج ثالث ضعف جگر یاکرده است و قصور قوت هر دو
از تمیز میان مائیه و خون و در همین حالت لون بول مشابه غساله گوشت
تازه است زیراکه در گوشت نمک کرده و چون خون را خشکی حاصل
شود شسته او مشابه شسته گوشت تازه نیست و در وقت شستن
او خون کمتر از و ترشح میکند و رابع طول مدت احتقان بلغم است
در عروق پس بدین سبب رنگ بول متغیر است بجانب خون چه عفونت
حاصل کرده است چنانکه در آخر تپ ربع می باشد وسبب سفیدی
رنگ بول در صفرائی مزاج دو چیز است یکی آشامیدن آب بسیار و ثانی
انصراف وگردیدن ماده صفراوی از مسالک معتاده بول و میل نمودن
بجانب دماغ و اعالی بدن و اگر با او منضم اخلاط عفن باشد علامت
ونشانه حدوث سرسام است و این در حصبها و تپهای صفراوی حاره

و اگر با او منضم [illegible]

امعاء

واقع میشود و بسیار بد است و اما اگر میل باعالی نکند و مخالط بول
نیز نباشد اما در معرض حدوث سحج است

مقاله ۳۱ در بیان احوال براز

و براز ماخوذ از تبرز است که آن عبارت از بیرون رفتن
بصحرا است جهت قضای حاجت و مدفوع را باین مناسبت براز نامیده
اند و استدلال بر براز وجوه کثیره مختلفه است یکی از وجوه کمیت و مقدار
اوست و دیگر قوام و دیگری لون و دیگر هیئه او در انتفاخ و ضمور و دیگر وقت
و دیگر اصوات خارجه عند الخروج و دیگر رائحه و دیگر مزبدیت و غیر زبدیت
و دیگر رطوبت و یبوست و صلابت و لین الملمس یا در جانب کثرت
است یا در جانب قلت زیراکه براز اگر اکثر از مطعوم باشد دلالت
بر کثرت اخلاط میکند و یا ذوبان اعضا و اگر اقل از مطعوم است دلالت
بر قلت اخلاط میکند و یا دلالت میکند بر احتباس در معای اعور و
وغیر ذلک و این منذر بقولنج است یا ضعف دافعه و اما استدلال از
قوام اگر چنانچه سیال و رقیق است دلالت بر سده میکند یا سوء هضم
یا ضعف جگر اول و مراد بجگر اول امعا و عروق است که محل مرور اغذیه
و اشربه است و گاهی بسبب نزلات باسافل یا بواسطه تناول مرطبات
است از فواکه وغیرها و براز لزج گاهی دلالت بر ذوبان اعضاء اصلی
میکند و این را شاهد عدل زیادتی نتن رائحه است و گاهی لزوجت در
براز بواسطه تناول غذای لزج است و از جمله ما یستدل به لون براز است
و رنگ طبیعی او ناری خفیف است و اشتداد ناریت بر ... دال است

وقوت لون

بر غلبهٔ صفرا و مراد بناریت آنست که برنگ او باشد چه آتش بحسب ظاهر
صفرت مشبع بر و غالب است و چون در بدن صحت باشد و معده
ضعیف نباشد و در جمیع افعال خود سالم باشد فضل منفصل از کیلوس
بر بن وجه است و نقصان از و در لون ناری دال بر نقصان هضم
است و بیاض براز دلالت میکند بر سده در مجرای مراره و یا دال بر انفجار
دبیله یا قرحه است اگر براز قیحی باشد و رایحه قیح و مده بر و غالب باشد
و بیاض گاهی بسبب دفع طبیعت مر خلط ابیض را نیز می باشد و ازین
مندعین و تدارک ریاضت منقّع میشود و آنچه در لون بول معتبر است
زیرا که در استدلال همچنانکه از بول و از قوام او و لون او و غیر ذلک
بر احوال بدن جاری است همچنین استدلال از براز بر وجه استدلال بول
بر احوال بدن و مزاج جاریست و اما انتفاخ براز مثل زبل بقر اقر دلالت
بر کثرت ریح میکند و اما استدلال بوقت او و اگر خروج بسرعت است
و از عادت زود تر دلالت بر کثرت مراره که صفرا است میکند یا ضعف
ماسکه و اگر خروج بطی باشد دلالت بر ضعف هاضمه و برد معا میکند و اما
دلالت از جهت صوت عند الخروج غلظا و دلالت بر ریاح قوی میکند
و هر چند قوی تر باشد بمقدار آن دلالت بر ریح و یا قوت دافعه یا
بر مجموع میکند و اما استدلال از رایحه برین وجه است که اگر زیادتی
رایحه کریهه در براز هست یا از ذوبان اعضاست یا از شدت عفونت
و حرارت زیرا که در رطوبات هر جا که اجزاء ردیه متحقق شود موجب

منقّع در لون براز نیز معتبر است

زیرا که

تعفن رطوبات میشود و حرارت و اگر نتن رایحه در براز نیست دلالت
بر عکس این میکند و اما استدلال بر کف براز برین وجه است که اگر در
براز غلبهٔ کف باشد دلالت بر غلیان و جوشش میکند بسبب شدهٔ
حرارت یا بر کثرت مخالط ریاح دلالت میکند و اما استدلال از یبوست
و صلابت براز برین وجه است که براز یابس صلب دلالت میکند بر تعب
بسیار یا بر بسیاری ادرار بول چه هر گاه که رطوبات بطریق دیگر صرف
شود در انثفال یبوست و صلابت غالب میشود و یا یبوست بواسطه
کثرت حرارت باشد چه حرارت کثیر و نشف و تجفیف رطوبات میکند
پس در براز یبوست و صلابت باشد و یا دال است بر تناول اغذیه یابسه
و یا دال بر طول لبث غذاست در امعا و این یا بواسطه ضعف قوت دافعه
است و یا بواسطه عدم وصول ممد در خروج براز است و یا طول لبث بواسطه
عدم انصباب مراره لذع است چون منبه براز که صفرا است بعد از انجذاب
کیموس بجانب جگر مفقود باشد هر اینه خروج بقضای حاجت نباشد و علامت
آن آنست که اگر مدفوع شود در و اثر رطوبت کمتر باشد و اگر سبب سده
در مجرای مراره باشد لون براز سفید خواهد بود زیرا که صبغ براز از صفرا
بواسطه سده انصباب نیافته لاجرم لون براز سفید است و بباید دانست
که براز طبیعی آنست که متشابه الاجزاء باشد و ثخن و حجم او مثل عسل است
و سهل الخروج است چون یابس و صلب نیست و لذع ندارد زیرا که انصباب
صفرا بیرون از مقدار طبیعی نیست و لون او مایل بصفره است و رایحه کریهه

غثیان

شد و غذا ارد و عدیم الا انچه زیر نیست که این نیز اگر باشد از طبع خارج

است و قرا قر که مبنی از ریح و تفنج بسیار است نیست چه اگر با این صفت

باشد دلالت بر فجاجت و ضعف هاضمه میکند و زید نیز ندارد زیرا که

زید نیز متفرع از فجاجت و عدم تمامی فعل معده میشود و مقدار براز

طبیعی متفاوت ماکول است **مقاله ۳۲ در بیان حفظ حرارت عزیزی**

و رطوبت عزیزی بدانکه ابدان انسان سریع التحلل است و اگر

مددی از بدل ما یتحلل و اصل بدن نشود در معرض فناست و مدتی که مطلوب

است باقی نماند و اگرچه مدت بقای مطلوب که حیات طبیعی می نامند

ان نیز بر سبیل ندرت است چه از افراد انسانی قلیلی را مدت حیوة صد

و بیست سال میشود از هزار یکی معلوم نیست که باین سن رسد و این نیز اگر

مفاسد خارجی وارد نشود و بس که ابدا است از بدل ما یتحلل که مدد رطوبت عزیزی

که مرکب حرارت عزیزی است بهیچگونه بعد ان که در افراد اکثری نیست واصل

شود و این نیز بتقدیر عدم وقوع مفاسد خارجی است که آن قتل و غرق

و امثال آن است و ملاک بر حفظ حرارت و رطوبت عزیزی است از

نقصان و تعفن چه تمامی افعال که احتیاج باوست در بقای ابدان مثل

جذب و دفع و امساک و هضم است و عنایت طبیب مصروف بر رعایت

حفظ او می باید که باشد چنانچه سابقا شمه مذکور شد که نسبت رطوبت

عزیزی بنسبت فتیله روغنیست و نسبت حرارت عزیزی بنسبت نار است

که فتیله باو مشتعل است چه هرگاه از روغن نقصان شود نقصان در اشتعال

نیز میشود و چون روغن تمام گردد نار تمام فانی میشود پس همچنین فنای

رطوبت مستلزم فنای حرارت است که آن موت طبیعی است و باید

دانست که تحقیق سخن درین مقام اینست که رطوبت عزیزی که حرارت

عزیزی باو قایم است او را دو نوع است از آفات طاری میشود

و هر یکی ازین دو آفت را سببی از داخل بدن است و سببی از خارج

بدن اما سبب داخلی آفتین حرارت عزیزی با فراط است که سبب

تحلیل رطوبت میشود و حرارت غریبی متولد از غذا و غیر آن موجب

تعفن رطوبت است و سبب خارج مثل هوایی که محلل و معفن باشد

و مادام که این رطوبت باقی است و صلاحیت قبول حرارت عزیزی

دارد جود الهی مقتضی فیضان حرارت عزیزی است و چون رطوبت فانی

شود یا فاسد گردد بهر اینه استعداد قبول فیض حرارت نیز باطل شود

جود الهی نیز منقطع گردد چه فیضان مشروط بانصلاح استعداد است پس

نهایت و غایت سعی طبیب رعایت حفظ حرارت و رطوبت عزیزی

است بقدر وسع و دوام رعایت او بر وجهی که حرارت و رطوبت عزیزی

خلل پذیر نباشد ممتنع است زیرا که موت طبیعی همه افراد انسان را در خورست

و این بحث در مواضع خود تحقیق یافته است و کمال حفظ صحت در تعدیل

امور سبعه است که اول تعدیل مزاج است و دیگر اختیار ماکول و مشروب و

دیگر تنقیه فضول و دیگر حفظ ترکیب و اصلاح روح و هوای مستنشق و اصلاح

ملبوس و تعدیل حرکات بدنی و نفسانی و ازین جمله است تدبیر نوم و یقظه

وکلام و هر یک ازین امور مذکوره در معتدل المزاج خالی از سقم است
و غیرش را قیاس بحسب قوانین طبی بر مزاج معتدل است والله اعلم

مقاله ۳۳ در بیان تدبیر ریاضت مراد بریاضت حرکت ارادیست
که صاحبش باو محتاج تنفس عظیم متواتر باشد و موفق مستعمل او مأمون
از بسیاری امراض بادی است و آنچه تابع ماده است از آفات اگر
باقی تدبیر باید صواب باشد و این مشروط بوقت استعمال و خلاء
و ملای معده است زیرا که اگر متعاقب تناول غذا واقع شود موجب
فساد غذا است و آن موجب ضعف و اگر بر خلا واقع شود موجب تحلیل
بسیار است و تصرف بحسب تحلیل در مواد صحیحه و این نیز ردی است
پس ریاضت در وقتی باید که خلا و ملا در معده بر وجه اعتدال باشد و غذاء
ماکول بمرتبه کیلوس رسیده باشد و در ریاضت حرکت از ضعف بقوت
باید و لیکن بتدریج نه دفعی که در اول و هله بشدت حرکت کند و سبب
احتیاج بریاضت آنست که انسان از ماکول گزیری نیست و آنچه ماکول
میشود از اغذیه تمام آن جزو متغذی نمیشود زیرا که در هر هضمی فضله
در بدن می ماند که از آن بتکرار و فضلات کثیره در بدن مجتمع میشود و اگر
تحلیل نرود موجب امراض کثیره است و اگر در رفع فضلات حاصله همیشه
تدارک بایراد مسهل از چند وجه نیک نیست یکی آنکه طبیعت معتاد شود
در دفع فضله موذی بمعینی مسهل که بی این دفع نتواند کرد و این موجب
امراض است و دیگر اکثر ادویه مسهله را اخراج خلط از بدن بقوت سمیت

دوا با بدن آدمی

و بتکرار ایراد مسهلات با وجود اخراج معتدات مفرط از کیفیات سمیه بخته بقراط است که الدواء کالصابون
در بدن چیزی می ماند و بمرور ایام از ایشان امراض ردیه متولد میشود دیگر
بعضی صابون جامه را از چرک میسازد و لیکن کهنه نیز میکند همچنین است نسبت دوا با بدن آدمی و سخن بقراط
است که الدواء کالصابون بلیغی و بیلی پس چیزی محتاج الیه که کفایت
تحلیل مواد فاسده کند و غائله مذکوره نداشته باشد آن ریاضت است
بر وجه اعتدال و رعایت وقت و بحسب کمیت و کیفیت است و مشتمل بر
منافع کثیره و دیگر نیز هست که آن انعاش حرارت غریزی است و تقلیب
مفاصل عضلات و تقویت و توسیع مسام که سبب سهولت تحلیل آنچه
محتاج است بتحلیل او و غیر ذلک من المنافع میشود و بسیار است که تارک
ریاضت را امراض ردیه طاری میشود مثل دق و این را سبب ظاهر تحقیقی
است زیرا که حدوث حمای دق خالی از دو حال نیست یا آنکه انتقالی است
مثل سل و بعضی حمیات دیگر و یا آنکه در حصبه و غیر ذلک و یا اصلی است
مثل آنکه بر جرم قلب حرارتی مستولی شد و شروع در افنای رطوبات
محموده کرد اما آنچه از ترک ریاضت حاصل شود بظاهر عقل از آن ابا میکند مگر
آنکه بواسطه ترک ریاضت رطوبات وافره در بدن مجتمع شود که بعد از
استیلای حرارت منتقل برطوبات محموده شود و بتدریج شروع در افنای
آنها کند و انواع ریاضت مختلف است مثل سماع و خود را بریسمان
محکم از درخت آویخته تحریک کردن چنانکه عورات میکنند و انزا ارجیح می
نامند پس واجب بر مرتاض تفنن در استعمال حرکات است و هر عضوی از

اعضا را ریاضتی است مختص بآن عضو مثل ریاضت آلات نفس که بصوت
است گاه ثقیل وگاه خفیف وگاه بجهر وگاه خفی ودرین ریاضت
فم ولهات ولسان هم هست زیراکه درین حین همه متحرک اند وعلی هذا
القیاس واز قوانین علاج آنست که عضو ضعیف را ریاضت نفرمایند
مثل آنکه شخصی را مرض دوالی است که آن عبارت از امتلای عروق
ساقین وعظم اوست واجب بروی آنست که تحریک پای بسیار
نکند بلکه درین صورت ریاضت اعالی بدن می باید کرد تا اثر آن
باسافل برسد پس ریاضت عضو ضعیف تابع ریاضت تابع ریاضت
عضو قوی است ووقت ریاضت نزد نقای بدن است از فضول
خلطی وحین فراغت از بول وبراز وبعد از انهضام غذا وآن قریب
بوقت غذای ثانی است وآنچه دلالت بر هضم غذا میکند نضج بول
است وشاهد حال قوام ولون اوست زیراکه اگر بسیار رقیق و
بی رنگ باشد دلالت بر فجاجت میکند وبباید دانست که ریاضت
بر امتلاء معده سبب بد القراست اما بهتر است که از آنکه خلای
مفرط واقع شود وبهترین اوقات ریاضت وقت اعتدال هوا است
در حرارت وبرودت همچنانکه درباب غذا سابقا مذکور شد ودر
مقدار ریاضت مراعات سه چیز می باید کرد اول آنکه لون بشره از
سرخی بصفرت نه انجامد وما دام که در مرتبه حمرتست هنوز وقت است
وثانی حرکت است وآن مادامی که خفیف است هنوز وقت است

وچون بشدت رسد ترک باید کرد وثالث حال اعضاست عند الریاضة اگر
منتفخ است مادامی که در انتفاخ زیاده میشود هنوز وقت است
واگر متجاوز باشد ترک باید کرد ومرتاض را عند قطع الریاضة اقبال
بر دهنی معرق باید کرد وعضو مرتاض را بآن چرب باید ساخت
ودرین هنگام حصر نفس هم باید کرد وهریک ازین سه چیز که مذکور شد
آنرا فایده هست اما اقبال بروغن از جهت اسالهٔ رطوبت باعث
وتحلل آنست واما آنکه معرق باشد از جهت آنکه تسد به مسام المنهج
تا تحلیل بسیار واقع نشود وحصر نفس از جهت تقویت حرارت در باطن
است **مقاله ۳۴ در بیان دلک وفواید مالیدن کی** وازالهٔ بعض
امراض در و مندرج است و او صلب هم باشد ولین می باشد وصلب موجب
استواری وشدهٔ عضو مدلوک است ولین موجب ارخای او وکثیر از و یعنی
بسیار گرفتن او که درشت باشد موجب هزال ونحافت آن عضو است
ومعتدل از و موجب فربهی است وخشن ودرشت از دلک آنست
که مالند کی بدست خشن وخرقهٔ خشن کنند واملس آنکه بدست نرم وخرقهٔ
نرم کنند وآنچه بخرقهٔ خشن ودست خشن کنند افاده جذب خون میکند
از ان عضو وآنچه بخرقهٔ نرم ودست نرم کنند افاده حبس خون میکند
دران عضو واز آنچه در مقاله ریاضت دانسته شد ممکن است بدلک نیز
حصول تکثیف عضو متخلخل عضو کثیف وتصلیب لین وتلیین صلب
وجذب وحبس خون بطریق دلک وگاهی دلک را تقدیم میکنند بر ریاضت وازرا

کم گوشت بار ۲

وتخلخل ۵

ولک وگاهی ولک استعداد می نامند واین در وقتی است که شخص را داعی احتیاج ریاضت است وگاهی اختیار ولک بعد از ریاضت میکنند واین را ولک استرداد میگویند ووجه تسمیه ظاهر است چه در اول مقصود حصول استعداد از برای ریاضت است ودر ثانی تکرار آنست تا بقایای آنچه از اول مانده از مواد تدارک یابد وموجب اعیا نشود که آن عبارت از یافتن کوفت بواسطه ثقل اغذیه یا خلطی از اخلاط بدنی وتعبیر از و در عرف عوام ماندگی می کنند وولک استرداد برفق وسکون می باید بروجه اعتدال وبهترین مالندگی آنست که در ان استعمال ادهان محلله نیز باشد در مواقعی که مراد تحلیل مواد بارده باشد مثل روغن یاسمین وزنبق ومثل ذلک من الادهان

مقاله ۳۴ در بیان دخول حمام ومنافع ومضرت او وتدبیر آن

بباید دانست که انسان کامل الصحت صحیح البنیه را احتیاج بتحلیل حمام نیست واگر بحمام درآید می باید که مقصود ش استفاده حرارت لطیفه قلیله باشد ودر حمام معتدل باستعمال آبهای ملایم نماید وبگرم خانه درنیاید واز بهر جهت گفته اند که صحیح المزاج را ممنوع انست مکث طویل کردن در حمام واستعمال آب قدری می باید که موجب حمرة بشره نشود نه چندانکه موجب حرارت قوی گردد ومتخلخل را دخول حمام جایز نیست مگر بعد استراحت از ریاضت وواجب بر مستحم دخول وخروج بتدریج است ومی باید که استحمام بعد از هضم غذا باشد وبعضی از خلای معده شرط کرده اند مگر آنکه تحلیل قوی خواهد وصفراوی مزاج باید که قبل از دخول حمام نان منقوع در آب فواکه مثل انار ترش وشیرین اختیار کند وخود را از تحلیل

از تناول اشیاء حارة وبارده نگاه دارد تا بتجفیف اعضاء رئیسه نکند واگر حار باشد موجب ذوبان اعضا نیز نشود ومحموم را وصاحب تفرق اتصال وورم را حمام مجوز نیست وهر یک از اینها را سببی هست اما صاحب حمی را اگر حمای عفنی باشد از دیاد در عفونت پیدا میشود وصاحب تفرق اتصال را بجهت آنکه مقصود در معالجه تفرق اتصال فراهم آمدن ومندمل شدن عضو متفرق است وحمام موجب ارخا وسبب عدم اتصال واندمال او وصاحب ورم را از دو جهت یکی ارخای عضو وارم وریختن مواد ودیگر زیادتی عفونت عضو وارم وحمام مسخن ومبرد ومرطب ومیبس ونافع وضار هم هست اما هر کدام باعتباری زیرا که هرگاه که مکث طویل در او واقع شود اول مسخن است وبواسطه طول مکث تحلیل بسیار میشود بعد از آن مبرد باشد وچون رطوبات بتحلیل رود یبوست حاصل شود وچون استعمال آب بسیار کنند ومکث بسیار واقع نشود مرطب باشد ونفع وضرر او علی هذا القیاس بنسبت ابدانی که در انتفاع وتضرر مختلف است وحمام همچنانکه منافع دارد ومضار نیز دارد واز منافع او آوردن خواب است کسی را که بخوابی است مناسب باشد ودیگر تفتیح وجلا وتحلیل وانضاج وجذب غذا بظاهر بدن وحبس اسهال وازاله اعیا اما مضار او تضعیف قلب است اگر بافراط باشد یا مکث طویل واقع شود وحدوث غشی وتحریک مواد ساکنه ومهیا ساختن مواد ورطوبات از جهت عفونت واماله بجانب اعضاء ضعیفه واین سبب حدوث اورام

وبعد از خروج از حمام نیز نظا...

در اعضاء ظاهره و باطنه است **مقاله ۳۶ در بیان استعمال آب سرد**
واستعمال آب سرد مجوز نیست مگر شاب قوی المزاج را در فصل تابستان
و بوقت نماز پیشین و می باید که بدن خالی باشد از تخمه که آن عبارت
از فساد غذا است و اسهال یا قی یا نزله نباشد و قبل از و بزمان اندکی جماع
نیز واقع نشده باشد و استفراغ دیگر مثل فصد و حجامت و ریاضت
مگر بدن قوی که درین حین می تواند زیرا که درین صورت حرارت
غریزی که موجب قوت و نشاط و طراوت بشره است میشود و اگر
استعمال آب سرد با وجود مذکورات ممنوعه اختیار کند موجب آفات کثیره
است **مقاله ۳۷ در بیان تدبیر ماکول** بر حافظ صحت اقتصار بر
گوشت گوسفند یکساله و نان گندم خالی از شوائب ردیه است و از میوه
اقتصار بر انگور رسیده شیرین و انجیر و خرما در بلادی که معتاد است خوردن
آن اما انگور بسبب آنکه از و خون با سلامت که موجب صحت بدن است
حاصل میشود اما انجیر بسبب آنکه او میوه ایست که در و غذائیت بسیار است
و بدن را با وجود حصول کیموس نیک قوت نیز میدهد و مردمی را که مزاج
طبیعت ایشان قبض باشد بغایت ملایم است چه ازاله قبض میکند
و اما ماکول از اغذیه دوائی را حافظ صحت باید که مرتکب و ملتفت نشود
و غذای دوائی آنست که در و مزج دوا کرده باشند خواه بارد و خواه حار
مثل غذائی که در و کافور باشد یا زنجبیل زیرا که بمداومت آن مزاج از
اعتدال خارج میشود و مورث امراض مزمنه است الا حین مرض که طبیب

صلاح در اختیار آن داند و آن نیز قدری صالح بلا حفظ علاج خواهد بود
همچنانکه دارچینی و زنجبیل در غذای مفلوج و مرتعش و غذا را بی شهوت
نباید خوردن زیرا که بدن را از آن کوفتی حاصل میشود و دفع شهوت
شده باید کرد و بوقت حصول شهوت غذا بالفعل باید خوردن
زیرا که اگر تاخیر واقع شود موجب یاس طبیعت است از مطلوب
او و این موجب مرض و ادخال طعام بر طعام اول که هنوز هضم نیافته
باشد ردی است و اطاله زمان خوردن نیز ردی است اما این در رداءت
فروتر از ادخال است زیرا که در ادخال موجب فساد غذاء اول است و در
اطاله اختلاف هضوم است و تکثر الوان و انواع اغذیه موجب تحیر
طبیعت است و ترک خوردن غذا پیش از حصول شبع باید کرد اگر
همان لحظه باز مرتکب شود مقدار اول تواند خوردن و مداومت و ملازمت
پرهیز در حین صحت موجب هزال و نحافت بدن است بلکه در حین صحت
حکم بی پرهیزی در مرض دارد **مقاله ۳۸ در بیان علامات وجع**
و وجع را با وجود ظهورش تعریف چنین کرده اند که احساس است بمنافر
از آن حیثیت که منافی است و اسباب او منحصر است در دو جنس یکی
دو تغیر مزاج طبیعی است دفعةً و آن سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج
مختلف آن است که مر اعضا را در جواهر او مزاجی است متمکن و بعد از آن
او را مزاجی غریب مضاد حادث میشود مر آن مزاج متمکن را وقت حصول
احساس بورود آن منافی مضاد میکند و با متفق است و متفق

که مزاج ردی گاهی متمکن در جوهر عضو میشود بحیثی که مثل مزاج اصلی
میگردد و از و تفرق و وجع مر عضو را حادث نمیشود و نیز باید دانست
که سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست مگر سوء مزاج حار و بارد و اما
یابس و رطب هر دو مولم نیستند بالذات لیکن یابس مولم است بالعرض
بواسطه تفرق اتصال زیرا که یبوست سبب تفرق اتصالی است که موجب
وجع و الم است و آنکه یبوست موجب تفرق اتصال چون باشد
در خارج مثالی دارد و آن مثل گلی است که آفتاب بر و تابد چه در اندک
زمانی انشقاق در و پیدا میشود و این بواسطه تخفیف و تنشیف رطوبات
و طریان یبوست که در جسم رطب موجب تفرق شده است پس یبوست
عارض شدن
بالعرض موجب وجع و الم باشد و مذهب جالینوس اینست که سبب
ذاتی وجع تفرق اتصال است و بس و این مذهب نزد اطبا خطاست
و تحقیق این سخن در کتب معتبره شیخ ابو علی سیناست **مقاله ۳۹**

در بیان کیفیات وجع و دلایل او و بعضی از امراض را که در آن
بظاهر وجع نیست از او وجع شمرده اند زیرا که تعریف بر اینها صادق
و اسماء داله بران وضع کرده اند مثلاً احکاک که عبارت از خارش
عضو است و سبب او ماده لداغ صفراوی است یا خون تیز یا
ماده بورقی یا سوداوی لداغ یا مرکب است از اینها و دیگر خشونت
عضو است و سبب او خلط خشن و دیگر ناخش که در فارسی مسمی بخلانت
و از اعراض او تمدید غشاست عرضاً و سبب او خلط تیز است یا ریح یا بخار

و دیگر حصول و حدوث ضاغط و فشردن در اعضاست و سبب
او ماده ذو قوام است که از جمله اخلاط اربعه باشد و یا ماده غیر
ذو قوام که مثل بایته و ریح باشد و دیگر حصول و حدوث تمدد در عضو
است و مراد بتمدد و تمدد عضو است و کشیده شدن اعضا است
عصاب
در جانب طول که البته مستلزم نقصان در عرض است و این مرا
را طاری میشود و ماده او ریح است یا خلط و دیگر فسخ است که آن
از ماده حادث میشود که متخلل میان عضله و غشاست و این موجب
تفرق اتصال غشاست از عضله و موجب جذب اوست بدو طرف
او و دیگر تکسیر است و آن ماده الیست که متخلل میان عظم و غشای او
و دیگری که مسمی بر خو است و آن ممدد لحم عضله است بی تمدید وتر و او را
رخوا زان نامیده اند که لحم ارضی او از وتر است پس تسمیه باسم محل باشد
و سبب او ماده ممدد آن لحم است و دیگر ثاقب عضو است و آن جنانست
که گاو عضو را پرماه میکند بنفوذی که در عضو وارد و سبب او ماده غلیظ
است در عضو غلیظ مثل جرم معا قولون و دیگر مسلی است که گاه بسر
جوال دوز میخلند زیرا که مسله اسم جوال دوز است و سبب او نیز ماده
غلیظ است لیکن ماده این محتقن است بواسطه غلظ ذاتش یا بواسطه
غلظ محلش و دیگر خذری است و آن بی حس شدن عضو است و سبب
او برد است یا انسداد او و اگر بعد از حدوث او صاحبش احساس بالم
کند من حیث انه آفت وجع باشد زیرا که تعریف وجع همین واقع است

تخلخل
متخلخل
متخلل است ص

جوال
جوال

والا داخل در باب دیگر باشد از امراض و دیگر ضربان در عضو است
و سبب او ورم حاره است در عضو حساس که مجاور عرق ضارب باشد
و این ضربان در حال صحت در عروق ضوارب موجود است اما مولم نیست
و هرگاه ضربان در حین خروج مزاج عضو از اعتدال واقع شود مولم است
پس هر ضربان در عضو وجع و الم نباشد و دیگر ثقل در عضو است و سبب
او یا مادهٔ مورم است که از اخلاط باشد و یا مادهٔ غیر مورم در عضو غیر حساس
که آن متعلق بعضو حساس است یا معلوق است در عضو حساس مثل
اغشیه محیط بکبد و کلیه و شمه ازین سابقا در مبحث منافع غشا تقریر
مذکور شد و دیگر عارضه که از اعیا می‌ماند و آن متفاوی شدن انسان
است بسبب حرکات و آن را اعیا خواند است و در مباحث اعیا خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و دیگر لذع در اعضاست یعنی گزیدن و سبب او خلطی
است که او را کیفیت حاده است و بباید دانست که وجع محلل قوت
و مانع اعضاست از افعال صادره او و مسخن محل خود است الا که مبرد
محل است آخرا بآن چیز یکه آن موجب هزیمت روح است و سکون
هر وجع یا بواسطه اشتغال حاس او است از مشتغل همچنانکه عند النوم
والسکر و یا بواسطه تخدیر مخدر بیست مثل اختیار کردن افیون با کل یا طلا
یا ضماد و یا بواسطه زوال موجب وجع است و اسباب لذت مقابل
اسباب وجع است و این اسباب و یا از جمله ما یغیر المزاج الطبیعی
دفعة تا موجب احساس شود و یا از جمله ما یرد الاتصال الطبیعی دفعة

یا بتوسط برد و مانند مثل حرکت که مولم است بمثل تمدید یا کوفتن و خلط
که مولم است بکمیت بواسطه تفرق اتصال که کمیت سبب این تفرق
اتصال شده یا بکیفیت خلط سوء المزاج است و یا بکیفیت و کمیت هر دو
و ریح نیز ازین جمله است **مقاله ۳۰ در بیان** اسباب تخمه و امتلا
و این از جمله اسباب خارجی است که سبب بادی آن باشد مثل استعمال
چیزی که شدید الترطیب است از متناولات و بسیاری دخول حمام
و استعمال آب [illegible] و رفع موانع تحلیل که از جمله آن آرام و قرار است
که بدن دفعه از و تغیر میکنند و در کتب [illegible] این اسباب موجب
اجتماع مواد کثیره است در بدن و این موجب نقصان تصرف طبیعت
است درین مواد و یا سبب از داخل بدن است مثل ضعف هاضم عضو
یا دافع یا ثابت قوت ماسکه یا ضیق مجاری و یا وارد نیست بر جرم
میشود و این سوء مزاج است و یا سوء ترکیب و یا وارد بر روح
حامل قوت میشود و این سوء مزاج اوست یا نقصان از جوهر روح
است یا استفراغی است که مختص بقوت است یعنی قوت جسمانی
و این کثرت فعل اوست **مقاله ۴۱ در بیان دلایل اعراض**
و مراد با عراض دلایلی است که دلالت کند بر احوال بدن انسان
که غیر صحیح است و از اقوای ما یستدل به افعال است و معلوم شد
که افعال سه قسم است بحسب انقسام مبادی و مصادر او که قوت
است که یکی قوت طبیعی باشد و دیگری قوت حیوانی و دیگر قوت

نفسانی و استدلال بآفت هر فعلی بر آفت قوتی میکند که مبدا و مصدر آن
فعل است و آفت آلت آن فعل همچنانکه استدلال باحوال افعال ادراکی
و حسی بر دماغ میکند و به نبض بر قلب و ببول و براز بر کبد که اگر ضعیفی
کبد را طاری شود بول و براز شبیه بغساله گوشت تازه میشود و از اعراض
بعضی دلالت بر نفس مرض میکند مثل اختلاف نبض در سرعت بر حمّی
و بعضی دال است بر محل مرض مثل نبض منشاری که بر ورم غشاء حجاب
دلالت میکند و بعضی دلالت بر سبب مرض میکند مثل علامات امتلاء و
بعضی از اعراض مستلزم مرضی است مثل حمای حاره و وجع ناخس و سعال
و ضیق نفس و نبض منشاری بر سرسام خالص بعضی از اعراض تابع
است مر مرض را گاهی و گاهی تابع نیست مثل صداع و از اعراض بعضی
دلالت بر چیزی میکند که مولد دم است مثل سابق امتلاء است و مثال
واصل عفونت زیرا که مراد بسبب سابق آنست که میان او و مرض واسطه
باشد و سبب واصل آنکه میان او و مرض واسطه نباشد و همچنین است
امتلا که سبب سابق است مر حمّی عفنی را زیرا که امتلا واسطه شده مر حمّی را
زیرا که امتلا سبب عفونت میشود و بوجود عفونت حمای عفنی پس
مرتبه احتیاج بواسطه نیست و از اسباب بعضی مختلف است و آن
اینست که سببی موجب مرض شود و بعد از بطلان سبب مرض باقی
باشد مثل هوای حار که موجب صداع شود و بعد از زوال حرارت
هوا صداع باقی ماند و بعضی غیر مختلف است یعنی بعد از مفارقت سبب

محتمل است ص

مرض باقی نماند چه بزوال سبب زوال مسبب شده است چه مراد و
مقصود ابقای خلف است پس بباید دانست که اگر بالذات نیست
ابقای مخلف میکند و اگر سبب بالذات است زوال سبب موجب
زوال مسبب است که مرض باشد و نیز بباید دانست که موثر فی البدن
محتاج است بقوت فاعله و قوت منفعله و مدتی که در آن کفایت حاجت
شود **مقاله ۹۲ در بیان امراض مفرده و مرکبه** و امراض مفرده سه جنس
است یکی سوء المزاج و این شانزده قسم است همچنانکه سابقا مذکور
شد و دیگر امراض ترکیب است و امراض ترکیب امراضی است
که واقع در خلقت است یعنی در هیئات و صورت و این چهار است
یکی مرض خلقت دیگر مرض موضع دیگر مرض عدد دیگر مرض مقدار
و امراض خلقت چهار است یکی شکل و مرض شکل آنست که شکل عضو
بواسطه لحوق آفة مضر در افعال صادره او باشد مثل آنکه شکل طبعی را
که مستدیر است [illegible] اگر بحسب خلقت بشکل مربع واقع شود مضرات
بافعال صادره از دو یا سر و سینه بحسب خلقت بزرگ واقع شده و در
اوان که عادت گنجیدن دست نباشد نمی گنجد پس این فعل از و مسلوب
شده و ثانی از امراض خلقت مرض مجاری است و آن باین نوع است
که مجرایی از مجاری خلقة ممتنع است یا ضیق یا سفیه و هر یک ازین سه موجب
ضرر در فعل آن عضو میشود مثلا اگر ثقب عینی واسع باشد موجب انتشار نور
شود و در رویت نقصان باشد و اگر مجرای نفس ضیق واقع شود مانع از

از ثقل ص

بیان امراض خلقت

بیان مرض شکل

وصول هوای ملایم بقلب باشد واگر آفت دادر مجرای بول یا مراره
واقع باشد افعال مقصوده از ایشان ناقص شود یا باطل گردد اول
موجب مرض باشد وثانی موجب هلاک وثالث از امراض خلقت
مرض اوعیه است وفرق است میان وعا ومجری زیرا که مجری
باصطلاح اطبا عضوی مجوفی را گویند که در وشیئ متحرک باشد مثل
عروق وشریان مجوف که افادهٔ وصول هوا بقلب کند ومجرای
مراره که افاده انصباب صفرا المعده کند ووعا عضوی مجوفی است
مثل اوانی وظروف عامتر از انکه در وساکن باشد مثل طحال ویا متحرک
باشد مثل معده وامعا ومرض اوعیه یا آنست که بحسب خلقت صغیر
واقع شده است یا کبیر یا ممتلی است یا خالی وآنکه صغیر است مثل
آفت در معده زیرا که اگر صغیر باشد بمجاورت حدوث ورم اذیت فعل او
شدید است چه بسبب ورم اورا افشردن وضغط حاصل میشود و
کبیر مثل اتساع کیس الانثیین اسهب وامتلا مثل آفت دادر بطون دماغ
وحدوث سکته وخلا مثل خلو تجاویف قلب از خون که نزف خ
شدید مهلک است ورابع از امراض خلقت مرض سطوح اعضا
وآن بخشن سطوح عضو است که دران عضو خلاف آنست مثال اول
قصبهٔ ریه است زیرا که در وملاست که سبب سلامت نفس باشد
وعدم تاذی از خشونت ومثال ثانی معده است زیرا که در و خشونت
مطلوبست تا افاده مکث غذا میکند وهضم مطلوب ازو حاصل شود

ببده

وخلو

لوبست ویا نملس عضو است
لوب دران عضو خلاف صح

چه اگر املس باشد موجب زلق غذا شود وبتدریج زلق الامعا انجامد
که مرض در علاج عسر است پس این مذکورات امراض خلقت اند وانچه
باقی است از اقسام اربعه امراض ترکیب غیر خلقت است وقسم ثانی
از اقسام اربعه امراض ترکیب مرض وضع است ومراد بوضع اینجا
موضع عضو است ومشارکت اما مرض موضع چهار قسم است یکی
انخلاع عضو از مفصلین وزوال او غیر انخلاع وحرکت عضو در موضع
نه بر وجهی که می باید وسکون او در موضع نه چنانکه شاید واما مشارکت
باین است که عضو قریب باشد مر عضوی را یا بعید باشد از عضو
دیگر نه بر وجهی که می باید وقسم ثالث از امراض ترکیب مرض عدد است
ومراد بعدد آنست که مرض در عدد عضو واقع شود مثل آنکه از جنس عضو
زیادتی موجود شود واین دو قسم است زاید طبیعی وزاید غیر طبیعی
اما زاید طبیعی مثل اصبع زاید وزاید غیر طبیعی مثل کرمها که در بدن پیدا
میشود ومثل حصاة مثانه ویا در عدد عضو نقصانی شود واین نیز دو
قسم است طبیعی وغیر طبیعی مثل قطع یا تآکل اصبع از اصابع که نه بحسب
خلقت باشد وقسم رابع مرض مقدار است مرض مقدار ومراد بمقدار
آنست که مقدار عضو زیاده شود زیادتی که مضر بافعال باشد مثل داء
الفیل یا نقصانی شود که مضر بافعل عضو باشد مثل ضمور حدقه وزبان
وغیر ذلک وثالث از اجناس مرض تفرق اتصال است که مضر
بفعل است یا بالذات چنانکه مذهب قوم است یا بواسطه سوء

بیان مرض وضع

مرض عدد

ونقصان طبیعی مثل نقصان اصبعی از اصا
بحسب خلقت ونقصان غیر طبیعی ۳

ضمور هر دو عضو
لاغری وضعف

وبیان از امراض ترکیب است ۳

مزاج است **مرض تفرق اتصال** چنانکه مذهب جماعتی است از اطبا
اما امراض مرکبه امراضی را گویند که حصول آنها باجتماع امراض دیگر باشند
مثل اورام و بثور که مرکب اند از سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و زیادتی
مقدار

مقاله ۴۳ در بیان تقسیم اورام بحسب مواد

و این شش قسم است
اخلاط اربعه که ماده ذو قوام است و ریح و مائیه که ماده ذو قوام نیست و بباید
دانست که آنچه متولد میشود از خلط حار بالذات یا دموی است یا صفراوی
یا مرکب از هر دو همچنانکه متولد از خلط بارد بالطبع یا بلغمی است یا سوداوی
و یا مرکب از هر دو و نیز بباید دانست که خلط بارد بالطبع گاهی موجب تسخین
بالعرض میشود و ورم دموی محض را فلغمونی می نامند و مرکب هر دو را با اسم
مرکب میکنند یعنی فلغمونی حمره یا حمره فلغمونی و در اسم تقدیم خلط غالب
مغلوب میکنند یعنی اگر دمویت غالب باشد در ورم اسمش آنست که مقدم
ذکر یافت و اگر صفراویت غالب است آنچه موخر مذکور شد و اگر در ورم
ماده که عبارت از ریم است واقع شود آنرا خراج می نامند و اگر خراج عارض
لحم رخو شود مثل عنق و زیر بغل و خم ران که این مذکورات مصاب
اعضاء رئیسه اند اختیار رادع نباید کرد زیرا که ماده متوجه بقلب را الطبیعه
بجانب ابط که نشیب بغل است دفع میکند و ماده که متوجه بجانب کبد
است بجانب اربیه دفع میکند و ماده که متوجه بجانب دماغ است به پس گوش
دفع میکند پس اینها مصاب اعضاء رئیسه باشند و درین ماده خراجی اگر کیفیت
سمی که سرایت بقلب کند باشد از اطاعون می نامند نعوذ بالله من شره

بیان ورم دموی و صفراوی

رادع روکننده

دمن

و من شر ما خلق و ماده بلغم که موجب ورم باشد دو قسم است یکی ورم رخو
و او را اوذیما می نامند بعبارت یونانی و دیگری سلع لین که او نیز ماده بلغمی
است و فرق میان این دو یافت که اوذیما مخالط جوهر عضو است
و سلع متمیز است و غلافی و کیسه دارد و ورم سوداوی سه قسم است
یکی صلابت که او را بعبارت یونانی سقیروس می نامند و دیگری سرطان است
و دیگر انواع غدد است که ماده بواسطه استحکام سوء التعقد یافته است
و غدد آنست در اعضا که او متمیز است از عضو و متمکن در محل خود لیکن بتحریک
از جای خود میخیزد بخلاف عقده که او از جای خود بتحریک نمی خیزد و از جمله
غدد است خنازیر که در عنق و ابط و در سر نیز حادث میشود و فرق میان
صلابت و سرطان آنست که صلابت را وجع نیست و سرطان شدید
الوجع است و فرق میان صلابت و سرطان و اجناس غدد آنست که
غدد متمیز است از محل و متشبث بظاهر عضو است و صلابت و سرطان مداخل
و مخالط جوهر عضو اند و دیگر ورم مائی که از ماده غیر ذی قوام است مثل
استسقای زقی و قیله که آن عظم بیضتان است و سببش مائیه است
و ورم ریحی دو قسم است یکی تهیج است و دیگری نفخه و فرق میان این
دو یا آنست که ریح تهیج مخالط جوهر عضو نیست و مقاوم حس و وضع
اصبع نیست و مجتمع نیز نیست بخلاف نفخه که بوضع ید متفرق نمیشود و
مجتمع است و از جمله اورام بثور است و اقسام او اقسام اورام است
زیرا که بثور اورام صغار را گویند و مآل این یکی از سه چیز است یا صلابتی

بیان ورم بلغمی

اوذیما ۳

بیان ورم سوداوی

بثور ورم ۲

وتزید و انحطاط و نهایت و ابتدا ۳

است یا جمع مدة آیا تحلل و مرض ورم را اوقات اربعه است که آن ابتدا
عبارت از زمانی است که در و دفع طبیعت است خلط را و ظهور حجم
عضو وارم است و تزید عبارت از زمانی است که در و زیادتی
ظهور حجم است و اجتماع مده و قیح و انتها زمانیست که در و بلوغ ورم
است بغایت و نهایت و انحطاط زمانیست که در و تنزل و نقصان
ورم است و هر یک ازین اوقات اربعه یا کلی است بحسب مرض از
اول تا آخرش یا جزویست بحسب نوبت **مقاله ۹۰۹ در بیان**
اسباب ستهٔ ضروریه بباید دانست که چنان سببیت او چنین است
که اسباب مغیره مر احوال ابدان انسانی را و حافظ او یا ضروری است
باین معنی که این اسباب موقوف علیه حیات است یا غیر ضروریست یعنی
موقوف علیه حیات نیست و اسباب ضروریه شش است اول هوا است
و ثانی ماکول و مشروب و ثالث حرکت و سکون بدنی و رابع حرکت
و سکون نفسانی و خامس نوم و یقظ و سادس استفراغ و احتباس
و این مذکورات اسبابی است که انسان از ضروریست زیرا که محتاج
الیه است بالضروره که اگر یکی از آنها مفقود باشد در بعضی اوقات
بدن در معرض زوال است و بعضی از آنها اضطرار و احتیاج بر وجهی
است که همیشه می باید که اگر نباشد خوف هلاکت است و نیز باید
دانست که احتیاج بهوا از برای ترویح قلب و تعدیل روح است
باستنشاق نمودن و اخراج فضلات دخانی بر دن و این ترویح

وتعدیل

و تعدیل باین طریق

و تعدیل باین طریق است که هر گاه که منبسط میسازد عضلات صدر آلات
تنفس را منجذب میشود بالات تنفس آن هوا و هر گاه که منقبض می
سازد عضلات صدر آلات تنفس را خارج میشود آن هوا زیرا که اگر خارج
نشود سخن میشود آن هوای محتاج الیه و این موجب سخونت قلب
است منجر بخفقان میگردد و هوا را تغیرات عارض میشود و این
است تغیرات طبیعی اما تغیرات طبیعی بحسب فصول است یعنی بهار
و تابستان و تیره ماه و زمستان و فصول نزد اطبا غیر فصول منجمین است
زیرا که طبیب از ربیع زمانی میخواهد که در و نشو و نمای نباتات و اشجار
است و دران زمان در بلاد معتدله احتیاج بدثار بسیار نیست و احتیاج
بترویح معتدیه نیز نیست و بخریف زمانی که مقابل ربیع است میخواهد
و بصیف جمیع زمان حار میخواهد و بشتا جمیع زمان بارد میخواهد پس ربیع
جمیع زمان بارد میخواهد پس ربیع جمیع زمان معتدل در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست میخواهد و مزاج صیف حار یابس است و مزاج
خریف بارد یابس است و مزاج شتا بارد رطب است و هر فصل از
فصول سته موافق مزاج صحی کسی است که آن فصل مناسب مزاج اوست
و مخالف آن کسی است که سوء مزاج مناسب آن فصل دارد مثلا کسی را
تابستان موافق مزاج صحی افتاده است این فصل موافق مزاج
است و کسی را سوء مزاج بواسطه کثرت بلغم است و بدین سبب مبتلا
بمرض افلیج است یا رعشه و فصل زمستان مخالف سوء مزاج صاحب

بیان مزاج فصول

رعشه و افلیج است پس هر فصل موافق مرضی باشد و مزید مرضی زیرا که
امراضی که حدوث آن بواسطه رطوبات و بلغمهاست فصل تابستان
موجب تحلیل آن مواد است و ازاله آن مرض میکند و امراضی که حدوث
آن در تابستان است فصل زمستان موجب تسکین آن مواد است
وعلی هذا القیاس و بهترین فصول آنست که وارد بر واجب خود باشد و مراد
آنست که جاری بر مقتضای خود باشد یعنی فصل زمستان مقتضی برد است
پس می باید که سرد گذرد وعلی هذا القیاس **بیان هوای پاکیزه** و هوای
متصف بجودت آنست که از مخالطه ابخره و ادخنه پاک باشد که مانع از
کشف آسمان نشود مگر در حالتی که فساد تمام عارض هوا باشد و هوای
نقی صافی آنست که مخالط او بخار آجام و بطایح نباشد و آجام جمع اجمه
است و آن عبارت از منبت نی است و بطایح جمع بطیحه است و مراد
بآن بعضی انسجارات چه هوایی که مکث درین مواضع میکند ردی است
و مراد ببخار جسم مرکب از اجزای مائیه و هوائیه است و مراد بدخان جسم
مرکب از اجزای ارضیه و ناریه است و دیگر هوائی که ملاصق زمینهای که همیشه
بر روی آن آب ایستاده یا نمناک است نیز ردی است زیرا که
هوا سریع العفن است و دیگر هوای ملاصق و مداخل مباقل که محل کشتن
بقل مراد است نیز خبیث است خصوصاً کرنب و جرجیر و درخت جوز
و انجیر که بالخاصیه مجاورت آن مفسد هواست و هوای مواضع عالیه
مرتفعه اصح است **مقاله ٤ در بیان کیفیات اهویه** و مقتضیات

تسکین

زمینی

فصول اربعه بباید دانست که هوای حار محلل رطوبات است
و مرخی اعضا و اگر حرارت باعتدال باشد موجب حمرة وجه و طراوت
او میشود بسبب آنکه جذب خون بظاهر بشره میکند و اگر حرارت
بافراط باشد موجب صفرة وجه میشود بسبب تحلیل آنچه جذب کرده
است و بسیاری عرق زیرا که از افعال حرارت توسیع مسام است
و اذابه بلغمها و رطوبات جامده و چون حرارت وافره ادرار عرق
کند هر آینه موجب تقلیل بول باشد زیرا که رطوبات بدنی بعرق
بطریق مسام خارج میشود و کثرت حرارت هوا موجب ضعف هاضمه
است و زیادتی عطش چه ظاهر است که بسبب او تحلیل رطوبات است
و حصول اشتیاق طبیعت ببارد رطب و عطش همین معنی دارد که اشتیاق
الطبیعة الی البارد الرطب و اما هوای بارد موجب استواری بدن
و اعضاست و مقوی قوت هاضمه است و موجب کثرت بول و ادرار
اوست بسبب اختناق رطوبات است و نیز مقلل ثفل یعنی براز
است بسبب انعصار عضل معده است و مساعد معای مستقیم و نیز
مینت عضل را موجب جلب مائیه ببول میشود و هوای رطب ملین
جلد و مرطب بدن است و هوای یابس ضد آنست و هوای کدر موحش
نفس است و مراد بکدورت هوا آنست که ادخنه و ابخره کثیفه مخالط او
باشد و فصل ربیع یعنی بهار در و ثوران و طغیان اخلاط بدن است
و این ثوران موجب حدوث علتهاست زیرا که هوای ربیع موجب سیلان

مواد منجمد الیست که شتا حدوث جمود او کرده و مختلف است امراض
بسبب اختلاف مواد و فصل زمستان بفصل شده مورث امراض بلغمی است
وعلی هذا القیاس زیرا که در هر فصل بسیار امراض است که مناسب
آن فصل است چنانکه پیشتر گذشت و شر فصول در احداث امراض
خریف است که تیرماه می نامند و خیر فصول اربعه ربیع است که بهار
میخوانند و استحاله هوا یا بحسب کیفیت می باشد باین طریق که گرم میشود
یا سرد یا استحاله در جوهر هوا میشود باین طریق که متعفن میگردد و وبا فا
میشود و این تغیر را در هوا باصطلاح اطبا وبا می نامند و این تعفن که
هوا عارض میشود شبیه بتعفن آب است و مثل این تعفن در هوا
تعفن اخلاط و مضعف قلب است و مفسد او زیرا که اقرب بقلب
است از روی وصول از سایر اعضا باطنی چه هوای متعفن از راه
تنفس بالفعل باو واصل میشود **مقاله ۹۴۶ در بیان اختلاف هوا با**
ختلاف بلدان بباید دانست که حال هوا مختلف میشود باعتبار بلدان
بواسطه امور سماوی و امور ارضی اما آنچه ارضی است شش است
یکی بعد بلدان است از خط استوا و یا قرب او ست بخط استوا
و این را عرض بلد می نامند و هر بلدی که مقارب مدار راس سرطان
است در شمال و یا مقارب مدار راس جدی است در جنوب آن
بلد اسخن بلدان است از آن بلادی که بعید است از و بخط استوا و باید دانست
که هر بقعه که موضوع بر خط استوا است اعدل بقاع است بحسب اعتبار

بمذهب اصح زیرا که اعدل امزجه مزاج سکان خط استوا است نزد اکثر
و پس بعضی سکان اقلیم رابع و این مذهب امام فخر الدین رازی
و جمعی از محققین است و دلایل برین دارند و میگویند اعدلیت راجع
بهوا است و ثانی از امور سته ارتفاع بلد است یا انخفاض او ست
و بلد مرتفع ابرد است و ثالث جبال واقع بر حوالی و اطراف بلد است
و درین نیز بحسب قرب و بعد جبال هوا مختلف میگردد زیرا که جبل
موثر است در هوای بلد بسبب آنکه جبل یا شمالی است یا جنوبی یا
شرقی یا غربی و بر هر تقدیر چون قریب باشد موثر است در هوای
بلد بر وجوه بحسب رداءة و جودت اما جبل شمالی موجب انعکاس شعاع
افتاب بر بلد میشود و این موجب حرارت و سخونت بلد است و
حبس ریح جنوبی بر بلد میکند که مطلوب نیست و منع ریح شمالی میکند
که هبوب آن مطلوب است و موجب صحت و جبل شرقی حبس ریح غربی
میکند بر بلد که هبوبش مطلوب نیست و منع ریح شرقی میکند که
هبوبش مطلوب است و جبل جنوبی منع ریح جنوبی از بلد میکند که
هبوب آن مطلوب نیست و حبس ریح شمالی بر بلد میکند که مطلوب است
و جبل غربی منع ریح غربی از بلد میکند که هبوبش مطلوب نیست و
حبس ریح شرقی میکند که آن مطلوب است و بر هر تقدیر جبل جنوبی و غربی
از شمالی و شرقی ابتر است پس معلوم شد وجوه تاثیر جبل در هوای
بلد و جودت و رداءت هر یک از جبال بنسبت بلد و رابع از امور

سته بحارت و بحر را نیز تاثیر است در هوای بلد و بلد بحری آنست
که بقرب بحر واقع شده باشد عامتر که بر ساحل بحر باشد یا جزیره
باشد که بحر محیط بآن بلد باشد و هوای بحر موجب ترطیب بلد است
و اگر بحر بر شمال بلد باشد اعانت بر برودت هوای بلد میکند
و اگر بحر بر جنوب بلد باشد موجب غلظ هوای بلد است و اگر
سبب رطوبت و سخونت او و اگر بحر بر بلد محیط است نسبت بهوای
او در حرارت و جودت برابر است ببلد و خامس از امور سته ریاح
است و او نیز موثر است در هوای بلد یکی شمال است که اطلاق او
بر بادی میکنند که از جانب شمالی می وزد و این نسیم موجب شدت
و استواری بدن است و مقوی اوست و مانع سیلانات مواد
ظاهر است و مسدد مسام و مقوی هضم است و عاقد بطن و مدر بول
و این ریح افضل ریاح است باعتبار اکثریت منافع اگرچه مضرت او از
جهت تسدید مسام و منور است و ایجاب نزلات و زکام و اوجاع
اعصاب و اعضاء عصبانی مثل مثانه و رحم و جنوب که مراد بان ریح
جنوب است مرخی قوا است و مفتح مسام و منور اخلاط و مثقل حواس
و این ریح مفید قروح نیز هست زیرا که مرطب است و مورث حمیات
عفنی است چه عفونت از تاثیر حرارت غریبی در شئ رطب حاصل
میشود و چون اسباب مهیا باشد تعفن قریب الحصول است و دیگر
صبا که مراد بآن ریح صباست و آن نسیمی است که از جانب شرق می وزد

مثقل حواس

داو قریب

داو قریب باعتدال است و بهترین آنست که هبوب آن در اول
نهار باشد بوقت بهار و تابستان و دیگر دبور که عبارت از نسیم
غرب است نزدیک بصباست در جودت و بهتر آنست که هبوبش
آخر نهار باشد و صبا بهتر از دبور است والله اعلم **مقاله ۴۷**
در بیان حرکت و سکون و ببایددانست که حرکت موجب سخونت است
مادام که معتدل باشد و مبالغه بحد افراط نرسد و هرگاه که مجاوز بحد افراط
باشد موجب تحلیل است بافراط و این موجب تبدیل است زیرا که
تحلیل در رطوبت غریزی واقع میشود و این مستلزم تحلیل در حرارت
غریزی است زیرا که نقصان در محل مستلزم نقصان در حال است
و سکون بافراط موجب استیلای برد است زیرا که موجب انتعاش
حرارت غریزی مفقود شده که آن حرکت و نیز مرطب است زیرا که
حرارت غریزی که محل رطوبات است محقق شده و حرکت شدیده را
تسخین اکثر است و حرکت کثیره را که شدیده نیست تحلیلش اکثر است
و گاهی اسباب معینه مر حرکت را مقارن حرکت میشود مثل آهنگر
در پیش آتش حرکت میکند و گاهی مقارن حرکت اسباب مضاد
میشود مثل قصار که در آب حرکت میکند در مثال اول تاثیر موافق
است و در ثانی تاثیر مخالف **مقاله ۴۸ در بیان نوم و یقظه**
که عبارت از خواب و بیداری است و خواب اشبه است بسکون
و بیداری اشبه است بحرکت و از فواید نوم طبیعی تقویت همه قوای

بحد

طبیعی است با احتقان حرارت غریزی و اما نوم زیاده بر قدر طبیعی
مرض قوای نفسانی است بترطیب مسالک روح و مزید احتباس
اعیاب است و اگر نوم واجد ماده مستعد است مر هضم را مفید هضم اوست
و نضج ماده موجود در بدن میکند و آثار او بظهور می‌آید و اگر نوم بر خلای
معده واقع شود موجب تبرید است بسبب وفور تحلیل چه مقرر است
این که کل شی جاوز حده انعکس ضده زیرا که تحلیل از آثار حرارت که
بنهایت انجامد و در آن شی تحلیل درو واقع شده است و برودت
که ضد حرارت است حاصل شده و بیداری مفید اضداد مذکور است
و اگر بافراط انجامد ضعف دماغ است بسیار باشد که بیداری بافراط
موجب احتراق اخلاط صالحه میشود و خواب بافراط مورث امراض
رطوبی بلغمی است و غالب از آثار نوم تسخین باطنی و تبرید ظاهری
است و سبب غور یعنی فرو رفتن حرارت بداخل مقاله ۴۹

دربیان عوارض نفسانی

و بعض از عوارض نفسانی محرک
روح است بجانب داخل مثل غم و فزع و بعضی محرک اوست بخارج مثل غضب
و فرح و بعضی محرک است بجانبین که خارج و داخل باشد مثل غضب
با خون و عارض بسیار است که تحریک روح بجانب خارج بعنف
میکند و تحریک برین وجه و شدت آن موجب خلو قلب است
از روح یا موجب اختناق اوست در دل و هر دو موجب هلاک است
مثل فزع غالب و یا فرح و سرور مفرط و بباید دانست که بسیاری از

تصورات

تصورات بسبب امور طبیعیه میشود مثل کند شدن دندان بتصور خوردن
ترشی و این نوع بسیار از ناس را واقع است مقاله ۵۰

دربیان ماکول و مشروب

و هر چیزی که ماکول و مشروب میشود
او را تاثیر است در بدن انسان و این تاثیر بر وجوه ثلثه است زیرا که
خالی ازین نیست که موثر بحسب کیفیت است و بس مثل تبرید و تسخین
و ترطیب و تجفیف فقط یا موثر بحسب ماده است مثل تغذیه و یا موثر
بحسب صورت نوعی است و بس اول دوا است و ثانی غذا است و ثالث
ذوالخاصیه است مثال اول زنجبیل و کافور و مثال ثانی گوشت و نان و مثال
ثالث چون ذوالخاصیه نافع و ضار می باشد مثل فادزهر و بیش و مانند
آنکه مرکب ازینها باشد و اگر مرکب از ماده و کیفیت و ماده باشد دوای
غذائی است و اگر مرکب از ماده و کیفیت و صورت باشد غذای
ذوالخاصیه است و در ترکیب اگر جانب کیفیت غالب است در اسم
تقدیم دوا بر غذا میکنند و دوای غذائی می نامند و اگر جانب ماده غالب
غالب است غذای دوائی میخوانند و علی هذا القیاس و اگر مرکب از هر
سه باشد غذای دوائی ذوالخاصیه می نامند و در اسم تقدیم جانب
غالب می کنند بر مغلوب و آنچه تاثیر بجمله جوهر خود میکند آنست که
فعل او بصورت نوعیه اوست مثل قوت جاذبه سقمونیا مر صفرا را
و آنچه مرکب بآن مستعد قبول این خاصیه شده است مزاج است

زیراکه در حکمت مبین و مقرر شده است که بعد از حصول مزاج مرکب مستعد
قبول فیضان صورت و نفس میشود از مبدء و خاصیات مترتب بر آن
می شوند چنانچه حال ذوالخاصیات مذکوره است و هیچ مزاج و کیفیت
از کیفیات اولی نیست که آن قوت فعلی است یا قوت انفعالی است
و قوت گاهی ملایم مزاج انسان است و گاهی منافی مزاج او است مثال
ملایم قوت حاصله در تریاق مثل فادزهر مثال منافی قوت حاصله در سم
چنانکه پیشتر که بآن اشارت رفت و مراتب ادویه در قوائی که بحسب
کیفیات اربعه است چهار است اول مثلا آنچنین که مرکب طبیعی برد و جوهر
که بی تکرار و اختیار کردن بیشتر از و حاصل نشود و ثانی اقوی او ست
اما بر وجهی که اختیار او بجذب اضرار نرسد مگر آنکه بتکرار با ضرار انجامد
یا بیشتر افتد و ثالث آنست که فعل او بالذات موجب ضرر است لیکن
باهلاک نمی انجامد و رابع آنست که تناول و اختیار او بالغ بحد اهلاک است
و این خاصیت ادویه سمی است و مقیس الیه در تناول مقدار معتدل به بدن
معتدل المزاج است و اول که بدن معتدل المزاج است از مقدار معتدل
متاثر نشود معتدل است و ثانی که متاثر شود و اثر مختفی باشد مگر بتکرار
ظاهر شود درجه اولی است و ثالث که متاثر شود و اثر ظاهر باشد و متضرر
نشود مگر بتکرار درجه ثانی است و رابع که متاثر میشود و متضرر نیز شود
بی تکرار و لیکن باهلاک نرساند درجه ثالث است و خامس که متاثر
شود و متضرر گردد بی تکرار و باهلاک نیز رساند درجه رابع است و این

از مقدار

را دوای سمی می نامند مثل افیون **مقاله ۱۶ در بیان فعل و انفعال**

بباید دانست که هرچه وارد میشود بر بدن انسان از اشربه و اغذیه
میان او و بدن تاثیر و تأثر است که آن عبارت از فعل و انفعال
است زیراکه از ورود خالی از ین نیست که وارد متغیر از بدن میشود
یا بدن متغیر از بدن میشود و تغیر در بدن نیز میکند یا از بدن متغیر نمیشود
و تاثیر در بدن میکند و مراد باین تغیر آخر در معنی میخواهند که آن تاثیر بحسب
صورت نوعیه است و اگر این تاثیر از غذا صادر شود دوا ذوالخاصیه است
مثل افاده برد و افاده سخن و قسم اول که تاثر وارد از بدن باشد خالی
از ین نیست که تشبه ببدن دارد یا نی یعنی جزو منعقدی میشود یا نی اگر میشود
غذا مطلق است و اگر تشبه ببدن ندارد دوا مطلق است و قسم ثانی که تاثیر
در بدن دارد و از بدن نیز متاثر میشود و این قسم خالی از ین نیست که
آخر فعل او افساد بدن است یا نی اول از ین دوا سمی است و ثانی
از ین اگر تشبه ببدن دارد دوا غذایی است و اگر تشبه ببدن ندارد
دوای مطلق است و قسم ثالث از اقسام که از بدن متاثر و متغیر نمی
شود و تاثیر در بدن دارد و مفسد و مهلک است سم مطلق است
و سم یا حار است که حرارت او اعانت در تحلیل روح میکند مثل سمیت
افعی و یا بارد است که برودت او اعانت در اطفاء حرارت غریزی میکند مثل
سمیت عقرب **فصل** بباید دانست که هرچه غذا دهنده بدن است
سخن بدن است زیراکه آن غذا خون میشود و چون خون حار است سخن

افاده برد

ببعد

کمیت و هم

است لیکن این تفاوت که خون غذاء حار اسخن است از خون غذاء بارد
و تاثیر در تسخین بدن اقوی و ابقاست و بارد ضد اینست **مقاله ۴۲**
در بیان احوال غذا و غذا مغیر حال بدن است بحسب کیفیت و کم
اما بحسب کیفیت چنانکه پیشتر معلوم شد و اما بحسب کمیت اگر ازدیاد
در مقدار غذا واقع شود مبرد است دایما مگر آنکه عفونت بر وطاری شود
زیرا که حصول عفونت از تاثیر حرارتست در شیء رطب و این مانع است
از حصول برودت و نقصان در غذا از مقدار معتاد موجب و مورث
ذبول است و غذا یا لطیف است یا کثیف یا متوسط در کثافت و لطافت
و غذای لطیف آنست که از و خون رقیق حاصل شود و کثیف آنکه از و خون
غلیظ متولد شود و متوسط آنست که از و خون معتدل در غلظت و رقت
حاصل گردد و کثیر الغذاء از طعام آنست که اکثر آن مستحیل بدم شود و قلیل
الغذاء بر خلاف اینست مثال اول زرده تخم مرغ نیم برشت و مثال ثانی
زرده تخم مرغ بریان و مثال ثالث زرده تخم مرغ جوشیده و حسن
الکیموس از غذا آنست که از و خون صالح متولد شود و ردی الکیموس
مقابل اوست و امثله جمیع اینها در معرفت قوای اغذیه معلوم خواهد
شد **مقاله ۴۳ در بیان تاثیر آبها در بدن** الطبا برین اند که آب غذا
نمیشود زیرا که بسیط است و هرچه بسیط باشد قابلیت غذا ندارد و احتیاج
شرب او بواسطه بدرقه غذاست از مجاری ضیقه و منافع دیگر از تبرید
و ترطیب و ادرار و تسکین عطش و غیر ذلک من المنافع و افضل آبها آنست

که جاری

که جاری باشد بر روی زمین پاک و بعید المنبع باشد و از جانب جنوب
بجانب شمال رود و بعد از آنکه بر روی سنگ ریزد و شدید الجری باشد
زیرا که جریان او باین صفت و خصوصیت مفید لطافت و مخلص از
قبول عفونت و فساد است و یا از جانب غرب بشرق رود و بحسب وزن
خفیف باشد و اتصاف او باین اوصاف مفید بدن است و آنچه از این
اوصاف خالی باشد موجب قراست و گفته اند که تقطر آب غلیظ از
ظروف متعدده موجب لطافت و تخلیص اوست از غیر مطبوخ زیرا که طبخ
تقلیل نفخ میکند و مفید سرعت انحدار است **بیان اوصاف آبها** و از آبهای
که فضیلت دارد آب باران است خصوصا که در تابستان باشد زیرا که حرارت هوای
صیفی فضلات او را بتحلیل می برد و از شوایب ردیه پاک میسازد اما آب
باران قبول عفونت بسرعت میکند بنابر آنکه لطافت دارد و اگر بجو
شانند مفید عدم قبول عفونت است و همچنین اگر فوق او جزوی از
حموضات خورند و آب چاه ردیست قیاس بآب چشمه زیرا که بواسطه
قوت و حرکت آب چشمه بر روی زمین آمده است و آب چاه بسبب
سستی در نشیب چاه مانده است و یکی از اسباب سددات او این گفته
اند و همچنین است در ردائت آبی که مرور بر معدن رصاص و نحاس میکند
و گفته اند که از آشامیدن این آبها بعضی امراض حادث شود مثل قروح
امعاء و ضعف معده و غیر ذلک من الامراض الردیه و آب برکه و آن
عبارت از آبیست که بر روی زمین آید و جریان نکند و بواسطه او حناش

کدورت و مواد فاسده آن
افضلست ازم

کنیزه روید و این نیز سبب بدی آب میشود و این آب اردؤ از آب
چاه است و آبهای یخ و برف غلیظ است خصوصاً که بوقت زمستان
باشد و همچنین در بدی آبهای ایستاده که مجتمع در منابت آبی است
کما، آجامیه عبارت ازاین آب است چه شرب او مولد بلغم و
مراره است خصوصاً که در تابستان باشد و مورث امراض طحال
و استسقاست وغیر ذلک من الامراض و آبی که غالب بر قوت
حدیدی است یعنی مرورش بر معدن حدید است مقوی جمیع اعضا
واعضاء درونی است و محرک قوت شهوانی است و مانع ذرب که آن
عبارت از اسهال متتابع است و استطلاق بطن و یخ و برف پاکیزه
که مخالط با دو شئی ردی نباشد خواه بذات خودش محلول شده باشد
وخواه بتدبیر آن دیگر کنند بآشامیدن صالح است لیکن بواسطه
شدت برد اکثف آبهاست و مکثف بلغم و مضیق مجاری است خصوصاً
مجرای نفس و از برف اکثار نشاید مگر قلیلی و فراخی اخراج را در بعضی احیان
اکثار ان مجوز باشد و اگر مضرت او باعصاب لاحق میشود و طبخ
او موجب صلاح اوست و آب سرد اگر معتدل المقدار آشامند موافق
اصحاء حار المزاج است و اما مبلغمین و اصحاب امزجه بارده را مضر است
زیرا که موجب فجاجت بلغم و رطوبت است و مورث امراض بلغمی
است اگرچه مقوی و محرک شهوت حار المزاج است و اختیار آب
گرم بی ضرورت مفسد هضم است و موجب تعفن غذاست و ...

بیان نافع و مضار آب گرم

آن مورث

آن مورث استسقاست و آب نیم گرم مغثی و گرم تر از آن بوقت غثیان
و ثقل معده از طعام و وجع قولنج موجب قی و خلاص از آن است و اختیار
آب نیم گرم بوقت سعال یابس مسکن آنست و موجب سهولت
خروج بلغم است و دو طایفه را از مرضی اختیار آب گرم نافع است اصحاب
مالیخولیا و اصحاب صرع را زیرا که ضد مزاج سرد است و آب مالح موجب
اسهال است در اول و بعد از آن موجب بواسطه تجفیف و مداومت و
مواظبت او موجب هزال و نحافت و تشقق بدن است و مورث
و مولد حکه است در اعضا و انتهاء آن جرب است و غلظت در آب
بواسطه اختلاط اجزاء ارضیه است و آبهای غلیظ مولد حصاة و سده است
زیرا که رقیق آن بواسطه تاثیر حرارت تلطیف یافته از مجاری ضیقه می
گذرد و غلیظ بتاثیر حرارت متحجر میشود اما مبطون و اصحاب اسهال بسیار
است که از شراب آب غلیظ منتفع میشوند و سبب ظاهر است و از
مصلحات و تریاقات آبهای غلیظ و شور اختیار کردن جرعه ها است
بعد از آن **بیان آبی که بر معادن مرور کند** و آبی که مرور بر معدن نوشادر
کند آشامیدن آن مورث اسهال است و جلوس قرح و احتقان باو همین
خاصیت دارد و آنکه مرورش بر معدن زاک باشد حبس جمیع سیلانات میکند
خواه آن سیلان از دم باشد یا اخلاط دیگر لیکن ظاهر از سیلان خون است
و این نیز خواه بطریق جلوس باشد یا بآشامید فقط مانند ید الفراشته است
بسبب جلب حمیات و آب نحاسی را بعضی از اطبا موجب صلاح مزاج دا...

اند **مقاله ٤٤ در بیان اسباب احتباس و استفراغ و حفظ صحت و ازاله مرض**

و هر یک ازین دو در وقتی می باید و در وقتی نمی باید زیرا که خالی ازین نیست
که مزاج بدن صحیح است یا سقیم اگر صحیح است حفظ صحت حاصل ضروری
است و اگر سقیم است استرداد صحت زایل اهم و اولی است پس بهر
تقدیر احتباس در وقتی و استفراغ در وقتی باید و سبب احتباس
شدت ماسکه است یا ضعف هاضمه است یا ضعف دافعه است یا
ضیق مجاری و سده واقع در مجاری ازین قبیل است و یا غلظ ماده
یا کثرت ماده اوست یا لزوجت اوست و فقدان الاحساس است بنا بر
عدم انصباب منیه که صفرا است به تبرز و قیام بقضای حاجت و سبب این
فقدان می تواند که وقوع سده در مجاری مراره باشد که مانع از وصول منه
است که آن صفرا است و یا انصراف طبیعت است بجهت دیگر همچنانکه
در استفراغات بحرانات می باشد و سبب استفراغ آنچه از شان
او احسان است قوت دافعه است زیرا که اگر ضعف می بود موجب امساک
میشد و یا ضعف ماسکه است که قادر بر امساک نیست و یا ثقل ماده
است بثقل و موجب ثقل یا کثرت اوست یا غلظت جوهر اوست و
کثافت آن و یا بسبب لذع است و موجب لذع حدة اوست یا تحدید
ماده است و تحدید او بسبب ریح اوست یا بسبب ریح اوست یا بسبب
رقت اوست و بر رقت سعه مجاری اعانت میکند در تحدید زیرا که هر جا که
که ماده رقیق باشد و مجرا واسع بیش از و در مجاری میرود و کثرت او

اسا

لزوجت

بوجب

موجب تحدید است و یا اید بسبب تفرق اتصال است و اگر اعتبار ترکیب
در اسباب کنی علت در احتباس و استفراغ اقوی باشد و هر یک
از احتباس و استفراغ بر وجهی که می باید نباشد مودت امراض کثیره
است و تحقیق این سخن موقوف بر رجوع بقوانین علاج است فارجع
الیها حتی یتیقن ذلک **مقاله ٤٤ در بیان موجبات استحمام و در**
تعریف حمام صاحب موجز رحمه الله چنین گفته است که خیر الحمام قدیم البنا
واسع الفضا عذب الماء معتدل الهواء و هر یک ازین قیود را فوائد است
اما قدیم البنا بسبب آنکه هر چند حمام دیرینه است بخارات ردیه که از آهک
و ساروج حاصل میشود از و منتفی شده است و سعت فضا بسبب آنکه
اگر ضیق باشد هوای او سریع التعفن است و شدید الحرارة و نیز خبث
آب بسبب آنست که آب اگر شور باشد شخص از و متنفر میشود چه آب
شور بچشم و گوش در می آید و مضرات بدنی دیگر نیز بسیار است و معتدل
الهواء بلبیان فایده حاجت نیست چه از سرد بغایت منافع حمام منقطع
است و از گرم بغایت نیز منافع او منقطع الا امراض از مواد بغایت
بارد را مفید است و حمام مشتمل بر سه مرتبه است از خانه مرتبه اول
مبرد و مرطب است و مرتبه دوم مسخن و مرطب است و مرتبه سیوم مسخن و
مجفف است و مراد بثالث گرم خانه است و بدوم میان و او مراد
باول پیشوی خانه بباید دانست که حمام را تاثیرات است مثل تسخین و تبرید
بواسطه هوای او و تحلیل روح و حرارت غریزی و تخفیف مر بدن را

ابمنا

زیرا که کل شیء جاوز حده جانس ضده مقرر داشته اند چه تحلیل اگر
بغایت و نهایت انجامد تبرید حاصل میشود و آب شدید الحراره موجب
سخافت جلد و بدن است چه جلد را سست و مسام را گشاده میسازد
پس حاصل نمیشود از آب گرم در باطن چیزی که ترطیب بدن کند و مانع
از تحلیل باشد و از تاثیرات که حمام را بالعرض است تسخین اوست
بواسطه هضم و نضج حمام گاه بطریق یبوست می باشد و گاه بطریق
رطوبت و مراد حمام یابس آنست که شخص داخل در و استعمال آب
نکند این مجفف و مسخن است زیرا که رطوبات بدنی بعرق حاصل
شده از حرارت بتحلیل میرود و مراد حمام رطب مقابل اوست پس هرکس
که اراده ترطیب کند از حمام او را تحرز از تعرق و تحلیل باید بود و ترک
دوام جلوس در حمام باید کرد و استعمال آبهای معتدل در حرارت و برودت
باید کرد و خود را در آب نیم گرم زمانی غوطه باید داد تا بارخا و تلیین عضو و فتح
مسام بدن از رطوبات نیک متاثر شود و بعد از ان دیگر مکث نکند
و همچنانکه دخول بتدریج می باید خروج نیز بتدریج می باید خصوصا در فصل
تیرماه و زمستان چه هوا را درین دو فصل ضرر از خروج حمام بیشتر است
زیرا که موجب تاثرات شدیده است و منجر شدن آن تاثرات بامراض
ردیه مهلکه است مثل ذات الجنب و سل و فالج و استسقا و غیر ذلک من
الامراض الناشیه بهذین الفصلین و البته بیرون از حمام بمسلخ که جامه
خانه است بتامل و تدریج تمام بدرون می باید رفت و اگر بعد از بیرون

آمدن

آمدن تدریج بدن بروغن گل کنند صواب باشد زیرا که موجب حبس رطوبات
که بدن از حمام کسب کرده میشود و این مطلوب است هرگاه مراد
از حمام ترطیب بدن باشد و این فعل مناسب ابدان نحیفه یابسه
است و در جامه خانه زمانی طویل مکث کنند تا مناسبت تمام بهوای
بیرون حاصل شود آن زمان بیرون آید و دخول حمام بر خلاء معده موجب
تجفیف بدن است و مناسب نیست خصوصا که عرق شود و عرق با
فراط انجامد و بر امتلاء معده کما ینبغی نیز نیک نیست مگر کسانی را که
نحافت بدن باشد و مراد تسمین بدن بود زیرا که بر سر سیری دخول
حمام موجب سده است ازین جهت که اگر چه در حمام عرق و تحلیل بسیار
میشود در مواد و اخلاط اما یبوست طاری میشود و این موجب سده
است و دیگر چون حرارت حمام محلل رطوبات است از اخلاط و غذا و بدن
را از بدل ما یتحلل گزیر نیست پس غذا را بحاجت بدن جذب میکند
و این سبب سمن است یعنی فربهی ولیکن سبب سده نیز هست بیان
علامت حدوث سده بعد از و علامت حدوث سده که بعد از دخول حمام باشد
ثقل و تمدد در جانب ایمن و قرب کبد است و تدارک آن بشربتی که مفتح
سده است باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص افسنتین و امثال
اشباه آن همچنانکه در معالجات سده مذکور است و آنکس که اختیار دخول
حمام میکند او را تحرز از تناول اشیاء حاره و بارده بالفعل باید کرد نزد دخول
حمام زیرا که ارتکاب اشیاء مذکوره موجب مودت امراض ردیه است مثل

بیان مضرت دخول حمام با خلاء معده و امتلاء معده

بدن باشد

دخول حمام

ذبول واستسقا بسبب سرعت نفوذ این اشیا بمواضع که دران مواضع
بواسطه سعت مجاری بسیار ازان را تشرب میکند وتاثیرات بقدر
ان در بدن می نماید وچون حار باشد موجب ذبول شود وچون بارد
باشد موجب استسقا وفالج وغیر ذلک از امراض مناسب سایل
باشد واز جمله مضار حمام چون ارخا وتلیین عضو میکند موجب سهولت
انصباب مواد واخلاط بالعضا رقابله ضعیفه است واضرار بعصب زیراکه
اعصاب خواه عصب حس باشد وخواه عصب حرکت وچون اعضا ذکی
الحس اند از مضار ومنافع بسرعت متضرر ومنتفع میشود وتضرر از اشیا
بارده بسرعت بسبب آنست که روح از عضو ذکی الحس متنفر شده رجوع
بمبدا اعصاب میکند حماسًا واختلاجًا همچنانچه در تشنجات واقع میشود
وسبب اکثری اینست وافراط جلوس در حمام موجب تحلیل حرارت
غریزی است وسقوط شهوت طعام وآبهای حمام مختلف است
بعضی ازان بورقی است وبعضی کبریتی ومالح وغیر ذلک وازین جهت
احکام آن مختلف میشود وآب بخصوصیات مذکوره وگاه ببعضی است
وبهر تقدیر هریک را مزاجی وفایده وضرری است اما کبریتی محلل وملطف
مواد است ومزیل ترهل وسستی است ونافع اکثر امراضی که در جلد طاری
میشود مثل جرب وحکاک وقوبا وامثال آن ومانع انصباب مواد بعضو
است ونافع عرق مدنی که معروف برشته است وآب نحاسی که منبعش
معدن نحاس است یا بر معدن نحاس مرور میکند وآب حدیدی یعنی

معدن آهن میگذرد یا منبع او حدید است وآب شود وهمه اینها نافع
اند از امراض بارده رطبه واوجاع مفاصل واسترخاء اعضا وامراض
گرده وتنگی نفس ومقوی جبر کسیر است که آن بستن استخوان شکسته است
ونافع دمامیل است وهریک ازینها را خصوصیتی در نفع بعضی اعضا
وآنچه مذکور شد علی الاجمال بود زیراکه آب حدیدی را خصوصیتی با احشا
واعضاء داخلیست مثل معده وطحال ونحاسی نافع است از امراض دهان
وحلق مثل لهات ولوزتین وچشمی که در واسترخا ورطوبت کثیره

بیان آب دریا

باشد وگوشی که دروی رطوبت ووسخ بسیار است واما آب بحر ومراد
به بحر بیش عرب ایست ایستاده وبسیار مثل عمان وقلزم ودر اکثر شور
وتلخ می باشد ودر استعمال او بعضی امراض را فایده است وبعضی دیگر را
مضرات وچون آب بحر بحسب مزاج حار رطب یا حار مایل به یبوست
است پس امراض بارده رطبه را بحسب اعتدال مفید است

در بیان تشمس وآن عبارت از مکث کردن وگردیدن در آفتاب است
وجلوس در آن واین بحسب قلت وکثرت متفاوتست وبالجمله این
بحسب امزجه از وجهی مفید است واز وجهی مضر زیراکه اگر شخصی مثلا مرض
فالج یا استسقا مبتلا باشد اورا گردیدن در آفتاب وغلطیدن در ریگ
گرم بسیار مفید ومنجح است واگر چنانچه مبتلا بامراض حاده صفراوی
یا دموی باشد اورا بسیار مضر است واجتناب ازان لازم است وبهر
تقدیر محلل رطوبات است ومبالغه دران شدید التحلیل است وباید

مبرد در آفتاب خود را برهنه نسازد و مراد باین شدت حرارتست زیرکه
اگر آفتاب شدید الحرارة نباشد چنانچه فصل بهار که دران فصل
کشف اعضا در اوقات معتدل مباید کرد که درین فایده است و نیز بود
سید الثقلین صلی الله علیه وسلم موافق و مطابق است که فرموده اغتنموا
برد الربیع واجتنبوا برد الخریف فانه یعمل بابدانکم کما یفعل باشجارکم
کم مضمونش اینست **نظم** گفت پیغمبر که یاران زینهار ؛ تن بپوشانید از باد بهار
کانچه با برگ درختان میکند ؛ با تن و جان شما آن میکند ؛ بس ازینه درین
فواید بسیار ؛ و تنقی از امراض و اسقام بی شبهه است و آنکه بوقت
صیف باشد چون ظاهر جلد بواسطه حرارت متکاثف شده هر آینه
مانع از تحلیل رطوبات معفنه است **مقاله ۴۷ در بیان منافع اندفان**
در ریگ و تغریق بدن و بعض اعضا در بعضی امراض با بهاد ادهان باید
دانست که اندفان در ریگ گرم مزیل ورم استسقاست و نافع از
مرض افلیج و منشف رطوبات معفنه است از جلد و مسکن بعضی
اوجاع و تغریق اعضا در روغن زیت مزیل مرض اعیاست و نافع از
تشنج و احتباس بود و در مطبوخ روباه و کرکس نشستن افضل علاج است
در وجع مفاصل و نقرس و اما پاشیدن آب گلاب و قدری سرکه بر رو
بوقت غشی نافع است و منبه است و مزیل غشا و منبعث قوت و حرارت
غریزی است و مزیل کرب و این تدبیر مفرحست اصحاب نوازل و ادمغه
ضعیفه بارده را خصوصاً صداع بارد را **مقاله ۴۸ در بیان اسباب سخونت**

شعار

و برودت و یبوست و رطوبت بباید دانست که از حکما و اطبا جالینوس حصر اسباب
سخونت در پنج چیز کرده است یکی حرکت مفرط است زیرا که حرکت
مفرط موجب اما افراط تحلیل است که منتهی بتبرید میشود دیگر ملاقات
سخن است از غیر افراط و حار بافراط موجب تبرید است چنانکه مذکور شد
دیگر تناول از اغذیه و ادویه حاره و دیگر حصول تکاثف که موجب احتقان
حرارت و عفونت است و اسباب برودت را جالینوس در شش چیز
حصر کرده است یکی حرکت مفرط دیگر سکون بافراط و دیگر ملاقات
آنچه مبرد است دیگر ملاقات آنچه بافراط سخن است و دیگر تناول مبرد
از ادویه و اغذیه و دیگر تقلیل غذا بافراط و اما اسباب یبوست منحصر در چهار چیز
است یکی ماده مجفف است مثل آتش و هوای مجفف دیگر تقلیل غذا و اب
اگر بتوسط ضعف جاذبه باشد و دیگر آنچه موجب تحلیل است و اسباب رطوبت
نیز منحصر در چهار چیز است یکی ماده مرطب اغذیه و اشربه دیگر ملاقات
آنچه مرطب است از هوا و آب و آنچه بدین ماند و دیگر تکثیر غذا اگرچه بالطبع
مرطب نباشد و دیگر اسبابی که حاقنه است **مقاله ۴۹ در بیان اسباب**
امراض ترکیب که یکی از آن فساد شکل است و فساد در شکل یا واقع
در اول خلقت است و این بسبب قصور قوت مصوره است و یا واقع
بعد از تمامی خلقت است و این مرضی و غیر مرضی نیز می باشد مثال
مرضی جذام است و مثال غیر مرضی سرعت و مبادرت طفل بحرکت
قبل از وقت یا بواسطه اخذ قابله زود تولد نه بر وجه طبیعی و یا فساد

د بکر

بباید د برودت

در شکل بواسطه اسباب سده است و یا بر سبیل انضمام مجرا است چنانچه
در انضمام رحم که علتی مختص باوست و آن عبارت از بهم آمدن دهن
رحم است که در بوسی نفوذ بدشواری کند و یا بر سبیل التحام مجرا
باین طریق که طرفین مجری بهم می چسبد بر وجهی که بینهما چیزی نفوذ
نمیکند و یا بسبب وقوع جسمی است در مجرا که بسبب آن چیزی نفوذ نمیکند
همچنانکه انسداد مجرای بول و مثانه از حجر و دمل که غیر طبیعی است یا از ثؤلول
و لحم که در مجرا روئیده است و اسباب قسم اول برودت است یا یبوست
یا شدت قوت ماسکه است یا ضعف قوت دافعه و یا ادویه قابضه
و یا فساد شکل و بستن عضو از خارج و یا ورم که بسبب آن ضغطه و فشرده
آن عضو واقف میشود و اسباب قسم ثانی چنانچه مذکور شد روئیدن
ثؤلول و لحم در مجرا است و اسباب قسم ثالث کثرت ماده است در
مجرا یا غلظ ماده و یا لزوجت و هر یک ازین مذکورات موجب انسداد
تام است یا انسداد غیر تام است اگر اعتبار اجتماع اسباب نکنی و یا بسبب
وفور ماده یا لزوجت شدیده است و گاه آنچه چون قلت ماده و یا عدم
لزوجت و غلظت انسداد غیر تام باشد پس باعتبار ازدواج
ممکنه وابسته است **مقاله ۶۰ در بیان اسباب اتساع در مجاری**
یا بسبب ضعف ماسکه است یا بسبب حرکت قوت دافعه است یا بسبب
استعمال ادویه مفتحه است داخلاً و خارجاً و یا استعمال ادویه رطبه است که بسبب
ارخا موجب اتساع در مجری میشود **مقاله ۶۱ در بیان اسباب خشونت**

دافعه

وخشونت

و خشونت در اعضا یا بسبب استعمال ادویه و اغذیه و اشربه شدید الحر
است که بتقطیع خشن میگرداند مثل حموضات و خشونت عبارت
از عدم استوای اجسام و اعضاست چون بتقطیع الین آن منتهی شود
و صلب بحال خود باشد خشونت حاصل گردد یا باستعمال شی شدید
التحلیل است مثل زبد البحر یا بسبب قابض قوی القبض که بسبب برودت
و یبوست محکم است یا بسبب اجزای ارضی راکد است مثل غبار **مقاله ۶۲**
در بیان اسباب ملاست که ضد خشونت است و مراد بملاست استوای
اجزای اجسام و اعضاست و ملاست در عضو یا بسبب استعمال مرطبات است
که بلزوجت موجب ملاست عضو میشود یا بسبب محلل معتدل التحلیل است
مقاله ۶۳ در بیان اسباب خلع و مفارقت عضو از خود است و سبب بیجا شدن
عضو از محل خود بسبب بادیست که آنرا سبب خارج از بدن می نامند
چنانچه عضو را بعنف بکشد باین سبب از موضع بیجای شود یا از محل
عالی بعنف بسبب فرود آیند و یا مادی است مثل عروض غلبه رطوبت
مرخیه و منصبه بر مفاصل که موجب ارخات و بیجا شدن اعضا از
مواضع خود **مقاله ۶۴ در بیان اسباب مجاورت اعضا با یکدیگر و منع مفارقت**
و سبب درین مذکورات با خلط عضو است خلقةً یا ماده غلیظ یا از قرحه جسیم
یا تشنج یا استرخا یا جفاف خلط و تحجرات و یا بسبب ولادت است
مقاله ۶۵ در بیان سر مجاورت و یا بمنع مباعدت عضوی است یا بواسطه
غلظت و یا بسط التحام از قرحه است یا بسبب تشنج است یا ولادت است

مقاله ۶۶ در بیان اسباب حرکات غیر طبیعی وسبب در حرکات غیر طبیعی
یا یبوست مضعف است یا تشنج وحصول تشنج در اعضا بسبب ماده است
که موجب ازدیاد در عرض عضو میشود و موجب نقصان در طول ویا بسبب
در حرکت غیر طبیعی سده است در طریق قوت ویا بسبب فضول موذیه است
ببرد همچنانکه در نافض که او حرکت غیر طبیعی است وسبب در فضول خلط ردی
از بلغم یا از سودا است یا موذی بلدغ وگزیدن است چنانکه در قشعریره از
ماده عفنه که از صفرا است ویا بواسطه عدم حرارت غریزی است وقلت او
که بسبب استرخا عضله میشود وبه برد واز این رنجی حادث میشود که تخلص
میخواهد از وی همچنان که در اختلاج که عبارت از پریدن اعضا است ودر دفع وا
ضاعت طاقت حجز نکرده که ماده موذی را اگر بجاریت قلب است موجب
تمطی است که او را خمیازه تعبیر میکنند واز این نیز اقوی است واین
موجب قشعریره است واز این لرزه را تعبیر میکنند واز این نیز اقوی
است واین موجب نافض است که معبر بلرزیدن است وماده
ریحی هرگاه که محتبس شود تحت الجلد پس این حرکت حاصل از این احتباس
را اختلاج می نامند **مقاله ۶۷ در بیان اسباب زیادتی در عضو**
وعدد یعنی زیادتی در لحم وثولول که آن ازخ است یا عضو غددی مثل
گوش وانگشتان وسبب این زیادتی کثرت ماده است وشدت قوت
فاعله است در اصل خلقت واسباب نقصان یا واقع در اصل خلقت
است بسبب نقصان ماده وخطای قوت فاعله ویا ضعیف واقع بعد از

خلقت

یبوست ضعف

خلقت بسبب امور خارجه مثل قطع یا بسبب امور داخله است مثل آکل
مقاله ۶۸ در بیان تفرق اتصال ومراد بتفرق اتصال
انفصال فرد است یعنی در عضو وحدانی اثنینی ودوگانگی طاری میشود
که بصفت وحدانی نماند همچنانکه بتقریب سبق ذکر یافت وتفرق اتصال
معروف یا امر داخل است یا خارج بدن آنکه داخل است مثل خلط اکال محرق
که بسبب تیزی واحراق موجب تفرق اتصال عضوی میشود که این اخلاط
موصوفه مقارن اوست یا بسبب خلط مرطب مرخی که بسبب تفرق اتصال
میشود ویا خلط مجفف یابس است که بواسطه شدت یبوست موجب
انصداع عضو از اجزا او وتفرق او میشود یا تفرق بسبب امتلا ریحی است
یا خلطی که بشدت حرکت موجب تفرق اتصال عضو میشود ویا بسبب
شدت قوت دافعه است که نه بر وفق مجرای طبیعی است وگاهی موجب
تفرق حرکت بر امتلا است وصاحب شدید وحرکات عنیفه وگاه بسبب
انفجار اورام وشگافته شدن عضو وارم است وآنکه سبب از
خارج است مثل قطع با آله خارجه مثل کارد وشمشیر یا سوختن بآتش
ویا گزیدن حیوانات گزنده وفرو بردن دنباله خود باعضا مثل عقرب
وزنبور ویا گزیدن درنده مثل شیر وپلنگ وغیر ذلک **مقاله ۶۹**
در بیان اسباب قرحه که موجب تفرق اتصال واسباب قرحه یا ورم
منفجر است یا جراحت متقیح که باین سبب اجزای عضو واتصال او
متفرق شده است ویا بثور است مثل آکله همچنانچه حاصل بثورات خفیه

الخلال

است موجب تأکل عضو و انبساط در اوست و از اسباب بعضی ورم
از ماده است و بعضی از هیئات عضو است و قسم اول که از ماده
است امتلاست از مواد بسبب مذکور و قسم ثانی که از هیئه عضو است
بسبب شده او مر قرحه را قوت عضو دافع است و ضعف عضو قابل
و آن قوت ضعف را این عضو را یا خلقی است مثل جلد و معاطف و مصاب
اعضای رئیسه مثل پس گوش و شیب بغل و خم ران چه هر یک از اینها
مصب عضوی است از اعضاء رئیسه زیرا که پس گوش مصب دماغ
است و شیب بغل مصب دل است و خم ران مصب جگر و مراد از تهیت
آنست که هر جگاه ماده موذی متوجه شود بهر کدام ازین اعضاء تهیت که
مذکور شد طبیعت باذن خالق و فعال للشر و استخلاصاً من الهلاک آن
ماده موذی را بآن مصب مفرغ که مخصوص بآن عضو است میفرستد
و مراد بعضو رئیسه آنست که مبداء و اصل است یعنی موقوف علیه حیات
است چه بانتفاء هر یک ازین اعضاء مذکور حیات مسلوب است زیرا که
کسی را که دل یا دماغ یا جگر نباشد البته حیات نخواهد بود و بباید دانست
که از قوانین کلیه صناعت طبابت یکی آنست که هر جگاه ذکاء حس عضو
بشدت باشد هر آینه آن عضو از آفات و آلام زود متاثر میشود
و این صفت او را ابلیه الیت پس تدبیر صواب درین مقام تبلید حس
عضو است بعد از غذائی که مغلظ خون باشد مثل هریسه و اگر از تبرید
قوی مخالف نباشد تناول خس که کاهو است نافع است و از جمله معالجات

مصب جگر و مراد از تهیت

عضو

بسندیده

بسندیده قوی نزد ارباب این صناعت از بسیاری امراض فرج دلفک
مأیوس از اجابت است و این تدبیر معدی قوای طبیعیه و حیوانیه
و نفسانیه و قریب بانیت از معالجات انتقال از بلدی ببلد دیگر و از
هوائی بهوای دیگر عام است که هوای بلد واحد باشد یا نباشد و یا انتقال
در هوای بلدی ببلد دیگر باشد همچنانچه متبادر است انتقال از هوائی
بهوائی دیگر معین است انتقال از بلد ببلد دیگر انتقال از هیئه
بهیئه است و از جمله وصایای حذاق اطبا حذر کردن از معالجات
قویه است در فصول قویه مثل زمستان در بلدان شمالی شدید البرد
و تابستان در بلدان جنوبی شدید الحر و فایده این قیود آنست که
اگر معالج در تابستان بضرورت علاج بدوای بلاد بارده کند محذوری نیست
و همچنین اگر در زمستان در بلاد حاره اعطاء ادویه مسهله کند محذوری نیست
چه اگر در فصلین مذکورین احتیاج بدوا افتد بمقتضاء الضرورات تبیح
المحظورات می باید البته اقدام نماید چه حضور در او قائل که مراد حفظ
صحت باشد مشروط است و بباید دانست که ارباب صناعت طبابت
در هر انحراف مزاج و امتلاء خلطی متصدی معالجه بضد نمیشوند بلکه در بسیاری
از سوء مزاج بعد از مراعات حسن تدبیر اکتفا بتعدیل و تبدیل مزاج با
شربه معتدله مبدله میکنند و از جمله وصایای مراعات این قانون
است که هر گاه بر معالج مشکل شود که مرض حار است یا بارد معالجه
بدوای شدید الکیفیه در حرارت یا در برودت نکند و باید که در علاج

از بلدی

و بسبب است

بسبب اثر عرضی معزو انشود والله اعلم **مقالۀ ۷۰ در بیان مجاورت**
امراض سوء المزاج بقوانین کلیه بر وجه کلی اما سوء المزاج اگر
مادی نیست دران تعدیل و تبدیل کافیست و بس بنده و اگر مادی است
استفراغ ماده موجب اگر دموی باشد بفصد و حجامت باید کرد و اگر
اخلاط ثلثه دیگر است بمسهل مناسب آن خلط یا بمنقی مناسب
خلط موجب اگر میل ماده بجانب فوق باشد خصوصا که صفرا باشد والا
بقی بحفظ صحت و منع سبب موجب باید کرد باید دانست و اگر سوء مزاج طاری
شده باشد اکتفا بمنع سبب باید نمود پس معالجه باشیاء حاره جهت
تفتیح سده باید کرد و محترز از تبرید قوی باید شد زیرا که در حین موجب
تحجر ماده است و ازدیاد حرارت چه بواسطه تبرید قوی حرارت محتقن
میشود بلکه اقتصار و اکتفا بادویه حالیه مبرده قلیل البرد مثل عرق کاسنی
که در برودت در درجه اول است باید کرد و اگر امثال او کافی نباشد پس
بآنچه در معتدل است باید کرد و اگر این نیز کافی نباشد پس بآنچه حرارت
لطیفه داشته باشد و بباید دانست که تسخین سوء المزاج بارد هرگاه
که برودت استحکام یافته باشد صعب است و عسیر الزوال
زیرا اگر تابع فنای حرارت غریزی است که منشا حیوة است و ابتداء
مسهل است و سریع الزوال و اصعب است از تبرید سوء المزاج حار مستحکم
زیرا که انجا تابع فنای حرارت غریزی که سبب و مقوی حیوة است
نیست چه با ایراد بارادت سوره حرارت منکسر میشود و سوء المزاج حار

بمنقی مناسب

باعتدال

باعتدال میرسد اما انجا که سوء المزاج بارد مستحکم شده باشد و بر حرارت
غریزی استیلا یافته با ایراد اشیاء حاره کم است که بصلاح آید
و مفضی بصلاح شود و بباید دانست که مزاج شیوخ هر جا که محتاج
بتبرید و ترطیب شود یعنی غلبه حرارت در پیر احساس کرده شود در این
هر آینه هنگام تبرید از حرارت متضرر و محتاج تبرید و ترطیب خواهد و در آن
حین کافی نیست او را از تبرید و ترطیب مقداری که باعتدال آید بلکه
در تبرید و ترطیب تجاوز بمزاج بارد رطب می باید که واقع شود زیرا که
اگر چه این مزاج او را عرضی است اما میل طبعی شده است **مقالۀ ۷۱**
در بیان آنکه کیفیت و وقت وجوب استفراغ کدام است بباید دانست
که اشیائی که دلالت بر وجوب حکم استفراغ میکنند مراعات ده
چیز است اول امتلا است از خلط و اگر خلا باشد مانع استفراغ
است ثانی قوت است که اگر ضعف باشد مانع است ثالث مزاج
حار یابس باشد مانع استفراغ است و سبب ظاهر است زیرا که
مقصود از استفراغ فراغت از اخلاط ردیه است و رطوبات
ردیه است که موجب مرض است و هر جا که بدن حار یابس باشد
و ادویه مسهله که اکثر حار است اگر ایراد کرده شود حرارت مزاج
زیاده گردد و مفضی بمرض شود و چون مقصود اخراج رطوبات
باشد و مزاج یابس باشد یبوست در بدن غالب شود و این موجب
دق و ذبول است نعوذ بالله من شره و اگر مزاج بارد رطب و قلیل

اگر چه

حار و رطب اگرم

سحنه است

الحرارة باشد نیز مانع از استفراغ است رابع سحنه است که مراد بآن
حال هیئات بدن است و در فربهی و لاغری بافراط ممنوع است
و متخلخل البدن قویه را نیز ممنوع است زیرا که شخص فربه را بواسطه
فربهی عروق تنگ شده اگر ایراد دوای مسهل کند و اسهال ادویه
بقوت جاذبه از عروق است و این جذب بواسطه فربهی کما ینبغی
حاصل نمیشود و طبیعت نیز تحلیل بدن باخراج میکند و سبب تحلیل بدن
آنست که اگر ایراد دوای مسهل در بدن او کرده شود بواسطه تحلیل بدن
دواز و د تاثیر میکند و اثر کیفیت دوا در بدن میماند و این مقتضی با
سهال مرض میشود خامس سن شخص است که اگر شخص سن بلوغ نرسیده
است او را استفراغ بفصد و اسهال مجوز نیست و پیر از انیز استفراغ
بفصد و اسهال ممنوع است و علت در عدم تجویز ظاهر است الا
عند الضرورة مثل آنکه حصبه باختناق شود که درین صورت اقدام بفصد
می توان کرد در پیران و باسهال ضعیف نیز در بعضی امراض دیگر سادس
فصل است و در بعض فصول اربعه استفراغ ممنوع است زیرا که در تا
بستان اخلاط ذایب است و در زمستان جامد و صالح با فاسد آمیخته
و ممزوج است پس اگر فصد کرده شود یا مسهل خورد صالح و فاسد همه باهم
می آید و چون مقصود اخراج خون باشد غرض حاصل نمیشود و سابع
هوای بلد است زیرا که در هوای بلد جنوبی گرم استفراغ ممنوع است
و در بلد شمالی قوی البرد نیز ممنوع است خواه تابستان باشد خواه

فربهی

زمستان

زمستان باشد اگر مراد نفس حرارت و برودت هوا باشد قید فصد
کافی است و احتیاج تعرض به بلد نیست و او را قسم هفتم اعتبار کردن
بعید است ثامن عادت است زیرا که کسی که معتاد باستفراغ نیست او را
مسهل دادن مخاطره است خصوصاً مسهل قوی باشد اما در فصد محل
بحث است تاسع صناعت است زیرا که کسی را در صناعت و شغل و
تحلیل بسیار باشد او را استفراغ ممنوع است مثل آهنگر و قایم بخدمت
حمام رجال دهم اعراض لازمه مثل استعداد مرگ و کرب را و مراد از کرب
ضعف ماسکه است و حصول اسهال بادنی ملینی و سببی پس در ایراد
مسهل باینچنین کس مخاطره است و از جمله قوانین یکی اینست
که بعد از مراعات شرایط عشره طبیب متجرب می باید که قصد پنج چیز
در هر استفراغ کند اول اخراج آن چیزی که موذی بدن است بحسب
کمیت و کیفیت دوم آنکه آن اخراج بقدری باید که محتمل باشد و اگر ماده
در بدن کثیره باشد باید که معالج از کثرت اسهال در خوف نشود اگر
قوت باشد و مریض را تحمل آن باشد هیچ خوفی نیست مگر آنکه ضعف
مستولی شود یا از اخلاطی آید که موجب خوف باشد مثل خون و چیز سیاه
بسته و این علامت بسیاری است زود در مقام امساک باید شد
اما اگر از نهایت خوفی نباشد سیوم آنست که اخراج آن خلط موذی
از جهت و جانب میل ماده می باید که باشد زیرا که ماده که حرکت او بسبیل
غثیان است البته توجه او بجانب دهن است پس اولا بقی باید کرد

و ماده که حرکت او بر سبیل منفص و بیجاک باشد البته از متوجه بجانب
اسفل و امعا است و عبارت موجز اینست که فالغثیان ینقی بالقی
والمغص بالاسهال چهارم آنست که آنچه خارج از مستفرغ میشود از
مخرج طبیعی می باید شد و عضو منقول الیه الماده باید که اخس و فروتر
باشد از منقول عنه و مشارک می باید با عضو منقول عنه مثل باسلیق
این بجهت علت کبد و صورتی باید که باشد یا آن چیز که وارد میشد بدو
از اخلاط نیز پنجم آنکه اخراج ماده و خلط بعد از انضاج می باید بطریق و
جوب در امراض مزمنه و بطریق استحباب در امراض ماده مگر آنکه در
هیاج و ثاپرو در طغیان باشد زیرا که درین صورت اگر ترک استفراغ
واقع شود ضرر در ترک استفراغ اکثر است از ضرر استفراغ از غیر
نضج و باید دانست که استفراغ ماده از غیر موضعش بر دو وجه است
یکی بجذب از خلاف قریب و ثانی بجذب از خلاف بعید است و می باید
که عضو مجذوب عنه و مجذوب الیه متباعد در قطرین نباشد بلکه می باید
که در یک قطر باشد مثل آنکه کسی را از حلق خون می آید از عنف
او جذب از خلاف قریبست و فصد عروقی که در اسفل بدن است
جذب از خلاف بعید است و هر جاکه ماده عاص باشد در جذب
و گاهی که مقصود است منجذب نشود رنج و تعب نباید در جذب کشیدن
و همان کافی است که جذب کرده شد و لازم نیست که البته استفراغ
خلط مجذوب شود از محل باین طریق که اخراج خون واقع شود بلکه

مقصود

این جذب الم استفراغ دارد زیرا که مقصود تبعید ماده مولم بود از
محلش و آن بجذب حاصل شد و نفس جذب مانع از توجه ماده است
بجانب عضو کافی است و مقرر اینست که در هر جذب استفراغ
لازم نیست و بسیار است که محجمه باید نهاد و جذب کرد و شرط
که مراد بآن شکافتن و نیشتر زدن و اخراج ماده کردن است شرط
نیست و هر استفراغ که بافراط انجامد مورث و موجب تب است
و هر کس را که بدن او معتاد بعلتی بوده باشد و او را قطع استفراغ
شود آن علت هر آینه تقویت یابد و اگر باستفراغ معاودت کند موجب
خلاصی و براة از آن علت باشد و یکی قانون در استفراغ اینست
که هر کس را که قوتش قوی و بسیار نباشد و در بدن او اخلاط کثیره
ردیه باشد چسبیده یا با خون شده یا از اختلاط با اخلاط دیگر باشد
در چنین ماده استفراغ دفعةً واحدةً میسر نیست و استفراغ این چنین
شخصی قلیل قلیل بدفعات کثیره باید کرد و الا موجب خطر و هلاک است
و باید دانست که جذب اسهال مواد را فوق است و قلع او را تحت
و اسفل و اسهال موافق است موعد بین موافق و مخالف را و هر
جاکه مواد از تحت باشد اسهال مواد را جذب بخلاف جهت
خود میکند و قلع مواد نیز از آن جهت میکند و قی مواد را از اسافل
قلع نمیکند مگر بطریق جذب و فعل فصد هم بجذب است و هم
بقلع بحسب اختلاف مواضعها مقاله ۷۲ در بیان قوانین

فصل در میان قی و اسهال و فصد بباید دانست که هرکس که
کوشش در اکل و تناول اغذیه جیده کرده است و او را قوت هاضمه
قوی است و غذا را بر وجه احسن میگذراند و او را آنچه مهم و ضرورت است
و از ریاضت است و کافی است مثل مالندگی و دخول حمام و بعد از آن
اگر بدن ممتلی شود اکثر آن از بهترین اخلاط است که مراد از آن خون
است و اگر بحسب مقدار زیاده شود فصد با چنین شخص اولی
از استفراغات دیگر مثل قی و اسهال و واجب بر آنکس که طلب
یا قی میکند اینست که تفریق طعام خود کند و آن را چند حصه سازد و با اختیار
مقداری که آنرا بسهولت میگذراند و بر معده او ثقیل نباشد نماید و
اینست که وقتی که اراده مسهل یا قی میکند طعام بر وجه معتاد بخورد و
معتاد را در روزی بدو سه دفعه اختیار کند و باید که از اطعمه مختلفه اختیار
کند زیرا که اگر بر یک طعام یا یک شربت مواظبت نماید طبیعت معتاد
بآن میشود و باخراج آن طبیعت بخل میکند خصوصاً که آن معتاد در مقدار
قلیل باشد و متداعی مسهل را باید که قبل از اختیار آن در تلیین طبیعت
و پیش از اسهال و قی در تلطیف حصول موادی که مقصود اخراج آن است
اهتمام نماید و در توسیع مسامات کوشد و مراد بتلطیف حصول نضج
است در ماده و مراد بنضج تعدیل قوام خلط است و این بتغلیظ رقیق
است و ترقیق غلیظ و تقطیع لزج از اخلاط و این سبق ذکر یافت
و بعد از ملاحظه و مراعات این قانون بدن از تعب در اخراج مواد خون

است پس بر حکیم حاذق صایب التدبیر تقصیر در مراعات مجوز نیست و از
قوانین معتبره این فن اینست که اگر فصد و اسهال ضرورت باشد
بواسطه فصد استفراغ اگر چنانچه ازدیاد اخلاط در بدن بر نسبت طبیعی
باشد یعنی چون خون در بدن از سایر اخلاط بیشتر است و ازدیاد
غیر طبیعی نیز اگر بر همین نسبت است اول فصد را تقدیم باید کرد و بعد از آن
مقلب هر کدام از اخلاط که غالب باشد اخراج باد و به مخفضه بان
خلط و این قانون از جمله وصایای بقراط است و استفراغ اخلاط
و همچنین اگر اخلاط بلغمی مخلوط بخون باشد خصوصاً لزج و بارده باشد
اگر تقدیم فصد کنند در خلط غلظ و لزوجت زیاده میشود پس واجب
درین مقام اول اسهال است و اگر چنانچه نسبت زیادتی اخلاط دیگر
بر وجه مساوات درین مقام نیز ابتداء بفصد می باید کرد بعد از آن
هر خلط که غالب است در بدن از اخلاط ثلثه دیگر که غیر خون است مراد
کرد و اگر نسبت ازدیاد اخلاط بر مساوات نیست باین معنی که از
اخلاط ثلثه بیشتر از خون است آن زمان تقدیم استفراغ خلط
می باید کرد تا نسبت اخلاط مساوی باشد و بعد از آن فصد
کرد و اگر در خون غلبه ظاهر شود و شمه ازین قوانین بتقریب مذکور شد
و امعن در تدبیر هر کسی که قریب العهد بفصد است بوقت ضرورت
و حاجت خوردن داروی مسهل است و اگر چنانچه کسی را فصد واجب
شده باشد و او تقدیم داروی مسهل کند خطاست زیرا که موجب حدوث

اعراض منکرات است و تب و اضطراب و باعث بر اختیار استفراغ
کیف کان خواه بنفسه باشد و خواه بداروی مسهل و غیر ذلک از استفرا
غات همه وقت باعث کمیت و بسیاری مواد و اخلاط نیست زیراکه
گاهی ردارت کیفیت خلط نیز موجب اخراج است اگرچه بحسب کمیت
قلیل و کثیر واجبست و گاه شخص را با وجود استفراغ و تنقیه بلیغ حاجتی از
استفراغ پیش می آید یا عادت ندارد یا هرچه از دوا میخورد و پیش از حصول
اسهال قی میکند در بیان آنکه صوم و نوم بدل مسهل است کسی را که عادت
ندارد یا قی میکند درین صورة مذکوره بتبدیل دوا الصوم و نوم باید کرد زیراکه
در حصول فایدهٔ قریب بخوردن دوای مسهل است زیراکه روزه داشتن
ریاضتی است که دران بسیاری از مواد فاسده بتحلیل میرود و خواب نیز
اگر ریاضت نیست اما در زمان خواب حرارت غریزی متوجه داخل میشود
و اخلاط و رطوبات موذیه را بتحلیل می برد و گاه استفراغ بنفسه یا با سهل
بر سبیل استظهار هم باشد یعنی چون کسی را در بعض اوقات معینه مرضی عادة
طاری میشود مثل آنکه عادت شخصی آنست که هر بهار درد چشم میشود یا وجع
مفاصل و پیش از حدوث این امراض مواد موجبه مرض را بنفسه یا دوای
مسهل اخراج میکنند تا درین مرض نیفتد و مراد با ستظهار این معنی است
و گاه مریض و معالج محتاج میشوند بدوائی که مجانس خلط مستفرغ باشد
و موافق کیفیت پس واجب است که دوائی با و خلط کنند که مخالف
در کیفیت باشد و موافق در اسهال مثالش سقمونیاست که بفارسی محموده

...بشر و بر معالج صاحب التدبیر
...عات این فوایم از ...

می نامند و موافق صفراست از خلط زیراکه مزاج و طبع صفرا حار یابس است
و مزاج محموده نیز همان است و مسهل صفرا است پس ظاهراً علاج بنفسه
نباشد و این خلاف قانون است پس طبیب باید که محموده را با دوای
بارده که بضد مزاج صفراست بیامیزد مثل هلیله زرد و شیرخشت که در
کیفیت مخالف صفراست زیراکه بارد است و در اسهال موافق و هر یک
ازینها مسهل صفراست و بقراط گفته است که هر کس لاغر و خشک است
و سهل الاجابة بقی باشد اولی در تنقیه او آنست که بقی دادو به مقیبه
واقع شود و مناسب بقی از فصول اربعه بهار و تیرماه است و تابستان
اگر ضرورت افتد اما در زمستان قی کردن مخاطره است خصوصاً کسی که ضیق
الصدر باشد در بیان آنکه مسهل بعضی مردم را موافق و بعضی را مخاطره است
صاحب ضیق النفس و سرفه را در همه اوقات خطرات و استعمال اسهال
در اشخاص مناسب است که معتدل السحنه باشد و این تدبیر نسبت بکسانی
که هزال مراق دارد خطر است یعنی پوست شکم با اندرون چسبیده است
و کسانی را که همیشه خلط ایشان نازل از فوق به تحت باشد یعنی اصحاب
اسهال و زلق امعا را تنقیه ایشان بمسهلات محال است و بسیار
است که مقیی در بعضی اشخاص افادهٔ اسهال میکند و این بسبب یکی
از چند چیز است یا معده قوی است و اجابت بقی نمیکند و یا مقیی
در شدت جوع واقع میشود و بدن تمام از او بر سبیل غذائیت جذب
میکند و در وصله بدن می نشیند و یا آنکه شارب مقیی لین الطبیعه بود

در بیان آنکه در موسم الربیع تنقیه بقی اولی است

صاحب جذب بود و که رادِ اسهال متتابع است و عام مقیّی را از طرف
اسفل دفع میکند و یا شارب مقیی معتاد بقی نبوده و گاه مسهل نیز
مغثی قی می باشد و این نیز بسبب چند چیز می باشد یا ضعف معده
شارب مسهل و یا یبوست حاصل در ثفل و یا کراهت و بشاعت
طعم دوا و یا شارب دوا از اصحاب تخمه و فساد غذا بوده و اگر چنانچه
دوای مسهل بر شخص که احتیاج بمسهل دارد وارد شود و اسهال واقع
نگردد یا اسهال واقع شود و مادهٔ نضج نیافته باشد درین هر دو صورت
موجب تحریک خلط است و پریشان ساختن او فی جمیع بدن و استیلا
او بر بدن و بباید دانست که از اخلاط بدن صفرا اسرع الاجابت
بقی از باقی اخلاط و اما قی کردن چون خطر و مهلک است و هر دارو
که افاده این میکند هم ناک و قاتل است و سودا عاصی است
در اجابت بقی و اگر واقع شود در ان نیز مخاطره است و اما بلغم متوسط
الحال است در اجابت و عدم آن و ایراد مسهل خفیف بانبت
صاحب تب اگر ضرورت شود اصوب است از ایراد مغثی و ایراد
ادویهٔ قویه در اسهال در زمان اسهال بسیار بد است و نیز بباید دانست
که صفت اسهال ادویهٔ مسهله را بقوت جاذبه ایست که در ویست
و بسیار است که مسهل جذب رقیق میکند و غلیظ خلط را می گذارد
مثل مسهل سودا و قول آنکس که می گوید هر دوا که جذب خلطی از اخلاط
می کند و اختصاص بان خلط دارد چون از و اسهال بوجود نیاید و جذب

خلط نکند و در بدن بماند آن خلط بیش مستولی میشود و این قول خطاست
و قول آنکس نیز که گفته است که هر دوای مسهل که وارد شود در بدن
ارق را اولا جذب میکند و این نیز صحیح نیست زیرا که انجذاب اخلاط
در طریقی است که اخلاط دران طریق مندفع میشود تا آنکه در معا صعود
بجانب معده کند و اگر چنانچه بواسطه انسدادی که در معا احیانا بعضی
اشخاص را واقع میشود و اخلاط و اثقال بمعده صعود می کند البته
طبیعت او را بقی دفع میکند همچنانکه در بعضی قولنجها و اگر چنانچه مغثی
بمعده وارد شود و در معده مکث کند جذب خلط بجانب خود میکند
از معا و غیر آن **مقاله ٧٣ در بیان ادویهٔ مسهل** بباید دانست
که از جمله قوانین در اسهال آنست که هر کس ارادهٔ خوردن دوای مسهل
بغرض دفع و اخراج مواد فاسده که موجب مرض است میکند می باید
که دو سه نوبت پیش از دارو خوردن بحمام رود اگر مانعی از دخول حمام
نباشد اما مکث بسیار در حمام نکند و آبهای معتدل موافق مزاج
بر خود ریزد و بتدریج بیرون آید و نیز بتدریج دخول نماید و در آمدن
حمام را پیش از دوا فواید بسیار است اولا امداد در نضج ماده است
دیگر تلیین اعضا و مهیا شدن اخلاط بسهولت جهت دفع و اکثر
اطبا بعد از خوردن مسهل دخول حمام را تجویز نکرده اند بسبب حصول
قبض که منافی مقصود است مگر در زمستان که تجویز کرده اند اما
بنگرار مجوز نیست و مقصود درین تجویز تحلیل باقی از اخلاط است

دخول حمام قبل از خوردن داروی
مسهل مفید است

ولبس نیز باید که زمان مکث در حمام اندکی باشد و باید که اصلاً بگرم
خانهٔ حمام در نیاید تا موجب عرق نشود که قبض حاصل میشود و کسی
که معتاد بخوردن داروی مسهل نبود باید که ارتکاب مسهل قوی و
ادویهٔ قویه در مسهل نکند و هرجاکه معالج خواهد که بعضی اشخاص
که ایشان را عادت باشد و اخلاط غلیظ لزجه در ایشان جمع شده
باشد و توهم سدهٔ نیز باشد و ایشان را احتیاج بمسهل شود اول باید
که اصلاح امزجهٔ ایشان کنند بملینات مناسب امزجهٔ ابدان و
صلبه و ترطیب بدن با غذیهٔ و سمه مرطبه و بعد ازان در مقام اخراج
ماده از ابدان ایشان شوند بادویهٔ مسهله موافقه قویه و یا خفیفه
بمقتضای ماده مثل جربق و غیراو **خواب کردن بعد از خوردن مسهل جایز
است قبل ازانکه عمل کند** بباید دانست که خواب بعد از خوردن ادویه
مسهله قویه می توان و موجب تقویت اوست در اسهال اما هرگاه
که دارو بعمل شروع کرد بعد ازان تا انقطاع عمل دوا نشود خواب مجوز
نیست زیرا که خواب کسر و ابطال قوت دوای ضعیف میکند و سکون
بعد از خوردن دارو واجب است تا حرارت بتدریج تاثیر در دوا کند
و مشتمل بر وشده اعانت در اسهال و تلیین نماند و در حین خوردن
دارو تا بعمل شروع کند روایح طیبه در پیش باید نهادن و بوئیدن
تا مانع غثیان باشد و پیش از حصول مقصود قی مزاحم نشود مثل
گل خراسانی که بر وگلاب و سرکه پاشیده باشد و مثل بهی و سیب

وبوئیدن

وبوئیدن بو دینهٔ تازه نیز مانع از قی است **طرخون جاویدن و بستن
بازوها بهر منع قی مفیده است** کسی را که قی عادت باشد و بالضروره
اختیار دوای مسهل کند باید که اندکی از طرخون نیک بجاود و بوقت
قی آمدن هر دو بازوی او را محکم بر بندد و هر کس که بعد از خوردن دوا
خوف از قی دارد بر و لازم است که پیش از اختیار کردن دوا بر و
روز قی کند و می باید که در طعام آنکس که داعیهٔ خوردن مسهل دارد نمک
کمتر اندازند و بعد از خوردن چند در همان محل بسکون راه رود و حرکت
بر دوای ضعیف موجب ابطال فعل اسهال است پس بر دوای ضعیف حرکت
نباید کرد و چون بسرعت و سهولت اجابت نشود قدری آب گرم یا
گلاب گرم با قدری مصطکی خورد و چنین فرموده اند که کسی را که حرارت
بر مزاج او غالب باشد پیش از اختیار کردن دوای مسهل باید که ماء الشعیر
و آب انارین خورد خصوصاً که ضعیف البدن باشد و ضعیف المعده
و اگر چنین نباشد اولی آنست که ادویهٔ مسهله را بر نهار اختیار کنند در تابستان
بوقت سحر و در زمستان و تیرماه و بهار بوقت صبح و از شروط آنکس که
از تشویشات مذکوره ندارد و دوای مسهل بر نهار اختیار کرده است
تا عمل دارو منقطع نشود هیچ شربتی و غذایی اختیار نکند و اگر چنانچه
شخص صفراوی مزاج باشد و در معدهٔ او غلبهٔ صفرا بود و پرهیز بطول
انجامیده باشد آنچنان کس را مجوز است که اندک نان در آب انارین
تر کرده پیش از دوای مسهل خورد و اگر حب بجهت اخراج خلط سودا میخورد

امدن

داروی مسهل اگر در
قدری چند ص

داروی مسهل اگر در آ
قدری چند ص

دو مسهل در یکروز خوردن ممنوع است

باید که در مطبوخ افتیمون بشاهتره خورد و اگر بجهت خلط بلغم میخورد
بمطبوخ قنطوریون رقیق خورد و اگر بجهت اخراج صفرا میخورد در مطبوخ
هلیله خورد و چهار انبس از خشک شدن باید که بخورد و بباید دانست
که جمع میان دو مسهل در یکروز مخاطره است اما امداد بگلاب و مصطکی
اگر در اجابت تاخیر شود مجوز است و تلقان جو با قدری آب گرم
بعد از تمامی عمل موجب غسل و نقای معده است از انچه کرکیه دارد
و بارد المزاج را مناسب است بعد از تمامی عمل که قدری تخم ریحان
با آب نیم گرم خورد و اندک قند و یا اندکی تخم تراتیزک با آب گرم و قند
هر چگاه که بلغمی است اندکی درو بیش باشد و حار المزاج را البته تخم اسپغول
شسته با قدری قند انچه صواب دید معالج باشد با آب سرد خورد اگر
سرفه و ضیق النفس نداشته باشد و اگر شخصی را بعد از مسهل حرارت
یابت شود ماء الشعیر دادن بهترین معالجات غذایی است اما سکنجبین
با شربت لیمو و از شربتها آنچه با اینها ماند تا چهار پنج روز باید دادن
زیرا که موجب بسیح است و مرتکب مسهل را باید که روز دوم بحمام رود
و اگر چنانچه او را حمام خوش می اید دلالت میکند که در بدن او بقیه
از خلط مانده است و اگر چنانچه مکث و بودن در حمام خوش نمی آید
و مرغوب نیست دلیل است بدانکه بدن او از خلط تنقیه یافته است
و اطبا چنین گفته اند که خوردن آب گرم در وجعی که بعد از اسهال و فصد
جگر را عارض شود البته ازاله بکند بهترین فصول برای اختیار مسهل

بهار و تیر ماه است بباید دانست که افضل اوقات
از برای اختیار مسهل بهار و تیر ماه است اما در زمستان و تابستان
تا ضرورت قوی نشود درین امر دلیری نباید کرد زیرا که در زمستان
اخلاط بربسته جامد است و اگر ایراد مسهل کنند موجب صعوبت دفع است
و حصول تعب و حدوث امراض منکر الجامد بربسته و اما در تابستان
بر خلاف این اخلاط ذایب و صالح و فاسد بهم مخلوط شده به طبیعت
نطف صالح نمودن و اخراج فاسد کردن بغایت صعب است پس
ناچار هر چگاه که ایراد مسهل واقع شود صالح یا فاسد اخراج می یابد
و این خطا است پس اگر ضرورت و اضطرار باعث بر ایراد مسهل شود
در زمستان در ایام حاره و معتدله او باید اختیار کرد و همچنین در تابستان
اگر احتیاج افتد در ایام بارده او بوقت سحر باید اختیار کرد و اما درین
دو فصل از ادویه قویه مسهله و از حبوب قویه اجتناب باید نمود
و این مراعات درین دو فصل به نسبت جمیع اشخاص و ابدان سمین
و نحیف و قوی و ضعیف مرعی باید داشت غایتش آنکه به نسبت
نحیف و ضعیف بطریق اولی و مراعات این قانون بیشتر باید کرد
و از جمله قوانین مرعیه این صناعت آنست که طبیعت را در امراض
خفیفه جزئیه عادت بمسهل نباید فرمود تا طبیعت در معارضه
با امراض قلیله بی معاونت دوائی عاجز نباشد در امراض
خفیفه بدن را بمسهل عادت نباید کرد و دیگر ایراد ادویه مسهله همیشه

الذایب که گداخته

نباید کرد بواسطه آنکه اکثر ادویه مسهله قوت جاذبه سمیه است
که بآن قوت اخراج مواد میکنند و چون ایراد دوای مسهل بر بدن
مترادف و متعاقب شود هر آینه از قوت و کیفیت سمی او بدن متاثر
میشود و این بتدریج احداث کیفیات و امراض ردیه میکنند و اکثر
چنین است که در معدهائی که قوت غلبه نیست موجب ضعف و خرابی
میشود و ازین جهت حکما گفته اند که الدواء کالصابون ینقی و ینکی یعنی
دارو حکم صابون دارد که جامه را پاک میسازد اما کهنه می سازد و دارو
مسهل اگرچه بدن را از خلط پاک می سازد اما موجب بعضی امراض است
اگر بتکرار واقع شود و علامت نقاوه بعد از خوردن داروی مسهله
غلبه خواب و عطش است بعد از اسهال تام بشرطی که سبب حرارت معده
و یبوست سابق بر داروی مسهل نبوده باشد و یا سبب حدت و حرارت
ادویه مسهله نیز نبوده باشد بلکه همین رقیق رطوبات و اخلاط از بدن
سبب استراحت خواب و شدت عطش باشد این دلیل قطع عمل دارو است
مقاله ۹۴ در بیان کثرت اسهال اگر اسهال بافراط انجامد بستن
هر دو بازو و یا از بیخ ران و خوردن فلونیا فرتری یا تریاق فاروق و عرق
کردن در حمام اگر ضعف غالب نباشد و یا تبخیر ببخار آب گرم از سبب جامه
و مالیدن اعضا باشیاء قابضه و نهادن محجمه میان این دو شانه و
جذب کردن که دران شرط نکنند که شرط نیست و همین جذب فقط
مقصود است یعنی نیش نزنند و مراد بشرط اول که واقع شده

ضماد

انیست و ضمادات بر معده نهادن و اگر ضماد با یکی از سویقات قابضه
مخلوط کنند اولی باشد و اختیار مسکن در هوای معتدل کنند نه
در بارد و یقوت که مکثف مسام است و نه در حار که موجب قلق و اضطراب
است و خوردن قوابض از اشربه و فواکه که ترش نباشد و خوردن
تلفان بهی و یا سیب یا سنجد و از مجربات در خوردن تسکین اسهال
تم ترا تیزک مطبوخ در دوغ است مقدار دو مثقال و اختیار غذاء
بارد و قابض که بیرون سرد ساخته باشند و قی کردن بخوردن آب
گرم موجب احتباس و موافق است زیرا که قی موجب جذب
بر خلاف است و اگر هیچ یکی ازین تدبیرات تسکین نباید مرتکب
مخدرات باید شد اما درین تدبیر مخاطره است زیرا که اکثر اطبا برین
اند که در مخدر خوردن جهت معالجات توقف باید کرد خصوصاً که
شخص ضعیف و نحیف باشد و یکی از مواقع منع اینجاست زیرا که کسی
را که اسهال بافراط انجامیده باشد و در اعلی مرتبه ضعیف ساخته
و قوت بتحلیل رفته از مخدرات اصلا نباید داد الا خفیف ترین
مخدرات و آن نیز مقداری اقل من القلیل و بی مصلح آن از مرتکب
نباید شد مقاله ۴۷ در بیان آنچه بعد از خوردن دارو وارد شود
و اسهال نشده باشد و اعراض منکر مثل هول و تلواسه و اضطراب
حال شده باشد اولی آنست که اگر کیفیت و اعراض ردیه هنوز در
شخص بوجود نیامده باشد مشغول بتحریک ماده نشود و اگر چنانچه

کیفیت ردیه حادث کرد اختیار بالکلی پیش نباید کرد و آن اندک
اندک باید و صواب درین مقام اینست و با آب نیم گرم که با او اندکی
نطرون حل کرده باشند باید اشامیدن که موجب قی است و اگر
چنانچه اجابت باقی باین دو تدبیر حاصل نشود حقنه باید اختیار کرد
و شیافات و حمولات باید برداشت و مصطکی در آب گرم قدری
باید اشامید و بسیار است که خوردن قوابض درین حال موجب
عمل است و اگر باین تدبیرات تشفی حاصل نشود فصد باید کرد و همچنین
اگر دوای مسهل بعد از دو روز عمل نکند فصد باید کرد بغرض آنکه کیفیت
ادویه مسهله سمیه منتشر باعضاء رئیسه نشود و اگر بدن قابل فصد باشد
البته در فصد تاخیر نباید کرد که خوف تشویش است **مقاله ۷۶ در بیان
آنکه بعضی از مسهلات را اختیار توان کرد در دفع ضرر او دارو مسهل
قی بهترین علاج است** و بعضی را اختیار نتوان
کرد باید دانست که هر مسهلی را اختیار نتوان کرد زیرا که بعضی از ادویه
مسهله بسیار قاتله و قوی الخطر است مثل خربق اسود و تربد اصفر
و غاریقون اسود و مازریون که هر یک ازینها را سمیه قوی است
و چون بوقت حاجت طبیب ازین چیزها بواسطه استیصال بعضی
مواد قویه بر اشخاص ایراد کند اگر چنانچه بعد از خوردن احداث کیفیات
ردیه و اعراض منکر نماید پس باید بدفع آن مشغول شد و دفع ضرر آن
بقی است و بعد ازان حیله در فرود آوردن آن باسفل و بعد ازان خوردن

تریاق و بهرچه موجب کسر حدت ادویه مذکوره شود بتبریه و تلیین و دسومت
و یا باشامیدن آب سرد و یا نشستن در آب سرد و نیز باید دانست
که از ادویه بعضی ازان جمله است که مناسب مزاج اشخاص بعضی
از بلدان است و مناسب مزاج اشخاص بعضی دیگر نیست مثل
تمونیا که در بلاد سردسیر عملش ضعیف است به نسبت اشخاص آن
بلاد و تا مقدار بیشتر اختیار نکنند کما ینبغی عمل نمیکند و این قول را ایلاقی
در معالجات خود آورده است و این سخن موافق اصل مسئله این فن
نیست زیرا که ادویه مسهل بقوت جاذبه خود کیف کان عمل میکند و آنکه
در بلاد عرب عملش قوی باشد و در بلاد عجم و ترک ضعیف بود در سخنان
اطبا کم است و معقول نمی نماید و از جمله چیزها که معرفت آن بر طبیب
لازم است اینست که گاهی به نسبت بعضی ابدان اختیار قوت دوائی
باید کرد نه جرم و جسم آن و آنکه در بعضی مرضی و امراض گفته اند که از دوا و
غذا کیفیت و قوت آن دهند همین معنی دارد و این معامله با بعضی
میکنند که معده او از طعام ثقیل میشود و یا ضعف معده دارد که جرم
غذا را نمی تواند گذرانیدن درین حالت تلطیف در غذا او بماء اللحم
میکنند و همچنین در ادویه چون خواهند که بدن مریض از کیفیت دوا
متاثر و بهره مند شود و جرم دوا در بدن نماند بعض ادویه و آب طبخ کرده
و با آن آب از قند شیرینی مقوم و یا جلاب ساخته مثل گلاب و عرق گاو
زبان و مشک بید آمیخته میدهند چنانکه در مرض خفقان و دق و غشی و بیماری

مخلوط

که بطول انجامیده باشد و تحلیل بسیار واقع شده و در معالجۀ اعضاء
رئیسه باید که طبیب صایب التدبیر ادویه عطریه که موافق دل و دماغ
باشد بیامیزد و بعضی گفته اند که دوای مسهل گاهی افادۀ اسهال بتحلیل
میکند مثل تربد و گاه بعصر میکند مثل هلیله و این را فعل بالعرض می نامند
و گاه بمجرد رطوبت تلیین میکند مثل شیرخشت و گاهی بازلاق میکند مثل
آلو و لعاب اسغول و این خاصیات مرین ادویه مذکوره را در اکثر ادویه
مسهل قویه سمیت است و اسهال آن بر سبیل قهر طبیعت است پس اصلاح
آن بادویه که دران فادزهری باشد اولی است و گفته اند که جمع میان
دوای مزلق و عاصر و لین بروجهی که هر سه متکافی القوة باشند نکند
بلکه همان مقدار می باید که عاصر با ملین ممزوج و مخلوط باشد مغاث

در بیان منافع قی و معرفت آن

و مردمی که قی برایشان مجوز نیست
که مرتکب قی شوند و تدارک قی اگر بافراط واقع شود باید دانست که اشخاص
که ایشان از قی کردن منع مجوز نیست و اگر مرتکب شوند مخاطره است این جماعت
اند که مذکور میگردد کسی که سینۀ او تنگ مخلوق شده و گردن او باریک
یا لنفس بدشواری میزند و شخصی که مهیا شده باشد از برای نفث الدم
و کسی که ضعیف المعده باشد و کسی که بسیار فربه باشد و کسی که قی کردن
برو دشوار باشد و کسی که عادت نکرده باشد بقی کردن این جماعه
مذکوره را قی کردن مجوز نیست و هر جاگاه که یکی ازین طایفه را قی ضروری
افتد تجربه بمقیی خفیف باید کرد و ایراد مقییات قویه برایشان جایز

نیست و اگر چنانچه اجابت قی بآسانی بمقیی خفیف حاصل شود بعد ازان
میتوان کرد و هر جاگاه قی شخصی عسر الاجابة باشد و قی کردن ضرور
شود حیله دران اول مهیا ساختن شخص و عادت فرمودن است او
و از اغذیۀ لینۀ سریعة الهضم باو دادن و در غذا دسومه اختیار کردن
و میل بشیرینها نمودن و ترک ریاضات شاقه کردن و نزدیک بوقت
قی کردن اختیار غذاهای چند لذیذه باید کرد باین ملاحظه که چون شخص
عسر الاجابت است اگر طبیعت بخل کند و اجابت ننماید باری بغذای صالحی
تلطف کرده باشد بهتر است که بغذای غیر صالح و اما در قصد قی کردن
اشخاصی که ایشان از اجابت قی بسهولت و سرعت است اغذیۀ
مختلفه که مهیج قی باشد ایراد باید کرد و هر کس که اراده قی میکند پیش از شروع
در قی باید که هر دو چشم خود را بر فاده بربندد و شکم بقماط محکم بربندد
تا بوقت زور قی آفت بچشم نرسد و سبب جحوظ نشود و همچنین تا آفت بشکم
نیز نرسد و پرده از شکم بزور عنیف از هم ندرد زیرا که این نوع بلیات
و مخاطرات در قی بسیار است و معالج می باید که ازین چیزها چشم
بپوشد و تغافل نکند و سهل نشمارد که مواقع خطر در استفراغات
بسیار است و در جمیع آن بتدبیر صایب سلوک طریق صواب کند
تا داخل در زمرۀ جهلۀ اطبا نشود و اگر شخص قی کنند و تقویت مقیی را
بر نهار بیاشامد اگر مانعی نباشد و باید که بعد از دو ساعت از گذشتن
نهار که چاشتگاه است اختیار کند و اگر بسرعت و بسهولت اجابت نماید

ایراد هر دو چشم

قدری آب گرم ممزوج بروغن کنجد بیاشامد تا بزودی اعانت بر قی نماید
و بهترین اوقات اختیار قی فصل تابستان است در ایام معتدله
در حرارت و برودت و بعد از قی کردن تا شهوت تمام بغذا حاصل
نشود اختیار غذا نباید کرد و عطش حادث بعد از قی را بخوردن شربت
سیب تسکین باید کرد و غذا کباب مرغ جوجه باید داد و اگر شخصی [illegible]
و در طعم مدفوع بقی حموضت احساس میکند آن روز غذا در آخر روز
همان مرغ اختیار کند و اما منافع قی بسیار است از جمله تنقیه معده
است از رطوبت و اخلاط فاسده و تنقیه دماغ و بدن خصوصاً اسافل
بدن بطریق جذب و قی نافع آنست که بعد از حدوث او خفت حاصل
شود و شهوت غذا کامل باشد و در نبض قوت پیش از صحت باید و
در احوال مشاهده قوت کند و مواقع استعمال قی امراض مزمنه است مثل
استسقا و صرع و مالیخولیا و جذام و برص و نقرس و عرق النسا و بعضی
امراض رحم و بباید دانست که از قوانین علاج آنست که هرگاه شخصی
را قی و فصد هر دو ضروری باشد قی را بدو سه روز از فصد بیشتر باید
کرد و فصد را تاخیر باید نمود خصوصاً که در معده شخص خلط غلیظ باشد
و باید که قی کننده بعد از قی روی خود را با آب ممزوج با گلاب و سرکه بشوید
و قدری مصطکی با آب و اندکی قند بخورد و بحمام رود و استراحت کند و آن
روز قی غذا لطیف اختیار کند و بقراط در ماهی دو بار قی کردن امر فرموده
است تا اگر از قی اول تقصیری شده باشد ثانی موجب تدارک باقی شود

نبض

قی امراض

در بیان حقنه

و قی کردن بر این وجه باشد نافع است از بسیاری امراض ردیه مزمنه
و قی را منفعت بسیار است در ازاله بعضی امراض اگر بر وجه مذکور
واقع شود و اما مضرت قی بسیار نیز دارد اگر چنانچه بافراط واقع
شود و به نسبت بعضی اشخاص و ابدانی که مذکور شد و بسیار است
که بواسطه زور و بقوت رگی از احشا و بر دماغ درد و موجب هلاک
میشود پس در امر او احتیاط باید کرد و دلیری نباید نمود و در مواقعی
که قی ضروری باشد اگر مانعی از قی بود باشد طریق صواب رجوع بتدبیر
حقنه است و اختیار آن

مقاله ۲۸ در منافع حقنه

و از منافع حقنه اخراج فضلات و اخلاط ردیه است از امعا و تسکین وجع
گرده و مثانه و ازاله قولنج و وجع او و جذب فضول ردیه موجب مرض از
اعضای رئیسه و این باجزاء حاره دوامی باشد و باجزاء ضعیفه لینه اولی
باشد و آنچه حاره است در امراض قویه است و آنچه لینه است در جمیع
اوقات و سایر امراضی که حقنه را در آن منفعت است اختیار آن محتاج
است و بهترین اوضاع شخصی بوقت حقنه کردن بر هنه استلقا است
و بقفا افتادن و بعد از آن افتادن بجانبی که وجع در آن جانب
است و بهترین اوقات روز از برای حقنه در تابستان بوقت صباح
است و با عصر و در زمستان بوقت نیم روز و [illegible] شخصی که
اراده حقنه میکند پیش از اختیار حقنه بحمام نرود زیرا که حمام
قابض است و آنچه مقصود از حقنه است حاصل نمیشود و اما حقنه

درحمام و بعد از حقنه بحمام رفتن مجوز است بلکه بعد از حقنه و مسهل
البته بحمام می باید رفت

مقاله ۷۹ در بیان قوت ادویه

باید دانست که دوا را دو قوتست لطیفه و کثیفه و هرجاکه معالج
استعمال دو الطریق ضماد و طلا در موقع مقصود کند قوت لطیفه
نفوذ در عضو میکند و کثیف محتبس در عضو میشود و می ماند پس انقطاع
درین نافذ حاصل است مثل مزج تلقان جو با کشنیز در طلا و ضماد
خنازیر و مقرر داشته اند که آنچه بر اعضاء رئیسه ضماد و طلا کنند دران
از ادویه عطریه مزج می باید کرد تا افاده قوت آن عضو کند و در طلا یا ضماد
مزج ادویه قابضه می باید تا حفظ قوت آن عضو نماید و مراعات امثال
این قوانین در اوقات علاج معالج را ضروریست و اگر در بعضی اوقات
بنطول احتیاج افتد از حار و بارد بالفعل مثل آب گرم و آب سرد باید که
معالج احتیاط کند اگر چنانچه دران عضو از فضول و احوال منصبه نیست اول
استعمال آب گرم کند و بعد از ان استعمال آب سرد و اگر چنانچه اینچنین نیست
استعمال بعکس مذکور کند

مقاله ۸۰ در منافع فصد و مضرت او

باید دانست که فصد استفراغ کلی است بسبب انکه جمیع اخلاط در عروق
همراه خون است و بوقت اخراج ان از همه بقدر حاجت طبیعت بیرون
میفرستد اما فصد در صورتی که تزاید اخلاط بر وجه طبع باشد یعنی
در بدن بیشتر از جمیع اخلاط خون است و بوقت تزاید اخلاط هم
بیشتر از اخلاط دیگر زیاده میشود و بعد از ان بلغم و بعد از ان صفرا و

سودا اگر چنانچه زیادتی برین وجه و کیفیت است معالج این معنی از
شخصی ادراک کرده بوقت ضرورت در اخراج تقدیم خون میکند و فصد
میفرماید و بعد از ان اخراج هر خلطی که در بدن ماسوای خون است
میکند بمسهل یا قی یا حقنه اما فصد متعین است در اخراج خون و بقیه
اخلاط بطریق مذکوره و فصد یکی از دو کس را واجب است اول انکه شخص
بواسطه بسیاری خون که در اوست مهیا شده باشد از برای حدوث
امراض دموی پس پیش از حدوث فصد باید کرد تا درین بلیه و آفت
واقع نشود و ثانی شخصی که مبتلا بامراض دموی در بعضی اوقات بوده
باشد مثل انکه در بهار کسی [illegible] بحصبه یا خراج و دماميل میشود پس اورا
بوقت آن فصل پیش از وقوع این حوادث فصد باید کرد و گاه باشد
[illegible] سقطه و ضربه است بملاحظه آنکه خون منصب بمحال و مواضع
آفتی نشود و موجب زیادتی الم و وجع نگردد و همچنین است اگر شخص را
ورمی باشد که خایف بود از انفجار او پیش از نضج پس باین ملاحظه
فصد باید کرد و چون امراض دموی مخوف است و شخص دران واقع
است و فصد را دران اباحت است و اوقات استعمال او پیش
جالینوس و توابع او اوسع است و میگویند که اگر شخص در مرض دموی
واقع گشت و او را تپ عارض شد در اوایل ترک فصد باید کرد
و تا ترقیق فضول نکند و در بدن جاری نشود و بخون صالح ممزوج و مخلوط
گشته موجب فساد بدن نشود بلکه فصد بعد از نضج می باید کرد و کذا

سقطه

مرض از ابتدا او بلوغ با انتها اگر مانعی بیدا نشود اینست مشرب جماعتی
از اطبا که اقتدا بجالینوس دارند و مراعات این قانون می نمایند غایت
واز جمله وصایای ایشان اینست که تحریک ماده بفصد و دیگر استفرا
روز طغیان و حرکت و ثوران امراض نکنند و مراد باین قول ایام بحران
انست و نیز گفته اند که در امراض ذی بحران اخراج خون [illegible] الا از
شخص نکنند بلکه اول تسکین اعراض ردیه باید کرد و اگر اعراض منکر تسکین
نیابد قلیلی از خون اخراج کنند و بیک دفعه خونی که مقصود اخراج او
نکنند و معالج باید که از برای اخراج بار دیگر از خون در بدن گذارد تا
بوقت حاجت بقیه از خون باشد و دیگر در تقلیل اخراج ملاحظه حفظ قوت
نیز هست و همچنین شخص بعید العهد بقی اگر [illegible] باشد بسبب حدوث
نکسر و در هم شکستن اعضا و کوفت یافتن در خود [illegible] مناسب انست
که اندک خونی بگیرد اگر چنانکه در خود کثرت خون و ثقل از ان همراه احساس
کند اگر چه زمستان باشد و از غوایل فصد گاهی احتباس طبیعت است
و گاهی تولید اخلاط کثیره در بدن است هر جا که در قوت ضعفی باشد
و بسیار است که از فصد غش حادث

در بیان کسانی که ایشان از فصد مجوز نیست

میشود و باین ملاحظه که غش نشود پیش از فصد قی فرمایند صواب
باشد زیرا که مانع از حدوث قی و غثیان است و بباید دانست که شخص [illegible]
او را قولنج باشد فصد کردن او مخاطره است و مجوز نیست و عورات
که ایشان را طمث جاریست یا حبلی اند و حامله اند ایشان را نیز فصد مجوز

نیست زیرا که موجب سقوط فرزند و غش است و هر دو مخاطره است
مگر آنکه ضرورت قوی باشد آن نیز بقدر قوت واجب و نیز کسانی
را که در ایشان امتلای غذایی ظاهر باشد فصد مجوز نیست زیرا که
ضرر بسیار درین وقت حادث میشود خصوصاً که اخلاط بدنی خام و غیر
نضج باشد که موجب ضعف قوت است و خوف هلاک و اما کسی که اخلاط
سوداوی برو غالب باشد اگر فصد کند و بعد از آن اخراج اخلاط دیگر
که ضروری باشد باسهال مسهل مناسب آن خلط بعلت کند باکی نیست
و بباید دانست که هر کس را که دم صالح درو قلیل است و اخلاط ردیه
درو بسیار او را فصد بهیچ وجه جایز نیست زیرا که آنچه صالح است و بکار
می آید محمد حیوة است بلکه حیات بالقوة است میرود و آنچه فاسد
است در بدن می ماند و اگر معالج بفکر صایب و تشخیص ثابت دریافته
باشد که در شخص خون قلیل ردی الکیفیة هست اخراج آن خون بد
قلیلاً قلیلاً مجوز است و تغذیه اینچنین اشخاص مذکوره بغذای محمود
سریع الهضم باید کرد و اعاده خون قلیل از شخصی که خون فاسد قلیل دارد
بعد از غذاهای نیکو باید کرد تا خون بد بیرون رود و خون صالح که از
غذای صالح حاصل شده بجای آن و خلف آن باشد و قوت بدن بدین
تدبیر حاصل آید **در زمستان رگی که باید که وسیع باشد و دیگر مردم فربه را هم رگ**
گشاده باید زد بباید دانست در زمان صیف اگر چه احفظ است مر قوت
را اما اخراج لطیف و دقیق خون میکند و حبس کثیف آن و آنکه واسع است

ضبط افزونی

اگرچه در تنقیه ادخل است اما موجب غشی است بواسطه ارسال خون
بسیار و مضعف قوت است و این طریق فصد مردم قریه مناسب
است زیرا که فربهی ضغط عروق ایشان کرده است و خون مطلوب
باخراج اگرچنانچه ضیق باشد بیرون نمی آید و در زمستان نیز اگر
چنانچه ضرورت افتد واسع باید رگ زدن زیرا که در زمستان خلط
خون افسرده و منجمد است اگر ضعیف واقع شود آنچه رقیق و صاف است
اخراج می یابد و اگر در تابستان بفصد ضرورت افتد البته ضیق
باید خصوصا که شخص نحیف البدن و خشک باشد و نحیفان و کسانیکه
ایشان را قوت بسیار نیست و حال آنکه ایشان را فصد ضرورت شده
است مناسب آنست که بطرف قفا تکیه کنند و فصاد رگ زند زیرا که
قوت را ضعیف نمیسازد و فصد در بیتهای تیز و ابتدا آن پیش بعضی
اطبا که اقتدا بجالینوس دارند مجوز نیست اگرچه جالینوس را در
امراض دموی مبالغه و تعجیل است در فصد اما درین سخن قصه
دیگر است و در حمیاتی که دران شخص را تشنج باشد مجوز نیست اگرچه
احتیاج و ضرورت بفصد دارد و کسانی که ایشان را حمیات عفنی
نباشد نیز نباید اخراج خون کردن و اگر معالج را رای بر گرفتن
خون قرار یابد قلیلی اخراج باید کرد اگر حمی شدید الالتهاب و سوز
ناک نباشد پس طبیب را نظر بقوانین عشره در اخراج و جوب
خون باید نمود و تامل صایب در قاروره و غیر آن کرده اخراج خون

گند

آن

بیان آنکه قلیل خون گرفتن عند الضرورة جایز است

سوز

و در بعضی امراض مطلقا جایز نیست

باید کرد و اگر چنانچه بول رقیق و ناری باشد و نبض ضعیف بود حذر
از فصد باید کرد خوف هلاک است اما اگر بول غلیظ و منخ باشد و نسجه
و بره سرخ البته در فصد تاخیر نباید کرد و اختیار فصد در حال سکون
باید کرد و اگر در حمیات نافض و لرزه و سرما خوردن باشد درین صورت
نیز از فصد حذر باید کرد و اگر شخصی را معالج بتوهم خون فصد کرد باید که
نظر در خون خارج از شخص کند و بیند اگر چنانچه خون غلیظ و رنگین باشد
قدری که واجب است اخراج کند و اگر رقیق و صافی باشد در حال حبس
خون باید کردن و نگذاشتن که از و صرف شود که خطر عظیم است و اگر
چنانچه در حمی فصد ضرور شود فصد باید کرد و اعتماد بقول آنکس که میگوید
که سبیلی نخواند که وقتی نیست بعد از رابع نمی باید کرد و البته خون می باید
گرفت و این قول مذهب جالینوس است مقتدیان او زیرا که در
بیان مذهب جالینوس در فصد جالینوس میگوید که الی الفصد سبیل و
لو الی الاربعین یعنی تا چهل روز در امراض دموی اگر در علیل قوت
باشد فصد میتوان کرد و اخراج خون بقدر حاجت غایتش آنست که
پیش او نیز در ابتدا اولی است و اگر در ابتدا تقصیر و اهمال شده باشد
در وقت که معالج اختیار میکند بعد از رعایت قوانین مجوز است و در
خراسان و عراق و فارس گاهی بقول جالینوس عمل میکنند چون در
مرض صعوبتی و اشکالی پیدا شود و بسیار است که موافق می افتد
و مواجب خلاص میکرد و بسیار است که فصد در حمیات مقوی طبیعت است

گرفتن نیست

هر وقت

باین که تقلیل ماده مرض میشود و لا بد است در حمیات دمویه از فصد
اما در ابتدا و پیش از نضج مفرط نباید و بعد از نضج مجوز است و گاه
فصد خنان موافق می افتد که در حین اخراج خون بیت تسکین می یابد
و از وصایای حذاق اطبا انیست که شخص بارد المزاج قلیل الدم را
فصد نکنند و همچنین شخص مقیم در بلد شدید البرد را و شخص مبتلا به درد
قوی را و بعد از حمام محلل و کسی را که سن او از چهارده کمتر باشد
یعنی بسن بلوغ نرسیده باشد و کسی که پیر شده باشد و کسی که بسیار
لاغر و خشک باشد این جماعت مذکوره را بی ضرورت قوی فصد نباید
کرد که در فصد کردن ایشان مخاطره است و خوف هلاک است بیان
امتحان احوال شخص که فصد احتیاج می باشد و از جمله ... آنست که هر کسی را
که مرض بطول انجامیده باشد اما بر معالج ظاهر شده که شخص مبتلا بمرض
فاسد الدم است و اصل مرض و بطول انجامیدن مرض او را سبب اینست
باید که نظر در سحنه و احوال او کند و نبض زند اگر چنانچه خون سیاه ردی
الکیفیه بیرون آید قدری واجب بقدر قوت علیل بگیرد و الا امساک
لحظ امساک و حبس خون کند و دیگر باید که فصد بر امتلاء طعام نیز نکنند
زیرا که اخراج هر خلط که واقع میشود بدل ما یتحلل میخواهد و چون خلط در
امتلای طعام اخراج یافت و بدن چون مشتاق بدل ما یتحلل است
البته از غذا تا منهضم نشود جذب خواهد کرد در زمان سیری فصد
نباید کرد و صاحب تخمه را نیز جایز نیست و این موجب حدوث شده

کسانیکه فصد ایشان جایز نیست

و از جمله دواعی ...

ممتلیا

و امراض مزمنه ردیه است و در فصد صاحب تخمه توقف باید کرد تا
تخمه او زایل شود و بعد از آن فصدی که او را ضرورت باید کرد و خون
بمقداری که ضرورت و واجب باشد باید گرفت و همچنین کسی که در
معده او صفرا بسیار متولد میشود خصوصا بر نهار که او را فصد نباید
کرد و گاه باعث بر فصد معالجه نزف الدم می باشد بملاحظه جذب
بر خلاف تا نزف منقطع شود و درین مقام رعایت این قوانین
باید کرد که محل نیش زدن عضو مقصود ضیق باید و اخراج خون اندک اندک
و مرات و دفعات باید نه در یک روز بمقدار کثیره بلکه در دو سه روز
و هر روز کمتر از روز سابق و درین مراعات و اخراج خون وقتی میسر است
که در علیل قوت باشد و از امثال این امراض بسیار خطر است
و مهلت ... و در فصد بوقت زمستان اگر ضرورت افتد در معتدل
ترین ایام اختیار باید کرد و در تابستان بوقت برودت هوا صباح
و یا بیگاه اختیار باید کرد و فصد اصحاب مالیخولیا و اصحاب جنون
و وسواس شب بوقت خواب باید کرد و ضیق باید و فصد موزب
نسبت کسی باید که او تشنه خواهد کرد و مراد به تشنه باز کردان دو باره
است و فصد معرض آنکس را باید که در باز کردان بهمان روز اول
در آن فصد اکتفا کند و فصد موزب آنست که بعد از یک روز و دو
روز دیگر باز کردان کند و فصد مطول آنکس را باید که قوت بسیار
دارد و در تشنه اقتصار بیک روز و دو روز نمیکند و مراد بمعرض

صاحب نزف الدم اخراج خون به فصد نکنند

اوقات فصد

تمهید ...

بیان طریقه انواع فصد

خواب مابین فصد اول و ثانی ممنوع است

آنست که نیش زدن بعرض عرق مایل باشد و مراد بطول آنکه نیش بر
طول عرق مقصود واقع شود و خواب مابین التثنیه و فصد مجوز
نیست و خطاست و تثنیه که عبارت از باز کردن است کسی را مجوز
است که قوت او پس باشد و مقدار زمان از لحظ الیست و بهتر تن
تثنیه در بعض امراض دموی آنست که بعد از دو یا سه روز واقع شود

بیان منافع تثنیه

و از منافع تثنیه آنست که گفته اند حفظ قوتست با کمال استفراغ یعنی
در تثنیه کمال استفراغ خون واقع میشود و بواسطه اهمال و امهال ضعف
طاری نمیشود و خواب پیش از فصد و بعد از فصد که متقارب با فصد
باشد مجوز نیست زیرا که موجب انکسار اعضاست و حصول ثقل و کران

رفتن بحمام قبل از فصد و بعد و جایز نیست

جمیع بدن و پیش از فصد بحمام نباید رفت و بعده نیز زیرا که موجب
تحلیل و بر هم نشستن عروق است و عسر اخراج خون مگر آنکه شخص بسیار
خون باشد و با قوت و باید که بعد از فصد طعام بسیار نخورد و معده را
از طعام ممتلی نسازد بلکه بتدریج از قلیل بکثیر نقل کند و بعد از فصد
نیز بحمام رفتن و ریاضت شاقه اختیار کردن ممنوع و اگر جنانچه
از دست است شخصی رگ کشاد و خون بیرون نیامد باید دست دوم
گرد باید که از دست دیگر بگشاید و آنکس را که بر بدن او اخلاط غالب است
فصد موجب ثوران و طغیان خون است و اخلاط دیگر نیز اصلاح او
محتاج بفصد متواتر است و خون سوداوی نیز محتاج بفصد متواتر
است و ازین جهت است که اصحاب مالیخولیا را فصد بتکرار و تهلت

میفرمایند و یک دفعه بسیاری اخراج نمیکنند **اوقات اختیار فصد**
و وقت اختیار فصد چاشتگاه است بعد از تمامی هضم غذا و این
از برای حفظ صحت است اما چون ضرورت باشد وقت اخراج او همان
وقتست که ضرورت شد و دران وقت تاخیر مجوز نیست مگر آنکه مانعی
قوی پیدا شود و گاه باشد که شخص عرق بسیار میکند و سبب امتلاء
بدن اوست از خون و اخلاط و اینچنین شخص نیز محتاج بفصد است
اما درین مقام معالج باید که بتامل جانب احتیاط کند که سبب آن سوء المزاج
دیگر و یا مقدمه ذبول نباشد که درین صورت فصد مخاطره است
و موجب هلاک **مقاله ۸۱ در بیان اعداد عروق مفصوده**

مقصود ٥١

بباید دانست که عروق مفصوده از دست بعضی شرائین است و بعضی اورده
اما اورده که در دست است شش است که آنرا فصد میکنند یکی از الجمله
قیفال است و او عرق وریدیست ساکن بر مفصل آرنج از جانب وحشی
و منفعت او استفراغ و تنقیه خون است از گردن و ما فوق او که سر
باشد و ثانی از مادون رقبه تا کبد و شراسیف و ثانی باسلیق است
و او رگ وریدیست بر مفصل مرفق از جانب انسی و منفعت او
تنقیه و استفراغ از تنور بدن و نواحی آنست تا اسفل بدن و ثالث
اکحل است و او عرقیست ساکن میان قیفال و باسلیق و متوسط
الحکم است در منفعت و رابع حبل الذراع است و او رگی است
ساکن بر پشت ساعد و در منفعت مثل قیفال است و خامس اسلیم

است واورکی است درجانب پشت دست میان خنصر و بنصر واو از
جانب دست راست مفید اوجاع و اورام کبد است واز جانب
دست چپ نافع از اوجاع و اورام طحال و جرب است وسادس الطرف است
وحکم او در منفعت حکم باسلیق است وازین شش عروق مقصوده
چهار را محل فصد از پیش نابض است که محل اتصال ساعد است
باعضد از جانب الا اسلیم والطرکه محل فصد ایشان از همان محل
ظهور ایشان است و عرق مقصوده از پای چهار است عروق
مقصوده پای یکی عرق النسا و فصد او عظیم المنفعت است از علت عرق
النسا و نقرس و دوالی و داء الفیل نعم صافن است و منفعت
او استفراغ خون است از اعضایی که در تحت کبد است و امالهٔ
خون از اعضای عالیه بسافله است و مفید ادرار خون حیض محتبس
است و تفتیح افواه بواسیر و جریان خون محتبس است و سیوم عرق
نابض رکبه است که او مسمی باسم نابض است و چون او را
از نابض میکشایند باین اسم میخوانند واو در منفعت جاری
بر مجرای صافن است و اقوی از وی است در ادرار طمث و وجع
مقعد و بواسیر و چهارم عرق پس پاشنه است و او نیز در منفعت
جاری بر مجرای صافن است و بباید دانست که فصد عروق پا نافع
است از امراضی که مواد او مایل بجانب سر و دماغ باشد و نافع
است از امراض سوداوی و ضعف قوت و در وا شده است از ضعف

النبض

دوم
در
خون

فصد دست در بیان عرق مقصوده سر واما عروق مقصوده از سر و
حوالی او بسیار است واز جمله آن فصد عرق جبهه است واو نافع
از ثقل سر و دماغ است خصوصا در موخر سر و نافع از ثقل چشم و
صداع دایم مزمن نیز هست دوم عرق که در هامه است و فصد
او نافع از درد شقیقه است و ریشها که بر سر ظاهر میشود سیوم
دو عرق صدغین است واو نیز نافع است از شقیقه و صداع
در مد مزمن و دمعه و غشاوه و جرب اجفان است و بثور که در
اجفان میشود و از عشا نیز نافع است که مراد بآن شب کوریست
و چهارم سه رگ که در پس گوش است و فصد او نافع است از
ابتداء نزول آب در چشم و مانع است و سر را از قبول بخارات ردیه
که از معده متصاعد بدماغ میشود و از ریشهای گوش و پس سر نیز
نافع است پنجم دو رگ که در پس گوش است و میگویند که فصد
او ابطال نسل میکند و جالینوس این ابطال را منکر است ششم
عرق ودجان است و منفعت فصد او در ابتداء اجذام است
و موجب عدم زیاده شدن او ست بلکه موجب ابطال و ازالهٔ آن علت
است و منفعت بلیغ در خناق شدید دارد و نافع است از ضیق
النفس و ربو و ذات الریه و گرفتگی آواز و بسیاری خون از علل
طحال و هر دو پهلو نیز نافع است هفتم عرق ارنبه است که بر نوک
بینی می باشد و فصد او نافع است از کلف و کدورت رنگ

و بثره و از بواسیر و بثوری که در بینی میشود و خارش آن و بسیار است
که فصد حمره روی را زیاده میکند و منتشر بجمیع بثره میشود کاه که
شخص را بادشنام شده است بس مضرت او بیشتر از منفعت باشد
هشتم رکی است که بقرب نقره است و او نافع از سدریست که از خون
لطیف حادث میشود و نافع از اوجاع قدیمه نیز هست که در سر متمادی
شده است نهم چهار رک است که دو در شیب لب بالا است و دو
در شیب لب پائین است و او مسمی باین اسم شده است باین سبب
و فصد او نافع از علت قلاع است یعنی دمیدکی دهن و نافع از درد لثه
که کوشت بیخ دندان است و از بواسیر و شقاق که در بینی و لب حادث
میشود دهم رکی که در شیب زبان است بر باطن ذقن و فصد او نافع

ذقن

از خناق است و ورام لوزتین یازدهم رکی است که در شیب زبان
است واقع شده و فصد او نافع از ثقل و کرانی زبان است که بسبب خون
باشد دوازدهم رکی است که او را اطبا عنفقه می نامند و فصد او نافع
از بخر است یعنی بوی بد دهن سیزدهم رکی است که او را عرق اللثه
می نامند و او را فصد از جهت معالجه فم میکنند چهاردهم رکی است که بر
کبد است و فصد او نافع از استسقا است اما در فصد او خطر است
و حجام دانا می باید که آن رک را شناسد و باید بداند که چه مقدار از خون
می باید گرفت پانزدهم رکی است که فوق طحال است و فصد نافع
است از اورام و علل طحال و اما شرائین که فصد او مجوز است اول از آن

شریان صدغ است و فصد او از برای حبس نوازل است از دماغ
بحلقوم در ابتدا نزول و مراد نوازل در میان کحالان و جراحات انیت
دوم دو شریان است که در پس اذن کوش فصد او نیز از برای نزول
آب در عین و غشا و آن پرده ایست که موجب تیرکی چشم میشود نافع
است و از جهت غشا که مراد بآن شب کوری است نیز نافع است
و در ازاله صداع مزمن قوی نافع است و سیوم شریانیست که در حلق
است و منفعت فصد او در امراض حلق است اما استادان کامل او را
فصد کردن نتوانسته اند و ممکن نیست که بر پشت کف دست است
و فصد او را اطبا در اوجاع کبد بالغ المنفعه دانسته اند و این را جالینوس
بسیار مبالغه کرده است و چنین گفته که مرا دردی در جگر بود مزمن شده
یکی از حکما را بخواب دیدم که مرا چنین فرمود چون این رک را یافتم و
فصد کردم از آن بلیه خلاص شدم

مقاله ۸۲ در بیان طریقه فصد کردن

بدانکه فصد اکحل را از فوق نابض که محل اتصال ساعد است
با عضد از جانب انسی باید کرد و فصد باسلیق را فرود تر و مایل بجانب
ذراع باید کرد و در فصد اکحل حجام را احتیاط باید کرد زیرا که در وی خطر است
بسبب آنکه در تحت او عصبی هست ناکاه نیش بروی نیاید و فصد او طولانی
باید و صواب در فصد حبل الذراع اینست که او را مورب زنند و فصد باسلیق
عظیم الخطر است بواسطه آنکه در تحت او شریانی هست و عصبه و عضله نیز
هست که اگر نیشتر بر و واقع شود خوف هلاک است علامت خطا کردن فصاد

و علامت خطای واقع در فصد باسلیق و رسیدن نشتر بشریان آن
که خون رقیق اشقر بیرون می آید پس فی الحال مبادرت به بستن او
به پشم خرگوش باید کرد و اندکی کندر با و نیز الحاق باید کرد و خون
سیاوشان اگر باشد بهتر است و بر عضد و ساعد آب سرد باید ریخت
تا اعصاب و شرایین و اعضا را کثافتی حاصل شود و ضیق در عروق
بپدا آید و مانع از جریان خون شریان باشد و موضع فصد را به پشم
و ادویه مذکوره محکم باید بست و تا چهار روز نباید گشادن احتیاط باید
نمود و بتانی باید گشود که در جریان خون از شریان زندگانی مشکل است و
حوالی محل فصد را با قوابض ضماد و طلا باید کرد و درین نیز مقصود
تکثیف عضو است و تسکین خون و فصد اسیلم بدین وجه است که
نشتر باید زد و اگر تابستان باشد دست مفصود را در آب سرد
باید گذاشت تا قدری که از خون مطلوب است در آب بسهولت بیرون
آید و اگر زمستان باشد و فصد اسیلم ضرورت شود در حمام باید گشود
و دست در آب گرم باید نهاد و بهتر اینست که فصد اسیلم نیز بر طول
واقع شود و فصد عرق النسا بوقت ضرورت از جانب وحشی
بقرب کعب باید کرد و اول از اسفل ساق محکم باید بست تا رگ ظاهر
گردد و پیش از فصد عرق النسا اولی آنست که علیل بحمام رود و فصد
او نیز بر طول باید و در فصد صافن اولی آنست که موزب بجانب عرق
عرق باشد و عروق مقصوده سر را سوای وداجین اولی آنست که

و بعد از چهار روز نیز دو روز ... دادن

فصد ا

موزب

موزب زنند و عرق صدغین و هر دو ماق که بر جانبین چشم است تا گلو را
خفه نکنند ظاهر نمیشود و بعد از ظهور در فصد کردن آنها نیز احتیاط
باید کرد و فصد رگی که در نشیب زبان است و آنکه بر زبان است نیز
بر طول می باید اما در فصد وداجین البته اول مضع بعضی ادویه کرده
مشل کندر و دم الاخوین می باید نهاد که او نیز بر محل شریانیت و بعد از
سیلان خون تسکین او مشکل است و بسیاران در همین تدبیر رفته اند

مقاله ۱۳ در منافع حجامت کردن و نهادن علق بر مواضعی که اخراج
خون بطریق جذب قوی مطلوبست از آن مواضع بر واقف از صناعت
مخفی نگردد که در تنقیه حجامت حوالی و حواشی جلد را اکثر از فصد است
و منفعت او در ابدان بسیار نحیف قلیل است و باید که اختیار حجامت
در وسط ماه کنند و اولی اینست زیرا که زیادتی خون مثل زیادتی بسیار
رطوبات و آبهاست و آن البتا تابع زیادتی نور قمر داشته اند و گفته
اند که جمیع آبها و اخلاط بدنی که تابع رطوبات است در چهاردهم و پانزدهم
که کمال نور قمر است زیاده میشود و در مباحث بحران تحقیق این مسئله
کرده اند و مقرر ایشان اینست پس نقصان خلط بوقت طغیان و
زیادتی آن اولی است و نیز باید که در ساعت دوم از نهار واقع شود
و مختار حجامت باید کرد که بعد از حجامت کردن حذر کند از دخول حمام
مگر آنکس که او را خون در کمال غلظ باشد و درین حالت اولی اینست که اول
بحمام رود و بعد از آن بیک روز حجامت کند و باید دانست که حجامت

در مقدم راس مضراست بحواس وذهن وحجامت بر نقره خلیفه فصد
الکحل است منفعت دارد ونافع است از گرانی واقع در ابروان
است ومجفف ومنشف رطوبات بلک چشم است ونافع از جرب
العین وبخراست وحجامت بر کاهل بدل فصد باسلیق است ومنفعت
او میرساند ونافع از درد حلق ومنکب است وحجامت بر صدر عاید
خلیفه وقایم مقام قیفال است در منفعت ونافع جمیع اعضا سر است
اما اکثر اطبا برین متفق اند که حجامت او موجب نسیان است وحجا
کاهل را گفته اند که موجب ضعف فم معده است واز خفقان حادث
میشود واو را از بلند تر کاهل ودر محاذات او باید حجامت کرد واز نقره
شب تر باید باند کی وحجامت بر ساقین مرجب تنقیه خون است و در
طمث که مراد خون حیض واز عورات هر کدام که سفید پوست البشره باشند
ومتخلخل البدن ایشان را حجامت ساقین موافق تر از فصد صافن است
وحجامت بر هامه نافع از اختلاط وپریشانی عقل است وبعض از اطبا
گفته اند که نافع از شیب است یعنی سفید شدن موی بزودی
واین بسیار بعید است زیرا که علت شیب بلغم وفساد او
وخون مصلح او ووجود او ضروری خصوصا در اینچنین علل ونافع از امراض
چشم نیز هست مگر انکس را که توهم نزول باشد که هیچ حالی مجوز نیست
وحجامت زیر ذقن نافع از اعضا سر است وحجامت بر قطن نافع
از دمامیل است که در ران میشود واز برای جرب وبثور او بسیار نافع

اخذ عینی

ست ونقرس وبواسیر وداء الفیل ورباح مثانه ورحم وحکاک را که در
عضا میشود نافع است وحجامت بر ران از پیش که مراد جانب انسی
است نافع است از ورم خصیتین وخراجاتی که در فخذین می باشد
وساقین وپس ران که مراد بآن جانب وحشی است حجامت او نافع
از اورام وخراجاتی است که در نشست گاه میشود وحجامت بر اسفل
زانو نافع است از ضربان ورم زانو که حادث از اخلاط حاره وخراجات
ردیه است وریشهای کهنه که در ساقین میشود وحجامت بر هر دو کعب
نافع است از جهت احتباس خون حیض وعرق النسا ونقرس وحجامت
وجوب که با شرط باشد یعنی بمجرد جذب اکتفا نکنند واخراج خون نیز نمایند
در و چند فایده است اول استفراغ از نفس عضو محجوم ودیگر بقای جوهر
روح از غیر استفراغ از وو دیگر ترک تعرض مر استفراغ اعضا رئیسه را وهر
وقتی که مراد بجذب اخراج خون باشد در حجامت کردن واجب است
که نیش را عمیق تر زنند تا جذب خون از غور واقع شود در بیان جذب
بی اخراج خون واما در جذب بی شرط وبی اخراج خون درین مقام مراد جلب
انجذاب ماده است از جهت وجانب حرکت ماده وگاه مراد ضبط
ابراز واظهار ورم غایر است از تحت جلد بسطح ظاهر جلد وگاه مراد نقل
ماده ورم حادث از ان عضو بعضوی اخس که در جوار اوست وگاه
درین جذب مراد تسخین عضو است وجذب بجانب او وتحلیل ریاح از و
وگاه مراد بجذب رد عضو است بحال طبیعی او که زایل شده است بجذب انکه

وجوب

در قیله که از اقسام فتق است و مراد از قیله فرود آمدن روده وغیره
در مجرای کیس خصیه است و نزد نزول او بکیس اگر بمحاجم زدن کنند فوق
هلاک است وگاه مراد معالج در جذب تسکین وجع است در موضع
درد مند و غذای شخصی که حجامت کرده ساعتی بعد از حجامت می باید
واولی در معالجات صبیان که در ان حجامت می باید کرد آنست که حجامت
ایشان در دو سالگی باشد و از وصایای حذاق اطبا آنست که بعد از
شصت سالگی بی باعث قوی حجامت نکنند البته بعد از شصت
سالگی بی باعث قوی حجامت ممنوع است واگر صفراوی مزاج حجامت کند
غذا او بعد از حجامت خوردن حب الرمان است و عرق کاسنی
ویا خوردن کاهو ست باسرکه و حجامت کردن بر اعالی بدن موجب امان
از انصباب مواد است بجانب اسفل واما نهادن علق بجهت جذب از
غور بدن است و مراد بعلق مذکور شد که ذلوک است و استعمال
او نافع است از امراض جلد مثل سعفه که مراد آن شیرینی چرا است
که بر ظاهر سطح عضو میشود و بر رو و سر بیشتر و کودکان را از اشخاص
دیگر بیشتر میشود و نهادن علق بر هر عضو که بران سعفه واقع شود
نفع بلیغ دارد **مقاله نهم در بیان جذب و حبس و اماله مواد**
بباید دانست که حبس استفراغ مثل اسهال و رعاف وغیر ذلک باماله
ماده است بجانب مخالف بی ارتکاب استفراغ و دیگر مثل نهادن
محجم بعرض جذب بخلاف ماده سایل بی آنکه شرط کنند. یعنی بیشتر عضوی

بیان نهادن علق بر عضو

که ماده دران مجذوب شده است نشکافند چنانچه اگر عورتی را نزف
الدم از رحم شود محجمه بر سینه او باید نهاد و جذب کرده اخراج خون
بیرون بیشتر از محل محجمه نباید کرد وگاه باشد که احتیاج باماله ماده و استفراغ
هر دو باشد مثل فصد باسلیق از جهت نزف مذکور هرجا که بر طبیب وفور
ماده مذکور ظاهر باشد پس درین صورت بجذب فقط اکتفا نباید
کرد مثل آنکه شخصی را بواسطه اجتماع اخلاط فاسده کثیره در فم معده قی حادث
شده و تسکین نمی یابد پس مقیی باید داد که آن خلط فاسد موجب قی
تمام بیرون آید و معده از خلط فاسد پاک شود بعد از ان تقویت معده
و فم آن بادویه مقویه و اشربه نافعه از مفرده و مرکبه باید کرد و یا حبس استفراغ
بادویه مجمده مغلظ باید کرد تا موجب جمود و تغلیظ خلط سایل شود و یا
حبس بادویه قابضه باید کرد که موجب ضم و بهم آمدن مجاری باشد و تکاثف
آن و یا حبس بادویه مغریه که در ایشان لزوجت غالب باشد مثل لعاب
بزوری که ایشان را بریان کرده باشند زیرا که فعل ادویه لعابیه مغریه
عروق است و این موجب سد مجاری است تا باین فعل مانع از
استفراغ باشد چنانچه در اسهالات این علاج مرعی است وگاه احتباس
ماده سایل بادویه مر باشند تا موجب خشکریشه بر فوق جراحت شود
و حبس اندمال قرحه سایله باشد و این تدبیر جراحان است که استفراغ
ایشان بخروج قیح و صدید وافره است و عدم نشت و جفاف هر جه و یا
حبس استفراغ بربستن عضو است همچنانکه مافوق آن را می بندند بسبب

خطای فصاد در رگ زدن عرق باسلیق و رسیدن نیش بر شریانی که
تحت باسلیق است اگر محل نیشتر پهن و ظاهر باشد بنهادن پشم
خرگوش و بر ساختن محل نیش از پشم او و خانهٔ عنکبوت و چند روز
ناگشودن او و نزف اگر چنانچه سبب انفتاح و گشاده شدن دهان
عرق است تدبیر بقابضات کردن و اگر چنانچه سبب جرح رگ است
و در بدن او هم بقابض و هم بعزی است مخلوط بایکدیگر مثل گل مختوم
و صمغ عربی اما درین صورت نجاة مشکل است و اگر چنانچه از خورده
لحم باشد این استفراغ و تدبیر آن بچیزی باید کرد که منبت آن
گوشت خورده شده باشد مخلوط بچیزی که محل تا گل را جلا دهد

مقالهٔ ۸۴ در بیان اسباب سده باید دانست که سبب سده
یا غلیظ خلط یا لزوجت و چسبندگی او یا کثرت اوست و در تدبیر
اخلاط کثیره اگر چنانچه با او سببی دیگر در سده مقارن نیست فصد
و اسهال کافی است و در تدبیر اخلاط غلیظ احتیاج بمحللات جالیه
است و در اخلاط لزجه احتیاج بمقطعات ادویه است خصوصاً که
خلط لزج و رقیق باشد و باید که معالج در تحلیل غلیظ از دو چیز که ضد
یکدیگرند حذر کند اول تحلیل ضعیف که موجب زیادتی تحلل ماده با
وزیادتی حجم ماده از غیر بلوغ تحلیل تام که موجب زیادتی سده میشود
زیرا که چون تحلیل تام نباشد سده هنوز باقی باشد و متعاقب
اسباب سده وارد میشود پس موجب زیادتی سده باشد

وثانی

وثانی تحلیل بقوت که بدین سبب لطیف اخلاط و رقیق ماده سده
بتحلیل تمام رفته و کثیف و غلیظ آن متحجر شده است و اصعب سدها
آنست که در عروق حادث شود و صعب تر ازین آنست که در شرایین
واقع شود و اصعب از همه آنست که در اعضاء رئیسه حادث شود

مقالهٔ ۸۶ در بیان معالجات اورام و از قوانین و قواعد معالجهٔ
اورام اینست که هرجاه ورم در عضوی که مجاور اعضاء رئیسه نباشد
صواب آنست که در ابتدا علاج او برادعات و جاذبات بجانب خلاف
توجه ماده کنند و بتدریج خلط محللات برادعات باید کرد و تا انتهای
ورم این قاعده را مرعی باید داشت و در انتها مقتصر بر محللات
باید شد و در انحطاط ورم نیز قصر بر محلل باید کرد و این قواعد را
اگر بعد از استفراغ بدن از خلط فاسد موجب ورم مرعی دارند ام
و اولی است و در رادع در اورام حاره البته باید که از ادویهٔ بارده
صرف باشد و در اورام بارد البته باید که رادع بارد صرف نباشد
بلکه مخلوط بود با ادویهٔ حاره که در ایشان قبضی باشد تا قوت عضو
ورم را نگاه دارد و آن ادویه مثل اذخر است که خلال مامونیست
و اظفار الطیب و محللات در اورام بارده در خور واجب است اگر
مخفف بیشتر باشد از آنچه در اورام حاره استعمال باید و قاعده
و قانون دیگر اینست که هرجاه ورم حادث بواسطهٔ اسباب
باری باشد مثل ضربه و سقط و در آن اثر امتلاء از اخلاط باشد دربن

ورم

مقام اولا تدبیر بارد و تحلیل باید کرد و الا آنکه امتلا خلطی نباشد بمثل اول علاج باید کرد و اگر چنانچه عضو وارم مفرغ و مصب اعضا رئیسه باشد درین صورت ترک رادع باید کرد بر اینچنین ورم واصلا رادع استعمال نباید کرد که محل خطر است زیراکه ماده متوجه بعضو رئیس میشود و موجب هلاک است و هر جایگاه که ورم در مقام جمع مده و قیح باشد خصوصا در مواضع رخوه که مثل حالب داربیه است درین صورت گاه ورم منفجر بذات و بنفس خود میشود و احتیاج بشق و بط ندارد بلکه گاهی احتیاج بانضج نیز نیست و گاه ورم چنان است که در اعضاء صلبه واقع است و درین صورت احتیاج بنضج و ببط و شق نیز میشود و تمام انضاج بادویه می باشد که در انها با وجود حرارت تغریه و تسدید باشد که موجب حصر حرارت در محل ورم گردد مگر آنکه حرارت غریزی ضعیف باشد و عضو مایل بفساد شده باشد درین حین استعمال مفتحات باید کرد و اگر بط و شق کنند نیش را بعمق باید زد و بعد ازان استعمال ادویه باید کرد که دران تحلیل و تجفیف باشد و اما معامله با اورام صلبه که از مرتبه ابتدا تجاوز کرده باشد چنین باید کرد که گاهی تلیین او بادویه که حرارت و سخونت و تجفیف قلیله دران باشد باید نمود و گاهی ادویه محلله دران استعمال باید کرد بنابر خوف تحجر و معامله بحسب تدبیر در اورام نفخی چنین باید که عنایت و اهتمام مصروف بقطع ماده نفخ باشد و تسخین

صورت

بط یعنی شگافتن جراحت

لطیف

لطیف که موجب تحلیل نفخ شود و بر توسیع مسام بادویه مفتحه و تدبیر اورام با قرحه مثل نمله به تبرید باید از غیر تر طیب و اگرچه قرحه بر وجهی باشد که مقتضی ترطیب بود اما نباید کرد زیراکه قرحه در علاج محتاج بتجفیف و تنشیف است و ترطیب نافع است ازین و اما تدبیر اورام باطنی تنقیه ماده است از خلط موجب ورم اولا بفصد و بعد ازان باسهال و حذر فرمودن صاحب ورم از دخول حمام و خوردن شراب و تقلیل اغذیه که در وی گوشت باشد مگر نزد ضعف و سقوط قوت زیراکه از اختیار کردن این چیزها ماده ورم زیاده میشود و ترک حرکات نفسانی مثل درین علت ضروری است و درین ورم نیز ابتداء اختیار چیزی که رادع باشد باید کرد اما آن رادع از ماکول و غیر آن هرچه باشد بحسب مقدار می باید که قلیل باشد که حمل تقلیل نشود خصوصا که ورم در معده باشد یا کبد و بوقت تحلیل ماده البته دوای محلل می باید که خالی از ادویه قابضه طیبة الرائحه نباشد تا قوت آن عضو وارم را نگاه دارد و در وقت تحلیل و این از جمله قواعد و قوانین واجبة المراعات است و اوافق درین ملینات را درین ورم باطن مثل عنب الثعلب است خصوصا که درد قوی باشد زیراکه در عنب الثعلب ردع و تلیین و تخدیر همه هست و خیار شنبر نیز مفید است و تغذیه اصحاب اورام باطن نباید کرد مگر بغذای لطیف و آن نیز در حال خفت و هر کس که مبتلا بورم احشا و باطن باشد و قوت او ساقط شده باشد قریب الهلاک است و اگر چنانچه ورم باطنی منفجر

و بدنی

شود و در ابتدا چنین که غسل محل ورم از وسخ کنند ضروریست مثل جلاب
ماء العسل و بعد از آن چیزی که موجب لطخ ما بقی ماده و تجفیف آن باشد
باید داد و بعد از انفجار و نقای تمام ماده اقتصار بر مجففات باید کرد و گاه
چنانست که طبیب جاهل نتق معدی را ورم تشخیص کرده نیش بر آن زد
و آن خود معایی بوده نازل بکیسه انثیین و این خطا و غلط ظاهر و بین
است و بهمه حال مریض و اصحاب او باید که از چنین جاهلان احتراز اشد
بر پرهیز لازم دارند و علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است که لو کان
الجهال فی الجنة لی جار لترکت الجنة و اخترت نار ا و گاه
چنان است که در باطن ورمی در معا واقع شود و طبیب جاهل چنین گمان
برد که آن بر صفاق که پوست شکم است واقع شده و نیش فرموده و شخص
بالفعل مرد و این غلطی بین است و اگر چنانچه ورم بر صفاق نیز باشد بط
و شق آن بسیار مخاطره است و از قوانین بط و شق بوقت احتیاج و
ضرورت آنست که می باید براه اسره و غضون که مراد چینهاست که بر
ظاهر اعضاء انسان می باشد واقع شود مگر آنکه در پیشانی که این حکم نزد
جمیع اطبا مسلوب و ممنوع است زیرا که در پیشانی شق یا بط اگر براه
غضون واقع شود جمیع اعصاب و رباطات که از بالا بشیب و جانب جسم
می آید همه بریده میشود پس بدین سبب نباید کرد بخلاف مواضع دیگر
از اعضا که اینچنین نیست والبته شق براه غضون باید کرد و همچنین در اعضائی
که اعصاب در و بر خلاف غضون و چنین عضو باشد احتیاط باید کرد

وشق و بط بر خلاف غضون باید کرد و دیگر در جمیع مواقع که در آن بط
و شق ضرورت باشد بر راه غضون باید کرد چنین است قواعد موضوعه
الاطبا فعلیکم بها و باید که معالج در خراجی که آن را بط و شق کرده باشند
بر آن استعمال روغن نکند و این مخالف قانون میشود زیرا که اکثر
مراهم در جراحات محتاج الیهاست و اکثر مراهم خالی از روغن نیست و نیز
فرق میان مرهم و طلا و ضماد باینست که در مرهم البته روغن مستعمل میشود
و بی روغن مستعمل نباشد و در ضماد و طلا ضرورت نیست و اکثر خالی از
روغن می باشد پس می تواند که منع او از روغن صرف باشد در خراج و
دیگر منع از رسانیدن روغن در خراجی کرده اند که او را شق کرده باشند
نه در جمیع خراج بدین سبب که روغن مرخی عضو است و مطلوب در علاج
خراج تجفیف و تنشیف اوست و اندمال و بهم آمدن جراحت است
و روغن مانع است ازین خصوصا که جراحت بسیار چرک و مده و صدید
باشد پس رعایت قواعد و قوانین این تدابیر بر معالج صاحب التدبیر
واجب است و همچنین در خراج و قروح کثیر الرطوبة استعمال اشیائی که در و
آب و روغن بسیار باشد نباید کرد بملاحظه مذکوره بلکه مثل مرهم
قلقطار استعمال باید کرد و اگر احتیاج شود و مرهم قلقطار مرهمی است که یکی
از اجزاء او نوعی از زاج است و آن زاج را قلقطار می نامند و او را
بدین سبب مرهم قلقطار می نامند و هر جایگاه که مرهم قلقطار نهند فوق
مرهم اسفنجه در آب قابض مثل آب مازو یا آبی که در و برگ مورد جوشیده

باشد تر کرده بر روی مرهم که بر محل قرحه نهاده اند باید نهاد **مقاله ۸۷**
در بیان سوء المزاج عضو بباید دانست که هر چگاه عضوی از اعضا که
رئیسه نباشد و بقرب اعضاء رئیسه نیز نباشد و بواسطه سوء المزاج
ساذج یا سوء المزاج ماده فاسد شده و در امر از طلا و مرهم و ضماد فایده
ندارد تدبیر آن بقطع لحم فاسد است و دور کردن آن اما معالج در این صورت
باید که ملاحظه ضعف و قوت علیل کند و اگر چنانچه این قطع بغیر حدید
و آلات برنده حاصل شود بهتر باشد مثل ادویه که اسقاط آن عضو بواسطه
حدت میکند مثل نهادن ملدینون و امثال آن زیرا که بسیار است که
عند الانقطاع آلت حدید بجزوی از اجزای صالحه عضو که بقرب فاسد
است میرسد و آنرا بر میدارد مثل عروق نابضه و امثال آن و این موجب
هلاک است اما چون فساد بر وجهی باشد که باستخوان سرایت کرده با
و علاجی دیگر کافی نباشد قطع آن جزو فاسد بآلت قاطعه ضرور است
اما جراحی کامل باید که این کار تواند کرد و نیز باید که بعد از قطع فاسد محل
مقطوع را الیه بروغن داغ کند تا از نزف خون در امان باشد و این
تدبیر وقتی مجوز است که علت در شکم و بقرب اعضاء رئیسه نباشد
چنانچه مذکور شد و باید که جراح بوقت قطع کردن فاسد میل در محل فساد
فرستد زیرا که ما بین صالح و فاسد اجزاء صالحه نیز می باشد و آن بدین
طریق متمیز شود که هر جای که سر میل انجا ایستاد و نمیگذرد و درد میکند
آن عضو صالح است باید که قطع فاسد از شیب آن کند و در هر جا که میل

> حاشیه: موجب

بآسانی میرود و در ما بین التصاق و پیوستگی نیست باید دانست که
بعفونت رسیده و با اعضای صالحه منتهی نشود **مقاله ۸۸ در بیان تفرق در اعضاء عظمیه**
بباید دانست که تفرق در اعضای عظمیه چون واقع شود علاج او تسویه
آن استخوانهاست و مراد به تسویه راست ساختن استخوانهای شکسته بعد از
و بر هم نشاندن و محکم بستن آن بر وجهی ملایم چنانکه شکسته بند میکند و
بستن ملازم و مداوم سکون باید بود تا بی جای نشود و ایراد غذای
بر علیل باید کرد که موجب حصول و تولد خلط غضروفی شود تا دهن و طرفین
انکسار ربینده دوا و را مثل کفشیر دیگران باشد اما تفرق اتصال که در اعضاء
البته واقع میشود در علاج او مراعات سه چیز باید کرد که اصل است اول قطع
سبب او وقتی که سبب تفرق مواد بدنی باشد و جسم ماده سایل از موضع
تفرق ثانی التحام نشق بادویه و اغذیه موافق و ثالث منع عفونت حادث
در محل تفریق بهر چه ممکن باشد و اما در علاج بقیه قروح غرض تجفیف است
پس هر چه از قروح وسخ و صدید و عفونت دارد استعمال ادویه جاره اکال
در و باید کرد مثل قلقطار و زاج و زرنیخ و نوره و دوای مرکب از زنگار
و موم و روغن کنجد که ازین مجموع مرهمی باشد باید نهاد **بیان قروح ظاهری**
و اگر چنانچه در قرحه لدغ و سوختن باشد تسکین آن بموم و روغن گل باید
کرد و بباید دانست که هر قرحه که صغیر یا کبیر باشد که بسبب او از جوهر عضو
چیزی نرفته باشد و از وسط او چیزی خورده نشده باشد در علاج
چسپانیدن هر دو لب و طرفین با یکدیگر و تنگ بستن یکبار بس کافی است

> حاشیه: انجا میده البه آنرا قطع

> حاشیه: عضوی

> حاشیه: **در بیان مرهم**

واین مثل زخمهاییست که از کارد و شمشیر حادث میشود و باید که در رفت
بستن احتیاط کند که چیزی درمیان جراحت از آنچه غیر عضواست نماند مثل
روغن و غبار و کاه وغیر آن زیراکه ماندن این چیزها درمیان جراحت مانع
التحام است و بهم آمدن و چسبیدن عضو مجروح و اما تفرق اتصال و قروح
که ضم طرفین و لبهای او ممکن نباشد و یا قرحه چنان باشد که علو از صدید
که خونابه است باشد و از جوهر عضو چیزی رفته باشد و آن چیز که رفته اگر از
جمله جلد عضو است و احتیاج بچیزی دارد که موجب ضم عضو و خشک شدن
شود و موضع تفرق بصلاح آید آنچه از ادویه مفید این معنی است بالذات
آن قوابض است و آنچه بالعرض است مثل زنجار و قلقطار که زاج
زیرا که اینها اعون اند در تجفیف و اتم اند در حصول مقصود و احداث
خشکریشه و اگر آنچه چنانچه از محل تفرق رفته است اجزا لحم است عنایت
طبیب می باید که معروف باشد بانبات و رویانیدن آنچه از گوشت
رفته است و آنچیزی که موجب رویانیدن گوشت است از ادویه می باید
که متعدی و متجاوز نباشد در تجفیف از درجه اولی و درین تدبیر شرایط
و این شرایط یکی اعتبار مزاج اصلی است و مزاج قرحه حادث در عضو باین
معنی که عضو یا عضروفی است یا لحم است یا عصبی و مزاج قرحه باین معنی
که از کدام نوع قرحه و بثره و تفرق آنست اگر چنانچه عضو شدید الرطوبة
و قرحه اشد است و بسیاری رطوبت نیست درین مقام تجفیف اندک
کافی است و اگر چنانچه عضو یابس المزاج باشد و قرحه کثیر الرطوبة تجفیف او

بادویه

بادویه باید کرد که در درجه ثانیه باشد یا ثالثه و واجبست که در معتدلین
بهما تعدیل کنند در علاج و شرط دیگر اعتبار مزاج جمیع بدن است و اگر چنانچه
بدن شدید الیبوسة واقع شده باشد و عضو زاید باشد در رطوبت و یا
بعکس این باشد درین دو صورت نیز تجفیف معتدل کافی است و اگر چنانچه
هم بدن و هم عضو ازاید الرطوبة باشد درین صورت واجب بر معالج تجفیف
بلیغ است یا آنکه هر دو زاید در یبوست اند درین صورت در تجفیف از
حال معتدل نقصان باید کرد و از جمله شرایط اعتبار مجففات است زیرا که
مجففات منبتة اللحم اگرچه از ایشان تجفیف شدید مطلوب نیست اما
از ایشان مثل فایده تجفیف که آن جدا باشد مطلوب است و یا بواسطه
حرارت و لطافت جلای قرحه از و مطلوب باشد و لازم نیست که هر
چیز که مجفف است از ادویه جاره مقصود از و همین جفاف و یبس زیرا که
در علاج قروح معالج را بچند چیز احتیاج است تجفیف و جلا و غسل و الحام
و ختم که مراد خشکریشه سر ریش است و اینها همه در اکثر ادویه جاره
مجففه موجود است و هر یک باعتباری در وقتی مستعمل میشود و نظر
معالج مقصود بر یک ماده و خاصیت نیست و بباید دانست که هر دوای
که مجفف بلا لدغ است باین معنی که جراحت را نمی سوزاند او داخل
ادویه منبتة است و موجب رویانیدن گوشت در ان عضو و نیز بباید
دانست که هر قرحه که در موضع غیر لحم باشد اندمال او بعسر است و بباید
دانست که در قروح باطنی واجب است که معالج با مجففات از ادویه

بیان قروح باطنی

متغذه خلط کند مثل عسل و ملاحظه ادویه مخصصه بعضو کند همچنانکه استعمال
مدرات در علاج آلادت بول اگر مراد معالجه اندمال و التحام قروح و آلت
بول باشد باید که با مدرات از ادویه قابضه که در آنها از وجهی باشد
مثل گل مختوم و بیاید دانست که در ختم و اندمال قروح موانع هست و از
جمله موانع ردا و بدی مزاج خون است متوجه بجانب عضو مقروح
است و بسیاری خون که سایل است و موجب ترطیب قرحه است
و فساد باستخوانی که تحت قرحه واقع است و رفتن خون و ورم و این
نوع قرحه که فساد باستخوان انجامیده باشد علاج او مشکل است که اول
باصلاح آن استخوان و تراشیدن فساد واقع بر روی استخوان باید
از برای همین تدابیر و گرفتن گوشتهای فاسده که بر روی اوست و پاک
ساختن قرحه از وسخ و باقی علاج چنانکه مذکور شد و قروح در اصلاح و تنگ
شدن گاه احتیاج بتکثیر غذا دارد از جهت تقویت و گاه احتیاج بتقلیل
ماده قرحه و قطع او و این هردو مقتضی نیز دارد و میان این دو مقتضی
مخالفت و منافات است و طبیب صایب التدبیر باید که هر چه
صواب داند اختیار کند و رعایت آنچه موافق حال است لازم دارد
و هر جایگاه که بی اختیار غذا بیشتر صدید و قیح در قرحه بیش دیده شود
بباید که این سبب نضج بالغ است و این چنین قرحه را صواب
که در انبیه آب گرم باو رسانند اما هر جایگاه که منفتح شود و وجع ساکن
کرد و رسانیدن آب گرم رخصت است و مجوز و در علاج هر قرحه که

غذا او را و بجهة تقلیل صح

می باید که معالج مقاتل باشد در رنگ آن قرحه و دهن جراحت آن و
با ادویه مناسبه علاج بر وجهی کند که اندمال و التحام و اختتام یابد بیان
ازجای رفتن عضو و باید دانست که فسخ که بجای شدن عضو
است بی جدایی از جایگاه خود و آن تفرق اتصالی است غایه و آن در
تحت جلد است اما از جلد بعید است می باید که ادویه موضعیه او
از ضماد و طلا و مرهم اقوی باشد از آنچه در ظاهر جلد و سطح عضو واقع
میشود و هر جایگاه که فسخ غایه بحد مبالغه باشد البته شرط باید کرد تا محل
تفرق مکشوف شود تا دوائی که بر او نهند اثرش زود باو رسد اما
در سایر تفرق اتصال مثل رض که کوفته شدن شدید است مر عضو را
علاج او فصد است اما در شدنی که تفرق اتصال در ظاهر جلد است
علاج بنهادن مجففات باید کرد از مراهم و اگر چنانچه تفرق اتصال
قلیل است مثل خلیدن سر سوزنی یا نوک خاری اصلاح آن را حواله بطبیعت
باید کردن و احتیاج بآن نیست که در امثال این تفرقات اندیشه
علاجات قویه کرده شود مگر آنکه از نیش زدن حیوانات سمی باشد
مثل گزنده و عقرب که متلف و مهلک است یا تفرق او اندکی باشد
چه درین صورت احتمال امراض مهلکه که مثل حدوث تشنج است هست
و علاج این قسم علاج سم آن حیوان است و آن بر وجه خبر بیت در مجلس
واقع است اما در علاج وثی که در مند شدن عضو است و منقصه و یافتن
الم شد بسببی از اسباب خارج مثل آنکه در وقت از بالائی بشب فرود

آمدن یا بادست بر چیزی رسد درین نوع بستن ملایم بعصابه
کافیست و با او اندک از ادویه که درین امر مفید است مثل زفت
و روغن بابونه و امثال آن و هرجاکه اجتماع شدخ و فسخ شود یعنی
تفرق هم در لحم باشد و هم در عظم یا غضروف ابتدا بعلاج شدخ
باید نمود فاما در علاج سقط و ضربه فصد و جذب از خلاف باید کردن
و پرهیز از گوشت و تلطیف در غذا نمودن و استعمال ادویه که در معالجی
اینها از اطلیه و اضمده و مراهم بطریق جزئیه و خصوص مرض در محلش
مذکور است باید کردن مقاله ۸۹ در بیان منافع داغ نهادن
بباید دانست که داغ نهادن در بعضی امراض و قروح خبیثه عفنه از
جمله معالجات پسندیده است اما باید که او بعد از یاس از معالجات
دیگر و در آخر امراض مذکوره باشد و از ینجاست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرموده که آخر الدواء الکی و فایده داغ در محالی که فرموده اند
انتشار فساد است و تقویت عضو ماوف است که در وسوء المزاج
بارد حادث شده و دیگر تحلیل مواد فاسده که متشبث بعضو ماوف
شده و فایده دیگر تسکین خون از محلی که سیلان میکند و هرگاه که معالج
بغرض تسکین خون از سیلان عضوی را داغ میکند باید که داغ را عمیق
کند تا محل آفت بتاثر شود و موجب خشکریشه بر محل داغ باشد و اگر
چنانچه معالج از برای اسقاط گوشت زاید از جراحت میکند می باید که
مطلع باشد بر حد صحیح جراحت از فاسد و آن حد صحیح محل وجع و الم

است زیراکه اینجا فاسد شده است آن از الم و وجع عاری باشد زیراکه
از و حرارت غریزی و روح فانی شده و چون حد فاسد و صحیح بر معالج
واضح شود می باید که آلت داغ را خواه آهن باشد و خواه فتیله بر محل
فاسد نهند و مقداری که طبیب متجرب و جراح صایب التدبیر مناسب
و مصلحت داند بسوزد و گاه چنان است که لحم و عظم هر دو فاسد میشود
پس با وجود داغ نهادن بر لحم استخوان را که در نشیب اوست و بفساد
انجامیده نیز داغ باید کرد تا فساد گوشت و استخوان هر دو باطل
شود و این تدبیر در غرب میکنند و مراد بغرب جراحت بناسور
انجامیده کنج چشم است از جانب الانف اما این تدبیر مذکور که در
فساد گوشت و استخوان هر دو باشد در قروح و جراحات سر نیز مخاطره
است زیراکه مغز سر از حرارت آتش زود متاثر میشود و این موجب
اختلاط عقل و هلاک است و دیگر داغ نهادن بر عصب و اوتار و رباطات نیز مخاطره است و درین تدبیر جراح عالم بقوانین اعمال بدن
می باید مقاله ۹۰ در بیان امراض مجتمعه بباید دانست که از
قوانین علاج اینست که هرگاه امراض مجتمع شوند در بدن واحد واجب
درین مقام آنست که ابتدا در علاج بامری کرده شود که در و یکی از سه
خاصیت است یکی آنکه صحت یافتن و خلاصی از و موقوف بر ثانی
از مرض باشد و صحت او بی صحت ثانی نباشد مثل ورم و قرحه حادث
با او پس درین مقام واجب علاج بدن است اولا تا سوء المزاج زایل شود

بعد ازان اشتغال بعلاج قرحه باید کرد مگر آنکه حدوث درد وجع
قرحه باشد پس درین صورت علاج بر عکس باید کرد و ثانی آنست
که اجتماع باین طریق باشد که مرضی سبب دیگری باشد مثل حدوث
سده و تب زیرا که سده سبب تب است پس درین صورت اولا
اقدام بمعالجه وازاله سبب باید کرد و سده را باید کشود و اگر جه
در اخلاص و علاج سده معالج محتاج خواهد شد بادویه حاره که مفتح
است با تب اما چون سده سبب تب شده است و چون سده
زایل شود تب نیز زایل خواهد شد پس از اختیار بعضی ادویه حاره
مفتحه باکی نیست اما باید که قوی الحرارة نباشد و مثل سل که در شش
قرحه است و لبب این قرحه تب دق حادث شده است پس
اولا علاج قرحه باید کرد بادویه مجففه وجود عرض حادث از قرحه است
تب را باید گذاشت و چون قرحه بصلاح آید تب نیز بصلاح خواهد
امد اما معالج در علاج سل باید که جانبین قرحه را مرعی دارد با وجود استعمال
مجففات بارودات رطبه نیز ایراد کند ثالث آنست که از دو مرض
مجتمع واجب الاهتمام بشان او باشد مثل اجتماع تب محرقه بفصد
باید کرد و ملتفت بافلیج نباید شد و اما هر جا که مرض و عرض جمع
شود در علاج توجه بمرض باید کرد مگر آنکه عرض بر مرض غالب باشد
پس درین صورت علاج عرض باید کرد و ملتفت بمرض نباید
مثل قولنج و وجع حادث از و زیرا که اگر وجع شدید شود و اثر او

جابطن سرایت کند بالفعل مهلک است پس درین صورت استعمال مخدر از
برای تسکین وجع ضروریست اگر چه موجب غلظ ماده مرض و استحکام
سده است و علاج او بحقنه است

تمام شد باب اول در قسم علمی از کتاب مسمی بتحفه خانی که بر مقالات است

باب دوم در قسم عملی

واین باب نیز مشتمل بر مقالات است

مقاله اولی در صداع

بدانکه صداع وجعی والمی است در اعضای سر و مراد باعضای سر جدران
اربع است و یا فوخ و قاعده و عظم قشر و جدران اربع عبارت
و یافوخ و قاعده و عظم قشر و جدران اربع عبارت از چار دیوار گرد سر است
و مقصود ازین تعیین و تقیید اخراج رمد است که آن الم و وجع چشم
است و درد سر از سوء مزاج ساده است یا مادی و ماده که خلط
موجب مرض است منقسم میشود بذو قوام و غیر ذی قوام و ذو قوام
منحصر در چهار قسم است خون و صفرا و بلغم و سودا و غیر ذی قوام
ریحیه که باد است و مائیه که آبست و سبب صداع یا ماده ذو قوام
است که حار است مثل خون و صفرا یا بارد است مثل بلغم و سودا

بیان صداع دموی

وسبب صداع دموی را علامت پری عروق سر است وکشیده شدن
آن واین امتلا بر دو نوع می باشد امتلائی بحسب اوعیه که ظرف خون است
که آن رگهای مجوف مودع است از برای سکون وحفظ خون ورسانیدن
بمواضع مقصود من عند الله ویا بحسب قوت است وعلامت امتلا بحسب
اوعیه سرخی بشره است وثقل وسستی بدن وگرمی وکشیده شدن
عروق وثقل وتمدد چشم وظهور رگها وبسیاری تمطی که آن دست کشیدن
از برای دفع ثقل از خود بی اختیار وتثاوب که دهن باز کردن است
بدفع ثقل اما تمطی عام است جمیع بدن را وتثاوب مخصوص بدفع
ثقل طاری است معده را وعلامت او خواب وعظم نبض وسستی
وکلال فکر وحواس وشیرینی دهن وحدوث حالتی شبیه باعیا که
مراد بآن مانده شدن وکوفت یافتن است وگاهی چکیدن خون از بینی
ولثه باندک سببی وغلظ قاروره واشقریت آن خصوصا که فصل ربیع باشد
وبدن لحمانی ومزاج حار وسن شباب وتدبیر مقدم از مشروب ومأکول
شاهد عدل است بر زاید عدالت بر دلالت دمویه وعلامت امتلا بحسب
قوت ضعف نبض است وسقوط شهوت غذا وثقل از حرکات بسرعت
وتاثر وقلت سرخی اعضا وعدم نضج قاروره بعد از تحقیق سبب صداع
دموی **بیان علاج فصد** علاج فصد کردن از قیفال است واخراج
خون بسیار اگر قوت بود باشد وخون غلیظ وسبز یا سیاه باشد
یا سرخ وغلیظ وزمان وسن موافق بود درین تدبیر وبسنشانیدن

کیفیت

کیفیت خون بچیزهای بارد وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد ومزوره
وغذا ماء الشعیر باید داد اگر تب باشد واگر تب نباشد وسرفه نیز نباشد
جلاب بارد باید داد ومثل تمر هندی ده درم وترنجبین صاف کرده با شیر
خشت ده درم ویا تلیین طبیعت بآب فواکه باید کرد مثل عناب والوی بخاری
وتمر هندی وسپستان وبنفشه وترنجبین وخیار شنبر وشکر سفید یا قند
از هر یک مقداری که طبیب حاذق داند یا بنفشه ونیلوفر از هر یک پنج درم
وتخم کاسنی سه درم وشکر سفید یا قند ده درم وترنجبین ده درم مجموع را
غیر قند در دو پیاله کلان آب جوشانیده تا نیمه بماند وصاف ساخته نیم گرم
باید خورد وغذا مزوره از ماش مقشر وشیره مغز بادام واگر سرفه نباشد غذا
از آب الوی کوهی با شیره مغز بادام وکشمش یا مزوره تمر هندی وشکر و
شیره مغز بادام ویا بنفشه مربی ده درم وترنجبین ده درم مجموع را در یک و
نیم پیاله آب جوشانیده تا نیمی بماند وصاف ساخته نیم گرم باید آشامید
ویا انار شیرین وترش با شحم افشرده مقدار نیم رطل که یک پیاله میشود تقریبا
باده درم قند سفید وده درم ترنجبین باید خورد **بیان لخلخه** ولخلخه که
نافع از صداع حار دموی باشد روغن گل یک جزو وگلاب وسرکه از هر
یک ربع مجموع را در شیشه کلوتنگ کرده ونیک برهم زده وبربینی نهاده
باید بوئیدن واز این لخلخه اندکی بوقت وجع بر سر باید مالیدن یا لته
کتان کهنه بآن آلوده کرده بر سر باید نهادن وبوقت هر یک از گلاب
وسرکه بر سر مالیدن نافع است ونیز اسبغول در قدری سرکه زده تا

وجع

در بیان صداع صفراوی

لعاب بارزد هد و بر سر مالیدن نافع است و گل خطمی در سرکه زدن که لعاب
ظاهر شود و بر سر مالیدن بوقت وجع نافع است و چکانیدن روغن کدو
و یا بنفشه با روغن نیلوفر با روغن بید در بینی چکانیدن نافع است
واما صداعی که ماده او صفرا است سبب او صعود بخارات صفراوی است
بدماغ و ممتلی شدن عروق سر از ماده صفراوی و بخارات آن و علامات
این سبب زردی روست و بثره و التهاب و سوزش سر و بسیاری
تشنگی و تلخی دهن و سرعت نبض و سقوط شهوت غذا و ناریت بول در
ابتدا و سفیدی در وقت آن حین ازدیاد وجع بسبب صعود صفرا بدماغ
واین صداع با این علامات محل خوف است و منذر بسرسام اما خفت
وجع و زوال او سریعا از علامات حسنه است و دال بر لطافت و رقت
ماده و سرعت تحلیل آن واگر با این علامات مقارنت زمان تابستان
یا تیر ماه باشد و شباب سن و صفراویت مزاج دایم و نحافت بدن
و تدبیر سابق از اغذیه و اشربه باشد در دلالت بر صفراویت ماده
درین حین کمال قوت دارد **بیان علاج** و علاج صداع صفراوی قریب بعلاج
صداع دموی است خاصیتش آنکه در اغذیه و اشربه بجانب ترطیب اهتمام
و عنایت طبیب بیشتر می باید و ترک فصد زیرا که چون ماده صداع
صفرا باشد اگر فصد کند وجع بیشتر میشود زیرا که خون بر طوبت خود
مصلح صفرا است و درین ماده تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کابلی و سکنجبین
باید یا باب فواکه مثل آلوی بخاری و عناب و تمر هندی و سبستان

هلیله زرد م

مرتعلو

بست عدد و تخم کاسنی سه درم و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
و آلوی شیرین بیست عدد و تخم خبازی که او را نان کلاغی نامند سه درم
مجموع این ادویه را در سه رطل که یک و نیم کاسه میشود باتش آهسته باید
جوشانید تا نصف ماند و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و در وی قند
و ترنجبین بیست درم و فلوس خیار شنبر ده درم حل کرده و دیگر بار گذرانیده
و صافی ساخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد صفت حبی که مسهل و جاذب صفرا
باشد از دماغ بی اذیت و افزار اجزاء آن بنفشه خشک دو درم و سقمونیا
مشوی در جوف سیب نیم دانگ دو حبه و زبد سفینه مجوف تراشیده و برد
بادام چرب کرده یکدرم و رب سوس نیم درم و پوست هلیله زرد یکدرم مجموع
را کوفته و بیخته با آب حب باید ساخت هر یکی بمقداری که باسانی توان
فرو بردن و این شربت واحد است بعد از جلاب منضج پنج شش روز بعد غذا
ملایم این جلاب را بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید
نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن از قند ده مثقال از اسبغول شسته
یک مثقال در چهار قاشق آب سرد شربت کرده باید آشامیدن و غذا
در آخر روز باید داد چنانچه اگر از دارو نیم روز خلاص باید غذا میان پیشین
و عصر باید اختیار کرد و اگر بیشتر خلاص شود بوقت عصر اختیار باید کرد
و اطبا در تاخیر غذا بعد از دوای مسهل مبالغه دارند و سبب مبالغه که خوف اختلاط
آلوده بدوای مسهل شده است اگر غذا زود خورده شود آن غذا نیز
آلوده بدوا میشود و دران حین چون طبیعت مشتاق بدل ما یتحلل شده است

ن
آفت م

غذا مخلوط بد دارا بقوت جذب کرده با عماق بدن و عروق می برد و کاه
منجر باسهال مزمن میشود چنانچه طبیب از علاج او عاجز است و اگر صاحب
صداع اختیار حب نتواند کردن تدبیر اینست که سقمونیا نیم دانک بر وجهی
که وصف کرده شد مدبر باشد و قدری آلوی بخاری شیرین پاک کرده از گرد
و غبار در دیک باید انداخت و آب قدری که انگشت مضموم بالای او باشد
و باتش آهسته بجوشانند تا آلو مهرا شود و فرود آورده بدست باید مالید
و از کرباس گذرانیده و دیگر بار در دیکچه انداخته آهسته بجوشانند تا نیم
بماند و بعده قدری قند که باعتبار دو حصه آب آلو باشد و یکی قند و سقمونیا
در انداخته باتش آهسته بقوام باید آوردن و صاحب صداع بنجاه درم ازین
شربت بعد از پرهیز و غذا و جلاب پنج شش روز بر نهار اختیار نماید و این
شربت اصحاب یرقان و حمیات حاره و کسانی را که احتیاج بمسهل قوی نیست
نیز بسیار نافع است و چون حبوب و مطبوخات کثیر الادویه که در اینها بی
بشناقت و کراهت طعم است معدهٔ انجنان اشخاص قبول نمیکند و متعادی
بقی میشود استعمال اینچنین شربت در مواد صفراوی و اخراج آن مناسب
و طلا که درین مقام نافع باشد و تسکین صداع حار کند در لخلخه اجزا آن
افیون طین است و پوست خشخاش یکدرم کوفته و بیخته و آب برگ خس که آن
کاهوست یا برگ خس تنها را کوفته بر موضع وجع طلا باید کرد و خوردن
از صداع حار بسیار نافع است اما صداعی که از سوء المزاج بارد مادی باشد
دو قسم است یکی بلغمی دوم سوداوی و صداع بلغمی را سبب فرود رفتن بلغم است

یا سپند

بیان علاج کردن برای صداع

در اکثر

صداع

و ... دماغ و چنگ در زدن بعروق دماغ و یا سردی غشا سر است و یا سبب
برهنه کردن سر در هواهای سرد است و متاثر شدن سر از آن و یا آشامیدن
اشربه بارده بالطبع یا بالفعل و علامات این اسباب گرانی سر و شدت
وجع است و میل وجع بجانب موخر سر و عدم سرخی در چشم و روی و سردی ملمس
ظاهر جلد و بطوء نبض و سفیدی قاروره مع کدورات آن و رطوبت دهن
و ... و سیلان لعاب از دهن بوقت خواب و کدورت حواس و یافتن راحت
و آرام و قرار از مالندگی و کمادات مسخنه و این صداع در مشایخ و در بلدان بارده
و در زمستان و اهل تنعم و راحت و مرفه را و ابدان بلغمی و نسوان و کسانی را که
تدبیر سابق ایشان از ماکول و مشروب بارد رطب بوده باشد حادث میشود
و این صداع اگر مزمن شود و بزودی زایل نگردد مخوف است زیرا که مآل او وجع
یا سکته یا فالج بالقوه یا عمی است و در اصحاب وجع شقیقه اکثر منجر نزول آب
از چشم و بر طبیب و مریض مبتلا باین صداع واجبست که در معالجه این اهمال نکنند
و سهل نشمارد و این صداع در ابتدا اسهل العلاج است بیان علاج و علاج او
تنقیه دماغ است از بلغم غلیظ و تنقیه بدن بحبوب مسهله و ایارجات و تلطیف
غذا و تخفیف بدن صاحب این صداع و در علاج در اول امر سزاوار آنست که چند روز
بر نهار صباح جلاب از بیخ سوسن سه درم جوشانیده و صافی ساخته در ده درم گلقند
آمیخته بخورد و غذا نخود شکسته یا شوربا مغز بادام با مغز تخم معصفر و بعد از ظهور
اثر نضج در قاروره حب جر باین صفت که مذکور میگردد باید داد و اجزاء او صبر سقوطری
یکمثقال حب النیل نیم درم تربد تراشیده با روغن چرب کرده یکدرم غار

یعقون نیم درم شحم حنظل دانکی نمک هندی دانکی مصطکی دانکی کثیرا دانکی مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و باب بادیان خمیر کرده حبها باید کرد هر یک مقدار نخود
توان فرو برد بوقت سحر تناول باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل
دارو آخر شود و بعد فراغ از عمل دارو شربتی از قند ده مثقال و تخم اسپغول
یکمثقال شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید کرد و باید خورد چنانکه
رسم است و غذا با همال میان عصر و بیشین اختیار باید کرد و بعد از آن
بر سر صاحب صداع روغن سداب و یا روغن اقحوان و یا بابونه و یا یاسمین
یا روغن سوسن باید مالید و اگر باین تدبیر تنقیه حاصل نشود و صداع بحال خود
باشد حب ایارج یا حب شبیار باید داد و این ترکیب در قرابادین موجود است
بوقت احتیاج رجوع بآن کتاب باید کرد و نطولی که درین مقام نافع است
اجزاء آن و ترکیب بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت از هر یکی یک
کف مجموع این ادویه را در پنج رطل آب بآتش آهسته می باید جوشانید
تا نیمه بماند و ازین مطبوخ که نیم گرم باشد بر سر صاحب صداع بارد بدفعات
در مقامی که هوالیش معتدل باشد باید ریخت و سعوطی که نافع ازین صداع
باشد اجزاء و ترکیب آن مرو کندر و حضض و جند بیدستر و زعفران
و صعتر و فلفل سفید و سیاه از هر یکی یکدرم و مشک نیم دانگ مجموع را کوفته
و بیخته و باب برگ مرزنجوش خمیر کرده قرصها باید ساخت و در سایه خشک
کرده و بوقت احتیاج یکی ازین قرصها را با آب بر سنگ مالیده نیم گرم در
بینی باید چکانید طلائی که نافع از صداع بارد باشد اجزاء آن جز سعوطی

دجند بیدستر و قسط و مر و صمغ عربی و زعفران از هر یک دو درم و انزروت و
کندش از هر یک سه درم که دو مثقال است مجموع ادویه را کوفته و بیخته و باب
خمیر کرده و بر کاغذ طلا کرده بر سر باید چسبانید ضمادی دیگر که نافع است از
صداع بارد اجزاء آن بیخ قثاء الحمار که مراد بآن کبر و غالست رومی و اگر
موجود نشود بدل او یکمقدار و نیم آن در منه ترکی دو درم مجموع را بقدری آب
و روغن زیت و اگر زیت یافت نشود بدل او روغن کنجد باید کرد و ثقل
را کوفته تنگ بر سر ضماد باید کرد صفت حب اصطمخیقون که درین مقام
مستعمل است و مخرج بلغم غلیظ و منقی دماغ است از خلط فاسد اجزاء و ترکیب
آن هلیله کابلی شش درم که چهار مثقال است الحه منقی از دانه پوست و
و غاریقون همه را کوفته و از پرویزن موی گذرانیده از هر یک سه درم و
و انیسون که بادیان رومی است و تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید مجوف
تراشیده و بروغن بادام شیرین چرب کرده هفت درم افتیمون پنج درم
ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یکدرم سقمونیا یعنی محموده سه درم که دو مثقال
بشود مجموع را کوفته و بیخته بجلاب یا بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت و مقدار
خوردن از حب این ترکیب بوقت حاجت بعد از پرهیز و جلاب خوردن
چند روزه یکمثقال است و اگر مادۀ صداع سودا باشد سبب او امتلای عروق
سر است از سودا و علامات این سبب خشکی و لاغری بدن است و کبودی
روی و میل بسواد جمیع بشره و اعضا و سواد لون قاروره و کبودی آن و بول که
بعضی زند و موجب غلبه شهوت کاذبه غذا باشد و افکار ردیه و خفت و

وعدم سوزش و عطش و رقت نبض و بطوء او و گاهی در صداع سوداوی
قاروره سفید می باشد و رقیق و این علامت ردی است و نیک
نیست همچنانکه در صداع صفراوی و تب صفراوی بیاض و رقت قاروره
از علامات ردیه است زیراکه خوف سرسام است و سرسام از جمله امراض
مهلکه است و با این علامت اگر کهولت سن منضم گردد که آن سن جماد و
شفت است در دلالت بر سودا اتم است خصوصاً که زمان خریف باشد
و مزاج یابس و بدن خشک و نحیف بس علاج درین مقام اسهال سودا
بهلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و بسفایج و ایارجات
و حبوب بعد از حصول نقاء به تبدیل و تعدیل مزاج و سر را بروغنهای مناسب
مزاج و مرض چرب کردن مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین و جلاب
از قند ده درم با درنجبویه دو درم بیخ سوس تراشیده سه درم و غذا مزوره
از نخود شکسته و شیره مغز بادام یا مغز تخم معصفر سازد و هرگاه نضج در
قاروره ظاهر شود تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد یا بحب شبیار یا بحب
صبر یا بنقیع صبر و یا بمطبوخ افتیمون خصوصاً باین حب که نوشته میشود و این مسهل
خلط سوداست و منقی دماغ از خلط فاسد سوداوی و درین غایه خطری
نیست اجزاء افتیمون دو درم غاریقون یکدرم تربد سفید مجوف تراشیده
و بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس یکدرم بسفایج یکدرم
مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت
هر یک مقداری که بآسانی توان فرو برد و این یک شربت بعد از جلاب

[..]ب برای تنقیه دماغ
[..]لط سوداوی خطرات

صداع

[..]ت مدت روز و غذا مناسب و این حب را در سحری اختیار باید کرد
و تا وقت چاشت صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود ف و بعد از آن
شیر بنی از ده مثقال قند و دو قاشق گلاب و دو قاشق آب و یکمثقال تخم
ریحان شسته اختیار باید کرد و بولس از حکما گفته است که صداع حادث
از ماده سوداوی ضعیف می باشد و جالینوس گفته است که من در صداع
حادث از ماده سوداوی مزمن استعمال مثل خردل که قیقجی می نامند بطریق
ضماد و طلا میکنم و روغن خردل بر سر می مالم و این آزموده موجب نجاح و خلاص
ازین صداع است و نیز جالینوس گفته است علیک فی علاج صداع السوداوی
باستعمال الحبوب المسهلات مرة بعد اخری یعنی در علاج صداع سوداوی
استعمال حبوب مسهله بتکرار می باید کرد زیراکه سودا از اخلاط غلیظ عسر الدفع
است و بسهولت زایل نمیشود و در پرهیز و جلاب از ملاحظه حصول
نضج ماده بادویه قویه باید کرد و ده روز اقلش جلاب و غذاء مناسب اختیار
باید نمود و درین صداع و این ماده هر که بیخوابی بسیار دارد یا خواب بسیار
میرود مضر است و باعتدال می باید و از اغذیه بارده و حامض اجتناب باید
کرد مثل دوغ و یا سکباج که آبش با سرکه است و امثال این اغذیه و گاهی
صداع بسبب ماده ریحی می باشد که محتبس در سر شده است و آن بسبب تصاعد
و تراقی بخارات غلیظ است که در بطون و اغشیه دماغ متمکن شده و علامت
اش سبب حرکت بسیار و عدم ثقل است زیراکه از جنس ریح و بخارات
و او را خفت لازم است و انتقال از محلی بمحلی و این نیز بواسطه خفت و حرکت

ضماد جالینوس

ف

دماغ

اوست وعلاج درین مقام تحلیل ریاح وانجره است
بجره است بادویهٔ محلله

اوست وعلاج درین مقام تحلیل ریاح وانجره است بادویهٔ محلله وکاسرهٔ
ریاح مثل بادیان وتخم کرفس با قند سفید کوفته واما اگر ماده صداع بخارات
سوداوی باشد اولی آنست که تخم کرفس را درین مقام استعمال نکنند
زیرا که در کتب متقدم این تاکید یافته که کرفس بالخاصیة مورث صرع است
خصوصاً که در حوالی سر ماده سودا وبخارات سوداوی موجود باشد البته
باید که استعمال کرده نشود اما غذا نخود مقشر است وآب او واگر حرارت غالب
واستعمال نطولات حاره ملطفه باید کرد بآبهای ریاحین حاره مثل عرق
یاسمین وسعوط بآب مرزنجوش ومداومت نمودن بحمام ودایم بوئیدن
گلهای لطیفه در حرارت بحسب مزاج وقوت اما صداعی که بمشارکت معده
حادث میشود واین بدو طریق می باشد یکی بواسطه سوء المزاج معده ودوم بواسطه
امتلاء معده از اخلاط ردیه فاسده وآنکه بواسطه امتلاء معده است از بلغم وعلامت
او تقلب نفس است که مراد تتابع دل بر هم زدن است وغثیان که مراد
بآن میل بقی است وآروغ ترش وبسیاری آب در دهن جمع شدن
وبسیاری تخمه وفساد غذا در معده وتخفیف وجع حادث ازین اخلاط
بوقت خلای معده واشتداد وجع بوقت امتلای معده ف
وعلاج درین صورت قی است بآب جوشیده شبت سه درم وتخم
خربزه نیم کوفته پنج درم در قدری آب نیک طبخ کرده واز کرباس
گذرانیده وصاف ساخته ودو مثقال نمک طعام وبیست درم عسل آمیخته
نیم گرم باید خورد وزمانی صبر باید کرد اگر چنانچه بسهولت خود آید فبها والا

انگشت

انگشت یا پر مرغ چرب کرده بروغن کنجد بحلق باید فرستاد تا برون
آید ویا لوبیای سرخ وتخم چقندر وفودنج ونمک از هر یک سه درم
در دو پیاله آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند وقدری ترب اگر در آن بجوشانند
صواب باشد ونیم گرم باید آشامید ویا آب نخود جوشیده یا ماهی شور
ویا بخوردن گوشت پاچه شور کرده بهر تقدیر تدبیر باید کرد وتقویت
دماغ به بخورات مقویه طیبه موافقه سر ودماغ مثل عنبر وعود وآنچه در
تقویت مثل اینهاست وغذا نخود وآب ساده وصعتر واگر باین تدبیرات
صداع تسکین نیابد اختیار حقنه حاره قویه باید کرد وحقنه صفت حقنه
که درین مقام نافع است اجزا وترکیب آن برین وجه است سنای مکی پنج
درم که سه مثقال ودو دانگ میشود وحلبه وتخم زغبر از هر یک ده درم وانجیر
خشک وعناب وسپستان از هر یک بیست عدد وخطمی سه درم وخشک وبابونه
وشبت از هر یکی یک کف وبنفشه ونیلوفر از هر یکی سه درم مجموع ادویه را در
شش رطل آب که سه کاسه میشود قیاساً باید جوشانید تا دو حصه برود
ویک حصه بماند واز کرباس گذرانیده ویکدرم بورهٔ ارمنی ویکدرم ونیم
نمک طعام وعسل وآبکامه وروغن کنجد از هر یک هفت ونیم مثقال مجموع
را باهم خلط کرده ونیم گرم در محقنه ریخته بعد از خوردن نخود آب اگر تابستان
باشد بوقت صباح یا بیگاه واگر زمستان باشد وقت نماز پیشین یا نیم روز
بدو دفعه یا به سه دفعه استعمال باید کرد ودر زمستان در خانه گرم یا حمام باید
ودر تابستان در خانه که هوایش معتدل باشد باین تدبیر باید علاج کردن

بیان صداعی که از ریختن خلط صفرا باشد

وایارج فیقرا وایارج ارکاغانیس را درین صداع نفع بسیار است
و در اجزا و ترکیب این دو بوقت حاجت رجوع بکتاب قرابادین
قلانسی باید نمود که اکثر تراکیب مستعمله در امراض انجا مشروح و مبین
شده است یا سبب در صداع ریختن خلط مراری است در معده و علامات
این سبب غثیان و تقلب نفس است که مراد بآن برهم زدگی متتابع است
و دیگر تلخی دهن و عطش شدید و قلق و کرب که مراد بان حول و تیرو است
است و اندوه و سوختن فم معده و آروغ بدبوی و سکون او بنزد دیری
و هیجان و غلبه آن نزد گرسنگی و علاج درین صداع قی است بآب گرم و سکنجبین

بیان علاج

واطعام علیل نانی در سرکه تر کرده یا در آب انار نیم ترش یا در آب غوره
یا در دوغ ترش و اگر با صفرا اندک بلغم ممزوج باشد ترک دوغ اولی است
و اقتصار نمودن بما سبق زیرا که دوغ تقویه بلغم میکند و موجب مزید صداع
است و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد یا بشربت الوی بخاری و تمر
هندی با شیره مغز بادام و کشمش زیرا که در کشمش اندک حموضتی هست و
تقویت معده میکند و در شیره بادام تلیین مطلوب حاصل است بیان
آش سبز که مزوره می نامند یا مزوره از ماش مقشر و شیره بادام و اسفا
ناخ و نیز تقویه دماغ بمشمومات و لخلخهای که مقوی دماغ است باید
نمود مثل عنبر و صندل و لخلخه باب سیب و بهی و صندل و کشنیز تر باید
ساخت و با آب تره و بادرنگ و صندل اگر مراد زیادتی ترطیب باشد
و باید دانست که مراد بمزوره آش پرهیز بیمار است و در اصطلاح قدما

اطبا آش پرهیزی است که دران گوشت نباشد ولیکن شیخ ابوعلی
تعمیم کرده و مزوره نام آش سبز ساخته مطلقا خواه دران گوشت نباشد
و روغن گل و سرکه و گلاب با روغن نیلوفر و سرکه بوئیدن و سعوط روغن
بنفشه و نیلوفر در بینی از جمله تدبیر نافعه است و یا سبب در صداع ریختن

بیان صداع که از ریختن خلط سودا باشد

خلط سوداویست در فم معده و علامات این سبب سوختن معده است
و ترشی دهن و بسیاری اشتهای طعام و آروغ ترش بدبوی و یافتن خفت
ازین اعراض بعد از قی سوداوی و علاج درین مقام تنقیه فم معده است

بیان علاج

بقی بآب گرم و قدری جوز القی ممزوج باین آب و باکنکر زد که مراد باین جمع
حرشف است و او را ترآب القی می نامند در لغت عرب و جلاب از
بادرنجبویه بمقدار یکدرم و قند ده درم اول بادرنجبویه را در یک و نیم پیاله آب
باید جوشانیده بآتش آهسته تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و صاف
ساخته بعده قند را در و انداخته نیم گرم باید آشامید و غذا مزوره از نخود
آب حرف با شیره مغز تخم معصفر اختیار باید کرد و جهت تلیین طبیعت و اخراج
ماده حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره
رطبه باید کرد مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات مقویه دماغ
نیز درین مقام نافع است و سعوط از آب مرزنجوش کردن و مشک و غالیه
نیز درین مقام نافع است و اما صداعی که از سوء المزاج خالی از ماده است

بیان صداع خالی از ماده

دو نوع می باشد حار یا بارد و آنکه حار است یا از اسباب خارجی حادث
شده مثل نشستن در آفتاب یا پیش آتش و علامات آن مقارنه و مقارنه

سبب است تا تقدم آن وعطش شدید وثقل وگرانی سر وقلت آب
دهن وخشکی بینی وزبان وسکون این اعراض باشیاء بارده است
وعلاج درین مقام شربت سکنجبین با آب سرد آشامیدن است یا با برف
سرد ساخته باید خوردن ویا شیره تخم خرفه مقدار پنجاه مثقال با قند سفید
ده درم ویا تمر هندی مقدار ده درم با قند سفید مقداری که شیرینی حاصل
شود ویا شربت آلو وشربت سیب ترش ویا شربت غوره با گلاب
وغذا مزوره از ماش مقشر وتمر هندی یا حب الرمان وتبرید سر ودماغ
بجزهای بوئیدنی ونطولات بارد الطبع ومالیدن روغن گل واندک
سرکه بر سر ومقام ومسکن گرفتن در محلی که مناسب معالجات مذکوره
درین صداع است یعنی مسکنی که بارد باشد بحسب هوا یا بیان صداعی
که از اسباب داخله باشد واین صداع بسبب اسباب داخلیه است
مثل حادث شدن از خوردن فلفل وزنجبیل ونانخواه وعلامت این اسباب
تقدم سبب متاخر وعطش شدید وانکار ردیه و وسواس وبیخوابی
علاج وعلاج درین مقام تبرید دماغ است بروغنها ونطولات بارده
مثل روغن بنفشه وکدو ونیلوفر ونهادن تراشه کدوی تر وگل او وورق
کدو بر سر وعرق بید با اندک سرکه وصندل وگلاب بر سر مالیدن وجلاب
درین مقام از اشیای بارده مثل تمر هندی وآب انارین معصور
با تخم آن وسکنجبین ساده وآب هندوانه وتلیین طبیعت بآب ترنجبین
وشیر خشت وصداع حادث بسبب غم ازین قبیل است وبهترین علاج درین

ده مثقال ویا آب انار مقدار سی درم با قند سفید

صداع حادث بسبب غم

مقام

مقام خواب کردن است وتحصیل ترطیب دماغ ومزاج بخوردن کاهو که بلغت
عرب مسمی بخس است وخیار وهندوانه وغذا مزوره از ماش مقشر وکدوی
تر وگوشت مرغ جوجه یا ماء الشعیر اگر حرارت در جمیع بدن احساس کند واما
صداع که حادث از سوء المزاج بارد است بی ماده یا از اسباب خارج بدن
می باشد مثل حادث از ملاقات برد وگردیدن در هوای سرد وسر بهوا
دادن وبآب سرد در آمدن وعلامات این اسباب تقدیم سبب وبلادت
حواس وثقل سر ومیل وجع بجانب موخر سر وسکون وجع بکمادات حاره
مثل بادیان وسبوس وامثال آن گرم کرده نهادن وعلاج درین نوع صداع
جلاب از بادیان دو درم وبیخ سوسن تراشیده سه درم وگلقند شکری یا عسل
ده درم وغذا مزوره از نخود آب با مغز تخم معصفر وخوردن گوارشات
حاره وکمادات حاره ودخول حمام وسر را بمحادات گرم با حنا بستن حاره
داشتن بیان صداع حادث از اسباب داخله ویا از اسباب
داخله است مثل حادث از خوردن ادویه بارده مضره بدماغ مثل افیون وکافور
وخوردن آب سرد ومثل آن وعلامت این نیز تقدم اسباب مذکوره است
ومقارنت آن وبرودت ملمس ومنتفع شدن به پوشیدن سر بخرقه گرم
علاج وعلاج این صداع تسخین بعبیر گرم ساختن سر است به نطولات وبدلاع
روغنها وحار چکانیدن ومشمومات حاره وخوردن گلقند ونخود آب ومرغ
خانگی واطریفل بزرگ وتریاق اربعه پیش از طعام وبعد از طعام مجوز است
واگر این صداع بعقوبت ومزمن شود موجب کوری است وگاهی این صداع

بیان صداع حادث از برودت

بیان علاج

۱۵/۴

بیضه

در بعض اشخاص بحیثیتی میشود که فتح عاین میسر نیست وکانه بهیچ میکوبند
یا برباد میکنند یا اره میکشند و در اکثر بکوری می انجامد و نزول آب در
چشم و این صداع را بیضه می نامند و از تاریکی منتفع میشود و از روشنایی
متضرر و این صداع اکثر برکسی عارض میشود که دماغش ضعیف باشد و مواد
را زود قبول میکند و طبیعت از دفع آن بخود عاجز است و علاج در این نوع
صداع تقویه دماغ است بشمومات و ادویه خوشبوی مقوی دماغ بخور موافق
او بحب واجب مثل عنبر و عود و بعد از ان تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط
فاسده و رطوبات ردیه بایارجات و حبوبات نافعه مثل حب صبر
و تلیین طبیعت بحقنه حاره و جولات از شیافات ملینه و جلاب از بنفشه
و بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و قند سفید ده درم اول
دوا را در یک و نیم پیاله آب باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده
صافی ساخته و قند اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا از مزوره از نخود و ماش
مقشر و شیرهٔ بادام و از معالجات اوست جوشانیدن سداب تازه در
روغن زیت و اگر زیت موجود نباشد در روغن کنجد چندانی که رنگ سبزی
سداب در روغن ظاهر شود و ازین روغن بر سر باید مالیدن و اطبا قول
درین صداع را فصل شمرده اند یعنی گفت و گوی بی فایده است زیرا که
شفا یافتن ازین صداع دور است اما بهر تقدیر در معالجه او سعی باید کرد
تا زیاده نشود و سبب نزول آب در چشم نگردد **صفت حب نافع**
صداع مزمن است اما حبی که نافع ازین صداع باشد صبر سقوطری یک مثقال

هلیله

شقیقه

هلیله زرد یک مثقال مصطکی نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و بآب کرنب خمیر
کرده حب باید ساخت و بوقت نضج خلط باید فرو برد و این یک شربت
است و حب قوقایا نیز ازین صداع بسیار نافع است و اجزاء او ترکیب
آن برین وجه است عصارهٔ افسنتین یکدرم صبر سقوطری یکدرم سقمونیا
نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ مجموع را کوفته و بیخته و بآب کرفس خمیر کرده
حبها باید ساخت و این نیز یک شربت است **مقاله ۲**

دربیان شقیقه و این اسمیست مر درد شقیقه را و او دردی و المیست در یکی از
دو شق سر و آنکه عام نیست تمام سر را سبب آنست که مادهٔ این مرض در غایت
قلت است و هر جانب که اضعف است قبول آفت میکند و در بعض مقامات
مناقشه جاری است زیرا که قلت ماده مستلزم حدوث آفت در احد الشقین
معین نیست غایت ما فی الباب مقتضی حدوث آفت در شقی از شقوق
باشد چرا جایز نباشد که بر تقدیر قلت ماده منتشره بجمیع اعضا و اجزای
سر شود و صداع عام باشد این مقدار توان گفت که مادهٔ قلیله بعد از
حدوث تجاوز و سرایت از ان محل بمحلی دیگر نمیکند و این نیز وقتی
باشد که ماده ذو قوام باشد اما اگر ماده غیر ذی قوام باشد که مثل مائیه و ریح
محل بحث است و سبب این صداع که شقیقه است سبب صداع مذکور است
غایتش آنست که غایت طبیب باید که مصروف بجائی باشد که درد است

شقیقه دموی

و مادهٔ این صداع یا حار دموی است یا صفراوی و یا بارد بلغمی است یا سوداوی
و علامت شقیقه دموی مثل علامت صداع دموی است و علاج او

درین صورت فصد قیفال است و اسهال و تلیین طبیعت بآب فواکه
و مطبوخ خیار شنبر و همچنین علامت شقیقهٔ صفراوی علامت صداع
صفراویست **شقیقهٔ صفراوی** و علاج او علاج صداع صفراوی است
بمطبوخ هلیله زرد و تنقیهٔ جمیع بدن از خلط صفراوی و نطولات باید بهم
کردن حشایش بارده طبخ کرده باشند و چون درین مرض خون الفروانی
قطع سل باید کرد که آن عبارت از بریدن رگی است قریب صداع و داغ
کردن آن و نیک بستن که خون شریان جریان نکند و اگر بعد از جریان
تسکین نیابد خوف هلاک است پس بوقت جریان خون **ادویهٔ لاذوق** از اودیه
لازقه که مراد بآن ادویهٔ چسپاننده سر جراحت است مثل افیون و صمغ عربی
و تخم کاهو و کثیرا و دم الاخوین بوزن برابر مجموع را کوفته و نیک حلایه
کرده و بآب گرم خمیر ساخته بر روی کاغذ باید مالید و بر جراحت که خون
از و جاریست باید نهاد و چند روز او را از محل خود نباید برداشت تا تمام
خشک شود و اطبا درین باب مبالغه و اهتمام مبالغه بلیغ دارند زیرا که
در جریان خون شریان و عدم سکوت آن خطر عظیم است **شقیقهٔ بلغمی**
و اما شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را علامت و علاج هر دو قریب بعلامت و علاج
صداع بلغمی و سوداوی است و از شقیقهٔ بلغمی جلاب از تخم بادیان دو درم
و از گل انگبین قندی که مراد بآن گل قند است ده درم و حزوره از نخود آب
و شیرهٔ تخم معصفر باید داد و تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن بحب اصطمخیقون باید کرد
صفت حب اصطمخیقون و اجزاء حب اصطمخیقون انیست سلیخه هفت

سنبل
درم غاریقون ده درم صبر سقوطری پنج درم سنبل و حب بلسان و شاخ
اذخر که مراد بآن گل گز و گیاهی است که او را خلال مامونی می نامند از هر
یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل از هر یک پنج درم مصطکی
یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب برگ بادیان خمیر کرده حبها باید
ساخت و مقدار خوردن این ترکیب بوقت حاجت و بعد از چند روز خوردن
جلاب و غذای موافق یکمثقال است **شقیقهٔ سوداوی** اما علاج شقیقهٔ
سوداوی بخوردن جلاب است از بادرنجبویه دو درم و از بیخ سوس
تراشیده نیم کوفته سه درم قند سفید ده درم بر وجهی که رسم و عادت
طبخ کرده و صاف ساخته و قند بآن آمیخته باید خورد و غذا نخود آب و روغن
بادام و تنقیهٔ بدن بعد از نضج ماده بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون باید کرد
و تقویت دماغ بلخلخه که مقوی دماغ باشد و حار رطب بود باید کرد
و نطول از حشایش حاره رطبه جوشانیده نیم گرم بر سر باید ریخت و خود را
از گرمای بسیار گرم و از سرمای بسیار سخت محفوظ و پوشیده باید داشت
و در دو سه روز دواء المسک مقدار یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد که بسیار
نافع وقتی که مادهٔ شقیقه بلغم و سودا باشد **اجزاء دواء المسک** اجزاء ترکیب
دواء المسک بر این وجه است جند بیدستر یکدرم و نیم نانخواه که مراد بآن
ناجوانی است و زعفران و تخم کرفس از هر یک چهار درم افسنتین رومی و صبر سقوطری
از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بوزن ادویه عسل صافی خمیر کرده در ظرفی
چینی نگاهداشته برداشته در شب جو باید نهاد و مقدار خوردن از این معجون یکدرم است

دریک دو قاشق گلاب گرم کرده وگاهی صداع در عورات بسبب ورم یا قرحه در
رحم حادث میشود وعلاج وی علاج همان عضو است وگاهی صداع بسبب
جراحت یا ورم در گرده ومثانه وانقطاع بخارات ازین اعضا بدماغ حادث
میشود وعلاج او علاج این اعضاء مذکور است

مقاله ۳ در بیان دوار

ودوار عبارت از گردیدن سر است واین حالتی است که انسان خیال میکند
که اشیاء بر وی میگردد وسبب این مرض خلط غلیظ خام است که در بطون
پردهای دماغ زده است یا عروق دماغ مملو ازین خلط شده وازین خلط
بخارات غلیظ که بتحلیل نمیرود حادث شده است وسبب این اعراض گشته
وروح نفسانی در حرکت آمده بسبب این بخارات خصوصاً که نظر باشیاء دایره
باشد مثل گردیدن چرخ ونظر کردن در چرخ آسیا ونظر در آب جاری که شدید
الجری باشد ممد ومعاون این اعراض است ونیز از نظر کردن از بلندی با آب
پستی حذر باید کرد زیرا که فضلات وبخارات موجبه درین حین حرکت میکند
ومیگردد بر خود وهمچنانکه کسی که سماع میکند ومیگردد چه این موجب حرکات
مختلفه خلط وبخارات مثل گردباد واین اخلاط خالی ازین نیست که منصب
ومتمکن در معده است یا از اعضاء دیگر متراقی ومتصاعد بسر میشود وانکه سبب
در نفس دماغ متمکن باشد این نیز خالی ازین نیست که بارد بلغمی است
یا بارد سوداوی اما **علامت دوار بلغمی** علامت آنکه بارد بلغمی است بلادت
در حواس وبسیاری خواب کردن وبسیاری آب دهان وسفیدی بول وغلظ
آن وقلت عطش وکسل وسستی در جواب از سوال وبطوء وسستی در نبض

بیان علاج

ولین آن وبسیاری طنین ودوی که مراد بآن آواز کردن گوش است اما علاج
اشامیدن جلاب از بادیان رومی وبادرنجبویه وبرگ گاوزبان از هر یک
ده درم در دو پیاله آب باید جوشانید تا نیمه کمتر بماند واز کرباس گذرانیده
واز گل قند عسلی که مراد بآن جلنجبین است ده درم آمیخته بر نهار باید خوردن
وغذا مزوره از نخود ومغز با شیره تخم معصفر وتنقیه بدن بعد از نضج خلط موجب
مرض بحب ایارج ویا حب شبیار وحب صبر وغرغره بماء العسل که در وی حب
وایارج وخردل وفلفل طبخ کرده باشند وبر بخار آبهای که در وی حشایش حاره
جوشیده باشد خود را داشتن مثل بابونه واکلیل الملک وامثالهما وچکانیدن
چند چند ستر در بینی علیل وکندش وسیاه دانه ومرزنجوش وفلفل ضروریست
وخود را بر بخار جوشیده ادویه ملطفه داشتن نافع است آن نیز مثل بابونه
واکلیل الملک وصعتر ومرزنجوش وقیصوم وشیح وتمام وشاسفرم که مراد بآن
گل وگیاه ریحان است وورق غار که حب الغار میوه این درخت است وقرنفل
وامثال اینها وحقنه اشیاء حاره نیز درین مقام نافع است زیرا که موجب جذب
مواد است بجانب اسفل ومانع از ترقی اخلاط وبخارات متراقیه متصاعده است
بدماغ **دوار سوداوی** واگر سبب ماده بارده سوداوی باشد علامت
آن وسواس وحب وحدت وهمیشه صامت وساکت بودن است وکثرت
افکار ردیه که موجب آن وظلمت بصر وبیخوابی وخشکی زبان وکمی آب دهن وتخیل
اشیاء متسوده وکدورت قاروره وصلابت نبض وضعف آن **بیان علاج**
وعلاج درین مقام اشامیدن جلاب است از بادرنجبویه ده درم وبیخ سوسن

تراشیده و نیم کوفته دو درم باده درم قند سفید اول ادویه را با قدری آب
که مناسب دوا باشد بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس
کذرانیده صافی ساخته بعد از ان قند اضافه کرده نیم کرم باید آشامید
چنانچه عادت و رسم است و غذا مزوره از نخود شکسته و ماش مقشر با شیره
مغز بادام بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن و دماغ از فضول و اخلاط
موذیه سوداویه باید کرد بمثل حب افتیمون یا مطبوخ هلیله بمطبوخ ترید
و تقویه سر و دماغ بمشمومات حاره عطره و عطوسات و غراغر که موجب
قلع اخلاط لزجه از دماغ و حواشی آن شود همچنانچه در معالجه دوار بلغمی مذکور شد
و گاهی **دوار حادث از امتلا** دوار از عقب امتلا حادث میشود و معالجه آن
قی است و تنقیه معده از غذا فاسده و سزاوار صاحب دوار بلغمی و سوداوی
را آنست که متعاهد اطریفل صغیر شود و التزام اکل جلنجبین کند با بادیان رومی
و مصطکی از هر یک دانکی خلط کرده بخورد و گاهی دوار حادث از کیموس
و خلط میشود و آن یا صفراست و یا خون است **بیان دوار صفراوی**
و علامت دوار صفراوی قلق یعنی اندوه و التهاب است که مراد با آن
سوزش است و تلخی دهن و زردی رنگ و سرعت زوال دوار و بسیاری
عطش و تخیل اشیاء زرد و سقوط اشتهای طعام و ناریت بول و یافتن
راحت بچیزهای بارد از اشربه و اغذیه و ادویه و سرعت نبض و حرارت
ملمس سر و علاج درین مقام قی است و اخراج مادهٔ صفرا از سر و جمیع بدن
بمطبوخ هلیله یا بحب بنفشه که او را تقویت بمحموده کرده باشند و جلاب

و شکر ده درم

از تخم کاسنی دو درم و از بیخ سو...
نیم کوفته دو درم و شکر ده د...
مزوره از ماش مقشر با...
و تقویه سر بمشمومات بارد...
... را مثل بنفشه و گل نیلوفر...
و نطولات محلله و عطو...

...سنی دو درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو درم و غذا مزوره از
ماش مقشر با شیره مغز بادام و تقویه سر بمشمومات بارده مقویه مر دماغ را
مثل بنفشه و گل نیلوفر و گل یحیی و سیب و نطولات محلله و عطوسات
و سعوطات بارده و چکانیدن گلاب و اندک سرکه در بینی و بوییدن
برگ آس از مقویات سر و دماغ است **دوار دموی** و اما علامت
دوار دموی سرخی رنگ بشره و اعضا و شیرینی دهن و گرانی سر و گرمی آن
و بیرون آمدن عروق سر بواسطه امتلای عروق از خون و سیلان دمع از چشم
بوقت دوار و علاج درین مقام فصد قیفال است و حجامت ساقین و آشامیدن
جلاب تمرهندی ده درم با آب انار ترش افشرده با شحم آن یا قند با سکنجبین ساده
یا گلاب از هر یک ده درم و تلطیفه خون و حل و تلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ
فواکه و اگر حدوث دوار بشرکت معده باشد علامات آن غثیان و تهوع
و آروغ بدوام و سوء استمراء که مراد با آن بر کذرانیدن معده است مر غذا را و سابقه
تخمه و اختلاف حال دوار در شدت و سکون و علاج تنقیه معده است از
اخلاط فاسده بقی و تدابیری که موجب قوت هاضمه باشد و اصلاح حال
معده و تقویه او بحبوب و معاجین نافعه مقویه مثل معجون خیارشنبر
و جوارشات مثل کوارش سفرجلی و کوارش مصطکی و کوارش عود که
هر دو مقوی معده اند و دیگر کوارشات مقوی معده که موجب جودت
هضم باشد مثل کوارش مصطکی و کوارش عود و عنبر و آشامیدن جلاب
گلقندی که از قند ساخته باشند ده درم با دو درم بادیان اگر چنانچه تشخیص خلط

دوار بشرکت معده

ند و مانع روح میشود از نفوذ بر وجه طبیعی در عروق دماغ و تبرید و تخدیر
دماغ میکند و علامت این اسباب بلادت حواس است و گرانی سر و
سوء فکر و بسیاری فزع و سکون و تخیل اشیاء سیاه **بیان علاج**
و علاج درین مقام آشامیدن جلاب حار است از بادرنجبویه دو درم
قند سفید ده درم و غذا مذوره از نخود با شیره مغز بادام و اگر شخصی ضعیف
باشد گوشت مرغ دران طبخ کنند و تنقیه بدن و دماغ از اخلاط فاسد بعد از
ظهور نضج در قاروره بمطبوخ افتیمون و حب ایارج **صفت حب ایارج برای**
تنقیه سر و این حب که مذکور میگردد درین مرض بسیار نافع است هلیله سیاه
یکدرم تربد تراشیده و بروغن بادام چرب کرده یکدرم و نیم بنفشه خشک
دو درم بادیان رومی یکدرم اسطوخودوس و بسفایج و افتیمون از هر یک یکدرم
و نیم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها سازند هر یک
بمقداری که بسهولت توان فرو بردن و بوقت سحر بعد از جلاب و ظهور
نضج باید خوردن و نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان تخم بهی
از قند و گلاب و تخم ریحان شسته بطریقی که رسم است باید اختیار کرد
و مزوره پرهیز را در آخر روز اختیار باید کرد چنانکه قانون طبی باین ناطق
است و این شربت مذکوره شربة واحده است و اگر باین تدابیر خلاص
و نجاح حاصل نشود دست بدامن حقنه باید زد که امید نجات است اما حقنه
قویه باید و بتدریج باید و این علاج وقتی که سبب سدد را اخلاط و امتلا
آن در عروق سر و جمیع بدن باشد اما هرچگاه سبب سدد سقط و ضربه

بیان حقنه است

بارد در معده کرده باشد **صفت حقنه که تنقیه معده کند** و حل
طبیعت بحقنه حاره تا جذب مواد بجانب اسفل کند و این حقنه نافع
که مذکور میگردد اجزاء و ترکیب آن سنای مکی هفت درم قنطوریون
دقیق که مراد بآن تخم جاروب خانگی است سه درم تخم زغیر و تخم حلبه
و گل خطمی و سبوس گندم و جو کشک کرده و بنفشه خشک و گل سرخ از هر یکی
یک کف متوسط جمیع ادویه را در سه رطل آب باید جوشانید تا یک رطل
بماند و از کرباس گذرانیده صافی ساخته نمک طعام یکدرم و روغن کنجد
درم و آب کامه ده درم و بوره ارمنی نیم درم مجموع را با مطبوخ نیک خلط
کرده در محقنه که آلت این عمل است نیم گرم سه دفعه ریخته به دفع در یکروز
عمل باید کرد اگر تابستان باشد صباح باپگاه و اگر زمستان باشد نیم روز در خانه
گرم و پیشتر از عمل اختیار شوربای مزوره باید کردن یا شیربرنج که تقوی معده
باشد باید خوردن تا عمل بر خلای معده واقع نشود **بیان مقیّئ** و با تنقیه
معده باین مقیّئ که مذکور میگردد باید کردن ترب با ورق باید کوفت و آب
از و گرفته اندکی عسل و اندکی نمک طعام آمیخته باید آشامید و زمانی صبر نمود
اگر بخود بیرون آید فبها و الا دست انداخته قی باید کرد و نیز تخم ترب ده درم
و تخم خربزه نیم کوفته پنج درم و تخم شبت و گیاه او ده درم در سه رطل آب
این مجموع را باید جوشانید تا رطلی باز آید و صافی ساخته و اندک نمک
طعام و اندک عسل آمیخته و نیک خلط کرده باید آشامید و قی باید کرد و هر
چگاه بدین تدابیر معده پاک شد متعاقب ده درم گلقند با یکدانک و نیم

ن

بوده باشد که در سر واقع باشد واز آن ورم والم در حجب دماغ باشد
که منع از نفوذ روح وسلوک او کرده باشد علاج درین صورت تنقیه
ماده است از دماغ اگرچه بفصد باشد وحفظ سر ودماغ از غبار وآفتاب
تا موجب عطسه نشود چه عطسه درین مرض مضر است وضماد سر بموم روغن
که از روغن گل وروغن بنفشه بادام واندکی کتیرا نیز دران خم کرده باشند
باید کرد وگاهی سدر بوقت صداع حار وبارد حادث میشود اگرچه بر سبیل ندرت
است واین از جهت شدت وجع است در حجب دماغ وعلاج درین مقام
علاج صداع حار وبارد مذکور است

مقاله ۴ در بیان سرسام

سرسام دموی

وسرسام ورمی است در دماغ یا در حجب دماغ واین ورم از دم وصفرا است
همچنانچه قول اصح اطبا است واگر از دم باشد علامت آن خنده است
وصداع وخشونت زبان وگفتن هذیان وسرخی بسیار در چشم ورود وعظم
نبض وسرخی قاروره وغلظت آن وخون بینی اندک وکراهت نمودن
از روشنایی وتب تیز مطبقه وگرانی سر وعلاج فصد است از قیفال
واخراج خون بقدر قوت وطاقت واگر چنانچه شخص ضعیف باشد
ومتحمل فصد نبود حیله در اخراج خون بطریق دیگر باید کرد از مواضع دیگر
مثل مالیدن بینی تا خون بیرون آید وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه باید
کرد ونقیع زردالوی خشک وشربت آلو وآشامیدن جلاب هر صباح
عناب وآلوی بخاری از هر یک بیست عدد یا تمر هندی وقند سفید
وترنجبین از هر یک ده درم وغذا آب جوکشک کرده جوشیده بنفشه

ونیلوفر ویا عناب وسپستان وخشخاش واین شربت در صورتی است که سرفه
نباشد اما اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی از هر یک
سه درم وسپستان بیست عدد در قدری آب که مناسب باشد بجوشانند
تا نیمه بماند واز کرباس گذرانیده بر نهار بیاشامد وغذا درین مقام کشک
جو جوشیده وتلیین طبیعت در روز ششم اگر نضج در قاروره ظاهر باشد

بیان ملین

واگر نضج در روز ششم ظاهر نباشد تا روز هشتم تاخیر باید کرد وتعجیل در
اسهال وتلیین بمطبوخ باین اجزاست سنای مکی هفت درم بنفشه خشک
یا پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته سه درم آلو وعناب و
سپستان از هر یک بیست عدد مجموع ادویه را در یکمن ونیم آب بوزن شرع
آهسته طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند از کرباس گذرانیده شیرخشت ده درم
وترنجبین ده درم وخیارشنبر ده درم درین مطبوخ انداخته بدست باید مالید
تا حل شود واز برویزن موی گذرانیده صاف ساخته سحر باید آشامیدن
وصبر کردن تا عمل دارو آخر شود وغذا درین مقام آب جوکشک کرده مطبوخ
در آخر روز باید داد واگر با این سرسام هذیان کنند واختلاط عقل باشد
البته در تدبیران بلخلخه از برای تقویت دماغ اهتمام باید نمود واز اشیاء
بارده اختیار باید کرد مثل صندل سفید وسرخ وگلاب وآب خیار واندکی
سرکه وشیر عورات وروغن گل ومالیدن اطراف باب گرم وبنفشه وسبوس
وگل خطمی واندکی نمک طعام ومراد باین تدبیر پاشویه است که در میان اطبا
متعارف ومشهور است ونهادن تراشه کدوی تر بر سر از معالجات ومرطبات

است و بوئیدن ریاحین بارده عطوه نیز ازین جمله است مثل بنفشه
و نیلوفر و گل سیب و فراش از برگ بید ساختن و گلاب بر و پاشیده
بران خواب کردن نافع است و آشامیدن آب هندوانه مقدار پنجاه
مثقال مفید است و اگر قدری قند باد بیامیزند بهتر باشد و خوردن آب
خیار نیز همین فایده میدهد و اخراج آب خیار مثل آب هندوانه است
بطریق کوفتن و افشردن و شربت خشخاش نیز نافع است درین علت
اگر بیخوابی بسیار باشد اما این معالجه را اگر موقوف دارند بهتر باشد
بنابر مقرر اطبا که مجمد دماغ و اعصاب مخاطره است و نیز نفع بلیغ دارد لعاب
اسبغول با جلاب موافق مرض و اگر سبب ورم دماغ صفراوی
باشد و این مسمی خالص بقرانیطس است و علامات او زردی هر دو چشم
و بسیاری حرارت تب و زردی روی و زردی زبان و قلت راحت
و بسیاری هذیان و کم خواب بودن و خفت سر و دماغ و خشکی چشم
و منخرین و شدت عطش و غضب و بد خلقی نمودن و سرعت نبض و زردی
قاروره و ناریت آن که مراد غلبه و اشتداد صفرا است در بول اما علاج درین
مقام صرف عنایت طبیب است بجانب تبرید مزاج و سر و ترطیب آن
بمالیدن و غرق کردن سر در روغن گل و اندک سرکه و غرق کردن سر بروغن
بنفشه نیز از علاجات حسنه است و روغن کدو نیز درین مقام نافع
است بطریقه مذکوره و بالجمله تقویه دماغ بمبردات باید نمود تا بزودی
قبول آفت نکند و اسهال طبیعت بآب فواکه و مطبوخ آن که سابقا مذکور شد

بیان سرسام صفراوی

بیان جلاب

و آب زرد آلوی خشک منقوع و آب انارین که با شحم آن عصر کرده اخراج نموده
باشد مفید است و اختیار کردن جلاب هر صباح بر نهار از تمر هندی ده درم
تخم کاسنی سه درم و عناب و آلوی بخاری از هر یک بیست عدد و قند سفید
ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا که باشد بر آب کشک جو شیده
کردن که در واندکی خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان نیز جوشانیده باشند
و شربت بنفشه و بنفشه مربی نیز درین مرض بسیار نافع است و استعمال
لخلخهای بارده رطبه که در سرسام دموی مذکور شد نیز نافع است و نهادن
تراشه کدوی تر بر سر و تراشه خیار و خس که مراد بآن کاهو است و برگ و کیاه
عنب الثعلب تازه نیز نافع است و خواب کردن بر فراش برگ بید تازه که
بروی صندل و گلاب پاشیده باشند ایضا نافع است و در موضع و مسکن
علیل باید که صور و نقوش نباشد زیرا که اطبا درین مرض امتحان کرده اند بیان
حقنه که در سرسام صفراوی نافع است و این حقنه که مذکور میگردد درین
مرض نافع است خصوصا که صفراوی باشد زیرا که اسهال برفق میکند و حرارت
احداث نمیکند بلکه اطفاء حرارت می نماید و در حمیات حاره نیز موافق
است اجزا و طریق ترکیب آن سبوس و بنفشه خشک و تخم خطمی و جو
مقشر نیم کوفته از هر یک یک کف دست عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد و نیلوفر چهار درم که دو مثقال و چهار دانگ میشود و سنای مکی پنج
درم مجموع این ادویه را در چهار رطل آب بآتش آهسته باید جوشانید تا یک
رطل و نیم بماند و از کرباس صاف کرده و ده درم شکر دران حل کرده و ده درم

روغن بنفشه بآن آمیخته و نیم گرم ساخته در خانه گرم بوقت زمستان و در خانه
گرم بوقت زمستان و در خانه معتدل بوقت تابستان حقنه باید کرد چنانچه
رسم است و حقنه دیگر از برای همین مرض که اطفاء حرارت غریبی
میکند و موجب تسکین عطش نیز میشود و از شیره کشک جو جوشیده
دو وقیه و لعاب تخم اسبغول یک وقیه و روغن بادام شیرین یک وقیه
و روغن کدو یک وقیه مجموع اینها را برهم باید زد تا مخلوط شود و در محقنه
باید ریخت و بر وجه مذکور عمل باید و این حقنه سوزاک و تب را بس می
نشاند و اسهال در سرسام صفراوی اعتبارش اولی است زیرا که توجه
و تصاعد ماده درین مرض بجانب دماغ است و بعضی اطبا گفته اند که هر کس که
عمر او از شصت سال تجاوز کرده باشد و او را سرسام حار دموی یا صفراوی
عارض شود نجات و خلاص از آن مشکل **بیان کسانیکه اغلب مرض سرسام**
ایشان را حادث می شود و بقراط گفته که سرسام در جمیع اجناس قتال است
و نیز گفته که سرسام کسانی را عارض میشود که مدمن خمر باشند و حلاوت بسیار خورند
و گوشت را مداوم و ملازم باشند و در آفتاب بسیار تردد کنند و پیش آتش
بسیار نشینند و اگر در حمیات حاره علیل از روشنائی نفرت کند و درد سر
داشته باشد علامت حدوث سرسام است اما اگر سبب سرسام خلط
سوداوی باشد گفتن هذیان است و خوف و گریستن و بیخوابی و زوال عقل
بطریق در ربع و خشکی مناخر و لهات و همیشه باز ماندن چشم و مبهوت
شدن و ریختن ماده نیز محترقه است در تجاویف و بطون و شرائین دماغ

بیان سرسام بلغمی و سوداوی

بلغمی باشد علامت سرسام سوداوی

وعلامات

و علامات او علامات سرسام صفراوی است بلکه اشد است ازو و از علامات
او خشکی لب و دهن و بینی و زبان است در اول حدوث مرض و علاج
او علاج سرسام صفراوی است اگر تجاوز از سه روز کند و مرض ماشرای معروف
بین الاطبا از این جمله است غایتش آنکه حدوث ماشرا در اجزاء خارجیت از
سر مثل روی و بینی و قریب چشم و این نیز بدترین سرسام است از روی
اعراض و علاج هر دو قسم اخراج کردن خون است بطریق فصد از قیفال بقدر
قوت و مزاج و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و باقی علاج سرسام دموی است

مقاله ۶ دربیان سبات

و سبات عبارت از خواب کردن بسیار
است غیر طبیعی که صاحبش به تنبیه متنبه نمیشود و چشمهای مبهوت پوشیده است
بنوعی که بآسانی نمی تواند کشاد و اگر انگشت بزور در آورده شود چشم بکشود نیش
میکشاید و باز برهم می نهد و سبب این مرض یا سوء المزاج بارد ساده است
یعنی بی ماده که عارض دماغ شده باشد یا بسبب مبالغه در خوردن ادویه
و اغذیه و اشربه مبرده مخدره یا بسبب بسیاری برودت که مجاور و
ملاصق سر شده است و علامات آن تقدم اسباب مذکوره است و برودت
ملمس و کبودی رنگ بشره و صلابت نبض و بطوء او و بیاض قاروره
و عروض حالی شبیه باعراض صرع و علاج درین مقام رفع تباهی اشیاء
مخدره که واقع شده باشد و تبدیل مزاج دماغ بروغنهای حاره بکیفیت
که ملطف باشد مثل روغن زنبق و روغن یاسمین و شبت و بابونه و خوردن
جلاب از بادیان قدر دو درم و از گلقند عسلی ده درم و غذا مزوره از نخود مقشر و مغز

بیان سبب

بیان علاج سبات

تخم معصفر قدری که مناسب باشد **یا سبب ماده خام رطب باشد** و یا سبب
این مرض ماده خام رطب است و علاماتش گرانی در معده و سیلان آب
از منخرین است و بسیاری آب دهن و اختلاج و پریدن ابروان و چشمان
و اگر بر وصیتی کشند و خواهند که متنبه شود متنبه شدن بر وی بسیار صعب
باشد و این نوع سبات را اگر در معالجه اهمال شود سر بکشد یا صرع گشته
و یا مؤدی بفالج شود یا بلقوه شود و علاج درین مقام آشامیدن جلاب

بیان علاج

از بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان رومی از هر یک دو درم و از گلقند قندی
ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب باتش ملایم باید جوشانیدن تا نیمه
کمتر بماند و از کرباس گذرانیده و گلقند مذکور را در وی حل کرده و نیم گرم ساخته
بر نهار باید آشامیدن و غذا مزوره از نخود و باندکی فلفل و دارچینی و نانخواه
با مغز تخم معصفر و بعد ازان تنقیه بدن بعد از ظهور نضج قاروره **حقنه
که بهر این مرض نافع است** و حقنه را باین صفت که مذکور میگردد
خشک و شبت و بابونه و سنای مکی از هر یک هفت درم حلبه پنج درم بیخ
سوس تراشیده و نیم کوفته سه درم تخم بادیان و تخم کرفس از هر یک دو
درم اشق و مقل ازرق از هر یک دو درم سکبینج دانگی مجموع این ادویه را
در شش رطل آب باتش ملایم باید طبخ کردن تا دو رطل بماند و صافی ساخته
و از بوره و نمک طعام هر یک نیم درم آمیخته و آب کامه و روغن زیت اگر
یافت شود و عسل از هر یک ده درم در تابستان بوقت صباح یا بیگاه
و در زمستان بوقت پیشین نیم گرم حقنه باید کرد چنانچه رسم است و خوردن

شربت بادرنجبویه با دواء المسک شربت احجاب سبات را قوی نافع است و تنقیه
دماغ بحب ایارج لوغاذیا باید کردن و چکانیدن روغنهای حاره در دماغ و بوئیدن
بوهای خوش و گلهای خوشبوی که مایل بحرارت باشد مثل مرزنجوش و یاسمین
و تمام و صعتر و گرسنه بودن علیل و خوردن اطریفلات و تبدیل مزاج و اما اگر سبب
تصاعد و تراقی بخارات حاره باشد همچنانچه در حمیات حاره و حصبه حادث
میشود علاج درین صورت علاج آن حمات که حادث شده و تقویت
دماغ بمشمومات خوشبوی و اگر سبب بخارات متصاعده از معده است و

بیان آنچه سبب او بخارات حاره باشد

و آنچه سبب آن بخار معده باشد

علامات سابقه آن تخمه است و امتلای غذایی و دوی و طنین که مراد بانین
هر دو آواز کردن گوش است و یافتن خفت از جوع و خلاء معده علاج درین
مقام تنقیه معده است و صرف عنایت و اهتمام طبیب باصلاح حال معده کم
باید که باشد از تقویت و تعدیل مزاج بقی و اسهال و حقنه و حبوب مسهله
و اگر سبب ضربه یا سقطه باشد که بر صدغین واقع شده و موجب کسر عظم که سالک روح
روح نفسانی است و انسداد آن گشته و بدین سبب متعذر است حرکت
بظاهر و درین مقام علاج اول معالجه کسر است و استعمال مقویات دماغ و رادعات
مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و فوفل و امثال این نهادن بر موضع ماوف
و آنچه سبب او ورم جگر باشد و یا سبب ورم جگر باشد علامات آن علامات
ذات الجنب است و درین مقام علامات ذات الجنب پیش باید گرفت علاج
گرمی بدن و دماغ باشد و معجونی که این مرض را نافع بلیغ باشد بدین صفت است
زنجبیل و فلفل و الکهرو سیاه دانه و قسط از هر یک پنج درم برگ سداب خشک

صفت معجون که درین مرض نافع است

وحلتیت که مراد بآن انگوزه است از هر یک ده درم جندبیدستر که عبارت
از خصیه سگ آبی است دو درم و نیم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با اندک
عسل صافی که کفایت باشد مخلوط ساخته بوقت حاجت هر روز مقدار
یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد و درین مرض اکسیر فقط نیز نفع بلیغ دارد قدری
از و که کفایت باشد با قدری عسل صافی خلط کرده بوقت حاجت اختیار
باید نمود و زنجبیل با عسل و حبة السودا که مراد بآن سیاه دانه است با عسل
ایضا درین علت نافع است و خوردن مویز شیرین و چهار مغز و سداب و نار
جیل که مراد مغز جوز هندی است نافع است و قلیها و مطبخها که دران ابازیر
یعنی ادویه حاره کرده باشند نافع است و از اغذیه که مناسب اصحاب این
مرض است نخود آب است با روغن زیت و از ابازیر زیره و شبت و روغن
چارمغز **شراب درین مرض اضافت مضرات فملک است** و از چیزهای که درین
مرض بسیار مضر است و هلاک موذی میشود خوردن شرابست زیرا که موجب
مزید مرض اما نافع بلیغ است ماء العسل با افاویه یعنی ادویه حاره لطیفه خوشبو طعم
مثل دارچینی و مصطکی و غیر ذلک **بیان ساختن ماء العسل** و طریق ساختن آن
برین وجه است که عسل یک رطل و آب شش رطل باهم خلط کرده بر هیئت
جلاب بآتش ملایم طبخ باید کرد بعد از کف گرفتن و بوقت رفتن یکحصه و ماندن
دو حصه از زنجبیل و فلفل و سنبل و دارچینی و قرنفل و خولنجان و مصطکی هر یک یکمثقال
کوفته و بیخته و در خریطه سفید کرده دران دیگ باید انداخت و دو سه جوش
داده فرود باید آورد و در ظرف سنگین حفظ باید کرد یا در شیشه و بوقت

حاجت اندک اندک باید آشامید **مقاله سیم در بیان سهر** و این مرض
عبارت از افراط و کثرت بیخوابی است و سبب آن اکثری یبوست غالب
است بر دماغ و غلبه یبوست می تواند که غم و اندوه شدید باشد و یا بسیاری
استفراغ رطوبات باشد و یا سبب گردیدن در ایام حاره در آفتاب باشد
یا از بیخوابی ضروری بواسطه نگاه داشت و پاس اشیا از دزد یا بواسطه
اختیار ریاضت باشد چنانکه ارباب سلوک راه آخرت را می باشد و یا بواسطه
سفر که همیشه اختیار ابوار و شبگیر میکنند همچنانکه ارباب تجارات و خدام
کشتی را ضروری است **بیان علاجهای بیخوابی** وجالینوس گفته است
که مردی را دیدم که بیخوابی کشیده بود و در و اختلاط عقل حادث شده و یا
بجمله علامت آن خفت در سر است و حواس و خشکی زبان و منخرین و علاج
او ترطیب مزاج دماغ است و دوشیدن شیر عورات بر سر صاحب سهر و عرق
کردن سر بروغن بنفشه و روغن کدو و ریختن آبی که دران خشخاش و بنفشه
و امثال آن جوشیده باشد بر سر و از جمله علاجات نافعه دخول حمامات
معتدله مرطبه است و بوییدن مشمومات که رایحه رطبه دارند از ادویه و ریاحین
و فواکه آنچه مرطب باشد و سعوطات معقوده که مراد بآن چکانیدن اینهاست
از طریق بینی مثل روغن خشخاش و آب کاهو و اگر چه خشخاش مرطب نیست
اما جلب نوم را مجرب شده است و اما در تنقیه علاج ملاحظه ترطیب
و از چیزهایی که خواب می آورد مالیدن با عتدال است و آواز آب و غنی که
حائل نباشد باین معنی که آواز آب دریای جاری که مخوف است نباشد

واصوات ملایم نیز موجب حصول خوابست وازین سبب کودکان
در کهواره باصوات بخواب میروند و ازجمله آنچه جلب خواب میکند
تعب بلیغ وپیاده رفتن است وخوردن کاهو مجرب شده است
ودر زیر سر نهادن شبت موجب خواب وتنقل بمغز بادام وتخم خشخاش
جالب خواب است پس بهر تقدیر حیله از بهر خواب صاحب سهر باید کرد
وبعد از دخول حمام مرطب که آب وهوایش معتدل باشد اگر خواب نیاید
این علامت ردیست ودلالت بر حدوث وسواس وجنون میکند
ودرین صورت هر صباح بر نهار جلاب ده درم شربت بنفشه ...
درم شربت بنفشه تا ده درم شربت خشخاش یا سه قاشق آب نیم
گرم باید آشامید وغذا از وره از ماش مقشر وکدوی تازه وقتش
باشد واسفاناخ وکشنیز تر وریختن آب نیم گرم بر سر وازچیزهای
که خواب آورده مثل بوییدن افیون و دخول حمام بعد از گذشتن طعام
از معده واجتناب از خوردن اشیاء حامضه وحریفه وگاهی سبب سهر
وجع وتب وامتلا وسوء هضم باشد باجتماع مجموع ویا بانفراد هر یک
وعلامت وجود آن اسبابست وعلاج درین مقام علاج سبب
وتنقیه بدن از ماده موجب وسعی نمودن باصلاح هاضمه مقاله ۸

درییان سبات وسبب او اجتماع اسباب سبات وسبات

سهر است واختلاط بلغم است باصفرا وعلامات او خواب طویل
گاهی وبیداری بافراط در وقتی دیگر باقلق واندوه وسبب در حالتی

سهرست

آنست که وقتی سوء المزاج بارد مستولی بر دماغ میشود واحداث نوم طویل میکند
وگاهی سوء المزاج حار بر دماغ استیلا می یابد واحداث غلبه بیداری میکند
واز علامات او انتفاخ روی وچشم وسرخی آنست در بعض اوقات

بیان علاج

وبعکس اینست در بعضی اوقات وعلاج درین مقام تنقیه بدن ودماغ
است از خلط غالب موجب بحبوب وحقنه وتبدیل مزاج بحب واجب واین
وابسته بحدس طبیب متبحر است صفت حب که تنقیه دماغ و بدن کند

آنست که

اما حبی که نافع است درین صورت مرض بدین صفت است تربد تراشیده

آنست که وقتی سوء المز[اج]

بروغن بادام چرب کرده یکدرم سقمونیا یعنی محموده نیم دانگ مثقال که دو نخود
میشود بوزن وبادیان وتخم کرفس از هر یک یک ونیم درم بنفشه خشک دو
درم پوست هلیله زرد یکدرم نمک نفطی نیم درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته با آب
بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بمقداری که باسانی توان فرو برد

صفت حقنه که تنقیه دماغ

بعد از پرهیز وجلاب معید مرض ونضج ماده بوقت سحر باید خورد وتا نیم
روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود وبعد از ان شربت ملایم مزاج باید اختیار
کرد وحقنه که درین مرض نافع است برین وجه است سنای مکی پنج درم سبوس
گندم در کیسه کرده یک کف پرسیاوشان پنج درم بنفشه خشک سه درم
عناب وسپستان از هر یک ده عدد نیلوفر سه درم تخم حلبه ده درم بابونه و
اکلیل الملک از هر یک هفت درم مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش ملایم
طبخ باید کرد تا نیمه بماند واگر با سه جامی ساخته ده درم فلوس خیار شنبر و
روغن کنجد وعسل از هر یک پانزده درم ونمک طعام وبوره ارمنی از هر یک نیم

درم آمیخته نیک خلط باید کرد و نیم گرم در خانهٔ معتدل الهوا در حرارت و برودت
در تابستان صباح یا پگاه و در زمستان میان روز عمل باید کرد و نوعی ازین
مرض را شخوص می نامند و سبب او مادهٔ سوداویه غلیظ است که تبخیر
و متصاعد بدماغ میگردد و آنجا بخار او متراکم میشود و آنرا اخذ نیز می نامند
و علامت آن شخص هر دو چشم است و فساد حرکات او و علاج درین نوع
تنقیه بدن است بحقنهٔ حاره اگر مریض ضعیف نباشد و قوت این تدبیر
داشته باشد و اگر قوت نداشته باشد تدبیر او بحب نطولات معتدله
باید کرد مثل ورق سلق که مراد بآن برگ چغندر است و آب سبوس گندم
و گل خطمی برین وجه که سبوس یک کف و برگ چغندر یکدسته در یک کاسه
آب باید جوشانید باتش ملایم آن بماند و از کرباس گذرانیده بوره ارمنی
یکدرم شحم حنظل یکدانک و نیم و روغن کنجد ده درم شکر سرخ پانزده درم
بآن آمیخته بدست باید مالید و نیم گرم در خانهٔ معتدل الهوا در تابستان
بوقت صباح یا پگاه و در زمستان بوقت نماز پیشین در خانهٔ گرم عمل باید
کرد و اگر حال مریض مقتضی فصد باشد برین وجه که آثار و علامات خون
و غلبهٔ آن در مریض ظاهر باشد فصد از قیفال باید کرد و اگر حال مریض مقتضی
فصد نیست باین معنی که آثار و علامات خون ازو ظاهر نیست در معالجه
اکتفا باشربه و جلابات موافقه باید نمود مثل این جلاب از بادرنجبویه
سه درم و بادیان رومی دو درم گلقند عسلی دو درم و غذا آب نخود با مغز
تخم معصفر و بوقت ظهور نضج اسهال مریض بحب افتیمون یا بمطبوخ

بازماندن چشم

بیان نطول

تا نیم م

او باید کرد و این نیز بوقت انتفاع تب است و عدم حرارت مزاج و اگر ازین اعراض
موجود باشد درین صورت تدبیر بوضع روغنهاست بر سر مریض مثل روغن کدو
و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر و استعمال نطولات
مفیده مثل بابونه جوشیده و شبت و بنفشه و خشخاش و تخم کاهو در قدری آب
جوشیده بر سر مریض باید ریخت و یا خرقه باین آبها تر ساخته بر سر مریض باید
نهاد و تغذیه مریض بغذا سریع الانهضام باید مثل حسو که مراد بآن اتاله است
بروغن بادام شیرین یا روغن کنجد رقیق پخته باید داد و موخر سر مریض را
بضمادات محلله از روغن و غیر آن چرب باید کردن یا مالیدن و گاهی سبب این
مرض تراکم و برهم نشستن بخار بلغم غلیظ می باشد و علامت آن مبهوط و حیران
ماندن مریض و چشم برهم نازدن و باز ماندن چشمها اوست و علاج او علاج
سبات است از حبوبات مسهله و حقنه و مالیدن روغن زنبق است بر پس
سر و درین روغن اگر اندکی از جندبیدستر حل کنند بهتر باشد یا فربیون

مقاله ۹

در بیان صرع و سبب او سدهٔ غیر تامه است که حادث میشود در مجاری اعصاب
محرکه اعضا پس منع روح نفسانی میکند از سلوک در اعصاب و ازهمین
جهت زود حادث میشود و زود منقطع میگردد زیرا که او مثل ریح است که
بسته شده می اید دفعه و در لحظه ساکن میشود و موجب تشنج و درهم کشیدن
اعضاست بجانب مبدا و این کیفیت عام است جمیع بدن را زیرا که سده
واقع در مبادی اعصاب است که دماغ باشد و گاهی صاحب صرع را در حین نوبت
گرفتن از دهن کف بر آید و این بسبب مخالطه ریح است با رطوبت و علامات

بیان علامات

صرع بدی اخلاق و حواس است پیش از وقوع و ثقل سر و تقدم درد سر و
زردی روی و شدت غضب باندک سبب و بعضی از صرع را ماده در تجویف
دماغ می باشد و بعضی بشرکت اعضاء دیگر می باشد اما آنکه خاص سر باشد و ماده
بلغم باشد علامات او کدورت حواس است و حیرت و بلادت و بیاض رنگ و

ماده صرع گر خاص بدماغ باشد و بلغمی بود

بسیار آب دهن و آب بینی و ظاهر شدن کف از دهن بوقت صرع و سفیدی
در رنگ قاروره و غلظ آن و بطو نبض و اختلاف آن و بر یدن ابروان و حرکت
غیر مستوی در زبان و علاج آن تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و حب جبر

بیان علاج

مطبوخ ترید و حقنه قویه و آشامیدن جلاب از بادیان و بادیان رومی و بادرنجبویه
از هر یک سه درم و از گلقند قندی ده درم اول ادویه را در یک کاسه آب باتش
ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند بعد از آن از کرباس گذرانیده صاف ساخته و گلقند
مذکور را دران حل کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا مزوره از مغز تخم معصفر
باید ساخت و اندکی دارچینی دران باید انداخت و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور
نضج در قاروره بحبی که بدین صفت است باید کرد ایارج فیقرا یکمثقال

بیان حب نافع

حب النیل نیم مثقال صبر سقوطری یک مثقال شحم حنظل نیم درم نمک هندی
نیم درم بادیان رومی یکدرم مقل دانگی کثیرا دانگی مصطکی دو دانگ مجموع ادویه را
کوفته و بیخته و بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و چنانکه رسم است
بعد از پرهیز اختیار باید کرد و یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون بعد از جلاب
و غذا ملایم و ظهور نضج در قاروره بحبوب مذکوره تنقیه بدن و دماغ چنانچه رسم
است و مبالغه و عنایت طبیب معروف بتلطیف ماده موجب صرع باید کرد با

و بحفظ بدن مصروع از مواضع بارده و مهب ریاح و از حرارت قویه نیز حذر باید
فرمود و بالجمله اعتدال مرعی باید داشت بیان اشیائی که صاحب صرع را مضرات
و اجتناب از نظر در آب شدید الجری باید بود و از مشاهده حرکات دوریه مثل
حرکت چرخ آسیا و چرخ عورات و نظر از مواضع مرتفع بجانب مشغل و از اختیار تزار
و مستی اشد نیز حذر باید کرد و همچنین طول از حمام و از جماع و از غذا منجم مثل غذائی
که در و سیر و پیاز و امثال اینها باشد اجتناب لازم باید داشت و از بر گشتن آب
خصوصا تاختن آن و از نظر در اشیاء براقه کردن مثل شعله آتش و از اراجیح که مراد
بان ریسمانی که عورات آنرا بر شاخ درخت بسته و خود را از آن آویخته آن
ریسمان را حرکت میدهند و آنرا اهل سمرقند الونجک می نامند و از برای لعب و دفع
ملال چنین میکنند و صاحب صرع می باید که ازین فعل محترز باشد و مقرر جمیع اطبا
و متفق علیه ایشانست که صاحب صرع را خوردن کرفس بسیار مضرات و از جمله
وصایای ایشان احتما و اجتناب از کرفس است زیرا که مهیج ماده صرع است و از جمله
اشیائی که بالخاصیه مضرات باقلاست و اطعمه غلیظ مثل هریسه و عدس و گوشت
گاو و بز کوهی نیز است زیرا که ازین چیزها ماده سودا متولد میشود و خوردن
بادنجان و روغن چهار مغز نیز از جمله مضرات است و از ادویه مسخنه حاره نیز
حذر اولی است مثل خردل و فلفل و لیکن بوقت نوبت صرع تسخین دماغ
مصروع بادویه حاره باید کرد تا بزودی موجب افاقه و بهوش آمدن او شود
و از اغذیه اقتصار بنخوداب که در و گوشت مرغ فربه پخته باشد باید کرد یا
تیهو یا دراج زیرا که گوشت این جانوران سریع الهضم و لطیف است و شوربای

ایشان الطف است از گوشت ایشان و سایر مرغان و در علاج این مطلوب
است و باید که درین مرض درها قدری دارچینی باشد و چکانیدن روغن زنبق
که درو اندکی جندبیدستر حل کرده باشند در بینی و دماغ صاحب صرع بسیار
مفید است و اگر حلتیت در ماء العسل حل کرده در حلق مصروع ریزند بوقت
نوبت یا حب شبیار در آب مرزنجوش حل کرده در بینی او چکانند موجب افاقه
و بهوش آمدن اوست **بیان تریاق اربعه** و تبدیل مزاج مصروع بتریاق
اربعه بدین صفت است جنطیانا رومی و زراوند طویل و حب الغار و مر هر یکی
ازین اجزا برابر کوفته و بیخته و باسه وزن ادویه عسل مصفی خلط کرده و نیک
برهم زده در ظرف چینی یا سنگین باید داشت و اگر مدتی در شعیر جو باشد بهتر
است و استعمال او بطریق خوردن بعد از چهل روز بوقت حاجت یکمثقال است
و مداومت بخوردن تریاق مثرودیطوس یا معجون سیسالیوس موجب خلاص
و نجات ازین مرض است **بیان ساختن معجون سیسالیوس** و صفت
معجون سیسالیوس برین وجه است سیسالیوس و عاقر قرحا و اسطوخودوس
از هر یک ده درم غاریقون پنج درم و فو دهانا و حلتیت و زراوند مدحرج از هر یک
دو درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته بسکنجبین عنصلی خمیر کرده مقدار خوردن
ازین معجون بوقت حاجت بر نهار یکمثقال است و اما اگر ماده و سبب
صرع سودا باشد علامات او فزع و وحشت و همیشه ساکت و خاموش
بودن است و عروض خفقان و تقدم ظنون و افکار فاسده است
و حموضت کف صادر از دهن بوقت نوبت و علاج درین مقام تنقیه دماغ و بدن

بیان صرع سوداوی

از خلط سودا است بحب افتیمون یا بمطبوخ او و تقویت سر و دماغ بمشمومات
حاره عطره مثل نرگس و مرزنجوش و بابونه و استعمال عطوسات مثل مشک
و غالیه که درین مرض قوی نافع و موثر است و بوئیدن سیاه دانه نیز درین مرض
منفعت بلیغ دارد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل بابونه و شبت و اکلیل
الملک و مرزنجوش جوشیده بر سر نیم گرم ریختن و آشامیدن شربت بادرنجبویه
یا تریاق اربعه و مثرودیطوس نافع است **دمیدن فاوانیا در دماغ نافع است**
و دمیدن فاوانیا کوفته در بینی و دماغ صاحب صرع موجب نجابت و مراد بفاوانیا
عود صلیب است و او را درین مرض و مرض ام الصبیان خاصیت عجیب و غریب
است و اطبا از عجم ایشت که بمداومت نفخ و آشامیدن شربت این مرض
بتدریج زایل میشود **بیان غرغره که نافع است** و غرغره کردن بایارج فیقرا
و سرکه عنصل نیز موجب تقلیل این ماده است از دماغ و اگر درین غرغره قدری خردل
نیز بیامیزند بسیار نافع است و با خردل و عسل نیز غرغره باید کرد زیرا که دماغ
را باذن موجب عطسه میشود و عطسه موجب رفع سودا است از دماغ و اما اگر
ماده مرض خون باشد علامات او ظهور غلبه دموت است در بشره و قاروره
و گاهی از بینی خون آمدن و از مواضع رخوه که باندک تحریک خون میرود مثل مقعد
و بیخ دندان و غیر آن که مراد گوشت میان دندانها است و علاج درین مقام
استفراغ خون بقدر قوت و طاقت و حاجت و تلطیف در تدبیر و معالجه کم
خوردن غذا خصوصا گوشت تا ماده مرض حاصل نشود و تقویت کردن سر و
دماغ بروغن گل و روغن کنجد و بوئیدن سرکه و گلاب با هم آمیخته و آشامیدن

بیان صرع بشرکت معده باشد

رب فواکه اما اگر بشرکت معده باشد علامت او غثیان و تهوع است قبل
از نوبت و پریدن معده و رعشه او و گزیدن در معده خصوصا بوقت گرسنگی
و پریدن لب و بسیاری آب دهن و سیلان لعاب و اطلاق طبیعت و ادرار
بول و خفت نوبت صرع بعد از قی و شدت نوبت در امتلای طعام و تخمه

بیان علاج یقین که بهترین دواها است

و علاج درین مقام قی است بمطبوخ شبت و کنگر زد و عسل که مراد بآن صمغ کنگر
است و مراد باد تراب الفی و این خاریست که او را شتر میخورد و او را قد
طویل بسیار خار دارد و از میان شیر میکشد بقد آدمی و بر وضع می بندد و این مقیی
است و در کتب تراب الفی مذکور میشود این صمغ است و اهل شیراز علف
و برگ او را کنگر می نامند و برگ او را پخته با جغرات آمیخته قاتق می سازند
و میخورند و این قاتق را کنگر ماست می نامند و اندک نمک نیز درین مقیی باید
آمیخت و تلیین طبیعت بحبوب مسهله منقیه و معاجین ملطفه مامومه باید کرد مثل
معجون خیارشنبر و معجون شهریاران و سعی باصلاح معده و هاضمه باید نمود و تقویت
معده بگوارشات مقویه مسخنه باید کرد مثل گوارش مصطگی و گوارش عود
و عنبر و معجون مامونة الجیوت که او را در عرف عوام فلاسفه نیز می نامند و نیز تلیین
طبیعت باید کرد بمطبوخی که در و ترید و گلقند باشد و بادرنجبویه و بادیان رومی
و اگر سه شب متوالی هر شب یک مثقال ایارج فیقرا با قدری عسل خمیر کرده صاحب
این علت بخورد بسیار نافع است و غذا درین مقام نخود آب با مغز تخم
معصفر و اندک دارچینی و اندک کشنیز خشک زیرا که کشنیز مانع از تصاعد و ترقی
بخارات است و قلیها که در و ادویه لطیفه حاره باشد موافق است و تنقل

بپسته و کشمش نیز نیکو است **بیان آنکه ماده صرع بشرکت عضو دیگر باشد**
و اما بشرکت عضو دیگر باشد مثل قدمین و ساقین و رحم که این اعضا نیز
سبب در حدوث صرع میشود و مضرت این بدین سبب است که ماده
بار دبار یح از ین اعضا مرتفع شده متصاعد بدماغ میشوند و حدوث این
ماده وقتی است که مسالک آن عضو مسدود میشود و روح حیوانی کما ینبغی
نفوذ نمیکند و ماده منجمد میشود و در ان عضو فاسد میگردد و این موجب تبدید
و حصول کمیت در ماده است و این کیفیت هر گاه که از طریق اعصاب یا رگ بدماغ
بدماغ کند موجب تکثیف مجاری روح نفسانی میشود و بشدت تبرید که دارد دماغ
از و متنفر شده متشنج میشود و علامات اینست که البته در حین نوبت صاحب صرع
احساس بارتفاع شیٔ موذی از ین اعضا مذکور میکند یا احساس بحرکت چیزی
مثل کرم یا مورچه میکند که گویا از ین عضو بجانب سر و دماغ میرود و خمیازه و
تثاوب متعاقب اینها حاصل میشود و ماده صرع میگردد و اعصاب بجانب دماغ
که مبدا اعصاب است کشیده میشود فعال الموذی اگرچه غرض مطلوب حاصل نمی

بیان علاج

شود کران انقلاع و انقطاع ماده صرع است اما کار طبیعت تنها اگر توجه بدفع
ماده موذی و رض است و علاج درین مقام تقویه عضو ماوف است و اصطلاح
او و تنقیه بدن از فضول ردیه فاسده بحب ایارج و یا حب فوقایا و ایارج
جالینوس و حب ایارج لوغاذیا و تلطیف معالجه با غذیه حاره ملطفه و مالیدن روغنهای
گرم بحسب قوت و بالفعل و نخش عضو ماوف بوضع محجمه حاره بروی یعنی کیدوی
حجامت که بینه آتش زده در ان جو نهند و بر عضوی مانند زیرا که مقصود در فعل تحصیل

حرارت است از برای عضو ماؤف اما باید که شرط نکنند یعنی نیشتر نزنند
زیرا که مقصود طبیب جذب دم صالح است باین محل تا ماده سمی که موجب
صرع میشود کم گردد و عضو صلاح یابد پس اخراج دم نباید کرد و جراحت نباید
ساخت و بسیار نیز عضو را نباید مالیدن **بیان صرع صفراوی** و اما حدوث
صرع که از ماده صفرا باشد چنانچه زعم اکثر اطباست بسیار کم است و اگر احیانا
حادث شود سریع الزوال است و علامات صرع صفراوی زردی روی
و بشره است و چشمها و سوزش آن و شدت اختلاط عقل و اضطراب است
و آنکه اطفال را حادث میشود ام الصبیان می نامند از این قبیل است زیرا که
ایشان را حادث نمیشود مگر با وجود تب و حرارت مزاج و این را دلیل بر وجود
صفرا ساخته اند و درین بحثی می آید زیرا که تب می تواند بود که بلغمی باشد
و حدوث این علت از بلغم باشد و حرارت مزاج نیز می تواند که متفرع
از بلغم شود زیرا که حدوث حرارت مزاج منحصر در صفرا و خون نیست و علاج
و علاج درین مقام استفراغ صفراست بمطبوخ هلیله و بمطبوخ فواکه و قرصها
طباشیر ملین صفت قرص طباشیر صمغ عربی ده درم تخم حماض و نشاسته از
هر یکی ده درم برگ گل سرخ هفت درم سماق و زرک بی دانه از هر یکی هفت
درم همه را بریان کرده یا طباشیر هفت درم و گل ارمنی ده درم مجموع را کوفته و
بیخته بگلاب قرصها سازند قوتش تا شش ماه باقی است و شربتی از
یک مثقال است و تبدیل مزاج بر تبهای بارده که مقوی دماغ باشد مثل آب
سیب و رب بهی و مالیدن اطراف مثل آب گرم و سبوس **بیان آنکه گاهی**

صح

گزیدن جانوران حادث میشود و گاهی حدوث صرع بسبب گزیدن
مار و عقرب است زهر عصب را چون طریق تفرز و تنقع دماغ عصب است بعد از
نیش زدن این حیوانات سمی اذیت و سمیت بدماغ زود متصاعد میشود و احداث
این مرض میکند و علامت تقدم سبب است **بیان علاج** و علاج درین
مقام آشامیدن جلاب است از گلقند ده درم و بادیان دو درم اول بادیان
را در یک پیاله آب با آتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده
یکدرم تریاق اربعه در وحل کرده بر نهار باید آشامید و غذا نخود آب با مغز
تخم معصفر و گاهی سبب صرع تولد کرمهاست در بطن آن خورد و کلان مثل
حباب و حب القرع که مسماست بزبان فارسی بکرم کدو دانه و این سبب بخارات
ردیه است بدماغ و علامات او شدة وجع است احیانا در بطن بوقت
جوع و زردی روی و بسیاری لعاب در دهن و زود گرسنه شدن **بیان علاج کدو دانه**
و علاج درین مقام قتل کرم است و اخراج آن بادویه قتاله و مخرج دوات میدهند
شیر نیم رطل با ده درم شکر سفید که قند است و غذا نخود آب بادام با مغز تخم
معصفر سه روز متوالی این علاج باید کرد و در روز چهارم شیح ارمنی و برنگ
کابلی مقشر و ترمس که باقلای شامی است و تربد و خربق و قسط از هر یک
یکدرم و حب النیل نیم درم مجموع این ادویه را کوفته و بیخته درین شیر که
مذکور شد باید پاشیدن و بسحر باید آشامیدن و تا آخر روز صبر باید کردن
تا عمل دارو آخر شود و کرمها ساقط گردند و اگر در اسهال تأخیر افتد
قدری آب گرم و اندکی سرکه در وی ریخته باید آشامید و غذا آب اقسط
بعز فروت

بیان صرع که سبب تولد کرم

وسیر بسیار و بعد ازان مقدار یکدرم کشنیز خشک با بیست درم دوشاب آمیخته باید خورد و فرزجه از زهره گاو آمیخته و بوره ارمنی از هر یکی یکدرم وشحم حنظل نیم درم مجموع را کوفته و بیخته و با زهره گاو آمیخته فرزجه باید ساخت چنانکه رسم است و باید برداشت و یاده درم انگاره و بیست درم دوشاب با هم باید آمیخته و نیک برهم زده بر نهار باید اشامید **بیان صرع که بمشارکت طحال باشد** و ابن ماسویه و غیر او از اطبا گفته اند که الصرع والسل لایکادان ان یبرا و القول فی علاجهما فضل و بعضی از اطبا گفته اند که زنی را دیدیم صرع داشت و صرع او باشتراک رحم بود و حامله بود و چون بچه زائید صرع از و دور شد و گاهی صرع بواسطه علل طحال و ورم او حادث میشود و گاهی بسبب مشارکت مراق حادث میشود و علامت او آفت اعضاست و صلابت طحال و علامت آفت مراق آروق ترش است و قی کردن طعام غیر منهضم و علاج آن درین مقام صرف عنایت طبیب است باصلاح حال این اعضا و جالینوس گفته است که اگر در علاج مصروع اهمال شود آخر الامر حال مصروع بافلیج می انجامد و اگر صرع پیش از بلوغ طاری شود در اکثر اوقات نزدیک ببلوغ از او زایل میشود و بقراط گفته است که هر کس را در بیست و پنج سالگی این مرض طاری شود از و خلاص ندارد تا آخر عمر با او خواهد بود و خلاف این قول مرتب این سواد را مشاهده افتاده است و برین تدبیر شاهد دارد که شخصی را سن او از بیست و پنج سال بیشتر بود و صرع از و بمعالجات زایل و معجون منرودیطوس درین مرض بسیار نافع است **صفت تریاق ثمانیه**

و همچنین تریاق ثمانیه و تریاق اربعه نافع است و اجزاء و ترکیب تریاق ثمانیه برین وجه است ورزاوند طویل و زراوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار و جنطیانا و قسط و عروق که مراد بآن زرد چوبه است همه اجزاء بوزن برابر کوفته و بیخته و با سه وزن عسل مصفی نیم گرم خمیر کرده در ظرف چینی یا شیشه باید نگاهداشت و مقدار خوردن ازین تریاق بوقت حاجت بعد از چهل روز یا دو ماه یکمثقال است **امتحان مصروع** و بعضی حکما اطبا گفته اند که اگر عاقرقرحا کوفته و بیخته اندکی از راه بینی بدماغ مصروع بدمند او عطسه زند امید نجاتست و الا خلاص او مشکل است و بعضی گفته اند کفی که از دهان مصروع می آید در حین نوبت کاذ که تنقیه دماغ او میکنند و **معجون نافع این مرض** و معجونی که نافع اصحاب صرع بلغمی و سوداوی باشد افتیمون و دارچینی و مویز از دانه پاک کرده و علک بطم از هر یک بیست و چهار درم که شانزده مثقال باشد مر و ازخره که مراد بآن خلال مامونی است از هر یک دوازده درم و اظفار الطیب و سنبل رومی و سلیخه و اکلیل الملک و سعد و حب الغار از هر یک سه درم و قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل صافی نیم گرم خمیر باید کرد و در ظرف سنگین یا چینی یا شیشه نگاه باید داشت و مقدار حاجت مقدار خوردن از و یکدرم است **مقاله در بیان نسیان** بدانکه مرض نسیان را که مراد بآن فراموشکاریست اطبا چنین تعریف کرده اند که فساد ذکر است یا فساد فکر یا تخیل و بعضی

دیگر در تعریف او چنین گفته اند که نقصان ذکر است یا بطلان او و
نقصان فکر است یا بطلان او و این مقام کما ینبغی نیست و بالجمله
انچه درین مقام آورده اند اینست که نقصان ذکر است باین معنی که در
قوت حافظ نقصانی واقع شده که چیزها بر وجه کمال و تمام در یاد نماند
باین معنی که بعضی را یاد دارد و بعضی را یاد ندارد از انچه در ماضی و حال بر وی
میگذرد و یا ماضی را یاد دارد و وقتی حال را متذکر نیست و این نقصان
و فساد ذکر است و این طریق است که محل این قوت خللی و ضعفی یافته
است و یا انکه هیچ چیز از ماضی و حال یاد ندارد و این بطلان ذکر است اما نقصان
فکر آنست که مقدمات از برای ادای مقصود خود کما ینبغی ترتیب نمی تواند داد
و بطلان فکر انکه اصلاً قادر بر ترتیب دو مقدمه که ادا مقصود کند نیست و
مقدر براغبات معروف بمداوای محل حافظ و معالجه آن باید که باشد
آفت نسیان بیشتر از اشتباک و جنگ در هم زدن و اختلاط بلغم غلیظ
است با اجزاء دماغ و ترطیب آن دماغ را آنجا و از حد اعتدال و این مانع
است از قبول ما ینطبع فیه و این را تمثیل بشمع کرده اند که گداخته باشد
زیرا که درین حین هیچ یک از نقوش و اشکال را قبول نمیکند و در و منطبع
نمیشود پس اعتدال محل قوت حافظ در رطوبت و یبوست ضرور است
پس معالجه متدرب را تدبیر این باید کرد **بیان علامات** و علامات این
مرض بلغم و تری دایم منخرین است و گرانی سر و بسیاری خواب و کدورت
حواس و ریختن قطرات اشک از چشم و علاج درین مقام تنقیه دماغ ا

بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا بایارج لوغاذیا و یا غرغره بماء العسل که در و
فوتنج و خردل قدری مناسب جوشیده باشد مثل انکه در یک کاسه ماء
العسل سه مثقال خردل که مراد بآن تخم قیجی است و دو مثقال فوتنج جوشانند
چندانکه ازین ادویه طعم در و ظاهر شود و عطوسات مثل کندش و سیاه دانه
دل و بعد از ان تبدیل و تعدیل مزاج دماغ بنطولات و روغنهای گرم
باشد مثل روغن زنبق و خیری و روغن قسط و مرزنجوش و مثل فلک و بوئیدن
جندبیدستر و فوتنج و جوزبویا و خوردن زنجبیل پرورده مقداری باعتدال و کاهر
خوردن معجون مادة الحیوة که او را معجون فلاسفه نیز می نامند اصحاب این مرض را
بسیار نافع است اگر از ماده رطوبت و بلغم باشد و سرکه عنصل فائق آش کردن
مناسب است و سکنجبین عنصلی را درین مرض قوی نافع شمرده اند اگر چه اکثر
اطبا الکان اینست که سرکه از جمله اغذیه اشیاست درین مرض پس معلوم میشود
که خاصیت نفع از جانب عنصل است و بترکیب عنصل مضرت سرکه دور میشود
جلاب نافع و جلاب درین مرض هر صباح آشامیدن نافع است بدین
ترتیب بادیان یکدرم بادرنجبویه دو درم اصل سوس تراشیده نیم کوفته
سه درم گلقند عسلی ده درم اول ادویه را در دو پیاله آب باید جوشانید بآتش
ملایم تا نیمه یک حصه بماند و از کرباس گذرانیده بعد از ان عسل مذکور را باید آمیخت
و نیم گرم باید آمیخت و نیم گرم باید آشامید و غذا درین وقت نخود آب با مغز
تخم معصفر و دارچینی و فلفل مقداری که طعم ادویه ظاهر شود و باید انداخت
و بعد از ظهور نضج در قاروره اسهال طبیعت باید کرد بحب ایارج و حقنه

حاره را نیز درین مرض منفعت تمام است و آن بتفصیل مذکور شده و
در اعاده ذکر آن اضاعت وقت و تطویل کلام است و کندر و مصطکی را
نیز درین مرض نفع عظیم است در تجفیف دماغ و زیادتی حفظ و حکما گفته
اند که اکیر مزل با عسل ازالهٔ نسیان میکند و حافظه را تقویت بلیغ می نماید
و بعضی از حکما گفته اند که نسیانی که با صحت بقیهٔ بدن است دلالت بر صرع و سکته
میکند و نیز گفته اند که صاحب نسیان باید که از آب سرد خوردن کاهو بسیار
حذر کند و از بقول بارده رطبه نیز و همیشه مداومت اطریفلات نیز بسیار
نافع است و بجای آب ماء العسل اختیار کند و از ادویه که مخصوص این مرض است
وقتی که سبب مرض بلغم و رطوبات دماغ باشد و زعم اطبا اینست که مداومت
آنچه بتدریج عزید این مرض است سعد و زنجبیل و فلفل و دارفلفل است و خود را
بر بخار آبهایی که در آن ادویهٔ محلله طبخ کرده باشند داشتن مفید است مثلا
بابونه و مرزنجوش و امثال اینها و چیزهایی که از آن اجتناب می باید کرد و سکر
غم و حزن است درین مرض و مباحثهٔ علمی و درس مسایل دقیقه بسیار نافع
است و موجب ذکا و ذهن و معجونی که نافع است ازین مرض و حافظه را تقویت
میکند و بلغم و رطوبتی که موجب مرض است ازاله میکند فلفل و اکر و دارچینی
و قرفه و سنبل از هر یک ده درم و سنبل الطیب پنج درم جوز بویا سه درم زعفران
دو درم عود دو درم و مشک دانگی مجموع ادویه را کوفته و بیخته و به وزن تمام
ادویه عسل صاف خمیر کرده در ظرف سنگین یا چینی باید نگاه داشت و مقدار
خوردن ازین معجون بوقت حاجت برنهار یکمثقال است و از ادویهٔ جزوی

مالیخولیا

و مغز جوز هندی **مقالهٔ الف در بیان مالیخولیا** و مالیخولیا
را اطبا چنین تعریف کرده اند که هو تغیر الظنون عن مجری الطبیعی و بعضی
دیگر ایچنین تعریف کرده اند که هو تشویش الظنون و الفکر الی الفساد و
الخوف الی الفساد یعنی تغیر ظنون است از جانب صلاح و طبع بجانب فساد و
غیر طبیعی خوف کردن از چیزها که در حال صلاح و طبع عادة الناس از آن خوف
نیست مثل آنکه عادت انسان از کشتن مقابه خوف نیست و از مرده خوف
نمیکند و بحصول این مرض این حالت حادث میشود که می ترسد و علی
هذا القیاس سایر تغیرات او و سبب این علت یا خلط سوداوی است
که مختص بدماغ است یا سبب امتلای جمیع بدن است از اخلاط سوداوی
یا آنکه ماده در مراق است که مراد بآن پوست شکم است و این قسم را
سوداوی مراقی می نامند و علامت آنکه سبب مختص بدماغ باشد امتلای
جمیع بدن از سودا است و درین مناقشه جاری است زیرا که مسلم نیست
که اختصاص سبب بدماغ امتلای جمیع بدن باشد زیرا که جایز است که جمیع
بدن ها سوای دماغ ممتلی باشد از خلط سوداوی و خلط سوداوی در دماغ
نباشد پس چنین علامت اختصاص سبب بدماغ باشد غایة ما فی الباب
آنست که کثرت سودا در بدن علامت و اماوت آنست که این خلط عام
باشد جمیع بدن را و ظن غالب باشد و این موجب حکم قطعی نیست **بیان**
علامات و دیگر از علامات او نحافت بدن است و سواد زبان و تیرگی
و کبودی میل بکبودی بشره و تقدم تدبیر سابق از غذا و غیر آن که موجب

حدوث این ماده شده بطریق تولد یا استحاله و بسیاری کد و تعب و صلابت
نبض و بطوء آن و اختلاف آن و صفا قاروره و تقدم تخمه غذا و قراقر
و نفخ در بطن و احشا و بسیاری موی در بدن و هر یک از صفای قاروره
و بسیاری موی که دلیل بر ماده سودا است بدین سبب که ماده سودا
از دیگر اخلاط اغلظ است و از وی چیزی منفصل نمیشود که موجب صحت
و سوادی بول شود و اما کثرت موی بنا برین است که ماده موی غلظ سودا
و دخانیت اوست و در هر فرد انسان که این علت باشد علامت او غلبه
این خلط است و علامات دیگر فزع و وحشت باندک سببی و حب وحدت
و تنها بودن و بسیاری غم و اندوه و بسیاری سکوت و بسیاری فکر
و اندیشه و بسیاری نظر بجانب ارض و اکثر آنست که عروض مالیخولیا
ارباب ذکا و عقلاء ناس و کسانی را میشود که در عواقب امور فکر و تامل بسیار
میکنند و علاج درین مقام اول فصد کردن است از صافن و اخراج نمودن
خون بقدر قوت و طاقت می باید و غرق کردن سر بروغن بنفشه بادام
و روغن کدو و تنقیه دماغ بحبوب مسهله سودا مثل حب افیتمون و مطبوخ
چند نوبت و هر نوبت بعد از استعمال جلاب منضج چند روزه و باید
که معالج از تدبیر او دلگیر نشود زیرا که ماده سودا از نضج عاصی است و دیر نضج
می باید و جلاب هر صباح از شربت نیلوفر ده درم و از ترنجبین ده درم باید و
غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ اگر وقت باشد و
بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره و بمطبوخ مذکور یا

بمطبوخ هلیله زرد و سیاه باید کرد و حقنه لینه نیز درین علاج نافع است
و حقنه حاره که در علاج نسیان و سبات مذکور شد بر حسب واجب و سن و
قوت و وقت باید کرد و مداومت بر چکانیدن شیر انسان در بینی صاحب
مالیخولیا و تمام سر در آن غرق کردن از انفع اشیاست و حمیه یعنی پرهیز کردن
اصحاب مالیخولیا از ماهی و گوشت گاو و گوشت آهو و ارنب و خوردن عدس
و باقلا و بادنجان و پنیر کهنه و ترب و خردل و از جمیع اشیاء حاره و حامضه و مالحه
اجتناب باید فرمود و بعد از اخراج سودا اصحاب مالیخولیا را تناول اغذیه لذیذه
و پالوده های رقیق که از قند پخته باشند و روغن بادام بر سر آن باشد و گوشت
بره و بزغاله فربه و مرغ فربه و مداومت حمام نافع است و بالجمله آنچه از اغذیه موجب
فربهی بدن باشد نافع است و اگر سبب حدوث مالیخولیا احتراق بلغم باشد
علامات آن رطوبت منخرین است و سیلان لعاب از دهن و ثقل جمیع بدن
و بلادت و کسل از جواب و سوال و سکوت و قلت اضطراب و حرکت و قلت
حرارت بدن و علاج درین صورت فصد است از صافن یا باسلیق و آشامیدن
جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم
و از گلقند قندی ده درم اول ادویه را با قدری آب که مناسب باشد باید جوشانید
تا نیمه بماند و از آن پس کذرانیده و صافی ساخته و گلقند مذکور را با آن آمیخته نیم گرم باید
خورد و غذا نخود آب با شیره مغز بادام با مغز تخم معصفر و بعد از ظهور نضج در قاروره
تنقیه بدن بحب افیتمون باید کرد یا بمطبوخ و دشوار باشد سنای مکی هفت درم
بادرنجبویه و نیلوفر از هر یک سه درم مجموع ادویه را در دو نیم پیاله آب باتش آهسته بجوشانند

بیان مالیخولیا که سبب آن احتراق بلغم باشد

افیتمون و اگر [illegible] جوشانیدن با مطبوخ

حب مسهل برفق

مفرح نافع

برون آورده

باید کرد تا ثلث آن آب بماند و از کرباس گذرانیده ده درم قند سفید در ان انداخته
و از معجون نجاح نیز هفت مثقال یا پنج مثقال بقدر قوت مریض و حال و سن
و درین مطبوخ حل کرده وقت سحر نیم گرم باید آشامید جهت دیگر که نافع ازین
مرض باشد و اسهالش برفق شود و موجب تعب نباشد اجزای ان
اینست افیتمون بیست درم بسفایج ده درم غاریقون پنج درم اسطوخودوس
هفت درم ایارج فیقرا ده درم و مقدار خوردن ازین سه درم است که دو مثقال
میشود و دوا المسک شیرین نیز نافع است و مفرحی که بااین اجزاست نیز
نافع است بادرنجبویه و پوست اترج و قرنفل و مصطکی و قرفه و جوز بویا
و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ و درونج و زرنباد و زعفران و تخم بادروج
و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و مشک خالص یکدانگ مجموع ادویه را کوفته
و بیخته و بعد ازان پوست هلیله کابلی و سی عدد املج منقی از دانه مجموع این
هلیلجات و املج را در سه رطل آب با آتش آهسته باید جوشانید تا یک
رطل بماند و بعد ازان صاف ساخته یک رطل عسل مصفی با این مطبوخ آمیخته یک برهم
باید زد و دیگر بار طبخ آهسته باید کرد تا بقوام عسل آید و ادویه کوفته و بیخته را
با وی یک خلط باید کرد و در ظرف سنگین یا چینی باید برداشت و مقدار خوردن ازین
معجون بوقت حاجت یک مثقال است بر نهار **بیان مالیخولیای که سبب
آن احتراق صفرا باشد** و اگر سبب حدوث مالیخولیا احتراق صفرا باشد
علامات آن هذیان گفتن است و بیخوابی و برجستن از خواب و بسیاری
اضطراب و صیاح و غضب و ضرب و شتم مردم و درانیدن جامه بر تن خود و زردی

دشنام دادن ۱۲

روی و تمام اعضا و نظر کردن مثل سباع و در غالبها و تدبیر سابق اگر ماکول و مشروب
سابق حار یابس بوده باشد در دلالت بر صفرا اقوی است **بیان علاج** و علاج
درین مقام تنقیه دماغ و بدن از خلط صفراست بحب بنفشه یا بمطبوخ هلیله
زرد یا بمطبوخ افیتمون یا بمعجون نجاح و غرق کردن سر بروغن بنفشه بادام یا روغن
کدو یا روغن کدو با روغن بادام شیرین و مالیدن نیز عورات بر سر و حذر نمودن
از بیخوابی و آنچه سبب بیخوابیست و از جوع و تعب نیز پرهیز باید کرد و بوقت
عطش صبر از آب نباید کردن زیرا که عطش سبب زیادتی مرض است و علی هذا
القیاس از تنهائی و غضب نیز پرهیز واجبست و اگر صاحب مالیخولیا را که بسبب
احتراق صفراست احتیاج بسر شستن شود او را شستن سر بآبی که در وی برگ
بید و یا خطمی و بنفشه جوشیده باشد اولی است و عنایت طبیب باید که درین
علاج مصروف بتبرید و ترطیب دماغ صاحب مرض باشد و با وجود این از تقویت
دل غافل نشود باشیائی که درین مرض موافق است و همچنین تقویه معده احتیاج
این مرض باید کرد که مراعات حال معده و نگاه داشت و از جمله ضروریاتست و
بمقدار حرارت و برودت اشتغال به تدبیر آن باید نمود **بیان مالیخولیای که
بسبب احتراق سودا باشد** و اگر حدوث مالیخولیا بسبب احتراق سوداوی
طبیعی باشد علاج آن اعسر از علاج انواع دیگر از اخلاط است و از اصلاح ابعد
زیرا که سودائی که از احتراق اخلاط دیگر که ماسوای اوست در کیفیت یبوست
بکمال است خصوصا سودای طبیعی که در حد ذات خود یابس بوده باشد و احتراق
باید هر آینه ایبس انواع سودا خواهد بود پس در علاج اعسر باشد و چون یبوست

بغایت غالب باشد از قبول نضج عاصی خواهد بود و اجابت بسهولت نخواهد کرد
پس علت و داء این قسم از جمیع اقسام مالیخولیا بدین سبب است و علامات
این نوع بسیاری فکر و غم و تخیلات فاسده ردیه است و گریستن و حب
خلوت و تنهایی **بیان علاج** و علاج درین مقام تنقیه دماغ و جمیع بدن است
از اخلاط فاسده سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ او و ایارج جالینوس و ایارج
لوغاذیا و معجون نجاح مرة بعد اخری و آشامیدن جلاب هر صباح از بادرنجبویه
و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه خشک از هر یک سه درم و از گلقند قندی ده
درم و غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین و با شیره تخم معصفر و اندکی
ماش مقشر و بعد از ظهور نضج در قاروره تلیین و اسهال بمطبوخ افتیمون
و یا بمطبوخ هلیله سیاه بر وجه مذکور باید کرد **ماء الجبن نافع است** و آشامیدن
ماء الجبن با افتیمون و تلیین طبیعت **طریقه ساختن ماء الجبن یعنی آب پنیر**
با و درین مرض بسیار نافع و ماء الجبن که درین علت نافع باشد بدین طریق
است که شیر بز اگر سرخ باشد رنگ آن زیاده کبود بهتر است یک رطل که بوزن
نود و شش مثقال است در دیگچه پاکیزه شیر را باید جوشانید بآتش آهسته
و بوقت جوشیدن آن شیر یک وقیه سکنجبین ساده در شیر باید انداخت و بقاشق
تحریک باید کرد تا شیر بریده شود همین که بریده شد و زرد آب او را از پنیر جدا
شدن گرفت دیگ را فرود باید آوردن و مجموع آنرا در کرباس سفید باید
ریخت و بر بالای ظرفی باید آویخت تا زرد آب که ماء الجبن عبارت از آنست
باهستگی در ظرف فرود آید و نباید افشردن که مبادا پنیر از کرباس گذشته مخلوط

شود که او از اجزای قابضه است و قدری افتیمون درین ماء الجبن آمیخته بر نهار
باید آشامید و وقیه مذکوره سکنجبین بهر گرفتن ماء الجبن بعضی متقال و نیم است
و همچنین شوربای خروس نیز با بسفایج و ایارج جالینوس در تنقیه دماغ صاحب
این مالیخولیا نفع بلیغ و خاصیت عجیب دارد **حقنه نافعه** و همچنین احتقان
بحقنه لینه مثل تخم زغیر و بابونه و خطمی و سبوس گندم و کشک جو و بنفشه خشک بار
و نیلوفر و اشباه و امثال اینها از هر کدام قدری مناسب و آبی که طبخ میکنند بر
وجهی که رسم و عادت است در تابستان بوقت صباح یا پگاه و در زمستان در میان
روز عمل باید کرد و چنین گفته اند که بعد از عمل و اجابت خلط صاحب این علت را
امید خلاص و نجات است و از ین فواید آنست که عمل را معالجه فاضله گفته اند و از
جمله معالجاتی که در همه انواع مالیخولیا مفید است استماع آوازهای خوش است
و همنشینی با کسانی که بسط برایشان غالب باشد و مطالعه کتب و مسایل دقیقه
و تفکر و تخیل در آن و هر چیز که موجب سرور و نشاط باشد مثل موالفت احباء
و آنچه مخالف اینهاست مضرات و اگر صاحب مالیخولیا عذب باشد تا اهل اختیار کند
و از بعض اطبا مفید دانسته اند غرق کردن سر بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه
بادام و روغن کدو و روغن بادام شیرین و ریختن آب نیم گرم بر سر و این حیلها
برای ترطیب دماغ است و جلب خواب **نطول نافعه** و از جمله نطولات
مفیده است بنفشه خشک و پوست خشخاش و تخم کاهو و تخم خطمی و کشکه جو از
هر یکی یک کف مجموع را در سه یا چهار کاسه آب باید جوشانید بآتش ملایم تا نصف آید
و نیم گرم بر سر نطول باید کرد و شیر عورات از سینه گرم گرم بر سر صاحب مالیخولیا باید

معالجات عجیبی

که قوی نافع است در ترطیب دماغ و حصول خواب و اگر شیر دوشیدن بعوض بتی
داشته پنبه بر سر آلوده کرده بر سر باید نهاد **بیان سعوط** و سعوط نیز بروغنهائی
که سابقا در باب صرع مذکور شد بغایت مفید است و هر صباح جلاب از عرق
گاوزبان سه قاشق و قند سفید ده درم **صفت معجون که درین مرض نافع است**
و معجون مفرح در علاج این علت یکمثقال حل کرده باید آشامید و صفت آن معجون
اینست گل سرخ و سعد و قرنفل از هر یک پنج درم و بسباسه و قرفه و تخم فرنجمشک
از هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بشربت سیب جمع کرده بر نهار مقدار
مذکور مداومت باید کرد و دواء المسک شیرین نیز درین مرض بسیار منفعت دارد
بیان معجون دواء المسک و اجزا و ترکیبش اینست مروارید ناسفته و کهربا
و ابریشم خام مقراض کرده و کوفته در غایت نرمی از هر یک دو درم و مسک
خالص دو مثقال و نیم و تخم فرنجمشک و تخم تمام و تخم مرزنجوش و مصطکی و جوز
بویا و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قرنفل و خیربوا کبار آن قاقله صغار است و ساذج
هندی و پوست اترج و بهمن سرخ و بهمن سفید و تخم بادروج از هر یک یکدرم و نیم
که یکمثقال باشد مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بعد وزن تمام ادویه عسل مصفی
آمیخته و نیک بر هم زده در ظرف چینی یا سنگین باید نگاه داشت و ظروف معاجین
بنگر از مذکور شده است زیرا که ملاحظه از ضروریات است و مقدار خوراک این
معجون یکمثقال است **اگر سبب مالیخولیا ورم پوست شکم باشد** و گاهی حدوث
مالیخولیا بسبب ورم در مراق است یا بسبب سده در اوردت و این سده در اورده از
خلط سوداوی غلیظ حادث می شود و ازین خلط بخارات غلیظ متراقی و متصاعد

بدماغ میشود و موجب این مرض میگردد و علامات او انتفاخ بطن است و قراقر
و لین آن و شعور در احساس بخارات بجانب دماغ و تنگی سینه و احساس
بثقل رسیدن دخان بحنک که سقف دهان است و پیشگاه آن و بسیاری
آب دهان و آروغ ترش بدبو و بد گذرانیدن طعام را و همیشه ثقل در
معده و جوع بافراط که گرسنگی بخوردن تسکین نمی یابد بسبب کثرة سوداو
ریختن آن بر فم معده **بیان علاج** و علاج درین مقام اسهال سوداست
برفق از مراق بمطبوخات لینه و حقنهای لینه و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاو
زبان از هر یک یکدرم و گلقند قندی ده درم و غذا زیره باج و مزوره و باج سکباج
و الله اعلم آش سبزی است که دران گوشت پخته باشد و این آش درین پرهیز
با گوشت مرغ می باید و بعد از ظهور نضج در اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و
سنای مکی هر یک پنج درم و قند سفید ده درم و فلوس خیارشنبر که در آب بادرنجبویه
مطبوخ حل کرده باشند و یا در آب گاوزبان ده درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر کدام
که خواهد در قدری آبی که مناسب باشد بآتش ملایم باید جوشانید تا بنیمه آید
و از کرباس گذرانیدن چنانکه رسم است و معجون خیارشنبر مذکور را دران حل
کرده باید آشامید و بر مراق آب شبت جوشیده نیم گرم باید ریخت و آب جوشیده
فرنجمشک نیز بر مراق ریختن همین منفعت دارد و روغن زنبق و روغن سوسن نیز
نیم گرم بر مراق باید مالیدن و این وقتی است که در مزاج حرارت بیشتری نباشد
اما اگر حرارت در مزاج باشد استفراغ بمسهل زیاده بر یک نوبت نباید کرد **جلب**
خواب نمودن و از جهت جلب خواب چنانچه مذکور شد شیر عورات بر سر باید دوشید

گرم

زیرا که مرطب دماغ است و آب نیم گرم بر سر ریختن و بحمام معتدل
الهوا در آمدن و استعمال آب پیشتر از جلوس کردن نیز مفید و مرطب
دماغ است و آرنده خواب و خوردن جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب
که مراد ازان انگور سگ است و باقی اسم در اکثر ما وراء النهر مشهور است از هر یک
سه درم و ترنجبین ده درم و قند سفید ده درم بر وجهی که رسم و عادت جوشانیدن
و بر نهار باید آشامیدن و چون در اکثر مواضع این کتاب در باب جوشانیدن
جلابات بیان شافی وافی کرده شده است بنابران احتیاج بتکرار بسیار نیست
در امثال این مطبوخات و جلابات و غذا او ماء الشعیر ماش مقشر با شیره مغز
بادام و کدوی تر اگر وقت باشد دران اش باید انداخت بیان قطرب
و نوعی دیگر از مالیخولیاست که از اقطرب گویند و حال شخصی که مبتلا باین مرض
است در حرکت و بیقراری تشبیه بجانوری کرده اند که آنرا بعبارت یونانی قطرب
می نامند و مراد بقطرب کرمی است صغیر سریع الحرکت که بر روی آب متحرک است
بحرکات مختلفه و سبب این مرض سودای محترقه است و علامت او آنست
که صاحبش را لحظه آرام و قرار نیست و درین حرکات محل توجه خود را نمی داند و
همیشه سر در پیش انداخته در کوچها میدود و همیشه از خلق نفور است علاج
قطرب و علاج درین صورت ترطیب مزاج دماغ است و غرق کردن سر بروغن
بنفشه یا نیلوفر یا روغن کدو و یا مجموع اگر یبوست در دماغ و بیخوابی غالب باشد
و تنقیه دماغ و بدن از خلط سودای محترقه بمطبوخ افتیمون یا حب او و جلاب
هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه منضجه را

از قدر آب که مناسب باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و صافی
ساخته و قند دران آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز
بادام و اسفاناخ و کدوی تر دران آش باید انداخت و مداومت بر دخول حمام
باید کرد و آبهای ملایم بر سر باید ریخت که موجب ترطیب دماغ و آمدن خواب است
و این تدبیر درین مرض از ضروریاتست و گاهی جنون و وسواس که متفرع از ما
لیخولیا میشود و از جمله او معدود است از حمیات حاره حادث میشود مثل
حصبه و سبب این تصاعد ابخره حاره سوداوی بدماغ و علاج درین مقام ترطیب
مزاج دماغ است بدوشیدن شیر بر سر و اگر شیر عورات باشد بهتر بیان
عوارض که بسبب مالیخولیا میشود خصوصا دختران و تراشه کدوی تر و تراشه
بادرنگ و امثال اینها بر سر صاحب این مرض نهادن قوی نافع است و ترغیب
سکنجبین ده درم در شیره خرفه مقدار پنجاه درم باید داد و خوردن کاهو بعلا حفظ
جلب خواب و غذا ماء الشعیر یا مرغ جوجه یا گوشت بزغاله و گاهی این مرض بسبب
خوردن ادویه حاره و مبالغه دران مثل فلفل و زنجبیل و بسبب اغذیه حاره
نیز حادث میشود مثل آش بسیار سیر و آشهایی که در انها ادویه حاره
باشد زیرا که اینها امداد در احتراق اخلاط میکنند و موجب تصاعد و تراکم
بخارات بدماغ میشوند نوعی آزان و بسبب اسباب خارج از بدن نیز
حادث میشود مثل جلوس بسیار در آفتاب و پیش آتش و گردیدن در آفتاب
زیرا که این اسباب امداد اسباب داخلی میکنند در حدوث مرض و از
حکما بعضی گفته اند که گاهی حدوث مالیخولیا بسبب فکر عمیق در مسایل مشکل و حل

آلت وعلاج درین مقام اولا ترک فکر دران مسایل است و ایراد اشربه
واغذیه مرطبه دماغ رسانیدن روغنهای مرطب که سابقا مذکور شد بر دماغ **بیان
آنکه زنان را اگر حادث شود** وگفته اند که نسوان را مرض مالیخولیا بسیار
کم است که حادث شود واگر احیانا حادث شود الحبس والصعب از حال رجال
است واین مرض که ایشان را طاری میشود بیشتر بسبب احتباس طمث یعنی
که خون حیض است وعلاوا وعلاج ان ادرار وسیلان آلت بادویه محققه باید
ودادن جلاب از پرسیاوشان وبیخ سوس ورنک از هر یک پنج درم
وقند سفید ده درم مجموع ادویه را در قدری آب باید جوشانید تا به نیمه
باز آید واز کرباس صاف ساخته وقند آمیخته نیم گرم باید آشامیدن وغذا
درین مقام نخود آب با گوشت مرغ یا گوشت وآش زیره باج که با سرکه
نخود است ودران گوشت مرغ یا بزغاله باشد وزعفران درین غذا البته
باید که باشد بملاحظه تفریح قلب وتلطیف خون وادرار ان **بیان آنکه سبب
رعونت وکبر عادت میشود** وازجمله چیزها معدود از مالیخولیا داشته اند
رعونت وحمق است وحب ترفع فوق القدر وپوشیدن جامها که در میان
خلق عادت نیست **بیان اشیائی که از اقسام مالیخولیا عد کرده اند**
وخیلا وتکبر شخصی را که عادة اورا محل اینها نباشد معدود از مالیخولیاست
وحب فوق القدر مثل گدایی که اورا داعیه سلطنت باشد ویا کسی که
همیشه جامه عادتی در میان خلق می پوشید ناگاه جامه از پوست
خرس ساخت وبر سر زنگوله آویخت ودر بازارها میگردد وفقیری که

بهجکس تکبر کردن داب او نبود یک التفات از پادشاهی دست ویا گم کرد
وبهمه درویشان جنس خود بلکه از جنس خود برتر هم تکبر میکند اینهارا از
جمله مالیخولیا عد کرده اند وسبب این معدودات آفت وخلل در
افعال فکریست **بیان علاج** وعلاج اینها نیز ترتیب مزاج دماغ است
بروغنهای حاره رطبه مذکوره سابقا وقطع نمودن وهجران از اسباب
این مرض وتنطولات مرطبه بر میان سر ریختن مثل آبی که در وی حشایش
حاره رطبه جوشیده باشد وغذا درین صورت ماء اللحم با نخود آب از گوشت
مرغ خانگی وطیهو ودراج باید داد **بیان آنکه عشق نیز از اقسام مالیخولیا
است** اما عشق که عبارت از استحسان شمایل وصور حسینه
است آنرا نیز بترتیب مزاج اطبا از مالیخولیا عد کرده اند زیرا که سبب او
موافق بعض انواع مالیخولیاست وعلامات آن زردی رنگ بشره است
ونفس زدن تیز مثل نفس کسی از بلندی به پستی ویا از پستی به بلندی
حرکت کند وغلبه غفلت وحیرت وسر در پیش افکندن وطول سکوت
وبسیاری فکر روی وسرعت حرکت نبض بتخصیص نزد سماع ذکر معشوق
واختلاف وصلابت آن وبیداری بافراط **علاج عشق** وعلاج درین
مقام اشتغال عظیمه است که موجب نسیان معشوق باشد وخلاصی از این
بلیه یا اختیار کردن سفر وهجران والله در قایله وقدس سره **بیت**
دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم ❊ که در دل مهر آن مه خواهد افزون
شد بهر منزل ❊ وکدخدایی وصید کردن را نیز از جمله علاج این مرض دانسته

اندوه باختن شطرنج نیز نافع است از افکار ردیه و نافع است ازین مرض
و غذاهای نیکو اختیار باید کردن مثل نخود آب یا گوشت مرغ یا گوشت بره با چوزه
مهرا و مالیدن سر و غرق کردن بر دغنهای مرطبه و تفریح و تقویه دل و دماغ بعنبر
یا قوتی و اشربه مقویه مثل شربت ترنج و شربت سیب و باید که طبیب در معالجه
مالیخولیا اهمال نکند و دست از علاج آن کوتاه نکند چه بسیاران این مرض خلاص
یافته اند غایت امر آنست که ماده سوداء بزودی نضج نمی یابد پس باید که اهتمام
شان بنضج و صرف غایت باستعمال ادویه مسهل مناسبه نماید و ادویه
منضجه بر همین قیاس اختیار کند والله اعلم

مقاله ۱۲ در بیان سکته

و این مرض را اطبا چنین تعریف کرده اند که السکته تعطل کل الاعضاء عن الحس والحرکة
یعنی مرض سکته معطل شدن اعضاست از حس و حرکت و سبب این مرض
سده تامه عامه است در بطون دماغ را که عارض شده است میان صعود و ترقی
روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و حدوث او
دفعه میشود و باقی نمی ماند از حرکات مگر نفس زدن به کمال خفا و در اکثر این
سده از خلط غلیظ بلغمی چسبیده است و گاهی سبب سکته غلبه خون ریه
است و امتلاء دماغ و جمیع شرایین از دست خفقان قلبی و علامت سکته
که از بلغم غلیظ لزج باشد ثقل سر است پس از وقوع این علت و دوار و
طنین که مراد با این هر دو گردش سر و آواز گوش است بر طریق لف و نشر مرتب
و کسل از حرکات و ظلمت بصر و ریدن جمیع بدن و بسیاری خواب و بر هم
ساویدن دندان در خواب و امتلاء عروق و برد اطراف و بسیاری آب دهن

بیان سکته بلغمی

و آب بینی و حصول زبد و کف دهن دلالت بر عدم انحلال این علت میکند و خلاص

بیان امتحان حال سکوت

و بقراط گفته است که السکتة اذا کانت قویة لم یبرا و ان کانت ضعیفة لم یسهل برءها یعنی اگر سکته قوی
است از و خلاص نیست و اگر ضعیف است از و خلاص سهل نیست یعنی صعب است و اگر
بر معالجه مشتبه شود که مسکوت زنده است یا مرده پلک چشم او را باید گردانید اگر مرده
باشد البته حدقه بغور رفته است زیرا که ممکن نیست که بمیرد و حدقه مرتفع ماند و نفوذ
زود و دیگر اندک پنبه رقیق بقرب منخرین و سوراخ بینی او باید نهاد اگر جنبانیدن پنبه
حرکت میکند زنده است والا حیات از و منقطع شده است

معالجات سکته

و علاج آنست که اولا او را تا هفت روز پر مرغ بروغن گل یا روغن سوسن چرب
کرده با ایارج فیقرا آلوده ساخته بحلق باید فرستاد اگر حیات در وهست بواسطه
بکمال حرارت این دوا متاثر میشود و البته میل بقی میکند و دیگر ایارج دوائی
منقی دماغ است از اخلاط [illegible] موجب این مرض و در بینی مسکوت مثل مشک
و کندش و سیاه دانه و خربق و فلفل کوفته باید دمید و از تریاق مثرودیطوس
یا تریاق کبیر که مسمی بتریاق فاروق است یک مثقال در ماء العسل حل کرده در
کلوی او باید ریخت و اگر ازینها موجود نباشد بادیان رومی بازیره و مصطکی در آب
جوشیده اینها حل کرده و قدری گلقند عسلی با و آمیخته در کلوی او باید ریخت و
صاحب سکته را باید تراشیدن و جبه بید سر بران طلا باید کردن و فلفل و امثال
او نیز اگر بران بیامیزند صواب بود و از نمد غلیظ طاقیه بر سر مسکوت بپوشند و بر بالای
آن طاقیه تابه آهن گرم کرده بنهد تا گرمی آن بسرش سرایت کند چنانکه پوست سر بسوزد

لرجه

حقنهٔ نافع جهت سکته وحقنهٔ حاره نیز باید که باشد از مثل قنطوریون دقیق
وتخم حنظل وفرفیون وامثال این ادویه آنچه در وقت گنجد وبعد از افاقه وشعور
هر صباح جلاب از بادیان رومی وبادیان شهری وگاوزبان از هر یک سه درم واز
گلقند قندی ده درم مجموع ادویه را در قدری آب که مناسب دوا باشد باید که
طبخ کرد باتش ملایم تا تاثیر بماند واز کرباس گذرانیده بعد از ان گلقند مذکور را در ان
حل کرده باید داد وغذا درین مقام نخوداب ومغز تخم معصفر با گوشت گنجشک
یا کبوتر یا تیهو وفلفل ودارچینی در اش باید انداخت وبعد خلاص ازین مرض تنقیهٔ
دماغ مسکوت بحب ایارج وایارج لوغاذیا در هر هفته باید کرد بقدر قوت وطاقت
وامکان وبعد از خلاص اگر از مواد در دماغ چیزی باقی مانده باشد بغرغره کردن با سفل مرزبل
میشود **سعوط** ودر دماغ مسکوت زهرهٔ کلنک باید چکانیدن عصارات وآب مرز
نجوش نیز چکانیدن بسیار مفید است واز اشربه اقتصار بر ماء العسل باید کرد واین
تدبیر اصحاب سکته است تا بیست وچهار روز گذشتن وبعد از بیست وچهار روز
اگر ازین مرض خلاص نشوند در اکثر آنست که مبتلا بمرض فالج میشوند بالقوة
تقدیر کثرت وقلت ماده واگر بعد از خلاص از سکته بهر کدام ازین دو مرض که
مذکور شد مبتلا شود نظر در علامات واسباب باید کرد **بیان سکتهٔ دموی**
اگر علامات سبب دم ظاهر باشد اخراج خون بفصد قیفال باید کرد وحجامت
ساقین نیز باید کرد وعلامات خون در اوداج ورگهای پیشانی است وسرخی
چشم وتیزبینی طعم دهن وسرخی روی وغیر ذلک از علامات خون که ظاهر
باشد واین خلاص است که منجر بفالج نمیشود وتنقیهٔ دماغ بحب نفث وخوردن

جلاب منضج ساده از قند سفید ده درم وبا جلاب ساده با مفرح معتدل مقدار
یکدرم وبا بیخ سوسن سه درم وغذا ماش مقشر اگر قبض باشد شیرهٔ مغز بادام
شیرین ونخوداب وبعد از ان اختیار حقنهٔ معتدل وغرغره بماء العسل تنها وگاه
سبب در حدوث سکته ضربه وسقط می باشد که بسر واقع میشود که موجب انکسار
قحف است وورم حجاب وغشاوات وانسداد مسالک روح نفسانی است از سلوک
طبیعی وعلامات سبب آنست که ضربه یا سقط واقع شود وعلاج درین مقام نیز فصد
است واخراج خون بقدر قوت وواجب وتقویه مزاج دماغ بمشمومات وعطوسات
وسعوطات بارده معتدله ولخلخهای مقویه دماغ وباقی علاج علاج اورام است

مقاله ۱۳

در بیان فالج وحکما فالج را چنین تعریف کرده اند که هو استرخاء احد شقی
البدن یعنی فالج سست شدن وبی حس شدن یکی از دو طرف بدن است که
آن جانب راست وچپ باشد ودر بعضی از تعریفات او قید طولا نیز هست
وبالجمله سبب انصباب وریختن خلط بلغم است که موجب انسداد مسالک اعصاب
میشود واو احدوث خدرات در اعضایی که این ماده در ان منصب شده است
وموجب بی خبر شدن از اعضا واعصاب است وبعد از انکه ماده تمام در عضوا استقرار
می یابد واعصاب تمام از انفعال خود می ماند از زمان اسم او فالج است وعلامات استاد
بطلان حس وحرکت است ونبض بطی ومتفاوت می باشد وقاروره سفید از اثر
فجاجت وبرد غالب است وبسیاری آب دهن وبسیاری خواب وقلت عطش
وگاه درین مرض بول سرخ وزرد میشود بسبب ضعف کبد است یا حدوث ورم در کبد
واگر درین مرض رنگ عضو بحال خود است وتغیری ندارد وتاریک نشده است

از علامات قریب بفلاح وصلاح است خصوصا که سن شباب باشد
امید تمام است در نجات واگر برخلاف این باشد علاج آن نهایت
مشکل است ودر اکثر ازان نجات نیست **بیان معالجه مفلوج** وعلاج این
مرض کیفکان است که تا چهار روز مفلوج بهیچ معالجه اشتغال ننماید
واز هیچ ادویه ارتکاب نکند زیرا که خوردن ادویه در اول این مرض موجب
زیادتی علت است بسبب حرکت ماده وریختن آن بر عضو ضعیف وچون
از چهار روز تجاوز کند هر صباح جلاب از بادرنجبویه وبادیان رومی وبادیان
شهری از هر یک سه درم وانگلقند عسلی ده درم وغذا نخوداب با مغز تخم
معصفر واندک فلفل ودارچینی تا هفت هشت روز اینچنین جلاب باید خورد
ودرین ایام از خوردن آب پرهیز باید کرد واقتصار بر ماء العسل یا ماء الاصول
باید نمود وهرجاه که اثر نضج تام در قاروره ظاهر شود اختیار حب صبر باید کرد
واشیای حاره که درین مرض از معالجات پسندیده است البته باید اختیار
نمود **صفت حب صبر** وحب صبر باین ترکیب در فالج ترتیب باید کرد صبر سقوطری
یکمثقال بوزیدان وماهی زهرج وتربد تراشیده بروغن بادام چرب کرده
از هر یک یکدرم غاریقون نیم درم نمک هندی یکدانگ شحم حنظل نیم درم بادیان
نیم درم مقل دانگی مجموع ادویه را کوفته وبیخته بآب حبها باید ساخت هریک
بمقداری که بتوان فرو بردن بعد ازان که پرهیز وجلاب وغذای مناسب این
اختیار کرده باشد خورده تا وقت پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود وبعد
از قند وتخم ریحان شربتی که میان اهل این فن مشهور ومعروف است باید خورد

وغذای پرهیز را در روز دارو تاخیر باید کرد وبوقت نماز دیگر باید خوردن
حقنه قویه وبعد از گذشتن سه روز این مرض این حقنه که نوشته میشود
اختیار باید کرد ورق غار وقسط ومرزنجوش وحلبه واکلیل الملک وخشک وبرگ
بید انجیر یا تخم آن ومرماحوز وسداب تر وکرنب وشبت وقیصوم وتخم زغیر و
انجل که میوه درخت پرس است از هر یک ده درم وشحم حنظل نیم درم قنطوریون
دقیق دو درم مجموع ادویه را در چهار رطل آب باتش آهسته باید جوشانید تا از
سه حصه دو حصه بماند واز کرباس باید گذرانید واگر روغن زیت موجود باشد
ده درم وعسل بیست درم ونمک ومقل وبوره ارمنی از هر یک نیم درم که دو دانگ
است آمیخته بوقت تابستان بعد از خوردن شوربای نخوداب اول صباح یا وقت
نماز دیگر ودر زمستان بوقت نماز پیشین بدو دفعه حقنه باید کرد وسابقا
مذکور شد که رطل نود وشش مثقال است بوزن وبدل روغن زیت روغن
کنجد است بهمان وزن واگر درین حقنه بواسطه نمک وبوره ارمنی خوف از حدوث
مغص وپیچاک شکم باشد بدل نمک وبوره اب افزوده کنکاش باید کرد واگر
این حقنه بر مریض صعب باشد حقنه ازین اخف اختیار باید کرد باین ترتیب
تخم زغیر وبرگ چغندر وبرگ بید انجیر وشبت ونانخواه ومرزنجوش وهزار
اسفند که اورا حرمل می نامند واکلیل الملک وتخم معصفر وحلبه از هر یکی یک
کف مجموع را در سه رطل آب باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند واز
کرباس گذرانیده آنگاه عسل وآبکامه وشکر سرخ از هر یک ده درم و
روغن زیت یا کنجد پانزده درم چنانچه سابقا مذکور شد حقنه باید کرد واز

وشیرو
وحیا بانقه درم

حقنه لینه

مرکبانی که نفع او بین است درین مرض خوردن تریاق مثرودیطوس
و تریاق فاروق و گوارش بلادر از انفع اشیاست اما باید که در خوردن
آن مبالغه ننماید تا تب حادث نشود و مقدار مطبوخ یا عصاره ده درم
است و بعد از آنکه این تدبیر واقع شود **بیان روغنهای نافع** و علامت
فلاح و بهبود ظاهر گردد مداومت و مواظبت بر روغنهای حاره مناسب
است بر اعضاء مفلوجه مثل روغن ناردین و روغن قسط و روغن زنبق
و روغن سوسن و روغن افربیون و روغن جندبیدستر و روغن سیاه
دانه که مخصوص این مرض و رعشه است و روغن سداب و روغن حب
حنظل و مالیدن فقط سفید بر عضو مفلوج بسیار نافع است و همچنین روغن
خردل که مراد بآن قیحی است و از اشیا نافعه جاویدن ادویه حاره است
مثل فلفل و دارچینی و مصطکی و بر سر طلا کردن نوشادر با روغن بلسان اگر
موجود شود بسیار نافع است و آنچه بقایای خلط موجب فالج را ازاله میکند
ادویه الیست که آن عطسه کند مثل مشک و فلفل و جندبیدستر و کندش
و امثال این ادویه را کوفته و بیخته و اندکی بر سر ناچه کرده در دماغ باید دمید
و چکانیدن جندبیدستر محلول در روغن زیت با روغن زنبق مفید است
و بوئیدن ریاحین حاره مثل نرگس و یاسمین و امثال اینها آنچه در کیفیت موافق
باشد نیز مفید است و خوردن سکنجبین عنصلی با زوفای یابس نیز از ابرار
این مرض است و خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکبار منفعت بلیغ بین
دارد **صفت ماء الاصول** مداومت ماء الاصول که با این اجزاست نیز منفعت

تشنج

بلیغ میرساند و اجزاء آن این است پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و
اذخر که خلال مامونی می نامند از هر یک هفت درم تخم کرفس و بادیان رومی و [illegible]
از هر یک سه درم نانخواه و زراوند و سیاه دانه از هر یک دو درم مجموع ادویه را
در هفت رطل آب بآتش ملایم باید جوشانید تا سه رطل بماند آنگاه از کرباس
گذرانیده و صافی ساخته نگاه باید داشت و هر روز مقدار آشامیدن از آن
دو وقیه است که پانزده مثقال میشود و وزن رطل سابقا مذکور شد و با این
ماء الاصول عسل یا فانید باید آمیخت از هر کدام که موجود باشد ده درم و نیز آزمون
اینست که هر هفته متعاهد خوردن مثرودیطوس باشد که عظیم نافع است و
تریاق فاروق یا شربت بادرنجبویه نیز از جمله انفع اشیاست اگر موجود شود
ملازم و مداوم باید بود و مقدار شربت بادرنجبویه ده درم است **بیان آنچه**
فالج را مضر است باید که صاحب فالج از خوردن بادرنگ و تره و کدوی تر
و آنچه بدینها ماند اجتناب نماید و هر کس که خواهد که از فالج و لقوه و رعشه در امان
باشد در شکم سیری بخواب نکند و بطن خالی بخواب رود و بحمام کم رود و مثل نبیذ
و مسکرات و منجرات ارتکاب نکند که موذی بهلاک میشود و هر جاکه که با فالج
حرارت مزاج باشد سعی در تسکین حرارت مزاج باید کرد اولا و بعد از آن استعمال
علاج اصل باید نمود بشربت قند سفید و سکنجبین ساده و غذا مزوره از زیرباج باید
و خدر نیز نوعی از فالج است بلکه مقدمه فالج است و علاج او علاج خفیف
تر از فالج است همچنانکه سوء القنیه مقدمه استسقی است و معالجه او اصعب از
استسقات **مقاله ۱۴ در بیان تشنج** و تشنج را چنین تعریف

کرده اند که هو تقلص العضو الی مبدا یعنی درهم کشیدن عضو است و
مراجعت کردن عضو که عصب است بجانب مبداش که دماغ است
واین بر دو نوع است ویکی ازین دو نوع بسبب رطوبتی است که در عصب
وعضله مملو شده است واز طول عصب نقصان یافته واز دیاد در عرض
عصب پیدا شده واین نوع دفعةً دفعةً حادث میشود وثانی بسبب
استفراغ کثیره میشود واین موجب جفاف عصب است واین دفعة دفعة
نیست بلکه قلیلا قلیلا حادث میشود واین تدریجی است واین را تشنج یابس مینامند
واستدلال بر سبب او از مزاج وسن وبلد وتدبیر سابق است **تشنج امتلائی**
وعلامات تشنج امتلائی حدوث اوست دفعةً از غیر ظهور سبب وغلبه
بلغم وعلاج درین مقام اگر بسبب امتلا باشد علاج فالج است از اشربه واغذیه و
تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر بعد از نضج ماده وبخوردن جلاب هر صباح
از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم واز گلقند قندی ده درم وغذا نخود
آب با شیره مغز تخم معصفر با روغن کنجد وبا روغن چهار مغز ومالیدن بدن
بروغن بیده انجیر در روغن قسط با روغن زنبق با جند بید ستر یا فرفیون وتمام
در روغن مرزنجوش ومثل اینها وتشنج را اطبا سهل العلاج شمرده اند اگر فی الفور
بمعالجه اشتغال نمایند بزودی زایل میشود ومی باید که مادات او اکثر از نمک
گرم کرده باشد وازین منفعت بسیار یافته اند وامتحان نیز رسیده یا
النفع است ونطول درین مرض بمطبوخ بابونه وشبت وحلبه واکلیل الملک
باید کرد واما آنچه از تشنج بسبب یبوست حادث شود عسر العلاج است ودر معالجه

از تشنج رطب ابعد است وخلاصی از وی بسبیل ندرت است **بیان تشنج**
یابس وسبب تشنج یابس استفراغ بسیار است از اسهال وغیر آن یا بجوع
بسیار بر دوام وحرکات عنیفه کثیره یا غم مفرط یا مرض حاره وعلامات او حدوث
تشنج بتدریج است واندک اندک وضمور وگداختن وخورد شدن عضو ماوف
وباریک شدن آن وتقدم اسباب مجففه از داخل وخارج وعلاج درین مقام
ترطیب بدن است بخوردن جلاب واشیاء مرطبه مثل شیر خر وشیر عورات وشیر گاو
وبز وغذا ماء الشعیر بروغن بادام شیرین یا نانکه از نشاسته باشد یا گوشت بزغاله
فربه ومرغ جوجه وگوشت ماهی خورد ومالیدن روغن بنفشه وروغن کدو بر سر ودماغ
وچکانیدن شیر عورات بدماغ **سعوط** وچکانیدن روغن بنفشه وکدو نیز در
تشنج یابس منفعت قوی دارد وشربت بنفشه ابلغ است در نفع ودر
طبیخ این ادویه مذکور میشود نشستن بسیار نافع است برگ کاهو وبرگ کدو
وبنفشه اگر تازه باشد بهتر وبرگ نیلوفر وبرگ گل خطمی وبرگ خشخاش وبرگ
چغندر **موم روغنی که از بنفشه بادام باشد** ومالیدن صاحب تشنج را
بموم روغنی که معمول بروغن بنفشه بادام باشد وموم کافوری وکثیرا وخوردن
آب انار شیرین وهندوانه وخیار وبادرنگ نیز با قند سفید نافع است وغذا
ماش مقشر وکدوی تر وشیره بادام شیرین واسفاناخ وبرگ خرفه وگاهی بسبب حدوث
تشنج نیش زدن عقرب است وعلاج درین مقام خوردن تریاق اربعه است
با جلاب قند وغذا درین مقام نخود آب است وگاهی حدوث تشنج بسبب قرحه
حاره است که بر عصب واقع شده وعلاج او علاج قرحه است واصلاح حال او

وگاهی حدوث تشنج حصول کرمهاست در معده وامعا **بیان بعضی انواع تشنج**
وعلاج قتل واخراج کرم است بادویه که مخصوص اوست مثل تخم ترمس که باقلای
شامی است وسرخس وتربد سفید وقسط وقنبیل وحب النیل وامثال اینها آنچه
ازادویه دراخراج کرم متعین شده است وتمدد وکذا هر کدام نوعی از تشنج
است غایتش آنکه تمدد تشنج عارض مر عصب راست ازجانبین وکذا تشنج عارض
مر عضلات راست **مقاله ۱۴ دربیان لقوه** ولقوه را چنین
تعریف کرده اند کاللقوة علة تحدث بغتة فی عضلات الوجه والعینین وتحدث
اعوجاجا فی الوجه ولا یمکن تغمیض احد العینین واذا نفخ فی فمه
یخرج من شق واحد یعنی لقوه علتی است که حادث میشود ناگاه بیک
دفعه در روی وچشم وحادث میشود کجی در رو وممکن نیست که یک چشم را توان
پوشید بواسطه مرض او عضلات وجه را واگر در دهن صاحب لقوه دم دمند
ازیک شق بیرون میرود وسبب او خلط بارد بلغمی است که موجب انسداد
مجاری عصب حس وحرکت است بجانب فکین واین موجب ابطال مضغ
وجاویدن لقمه است وعلامت او بطلان یا نقصان افعال مطلوبه است
ازعضوی که این علت عارض او شده است وعلاج او علاج فالج است
واستعمال غرغره بایارج فیقرا وماء العسل وپوست بیخ کبر واندکی از نوره
سعوط بروغن مرزنجوش بازهره کلنگ واستعمال حقنه حاره مذکوره درمرض
فالج ونشستن صاحب لقوه درخانه تاریک وآیینه درپیش نهادن وسعی
کردن که روی خود را درآیینه ببیند وسر را ابخارات آبهایی که دران ازادویه ملطف

جوشانیده باشند داشتن واین بعد از تنقیه از خلط موجب مرض باید زیرا که
بعد از دفع ماده موجب دفع بقایای مرض است وآن ادویه مثل تمام ومرزنجوش
وصعتر وشیح ومرماخوز وجند بیدستر وامثال اینهاست درکیفیت تلطیف وجاویدن
کندر ومصطکی وحلتیت ونگاهداشتن جوزبویا وقرنفل ودارچینی ودارفلفل و
امثال اینها در دهن وجاویدن اشیاء حاره را درمرض لقوه منافع بسیار است
بیان لقوه که امور حاره مضر است وجلاب هر صباح از بادیان وبادرنجبویه وگاوزبان
ازهر یک دو مثقال وگلقند عسلی هفت ونیم مثقال اول ادویه را چنانچه رسم
است بآن قدر آب که مناسب دوا باشد طبخ باید کرد تا نیمه بماند واز کرباس
گذرانیده وصافی ساخته وعسل مذکور را در وخلط کرده نیم گرم باید آشامید وغذا
نخود آب باشیرد تخم معصفر ودارچینی و... نان نخواه واگر بمعالجات مذکوره شفا
حاصل نشود بحقنه غیر حاره رجوع باید کرد ودر معالجه استعمال اشیاء حاره از اغذیه
وادویه نباید نمود زیرا که ادویه واغذیه حاره مجفف اخلاط است ومغلظ او بواسطه آنکه
چون لطیف اخلاط بتحلیل رود غلیظ آن بماند **لقوه جانب یسار عسیر العلاج**
است ولقوه اگر ابتدا ازجانب ایسر عضو باشد عسیر العلاج است زیرا که جانب
ایسر بحرارت غریزی اقرب است وبروح حیوانی وهر گاه ماده اولا متوجه
آن شود علامت شدت وقوت ماده است وعجز طبیعت از دفع آن **مقاله ۱۶**
دربیان اختلاج واختلاج را اطبا مقدمه لقوه داشته اند ومنذر وبیم دهنده
ازان وسبب موجب مرض ماده بلغمی است که لزوجت تمام دارد وبواسطه تاثیر
حرارت غریزی دران وتحلیل آن ریح حاصل میشود ویا بخاری که از مسام بسهولت

خارج نمیشود بواسطهٔ غلظتش وقوت دافعه میخواهد که او را بجانب ظاهر جلد اخراج کند و درین حال بینهما مدافعه واقع میشود و بدین سبب حرکت اختلاجی در ظاهر جلد حادث میگردد و علاج درین صورت تنقیهٔ بدن است از خلط بلغم بحبوب مسهله و ایارجات مذکوره در علاج اقلیج و تشنج وغیر ذلک از امراض دماغی و تلطیف در تدبیر تا مادهٔ رقیق زود و غلیظ نماند و جلاب از شربت بادرنجبویه یا تریاق اربعه و یا مطبوخ بادیان و غذا نخود آب یا دارچینی و کمادات مجففه بر موضع اختلاج نهادن و ضمادات محلله که در معالجهٔ رعاف و لقوه مذکور شد بکار بردن و مالیدن موضع اختلاج بروغنهای گرم بالفعل و بالقوه مثل روغن سوسن و روغن زنبق و روغن قسط و مثل اینها آنچه حاضر باشد

مقاله ۱۷

در بیان زکام و سبب زکام منجلب و منجذب شدن رطوبات و فضول بطبعات بجانب منخرین و سبب این انجلاب و انجذاب یا سوء المزاج حار است که عارض دماغ شده است از اسباب خارجی مثل تاثیر حرارت آفتاب و یا مالیدن روغنهای گرم برسر یا بسبب خوردن اشیاء حاره مثل سیر و پیاز و تخم خردل و امثال این که موجب حرارت دماغ و ترقیق فضلات باشد و موجب التهاب منخرین علامت آن خارش بینی و سرخی زردی و چشم است و علاج درین مقام فصد کردن از قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و برحسب واجب و ضرورة و تقلیل ماده و تبرید دماغ و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند سفید ده درم اول ادویه را چنانچه رسم است در آب مناسب دو الطبخ باید کرد تا بنصف آید و قند مذکور را بعد از صاف ساختن بآن آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا ماش

از دماغ

زکام

مقشر یا شیرهٔ مغز بادام

زکام با سرفه باشد

و اگر با زکام سعال و صداع باشد یعنی سرفه و درد سر درین مقام جلاب باید داد هر صباح بدین نوع از بنفشه خشک یا تر سه مثقال و سپستان بیست عدد و عناب پانزده عدد و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و یا خمیرهٔ بنفشه ده درم و اگر چنانچه در زکام مزکوم را بیخوابی باشد شربت خشخاش نافع است و غذا آنچه مذکور شد و در غذا شیرهٔ خشخاش زیاده باید کرد تا در حصول خواب امداد نماید و در اوقات بیخوابی خوردن تخم کاهو در آتش و غیر آن قوی نافع است و اگر چنانچه سبب زکام برد مکثف و مسدد مسام و جلد سر باشد زیرا که این موجب احتقان بخارات میشود و عدم خروج از مسام پس ضرورت است که متنزل شود براه منخرین و علامت این سبب وجدان برد است و علاج درین مقام تسخین سر است و گرم نگاه داشتن آن بمنادیل و خرقها گرم کرده و اگر بر و رشح بشدت یافته باشد هر آینه محتاج بکمادات قویه مسخنه خواهد شد و به تبخیر قوی و نطولات و مشمومات مجففه و درین مرتبه دخول حمام نافع است و اگر در طبیعت قبض باشد حیله در انحلال طبیعت باید نمود بمثل این ادویه سنا مکی پنج درم و نیلوفر و بنفشه و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و پرسیاوشان از هر یک سه درم و چنانچه و قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و چنانچه رسم است ادویه را در آب مناسب دو الطبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین مصفی را اضافه کرده نیم گرم باید آشامید و غذا از مقشر باید کرد و خود را ببخارات آب جوشیده بعضی از حشایش حاره مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و مقدار اینها عند الطبیب امری تخمینی است و احتیاج در حیلهٔ این مواضع بتعیین مقدار نیست و ازین جهت است که در بعض احتقانات

بیخ

ویا شربت بنفشه از هر یک درم

بر رو دست

ویا طبوخ اکر

از فلان چیز یک کف و از فلان دو کف نوشته اند و هیچ مقید بتعیین مثقال
و درم نشده اند و وابسته بحدس طبیب ساخته اند و اگر در زکام راه بر نزول
رطوبت مسدود شود که موجب عسر نفس و اذیت باشد بتبخیر بعفر موجب
انفتاح شده است و همچنین است بتبخیر بکاغذ سوخته مقاله ۱۸

در بیان رعشه رعشه علتی است که عارض آلیت میشود مثل دست که آلت
بطش است و مثل پا که آلت مشی است و ضعف قوت حامله که عضو را می باشد
و رعشه عبارت از حرکت غیر ارادی است مختلط با حرکت ارادی و سبب
او سوء مزاج بارد است مادی و غیر مادی که عارض عصب شده و ارخای عصب
کرده و سست ساخته است و اگر حدوث از مشایخ و پیران راست و کسانی
که مدمن خمر اند و بافراط مرتکب میشوند و کسانی که سردی بافراط میخورند و گاهی
حدوث رعشه بسبب آلام نفس هم باشد مثل غم و خوف و فزع و غضب و خجالت
و بسبب وفور لذت و فرح بسیار نیز می باشد و علاج درین مواقع خوردن
جلاب حار است از بادیان شهری و بادیان رومی هر یک دو درم نیم کوفته
و از کلقند عسلی ده درم بروجهی که عادت و رسم است طبخ کرده و صافی ساخته
و کلقند مذکور را با آن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب باشد و مغز تخم
معصفر و اندکی دارچینی و زعفران و فلفل و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن
بحب ایارج یا حب جبر باید کرد و دادن روغنهای گرم بعد از تنقیه درین مرض
بسیار نافع است مثل روغن پسته و روغن فندق و روغن چهار مغز و روغن
بیدانجیر و روغن طلبان و این انفع علاجهاست و مالیدن نیز روغنهای حار بالفعل

وصحلاً که دارد ازو
[illegible] سوخته

و بالقوه در اصول اعضا مثل شیب بغل و خم ران و سرین و کتف مثل روغن
قسط و روغن زنبق و جمیع اعضا را بهر یک ازین روغنها که حاضر باشد
غرق کردن و در آفتاب نشستن و بحمام گرم در آمدن و ازین روغنها در حمام
مالیدن نیز بسیار نافع است و خوردن گوشت شتر بچه یا گوشت اسب
مقدار معتدل نافع است و خوردن نارجیل که آن مغز جوز هندی است نیز
بسیار نافع است و خوردن مغز کلۀ خرگوش نیز بسیار مفید است و این
بالخاصیة است بیان رعشه که بی ماده باشد و از انواع رعشه آنچه بسبب
سوء المزاج بارد بی ماده است بواسطه مصادمه هوای بارد است که بافراط بود
و خوردن اشیاء بارده و علاج درین مقام تسخین اعضاست بمالیدن روغنهای
گرم مذکوره و خوردن جلاب از حلتیت با ماء العسل و مالیدن عضو ماووف بروغن
جند بید ستر و آنکه سببش خوردن شرابست و مداومت و مواظبت آن علاج
ترک آنست و ایراد ضد سبب و تقویت دماغ بروغن مورد و روغن بید
انجیر و روغن گل و خوردن رب میوه های قابض مقوی دماغ مثل رب بهی
و رب امرود و سیب و غیر ذلک و غذا آش عدس کدو و کرنب باشد
اما رعشه که سبب او غضب یا خوف یا غم یا فزع باشد علاج آن ازاله سبب
است بهر حیله که توان بخواب رفتن و فضول راست است و آنکه سببش
لذت فرح است سریع الزوال می باشد زیرا که سبب سریع الزوال است
و گاهی حدوث رعشه بسبب جفاف اعصاب می باشد و این جفاف بسبب
استفراغ کثیر است و این قسم بدترین اقسام رعشه است و بغایت کم

که متعذر بعلاج و نجات شود و بهر حال دست از علاج کوتاه نباید کرد و در استعمال
مرطبات تقصیر و اهمال جایز نباید داشت مثل شربت بنفشه و شربت سیب
شیرین و غذا ماش مقشر با کدوی تر و شیره مغز بادام شیرین و با انار آرد میده
و روغن بادام و قند و مالیدن صاحب رعشه اعضای مأوفه اش را بروغنهای گرم
مثل روغن بابونه و آنچه بآن ماند و روغن بابونه درین مقام نافع است بیان

ساختن روغن بابونه و طریق ساختن او این نوع است که یکمن
شرع گیاه و گل بابونه رسیده را در چهار رطل آب آتش ملایم باید جوشانید
تا به یکمن باز آید و از کرباس گذرانیده یکمن روغن کنجد صافی باین مطبوخ آمیخته
بآتش آهسته باید جوشانید تا آب برود و روغن بماند و بعد از آن در شیشه
یا ظرف پاکیزه باید برداشت و بوقت حاجت ازین روغن نیم گرم کرده بر اعضای
مأوفه مرتعش باید مالید نوع دیگر تحصیل روغن بابونه و نوع دیگر طریق
ساختن روغن بابونه آنست که یکمن روغن کنجد پاکیزه صافی در شیشه باید
کرد و دو وقیه که پانزده مثقال است گل بابونه تازه رسیده در و باید انداخت
و سر شیشه را محکم کرده چهل روز در آفتاب باید نهاد و بوقت حاجت استعمال
باید کرد و بباید دانست که جوانان را بسیار کم است که علت رعشه حادث
شود مگر آنکه مدمن الخمر باشند که درین صورت اگر چنین است که باین مرض
مبتلا میشوند و نیز کسانیکه در خوردن بسیار مبالغه میکنند خصوصاً که در شب
میخورند و کسانیکه باوجود این هیچ ریاضت و تعب نمی کشند درین بلیت
و علت می افتند و گاه حدوث رعشه بسبب گزیدن و نیش زدن حیوانات

ذو سم است و علاج درین مقام خوردن تریاق است و در شربت بادرنجبویه
و غذا مزوره نخود آب و ازاله سبب موجب مرض که اثر زهر آن حیوان است
باید کرد ازاله آن کهنه و پیران در وقوع این مرض از اسرع ناس اند زیرا که
بادنی سببی باین مرض گرفتار میشوند مقاله ۱۹ در بیان ضعف بصر

و سبب ضعف بصر سوء المزاج بارد یا ماده رطب است که تبرید و ترطیب دماغ میکند
و تغیر روح باصره حاصل میشود و نقصان در ابصار و علامات آن دمع و رمص
در او بازان ظلم است و عدم حمرت و وجع و همیشه احساس کدورت در چشم
میکنند و از دیاد این احوال در عقب خواب است و خوردن غذا و در حال تخمه فساد
اشتداد آن است و علاج درین مقام خوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن
تراشیده از هر یک دو درم مجموع را در قدری آب مناسب دوا طبخ باید کرد تا
نصف باز آید و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و ده درم قند سفید با آن
آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین و در غذا
اقتصار بر همین باید نمود و بعد از ظهور نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب
ایارج فیقرا یا حب بنفشه مقوی تبرید باید کرد و اندک محموده که از نیم دانگ
متجاوز نباشد بدانکه دانگی سدس مثقال است که چهار نخود باشد و مثقال شش
دانگ است بوزن و هر دانگی چهار نخود است و هر نخود یک قیراط است که ربع
دانگ میشود و غرغره کردن بماء العسل و بادیان و ایارج فیقرا هر یک مقداری
مناسب اول بادیان را در ماء العسل آمیخته و دیگر ایارج را و نیک بر هم زده
نیم گرم غرغره باید کرد و کحل درین باب روشنایی کپر دیا یا سلیقون [illegible]

در وجزوی از مشک می باید که باشد تا در تخفیف رطوبات ادخل بود و امثال
آن از ادویه عین که درین مرض موافق باشد باید ساخت و اگر از سوء المزاج
حار مادی باشد و ماده دموی باشد علاج آن فصد و حجامت است و التزام پر
هیز از مضار و خوردن جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و قند سفید و
ترنجبین از هر یک ده درم مجموع را بر وفق عادت و رسم طبخ کرده و ترتیب داده نیم
گرم باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ و تنقیه
دماغ بروغن بنفشه و کحل بمثل حصرمی باید کرد از شیافات و باید که در ورایحه باشد والله

اعلم **مقاله ۲۰ در بیان رمد** و رمد عبارت از ورم حار است
که عارض ملتحمه میشود و ملتحمه عبارت از مجموع سواد و بیاض و لحم است که داخل ابن ثقبه
است و این ورم خالی از سوزش و خارش و درد و ثقل نمی باشد و طبقه ملتحمه طبقه
ظاهر از چشم است یعنی آنچه محسوس از و جوهر او گوشت سفید چرب است که غلاف
جمیع عضلات چشم است و جمیع اعضا و اجزای او ساتر این عضلات است
رمد دموی و علامت دموی اثر رمد حکاک و درد قوی است یا گزیدن و ضربان جانبین
صدغین و حدوث ورم و تمدد آن و جمع شدن رمص و چکیدن اشک است
و ثقل ابنیت **رمد صفراوی** و اگر ماده صفراوی باشد علامت آن حکه
و گزیدن و عدم رمص و حلم و چکیدن اشک است و علاج هر دو قسم فصد
قیفال است از جانبی که معهود است و در اول استعمال ادویه ممنوع است زیرا که
چشم عضوی زکی الحس است و باندک المی متألم میشود و تلیین طبیعت از ضروریات
است زیرا که هم تقلیل ماده مرض میشود و هم نفع از بخارات مواد صفراوی بدماغ

بیان آنکه ماده دموی باشد

دعین

دعین میکند و این مطلوب است و این تلیین یا بمطبوخ فواکه یا بحب بنفشه زیاده
پنج درم و مجموع را بطریق رسم و عادت چنانکه سابقا مذکور شد ترتیب داده
باید آشامید و قند و ترنجبین درین جلاب از هر یک ده درم باید کرد و غذا ماش
مقشر و شیره مغز بادام شیرین و اسفاناخ و در ایام شدت وجع در رمد دموی
و صفراوی دادن گوشت ممنوع است خصوصا که شخص با قوت باشد مگر
آنکه شخص نحیف بود و ترکیب ضعیف داشته باشد آن زمان نقل تمریخ باید
کرد تا قوت ساقط نشود و اگر جانب صفرا غالب باشد آب انار میخوش
مسکین باید داد و در و قدری قند سفید نیز باید آمیخت یا تمر هندی و قند خیار
باید کرد و از ارتکاب ترشی وقتی باید کرد که مانع نباشد مثل سرفه یا ضیق النفس و اگر
از اینها موجود باشد شربت در تبرید و ترطیب منحصر در بنفشه و نیلوفر است
اما اگر سرفه نباشد آلوی بخاری و عناب باده درم قند جایز است و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله زرد و در اول چکانیدن شیر دختران با رقیق سفیده تخم مرغ قوی نافع
است و مسکن وجع و ضماد از صندل سفید و گلاب و آب کشنیز تر و یا کشنیز با جرم
او باید کرد و حضض که نوعی از مامیثا است و غذا از اشیاء بارده رطبه مثل اسفاناخ
با قند و شیره بادام شیرین زیرا که اگر ترشی بصرافت خود باشد مضر است و کحل شیاف
کافوری و افیونی باید کرد و اگر وجع شدید باشد و خلیدن تخدیر باید کرد زیرا که
چاره نیست و تخدیر نیز بحسب قانون طبی از اضعف با قوی بحسب تدریج باید و چکانیدن
لعابات رطبه مثل لعاب بهی و شیر دختران و ضماد بعصارات بارده مثل فرفده
برگ عنب الثعلب یا عصاره برگ کاهو و بقلة الحمقا که مراد بآن خرفه است یا کشنیز تر

رمد بلغمی

یا آب گل کدو و شستن روی با آبی که در وقدری برف باشد اما در آن مبالغه
نباید کرد و اگر سبب رمد از مادهٔ بلغم باشد علامات آن انتفاخ ملتحمه است
بغیر حمره و درد قوی و بسیاری خلم و چکیدن اشک و بر هم چسبیدن پلک
هر دو چشم بواسطهٔ رطوبت بسیار خصوصاً در خواب و حدوث ثقل در سر و
علاج درین صورت تنقیهٔ دماغ است از خلط بلغم بحبوب مسهله و ایارجات
و غاریقون و تربد و شحم حنظل و حقنهٔ لینه نیز مناسب است و اگر وجع ثابت
باشد نقیع معرق کاسنی یا بعصارهٔ عنب الثعلب اختیار باید کرد و بقراط
گفته است که رمدی که مادهٔ او بلغم است عسیر الانفکاک است و بزودی از و
مبرا نمیشود اما سلیم است و رمدی که یابس و صفراوی باشد سریع الانفکاک است اما
در وخوف حدوث قرحه است و اگر سبب رمد مادهٔ سودا باشد علامت آن
قلت رطوبت است والتصاق یعنی چسبیدن پلکهای چشم بر یکدیگر و بسیار
کم است که این رمد بی صداع باشد والبته درین رمد اکثر حالات که صداع هست
و علاج درین مقام ترطیب مزاج دماغ است بشربت بنفشه و چون بیخوابی

سبب

نیز بواسطهٔ یبوست خلط می باشد بجهت جلب نوم شربت خشخاش
نیز گاهی باید داد و تخدیر نیز بواسطهٔ تسکین وجع مطلوب است و جلاب
درین مقام از بنفشه و سپستان و نیلوفر و قند از هر یک مقدار مناسب
بآب مناسب دو اطبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید
آشامید و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین و اسفاناخ و ماء
الشعیر است و دخول حمام و آب زن از انفع اشیاست و چکانیدن شیرها و

و بپوشید شیرهای مرطبه مزاج دماغ را درین رمد نافع است و ترک استفراغات
قویه و مولدات رمد خوردن خربزهٔ بسیار و خرما و آش بادنجان و جار مغز
است و اینها را بالخاصیة موجب رمد داشته اند و بعضی از اطبا چنین
گفته اند که ترک ترطیب غذا گاهی موجب رمد است زیرا که در ترک ترطیب
انسداد مسام است و توجه ماده بجانب دماغ و چشم

مقاله ۲۱

در بیان طرفه

و طرفه را چنین تعریف کرده اند که خون تازه است که منصب
بطبقهٔ ملتحمه میشود و این انصباب بواسطهٔ انخراق و انشقاق اورده است او
یا بسبب ضربه و سقطه که عارض او شده است یا بسبب ضجهٔ عظیم همچنانکه
موذن و قاری مبالغه در مد اصوات میکنند چه بواسطهٔ این زور خرق و
شق در اورده حادث میشود و یا حرکت عنیفه مثل آنکه چیزی گران را برمی
دارد و امثال اینها و علاج فصد و حجامت است اولا و استفراغ از تلیین
طبیعت ثانیا و جلاب درین مقام از عناب بست عدد و بنفشه پنج درم و قند
سفید ده درم و ترنجبین ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده و صافی ساخته و قند
مذکور در آن انداخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام
و تلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه و چکانیدن در چشم خون زیر پر کنده
فاخته یا بچه کبوتر و باز زیر پرکنده لبط معز و اگر تشویش قوی نباشد
و اگر قوی باشد ضماد با گل ارمنی و گل سرخ و فوفل و اکلیل الملک و دم الاخوین
که مراد بآن خون سیاوشان است و بیخ سوسن و زعفران و زردهٔ تخم مرغ که
در روغن گل نیک خلط کرده باشند و گاهی حدوث طرفه نادراً بسبب اعیاء است

بیان ظفره که بسبب آن مده باشد و درین صورت چکانیدن شیر دختران و اندک
کندر کوفته بآن آمیخته نافع است و گذاشتن پشم نرم در روغن گل و یا
شیر دختران آلوده کرده نیم گرم باید نهاد و ضماد بورق و آب برگ عنب الثعلب
تازه و اگر حدوث ظفره از مده باشد حمیه یعنی پرهیز از گوشت و شیرینی باید
کرد جلاب و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و از بنفشه تر یا خشک پنج درم
و قند سفید ده درم مجموع ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده و قند مذکور را بآن
آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و بعد از ظهور
نضج در قاروره تنقیه دماغ بحب بنفشه مقوی بمجوده و محموده می باید که از دانگی تا نیم
دانگ زیاده نباشد و یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله زرد و آنچه بدین ماند و
استعمال شیاف آبار درین علت قوی نافع است که در سنگ بآب
مالیده بمیل کشند و ترکیب و اجزای آن اینست دم الاخوین و افیون از هر یک درم
یکدرم اقلیمیا مغسول و توتیا و سفیداج قلعی و سرمه و کندر از هر یک دو درم
عنزروت یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته و صلایه کرده تا همچون هبا شود
و آنگاه بیخته بآب شافها باید ساخت هر یک بمقدار جو کلانتر و بوقت
حاجت در سنگ بآب مالیده بمیل در چشم باید کشید و هرگاه که چشم ورم
کند بسبب سقطه یا ضربه علاج آن فصد کردن از عرق قیفال است یا حجامت
و آشامیدن جلاب هر صباح از عناب بیست عدد و قند ده درم چنانچه
رسم است طبخ کرده و صاف ساخته و قند اضافه کرده نیم گرم استعمال
باید کردن و یا خمیره بنفشه و ترنجبین صاف مقداری صالح اختیار باید کرد و تلیین طبیعت

بیان باختن بیاض
چشم

بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه و غذا آش عدس با شیره مغز بادام و کدوی تر و درین
صورت استعمال شیاف ابیض نافع است و اجزا و ترکیب او اینست
سفیداج قلعی شسته ده درم عنزروت سه درم نشاسته و کثیرا از هر یک دو درم
افیون نیم درم مجموع را کوفته و صلایه بلیغ کرده تا همچون غبار شود و بآب شافها
باید ساخت هر یک از جو بزرگ تر و نیک خشک کرده و بوقت حاجت بآب
در روی سنگ مالیده بمیل باید کشید مقاله ۲۲ در بیان ظفره
و آن عبارت از پرده و غشای عصبانیست که حادث در طبقه ملتحمه میشود و از
ماق الانسی ابتدا کرده و بجانب وحشی میل نموده سواد چشم را می پوشد و این
غشا گاه غلیظ می باشد و گاه رقیق و گاه تمام اکلیل و سواد را می پوشد و گاه
پاره او را و گاه ساکن در همان حدی است که پیدا شده است و این علت منتهی
بسبل میشود و فرق میان سبل و این علت باینست که ناخنه که عبارت از سبل
است مبتدی از جانب واحد است و در اکثر از جانب موق الانسی می باشد و از آن
جانب متجاوز شده بجانب اکلیل و سواد چشم متوجه میشود و سبل مخصوص بجانبی
دون جانبی نیست بلکه از جمیع اطراف چشم ابتدا کرده می آید و دیگر اصل ناخنه
مبین و مرئی است و اصل سبل مبین نیست و این هر دو از علل موجب عمات
اگر ابتداء العلاج آن قیام نمایند و علاج او در ابتدا فصد از عرق قیفال است
و تنقیه دماغ و بدن از فضول لزجه بلغمی حاصله در ملتحمه و صاحب این مرض را
پرهیز باید کرد از لبنیات که شیر و جغرات است و چربیها نیز و از اغذیه غلیظ
نیز مثل کله و هریسه و گوشت گاو و هر چیز که مولد بلغم غلیظ لزج باشد و جلاب

سه درم و به پانی ص

بهر صباح از بیخ سوس تراشیدهٔ نیم کوفته دو درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع را
بروفق عادت و رسم ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب
با شیرهٔ مغز بادام با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت تیهو یا کبک و تنقیهٔ بدن
و دماغ بحب ایارج یا ایارج جالینوس و اکتحال درین مقام بادویهٔ حاره مثل روسختج
و نوشادر و زهرهٔ بز و شیاف دینارخون باسلیقون و روشنائی نیز نافع
است و شیاف دینارخون باین اجزاست که مذکور میگردد اقلیمیا ذهب
و سفیداج قلعی از هر یک ده درم کثیرا و مرکمی از هر یک پنج درم نحاس سوخته
دو درم لبه که مراد بان مرجان سفید است و مروارید ناسفته و دم الاخوین
از هر یک چهار درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ و نبات یا قند سفید و اقاقیا
از هر یک نیم درم افیون هفت درم زعفران دو درم لباب گندم که نشاسته
است دو درم مجموع را کوفته و بنیک صلایه کرده تا همچون غبار شود و بآب خمیر
کرده شافها باید ساخت هر یک از جو کلانتر و بوقت حاجت بآب بر سنگ
مالیده بمیل باید کشید و اگر چنانچه ناخنه غلیظ باشد و در حشمه یعنی دیرینه شده
باشد علاج ندارد مگر کشط و مراد بکشط برداشتن پرده و غشاست از روی
چشم بالائی که جراحان و کحالان ماهر باشد که آنرا اسفاره می نامند و این
عمل بعد از تنقیهٔ بدن بحبوب و ایارجات مذکوره سابقا می باید و نوع
دیگر از ظفره غریب می باشد که گویا ظهارة است مر طبقهٔ ملتحمه را و بطانه
است مر طبقهٔ اصلیه را و این نوع را اصلا علاج نیست زیرا که از داخل
و خارج طبقهٔ متین است و کشط و قطع را در و تاثیر و فایده نیست بلکه این

اعمال موجب کوری است و عمی و درین مقام شیاف حاره مذکوره بکار باید
برد و دوام و لزوم پرهیز از موجبات و مولدات این مرض باید کرد و ترک
اطعمهٔ غلیظه بتخصیص در شب اگرچه طعام لطیف باشد شیاف نافع این مرض
و مداومت برداشتن سر بر بخارات گرم تا موجب سخونت چشم و دردی
شود و چند روز بحمام باید رفت و خود را همچنین بر بخارات گرم خانهٔ حمام
باید داشت متعاقب و متوالی و اگر چنانچه این غشا ظفره رقیق شود و منفعت
دوا ازو ظاهر گردد فبها و الا استعمال این شیاف که مذکور میشود می باید کرد
که قوی نافع است شادنج عدسی دوازده درم صمغ عربی و نحاس محترق از
هر یک شش درم قلقطار محترق که مراد بآن زاج سرخ است که سوخته باشد
و زنگار از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و خوب
صلایه کرده و بآب سداب و آب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت
هر یک بقدر جوی بزرگتر و در سایه خشک کرده بوقت حاجت ازین
شیاف بآب بر سنگ مالیده بمیل باید کشید و هر یک ازین شیاف
می باید که در سه یا چهار مرتبه بکار رود و زیاده برین موجب است
تشویش دیگر است در چشم

مقاله ۲۳ در بیان سبل

و این علت عبارت از غشاوه و پرده ایست که عارض چشم میشود و سبب
امتلای عروق چشم از خون غلیظ و این غشا بمثل کرباس بافته از عروق
شعریه است سرخ و غلیظ و آب ازو دفعه سایل است و خالی از حکاک
نیست و صاحبش قادر بر ابصار شعاع آفتاب نباشد تغیر در رنگ چشم

واین پرده گاهی چنانست که واصل بانسان عین میشود که مراد بآن مردمک
چشم است و محل بینائی اوست و اورا بواسطهٔ این انسان عین نام
شده که از غایت صفائی دارد هرچه در مقابل او می آید همچون آئینه
خود را در آن می بیند گانه که انسانی در وهست پس اورا بدین سبب انسان
عین گفته اند یعنی مردم چشم و این پرده در انبساط گاهی بانجا میرسد وگاهی
انجنان میشود که از و تجاوز کرده تمام سیاهی کلان رامی پوشد و علاج
او با ناخنه متقارب است اول فصد از قیفال می باید و متعاهد استفراغ
می باید شد و ملازمت و مداومت حمام می باید کرد در خلای معده که آن
بهتر است و فصد کردن عرق پیشانی درین علت نافع است و اسهال صفرا
بمطبوخ هلیله زرد مذکور سابقًا با اوصاف مذکوره و ترک منجرات مطلقا
خصوصا شراب که درین مرض اضر اشیاست بیان اشیای مفرده و نیز
خوردن شیر سیها و شیر و حغرات و خرما و چار مغز بالخاصیة درین مرض مضرست
وحفظ چشم خصوصا درین علت از دخان و غبار باید کرد و کثرت تکلم
وکثرت سجود نیز مضر است و جماع نیز از بدترین چیزهاست درین مرض
و بوقت خواب ارتفاع وساده لازم است و باید که سر پست نباشد
و جلاب درین علت هر صباح از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد و قند
سفید و ترنجبین از هر یک ده درم اول ادویه را چنانکه رسم است
در قدری آب مناسب طبخ باید کرد تا نیمه بماند بعد از آن صافی ساخته
قند و ترنجبین صافی را بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر

باشیره مغز بادام و بعد از نضج ماده مطبوخ باین اجزا که مذکور میگردد بیان
مسهل سنا مکی پنج درم بنفشه تازه یا خشک پنج درم نیلوفر چهار درم
پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه از هر یک هفت درم گل سرخ پنج
درم تربد سفید تراشیده نیم کوفته دو درم مجموع ادویه را در سه رطل آب
طبخ باید کرد بآتش ملایم تا یک رطل بماند بعده صاف ساخته و در و از فلوس
خیارشنبر و ترنجبین پاکیزه از هر یک ده درم باید مالیدن تا حل شود و از پرویزن
موی گذرانیدن و نیم دانگ محموده صلایه کرده بآن آمیخته سحری بعد از پرهیز
هفت هشت روز اختیار باید کرد و تا وقت نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو
آخر شود بعد از آن شربت از قند و تخم ریحان شسته و آب مناسب
باید آشامید و اگر باین علاج تشویش کم نشود اختیار حب بنفشه باید کرد چنانچه
معالجه بمسهلات نافع نبود علاج پرده غلیظ چاره بغیر از کشط نیست اما این
عمل جراح دانا باید و الا غالب امر کوریست بعد از عمل زیرا که آلتی چند
دارند از آهن مثل جوال دوز که انها را اسفاره می نامند و سرهای تیز باریک
دارد مثل سوزن و کج کرده مانند قلاب و این پرده را بآنها بر میدارند و بر
هر یک ازین آلات را درین پرده محکم می باید ساخت و همه را برابر گرفته
می باید برداشت و بمقراض پرده را از روی چشم می باید برید و مشاهده
این کار هر که کرده باشد حکم بمخاطره میکند و اکثر این مرض عارض کسانی
میشود که مرطوب باشند و ماده دموی در ایشان غالب باشد و این مرض
را از امراض متوارث شمرده اند و بعضی بر این اند که ساری است و این

واکر

خلافی است و درین علت شیافات حاره نافع است و آن در علاج
ظفره مذکور شد احتیاج بتکرار نیست و بعضی از خلاف اطبا برین
اند که درین علت مداومت بکشیدن شیاف فلقند موجب ازاله
این علت است **شیاف کلقند** و اجزاء این شیاف ابیت
که مذکور میکردد روسختج پنج درم زنجار دو درم نوشادر و بوره و زرنیخ
مصعد از یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بار دیگر صلایه کرده تا
همچون غبار شود و یکهفته باید گذاشت و بعد از یکهفته بآبی که در و اندکی
صمغ عربی باشد خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک مقدار جوی بزرگ
و بوقت حاجت بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید اما این تدبیر
وقتی باید که دست از علاجات دیگر شسته باشد زیرا که این ادویه
بغایت تند و تیز است **مقاله ۲۴ در بیان جرب عین**
و جرب را اطبا سه نوع شمرده اند یکی آنکه حدوث او در سطح باطن
جفن است که آن درون پلک چشم است و الم و حستی با خشونت
قلیله در محل حدوث جرب است و حمره و غلظت کثیره و ثانی خشونتش
بیشتر و حمره و غلظتش کمتر و ثالث آنست که اقوی باشد بحسب
خشونت و حمره و غلظت از نوع اول و ثانی و علاج هر دو نوع اول
و ثانی اسهال و تنقیه بدن است از خلط موجب حدوث و فصد
نیز اگر در خون زیادتی باشد بر قدر واجب و اکتحال بادویه حاره مثل
روشنائی کبیر و شیاف احمر و شیاف اخضر باید کرد و اگر با جرب رمد جمع

شود

بازوی کوفته باشیدن نافع است

شود استعمال آنچه موافق هر دو باشد باید کرد و اگر حکاک نیز باشد درین
صورت استعمال ادویه لینه باید کرد که موافق تر است و تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون یا حب افتیمون اولی است و مداومت حمام از انفع تدبیرات است
و جالینوس گفته است که هیچ چیز در جرب عین انفع از آن نیست که پلک چشم را
بگردانند و مازوی کوفته بیخته را بر وی پاشند و این را از علاجات مجربه عد کرده
است و بعد از پاشیدن این دارو چشم را ساعتی بپوشید و نخوابد و دگر از
اصل منقطع میشود و دیگر قطعا عود نمیکند و اگر این علت امتداد یابد و بنوع ثالث
انجامد آن زمان علاج تنقیه بدن است بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه یا خمیره بنفشه هم
صباح ده درم و ترنجبین صافی ده درم مجموع ادویه را با قدری آب نیم گرم باید آشامید
و غذا درین مقام ماش مقشر با اسفاناخ باید و هر روز و شب پلک چشم را گردانیده
با نبات یا شکر باید تراشید و اگر با این نوع جرب حکاک در اماق باشد قدری
کاسنی کوفته و بیخته و از و رفاده ساخته و بر و روغن گل و گلاب مالیده بر چشم باید
بست بوقت خواب و در بیداری نیز باید بست و اگر این تدبیر کافی باشد نیکو
و الا علاج بشیاف ابیض باید کرد و شیاف اباز یر درین مقام نیکو و شیاف زرد نیز
همین منفعت دارد و هر جایگاه که جرب خاریدن کیرد بسبب خشونتی که در اجفان
است باید خاریدن و اگر ورم کند استعمال ادویه باید کرد که او را حدتی و حرارتی
باشد و این ممکن نیست که تسکین یابد الا بعد از فصد و تنقیه بدن از خلط موجب
و اگر ماده تحلیل یافته باشد عمل ادویه ماده را منجذب بموضع ماوف میکند **مقاله ۲۵**
در بیان خیالات چشم و این علت عبارت از جمع شدن و ایستادن رطوبت

است در نقبه عنبیه که موجب انسداد مجاری خروج شعاع و نور است بجانب
مبصر نظر بمذهب قایلان در ابصار بخطوط شعاعی یا سبب منع از نفوذ اشباح
بجانب مبصر بمذهب قایلان در ابصار بانطباع برخلاف مذهبین و سبب او

نظر

یا برودت مزاج دماغ است یا اسباب بادیه مثل سقط و ضربه بر سر و امثال آن
موجب حرکت رطوبت متمکن است آنجا و راه یافتن و منزل شدن بجانب چشم
و مفسد ساختن نقبه و ممتلی شدن عصب مجوف از رطوبات سایله
و گاهی سبب صداع مزمن می باشد و علامت آن آنست که در پیش چشم
مثل پشه و مگس و مانند موی چیزها می نماید باختلاف اشکال و این مشترک بخیالات
است و گاهی سبب تصاعد و ترقی بخارات از معده بسر می باشد و این را

بیان آنچه دلالت بر نزول آب میکند

دلالت بر نزول نیست و فرق میان آنچه سبب نزول باشد و میان بخارات
بخلا و امتلاء معده است زیرا که اگر بعد از امتلاء معده است از بخارات است
و اگر در خلا و امتلا و جوع و شبع بر یک و تیره است محل خوف است و علاج
در ابتدا تنقیه دماغ است بحب ایارج فیقرا و بحب قوقایا و خوردن جلاب از
بادیان سه درم و از بادرنجبویه و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته هر یک دو درم و از
گلقند قندی ده درم مجموع ادویه را با قدری آب که مناسب دوا است با آتش نرم
طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف ساخته و گلقند در آن آمیخته نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب با شیره مغز بادام با مغز تخم معصفر و بعد از استفراغ تام از خلط غرغره
بماء العسل و ایارج فیقرا بتکرار باید کرد و از اطعمه بارده رطبه محترز باید بود و از بمعقول
و فواکه نباید خورد و جماع درین علت بغایت مضر است و امتلا از طعام و خوردن

شراب نیز که موجب بخارات ردیه است و این همه از اسباب کوریست و علاج
درین مرض آنچه نافع است در ابتدا اشیافات حاره است و اکتحال که
موجب سقام باشد و امداد در سیلان و نزول آب نکند مثل اشیاف مرارات

در ابتدای نزول نافع است

باسلیقون و استعمال این اشیاف که مذکور میگردد و اجزاء و ترکیب او بدین نوع
است مراره تکه یعنی زهره بز نر مقداری و در هر ده درم از و یک مثقال شحم حنظل و از
بیون و نوشادر از هر یک نیم درم و از سکبینج یکدرم و نیم که مثل هبا آنرا کوفته
باشند با این مراره نیک باید مالید در هاون تا حل شود و در آفتاب نیک
خشک باید ساخت و بعد از آن به آب بادیان خمیر کرده شافها هر یک بمقدار جوی

باشوراب

باید ساختن و بوقت حاجت با گلاب بر سنگ باید مالید و در چشم چکانید
و اگر تنها از این مراره نیز عمل کشند بسیار نافع است و نیز نافع است ازین
علت مراره الکلک و مراره کلنگ یا بط هر یک از ینها که باشد و برابر آن آب بادیان
تر مجموع در شیشه کرده و شیشه را در گل گرفته و خشک ساخته در خاکستر گرم باید
نهاد و بچوبی باریک آهسته آهسته تحریک باید کرد تا همه یکدیگر خلط شود
و باید که انتهاء سرد شود و دائم بمیل از و در چشم باید کشید و از چیزها که
مانع از نزول آب است در چشم آنست که هر سال دو سه بار تنقیه دماغ بحب
ایارج باید کرد و از چیزها که موجب سلامتی ازین علت است خوردن آب
بادیان و آب سداب بطبیخ اهلیلج و طبیخ بادروج و خوردن حلتیت هر یک

دار فلفل و طبخ ماميران

ازین مذکورات را در عدم حصول این علت دخل تمام است و آنکه از نزول
استحکام یافته است و چشم را نابینا ساخته او را علاج غیر قدح نیست

و این نیز بعضی نزولات را قابلیت قدح است **طریقه گرفتن آب از چشم** و استاد کامل درین شرط است چه بسیار در عمل قدح مخاطره است زیرا که بیاض چشم را از جانب وحشی نیشتر قطع میکنند و میلی مجوف طلا دارند از آهن یا غیر آن و آنرا در طبقه که آب دران ساکن شده میفرستند تا آب یافتن میل در جوف میل آید و اکثر چنان است که آن طبقه را نمی یابند و صورت چشم که باقی بود آن نیز نمی ماند پس احتراز ازین تدبیر اولی باشد و آنکه قابل قدح است آب سفید رقیق صافی است و درین اب علیل ادراک ضوء شعلهٔ آتش میکند و این علامت صفای آب متمکن است دران طبقه و قابلیت آن دارد که بجوف میل درآید و اما آنکه غلیظ باشد آنرا قابلیت قدح نیست زیرا که بواسطهٔ غلظت و تمکن از محل خود حرکت نمیکند **کحل نافع** و کحلی که موجب حدهٔ بصر باشد و منع نزول آب کند باین اجزاست که مذکور میگردد و توتیای کرمانی قدری باید گرفت و نیک کوفته و به آب بادیان و آب مرزنجوش نیک صلایه کرده خشک باید ساخت و این عمل را سه بار باید کرد و خشک ساخت و بعد از آن از زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران از هر یک عشر توتیا مجموع را نیک کوفته و بیخته و با این توتیا جمع کرده و دیگر بار به آب بادیان بسیار صلایه کرده خشک ساخت و اگر درین ترکیب حجر جنگ نیز باشد بهتر است و گاه گاه ازین میل باید کشید

راستی نماند از آبی که درو مسکرانه خشم باشند

مقاله ۲۶ در عشاء جهر و این عبارت از نادیدن در روز است و سبب او قلت روح باصره است و رقت او و ضعف او بمثابه که روشنایی روز و آفتاب بر او غالب می‌آید و او را تاثیر در ابصار نمی‌ماند و حال صاحب او مثل حال

خفاش است مقرر **مصراع** چو آفتاب برآید ستاره معدوم است زیرا که نور چشم بمنزلهٔ نور کواکب است بنسبت آفتاب و هرگاه که آفتاب ظاهر شود نور ایشان پیش آفتاب کالعدم ممکن است پس روح باصرهٔ انسانی هرجاگاه که ضعیف و قلیل شود ضیاء روز و روشنی آفتاب او را متلاشی و منعدم میسازد و در ظلمت قوت روح باصره مجتمع میشود و موجب ابصارست و علاج درین مقام تقویهٔ مزاج دماغ است و ترطیب او با غذیهٔ رطبه و تغلیظ خون با غذیهٔ رطبه و تغلیظ خون با غذیهٔ لزجه مثل گوشت کله و پاچه و هریسه و از میوها انگور و انجیر و خوردن کاهو و چغندر و از خواص خوردن کاهو تقویت چشم ضعیف است و ضعیف ساختن چشم قوی است و جلاب درین مقام از عناب بیست عدد و قند سفید چنانکه رسم است طبخ کرده و قند اضافه ساخته نیم گرم باید خورد و غذا اما اللحم با پاچه بز غاله و هریسه گوشت بره و تقویت مزاج دماغ به بوئیدن ادویهٔ طیب الرایحه بارده و اکتحال

مقاله ۲۷ در بیان عشا و این عبارت از نادیدن در شب است و ضد جهر است و سبب این علت بخارات غلیظ است که مرتفع و متصاعد میشود بدماغ و موجب تکثف روح باصره میشود و تغلیظ او و بواسطهٔ تلطیف شمس او را و ترقیق او سبب ابصار در روز میشود و ایضاً در روز انسان اکثر اوقات متحرک است و حرکت موجب تلطیف مواد غلیظ است پس موجب ابصار در روز باشد و علاج او درین مقام خوردن جلاب است از تخم کاسنی و بادیان و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با مغز تخم معصفر و گوشت مرغ یا کبک و طیهوج با فلفل

وزنجبیل و تخم قیجی و تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج یا بحب قوقایا معطسات
واستعمال معطسات مثل سک و جندبیدستر و کندش و فلفل و سر را بر بخارات
حشایش مطبوخه ملطفه داشتن مثل بابونه و شبت و اوراق بادرین و خشک
وقنبیل و فلفل را نیک کوفته و آنرا در زخم جگر بز پر کرده بر آتش باید انداخت

ودارفلفل

و در حین خوردن از زرداب یا کف جوشیده ظاهر میشود آنرا جمع کرده در
چشم صاحب عشا باید کشید که بسیار نافع است شیاف نافع این علت
و شیافی که درین علت بغایت نافع است و مجرب اینست که مذکور میگردد زهره غراب
و زهره کلنگ و مراره شبوط و زهره بز از هم برابر و فلفل و دارفلفل مثل یکدیگر
مجموع این ادویه را با این زهرها نیک صلایه کرده و خشک ساخته بآب بادیان
خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقدار جوی و بوقت حاجت ازین
شافها بر سنگ بآب یا بگلاب مالیده بمیل در چشم باید کشید مقاله ۲۸
در بیان بیاض چشم و این علت عبارت از بیاض رقیق است که بر ظاهر
قرنیه ظاهر میشود و گاهی این بیاض غلیظ نیز می باشد و اگر حدوث او بعد
قرحه عین می باشد بواسطه طول پوشیدن چشم و کودکان را نیز حادث
میشود بعد از رمد و آن نیز بسبب انطباق پلک است و ناکشودن او و در تحتش
مواد فاسده در چشم و عدم نور و ضیا که محلل مواد است و اکثر و اغلب آنست که
علاج نمی یابد و منقطع الطمع از ابصار است و زوال او نادر و مشکل است و فی
الجمله علاج او تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس
و جلاب هر صباح گلقند ده درم بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم چنانکه گرم

است در آب مناسب طبخ کرده تا بنصف آید و از کرباس گذرانیده و گلقند با آن
آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر شیاف
جهت بیاض چشم صبیان و اکتحال با کحل جالیه و بیاض صبیان را علاج باین
شیاف باید کرد که مذکور میگردد کندر و عنزروت و حجر سقوطری و لعاب تخم مرو و
دم الاخوین و سرمه و اقلیمیا [illegible] اجزا ادویه همه برابر مجموع را کوفته و بیخته و
صلایه کرده و بآب خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقدار جوی و در سایه
خشک باید کرد و ازین شیاف بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید و ازین علت
سرگین موش و سرگین گنجشک و سرگین اطفال و زبد البحر و عنزروت و شکر
هر یک ازینها را نفع بلیغ است و اگر از هر یک جزوی و از بوره ربع جزو گیرند
و مجموع را نیک کوفته و صلایه بلیغ کرده گاهی در چشم صاحب این علت باشند
بسیار نافع است و اگر بیاض غلیظ باشد این شیاف که مذکور میگردد البته او را
زایل میکند بلیلج و اشق و زرجوبه اجزا برابر و زبد البحر و بوره ناف که مراد ازان
مسا باکیزه دو جزو زنجار ربع جزو مجموع ادویه را کوفته و بیخته و خوب صلایه کرده
بآب بادیان خمیر کرده شافها باید ساخت هر یک بمقدار جوی و در سایه خشک
کرده بوقت حاجت بر سنگ بآب مالیده بمیل باید کشید مقاله ۲۹ در بیان
شعر منقلب و این از علل خبیثه عسیر العلاج است و حدوث
این علت از رطوبت کثیره عفنه در اجفان و اشفار است که در بواطن پلک
چشم محل روییدن مژکان است و علاج خوردن جلاب هر صباح از گلقند عسلی
ده درم با آب گرم و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و دارچینی و تنقیه دماغ و بدن

بعد از ظهور نضج بحب قوقایا و ایارج فیقرا و مطبوخاتی که در ایشان ایارج
از زید باشد و از غاریقون و ایارج فیقرا از هر یک نیم درم و بعد از آن
اکتحال باکحال حاره ملطفه منقیه مثل روشنایی و شیاف احضر و باسلیقون
و بعد از آن کندن موی زیاده را و داغ کردن موضع موی را بسوزن تفسیده
و بعد از آن موضع موی را بخون ضفدع یا بشیر الحجر یا بزهره خارپشت و جبه
بید ستر هر دو را برابر کوفته و صلایه بلیغ کرده و بخون کبوتر بچه حل ساخته طلا
باید کرد و اگر یکموی یا دو موی باشد بدبق بموی بهادیگر باید چسبانید و اگر
تدبیر معلوم جراح است و تشمیر وابسته باعمال ایشان است و در این اعمال
حذر از جهال کحالین باید کرد زیرا که چشم عضوی شریف و لطیف است و بادنی
اذیت واسیب معیوب میشود **علاج ناج** و از علاج ناج درین مقام
کرارضه که کرمی است از حشرات ارض و از سم خر و نوشادر سوخته مجموع اجزا
برابر بسر که خمیر کرده بعد از کندن موی بران موضع باید طلا کرد و اگر موی منقلب
بسیار باشد احتیاج بتشمیر است **بیان تشمیر** و مراد بتشمیر آنست که جزوی
از پلک چشم که محل موی منقلب است بمقراض می برند تا زمینی که این موی
میروید باطل شود اما درین عمل هیئه چشم و حواشی او کریه و بدنما میشود اما از
اذیت تمام خلاص میگردد و بعد از آن باین ادویه اکتحال باید کرد صدف
و مصطکی و قطران از هر یکی برابر کوفته و بیخته و با اندکی زاج آمیخته و دیگر بار
کرده در چشم باید کشید اما بهتر همان تشمیر است اگر صاحبش راضی شود و
بعد از تشمیر هر دو جفن و پلک یکدیگر می چسبد و بدنماست چنانکه مذکور شد و الا

چون

چشم

چون صبر بر اذیت این علت باید کرد **مقاله ۲۰ در بیان ریختن موی مژگان**
و سبب درین علت رطوبت حاده است که در اصول مژگان حاصل میشود و غذاء
او مختلط باین رطوبت حاده میگردد و این رطوبت از مثل خلط صفرا یا سودا
است و علامت او حمرت و صلابت در اجفان است و ریختن موی و
گاهی سبب ریختن مژگان و موی بقیه اعضا بواسطه مقاسات و معارضات
امراض حاده می باشد همچنان ناقهان را حادث میشود و علاج درین مقام
تنقیه سر و دماغ است از رطوبات و حرارت زیادتی و بعد از آن
خوردن مرطبات و خوردن روغنهای شیرین مرطب دماغ مثل روغن بنفشه
بادام و روغن کدو و نیلوفر و غذا ماش مقشر و نخود مقشر با شیره مغز بادام شیرین
و اگر چنانچه حدوث این علت بسبب مقاسات امراض و کثرت استفراغ باشد
ترک استفراغ باید کرد و اکتحال بحجر ارمنی زیرا که در علاج این علت بسیار
مفید است و نیز استعمال این دوا که نوشته میشود اجزا و ترکیب آن بدین
نوع است بیخ نی و دانه خرما و شیح و دخان کندر سوخته از همه ادویه مذکوره
برابر یکدیگر و اگر هر یک ده درم باشد سنبل هندی و حب بلسان از هر یک
شش درم و سنگ لاجورد بیست درم و مجموع ادویه را کوفته و بیخته و
دیگر بار در صلایه مبالغه باید کرد و با میل در محل مژگان و پلک هر روز تکرار
باید کشید و باید که صاحب این مرض در معالجه این علت اهمال ننماید که در
اکثر اوقات بتقصیر و اهمال در علاج بناسور منتقل میگردد و بیخ بآن میشود
که منجر بن را سوراخ کرده قیح و صدید از جانب بینی می آید و سوراخ ظاهر میشود

دوای نافع

مقاله ۳۱ در بیان جرب و سبب او تشنج حادث در
پردهای دماغ است که منجذب میشود بدین سبب طبقهٔ ملتحمه از چشم حاجب
وحدوث این تشنج یا بسبب یبوست مفرط است که بواسطهٔ تحلل
استفراغ کثیره واقع شده است از اخلاط اربعه و رطوبات بدن یا بسبب
حدوث امراض حاده و مقاسات حرارت قویه غریبه همچنانکه در مرض قرانیطس
که عبارت از سرسام است واقع میشود علاج و علاج درین مقام ترطیب
مزاج دماغ است باشربه و اغذیه رطبه مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش
و خوردن جلاب از بنفشه پنج درم و نیلوفر چهار درم و قند سفید و ترنجبین
از هر یک ده درم مجموع ادویه را در مقداری آب چنانکه رسم است باید
جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده بعد از آن قند و ترنجبین اضافه
کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا اماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و کدوی
تر در آش باید انداخت و سر را در روغن بنفشه غرق باید کرد یا روغن
نیلوفر هر کدام موجود شود و اگر ترطیب اقوی باید هر دو روغن مذکور و روغن
کدو نیز و گاهی سر را بشیر عورات غرق باید کرد نطولات نطولات مرطبه
نیز بر سر مثل آب حشاش رطبه که سابقا در امراض دماغ مذکور شد باید
ریخت که مثل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ بید و امثال آن باشد
و یا سبب درین تشنج امتلای اغشیهٔ دماغ است از رطوبات و علامت
او علامت تشنج امتلائی است و علاج او را خوردن جلاب است از
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از بادیان نیم کوفته دو درم و

گلقند

چشم

تدبیر

تنقیه بدن

گلقندی ده درم و غذا نخوداب با شیرهٔ تخم معصفر و بعد از ظهور نضج در
قاروره تنقیهٔ بدن و دماغ از اخلاط فاسده بحب ایارج جالینوس و
ایارج لوغاذیا و مالیدن بر سر از روغنهای حارهٔ محلله مثل روغن بابونه
و روغن شبت و روغن زنبق و امثال اینها آنچه در مزاج و کیفیت مشابه
اینها باشد و گاهی حدوث این علت بسبب آنست که در طفولیت مرضعه
طفل را در گهواره بد بسته و در شیر دادن بیک جانب خوابانیده و این نیز
از اسباب قویه است در حدوث این علت و علاج درین مقام تکلیف
طفل است بنظر کردن بجانب مخالف جهتی که چشم بآن جانب میل کرده
و کج شده است و صاحبش را حذر کردن از اغذیهٔ منجره واجب و لازم است
و از ادویهٔ حارهٔ مجففه نیز اجتناب اولی است و اما اگر این علت مولودی
باشد یعنی بچه از مادر احول زائیده باشد او را علاجی نیست مقاله ۳۲
در بیان قمل چشم و تولد قمل که شپش باشد در اشفار بسبب حرارت خارجه
از طبیعت است و رطوبت فاسده معفنه که طبیعت او را بجانب اجفان دفع
میکند و در منابت اشفار این حیوان متکون میشود و علاج او اسهال طبیعت
است بحب ایارج و حب قوقایا و مصطکی و غرغره بآنچه منقی دماغ است مثل
ایارج فیقرا و آب کامه و ماء العسل و شستن چشم و اجفان بآب شور و بعد از آن
روغن تلخ دانه زردالو بران طلا کردن یا روغن بادام تلخ بمویزج طلا کردن و اگر چنانچه
ماده قمل بسیار باشد قدری صبر سقوطری نیز درین طلا ممزوج باید کرد یا بورهٔ ارمنی
بر محل حدوث قمل باید پاشید زیرا که او باطل کننده قمل است یعنی که مراد بان

زاک بلور است کوفته وبیخته برو باید پاشید وطلا از برای بیق کشته با حنا
ونمک باید کرد واگر آب بحر مشور موجود شود بآن وشراب تیز کرده بر انفجار
طلا باید کرد یا باب نمک وکحل از چیزهایی باید که موجب قتل شپش باشد
ونیز زرنیخ سرخ کوفته وبیخته باموزنج وصمغ عربی آمیخته بران موضع طلا
کردن نافع است اما محافظت باید نمود که بدرون چشم نرود والا ترک
این معالجه اولی است وصاحب این علت باید که اجتناب نماید از طعام
شب وپرهیز از امتلا کند وحمام بر جوع وخلای معده در آید **مقاله ۳۳**
در بیان قرحه چشم وسبب حدوث قرحه در چشم ماده تیز است وحدوث
قروح در سایر طبقات چشم ممکن است اما از قرحه که در ملتحمه وقرنیه وعنبیه است
ظاهرتر بحسب حس نیست وعلامت او ظهور دمع وچکانیدن اشک است و درد
وخلیدن او کانه سر سوزن دران می خلند وشدت ضربان که مراد بآن جستن
رکها وشرایین صدغین است **بیان علاج** وعلاج درین مقام فصد و حجامت
است وپرهیز نمودن از گوشت وشیرینیها وتنقیه دماغ وبدن بحب بنفشه یا ب
ایارج فیقرا وخوردن جلاب هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم
وبنفشه سه درم خبازی که وقت طبخ کرده وباقدر حاجت قند که مناسب باشد
شیرین ساخته باید خوردن وغذا نخود وماش مقشر واین جلاب وغذا وقتی
است که حرارت وتب نباشد والا اگر حرارت در مزاج باشد وسرخی چشم
وگرمی روی ظاهر بود درین صورت جلاب از عناب ده عدد وبنفشه سه
درم وقند سفید وترنجبین از هر یک ده درم چنانچه رسم است طبخ کرده با قند وترنجبین

چشم

غذا ماش مقشر با شیره بادام

هلیله

باشیره مغز بادام ۲

صاف بر نهار اختیار باید کرد یا خمیره تخم بنفشه یا ترنجبین از هر یک ده درم باهم
آمیخته با آب گرم باید آشامید وغذا ماش مقشر باشیره مغز بادام ویا ماء الشعیر
با بنفشه وخشخاش واسهال طبیعت بآب فواکه باید کرد یا بمطبوخ او یا بمطبوخ
اهلیله یا نقیع هلیله واگر بیخوابی باشد وشدت ضربان درین صورت جلاب
از شربت خشخاش باید خوردن وترطیب مزاج دماغ بروغنهای مرطبه مذکور
سابق باید کرد وغذا ماش مقشر وکدوی تر باید دادن **مقاله ۳۴ در بیان بثور چشم**
وسبب او انصباب خلط حار است که صفراوی باشد ودرو غالب باشد یا ترقی و تصاعد
بخارات حاره لذاعه است بطبقات چشم وعلاج او درین صورت استعمال شیاف
حضرمی است وضماد چشم کاسنی تر را کوفته وبروغن گل چرب کرده نیم گرم بر چشم باید
نهاد واگر این علاج کافی باشد فبها والا العلاج بفصد وحجامت باید کرد وتلیین طبیعت
بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله زرد وجلاب درین صورت هر صباح
از عناب وآلوی بخاری از هر یک ده عدد وتخم کاسنی سه درم وقند سفید ده
درم وترنجبین خراسانی ده درم مجموع ادویه را چنانچه رسم است طبخ کرده وصاف آورده
صاف باید کرد وقند وترنجبین را بآن آمیخته بر نهار اختیار باید کرد وغذا ماش مقشر
باشیره مغز بادام شیرین وکدوی تر **وکحلی که حدوث دمع کند** وکحل بعد از تنقیه
باکحالی که موجب دمع باشد وحصول اشک باشد باید کرد وکحلی که موجب حصول دمع
باشد واین مرض را نافع بود فلفل گرد ودار فلفل از هر یک یک درم زعفران چهار درم
حضض مکی شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی مجموع ادویه را نرم کوفته وبیخته
ودر صلایه مبالغه نمود ودر وقت حاجت میل در چشم باید کشید وملازمت حمام

بایدکرد و اگر این دوا منفعت نرساند تنقیه بحب ایارج باید کرد یا بحب نفت
کراورا لتقویه بتبرید سفیده و غاریقون کرده باشند و جلاب درین مقام
سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و کلقند قندی ده درم و غذا نخود آب گوشت
بره و نان میده و از میوها انجیر و انگور سفید رسیده و آنچه از میوها در طعم
او باشد **مقاله ۳۵ در بیان محافظت چشم**

حافظ چشم

بیان آنچه چشم را مضرت است

از چند چیز حذر باید کرد از جماع بافراط و از مستی و بسیار خوردن شراب و جمیع مسکرات
و مبخرات مثل سیر و پیاز و آنچه در تبخیر بدینها ماند مثل خوردن کوامیخ و گوشت
شور و باقلا و بادنجان و نگاه داشتن از سموم در موضعی که باشد و از هوای
بسیار سرد و از غبار و دخان و آواز بلند کردن قوی و بسیار کتابت کردن
و بسیار گریستن و بیخوابی کشیدن و نظر در اشیاء براقه کردن و خواندن خطهای
باریک مقرمط و از جمله حفظ چشم سر را بروغن مناسب چرب کردن است

آنچه موجب حفظ چشم است

مثل روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین و امثال این و گاهی آب
شیر گرم بر سر ریختن باید و کشیدن روشنائی در چشم و کحل الجواهر نیز بسیار
نافع است و از ین ادویه که مذکور میگردد باید ساخت و در چشم کشید و توتیای

کحل نافع

هندی و کرمانی از هر یک پنج درم اقلیمیای فضی و اقلیمیا ذهبی و نحاس محرق
و زبد البحر و سرمه اصفهانی و شادنج عدسی از هر یک ده درم مجموع ادویه را
نیک کوفته و بیخته و در صلایه مبالغه بلیغ کرده و در آب بادیان چند روز خوابانیده
اما بادیان را اول در قدری آب باید جوشانید باتش نرم تا نیمه بماند و صافی
ساخته ادویه صلایه کرده را در ان آب سه روز باید نهاد و بعد از ان خشک کرده

بوقت

چشم
گوش
و بوقت حاجت

بوقت حاجت بمیل در چشم باید کشید و اگر یکبار دیگر در آب هلیله مطبوخ یک روز
تمام بنهند در تقویه قوی و افید خواهد بود **صفت کحل الجواهر صغیر**
و کحل الجواهر صغیر که چشم را جلا دهد و تقویت بسیار نماید و حدت نظر بخشد
اجزا او اینست سرمه اصفهانی هشت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبی
شسته دوازده درم مروارید ناسفته سه درم لعل نیم درم زعفران نیم درم ساذج
هندی دو درم مشک خالص نیم دانگ اول احجار را در روی سنگ سماق یا سنگ
یشب آب سای باید کرد و در کاسه چینی باب گرم از درشت جدا باید ساخت
درشت تین کرده بقیه را نیز همین دستور باید سائید تا همه سوده شود و باید
گذاشت تا تمام در ته کاسه بنشیند آنگاه آب را آهسته ریخته باید نهاد تا خشک
شود و باقی ادویه را نیک کوفته و بیخته و در صلایه آن مبالغه نموده آنگاه لعل و مروارید
سائیده را با آن آمیخته دیگر بار صلایه باید تا همچون هبا شود و بوقت حاجت بمیل
در چشم باید کشید و چشم صحیح با قوت را از برای حفظ در هفته یکبار ازین
کحل اگر کشند کفایت است اما چشم ضعیف بی قوت را در هر دو روز یکبار ازین
کحل می باید کشید **مقاله ۳۶ در بیان درد گوش [illegible]** و از جمله
امراض او درد اوست و سبب وجع در گوش یا سوء مزاج مادی است و مادهٔ خالی
از ین نیست که خون است و علامت او غلبه خون است و سرخی روی و حرارت
در سر و صداع و ثقل و چکیدن اشک از چشم و تخیل اشیا سرخ و علاج درین
مقام فصد از عرق قیفال است و اخراج خون بحسب قوت و طاقت و واجب
و چکانیدن در گوش آب برگ بقلة الحمقا و شیر دختر کان و روغن گل و آب

خرفه

تراشیده کدوی تر یا آب خیار هر کدام موجود باشد با روغن گل و خمادات
بارده کردن مثل برگ کاهو و صندل و کشنیز تر و آب برگ [illegible] خیار که
مراد بآن مغز دخترک است و غرق کردن سر بروغنهای بارده مثل روغن بنفشه
و گل نیلوفر و خشخاش و اگر با درد سوزاک نیز باشد چکانیدن اندکی سفیده
تخم مرغ که با روغن گل بر هم زده باشند یا بروغن بنفشه نافع است و یا
این قطور که نوشته میشود باید چکانیدن روغن گل دو درم و سرکه نیم درم
و آب غوره تازه نیم درم مجموع را نیک بر هم زده اندکی باید چکانید و لحظه صبر
باید کرد و بعد از ان اندکی دیگر باید چکانید و همچنین در روزی سه نوبت باید
چکانید و بر حوالی گوش بصندلین سفید و سرخ و گلاب طلا باید کرد یا با آب
کشنیز تر یا بهر دو و با آب برگ کاهو نیز نیکست و آب برگ بید و آب برگ
بهشت [illegible] که مراد [illegible] حی العالم در کتب طب اینست و جلاب هر صباح از عناب
ده عدد و از بنفشه دو درم و قند سفید ده درم اول ادویه را چنانچه رسم و عادت
طبخ کرده و صاف ساخته و قند و ترنجبین صافی اضافه کرده باید آشامید یا از
خمیره بنفشه ده درم و از ترنجبین صافی ده درم بجای آن اختیار باید کرد و غذا
درین مقام ماش مقشر است یا مزوره مغز بادام و تنقیه بدن بعد از حصول
نضج بمطبوخ فواکه و یا سبب وجع صفرا است و علامت او شدت درد و
الم است و خلیدن و سوزاک و زردی رو و شدت حرارت بلمس و بسیاری
عطش و استراحت یافتن بهوای سرد و علاج آن چکانیدن روغنهای
بارده مذکوره است در گوش و تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین صافی

و ترنجبین از هر یک ۳ م

بیان وجع صفراوی

و از خوردن آب سرد ۴

کوش

و نیز خشت باید کرد و اگر وجع شدید باشد و بیطاقت کرده سائیده حبه افیون در روغن
گل حل کرده باید چکانید و این تدبیر تا ضرورت قوی نباشد نباید اختیار کرد
زیرا که سابقا مذکور شد که تخدیر اعضاء رئیسه و زکی الحس حتی الامکان نباید کرد
و مضرت آن مشروح و مبین شده و هر صباح جلاب آب انار بدین است که با
تخم آن معصور باشد مقدار پانزده مثقال با ترنجبین صافی و قند سفید از هر یک
مقدار ده درم و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت مزاج باشد و اگر تب و حرارت
مزاج نباشد غذا ماش مقشر باید با شیره مغز بادام و یا سبب وجع ماده بارده
بلغمی است **بیان وجع که ماده آن بلغمی است** و علامت او وجع [illegible]
و عدم سرخی و سوزش در حوالی گوش و ساکن شدن وجع بکمادات مسخنه و تقدم
تدبیر از ماکول و مشروب بارد رطب و گرانی سر و تری منخرین و بسیاری آب
دهن و علاج درین مقام خوردن حب البت از بادیان و بادرنجبویه از هر یک دو
درم با گلقند قندی ده درم و آب قدری که مناسب باشد طبخ کرده و نصف [illegible]
دار کرباس گذرانیده و گلقند مذکور در آن آمیخته باید آشامید و غذا نخود آب با شیره
تخم معصفر و گوشت مرغ خانگی یا طیهوج **تقطیرات** و تنقیه دماغ بعد از ظهور نضج
بحب ایارج یا بحب قوقایا و غرغره کردن با ایارج فیقرا یا ماء العسل یا با سکنجبین عسلی
و چکانیدن روغنهای گرم با قوت مثل روغن ترب و روغن قسط و روغن ناردین
و روغن زنبق و یا چکانیدن عصاره مرزنجوش نیم گرم در گوش و این را از مجربات
دانسته اند یا روغن بادام تلخ با آب ترب و اگر وجع مقارن رطوبت از گوش باشد
علاج آن چکانیدن زهره کلنگ است با روغن بادام در گوش و اگر سبب وجع

باید چکانید

بلاد

بیان وجع سوداوی

ماده سوداوی باشد علامت آن مثل علامت سوء المزاج بلغمی است

اگر در جانب و ب‌ب‌ او ریاح غلیظ است که از فضول غلیظ سر و دماغ حاصل
شده و علامت آن ثقل و تمدد است و دوام طنین و علاج خوردن جلاب
هر صباح از بادیان رومی و بادیان شهری از هر یک سه درم و بیخ سوسن
نیم کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم مجموع ادویه را با آب عناب
عادت و رسم است ترتیب داده و گلقند را با آن حل کرده نیم گرم بر ناهار
باید کرد و غذا نخود آب و بادیان رومی و دارچینی در آن باید انداخت و اندکی زعفران
نیز و چون زعفران مضعف معده و مغثی است بنابران مبالغه در استعمال او جایز
نیست و بعد از آن تنقیه دماغ بحب ایارج و حب اسطوخودوس و غرغره با
العسل یا ایارج فیقرا و چکانیدن در گوش روغن سوسن و روغن قسط و با آب
ترب یا جندبیدستر و یا بشویز که سیاه دانه است و سر بر بخارات آب
حاره مطبوخه داشتن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش
و ورق غار و ورق ترب و یا میعه سائله مقدار یکدرم با روغن خیری
در گوش باید چکانید یا روغن قسط هر کدام که موجود شود نافع است و گاه
حدوث این علت بواسطه شدت جوع و خلای معده است و علامتش
آنست که در گرسنگی اشتداد می‌یابد و بوقت سیری ساکن میشود و علاج
مقام ترطیب مزاج دماغ است بریختن آب نیم گرم بر سر و سر را غرق کردن در
و چکانیدن روغن گل با سرکه بر هم زده یا با روغن بنفشه و خوردن اغذیه
مرطبه و فربه سازنده و مداومت و مواظبت حمام نمودن و گاه حدوث این علت

از ضعف قوت سامعه است همچنانکه ناقهان را عارض میشود و علاج
درین مقام خوردن جلاب از شربت حماض یا شربت اترج و یا
شربت سیب ترش از هر کدام که موجود شود ده درم در قدری آب
ملایم باشد و غذا ماء اللحوم است و تقویه دماغ و سر ببویهای خوش
که مقوی دماغ باشد و چکانیدن روغن گل در گوش **شیاف نافع**
و شیافی که درین علت نافع باشد و از گرانی گوش نیز ایمنست شحم حنظل
یکدرم بوره نان که مراد بآن نمک است نیم درم جندبیدستر و زراوند مدحرج
از هر یک یکمثقال عصاره افسنتین و قسط و مر و فرفیون از هر یک دانگی مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بزهره گاو خمیر کرده شافها باید ساخت بمقدار
جوی و در سایه خشک کرده بوقت حاجت برابر عدسی را با آب بر سنگ
مالیده در سوراخ گوش باید چکانید و اگر با روغن بادام تلخ چکانند بهتر باشد
والله اعلم

مقاله ۳۲ در بیان محافظت گوش آنچه گوش را مضر است

و بر حافظ سمع واجب است که حذر کنند از اطعمه و اغذیه غلیظه بار
ده و یا حاره مبخره و از ریاح شدیده و اصوات قویه مثل طبل و نقاره و صنج
و آنچه بدینها ماند اجتناب و هر سال تنقیه معده و دماغ کنند بحبوب و ایارجات
و اخراج وسخ که موجب سده و مانع از شنیدن است با آلاتی که از برای همین
کار متعین شده است مثل گوش کاو که بین الناس متعارف است و آن
آلت می باید که مجلی باشد و از طلا یا نقره اولی است و می باید که سرش که
بگوش ارسال می نمایند تیز نباشد که از آن الم قوی بگوش رسد و گاهی

در گوش روغن زنبق و نسرین باید چکانید و گاهی آب گرم و اگر در سبب
مذکوره چکانند و هر صباح به آب گرم و از پنبه یا کاغذ فتیله استحکام ساخته بگوش
فرستند و وسخ را پاک سازند و بمرور ایام بسیاری از وسخ پاک میشود
و طریق شنوایی مفتوح میگردد و می باید که در باب اخراج وسخ از گوش
اهمال و تقصیر جایز ندارند که بطول زمان و مدت ایام بواسطه حرارت دماغ
وسخ متحجر میشود و آن زمان اخراج آن در کمال صعوبت است

مقاله ۳۸ در بیان دخول آب و هوام و حوادث در گوش

و علامت هوام و کرمها
در گوش آنست که گاهی در گوش حرکت میکند و گاهی ساکن میشود و علاج کشتن
آن کرم است بادویه قاتله و اخراج آن بادویه مخرجه مثل فتیل و شبح و قسط و آب
برگ شفتالو و امثال اینها آنچه مخرج و قاتل کرم است باید کرد و سعی که از جهت
دخول هوام تدبیری نیکوست و صبر سقوطری در آب حل کرده چند قطره
از آن در گوش چکانیدن یا عصارهٔ افسنتین چکانیدن و عصارهٔ برگ کبر
نیز نافع است و عصارهٔ باقلا و فوتنج و طبیخ شحم حنظل نیز نافع است و چکانیدن
زهرهٔ بز نیز گفته اند و اما دخول آب در گوش و آنجا متمکن شدن آن اکثر بواسطه
شناوری کردن و غوطه خوردن در آب واقع میشود و اگر این سبب معدوم
باشد بتدبیر آن اهتمام باید نمود و گاهی بسبب دخول حمام و ریختن آب
بسیار است بر سر **علاج دخول آب در گوش** و علاج آن حیل است بالا
و مراد بحیل آنست که کف دست بر گوش باید نهاد و یک پای خود برداشته
باید جست و این در میان خاص متعارف است که بعد از غوطه خوردن در آب

و بیرون آمدن بتوهم دخول آب در گوش این چنین میکنند و این را اطبا حیل نامیده
اند و این حیل موجب خروج آبست از گوش و اگر باین تدبیر بیاید تا یک چوب
بادریا زا یک سر آن را پنبه پیچیده در گوش باید نهاد و جانب دیگرش را چرب
کرده باید بچراغ در گیرانید همین که حرارت آتش به پنبه واصل میشود جذب
آن میکند و یا باید فتیله از پنبه در گوش آگنده کردن و این عمل بکرات و مرات
باید کرد و مقصود اینست که پنبه موجب تنقیه و خشک ساختن است و تفتیح سوراخ
گوش و اگر آب گرم بگوش درآمده باشد چکانیدن روغن گل نیم گرم بگوش
مناسب است یا روغن بنفشه نیم گرم

مقاله ۳۹ در بیان امراض انف

و یکی از آن فقدان رایحات و آن را اخشم نامند و سبب او اجتماع خلط غلیظ
است در دو بطن دماغ که موجب سده مجرای دماغ شده است و منعقد در آن
دو محل گشته و سزاوار در علاج آنست که اول از بادیان سه درم و از قند سفید
ده درم اول بادیان را در یک پیاله آب بآتش ملایم باید جوشانید تا نیمه
بماند و از آن باسی کنند و رانیده و صافی ساخته و قند با آن آمیخته نیم گرم بر ناهار باید
خوردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام یا مغز تخم معصفر و تلیین طبیعت بعد از
ظهور نضج در قاروره بحب ایارج و حب قوقایا **معطسات** و بعد از تنقیه تامه
استعمال معطسات باید کرد مثل کندش و سیاه دانه و فلفل و مشک و امثال و این
که درین علت نفع بلیغ دارد و جالینوس این را معتبر دانسته است آنست که
سیاه دانه را نیک کوفته و بیخته در صلایه آن مبالغه باید کرد تا همچون هبا شود و
در روغن زیت یا کنجد حل کرده و بر ریفن را باید فرمود که دهان خود را از آب پر سازد

و سر را بجانب قفا نیک کج کند و ازین داروی معمول با روغن در بینی او
باید دمید تا عطسه دهد و این عمل را سه بار باید کرد و این فعل رسم آنست که
اگر ماده راه بوئیدن را مسدود ساخته باشد ازان را بر خیزد و این عمل را در
خیشوم و راه بینی او سوختی حادث شود مثل روغن بنفشه با روغن گل یا روغن [illegible]
کدو باید چکانید و دخان کبریت در علت خشم موجب تفتیح طریق شامه است
و بینی را بر بخار آبی که در و خشک جوشیده باشد داشتن درین علت بسیار
نافع است و اگر سبب حدوث علت خشم خلط غلیظ باشد که در تجاویف [illegible]
[illegible] ندی است و محل بوئیدن اشیا او است منصب شده و استوار
علاج آن بقطورات ملطفه و استعمال ادویه مقطعه باید کرد مثل سیاه دانه کوفته
و بیخته بمانند غبار و باب چغندر یا باب مرزنجوش و آب فوتنج و یا بول اشتر

مقاله ۴۰ در بیان حدوث بوی بد و حصول آن در بینی و سبب آن یا حدوث عفونت
اخلاط است در مصفاة که آن عبارت از محل وصول روایح است بشامه و علاج
آن خوردن جلاب است هر صباح از عناب ده عدد و آلوی بخاری سپید ده عدد
سفید ده درم اول آلو را با عناب در دو پیاله آب باتش نرم طبخ باید کرد تا یک
پیاله بماند و صاف کرده و قند بآن آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا ماش مقشر با
مغز بادام و تلیین طبیعت باب فواکه یا بمطبوخ فواکه و تفتیح مشمش که مراد بآن زرد
الوی خشک است درین مقام **غرغره کردن نافع است** و غرغره کردن بسکنجبین با خردل
کوفته اول یک قاشق سکنجبین را در دو سه قاشق آب باید آمیختن و نیک بر هم
انگاه تخم [illegible] کوفته را در و انداخته بر هم باید زد و به دفعه غرغره باید کرد چنانکه

فصل بردن

بینی

رسم است و در بینی مثل فوتنج کوفته یا بادروج کوفته باید دمید و بینی را بر صباح مطبوخ
فوتنج باید شست یا بیول شتر و یا مرزنگوش در آب تحلیل کرده در بینی باید چکانید

مقاله ۴۱ در بیان بواسیر حادث در بینی و حدوث بواسیر
در بینی یا مولودی است و این قسم را علاجی نیست و یا بسبب سده حادث در منخرین
است و این سده گوشتی است که در منخرین او روئیده است و این را بواسیر الف
گویند و بسبب این سده قصبه الف ممتلی میشود و این موجب ضیق مجرای است
علاج و علاج اول فصد است و حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ
هلیله زرد و جلاب هر صباح از عناب ده عدد و قند ده درم اول عناب را در یک
پیاله آب باتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و صاف کرده و قند اضافه نموده نیم
گرم بر نهار باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر قیح و صدید که مراد
بآن چرک با ریم آمیخته است از بینی سائل باشد فتیله بمرهم زنگار آلوده کرده باید
نهاد اما در استعمال ادویه حاده یا سمیه بقرب دماغ خطر است و اگر این واقع نشود
اولی است مگر بعد از یاس **دوا مزیل بواسیر الف** و از جمله چیزها که تدریج
و مداومت مزیل بواسیر الف است و اذیت بسیار نمی رساند و موجب وجع والم
نیست این دوا است پوست انار ترش قدری باید گرفت و او را نیک سحق و حل باید
کرد و قدری آب در و باید چکانید تا مثل مرهم شود و فتیله درازی بآن آلوده
کرده در بینی باید فرستاد و این فعل در اکثر اوقات شب بهتر است که فراغت
از خلق هست و زاج و زنجار نیز نیک کوفته و بیخته و صلایه کرده و فتیله را بآن آلوده
ساخته در سوراخ بینی فرستادن از تجربات شمرده اند و اگر باین تدابیر علاج

و بسبب عدم شم

حل به

دور نشود علاج ان قطع است وتراشیدن بآلات حدیدیه **مقاله ۴۲**

دربیان حدوث قروح وریشها که دربینی میشود وسبب حدوث این

ریشها دربینی انصباب مواداست از دماغ بموضع حدوث این قروح و تحلیل

رفتن لطیفه و متحجر شدن اجزاء غلیظه او واین موجب قرحه است واگر قرحه

رطبه است باین معنی که از رطوبات عفنی مثل چرک وقیح سایل است درین

مقام علاج او فصد کردن از قیفال است وحجامت ساقین واخراج خون و تنقیه

دماغ بحب بنفشه یا بمطبوخ فواکه **بیان مرهم نافع** واستعمال مرهمی که

دران سفیده قلعی باشد ومرداسنگ وخبث نقره وخاکستر سرب مجموع

با ده مثقال روغن کنجد وسه مثقال موم اول موم را در روغن باید گداخت و نیم

سرد ساخته ادویه مذکوره را کوفته وبیخته درین موم وروغن باید انداخت و

هاون بسیار باید مالید تا نیک خلط شود ودر ظرفی باید برداشت وفتیله از

پنبه کهنه ساخته وازین مرهم بران فتیله مالیده در سوراخ بینی باید فرستاد

وهر روز دو بار وسه بار باین طریق مداومت باید کرد **قرحه یعنی که خشک باشد**

واگر قرحه حادث دربینی خشک باشد هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین

صافی از هریک ده درم باب گرم مقدار مناسب آمیخته باید خوردن وغذا

مقشر ونخود مقشر ودر بینی از روغن بنفشه ده مثقال وموم صافی دو مثقال

ولعاب دانه بهی نیم قاشق **موم روغن نافع** اول موم را در روغن

باید گداخت ونیک بهم زده وفتیله بان آلوده بر موضع ماؤف باید نهاد

واین موم روغنی است نافع از برای قرحه خشک که دربینی حادث میشود **بیان**

براکی

قروح که بنا صور انجامد واگر ریش وقرحه قدیمی شده باشد وبناصور انجامیده

هر روز بینی ... که در سرکه آمیخته باشند باید شست ونیک پاک کرده اندکی

خربق ابیض کوفته وبیخته دربینی باید دمید یا بدل او تخم ترا تیزک یا فلفل کوفته

وبیخته باید دمید **مقاله ۴۳ دربیان رعاف** که از امراض بینی

است واین مرضی است که در بعضی امراض وبحرانات اگر توقف واقع شود

بسیار مخوف است ومراد برعاف مضموم الراء رفتن خون است از بینی اما در حدوث

خود این مرض قوتیست اگر زود تسکین نیابد زیرا که در هر لحظه هلاک میکند وحدوث

رعاف یا بسبب بحران که طبیعت دفع دم موذی موجب مرض میکند وعلامت

آن انست که بعد از حدوث حمیات حاره حادث میشود که ان حمی دموی است

یا صفراوی ودر روز باحوری اکثر الوقوع است و چنین رعافی را قطع وتسکین

او مجوز نیست مگر انکه ضعف غالب شود وخوف از تلف مریض باشد ویا

شخص نحیف البدن باشد آن زمان تعجیل در امساک وحبس آن باید کرد واگر

حدوث رعاف بسبب دیگر باشد مثل حده خون ویا زیادتی مقدار باشد و

غلیان او وانکه بسبب حده خونست علامت او انست که رقیق است وکم کم

می آید وعلاج او بخوردن جلاب است هر صباح از عناب ده عدد واز سکنجبین

ساده ده درم ویا شربت سیب وگلاب واول عناب را در قدری آب باید جوشانید

تا مهرا شود واگر باس گذرانیده با شربت سکنجبین خلط کرده وسرد ساخته باید داد

واگر شربت سیب است ده درم وگلاب دو قاشق ... شربت باید داد وغذا

درین مقام آش زرک ونخود مقشر یا ماش مقشر ویا آش سماق باید داد وگر

ومیشود زد بسبب حرارت مواد ودموی آنکه موضع م

بعد واجب بخوردن جلاب

از عناب ده عدد واز قند سفید ده درم

غذا مزوره از ماش مقشر بلبوه مزوه ام م

بحکم هم

ریا سوز قسم کارم

بس

اونقنیظ خون دیترته بیت م

بیرن رعاف

بیان علاج رعاف و اگر قبض باشد از تمر هندی و آلو باید داد و جوارشات نخود
است یا مانند آن یا هر دو و آب سرد بر سر صاحب رعاف باید ریخت که در تسکین
بسیار ممد است و در بینی صاحب این علت آب سرد و آب کشنیز تر که در برف
و یخ باشد و بسیار سرد باشد باید چکانید و اطراف صاحب رعاف را باید بست
که موجب جذب ماده است بموضع الم خلاف بینی باشد و مراد باطراف دست
و پای است و محل بستن آن بازو است از دست و ران است از پای و چنان باید
بست که محل بستن بدرد آید و حدوث حصبه نیز درین مرض بسیار نافع و مجرب
است و خانه عنکبوت با سیاهی که نوشته میشود آغشته کردن و از غبار آسیا
قدری بدو پاشیده در سوراخ بینی باید فرستاد و شاخ گوزن را سوخته و نرم
کوفته و پنبه یا لته بآن آلوده کرده در سوراخ بینی نهند بسیار نافع است و کافور
با آب کشنیز و اندکی سرکه بر پیشانی طلا کردن نیز بسیار مفید است و سرگین
تازه خر را فشردن و آب آن در بینی چکانیدن نیز بسیار مجرب است و اگر
بانها ساکن نشود اگر چنانچه خون از سوراخ جانب راست می آید کدوی
حجامت را در جانب راست در میان پشت مایل بجانب جگر باید نهاد و جذب
کرد و اگر چنانچه از سوراخ جانب چپ می آید کدو را مایل بجانب سپرز باید نهاد
و جذب کرد و اگر از هر دو سوراخ می آید کدو را است بر میان راست معده
باید نهاد و جذب باید کرد اما درین جذبها نباید برید زیرا که مراد همین جذب
بجانب مخالف است و بس **ادویه نافعه در رعاف** و از ادویه که درین
علت نافع باشد مازوی خام است زیرا که در تجفیف بیشتر است و شب

یمانی یا گل زاک بلور است و آن زاک را قرا آجی تاش می نامند و گلنار و نشاسته
و صمغ عربی و انزروت همه برابر کوفته و بیخته باید در بینی دمیدن و یا همین ادویه
را بفتیله که در سیاهی آغشته کرده باشند پاشیده در سوراخ بینی
فرو باید برد و یا کاغذ سوخته و دوغ سوخته که انرا اکراسه می نامند بر بینی
باید نهاد و یا کندر و خون سیاوشان و عنزروت نیک کوفته و بیخته
بسوراخ بینی دمید و دمیدن کهربا و نبد سوخته در بینی همین خاصیت
دارد و ترکیب دیگر گل سرخ و کهربا و گلنار و مازو را جزء برابر کوفته و بیخته
باید دمید و خطمی در سرکه نیک بر هم زدن که لعاب دهد و بر سر مالیدن بسیار
منفعت دارد و تسکین رفتن خون میکند و خوردن آبی که بغایت سرد باشد
و در آب سرد نشستن و غوطه خوردن بسیار نافع است **رعافی که بسبب
غلبه خون باشد** و رعافی که سبب آن بسیاری خون باشد در دماغ
و بدن و علامت آن بسیاری خون است و علاج آن فصد است از قیفال
و نهادن محجمه بر کاهل مایل بجانبی که از آن جانب خون میرود و چند بار محجمه باید
نهاد و جذب کرد و لیکن خون بیرون نباید کرد چنانکه مذکور شد که درین
مقام مقصود جذب بلا اخراج است و می باید که جذب قوی باشد و مکرر و دوغ
ترش با آب سرد آشامیدن نیز بسیار نافع است و هر جا که رعاف بانها تسکین
نیابد آنچه مغلظ خون باشد از اغذیه و اشربه دران تقصیر و اهمال نباید
کرد از اغذیه مثل آش عدس که قاتق آن از آب سماق باشد یا غوره و جمیع
چیزهایی که در و قبض و از اشربه مثل شربت انارین و شربت ذرک و شربت

سماق

پرزم بوم

بهی با برف و امثال این و سرکه و گل ارمنی و آرد عدس اناکرده بر زبان نهند
نیز نافع است و پرزم بوم بسرکه آلوده در سوراخ بینی باید نهاد و بوییدن
افیون از مخدرات نیز مسکن است اما خوردن افیون درین مقام خطره
است و اگر باین تدابیر تسکین نیابد سر صاحب رعاف را باید تراشید و در
گچ سفید گداخته باید گرفت که بغلظ برابر پشت کارد باشد و باید که تا
خشک شود و اگر در گچ قدری سرکه با آب مخلوط باشد بهتر است اما رعافی
که سبب آن گزیدن مار افعی یا جانوری زهردار باشد آنرا علاجی نیست
و خلاصی از ان مشکل است

مقاله ششم در بیان امراض لسان

و از جمله امراض زبان ورم اوست و ورم زبان یا مادی است و مادّه خالی
ازین نیست که دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و اگر ماده دموی

اگر ماده دموی باشد

است علامت آن سرخی زبان است و سوختن آن و قلت سیلان لعاب
از زبان و دهان و علاج درین مقام فصد قیفال است و اخراج خون بقدر
قوت و واجب و تلیین طبیعت بحقنه اگر چنانچه نتوانند چیزی آشامیدن
و اگر توانند بمطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر از هر که ام پنج مثقال
در مطبوخ حل کرده و صافی ساخته بر نهار بخورد یا در آب نیز آلوی خشک تر
کرده باشند و جلاب از عناب ده عدد و بنفشه دو مثقال و قند هفت مثقال

اگر ماده صفراوی باشد

اول عناب و بنفشه را در قدری آب که ملایم باشد بجوشانند و نیمه آورده دیگر بار
صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا ماء الشعیر اختیار باید کرد و اگر سبب صفرا
باشد علامت آن جوشش زبان و تشنه است که مراد بآن دمیدن چیزها است بر روی
بشنه بفشرده

مقام خوردن

زبان و بسیاری وجع و...
و عطش و زردی رنگ زبان...
درین مقام خوردن جلاب بیت...

زبان و بسیاری وجع و الم و سوختن و عطش و زردی رنگ زبان و علاج
درین مقام خوردن جلاب بیت هر صباح تمر هندی ده درم و آلوی بخاری ده
عدد و عناب ده عدد مجموع ادویه را ترتیب داده و طبخ کرده بر وجهی که رسم و
عادت است اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر و قائق آب انارین معصور با تخم
و با آب خیار و هندوانه بجای شربت باید داد مسهل و تلیین طبیعت باین
ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم آلوی بخاری و عناب و سپستان هر یک
ده عدد بنفشه تر یا خشک و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم و پوست هلیله زرد
هفت درم و تمر هندی پانزده درم و برگ گل سرخ پنج درم و عنب الثعلب چهار
درم و ترنجبین و شیرخشت از هر یک پانزده درم یا از خیارشنبر بعوض شیرخشت و تر
نجبین بیست درم حقنه و اگر علیل بر آشامیدن قادر نباشد حقنه باین ادویه
باید کرد سنای مکی پنج درم بنفشه و تخم کاسنی از هر یک سه درم و عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد و سبوس گندم و خطمی و جو کنک کرده از هر یک یک کفه بست
مجموع را در سه رطل آب باتش ملایم باید جوشانید تا دو رطل بماند و از کرباس باید
گذرانید بعده فلوس خیارشنبر و شکر سفید از هر یک پانزده درم در وحل باید کرد
و دیگر بار از پرویزن موی گذرانیده ده درم روغن کنجد و ده درم آب کامه
و ده درم ترنجبین صافی و نمک طعام و بوره ارمنی از هر یک نیم درم با ان آمیخته
بدو دفعه نیم گرم بوقت تابستان صباح یا آخر روز و بوقت زمستان در نیم روز
حقنه باید کردن اما پیش از حقنه شربتی یا شوربائی بعلیل باید داد و درین هر دو
نوع که ماده دموی یا صفراوی است غرغره غرغره و مضمضه رب شاه توت

باشد طبخ

یا بآب انارین باید کرد یا بآب سماق یا آنکه عناب بیست عدد و عدس ده درم
و عنب الثعلب ده درم در قدری آب که مناسب ادویه باشد طبخ کرده
و از کرباس گذرانیده و آب گشنیز تر بآن آمیخته مضمضه باید کرد و اگر سبب ورم
زبان ماده بلغم باشد علامت آن بسیاری سیلان لعاب دهان است

اگر ماده بلغمی باشد

و سفیدی رنگ زبان و قلت عطش و قلت وجع و علاج درین مقام خوردن
جلاب است هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم
اول بیخ سوسن را در قدری آب مناسب باید جوشانید تا به نیمه آید و از کرباس
گذرانیده و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا درین مقام برنج نخود آب
با شیره مغز بادام باید داد و تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بحب ایارج یا بحقنه حاده و مضمضه

مضمضه

بماء العسل بمطبوخ که در و از اصول و بزور حاده باشد مثل پوست بیخ بادیان
و بادیان و شبت و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و امثال اینها و با غرغره و مالیدن
بآبی که در و انجیر و شبت طبخ کرده باشند و لعاب تخم زغیر نیز دران باشد
زبان بعسل و صعتر و فوتنج و هر چه موجب سیلان آب و لعاب از دهن شود بان
مالیدن زبان نافع ورم است و اگر سبب ورم ماده سوداوی باشد علامت

اگر ماده سوداوی باشد

آن قلت آب دهان است و خشکی زبان و سواد آن و علاج درین مقام
خوردن جلاب است از بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته سه درم و لعاب
تخم زغیر و قند سفید ده درم اول بیخ سوسن را در قدری آب مناسب با آتش
ملایم طبخ باید کرد تا به نیمه آید و صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا
نخود آب است با شیره مغز بادام از اغذیه و اطعمه که مولد سودا باشد پرهیز باید نمود

وتلیین

مضمضه بشیر بز یا شیر خر باید

مضمضه

و تلیین طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون
باید کرد و مضمضه بشیر بز یا بشیر خر باید کرد یا روغن بنفشه با روغن کدو
آمیخته یا بآب جوشیده انجیر و لعاب تخم زغیر و یا لعاب حلبه و زبان
را بپیه بط یا بپیه مرغ خانگی یا اندک روغن سوسن با روغن کنجد باید مالیدن
و مضمضه بآب بادیان جوشیده و اندک فلوس خیار شنبر باید کرد و گاه
سبب ورم زبان خوردن ادویه سمیه است و درین صورت علاج آن
علاج سم است

مقاله ٩٤ دربیان علت قلاع

که از امراض
دهان است و مراد بقلاع دمیدن دهان و زبان است و سطح آن و علامت حمره
زبان و سطح دهان است با حرارت و علاج خوردن جلاب هر صباح از آب
انارین معصور با تخم آن مقدار سه اوقیه که قیاس شصت و یک مثقال باشد
با قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم آمیخته باید آشامیدن تا موجب لین طبیعت
نیز باشد و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و یا آلوی کوهی و شیره مغز بادام
و اندکی قند و تمر هندی

آب فواکه

و تلیین طبیعت بآب فواکه و نقیع زرد
آلوی خشک که مراد بآن تر کرده اوست و یا بمطبوخ فواکه و اخراج خون بفصد
یا حجامت باید نمود اگر ضعفی در مزاج نباشد و مانع از سن و غیر ذلک نیز نبود
و فصد وقتی که صبی و طفل نباشد زیرا که پیش از بلوغ فصد مجوز نیست
و هر صباح سه بار یا بیشتر دهن را بسرکه و گلاب باید شست و قدری
روغن گل نیز درین آب باید آمیخت و از گل سرخ و سماق و گلنار بوزن
برابر نیک کوفته در دهن اندک اندک نگاه باید داشت و اگر قدری طباشیر

نگاه

وآرد عدس بوقت سوزاک باین ادویه آمیزند صواب باشد **ترکیب نافعه**
و ترکیب دیگر از ذرورات نافعه مجربه کشنیز خشک و گل سرخ و سماق و حب
و فوفل و طباشیر و گلنار اجزا برابر و اندک کافور بوقت شدهٔ سوزاک بآن
آمیخته نیک کوفته و بیخته و در دهن باشیده نگاه باید داشت نوعه دیگر گل
سرخ و سماق و گلنار و نشاسته و تخم خرفه و کاهو و صندل سفید و سرخ و
طباشیر و فوفل از هر یک ده درم و کافور نیم دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بر زبان و دهان باشیده نگاه باید داشت و بعد آزان مضمضه بگلاب
و سرکه و اندک روغن بنفشه باید کرد **علاج کودکان** و اگر قلاع مر کودکان را باشد
برگ گاوزبان سوخته یا آرد عدس باشیدن کافیست و تخم خرفه با شیاف
مامیثا بر زبان مالیدن با گلاب نافع است درین علت و اگر سبب حدوث
قلاع رطوبات بلغمی مالحه باشد علامت آن بیاض لون زبان است و عدم
عطش و قلت درد و الم و علاج درین مقام خوردن جلاب است پس جلاب از
گلقند قندی ده درم و بادیان نیم کوفته سه درم اول بادیان را قدری آب
مناسب بروجهی که عادتست باید جوشانید و به نیمه آورده و صاف ساخته و
گلقند آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز بادام و تنقیه
دماغ بعد از ظهور نضج بحب ایارج یا بحب صبر یا بمطبوخ ترید و غرغره کردن
بآبهائی که دران عاقرقرحا و شبت و نانخواه جوشیده باشد باید کرد و مضمضه
کردن بآبهائی که دران مامیران چینی و اندکی سرکه جوشیده باشد باید
شرب کرد و اگر درین آب قدر تخم ترب نیم کوفته و عاقرقرحا نیز جوشیده باشد

حدوث قلاع بسبب بلغم باشد

غرغره

صلق دبال

بهتر است یا آبی که در و ورق زیتون و مرزنجوش و اکلیل الملک جوشیده
باشد و در لعاب تخم زغیر باشد و اگر حدوث از مادهٔ غلیظ سوداویه باشد
علامت او سواد زبان است و گزیدن بثور و سوزش و خشکی آن و قلت
آب دهن و لعاب و علاج درین مقام تنقیهٔ دماغ است بحب افتیمون و مطبوخ
آن و بر زبان شحم بط و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن بادام طلا باید کرد
و در ابتدا مضمضه بسرکه که در و مازو جوشیده باشد یا گلنار و سماق باهم باید
کرد و در آخر علت مضمضه بآبی که در وانجیر خشک و شبت و اکلیل الملک و بابونه
جوشیده باشد باید کرد و اگر قروح سیاه شود از داروی رابجه که همه بشام رسد
زاج و قلقطار که زاج سرخ است و فوفنج و گلنار و گل سرخ و سماق و شب یمانی
که زاج بلوریست اجزا برابر کوفته و بیخته بر دهان و سطح زبان باید پاشید و دهن
بسرکه و گلاب باید شست و اگر ابهل که میوهٔ سرو کوهی است درین آب جوشانیده مضمضه
کند بهتر باشد **مقاله ۴۶ در بیان امراض حلق** و از جمله امراض حلق
سقوط لهات است و مراد بسقوط افتادن آویزهٔ اوست که لحم زایدی است بر حلق
از جانب بالا و از جانب نشیب دو زایدهٔ دیگر است لحم که آنرا لوزتین می نامند و سبب
سقوط لهات و حنک که مراد بآن سقف دهان است انصباب خلط حاده است
درین لحم که اورا لهات می نامند و علامت آن حمره لهات است و سوزش و ان
والم شدید و عطش مفرط و علاج درین مقام فصد و حجامت است و اسهال طبیعت
بآب فواکه یا بمطبوخ آن و مضمضه بسرکه که در ورک مورد و گل سرخ جوشیده باشد
و غرغره بگلاب و سرکه درین علت نافعست و دمیدن گلنار و نوشادر و سماق
نافع است

دمیدن گلنار و سماق

برابر هم بسیار نافع است و غرغره رب شاه توت نیز نافع است و ایضا
غرغره با آب انار میخوش همین خاصیت دارد داروی پاشیدنی و داروی که نافع
است در محل لهات پاشیدن اجزاء و ترکیب آن اینست سماق و گل سرخ و گل
نار و مازو و کشنیز خشک و فوفل اجزاء برابر کوفته و بیخته و گاه به سبب حدوث
این علت انصباب خلط غلیظ بلغمیت در حنک و لهات علامات ماده بلغمی
و علامات آن بیاض لون است و قلت وجع و سوزش و بسیاری آب دهن
و حلق و سستی زبان و گرانی آن و علاج تلیین طبیعت است بمطبوخ تربد یا بحب
ایارج و مضمضه و غرغره بعاقرقرحا و آب کامه و با تخم ترب و بادیان و شبت در ماء
العسل غرغره باید کرد یا بمطبوخ انجیر خشک غرغره کنند مقاله سادسه در بیان علت بخر
که آن عبارت از رایحه ناخوش دهان است و بدبویی آن و سبب حدوث
آن گاهی حرارت معده است و علامتش تخفیف آن یا عدم آنست بوقت خوردن
غذای رطب و یا خوردن طعام بسیار و علاج درین مقام تسکین و تطفیه حرارت
معده است بخوردن آب انارین با قند سفید و ترنجبین یا تمر هندی و قند سفید
و یا خوردن آب خیار با قند یا خوردن هندوانه با قند و ترنجبین و مقصود از الحاق ترنجبین
با قند مزید این در طبیعت لینت و یا آب زردالوی خشک منقوع یا سکنجبین ساده ده
درم و تلقالش چو سه درم با سه قاشق آب سرد باید آشامید و غذا آشی باید که
انار ترش یا با آب ریواج یا با آب غوره یا با آب زرک پخته باشند و در آن
گوشت مرغ باشد و یا صاحب این علت که سببش حرارت معده است
مبادرت بخوردن طعام کند و معده را خالی نگذارد و مداومت بخوردن آن

جرنبهو ده

علاج

ترقف

الوی خشک کرده کنند که درین علت قوی نافع است اما اگر معده را قوت بر
کمال نباشد بسبب ضعف درین علاج از تکرار آن باید نمود زیرا که آب زردالو
معده را از کار می برد و سست می سازد چه مضعف معده است حبی که در
دهن خوشبوی کند و نگاه داشتن این اجزا که نوشته میشود در
دهن هر شب و روز سعد و اذخر و سنبل و عود و گلنار و صندل سفید و پوست
ترنج و قاقله مجموع ادویه را کوفته و بیخته با گلاب و قند یا عسل حبها باید ساخت
هر یک مقدار نخودی و هر شب بوقت خواب در دهن نگاه باید داشت
بیان آنکه سبب او تعفن رطوبت است و گاه سبب بخر غلبه رطوبت متعفن
در دهان معده است و علامتش آنست که بخر در خلای معده و امتلای آن
برابر و یکسانست و علاج درین صورت تنقیه معده است بقی کردن با آب
شبت و تخم ترب و عسل و نمک و تخم خربزه مجموع ادویه را جوشانیده با عسل
باید آمیخته و ادماج بی نمک خورده قی باید کرد در هفته یکبار یا دو بار و اسهال
طبیعت بحب صبر و یا بشربت افتیمون و هر صباح جلاب از گلقند قندی
ده درم در چهار قاشق آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذا ماش مقشر
و نخود مقشر با شیره مغز بادام و در بعض اوقات اطریفل صغیر و زنجبیل پرورده
مناسب است و عود و کبابه نیز جاویدن درین علت نافع است و اگر از سعد
و زنجبیل و کبابه هر یک یک مثقال با عسل خمیر کرده حبها سازد و در دهن نگاه دارد و صاحب
این مرض را بغایت نافع است و صاحب این علت باید که از اغذیه و اطعمه غلیظ
پرهیز کند که موجب فساد و شده رایحه میشود چه که مولد ماده علت است مثل ماهی و گوشت

بیان قیی

و از سکنجبین ده درم

و انچه بر پرهیز از آن لازم است

بره و شیر و حفوات اما مداومت بخوردن هلیله و بلیله پرورده باید کرد که قوی
نافع است در ازالهٔ بوی دهن مداومت جاویدن کندر و مصطکی و
قرنفل و قاقله نیز مفید است و گاه سبب بخر و بد بویی دهان فساد لثه
عمور است که مراد بآن گوشت میان دندان است بسبب انصباب
مواد درین محال و یا اجتماع رطوبات فاسده عفونت و علامت آن ورم
عمور است و جلب رطوبات فاسده و وجع در محل ورم و علاج درین مقام
فصد است و حجامت و خوردن جلاب از عناب و آلوی بخاری هر
یک ده عدد و تمر هندی ده درم و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا
از زرک و ترک کردن گوشت و شیرینیها و تنقیهٔ دماغ بحب بنفشه و مطبوخ
هلیله یا بنقیع فواکه با نیم دانگ محموده و مضمضه بسرکه که در و گلنار و آس
که برگ مورد است جوشیده باشد **سنونی که دهان خوش بوی کند**
و استعمال سنونی که مطیب رائحه اگر بچه باشد و مقوی دندانها از جمله
آن انیست فوقایا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کرمازو و رامک
و مصطکی و فوفل و عود و سک و قرنفل و هلیله زرد از هر یک پنج درم و مشک
و کافور هر یک دو دانگ مجموع ادویه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کرده حبها باید
ساخت بمقدار نخودی و بوقت حاجت در دهن نگاه باید داشت حب
مطیب نوع دیگر جوز بویا و فوفل و دارچینی و خولنجان و پوست اترج خشک
کرده با پوست نار و ورق خلال مأمونی که مراد اذخر است و اشنه و مصطکی از
هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها باید ساخت

انصباب ریخته شدن منتخب اللغات ۱۲

عفص ص

هر یک

خناق

هر یک بمقدار نخودی و خشک کرده بوقت حاجت نزد خواب کردن در دهن
نگاه باید داشت **مقاله ۴۷ در بیان علت خناق** که از جملهٔ امراض
حادهٔ مهلکه است و در تعریف خناق اطبا گفته اند که هو امتناع نفوذ
النفس الی الریه و القلب یعنی خناق آنست که نفس از دخول به شش و دل
ممتنع شود و سبب این امتناع و عسر یا ورم لوزتین است که مذکور شد و این
ورم یا ماده دمویست و یا صفراوی **بیان ماده دموی** و علامت دمویا
امتلاء و پری عروق تمام بدن است از حد و سرخی چشم و سوزش در حلق
و زبان شرائین متصله بحلق و بدین سبب حرارة در حلق است و دهن
و دلایل دیگر از تدبیر متقدم از اغذیه و اشربه و سن و عادت و فصل و هوا
و غیر ذلک آنچه سابقا واقع شده که امداد این علت کرده و علاج درین
مقام فصد از قیفال و حجامت ساقین باید کرد و از میان دو شانه گرفتن
خون و محجمه بر دو طرف سینه نهادن بی گرفتن خون و این تدبیر جهت تبعید ماده
است از حلق و جذب ماده فاسده بر خلاف محل علت و این بهر حیله که تواند
باید کرد **رادعات** و نیز غرغره برادعات مادهٔ مرض مثل عناب جوشیده
و عدس و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و رب شاه توت و یا
غرغره بآبی که در و عناب و عدس مقشر و عنب الثعلب و تخم کاهو و تخم کاسنی
جوشیده باشد و تلیین طبیعت بآب فواکه یا مطبوخ فواکه و اگر جاویدن
و فرو بردن دوا بر علیل مشکل باشد اکتفا در اخراج ماده بحقنهٔ لینه باید کرد
حقنهٔ لینه مثل سنا مکی و بنفشه و نیلوفر و عناب و آلوی بخاری و سپستان

لـ

با

وجع و تیزی دهان ص

و کشنیز تازه ص

نیلو

وتخم کاسنی وسبوس گندم وخطمی وبرگ چقندر وفلوس خیار شنبر وروغن کنجد
وترنجبین وآب کامه واندک نمک طعام از هر یک مقداری که صواب دید
معالج باشد اختیار باید کرد وبه وجهی که رسم وعادتست ترتیب داده عمل
باید نمود وهر دو قدم علیل را بآب گرم وسبوس وبنفشه باید مالید
یا شوربه وهر صباح از عناب وآلوی بخاری از هر یک ده عدد وتمر هندی
ده درم وترنجبین باشیرخشت از هر یک ده درم چنانچه رسم است ترتیب
داده باید آشامیدن وغذا ماء الشعیر باید داد ونباید گذاشت که طبیعت بسته
شود زیرا که درین علت احتباس طبیعت نیک نیست زیرا که موجب تصاعد
وترقی بخارات بجانب اعالی میشود وباید که اماله ماده مرض کنند بجانب اسفل
بهر حیله که جاگیر باشد واگر غرغره بآب انار معصور باشحم کنند در دفع ماده
بسیار مفید است اما این تدبیر در اول باید کرد ودر انتها مناسب نیست
بلکه در انتها محلل صرف اختیار باید نمود واگر ماده مرض صفرا باشد علامت

بیان ماده صفراوی

آن وجع شدید است وسوزش ورم واندوه وعطش قوی وخشکی و
تلخی دهن وبیخوابی واضطراب ودرین مقام نیز علاج فصد است
وتلیین طبیعت بآب فواکه ومطبوخ آن وغرغره برب شاه توت و
شربت عناب با قدری آب وخوردن آب انارین با قند وترنجبین و
خوردن آب زردآلوی تر کرده ویا عناب وعدس در آب جوشانیده
وآب انارین قدری بآن آمیخته واندکی سرکه غرغره باید کرد وآب کشنیز
وهمچنین ورب شاه توت وآب [illegible] را بین جمله نیز غرغره کردن بسیار مفید

بهر گره با آب کشنیز تازه
ویا سماق با گلاب [illegible]

وآب کاهو هم

وغرغره

خناق

وغذا ماء الشعیر باید داد واگر بر خوردن دوا قادر نباشد حقنه باید کرد
بآنچه مذکور شد ونباید گذاشت که علیل تکیه کند بنابر خوف بسته شدن
نفس

بیان حبل الخناق

وحبل الخناق بالحاء [illegible] این مرض
[illegible] بآن ریسمانی است که در گردن افعی بسته اند وافعی را بآن کشته
وی باید که اثر خون افعی دران ریسمان باشد که در خاصیت ابلغ است
وگفته اند که بستن آن ریسمان در گردن مخنوق منجی ومخلص اوست ازین
مرض مهلک وچکانیدن خون کاسه پشت در گلوی مخنوق گرم گرم نیز از
جمله منجیان است ونهادن محاجم جاذبه ماده از بیرون گلو نیز نیکوست
اگر مزاج دماغ علیل قوی باشد واگر سبب خناق ماده بلغم باشد علامت آن

بیان ماده بلغم

عدم سوزاک وعدم حرارت وقلت وجع وسفیدی رنگ بشره وبسیاری
لعاب دهان وشدت ضیق نفس وعسر فرو بردن غذا وتهیج روی که مراد برون
آمدن وبلندی اوست وعلاج درین مرتبه غرغره است برب چهار مغز تر و
سرکه او که موضوع از برای همین مرض است باید کرد وتلیین طبیعت بحقنه وشیافات
ملینه یا حاده باید کرد وغرغره بعسل وآب کامه ویا بمطبوخ انجیر خشک وسکنجبین عسلی
باید کرد که در وی تخم فیجی که خردل است باشد ویا بآب ترب ومویزج وخردل
وعاقرقرحا باید کرد ودوای نافع درین ماده تخم ترب وتخم اسفند و
خردل وحلتیث است از مجموع برابر یکدیگر کوفته وبیخته بحلق باید دمید وآن
[illegible] بعد از انحطاط ورم به بهی آوردن ورم مناسب است وغرغره بماء
العسل وسرکین فرانسنک بآن آمیخته باید کرد وهمچنین اگر سرکین فرانسنک را بنگ

وتهیج

مثل شحم حنظل وبوره ارمنی

ویا برب [illegible] ورق و
بورق وحلتیث نماید باید

کوفته و بابونه شادر کوفته برابر آمیخته بر حلق دمند نافع است و بر صاحب جلا
بادیان [illegible] چنانکه رسم است باید جوشانید و صافی ساخته وقت [illegible]
گرم اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیره مغز بادام و اگر ماده مرض سودا
باشد علامتش ترشی طعم دهن است و خشکی آن و صلابت و سختی ورم
و کبودی رنگ صاحب خناق و علاج اول فصد باسلیق است و حجامت
دو ساق باید کرد و درین ماده اکتفا بجز و جذب فقط نکند بالشوبه و مالیدن
ساق و هر دو قدم را بسیار و ان نیز هم بآبی که در وی از حشایش محلله جوشیده
باشد مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک و استفراغ و تنقیه بدن بحقنه حاده
آن افتیمون سنای مکی پنج درم بیخ سوس تراشیده نیم کوفته سه درم بابونه و
از هر یکی یک کف دست و تخم حلبه شکسته ده درم قنطوریون دقیق ده درم
تربد سفید دو درم و عناب و سپستان و انجیر هر یک ده عدد و مویز
کشیده ده درم و اکلیل الملک و بابونه از هر یکی یک کف دست و بادیان
کوفته دو درم مجموع ادویه را در سه رطل آب باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس صاف
کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر در وی حل کرده از پرویزن موی باید گذرانید
و ده درم آب کامه و ده درم روغن کنجد و نیم درم بوره ارمنی در وی حل کرده
حنظل دو دانگ بآن آمیخته نیک برهم باید زد و نیم گرم بدو دفعه عمل باید
کرد و غرغره درین ماده بآبی که در وی شبت و تمام جوشیده باشد یا بآبی
که در وی انجیر جوشیده باشد باید کرد و درین علت حذر باید کرد از کثرت
کلام و آواز و اضطجاع بر پشت افتادن و اما ذبحه که عبارت از ورم

بیان ماده سوداوی

خناق

بیان ورم حلقوم

جانب حلقوم است و این نیز از امراض حاده و مهلکه است و این بدترین خناق
است و سبب او امتلای بدن است از خون و بسیار خوردن شیرینیها و گوشتها
و شراب است و ترک استفراغ نمودن مرتبها و علامت این علت آنست که از
بیرون حلق از گوش بگوش دیگر سرخی هلالی ظاهر میشود و سیلان لعاب دایمی
از دهن و صاحبش قادر بر جاویدن و فرو بردن غذا نیست و اگر در فرو بردن
مبالغه کند از هر دو منخر او بیرون می آید و قادر بر تکلم نیز نیست و جحوظ
عین او را لازم است که مراد بیرون آمدن چشم است بجانب ظاهر
و علاج او فصد قیفال است و اخراج خون بحسب واجب وقت و غرغره
برب شاه توت و آب کشنیز تر و آب برگ عنب الثعلب و عدس مطبوخ
و فلوس خیارشنبر هر روز بکرات و مرات کثیره که زیاده بر پنجاه نوبت
باشد و اگر مخافت نباشد اعاده فصد ثانیا و ثالثا باید کرد که اگر تدبیر را
تاخیری شد تخلیص ازین مرض یافتن بایست و تلیین طبیعت بآب فواکه
و بمطبوخ او یا بنقیع او باید کرد و اگر از ملینات چیزی فرو نتواند برد سعی در حقنه
باید کرد و ابتدا از لینه باید کرد و بعد حاده چنانکه مذکور شد و اگر کار علیل بتواتر
نفس نکاهد و شده و اختناق البته سعی در نهادن ضمادات قویه از خارج حلق
باید کرد و در امر این علت اهمال نباید نمود زیرا که این بدترین خناقات است و باید
که لخلخه بماء الشعیر غرغره کند و بآب انار ترش با قدری سرکه نیز مفید است
چنانکه سابقا در خناق مذکور شد و اگر از چهار گذرد امید انفجار ماده است زیرا که
اکثر اورام درین مدت نضج می یابد پس درین حین که گمان نضج باشد مثل

ولعاب حلبه ولعاب تخم مرو و با خمیر ترش در شیر حل کرده باید نهاد و اگر ماده منفجر شد و ورم تخفیف یافت و جاویدن و فرو بردن غذا آسان شد باید که از آب زردالوی تر کرده پنجاه درم باده درم ترنجبین و ده درم شیرخشت در وحل کرده و صافی ساخته باید آشامید و باید که معالج درین مرض نگذارد که طبیعت بسته شود و این در علاج اصل است و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام و حسو و اناله از آرد جو میده و شیرهٔ مغز بادام و یا روغن بادام و گاه در حواشی حلق بثور حادث میشود و گاه حدوث او بعقب بثش مرسم از ماده دموی یا صفراوی و علامت او حرقت و سوختن گلو است بوقت چیزی فرو بردن خصوصاً اغذیه و اشربه که در و ملوحت و حموضت باشد یا شیرین باشد زیرا که از وصول این طعوم بمحل آفت متاذی میشود و موجب وجع والم قوی است و علاج درین مقام فصد قیفال است و خوردن جلاب بر صاحب از شربت عناب با شربت سکنجبین ساده ده درم با سه چهار قاشق آب که سرد باشد و غذا ماء الشعیر و روغن بادام و لعاب اسبغول و با لعاب تخم بهی و یا اناله آرد جو دوفته با روغن بادام شیرین با روغن بنفشه بادام و پرهیز کردن از گوشت ها و هرچه مولد ماده مرض است خصوصاً شراب و شیر نهاد و ترشیها زیرا که موجب کثافت جلد حلق و خشونت سطح دهن و صورت ضیق النفس است و هر چگاه بقرحه انجامد علاج بموم روغن باید کرد و بمرهم ابیض

مقاله ۴۹

در بیان بند شدن استخوان و خارماهی و زلوک بحلق و تدبیرات آن

وعلامتش آنست که از حلق و دهان آنچه بیرون می آید خون رقیق صافی است

وازدیاد

حق

وازدیاد کرب و غم و اندوه و کم است که متعلق بعقبه دیه شود **بیان علاج** وعلاج درین صورت آنست که آنچه در حلق مانده است اگر مدرک بحس بصر شود آنرا با آلتی که موضوع از برای همین معنی ساخته اند باید کشیدن و اگر مدرک بحس بصر نباشد علاج ضربه است بر ضخم زدن که مراد بآن پیوند اوست یا ضربها از جانب قفا بر محاذات سینه و این ضربه خالی از خطر نیست زیرا که گاهی ضرب بسبب استحکام خار و استخوان میشود در محلی که محکم شده است و از آنچه پیش داخل شده بود پیشتر می در آید و دیگر بیرون آوردن او مشکل است و این سبب هلاک است و علاج دیگر آنست از اغذیه مرطبه که دران ازلاق قوی باشد باید خورد که آنچه در مانده است از آن موضع بلغزد و بیرون آید مثل اناله از آرد باقلی که در و تخم ریحان و امثال اینها انداخته باشند و علاج دیگر آنست که لقمهٔ کلان از گوشت با غیر آن که توان فرو بردن برشتهٔ محکم استوار ساخته بگیرد رشته را بدست کسی دهد و لقمه را فرو برد و همین که لقمه از حلق تجاوز کند آنکس رشته را بقوت کشد که البته آن چیز که بحلق درمانده بآن لقمه متعلق شده بیرون می آید و این از تدابیر جسته است درین بلیه **بیان اخراج زلوک** و علاج در اخراج زلوک که در حلق چسپیده باشد باشامیدن و غرغره کردن سرکه و نمک است با غرغره بتخم خردل یا بتخم تره تیزک باید کرد یا سرکه و سیر کوفته با سرکه خلط کرده غرغره باید کرد و خوردن سیر فقط نیز سبب خروج زلوک و موجب کشتن او است و با در حلق بوره و نوشادر و تخم خردل باید دمید و نیز دمیدن زاج در حلق بر زلوک باید

آرنده اوست و از تدابیر حسنه درین مقام اینست که علیل را بگرم خانه حمام باید در آوردن و چندان مکث باید فرمود که نزدیک بغشی رسد پس
دران حین کل بارف بابخ نیک سرد ساخته بر دهن علیل باید داشت که
البته ببرون می آید این را ارباب تجربه حذاق اطبا بکرات امتحان کرده اند
و این تدبیر پیش ایشان از مجربات شده است **مقاله ششم در بیان**

امراض دندان و از جمله امراض دندان درد والم آنست و سبب او یا سوء

بیان مادهٔ دموی

المزاج حارست و علامتش وجع شدید است که موجب قلق و کرب است
و سکون وجع با ملاقات اشیاء بارده بالفعل و بالقوه و گاهی حدوث ورم
در لثه نیز که گوشت بیخ دندان است می باشد و حمرت و ضربان آن و علاج
درین مقام فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و فصد رگ
پیشانی و اسهال طبیعت بطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله و نگاه داشتن سرکه
و گلاب در دهان و اگر وجع بشدت باشد قدری کافور نیز باید آمیخت و
مضمضه باید کرد و یا باب برگ کاهو و باب گشنیز تر و یا آب برگ خرفه و اندکی
افیون مضمضه باید کرد و شربت درین مقام تمر هندی ده درم و قند سفید
پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم چنانکه رسم است
ترتیب داده باید اشامید و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و ماش
مقشر و اگر سبب سوء المزاج بارد بلغمی باشد علامت او سکون وجع است

بیان مادهٔ بلغم

حین ملاقات اشیاء حاره بالقوه و بالفعل و عدم حمرهٔ لثه و ضربان آن
و ضربان یافتن از ملاقات اشیاء بارده و طغیان وجع بعد از ملاقات و علاج درین

صورت تنقیهٔ بدن و دماغ است بحب ایارج یا بحب صبر یا بمطبوخ تربد و جلاب
هر صباح از سکنجبین عسلی ده درم یا سکنجبین قندی ده درم با قدری عناب آب
نیم گرم آمیخته چنانکه رسم است اختیار باید کرد و غذا نخود مقشر با شیره و مغز بادام
یا شیره مغز تخم معصفر و اندک دارچینی در آش باید انداخت **مضمضه** و مضمضه بسرکه
که در و فوتنج جوشیده باشد یا صعتر یا عاقرقرحا یا بیخ کبر از هر یک که باشد باهم
اینها اگر موجود شود و نیز مالیدن ایارج فیقرا در دندان درین صورت نافع است
و مضمضه بحب العلی که در و زوفا و فوتنج و عاقرقرحا و پوست بیخ نفار الحمار جوشیده
باشد و مراد بقثاء الحمار کبر مرغان است و اکثری این گیاه در سرهای مزارات
می روید و بعضی اطبا را گمان اینست که ماميثا اینست و این غلط است و مالیدن
بیخ دندان بعاقرقرحا و بوره و زنجبیل و فلفل و شیطرج هندی بسیار نافع

ادویهٔ مسکن وجع

و مسکن وجع است و یا مضمضه بسرکه که در و تخم حنظل جوشیده
باشد باید کرد که بسیار نافع و مجرب است و یا زنجبیل که بسرکه جوشیده باشد
باید در دندان نهاد و یا ازین داروها باید در دندان درد مند نهاد نوشادر و افیون
از هر یک نیم درم و عاقرقرحا یک درم نیک کوفته و بیخته بر دندان که خورده شده
و بسیار درد میکند باید نهاد و این دارو در تسکین وجع نظیر ندارد اما احتیاط
باید کرد که بگلو نرود زیرا که در افیون و نوشادر هر دو مخاطره است و اگر باین
تدابیر تسکین نیابد علاج ها اخراجها گفته اند و نهادن فلونیای رومی یا فارسی
موجب تسکین وجع است اما اگر در دندان فایده نمانده باشد و خورده شده
بهتر آنست که باستاد کامل نماید که از آنکه بکند و اگر دندان را غیر از وجع سوراخ

وآفتی دیگر طاری شده سعی در تسکین وجع باید کرد زیرا که دندان جوهری نفیس
است ومحتاج الیه در وصول غذا بکمال ببدن وموجب زینت انسان است
ودیگر در کندن آفات عظیمه متصور است زیرا که بسیار از او واقع شده وموجب
هلاک گشته ویکی از آفات او آنست که اگر در هوای سرد دندان کنده واز آب
وهوای سرد واز تری اجتناب نکنند کزاز که مراد بآن تشنج است واز امراض مهلکه
که مهلت نمیدهد واقع میشود وبعد از وقوع از هزار یکی خلاصی ندارد وآفت
دیگر آنکه بعد از کندن دندان اگر احتیاط نکنند محل دندان کنده جراحتی شود
که هیچ تدبیر علاج نیابد وبناصور انجامد واز جمله آفات اینست که اگر دندان
بیخ دار باشد واز جانب بالا وبیخ آن محکم بود بوقت کندن جسم را آفت
عظیم است وخوف نزول آب بس در کشیدن دندان سالم بسیار تامل
باید کردن وهر درمی دندان را نباید کشیدن **گاهی بسبب فساد معده است**
وگاهی سبب وجع دندان بشرکت معده می باشد وعلامت او اشتداد و
هیجان وجع است بعد از خوردن اغذیه غلیظ وعلاج تنقیه معده است بقی
کردن بآب شبت وتخم خربزه وآب ترب وعسل ونمک ومداومت نمودن باطریفل
وگوارش مصطکی یا گوارش عود وغذا ماء اللحم واجتناب از خوردن در شب باید
نمود ودایم سیر نباید خوردن وگاه سبب درد دندان کرم است که در وی حادث
میشود واین اکثر در دندانهای خورده شده می باشد وعلاج او اخراج کرم است
به بخوری که از سیر وتخم ترب و[illegible] با پیه کوفته بالای آتش باید نهاد و
کاسه تنگ سوراخ کرده را سرنگون بر بالای آن نهاده دهان بر محاذاه سوراخ

بخور اکرش ٣

آن کاسه باید نهاد وهر آب که در دهن جمع میشود در کاسه آبی باید انداخت کرمهای
ریزه سفید سر سیاه ظاهر میشود وهر دندان که می جنبد اگر بواسطه کبر سن است
او را علاجی نیست وحدوث امراض دندان اگر بسبب رطوبت عفنه یا بواسطه
بخار معده وامثال اینها باشد درین صورت سعی در علاج او بمجففات وقوابض
باید کرد وبر حافظ دندان واجب است که حلویات چسبنده مثل حلوای مغزی
خصوصا که چهار مغز باشد حذر کند واز آب سرد بالای آش گرم واز عکس
این نیز حذر کند **مقاله ٤١ در بیان رنگ دندان** مثل سیاه شدن
یا کبود شدن او واین احوال بسبب نفوذ هوای ردیه است در جوهر دندان
وعلاج درین مقام تنقیه بدن ودماغ است از اخلاط فاسده موجب این علت
وغرغره بآبی که در وی پوست بیخ کبر وبادیان جوشیده باشد باید کرد **ادویه مجلیه**
وبر دندان از ادویه مجلیه که دندانرا سفید سازد باید طلا کرد مثل شاخ گوزن
سوخته وپوست تخم مرغ سوخته واز آرد جو وزبد البحر وشبح وسرطان سوخته از
هرکدام سه درم ساذج هندی نیم درم مجموع را کوفته وبیخته وبر انگشت کرباس
تر پیچیده وبرین دارو آلوده کرده بر دندان باید مالید واین دارو در کمال جلا
وتقویت دندان است وعدس مقشر وجو مقشر وخطمی در قدری سرکه جوشانیده
مضمضه باید کرد وآب عنب الثعلب با سرکه مضمضه کردن همین خاصیت دارد
وگاهی دندان را حفر حادث میشود مراد بحفر چرکی است سفید مثل گچ که
بر بیخ دندان منجمد میشود واین بسبب تصاعد بخارات است از معده وعلاج
تنقیه معده است بقی وحبوب مسهل وآشامیدن آب زردالوی تر کرده وآب

بسمه
سنبا فرج ٣

مضمضه مجلیه

بیان حکه دندان

فواکه و مداومت مسواک و استعمال سنونات مجملیکه مذکور شد و نیز مذکور
شد که مراد از سنون ادویه مستعمل در علاج دندان است و حافظ دندان را
واجب حذر کردن از اغذیه غلیظ منجره است چنانچه در علاج درد دندان
مذکور شد و گاهی دندان را حکه عارض میشود که صبر از خاریدن دو دندان بهم
ساویدن ندارد و سبب حدوث او اطعمه غلیظ است خصوصاً که تیز باشد
و خوردن آبهای غلیظ و از خوردن این اغذیه و این آبها اخلاط غلیظ متولد
میشود و در بیخهای دندانها میریزد و علامت این علت آنست که در لثه که
گوشت بیخ دندان است حکه شدیده است و علاج درین مقام خوردن جلاب
هر صباح پنجاه درم آب برگ خرفه با ده درم سکنجبین ساده یا شیره تخم خرفه با ده درم
و یا آب هندوانه قیاساً سی منقال و قند ده درم باید اشامید و یا از خطمی
و آلوی بخاری هر یک ده عدد و قند سفید ده درم و غذا ماش مقشر و کدوی
تر با گوشت بزغاله یا مرغ جوجه و تنقیه بدن و دماغ بعد از ظهور نضج در بول
بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و مضمضه بیخ حماض که در سرکه جوشیده باشد
و مراد بحماض درین مقام فواست و یا مضمضه بسرکه و گلاب باید کرد و گاهی تشنج
و دندان بر هم ساویدن مشایخ و نسوان و صبیان را عارض میشود اما پیران
را بسبب آنست که ضعف در عضلات هر دو فک ایشان غالب شده و بواسطه
ضعف بدن ایشان قابل انصباب مواد گشته و بدین سبب مواد از دماغ
به بیخ دندانها میریزد و مثل تشنج عارض میشود و چون انصباب درین حال
بیشتر است و شعور مفقود تا خود را حفظ کنند این فعل صادر میشود و علاج

دندان

او اگر چنانچه عارض مر صبیان را شده تحریک ماده نمی باید کرد و ایشان را بحال خود
می باید گذاشت که این علت از ایشان برسیدن بحد بلوغ زایل میشود اما پیران
و نسوان را تدبیر تنقیه بدن و دماغ است بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا و
چرب کردن بادامهای حاره مثل روغن سوسن و زنبق و هر صباح آشامیدن جلاب از بادر
نجبویه و بادیان نیم کوفته هر یک دو درم و گلقند ده درم اول ادویه را در قدری آب
عناب دوا طبخ کرده به نیم باید آورد و صاف کرده گلقند را در وحل باید کرد و نیم گرم
باید اشامید و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر و گاهی کندی دندان عارض میشود
و اطبا از ان تعبیر بان میکنند که آب دندان زایل شده است و اکثر حدوث او پیران
راست که سانیکه ترشی بسیار میخورند و صاحب این علت نمی تواند چیزهای
محکم و خشن را جاویدن و گاه چنان میشود که چیزهای نرم معتاد را نیز نمی تواند جاویدن
مثل نان و پیران را بسبب برودت دماغ این عارض میشود و علاج از بادیان رومی
و بادیان شهری از هر یک دو درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر
و تنقیه دماغ بحب ایارج یا ایارج جالینوس و ~~بهار یکاتب~~ بمغز جار مغز بریان
کرده یا بزرده تخم مرغ بریان کرده گرم باید نهاد و یا پیاز عنصل بار که باید نهاد
و دندان را بحب الغار و ثبت و زراوند مدحرج باید مالید و اگر حدوث این علت بسبب
سوء المزاج حار باشد مضمضه بشیره خرفه یا بشیر باید کرد و روغن گل بر دندان باید
مالیدن اما حدوث ورم حار در لثه که گوشت بیخ دندان است علامت آن
سرخی رنگ محل ورم است و سوختن او و وجع و ضربان و بیرون آمدن خون باندک
سببی از وجود علاج او فصد از قیفال است و حجامت میان دو شانه و خوردن

بیان کندی دندان

و تکمید کنند دندان

منوی سر قوق ص

و این بسیار کم است

جلاب هر صباح از عناب و آلوی بخاری هر یک ده عدد و قند سفید ده درم
چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید و یا از آب انارین معصور
با نیم آن سه وقیه که قیاساً بیست و دو نیم مثقال میشود و با ده درم قند
سفید و ده درم ترنجبین صافی آمیخته باید خوردن و غذا آش آلوی کوهی و
تمر هندی و یا لیمو یا نارنج با شیره مغز بادام و اندک قند و تلیین و اسهال
طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله فصد چار رگ و فصد کردن از چار رگ
که مراد دو رگ از داخل لب بالا است و دو رگ از داخل لب شیب و نزد
اطبا اسم او چهار رگ است که درین علت نافع است و مضمضه بسرکه و گلاب
باید کرد یا بآب سماق و سرکه هر دو باید کرد پاشیدن و این دوا که نوشته
میشود در ازاله او نظیر ندارد و گلنار و مازو و میوه سرو و اقماع انار ترش که
بر درخت نرسیده است و طباشیر و گل سرخ و طراثیث و فوفل و سماق اجزا
برابر کوفته و بیخته در بیخ دندان باید پاشید و مضمضه با سرکه و آب برگ عنب
الثعلب منفعت بلیغ میرساند و صاحب این مرض را پرهیز از خوردن شراب
و گوشت و شیر نهایاً باید کرد و مکیدن انار نیم ترش که اهل خراسان میخوش
می نامند و خوردن امرود و زردالو و شفتالو و سیب ترش درین مرض قوی
نافع است و گاه در لثه و عمور دندان قروح حادث میشود و معنی لثه و عمور
سابقاً مذکور شد بیان قروح بیخ دندان و علاج او آنست که اگر چنانچه گوشت
بیخ دندان و عمور فاسد شده و قابل اصلاح نبود آنها را باید برید و دور کرد
و از ادویه قابضه مجففه بر آن باید پاشید و تنقیه بدن و دماغ از اخلاط

آب عصی الراعی و آب عنب الثعلب
و گلاب و یا آب سماق بهر دو

فاسده

سده بحبوب و ایارجات و شبیارات باید کرد و از ادویه که مزید فساد است
نباید پاشید مثل فلدفیون و اما احتیاط باید کرد که بگلو نرود زیرا که
فلدفیون مرکب از اجبا و زرنیخ است و هر دو سم اند پس در امثال این
ادویه بحسب صلاح و فساد او بر طبیب تنبیه لازم است تا معالج متهم بخطا نشود
و بعد از استعمال ادویه مضمضه بسرکه که در وی گلنار جوشیده باشد و یا مازو و یا
سماق و یا همه اینها جوشیده باشد بقدر فساد و عدم آن باید کرد مقاله ۴۲
در بیان سیلان خون از دهان و سیلان خون از دهن اگر بسبب قروح حادثه
است در دهن علاج او علاج قرحه است که مذکور شد و اگر بسبب امراض لثه
است نیز مذکور شد و اگر بسبب جریان خون تشقق و ترکیدن دهن است علاج
او خوردن جلاب است هر صباح از بنفشه دو مثقال و عناب ده عدد مجموع ادویه را
در قدری آب که مناسب باشد طبخ کرده چنانچه عادت است و هفت مثقال قند
سفید آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر و شیره مغز بادام باید ساخت
و لعاب دانه بهی و لعاب اسبغول با قدری روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه
بادام خلط کرده بر مواضع تشقق باید مالید ترکیدن زبان و لب و اگر بر لب واقع
باشد پوست رقیق بیضه مرغ یا پوست رقیق که از درون نی بیرون می آید باید
چسپانید و طباشیر و کبابه و نشاسته و کشنیز خشک و ماش مقشر و تخم خرفه و
گل سرخ اجزای همه برابر کوفته و بیخته پاشیدن نافع است و اگر سوزاک باشد
کافور و صندل سفید و عدس مقشر و سماق مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر عضو مالوف
باید مالیدن و مالیدن شحم بط و مرغ خانگی بر زبان و دهان ترکیده بسیار نافع است

عدس مقشر

سیلان لعاب از دهن

اگر سبب حرارت بود واما سبب آب دهن وسیلان آن حرارت و
است وعلامت آن ازدیاد است در حین گرسنگی ودر حین تقلیل
وعلاج آن اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد است از
واخراج خون بقدر قوت ومصلحت وخوردن جلاب هر صباح از
بهی ده درم وبا شربت سیب ترش ده درم ویا رب ریواج و
انار ده درم با گلاب ومضمضه با آب برگ سیب معصور ویا با آب برگ
بهی معصور ویا کاسنی که او را اشقر باشند با نمک خوردن واما اگر سبب

آنچه سبب بلغم باشد

بلغم باشد در سیلان علامت او علامت غلبهٔ بلغم است وعلاج در این
مقام خوردن جلاب است هر صباح از گلقند قندی ده درم وغذا نخود
آب با زیرهٔ تخم معصفر وگوشت مرغ وتنقیه معده بقی بماء العسل وتخم
ترب وحب گوشت وبیخ سوسن ونمک وامثال این آنچه مقیی
بلغم باشد وهر صباح استعمال اطریفل صغیر باید واگر این هم فایده
تمام ندهد اطریفل کبیر باید اختیار کرد وخوردن گوارش عود نیز در این
مرض بسیار نافع است وگوارش مصطکی نیز همین حکم دارد واز هر
کدام که باشد مقدار خوردن آن یکمثقال است وخوردن نان خشک
با عسل نیز نافع است وخاویدن دارچینی ومصطکی وقاقله وکندر نیز
بسیار نافع است وخردل که تخم قیجی باشد یکمثقال وتخم تراتیزک
دو مثقال با اندک عسل آمیخته باید خوردن واستعمال این چیزها وقتی
باید که مزاج خیلی حار نباشد والا مداومت این اشیا مزاج زود از

سل

اعتدال بیرون می آید وصاحب این علت می باید که از غذاها که بسیار از لعاب
نکنند مثل از بقول بارده مجتنب باشد مثل خیار وبادرنگ ودر سیلان لعاب از دهن
کودکان مجرد مالیدن با [illegible] کافی است ودر ایشان تدبیرات قویه نمی باید کرد

با قایم

مقالهٔ ۴۳ در بیان سعال که مراد بان سرفه است وچون مجرای خروج ما
یدفع السعال حلق ودهان است پس در این امراض معدود شد وتعریف
سعال چنین کرده اند که السعال حرکة جاذبة من الریة لدفع شیء موذی فیه
واز این جهت مقرر است که معدود از امراض ریه است وآوردن او در بیان
امراض حلق وجهی ندارد مگر ملاحظهٔ مذکور وسبب او خشونتی حادث در قصبه
ریه است واین خشونت بسبب وصول دخان یا غبارات بقصبه ریه و علامت
او وجود سبب وتقدم اوست وعلاج در این صورت املس گردانیدن قصبه
ریه است با اشیاء لعابی مثل جلاب از بنفشه ویا شربت بنفشه ویا شربت
خشخاش از هر یک ده درم در قدری آب گرم که مناسب باشد وغذا ماش مقشر
با شیرهٔ مغز بادام واسفاناخ ویا اناله از آن ویا باقلی با شیرهٔ مغز بادام ویا با روغن
بادام وقند سفید ویا اناله از آن ست وروغن بادام شیرین واندکی قند واین
نوع سرفه سهل است ومنجر بمرض دیگر نمیشود مثل سل وذات الجنب وذات
الریه واما اگر سبب او ورم شش باشد ویا ورم جگر باشد معالجه هر یک در محلش
مذکور خواهد شد وگاه حدوث سعال در عقب زکام می باشد وسبب این
او خلط غلیظ لزج است بریه وعلاج او هر صباح نوشانیدن جلاب است از
بیخ سوس تراشیده نیم کوفته ده درم وسپستان ده عدد وپرسیاوشان وزوفای

از هر کدام سیر شده

سعالی که بعد از زکام شود

خشک از هر یک سه درم قند سفید ده درم اول ادویه را در مقداری آب که مناسب
باشد باتش نرم طبخ باید کرد تا به نیمه باز آید و صاف ساخته و قند مذکور بان آمیخته
نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اندکی نخود نیز و اگر آنچه از دماغ
فرود می آید رقیق باشد و سبب درد سرفه انگبین خلط بود علامت او آنست که در خواب
بیش میشود و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از شربت خشخاش ده درم در
قدری آب گرم **حب السعال** و غذا ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ
و در دهن نگاه داشتن ازین حب السعال که مذکور میکردد نشاسته و کتیرا
و مغز بادام مقشر و مغز دانه بهی و مغز دانه حماض که مراد بان تخم ترش است و رب
سوس اجزا همه برابر مجموع را کوفته و بیخته بلعاب دانه بهی یا بلعاب اسپغول
خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقدار نخودی و هر شب چهار عدد در زیر زبان
نگاه باید داشتن و این حب موجب تغلیظ ماده است و از وجهت دماغ
است از ریختن و سیلان بمواضع اذیت **بیان آنچه بواسطه رطوبت باشد**

علامت

و گاهی حدوث سرفه بواسطه کثرت رطوبت ریه است و علامت خرخر سینه
است و میر سد مانع که درین مقام مناقشه کند و گوید که لا نسلم که این علامت دلیل
بر رطوبت نفس ریه شود چه میتواند بود که از دماغ بلغم کثیره براه قصبه ریه نازل
شده باشد و بواسطه دخول و خروج نفس که تحریک او میکند صوت خرخره
محسوس میشود پس این دلیل در اثبات مدعا تمام نیست و این قسم بیشتر پیر از
حادث میشود و اشخاصی را که بر طوبی باشد و علاج درین مقام خوردن جلاب است
هر صباح از بیخ سوس سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی ده درم بر وجهی که

منفعت دماغ

است ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود آب و شیرهٔ مغز بادام و تنقیه
بدن و دماغ از فضول غلیظ باین مطبوخ باید کرد سنا مکی پنج درم بیخ سوس تراشیده
نیم کوفته سه درم و انجیر خشک ده عدد و مویز طایفی پانزده درم و بادیان نیم کوفته
و تخم خبازی که مراد بان تخم معجزه خبزکان است و پر سیاوشان و تخم کاسنی نیم
کوفته و بنفشه خشک و نیلوفر از هر یک سه درم و عناب و سپستان از هر یک ده
عدد مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و بر پس
صاف کرده بعد از ان از فلوس خیار شنبر و ترنجبین و یا شکر سفید صافی از هر یک ده درم
در و مالیده و دیگر بار صاف ساخته اختیار باید کرد **حب السعال** و در شب زبان
ازین حب که مذکور میشود نگاه می باید داشت رب سوس پنج درم بادیان
و فلفل و قرو مانا و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم حلتیت یکدرم مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت هر یکی بمقدار نخودی و هر
شب چهار عدد را در زیر زبان نگاه می باید داشت و آب آنرا فرو می باید
برد و یا هر صباح جلاب از شربت زوفا ده درم در قدری آب گرم حل کرده
استعمال باید نمود و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام باید داد و گاه حدوث سرفه
بواسطه شدت حرارت مزاج ریه است و علامت آن سرعت نبض است
و عطش و سرخی رو و عدم نفث و خشکی آنچه احیانا بیرون می آید علاج آن خوردن
جلاب است از قند و لعاب اسپغول با لعاب تخم بهی و مقدار قند ده درم
است و لعاب بهی نیم قاشق و آب نیم گرم سه قاشق و غذا ماش مقشر و
کدوی تر و روغن بنفشه و یا خوردن شیرهٔ خرفه سه وقیه که بیست و دو نیم مثقال

بیان آنچه بسبب حرارت ریه باشد

باشد باده درم قند سفید و مالیدن سینه بموم روغن که از موم صافی و روغن
بنفشه بادام **موم روغن نافع** و یا روغن نیلوفر ساخته باشند و آب
کشنیز تر نیز دران باشد و یا آب برگ کاهو و غذا اماش مقشر و کدوی تر و نگاه
داشتن پستان در زیر زبان و یا دانه بهی بسیار نافع است **لعوق دافع سعال**
و لعوقی که درین مقام منفعت بلیغ دارد لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و لعاب
تخم مرو مجموع برابر با روغن بادام حل کرده و اندکی نبات بآن آمیخته لحظه لحظه باید لیسیدن
بیان آنچه بسبب برودة باشد و گاه سبب سرفه سوء المزاج بارد است که شش را
عارض شده است و علامت او قلت عطش است و استراحت یافتن بهوای
گرم و حمام و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت زوفا ده درم
در سه فانق آب گرم و یا از گلقند عسلی ده درم و از پرسیاوشان سه درم و انجیر
و مویز شیرین از هر یک ده عدد و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته چهار درم چنانچه رسم است
ترتیب نموده باید آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و یا از معجون قفی
دو مثقال و مالیدن سینه بروغن سوسن و نسرین و یا روغن پسته و گاه حدوث
سرفه بسبب سوء المزاج یابس است و علامت او سرعت نبض و صلابت آنست
و زیادة شدن آن بوقت مشی و حرکت و حدوث عطش و سکون آن بوقت
دخول حمام و علاج او هر صباح خوردن لعاب تخم اسبغول است و یا شیره خرفه ده درم
و یا از شیره تخم خیارین سه وقیه با قند ده درم و اگر با سرفه تب نباشد غذا با چه
بزغاله مهرا و در ماء الشعیر باید داد **مقاله ۴۳ در بیان بحة و تغیر صوت**
و مراد به بحة و تغیر صوت گرفتگی آواز است و سبب این علت اگر امتلای بدن وقت

بانکر تعلیق ۳

بیان آنچه بسبب یبوست باشد

و یا شیره خرفه ده درم تخم خیارین ده درم ۲

ربه است از خون **اگر سوء المزاج غلبه خون بود** علامت آن سرخی
بشره است و غلظ و سرخی بول و عطش و عظم نبض و شیرینی دهن و علاج
درین مقام فصد است از قیفال و حجامت از میان دو شانه و اخراج خون
بقدر قوت و خوردن جلاب هر صباح بدین نوع عناب و سپستان از هر
یک ده عدد بنفشه سه درم و قند ده درم مجموع را که مکرر رانده کور شده تر تیب
داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا اماش مقشر و کدوی تر و یا سبب این علت
امتلاء قصبه شش است از آنچه از دماغ میریزد و علاج درین صورت خوردن
شربت تخم خشخاش است با شربت عناب هر کدام حاضر باشد ده درم و اگر
سبب سوء المزاج حار باشد که در حنجره حادث شده است علامتش آنست که
اگر بعد از تبهای صفراوی می باشد و علاج او خوردن شیر خر با شیر زاست و خوردن
ماء الشعیر رقیق و یا آب خیارین یا آب هندوانه از هر کدام که باشد سه وقیه
با قند سفید و ترنجبین از هر یک ده درم و غذا اماش مقشر با شیره مغز بادام و اسفاناخ
و یا ورق خبازی که مراد بآن برگ معجز دختر کان است و او قایم مقام اسفاناخ
است در امثال این مواقع و معالجات چنین امراض و یا حلیب گندم کشک
کرده با باچه مهرا **سوء المزاج بارد** و اگر سبب علت سوء المزاج بارد باشد
علامت حدوث این علت بملاقات هوای بارد است و علاج او خوردن
جلاب است هر صباح از پرسیاوشان و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته
از هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و مغز
و نگاه داشتن این حب که مذکور میشود در زیر زبان تخم فجی بریان کرده درم

بقیه صوت

و یا شیره آرد گندم

سوء المزاج حار صفراوی

بادام تلخ و فلفل کرده دار فلفل و تخم بادیان از هر یک سه درم و زعفران نیم درم
مجموع را دو بار کوفته و بیخته و بعسل خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقدار
نخودی و خشک کرده هر شب چهار عدد در زیر زبان نگاه باید داشت
و آب آنرا فرو باید برد و اگر حدوث این علت بسبب سوء المزاج رطب
که همیشه ترطیب حنجره میکرده باشد علاج او خوردن جلاب است
از گلقند عسلی ده درم و بادیان شهری و بادیان رومی از هر یک سه درم
که رسم است ترتیب داده اختیار باید نمود و غذا نخود آب و غرغره بماء العسلی
که در وی بیخ بادیان و بیخ سوسن طبخ کرده باشند باید کرد و یا سیاه دانه سه درم
العسل طبخ کرده غرغره باید کرد و خوردن زنجبیل پرورده درین مقام هر روز
درم نافع است و گاه سبب حدوث بحه صوت سوء المزاج یابس است
آنست که با گرفتگی آواز صلابت نبض نیز هست و صفای بول و علاج درین مقام
خوردن شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر است و یا لعاب اسپغول با قند
ده درم بمقداری آب که مناسب باشد و غذای شوربای مرغ و یا اشکنه نان
میده در شیر و قدری قند و مالیدن سینه بموم روغنی که از روغن بنفشه و بادام
یا روغن نیلوفر ساخته باشند و بالجمله در علاج این علت بچیزهای لعابی
بیشتر میل باید کردن اگر چنانچه در معده ضعفی نباشد زیرا که اکثر لعابات
مضعف معده است و گاه سبب در حدوث بحه صوت اخراج جامه است
بسرعت بعد از حرکت و عرق کردن و یافتن سرد بدن را و علاج درین مقام
فصد است اگر چنانچه گرفتگی او از شدت باشد و اگر شدت نباشد بخورد

سوء المزاج رطب

و کتیرا و تخم ... از هر یک ... درم

سوء المزاج یابس

از هر کدام ... درم

جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و قند ده درم چنانچه رسم است
طبخ کرده نیم گرم باید آشامید و غذا آماش مقشر با شیره مغز بادام و ملازمت
حمام و گاهی حدوث بحه بسبب صیاح شدیده کثیره است که موجب خشونت
در درم حنجره و قصبه ریه میشود و علاج درین مقام خوردن جلابست از شربت
بنفشه ده درم و سپستان و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم و قند
سفید ده درم چنانچه عادت و رسم است ترتیب داده باید آشامیدن
و غذا آتاله رقیق از آرد میده گندم یا آرد باقلی با روغن بادام شیرین و شیره
بادام و اندک قند سفید و مالیدن روغن بنفشه بادام بر سینه و یا موم روغن
از موم صافی و روغن بادام شیرین و اندک کتیرا و نشاسته و لعاب خطمی و یا
زرده تخم مرغ نیم برشت و گاهی حدوث بحه بسبب خوردن آب سرد و یخ
و برف مرباشد و علامت او آنست که دفعه بعد از خوردن آدم حادث میشود و علاج درین
مقام خوردن جلابست از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم در قدری
آب طبخ کرده تا نیمه بماند و قند تبیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا شوربای
گوشت است یا زرده تخم مرغ نیم برشت و یا آتاله از نشاسته و شیره مغز بادام
و اندکی قند با روغن بادام شیرین و گاه حدوث بحه صوت بسبب خوردن اشیاء
حریفه است مثل سیر و پیاز و فلفل و امثال اینها و علاج این قسم شیره خرفه است
که از سه درم تخم آن کشیده باشند در چهار قاشق آب و دو درم قند و یا آب
انار شیرین و ده درم ترنجبین صافی و غذا آش اسفاناخ و کدوی تر و ماش
مقشر و ورق خبازی و بادرنجبویه یا باقله ...

مقاله ۴۴

لحن صوت

لمن خطر

در بیان امراض قلب ومراد بقلب دل است و بباید دانست که دل
رئیس ترین و شریفترین سایر اعضاء رئیسه است که در بدن انسان است
زیرا که تکون و تولد روح حیوانی که مبدا او موقوف علیه حیاة است در او است
و دیگر نفس ناطقه که مدبر و متصرف است در بدن اول متعلق میشود بروح
حیوانی و آخر منفصل میشود از روح حیوانی زمان انقطاع حیات پس او
مطمینه نفس ناطقه است در مدت حیات که او اشرف موجودات است
در بدن انسان و متصف بصفات کمال حقیقة اوست و نیل درجات انسان
بسبب اوست پس چون دل محل تکون روح باشد شریفتر و رئیستر باشد
از اعضاء دیگر و ارسطو که از اکابر حکما است در شان او گفته است که هو اول
اول عضو یتحرک من الحیوان و آخر عضو یسکن معه وقت الهلاک و در
خبیر از صناعت طبابت مخفی نماند که نفس انسانی را قوت فاعله ایست
که فعل انبساط و انقباض باوست و قوت منفعله ایست که فرح و غضب و غم
و خوف و خجالت باین قوت منفعله است و این همه انفعالات در قلب است
و قلب را تحمل آفت و جراحت نیست و اگر واقع شود موجب هلاک است و دفعة
بخلاف سایر اعضا تا آنکه گفته اند که اگر ورم در و واقع شود نضج پذیر نیست و
جمیع این احوال او را بواسطه شرافت و ریاست است و آنکه گفته اند که معدن
حرارت غریزی دل است دلیل بدان آنست که بعض از حکما گفته اند که اگر
دل حیوانی را در حین حیات بشکافند و انگشت در وی خلانند دست را از گرمی
او طاقت و صبر نیست پس تمام عنایت طبیب می باید که مصروف نگاهداشت

مزاج او از آفات باشد و حیات از آلام و امراض او و نیز بباید دانست
که فرح مقوی قلب است زیرا که او را دو چیز لازم است یکی تقویت قوت
طبیعت و ثانی تخلخل روح حیوانی زیرا که روح حیوانی در حال فرح منبسط میشود
در بدن و متوجه بجانب خارج و تحریک نفس میکند و تابع است مر تقویت
قوت طبیعت را سه چیز از اسباب فرح را یکی اعتدال مزاج روح دوم بسیار
تولید آنچه بدل ما یتحلل از ارواح و تخلخل روح را دو چیز تابع است یکی استعداد او
حرکت و انبساط لطافت مر قوام روح را و ثانی انجذاب ماده روح است
بالحقیقة و غم مضعف دل است و او را دو چیز تابع است یکی ضعف قوت
طبیعت بسبب کثرت تحلل و استیلای حرارت غریبه بسبب انطفاء
نفس از اسباب عادة و دوم تکاثف روح بسبب برودت حادث
از انطفاء حرارت غریزیه و تشرب او بواسطه شدت انقباض و اختقان
روح پس توان فرح آماده میسازد روح را از برای غم و خوف و الم و خجل
و امثال اینها از آنچه محلل قوای روح حیوانی است بافراط و آنچه مضعف
دل است و سبب سوء المزاج در قلب مختلف می باشد و سوء مزاج دل اگر حار است
علامت او شدت عطش و طلب آب است و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت
آن و بسیاری حرارت سینه و قلق و هول و اضطراب و سوزاکی اندرون
و سکون و تلذذ یافتن بهوای سرد و سرعت غضب باندک سببی و سخونت
یافتن سخونت و گرمی در مزاج خود و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از نیلوفر
سه درم و قند ده درم چنانکه رسم است ترتیب داده اختیار باید کرد و یا از

وگلاب ده درم وعرق گاوزبان
ده درم

شربت سیب ده درم ویا از شربت نارنج یا ترنج یا شربت حماض هرکدام
که موجود باشد ده درم با عرق گاوزبان وگلاب وعرق بید مشک از هریک
ده درم آمیخته باید آشامید وغذا آش زرک با شیره مغز بادام وگوشت
مرغ جوان ویا آش آب نارنج یا آب لیمون با شیرهٔ مغز بادام باید داد
شربت نافع قلب وشربتی دیگر که در ضعف دل مفید است شربت
سیب ده درم وگشنیز خشک یکدرم وگل سرخ نیم درم وطباشیر ربع درم
کوفته ودبیخته ویا شربت سیب مذکور باید لیسیدن واگر حرارت وعطش
مستولی باشد آبی که بر روی جغرات می آید که مراد بآن زرداب جغرات است
در نیم رطل باید گرفت واز لعل که مراد بآن نان دوآتشه است واین را بیشتر
بکماث اطلاق میکنند ده درم درین آب جغرات باید گذاشت که نرم شود
وباید خوردن ودرین تدبیر معده تقویت می یابد وبر سینه ضماد از صندلین
وگلاب باید کرد وپیراهن کتان در گلاب وصندل آغشته کرده باید پوشید
وماوای در مکان باید کرد که مهب شمال باشد واین تدبیر ودوا نیز بغایت
نافع است طباشیر ده درم وگل سرخ پنج درم وکبابه چینی سه درم مجموع ادویه
را در سه رطل دوغ ترش گاوی یکشب باید خوابانید وبوقت حاجت وعطش
یک رطل از آن اختیار باید کرد **مفرح نافع** واین مفرح نیز نفع بلیغ دارد در
تقویت دل تخم کاهو ومغز تخم خربزه ومغز تخم بادرنگ از هریک پنج درم
تخم خرفه سه درم مروارید ناسفته ومرجان سفید وکهربا از هریک یک منقال صندل
سفید دو منقال عود هندی ودرونج وزرنباد وبهمن سفید از هریک دو درم قلمی(؟)

خربزه

نهری سوخته وابریشم مقراض کرده یا سوخته از هریک یکمثقال وقاقله صغار و
طباشیر از هریک دو منقال گل سرخ چهار درم زعفران نیم منقال کافور نیم دانگ
مشک وعنبر از هریک دانگی گاوزبان گوهر پنج درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته
دو دیگر بار صلایه کرده با شربت بهی یا با شربت سیب دو وزن ادویه بیک خلط
کرده نگاه باید داشت در ظرف چینی ناشسته ومقدار خوردن ازین معجون
یکمثقال است بر ناشتا **مفرحی دیگر** که معتدل است واصحاب ضعف دل را
بسیار موافق وملایم است مروارید ناسفته ومرجان سفید از هریک ده درم
کهربا پنج درم صندل سفید وسرخ از هریک هشت درم گاوزبان ده درم وبادرنجبویه
شش درم تخم کاسنی پنج درم درونج عقربی سه درم سادج هندی چهار درم گل
سرخ شش درم زرنباد چهار درم طباشیر هشت درم سنای مکی شش درم تخم
بادرنجبویه وتخم بادرنجبویه از هریک چهار درم زعفران دو درم کافور جوداته یکدرم
عنبر اشهب یکدرم ونیم مشک خالص دو دانگ عود ده منقال گشنیز خشک پنج
درم تخم خشخاش سفید چهار درم بنفشه خشک وگل ارمنی از هریک چهار درم
مجموع ادویه را کوفته وبیخته ونیک صلایه کرده ویا شربت سیب آمیخته ونیک
خلط کرده در ظرف چینی باید نگاه داشت ومقدار خوردن ازین مفرح بوقت
حاجت بر نهار یکمثقال است **واما اگر سوء مزاج دل بارد باشد علامت او**
بیاض بول است وسفیدی رنگ بس افکنده وبطوء حرکت نبض وصغر آن
وتفاوت وضعف نفس وبتحلیل رفتن قوت وکسل وخواب بسیار کردن
ورفتن طراوت از بشره وبیدلی ودفع نمودن واستراحت یافتن بوصول

مفرح معتدل

هوای حار و بقرب آتش نشستن و علاج درین صورت خوردن جلاب است

از بادرنجبویه و گاوزبان از هر یک سه درم و از گلقند قندی ده درم اول

گاوزبان و بادرنجبویه را در قدری آب مناسب باید جوشانید تا نیمه

بماند و صاف کرده و گلقند مذکور را بآن آمیخته نیم گرم اختیار باید کرد و غذا

نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و اندکی دارچینی و گوشت مرغ خانگی یا دراج

یا تیهو یا کبک **مسهل بلغم و سودا** و درین صورت تنقیه بدن از

بلغم و سودا باید کرد چونکه سوء المزاج دل بلغم و سودا وی باشد بمسهل مطبوخ افتیمون

در بلغم و بمعجون نجاح در سودا باین طریق و ترتیب سنای مکی هفت درم

یا پنج درم بادرنجبویه سه درم مجموع را در دو پیاله آب بآتش آهسته طبخ باید

کرد تا نیمه کمتر بماند و صاف ساخته ده درم قند بآن آمیخته و هفت درم معجون

نجاح دران حل کرده بوقت صبح بر ناشتا باید آشامید و تا نیم روز صبر کردن

تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن ده درم قند و یکمثقال تخم ریحان شسته در دو

قاشق گلاب و دو قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و استعمال مفرحات

و معاجین مفرحه بعد از تنقیه اولی است و معجون مفرحی که بلغم مزاج سوداوی

مزاج را نافع باشد اینست مصطکی و عود و دارچینی و قرنفل و سک و سنبل و جوز

بویا و پوست ترنج از هر یکی یکمثقال و مشک یکدانگ مجموع ادویه را کوفته و

بیخته و رب بهی یا رب سیب دو وزن تمام ادویه نیک خلط کرده در ظرفی

پاک باید برداشت و بر سینه ضماد از ادویه حاره عطره باید کرد و روغنها که از

از ادویه حاره خلط کرده باشند و روغن ... روغن گل یا روغن یاسمین یا روغن

زنبق بوده باشد نیم گرم باید مالیدن **و دوا المسک** حار درین باب نافع است

و اجزا او ازین ادویه باید کرد مصطکی و سنبل و دارچینی و قرنفل و جوز بویا و کبابه

و قاقله و سعد و بهمن و اذخر و پوست ترنج و عود و تخم بادرنجبویه و تخم بادروج

و تخم فرنجمشک و بادیان و مرزنجوش و نمام و زنجبیل و دار فلفل از هر یک دوازده

و نیم مثقال و مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و بهمن سرخ و بهمن سفید و ساذج هندی

و زرنباد و درونج عقربی از هر یک شش مثقال و مشک خالص یکدانگ و نیم و

ابریشم مقراض کرده در غایت تازگی یکمثقال مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته

و اگر عسل هلیله کابلی یعنی عسلی که هلیله را بآن پرورده باشند بید اشود خوب والا

بر دو وزن تمام ادویه عسل صافی خلط کرده و نیک برهم زده در ظرفی پاک باید

برداشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال است و اما اگر سوء

مزاج یابس عارض دل شود علامت او نحافت و لاغری بدن است و نقصان نبض

و تواتر انست و سفیدی رنگ بول و علاج او جلاب است بر جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه

از هر یکی سه درم و قند سفید ده درم مجموع را بر وجهی که عادت است طبخ کرده و قند

آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدو و اسفاناخ

و خوردن ماء الشعیر بروغن بادام و خوردن شیر بز یا شیر خر و دخول حمام معتدل و

استعمال کردن آب نیم گرم و ضماد بر سینه از موم روغنی که از روغن بنفشه یا روغن

نیلوفر ساخته باشند باید کرد و اگر اندکی کثیرا نیز باین موم روغن مخلوط باشد

صواب بود و خوردن این معجون که مذکور میگردد دل را در جمیع احوالش نافع

مرجان سفید و کهربا و مروارید ناسفته و فرنجمشک و سک و پوست ترنج از هر یک

بیان دوا المسک

سوء المزاج یابس

معجون نافع بلغم

نشش درم ابریشم خام مقراض کرده و بادرنجبویه هریک ده درم سندروس سه درم
بادروج و کشنیز خشک هریک دو درم بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج درم
مصطکی سه درم مشک و عنبر هر یک یکدرم مجموع را نیک کوفته و بیخته با یک
و نیم وزن ادویه عسل صافی خلط کرده و نیک برهم زده باید نگاهداشت و مقدار
خوردن بوقت حاجت بر نهار یکمثقال است سوء المزاج رطب و اگر سوء مزاج
دل رطب باشد علامت او بطوء نبض و دیری حرکت است و نرمی آن
و سفیدی رنگ بول و غلظت آن و کسل و کاهلی در حرکات و سرعت
انفعال باندک سببی و سرعت زوال آن نیز و قلت اشتهای طعام
و علاج این قسم خوردن جلابست از بادرنجبویه سه درم و کلقند عسلی ده
درم بر وجهی که رسم و عادتست طبخ کرده و کلقند عسلی با آن آمیخته هر صباح
نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخوداب از گوشت مرغ یا گوشت طیهوج
و یا کبک و یا دراج و شیره مغز تخم معصفر و اگر بدن ممتلی باشد تنقیه
بدن بحب افتیمون یا بحب ایارجی که تقویت او باقیه بیان کرده با
باید کرد و بعد از تنقیه بدن هر روز از مفرحی که معتدل باشد در حرارت
و برودت و مقدار مثقالی بر نهار باید خوردن مقاله ۴۶
در بیان خفقان که مرضی از امراض ردیه دل است و گاه چنان متولی
میشود که موجب هلاک است خفقان و دموی و مراد بخفقان حرکت اختلاجی
است که عارض دل میشود یعنی بر پریدن و لرزیدن دل است و سبب این
حرکت یا نشی او موذی است که اذیت بدل میرساند و این موذی یا خون

که بدل بواسطه بسیاری او ممتلی شده است و تمام بدن از و متاثر شده
است و یقین که اذیت درین حین دل را بیش از جمیع اعضای دیگر است
و علامت او سرخی رو و بشره است و شیرینی طعم دهن و حرارت مزاج و
قلت شهوت طعام و بسیاری عرق و عظم نبض و علاج درین صورت
و تحقیق آن فصد از باسلیق است اولا و یا فصد از صافن اگر چنانچه علیل
را قوت و طاقت باشد آن نیز بقدری مناسب و این گونه تدبیر بعد از تخفیف
حرارت باید کرد و الا مخاطره است و یا بشربت موافقه مسکنه حرارت خون
رجوع باید کرد مثل شربت سکنجبین ساده ده درم و گلاب ده درم یا شربت سیب
ده درم یا شربت ریواج یا شربت ترنج از هر کدام که موجود شود و خوردن دوغی
که روغن از و گرفته باشند و احیانا خوردن قرص کافور مقدار دو دانگ درین
شربتها که مذکور شد و غذا آش زرک که در دانگی نخود باشد و یا آشی
که از ترشی ترنج پزند و یا آش سبزکه و درین آشها که مذکور شد گوشت
مرغ باشد یا گوشت بزغاله و اگر سبب امتلای بدن از صفرا باشد خفقان
صفراوی علامت آن سوزاک و بسیاری عطش است و زود از چیزها متاثر
شدن و سرعت نبض و تواتر آن و تلخی دهان و خشکی آن و علاج او علاج
دمویست مگر فصد و رعایت نمودن جانب ترطیب با وجود تبرید در علاج
صفراوی اقوی می باید که باشد و خوردن اشربه و اغذیه مقویه دل و صرع
در دادن قرص کافور در ماده صفراوی بواسطه شدت حرارت صفرا بیشتر
می باید کرد و طلاهای بارده از صندل و گل سرخ و آرد جو و کشنیز خشک و اقاقیا
بالنجبی

وگلاب بر سینه باید نهاد و پیراهن کتان بگلاب و صندل آغشته
علیل را باید پوشید و مسکن علیل را در محل وزیدن باد شمال باید ساخت
و حوالی مکان جلوس او را آب باید پاشید و برگ بید و ریحان و گلاب
پاشیده پیش او باید نهاد و تنقل سیب و امرود رسیده باید فرمود و این
معجون مفرح درین ماده بغایت نافع است و اجزاء و ترکیب برین وجه
است تخم کاهو و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک
پنج درم تخم خرفه و مغز تخم حماض که مراد تخم ... است از هر یک سه درم طباشیر
سفید چهار درم صندل سرخ و سفید از هر یک سه درم کشنیز خشک سه درم
تخم خشخاش چهار درم زرشک پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بدو وزن
تمام ادویه شربت سیب خلط کرده و نیک برهم زده در ظرف چینی نگاه
باید داشت و مقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال است و گاه
حدوث خفقان بواسطه غلبه و اجتماع ماده سوداییست در عروق قلب
و علامت آن فزع و وحشت و بدخلقی است و بدی افکار و نفس بد
زدن و دیدن خوابهای پریشان و امکنه مظلمه و چیزهای سیاه و علاج او
تنقیه بدن است از خلط سوداوی بحب افتیمون یا بمطبوخ او یا بمطبوخ
هلیله مقوی بافتیمون و یا تنقیه بسنای مکی یا معجون نجاح و بقیه علاج او
علاج سوء المزاج یابس است که عارض دل میشود و جلاب هر صباح از ماء
بنجویه و نیلوفر هر یک سه درم و قند سفید ده درم بر وجهی که رسم است
طبخ کرده و ترتیب داده نیم گرم باید خوردن و غذا نخود آب با شیره مغز

بادام و گوشت مرغ و ترطیب مزاج بنهادن ضماد بر سینه از روغنهای خوشبو
و گاهی خوردن دوا المسک شیرین بمقدار یکمثقال بر نهار **خفقان بسبب
قلت خون** و اگر سبب خفقان دل بسیاری صرف شدن و رفتن خون
باشد یا بسیاری و ریاضت مثل رودو و محنت کردن و یا بسبب سهر تدبیر درها
تقدم از مأکول و مشروب زیرا که اینها اسباب نقصان خون است و اگر درینها
میشود موجب ضعف دل است و علاج درین مقام اختیار اغذیه جیدة الکیموس
است یعنی غذایی که ازو خون خوب صالح حاصل شود و موجب فربهی گردد
مثل گوشت بره و نان گندم پاکیزه که بسیار میده باشد و زرده تخم مرغ نیم
برشت و مالیدن روغنهای شیرین نیم گرم بر بدن مثل روغن بادام شیرین
و یا روغن بنفشه بادام و نیلوفر و امثال اینها و ترک ریاضت و تعب و بیخوابی
و گرسنگی و آرام و قرار گرفتن و در مساکن معتدله بحسب هوا بسر بردن و گاهی
بحمام کهنه معتدل الهوا در آمدن و اندکی مکث کردن و آبهای معتدل
که موافق مزاج باشد بر سر ریختن و زود بیرون آمدن و در دخول و خروج
حمام رعایت تدریج باید کردن **آنچه بسبب گزیدن جانوران باشد** و گاه حدوث
خفقان بسبب گزیدن و نیش زدن حیوانات ذو سم است و علاج درین
مقام علاج گزیدن آن حیوان است و هر یک را بتفصیل در کتب طبی بیان
کرده اند و درین کتاب بعض ازانها در محلش خواهد شد انشاء الله تعالی
گاهی بسبب فساد معده می باشد و گاه حدوث این علت بمشارکت معده
می باشد و چون میان دل و معده قرب جوار است هر اینه اذیت او زود بدل

میرسد و آنچه دلالت برین سبب میکند احوال معده است بحسب آنچه از وی
مدفوع میشود از فوق و سفل و علاج درین مقام خوردن جلابست
هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید ده درم
اول بیخ سوسن را در قدری آب که مناسب باشد بآتش ملایم طبخ
باید کرد تا به نیمه آید و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب باشیره مغز تخم معصفر باید داد و تنقیه معده بقی کردن بابی
که در وی شبت و تخم خربزه نیم کوفته طبخ کرده باشند و اندکی نمک نیز با
آن آمیخته آشامیده زمانی صبر باید کرد اگر بخود قی آید بهتر و الا پر مرغ یا دست
انداخته قی باید کرد و اگر درین مطبوخ قدری عسل نیز اضافه کنند بهتر باشد
و بعد از نقای معده گوارش مصطگی یا گوارش عود و عنبر گاهی باید اختیار کرد
و تقویت دل و معده بمفرحات حاره که مذکور شد باید کرد و اگر با بلغم غلیظ
خلط سودا مخلوط باشد علامتش آنست که بوقت قی همراه بلغم ماده سودا
بیرون آید و طعم دهن ترش باشد و همیشه افکار فاسده از صاحب این علت
صادر است و بد خلقی نیز ازین قسم راحت **بیان حب مسهل** و علاج درین صورت
تنقیه بدن است باین حب که مذکور میگردد تربد سفید مجوف تراشیده
بروغن بادام چرب کرده و افتیمون هر یک یکدرم حاشا و شحم حنظل و غاریقون
و حجر ارمنی از هر یک دانگی محموده در آب بهی یا آب سیب بریان کرده نیم دانگ
و یک دانگ نمک طعام و دو دانگی اسطوخودوس و نیم درم مقل ازرق مجموع ادویه
را کوفته و بیخته و بآب بادیان و یا بآب شاهتره خمیر کرده حبها باید ساخت

اگر سبب اختلاط بلغم و سودا باشد

و سحر فرو باید برد و تا نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر شود و این عمل شرط باید
است و باید که استعمال این حب بعد از ظهور نضج این خلط بیقین باشد
و الا مخاطره است و بعد از تنقیه باید که ملازمت و مداومت بخوردن گوارش
[illegible] کوره فرمایند و اگر با بلغم خلط صفرا ممزوج و مخلوط باشد علامت
آن دفع بلغم با صفراست بطریق قی و یا بطریق براز و علامت دیگر عطش و
سوزاک و علاج او خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی و بیخ سوسن از هر
یک سه درم و قند ده درم اول ادویه را در قدری آب طبخ کرده چنانچه رسم
است و قند آمیخته نیم گرم باید خوردن و غذا نخود مقشر با شیره مغز بادام
و تنقیه معده باین حب که مذکور میگردد تربد مجوف سفید چرب کرده و افتیمون
و سنای مکی و شاهتره از هر یک یکدرم هلیله زرد نیم درم و گل سرخ نیم درم
مجموع را کوفته و بیخته و بآب بادرنجبویه یا بآب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت
هر یک مقداری که بآسانی توان بردن بعد از ظهور نضج بوقت سحر فرو باید
برد و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند ده مثقال و تخم
ریحان یا تخم اسبغول شسته دو مثقال در چهار یا پنج قاشق آب شربت
کرده باید خوردن و غذا در چاشت روز قریب بنماز دیگر اختیار باید کرد و بعد از
تنقیه بدن از ربوب مقویه دل و معده گاهی باید استعمال نمودن مثل رب بهی و رب
سیب و رب حماض و ترنج و یا رب لیمو اما باید که ربهای ترش بعد از دارو
یک هفته اختیار کنند اما رب بهی و رب سیب شیرین را بعد از دو روز
اختیار میتوان کرد و غذا بعد از تنقیه آش از نخود و ماش مقشر با آب انار شیرین

بیان آنچه صفرا با بلغم مخلوط باشد

حب مسهل

[illegible]

فروه

[illegible]

زرشک شیرین و یا زرک و اگر علیل ضعیف و نحیف باشد مرغ میانه در قرص هوی و
لاغری تناول کند و با نخود یا تمر هندی اگر چنانچه قبض در طبیعت غالب باشد
و شیرهٔ مغز بادام نیز باشد که قند یا شکر **مقاله ۴۷ در بیان غشی**
و احوال قلب که معالج را دانستن آن در علاج مرض و احوال او ضروریست
بس بجا باید دانست که طبیب متدرب می باید که عالم و عارف بمزاج ادویهٔ دل
باشد از مفرح و مقوی آن و بداند که فعل و تاثیر کدام بخاصیت است و کدام
بمزاج و پوشیده نماند که ادویه که تاثیر او بخاصیت است او را تاثیر زودتر است
از ادویه که او را تاثیر بحسب مزاج آنست زیرا که مزاج نزد طبیب آنست که خاصهٔ طبیعت
است که موجود است در اجسام مرکبه از عناصر اربعه از فیض الهی و عالم علوی از این
جهت که امتزاج در مرکب ذوالخاصیه بر وجهی واقع شده که افادهٔ این خاصیت
کرده است بواسطه استعدادات مختصه و اما ادویه که تاثیر ایشان بحسب مزاج
است مر دل را موخر اند از ادویهٔ ذوالخاصیه و هم بحسب مزاج زیرا که دوائی که
در و هم خاصیت است و هم مزاج در و دو تاثیر است یکی از هم خاصیت و یکی از
هم کیفیت و مزاج اما دوائی که او را همین کیفیت است و بس او را همین
یک تاثیر بیش نیست و اطبا خاصیت را مستند بصورت نوعیه مرکب میدانند که
متوسط استعدادات و فیضان الهی و آنکه تاثیر او بحسب مزاج و کیفیت است
فقط در و این اعتبار نمیکنند و فرق برین وجه کرده اند و چندی از ادویهٔ مفرده
و مرکبه مناسب عضو رئیس و شریف دل و دماغ است در آخر این کتاب
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **بیان آنچه بسبب گزیدن حشرات ارض**

باشد یا باستعمال ادویه سمیه و گاهی سبب حدوث غشی گزیدن و نیش زدن
حیوانات و حشرات ذوسم است که اثر کیفیت آن بدل میرسد مثل مار و
غنده و عقرب و گاه سبب خوردن زهر است و یا ادویه سمی مسمی مثل مرگ
موش و بیش و افیون که از خوردن این چیزها اعراضی که حاصل میشود در مرتبه
ابتداءش حصول غشی است و انتهایش هلاک و گاه دهنهٔ او بسته شدن
آنرا شریان است که موضوع است از برای رسانیدن هوای ملائم موافق
بدل و اخراج هوای دخانی که ملایم و موافق دل و روح حیوانی نیست و چون
طریق وصول منافع و دفع مضار مسدود گردد هر اینه این علت که غشی است
حاصل شود **و گاه سده در شریان بود** و گاه سبب حدوث سده حصول
ورم ابهر است و مراد با بهر شریانی است مجوف و موضوع من عند الله مصلحت
رسانیدن روح حیوانی بجمیع بدن و این سبب امان نمیدهد و موجب هلاک است
و بالجمله علامات غشی زردی رنگ بشره است و صغر نبض و ضعف او و اگر
بر صاحب غشی فریاد کنند نیک نمیشنود و علاج غشی که سبب او ضعف دل
باشد آنست که در خفقان مذکور شد و علاج در آن که بسبب استفراغات
بسیار است تقویهٔ تمام بدن است و تقویت دل خصوصاً بخوردن
جلاب هر صباح از شربت ترنج یا نارنج یا سیب هر کدام که حاضر شود ده
درم و ده درم گلاب و اندکی آب یا عرق بید مشک و غذا ماء اللحم پخته لذیذ
که در و گشنیز انداخته باشند در گلوی علیل میریزند زیرا که صاحب این علت را
قوت جاویدن و فرو بردن نیست و یا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و از اغذیهٔ آنچه

اگر دوا

مقوی دل باشد وعلیل آنرا بآسانی تواند فرو بردن وسریع الهضم باشد
ومرطب بدن مثل ماء الشعیر که در وی مرغ فربه جوشیده همراه شده باشد
وترطیب مزاج بدن مریض بهر حیله که ممکن باشد دران اهمال نباید کرد واز
اغذیه واشربه ولخلخه از آب سیب وصندل وآب کشنیز بر بینی باید داشت
وبوییدن عنبر دل ودماغ را بسیار تقویت میکند وعلاج دران صورت که
سبب آن وجع شدید باشد ازاله ودور کردن سبب است ونهادن محللات
برمحل وجع واگر وجع درشده بکمال باشد اولا مخدرات خفیفه باید نهاد اگر
تسکین یابد فبها والا اگر ضرورت افتد مخدرات قویه باید مثل فلونیای رومی
ویا تخم بنگ دیوانه که اورا بذر البنج می نامند وتخم خشخاش که درینها تخدیر عضو
وتسکین وجع است اما حذاق اطبا این علاج را موقوف داشته اند درین
علت زیرا که بسیار ازآن موجب صحت شده وبسیار ازآن موجب هلاک
گشته ومیگویند که در مثل غشی که مرض دل است ودر امراض دماغی مخدرات
را استعمال نباید کرد واما در آنچه سبب اعراض نفسانی باشد علاج ازاله
سبب است بپاشیدن گلاب وآب سرد بر روی واطراف وبوییدن خوشبوهایی
که دل را مقوی باشد ونزد علیل کباب مرغ باید کرد تا رایحه طیبه غذایی بمشام
او رسد که قوی نافع ومقوی دل است وبهره آن بدن را کمتر از بهره خوردن
نیست وخوردن رب فواکه وشربت فواکه که درو اندکی عنبر باشد بسیار
نافع است مقدار ده درم با ده درم گلاب وقدری آب وبرسینه صندل
سفید وگلاب واندک کافور ضماد باید کرد وغذا درین صورت آش زرک

وقدري

وقدری نخود وگوشت مرغ خانگی یا طیهوج درین آش همراه باید ساخت
وشوربای آن را بگلوی صاحب غشی اندک باید ریخت ودر آن قسم که بسبب
سوء المزاج دل باشد علاج تعدیل مزاج اوست بضد اگر بارد باشد علاج
با غذیه واشربه باید کرد که مایل بحرارت باشد واگر حار باشد برعکس یعنی اشربه
واغذیه که بارد باشد ودر مفرحات مفیده نیز در علیل را همین طریق در علاج
سلوک باید داشت واما آنچه سبب او اختناق رحم است علاج او علاج آن
عضو است وآن در امراض رحم مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی وعلاج آنچه
سبب گزیدن حیوانات وحشرات ارض باشد ویا خوردن اشربه واغذیه
سمی باشد هر یکی در محل خود مذکور خواهد شد وآن تریاقات وفادزهرات
خواهد بود وآنچه سبب او انسداد طریق وصول هواست بدل که مراد بآن شرائین
وریدی است علاج تقویه دل است بمفرحات وکشودن سده است بادویه
مقویه مفتحه واشربه مثل سکنجبین بزوری وسکنجبین عنصلی هر کدام که حاضر باشد
ده درم بآب آن مقدار که در شربت بسنده باشد وغذا زیرباج که در گوشت
مرغ فربه همراه باشد اما آنکه سبب او انسداد مسلک وطریق ابهر است وگفته
شد که مراد با بهر شریانی است که روح حیوانی درو نفوذ کرده بجمیع بدن واصل
میشود وانسداد او موجب هلاک است وحدوث او اکثر اوقات دفعی است
وهلاک او فجاءة می باشد وسبب آن هیچ معلوم نیست وازین جهت است
که بعض الحکما گفته که هر کس که او را دفعه غش شود بی سابقه علتی ومرضی سببی
او را هلاک بطریق فجاءة است اما بهر حال بر طبیب لازمست که دست از علاج

باستفراغات ودم
محذرات
محذرات
ح دماغ ... تخم کاهو

غشی تب
وآن رگیست که مسلک هوا است از ریه بجانب قلب

بازندارد مادام که اثر حیات در مریض هست و علاج این علت باین طریق کنند
دواء المسک یکمثقال با شربت سیب ده درم در قدری عرق بید مشک
حل کرده در گلوی صاحب علت باید ریخت و اگر قبض بر علیل غالب باشد
ازاله آن بشیافات ملینه باید کرد مثل سنای مکی و بنفشه و اگر هیچ نباشد
صابون آب انار رسیده شیاف باید ساخت و بوی خوش همیشه بر بینی او
باید داشت و گاهی تحریک علیل بمالند کف پا و بازوی او باید کرد والله اعلم

مقاله ۴۸ در بیان ذات الریه که عبارت از ورمی گرم است که شش
را عارض میشود و این ورم حار خالی ازین نیست که از ماده دموی است یا از ماده
صفراوی است و یا آنکه ماده الیست که از دماغ بشش ریخته و اگر ماده ورم دموی
است علامت او شدة درد است و ضربان در عضو وارم و شدة ضیق نفس
و سرخی چشم و عطش و تشنگی بسیار و سرخی رخسار بواسطه تصاعد بخار و
راحت یافتن از هوای سرد و وزیدن نسیم بارد و خشکی زبان و نبض عظیم
موجی و بسیاری و زردی رنگ بول و اگر در روز اول معالج اطلاع نیابد در روز
دوم یا سیوم **بیان معالجه** علاج فصد است از باسلیق و نهر البدن و گرفتن
خون بسیار اگر چنانچه خون غلیظ و سیاه باشد و علیل بسیار ضعیف البدن
نباشد ف و اگر چنانچه صافی و کم رنگ بیرون آید زیاده بر چهل درم خون
نباید گرفت و خوردن جلاب هر صباح از عناب و سپستان هر یک ده عدد
و بنفشه و نیلوفر از هر یک چهار درم و قند سفید ده درم مجموع ادویه را غیر
قند در قدری آب مناسب باتش نرم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و دیگر باره صاف

بیان ماده دموی

یابد

ورث الریه

و تشنگی میرو

ساخته و قند با آن آمیخته نیم گرم باید داد و اگر طبیعت بسته باشد ده درم ترنجبین صافی
نیز درین جلاب حل باید کرد و غذا ماء الشعیر باید داد که در وی از بنفشه و نیلوفر سه درم جوشیده
باشد و عناب و سپستان نیز ده ده عدد و با وجود این ده درم شربت بنفشه نیز در آن
غذا باید آمیخت و اندک روغن بادام شیرین که کهنه نباشد و مقدار روغن از ده درم
کمتر و بیشتر نباید که باشد و گاهی لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و روغن
بنفشه بادام از هر یکی ده درم با اندکی قند سفید آمیخته باید لیسیدن و تلیین طبیعت
در روز ششم یا هفتم بمطبوخی خفیف باید کرد و تلیین در روز ششم اولی است
و در امثال این علل توقف در تلیین نیک نیست و البته تعجیل باید کرد **مطبوخ مسهل**
و مطبوخ بدین صفت باید ساخت سنای مکی هفت درم بنفشه ترنجبین خشک و تخم
کاسنی و نیلوفر از هر یک سه درم عناب و سپستان از هر یک ده عدد تخم خرفه
سه درم مجموع را در سه رطل آب باتش ملایم باید جوشانید تا یک رطل بماند و از کرباس
گذرانیده شیرخشت و ترنجبین از هر یک پانزده درم در آن نیک مالیده نیم گرم باید
آشامید یا از فلوس خیارشنبر بیست درم بجای آن دو نیک مالیده و صافی ساخته
نیم گرم باید آشامید و اگر چنانچه بهار یا تابستان باشد سحر باید آشامید نیز و اگر
زمستان باشد چاشتگاه اختیار باید کرد و اگر سحر واقع شود تا نیم روز طعام باید
کرد و اگر چاشت واقع شود تا میان پیشین و عصر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
شربت باید اختیار کردن از قند ده درم و لعاب اسبغول دو مثقال در قدری
آب نیم گرم شربت کرده باید خوردن و غذای روز دارو آخر روز باید خورد اگر مریض
را قوت باشد و آن مقدار چهل درم است از ماء الشعیر و لعاب اسبغول و روغن بنفشه

بادام با روغن بادام شیرین و در روز هفتم شربت از قند سفید و یا نبات با
عرق بید مشک ده درم و قدری آب که در حلاوت معتدل باشد نیم گرم
باید خوردن و اگر درین شربت اندکی لعاب اسبغول نیز باشد صواب
بود و غذا این مرض بعد از خوردن ملینات و شربتها در روزی یک نوبت
از ماء الشعیر است بر وجهی که مذکور شد و آن نیز آخر روز و اگر چنانچه تب زایل
شود و اعراض ردیهٔ این علت کم شود فبها و الا اعادهٔ مطبوخ ملین مذکور
در روز هفتم نیز باید کرد تا مادهٔ مرض بالکلیه دور شود و اگر سبب ورم ماده
صفراوی باشد علامت آن سوزاک و تب تیز و تشنگی بسیار و اندوه

بیان ماده صفراوی

و سرفه خشک و ضیق النفس و یافتن لذت و استراحت به یافتن هوای
سرد و حرارت بسیار در سینه احساس کردن و علاج او مثل علاج دموی است
الا آنکه فصد نیست و در جانب تبرید و ترطیب اقوی از دموی می باید و باید که
معالج در معالجه این علت چون در تبرید و ترطیب سعی میکند از استعمال ادویه
خشنه حذر کند زیرا که درین علت ضیق النفس از اعراض شدیده مهلکه است
و اشتداد ضیق النفس موجب هلاک است و صاحب این علت می باید
که از خوردن آب سرد و ترشی بالکلیه حذر کند و در مکانی باشند که در آن
غبار و دخان نبود و سر و سینه برهنه نکند و اما مسکن متعفن نیز نباید که باشد
الجنان که بواسطه حرارت و تعفن علیل هلاک شود و همیشه سپستان نیم
پخته در دهن نگاه دارد و همیشه سینه را بروغن بنفشه بادام چرب کند
و اگر ازین روغن موم روغنی سازند و بمالند بهتر باشد و اگر اندکی کتیرا نیز

باین موم روغن بیامیزند نیکو باشد

بیان ماده سل

و اما آنکه سبب در ریختن
مادهٔ تیز است از دماغ بشش و متقرح شدن شش بدین سبب آن را سل
می نامند و مراد بسل قرحه است که در شش حادث میشود و حدوث این علت
بعقب ذات الریه است یا ذات الجنب

علامت سل و امتحان او

و علامت
او تب ساکن نرم است در خر روی بواسطه تصاعد بخارات و سرفه با خون
و ریم آمیخته و فرق میان خلط و چرک و ریم آن است که مدفوع را در آب باید انداخت
اگر چنانچه ریم و چرک است در آب حل میشود و اگر چنانچه خلط باشد از جنس بلغم
یا صفرا یا سودا از آب متمیز میشود چنانکه اگر خواهند بر چوبی خلط را از آب جدا
میتوان ساخت که محسوس و متمیز باشند از یکدیگر و دیگر تمیز و فرق میان خلط
و چرک با آنست که مدفوع را از دهن بر آتش اندازند اگر ریم و چرک است در سوختن
از و رایحهٔ گنده برسد و از جمله علامات سقوط موی است و سخافت و نحافت بدن
و چسبیدن جلد بر استخوان و رفتن طراوت و رونق از بشره و علاج
در اول حدوث خوردن جلاب است هر صباح از شربت خشخاش یا شربت بنفشه
هر کدام که حاضر باشد ده درم با ترنجبین صافی ده درم بقدری آب نیم گرم اختیار
باید کرد یا از سپستان و عناب از هر یک ده عدد در مقداری آب چنانچه رسم
است ترتیب داده و قند سفید ده درم و ترنجبین صافی ده درم آمیخته نیم گرم
باید اختیار کرد و غذا ماء الشعیر که در و سرطان نهری پخته باشند باید داد و طریق
ترتیب کردن سرطان که مراد از آن پنج پای است و خرچنگ نیز میگویند و در
خراسان بسیار می باشد آنست که اول سر و پایهای باید کند و شکم او را با

ونمک نیک می باید شست و در شستن او اطبا خاک پیر چوب تاک را باب مخلوط
فرموده اند و غالبا مقصود آنست که رایحه کریهه ازو دور شود و اگر از خوردن
سرطان علیل متنفر باشد ماء الشعیر با پاچه گوسفند همراه پخته باید داد و یا آنکه
نشاسته و روغن بادام و اندک نبات یا قند باید داد و اندک شیره خشخاش
نیز باید آمیخت و سینه و بدن را مثل روغن بنفشه چرب باید کرد و روغن
کدو و روغن بادام شیرین نیز همین حکم دارد و اگر از ماء الشعیر متنفر باشد
غذا شیره ماش با پاچه همراه پخته باید داد و اگر در طبیعت قبض باشد شیره بادام
باید آمیخت و اسفاناخ با برگ خرفه در آش باید انداخت و کدوی تر اگر در آش
باشد بهتر است و اصحاب سل را خوردن شیر خر و شیر عورات بغایت
نافع است بر نهار مقدار بیست مثقال و اگر از پستان بمکد بهتر بود و در تاثیر
سریع باشد و می باید که معالج در معالجه سل غافل از قرحه نشود و بعضی چیزها که موجب
جلا و نقای قرحه است از ادویه ایراد نماید و اهتمام با یراد مسکنات سرفه
کند از اشربه و اغذیه و لعوق و حبوب و سفوف که درین علت نافع است
و تا امکان باشد دست از علاج باز ندارد و اگر تب بر بدن استیلا یابد
از مبردات مثل قرص کافور و آنچه فعل تبرید در و باشد و لایق مقام بود
استعمال باید نمود و درین باب اهمال و تقصیر نباید کرد و گاه گاه اختیار آب
زدن باید فرمود که به حمام معتدل الهوا در آید و بسیار مکث نکند و در
دخول و خروج حمام مراعات تدریج نماید و سر و سینه مکشوف از حمام
بیرون نیاید و خود را از هوا نگاه دارد و در درون حمام و بعد از خروج حمام

بیان در سل نافع است

علت

سرد نخورد و از جمله چیزهایی که صاحب این علت را مفید است ماء الجبن نافع است
خوردن ماء الجبن است در ابتدا این علت و انتهای او نیز و اگر چنانچه
معده ضعیف نباشد می شاید که با نان میده نانخورش سازد زیرا که او را در فربه
ساختن ابدان نحیفه خاصیه عظیمه است و در ترطیب ابدان ایشان مطلوب
است اما احتیاط مرعی باید داشت که در طبیعت تلیین غلبه نکند و باسهال نرسد
که اسهال درین مرض موجب مخاطره است آنچه ازان حذر باید کرد و صاحب
سل باید که از غضب و جماع پرهیز کند و از کثرت کلام نیز زیرا که سکوت و سکون
و آرام را در به شدن قرحه مدخل تمام است بیان قرص نافع است و قرصی که صاحب
سل را نفع بلیغ رساند بدین صفت باید گل ارمنی و گل مختوم و نشاسته از هر یک
پنج درم سرطان نهری سوخته شسته از خاکستر او ده درم طباشیر و کتیرا از هر یک
شش درم رب سوس سه درم مجموع را کوفته و بیخته بلعاب تخم بهی قرصها
باید ساخت و در سایه خشک کرده مقدار خوردن بوقت حاجت دو درم
است در شربت خشخاش یا در شربت بنفشه و اگر درین قرص بوقت
بوقت شدت حرارت دو درم مغز تخم بادرنگ و دو درم مغز تخم خیار بیامیزند
صواب باشد بیان لعوق نافع و لعوقی که نافع اصحاب سل باشد بدین
طریق باید کرد مغز تخم بادرنگ و باقلی مقشر و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از
هر یک پنج درم صمغ عربی و کتیرا و نشاسته از هر یک هفت درم بادام مقشر
دوازده درم مغز تخم خربزه ده درم و مویز شیرین دانه بیرون کرده در روغن بادام
بخته دوازده درم و مغز دانه بهی ده درم اول مغز بادام و تخمها را نیک کوفته و با

رزت ابریسیر
و چرب کنند بدن را بعد
با روغن بنفشه و یا کدو و
بادام شیرین و ...

که بار با آن نخود ام و ده

بیان قرص نافع
صفت قرصی دیگر که برای اصحاب
تخم خیار و تخم قثا مقشر از هر یک
طباشیر و سرطان محرق از هر یک
نشا و کتیرا از هر یک یکدرم کوفته
بلعاب حلبی کند قرصها از
دو درم با شربت فستقی و یا
درم ماء الشعیر

مویز منقای مطبوخ مجموع را در دو رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم رطل بماند
بعد ازان قند سفید یک رطل باید آمیخت و دیگر بار بآتش آهسته طبخ باید کرد
تا غلیظ شود و در ظرفی پاکیزه برداشته از غبار و دخان نگاه باید داشت و بوقت
حاجت درین علت هر روز مقدار ده درم باید لیسید و یا با شربتی که درین
علت نافع آمیخته نیم گرم باید خورد بیان شربت نافع و شربتی که نافع است ازین
علت آب انار شیرین دو رطل و آب سیب نیم رطل و شکر یا قند سفید یک
رطل مجموع را بآتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و قوام حاصل کند پس سرد ساخته
در ظرفی نگاه باید داشت و مقدار خوردن ازین شربت هر صباح ناشتا ده
درم است و از جالینوس و غیر او از حکما، اطبا این عبارت را تعریف سل
آورده اند که گفت السل والصرع داآن لا یکادان یبرآن اصلاً والقول
فی علاجهما فضل یعنی این دو مرض نزدیک نیستند بآن که به شوند و صاحب این
دو مرض را فلاح و رستگاری باشد پس سخن در معالجه ایشان بامید خلاصی سخن
زیادتی باشد و بی فایده اما بدرگاه الهی بسیاری از مبتلایان باین نوع علتها
خلاصی و نجات یافته اند پس دست از علاج باز نباید داشت که حق سبحانه و تعالی
حکیم مطلق و معبود بحق است از دار الشفا خود دوای دردمندان کرامت
میفرماید و ناامیدی از کرم او کفر است دوای نافع مسلول دوایی دیگر
نافع مسلول گاوزبان کوهی سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم مغز
تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک شش درم رب سوس سه درم کتیرا و صمغ عربی
و نشاسته از هر یک چهار درم سرطان نهری سوخته و مغز بادام مقشر

از هر یک

از هر یک ده درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده قرصها
باید ساخت و در سایه خشک باید کرد و مقدار خوردن ازین قرص بوقت
حاجت یکمثقال است در شربت سیب ده درم مقاله ۴۹ در بیان
ذات الجنب و شوصه که مراد باین علت ورم حادث در غشاء پرده
مستبطن است مر اضلاع و حجاب حاجزه را و این دو قسم است زیرا که
حدوث ورم یا در جانب چپ است یا در جانب راست و آنکه در جانب
راست و آنکه در جانب چپ حادث شود اشد است از روی خطر زیرا که قریب
دل است و بحسب اعراض نیز عظیم است و هر دو خطر است و علامات او تب
تیز دایمی است و درد شدید بیقرار و ضربان و جستن موضع الم و اندوه و عطش
و سوزاک و شدت و ضیق نفس و نفس زدن متواتر و نبض صلب سریع منشاری
و زردی رنگ بول یا سرخ آن و غلظ بول و گاهی حدوث اختلاط عقل که مراد ازین
اوست و سرفه با تعب و بلغم سرخ مبنی از خون و اگر در روز اول و ثانی و ثالث
معالج را اطلاع حاصل شود علاج فصد است از قیفال بجانب مخالف یعنی اگر ورم
در جانب چپ باشد از دست راست فصد کنند و اگر در جانب راست
باشد از دست چپ و خون بحسب قوت و طاقت اخراج باید کرد اگر مزاج قوی
باشد و شخص ضعیف و نحیف نباشد و فصل بهار باشد مقدار یک
رطل که نود مثقال باشد تخمینا خون باید گرفت و اگر شخص ضعیف و نحیف
باشد زیاده بر چهل مثقال مجوز نیست اخراج نمودن خون و این تدبیر در
صورتی است که ورم دموی باشد و جلاب هر صباح از بنفشه تر یا خشک

مستبطن

اختلاط

ونیلوفر هر یک سه درم و سپستان و عناب از هر یک ده عدد مجموع ادویه را چنانچه
بکرات باز نموده شد ترتیب نموده ده درم قند سفید و ده درم ترنجبین صافی
آمیخته نیم گرم بر نهار باید داد و غذا ماء الشعیر که در و بنفشه و نیلوفر از هر یک
سه درم و تخم خشخاش سفید یک درم و عناب و سپستان ده ده عدد طبخ
کرده باشند با ده درم شربت بنفشه باید خوردن و ده درم روغن بادام شیرین
نیز درین غذا خلط باید کردن و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود روز ششم
در اسهال و تلیین طبیعت توقف نباید کرد و درین امر تعجیل باید نمود

بیان مطبوخ مسهل

و مطبوخی که درین مقام مناسب است سنای مکی هفت درم بنفشه و نیلوفر
هر یک چهار درم سپستان و عناب هر یک ده عدد تخم کاسنی سه درم مجموع ادویه
را در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و صاف ساخته مغز
شیرخشت و ترنجبین صافی هر یک پانزده درم در وی حل کرده و صافی ساخته بر نهار
باید نوشانید و یا از فلوس خیار شنبر بیست درم در وی حل کرده اگر تابستان باشد
بوقت صباح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و اگر قوت
باشد و اگر قوت نباشد شربتی از ده درم قند و دو درم تخم اسبغول باید خورد
با قدری آب نیم گرم و غذا در آخر روز ماء الشعیر سی درم اختیار باید کرد با ده درم
شربت بنفشه و ده درم روغن بادام شیرین و سینه چرب باید کرد و اگر ازین
روغنها موم روغن سازند و اندکی کثیرا آمیخته بمالند بهتر باشد و از حرکات
عنیفه احتراز باید کرد خصوصا از جماع که در وهم حرکت بدنی و هم حرکت نفسانی
هست و فراواشد ضررهاست از هم حرکت و اگر از ماده مرض بقیه مانده باشد

اعاده

اعاده مطبوخ در روز هشتم یا دهم باید کرد و از معاودت نباید ترسید اگر در
مریض قوت قویه باشد و اگر چنانچه ماده ورم صفرا باشد علامت او تب تیز
محرقه است و شدت سرفه و خشکی آن و زردی آنچه مدفوع میشود و سرعت نبض
و تواتر آن و بسیاری تشنگی و راحت یافتن از هوای سرد و خلیدن محل ورم
و کفتن هذیان بواسطه تصاعد بخارات بدماغ و پریشانی عقل و علاج او نیز فصد
است از جانبی که ورم دران جانب است و درین فصد که از جانب ورم است
نباید ترسید از سیلان خون همچنانکه در ورم دموی ترسیده می شد و خوردن شربت
بنفشه است بر صباح و یا خمیره بنفشه و یا شربت خشخاش از هر کدام که باشد ده درم
یا ترنجبین صافی پانزده درم و یا جلاب از عناب ده عدد و قند سفید ده درم و ترنجبین
صافی ده درم اول عناب را چنانکه رسم است جوشانیده و صاف کرده قند و ترنجبین
مذکور را باید آمیخت و نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر مخلوط با شربت بنفشه
و روغن بادام از هر یک ده درم در سی درم ماء الشعیر و تلیین طبیعت بمطبوخ مذکور در
علاج دموی باید نمود و بعد از تنقیه تامه در تبرید و ترطیب مزاج علیل سعی باید کرد
باشربه و اغذیه که منافی سرفه باشد و سبب زیادتی او نشود مثل شیره خرفه
پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا آب خیار یا آب هندوانه از هر کدام یافت
شود پانزده مثقال با ده درم قند سفید و یا ده درم ترنجبین صافی و غذا ماء الشعیر مذکور
و روغن بادام و این در صورتیست که تب و سرفه باقی باشد اما اگر تب و سرفه زایل
شده باشد غذا ماش مقشر و شیره بادام و یا شیره مغز تخم کدو و اسفاناخ باید
داد و یا در آش برگ خرفه و برگ کاهو و برگ معجد خرگان است که معروف و مشهور

است و درین مرض اگر مریض را قوت هست در غذا تقلیل باید کرد و بخوردن آب
انار شیرین و اندک نمک از آب سیب شیرین نمک باید نمود و آنچه ... ما نماند از فواکه
نباشد **بیان مادهٔ بلغم** و اگر مادهٔ ورم بلغم باشد و این قسم نزد اطبا سالم ترین انواع
ذات الجنب است زیرا که حرارت و حدت مثل صفرا و خون در وی نیست و علامت او
سفیدی رنگ بول است و غلظت آن و تب با درد کمین و قلت عطش و قلت جهیدن حرکت
محل ورم و درد بسکون و سفیدی آنچه بسرفه بیرون می آید با اندکی سرخی و بطوء در پر
کردن نبض و بسیاری آب دهن و علاج این قسم نیز فصد است و اخراج خون اندک از
باسلیق و خوردن جلاب هر صباح پستان ده عدد و بیخ سوس و عنب الثعلب که
انگور شغالست از هریک سه درم و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم چنانکه مکرر مذکور
شد نیم گرم بر نهار باید آشامید و غذا ماء الشعیر یا اندک نخود مقشر باید کرد و تلیین طبیعت
بعد از ظهور نضج در بول باین مطبوخ سنای مکی پنج درم انجیر خشک ده عدد بیخ
سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و مویز شیرین دانه بیرون کرده ده درم بنفشه و نیلوفر و
تخم معجز دخترکان از هریک سه درم مجموع را در سه رطل آب باتش آهسته طبخ باید کرد
تا بیک رطل باز آید و از کرباس گذرانیده ده درم ترنجبین صافی و ده درم فلوس خیار
شنبر درین مطبوخ حل باید کرد و صباح بر نهار باید آشامیدن هم تا نماز دیگر صبر باید کرد
تا عمل دوا آخر شود و بعد از آن از قند سفید ده مثقال و از تخم ریحان شسته یک مثقال
در چهار قاشق آب نیم گرم شربت کرده باید آشامیدن و غذا آخر روز ماء الشعیر
و چیزی که مذکور شد و اگر بمطبوخ مذکور نفع و تخفیف حاصل شد نیک والا اعاده این
مطبوخ بار دیگر باید کرد تا مادهٔ تمام زایل شود **بیان مادهٔ سوداوی** و اگر مادهٔ ورم سوداوی

محرقه باشد و این بدترین اقسام و انواع سوداست و زود تر هلاک کننده و علامت
او تب ... سواد زبان است و خشونت آن و خلیدن بقوت و بدشواری نفس زدن
و دشواری آمدن خلط و بلغم بسرفه و گفتن هذیان و اختلاط عقل و هر لحظه از جای
خود جستن و بدخلقی کردن و علاج درین قسم نیز فصد است بقدر قوت و طاقت
بحسب مزاج و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه سه درم و پستان ده عدد
و قند سفید و ترنجبین از هریک ده درم مجموع را بروجهی که مکرر مذکور شد ترتیب
داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا چنانکه مذکور شد ماء الشعیر با شربت بنفشه و تلیین
طبیعت نیز بمطبوخی که مذکور شد در علاج قسم بلغم و بحقنهٔ نرم و باقی علاج مثل علاج
ذات الجنب بلغمی است **و اما شوصه** ورمی است که در اضلاع و حجاب خلف از جانب
درون عارض میشود و اعراض او اشد از اعراض سایر ذات الجنب است و علامت
او عطش و سوزاک و هول و اندوه و تب و بیداری و الم شدید و خلیدن بقوت
و عدم امکان خفتیدن بر هیچ جانبی و هیچ شکلی از اشکال و علاج او نیز مبادرت
نمودن بفصد است از باسلیق و گرفتن خون بسیار بحسب قوت و دواجب و بخوردن
جلاب هر صباح از بنفشه خشک یا تر و نیلوفر از هریک ده درم چنانچه رسم است
ترتیب داده بر نهار نیم گرم اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر بروجه مذکور باید داد
و حقنه در اول حدوث علت باین اجزا باید کرد سنای مکی هفت درم بنفشه
خشک و نیلوفر از هریک سه درم سبوس گندم یک کف دست برگ چغندر یک
دسته عناب و پستان هریک بیست عدد مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش ملایم
طبخ باید کرد تا بیک رطل بماند و از کرباس گذرانیده بعده فلوس خیار شنبر ده درم و شیرخشت

بیان شوصه

و ترنجبین هر یک پانزده درم در وحل کرده از بر و یزن موی باز کند رانیده و ده درم
روغن بادام شیرین و نمک طعام دو دانگ بآن آمیخته نیم گرم در محقنه باید ریخت
اگر زمستان باشد نیم روز و اگر تابستان باشد صباح یا نماز دیگر بدو دفعه عمل باید
کرد و اول شربتی از قند ده درم و تخم ریحان یکمثقال در چهار قاشق آب نیم گرم
باید آشامیدن و بعد از ان این عمل باید کردن و بقیهٔ علاج علاج ذات الجنب
است که مذکور شد از اشربه و اغذیه و گاه حدوث ورم در حجاب قاسم بر دو
است مر صدر را از بطن و این قسم را ذات الصدر می نامند و علامات او تب
تیز دایمی است و عطش شدید و درد و خلیدن محکم و صاحب این علت احساس
وجع از سر گلو تا فم معده میکند و کرب و اندوه و اضطراب و زردی رنگ بول و
سرعت نبض و متشاربت آن و عدم قدرت علیل بر برداشتن سر و بجانب
شیب نظر کردن و تکیه بجانب قفا و پهلو کردن علیل را در غایت عسرت است
و علاج او فصد از باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و باقی تدبیر
از اشربه و اغذیه و ملینات مثل تدبیر ذات الجنب است و درین علت معالج را باید
که اهتمام بمالیدن موم روغن از روغن بنفشه و یا روغن کدو بر اضلاع و سینه
علیل کند و میان هر دو کتف علیل را نیز از این موم روغن بمالد **مقاله ۲۰**

در بیان امراض معده و بباید دانست که سوء مزاج معده یا حار ساذج است و ماده
ندارد و علامت او عطش بسیار است و خشکی فم معده و قلت ریق یعنی آب
دهان و آروغ نیز دخانی و سرعت فساد اغذیهٔ لطیفه در و و قلت شهوت غذا
و میل و اشتیاق بچیزهای ترش و راحت یافتن بخوردن آن و علاج درین

بیان ورم حجاب

بنفشه ای

بخوردن

صورت بخوردن جلاب و شربت است از سکنجبین ساده که ترشی او غالب باشد ده
درم یا از رب ریواج یا رب سیب ترش یا رب غورهٔ هر کدام که حاضر باشد ده
درم با ده درم گلاب و آب برف یا آب یخ بمقداری که کافی باشد و این سوء
المزاج را خوردن آب سرد بغایت نافع است خصوصاً بوقت هضم طعام اما
نه چنان بسیار باید که بسبب بسیاری آب در غذا فساد حاصل شود و همچنین خوردن
دوغ ترش نیز نافع است که سود باشد اما دوغ بالای غذا نباید خوردن زیرا که
مفسد غذاست و غذا درین مقام آش زرک با تمر هندی است با قدری نخود
و ماش مقشر و با شیرهٔ مغز بادام و مضیره که مراد بآن آش لبن که است بسیار موافق
است و اگر درین غذا قدری کشمش اندازند صواب باشد تا طعم او باعتدال آید
و نیز در کشمش تقویه معده گفته اند و اگر سوء المزاج حار با صفرا باشد علاج تنقیهٔ
معده است از خلط صفراوی بعد از تحقیق علامات و تعیین اسباب و علامت
او عطش دایمی است و کرب و قلق که مراد بآنها اندوه و تنگی است و تلخی
دهن و زردی زبان و بیرون آمدن صفرا و ظهور آن بقی و براز و زردی
بول و آروغ بدبوی بعد از خوردن طعام پس معده را پاک باید ساخت بقی
کردن بخوردن آب گرم و سکنجبین و تخم خربزهٔ جوشیده و بیخ سوس جوشیده
و شبت و تخم ترب که جمیع اینها مقیی است مفردة و مجموعة اما اگر قی بسکنجبین حاصل
شود اختیار این مذکورات باید کرد و اگر کافی باشد احتیاج باینها نیست
و تلیین طبیعت بآب فواکه و بمطبوخ فواکه باید کرد و یا بشربت آلو و ترنجبین از هر یک
پانزده درم و با شیرخشت پانزده درم بر جمیع که رسم است نیم گرم باید خوردن و بعد از ان

و بیاید رنج و یا لیمو

و مضیره

بیان سوء المزاج حار صفراوی

که از خوردن آب ... طرف

تعدیل و تبدیل مزاج بربوب و قرصهای بارد که مناسب این علت است
باید کرد و مثل رب سیب و قرص طباشیر که مذکور شد و اختیار سکنجبین سفرجلی درین
علت بغایت نافع است وصفت ساختن او این نوع است بهی ترش
رسیده را از دانه و پشم که بر روی اوست پاک باید کرد و پوست از و جدا باید
کند که قبض و تقویت معده در پوست او بیشتر است و همچنان در هاون
یا جوغز سنگین یا چوبین باید کوفت و افشرده آب از و باید گرفت مقدار دو نیم
سیر بوزن سمرقند و از سرکه تند خوب چهار یک سمرقند و در پاتیلهٔ پاکیزه بآتش
آهسته باید جوشانیدن و کف و درد از و گرفتن و نیم دو نیم سیر قند بوزن سمرقند
که صد و بیست و پنج مثقال میشود بآن آمیخته و دیگر بار بآتش آهسته باید جوشانید
تا بقوام آید و هر صباح ازین شربت پانزده درم یا ده درم گلاب و قدری آب
که مناسب باشد شربت کرده باید خوردن و این شربت هر علتی که در معده بسبب
حرارت باشد نافع است و در غایت تقویت است معده را و جالینوس
درین باب مبالغه کرده و گفته که ضمان میکنم اگر چنانچه مبتلا بضعف معده را بسبب
حرارت نیک نشود اما او درین شربت قدری زنجبیل یا فلفل زیاده کرده است
و لیکن درین شربت اگر مزاج بسیار نرم نباشد دو مثقال میتوان آمیخت و الا
نباید آمیخت و خوردن شربت میبه ساده ضعف معده را که از برودت باشد
بسیار نافع است و اجزا او اینست آب افشرده بهی که دانه از و بیرون
کرده باشند و پوست از و نگرفته باشند و ترش باشد دو نیم سیر سمرقند و آب
انگور شیرین صافی نیم دو نیم سیر و قند سفید چهار یک بوزن سمرقند که شصت و دو

مثقال میشود اول آب بهی و آب انگور را در پاتیلهٔ پاکیزه بآتش نرم باید
جوشانید و کف و درد از و باید گرفت و قند را بآن باید آمیخت و دیگر بار
بآتش آهسته جوشانیده بقوام باید آورد و بوقت حاجت ده مثقال
ازین شربت در قدری گلاب و آب که مناسب باشد آمیخته بر نهار اختیار
باید کرد **بیان سفوف نافع** سفوفی که نافع بلیغ باشد در ضعف معده
صفراوی اینست گل سرخ خشک کوفته ده درم طباشیر سفید پنج درم و سماق
کوفته پاکیزه سه درم و مصطکی یکدرم و رامک نیم درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم
و قند سفید بوزن جمیع ادویه مجموع را نیک کوفته و صلایه کرده هر صباح دو مثقال
سفوف باید کرد و اگر اندکی آب سرد از عقب بیاشامد صواب بود و اگر بسبب
سوء المزاج معده حرارت و رطوبت باشد علامات او غثیان است
و قلت شهوت طعام و بسیاری آب دهن خصوصاً بوقت خلاء معده و تغیر
یافتن طعام بجانب فساد و احساس رایحهٔ کریهه بوقت آروغ زدن و درین
مقام علاج قی است بخوردن سکنجبین و آب ترب و شبت جوشیده و اندک
روغن کنجد باید آمیخت تا اجابت قی آسان باشد و غذا درین صورت
زیره باج از نخود و شیره مغز بادام است و قدری کشمش و معده را بکرات
بقی پاک باید کرد **بیان سفوف نافع** و سفوفی که نافع و مقوی معده است
بدین گونه ترتیب باید کرد گل سرخ و طباشیر از هر یک ده درم سماق سیزده
درم گشنیز خشک در سرکه خوابانیده بریان کرده پنج درم مجموع ادویه را
کوفته و بیخته هر صباح دو مثقال در آب انار میخوش باید خوردن یا در شربت

بیان سوء المزاج حار رطب

ضعف [illegible]

بیان شربت [illegible]

سکنجبین سفرجلی که سابقا مذکور شد باید خوردن و یا شربت سکنجبین ساده
از هر کدام که حاضر شود ده درم و گاهی بسبب سوء مزاج معده حرارت دیبوست
بی ماده می باشد و علامت او نحافت و لاغری بدن است و قبض طبیعت
و بسیاری تشنگی و خشکی زبان و علاج او خوردن جلابست هر صباح از شیره خرفه
مقدار یک وقیه که هفت و نیم مثقال است با ده درم قند سفید و یا از آب
هندوانه پانزده مثقال با قند و ترنجبین صافی از هر یک ده درم و غذا اش
مقشر با شیره مغز بادام یا روغن بادام شیرین و اسفاناخ یا برگ کاهو
و معالج را باید که عنایت مصروف بجانب تبرید مزاج معده علیل باشد و ترطیب
آن تا علاج بر وفق قانون طبی کرده باشد بخوردن شیر بز و شیر خر و ماء الشعیر
و معده را باین ادویه که مذکور میکرد و ضماد باید صندلین سرخ و سفید و گلاب
و آب برگ خرفه و با شیره تخم او و آب برگ کاهو و آب برگ کاسنی و آب
کدوی تر همه اجزا برابر و نیم دانگ کافور آمیخته استعمال کند بیان قرص نافع
در این علت و گاهی درین ماده ازین قرص که نوشته میشود علیل را باید که تناول
نافع است زرک هفت درم گل ارمنی چهار درم صندل سفید و تخم خرفه از هر
پنج درم گل سرخ شش درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با آب تمیر کرده و قرصها
باید ساخت و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است در پانزده مثقال
آب غوره و اگر بسبب سوء مزاج معده بارد یابس بی ماده باشد علامت او
قلت عطش و بد گذرانیدن غذا و آروغ ترش بد بوی است و نبض بطی در
حرکت و صغیر و سفیدی رنگ قاروره و بسیاری شهوت طعام و بسیاری

بیان سوء المزاج حار یابس بی ماده

بیان ضماد

تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم قثا ... سفید

بیان سوء المزاج بارد یابس بی ماده

صه

تخمه و فساد غذا و این نوع ضعف معده از تدارک و تدبیر بسیار دور است اما
بهر تقدیر علاج او بخوردن جلابست از بادرنجبویه سه درم و از گلقند قندی ده
درم بر وجهی که رسم است طبخ کرده و صافی ساخته و گلقند مذکور با آن آمیخته
بر نهار باید خوردن و غذا نخود آب و شیره مغز بادام با شیره مغز تخم
معصفر باید ساخت و بر معده از روغنها موافق باید مالیدن مثل روغن
نرگس و زنبق و سوسن و خیری و مداومت بخوردن اطریفلات باید کرد
و در هر دو روز هلیله پرورده نیز باید خوردن و مقدار خوردن اطریفل یکمثقال
است و مقدار خوردن هلیله دو مثقال یکنوبت ازین و یکنوبت از آن
باید خورد و غذا گوشت طیهوج یا دراج یا کبک یا مرغ خانگی اختیار باید کرد بیان
ضماد نافع از ضمادات نافع مثل ابهل و سنبل و مصطکی و نانخواه که مراد با آن اجواین
است از هر یک سه درم و بوحت قصب الذریره پنج درم مجموع ادویه را کوفته
و بیخته با آب بهی بر معده و فم معده ضماد باید کرد و اما اگر بسبب سوء مزاج
معده و ضعف او حرارت و رطوبت بی ماده باشد علامت او غثیان
است و سیلان لعاب از دهن و تغیر و فساد در ماکول و حدوث صداع
بعد از خوردن بسبب تصاعد بخارات از معده بدماغ و علاج درین
مقام خوردن جلاب است از سکنجبین ساده ده درم و گل سرخ کوفته
و بیخته سه درم مصطکی دانگی مجموع را بر وجهی که عادت است ترتیب
داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا اش زرک و نانخواه مقشر و نخود مقشر
و شیره مغز بادام و گوشت طیهوج یا مرغ خانگی یا کبک هر کدام که موجود

بیان سوء المزاج حار رطب با ماده

[illegible]

بیان سفوفی که نافع است

شود و بقیهٔ علاج او تبرید مزاج معده است باشربه و اغذیهٔ لایقه و تجفیف
معده بغواکه و ربوب قابضه مثل بهی و انار ترش افشره با شحم آن و سفوفی
که درین مقام مناسب است دانهٔ انار بریان کرده ده درم طباشیر سه
درم حب الآس سه درم مصطکی نیم درم سعد یکدرم مجموع ادویه را کوفته و
بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکدرم است در ده درم شربت بهی

بیان سوء المزاج بارد رطب بی ماده

و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او
برودت بی ماده باشد علامت آن ضعف هاضمه است و نرمی طبیعت
و نفخ در شکم و بسیاری شهوت طعام و دیر گذشتن او از معده و تغیر او
بترشی و حدوث آروغ ترش و بسیاری آب دهن و علاج درین مقام خوردن
جلاب هر صباح از بادیان نیم کوفته سه درم و از گلقند عسلی ده درم بر
که رسم و عادت ترتیب داده نیم گرم اختیار باید کرد و غذا نخود آب
با مغز تخم معصفر و دارچینی و باقلیها که در او از توابل دارچینی که مراد بآن حوایج
و گرم دار و است آنچه مناسب تدبیر این مرض باشد و گاهی زنجبیل پرورده
و گوارش مشک یا مصطکی هر کدام که باشد مقدار سه مثقال باید خوردن

بیان گوارش نافع

و دیگر گوارشی که نافع باشد درین علت آنست که کندر و نانخواه سه درم
و مصطکی از هر یک شش درم و فلفل و اذخر و حب الغار و عود از هر یک
مجموع ادویه را کوفته و بیخته با مویز شیرین بادانه خواب کوفته که مقدار سه وزن
ادویه باشد خمیر کرده باید برداشت در ظرفی پاکیزه و مقدار خوردن این
گوارش یکمثقال و دو دانگ است

بیان سوء المزاج بارد رطب بادی

و اگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او بارد رطب مادی باشد و مادهٔ
او بلغم چسپنده باشد علامت او آروغ ترش است و قلت شهوت
طعام و بسیاری نفخ در شکم و حدوث تخمه و فساد غذا در معده و میل
بأغذیه که در و تیزی باشد و حدوث غثیان و بسیاری آب دهن خصوصاً
بوقت خواب و رنگ بشره بسفیدی مایل و دیر حرکت کردن نبض و نزار
و خروج مواد بلغمی بقی و بول و علاج درین مقام پاک ساختن معده است
بقی کردن بچیزهایی که سابقا مذکور شد و بخوردن جلاب از بادیان
رومی و بادیان رسمی و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک سه درم
و از گلقند عسلی ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده نیم گرم بر ناهار
باید آشامیدن و غذا نخود آب است با شوربهٔ مغز تخم معصفر و دارچینی
و فلفل و زعفران و یا قلیهای خشک که در آن مثل دارچینی و فلفل انداخته
باشد و گاهی خوردن زنجبیل پرورده ده درم با معجون زیره مقدار
یکمثقال و تلیین طبیعت بحب ایارج جالینوس و یا بایارج لوغاذیا با معجون
حاره که سابقا مذکور شد و چرب کردن معده بروغنهای گرم مثل روغن
زنبق و سوسن و نرگس و خیرو

بیان گوارش کندر

و خوردن گوارش کندر درین
ماده بسیار نافع است و اجزاء و ترکیب آن برین وجه است فلفل گرد
و دار فلفل از هر یک سه درم و کندر پنج درم خولنجان و زنجبیل هر یک
دوازده درم جوز بویا و قرنفل از هر یک سه درم و قند سفید مقدار تمام
ادویه و اگر مریض پیر باشد و برودت مزاجش غالب بود بجای قند

بیان ملینات

واگر سبب سوء مزاج معده و ضعف او بلغم
در طب مادی باشد و ماده او بلغم
علامت او آروغ ترش است و قلت شهوت
طعام و بسیاری نفخ در
شکم و فساد غذا در معده و میل
در و تیزی باشد و حدوث غثیان
آب دهن خصوصا بوقت
بشره بسفیدی مایل و دیر
نبض و نزار و خروج مواد
و بول و علاج درین مقام پاک
معده است بقی کردن

عسل باید کرد اول ادویه را نیک کوفته و بیخته و قند را با قدری آب با آتش آهسته
بقوام باید آورد و ادویه را بآن آمیخته و نیک بر هم زده در ظرفی باید برداشت
و اگر خواهد که با عسل سازند عسل صافی که موم ازو گرفته باشند او را
بقوام آوردن حاجت نیست زیرا که در اصل غلیظ است باید بر آتش
نهاد تا گرم شود و بعد از آن ادویه در ان خلط کرده و نیک بر هم زده باید
برداشت و مقدار خوردن او بر نهار یک مثقال است و اگر خواهند که بحد اعتدال
آید در غلظت و رقت برابر تمام ادویه قند برابر تمام ادویه عسل سازند
و این بهتر است **بیان سوء المزاج بارد یابس که ماده سودا باشد** و اگر بسبب ضعف
و سوء المزاج معده برودت و یبوست با ماده باشد و ماده سودا باشد
علامت او رقت معده است و بسیاری شهوت طعام با ضعف هاضمه
و بسیاری نفخ در درون و ترشی طعم دهن و زردی رنگ رو آمیخته بسیاهی
و غلظ بول و سواد آن و بطو نبض و در حرکت کردن او و صغر و تواتر
او و بزرگی سپرز و حدوث قی ترش که سبب کندی دندان است و خشکی
زبان و بسیاری عطش و قلت آب دهان و لین طبیعت احیانا در بعض
اوقات و علاج درین مقام تنقیه معده است بقی کردن بآنچه مذکور شد
و اسهال بآنچه مناسب سوداست مثل حب افتیمون یا مطبوخ او و جلاب
هر صباح از شربت بادرنجبویه ده درم با آب گرم بر نهار و غذا نخود آب با
تخم معصفر و ملازمت اطریفلات و کلقندها که از قند باشد بادیان رومی
و بادیان معروف و گرم ساختن معده و تقویت دادن او بکوارش زیره

بیان کوارش زیره و کوارش زیره باین نوع باید ساخت زیره مدبر
در سرکه صد درم زنجبیل بیست درم فلفل ده درم نانخواه و برگ سداب خشک
از هر یک پانزده درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل
صافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرفی باید برداشت و بوقت حاجت
مقدار استعمال او یک مثقال است **بیان سوء المزاج رطب بی ماده** و اگر سبب
ضعف معده و سوء مزاج او رطب بی ماده باشد علامت او بسیاری
آب دهن است و قلت تشنگی و تنفر از اغذیه رطبه و چربیها و حدوث غثیان
در اکثر اوقات و ثقل نفس که مراد بآن قی کردن متعاقب است و سرعت
فرو آمدن و گذشتن غذا از معده و اذیت یافتن از خوردن آب سرد
و میوه تر و آنچه بدین ماند و علاج درین مقام خوردن جلاب و شربت
است هر صباح از بادیان رومی و بادیان مشهور از هر یک سه درم و کلقند
عسلی ده درم مجموع را بر وجه عادت که مکررا مذکور شد ترتیب باید داد
و نیم گرم بر نهار اختیار باید کردن و غذا ماء اللحم و یا قلیها که در ان از ادویه
یا بهها(?) باشد مثل کشنیز خشک و زیره و فلفل و دارچینی و امثال اینها و یا کباب
گوشت مرغ خانگی یا طیهوج و امثال آن با ادویه حاره مذکوره و خوردن
اطریفلات و زنجبیل پرورده و کوارش مصطکی و یا کلقند عسلی ده درم و مصطکی
و عود و بادیان رومی و پوست ظاهر پسته از هر یک نیم درم نیک کوفته
و بیخته و با این کلقند آمیخته و بسیار بر هم زده بدو دفعه باید خوردن و بر معده
ازین ادویه طلا باید کرد روغن مصطکی با عود و با [illegible] با گلاب و اگر در معده بواسطه(?)

اطلیه

بیان صفت معجون خبث الحدید

رطوبت و سوء هضم لینی حاصل شود معجون خبث الحدید بسیار نافع است
و اجزاء او اینست هلیلهٔ سیاه و هلیله و بلیله و آمله از هر یک ده درم زنجبیل
و سعد و زنجبیل و فلفل و نانخواه و کندر از هر یک پنج درم و خبث الحدید که
مراد بآن چرک و وسخ آهن است و در دکان آهنگران موجود است از وده
درم اول او را نیک کوفته در سرکه تند دو شب باید خوابانیدن و بیرون آورده
صلایهٔ بلیغ باید کرد تا همچون هبا شود و مجموع ادویه را نیز کوفته و بیخته دو
وزن تمام اجزاء عسل صافی خلط کرده و نیک برهم زده و در ظرفی باید کرد
و هفت و هشت روز ازین معجون هر روز یکمثقال باید خورد متعاقب
که بغایت نافع است بیان منافع معجون خبث الحدید و اگر خبث الحدید را
هفت شبانروز در سرکه گذارند هنوز بهتر باشد و اگر آدمی قوی را دو
مثقال دهند می شاید و این معجون معده را تقویت بلیغ میکند و جمیع رطوبات
او را خشک میسازد و ازین جهت است که در زلق الامعاء که اسهال است
بواسطه ضعف معدهٔ بلغمی و ملسا شدن و حمل او اطبا در علاج آن نیز فرموده اند
و از منافع او تسکین خون بواسیر است و خون حیض نیز و در حبس بول نیز
نافع است زیرا که ادرار بول میکند و هاضمه را نیز قوت میدهد و رنگ زردی
را طراوت و سرخی می بخشد و آواز را صافی میسازد و غیر ذلک از منافع
در و بسیار است و بالجمله تقویهٔ جمیع قوای طبیعی میکند و اما اگر سبب

بیان سوء المزاج حار با ماده

در ضعف معده سوء مزاج حار با ماده باشد علامت او نحافت و لاغری
بدن اوست روز بروز گداختن او و بسیاری تشنگی و خشکی زبان و تلخی

دهان

درد معده

دهان و نفع یافتن باغذیهٔ رطبه و علاج درین مقام خوردن جلاب است
هر صباح از نیلوفر سه درم و قند سفید ده درم و مجموع را بر وجه مقرر ترتیب
داده نیم گرم اختیار باید کرد و یا آب انار شیرین بیست و دو مثقال و قند ده
درم باید خوردن و یا از آب هندوانهٔ رسیده بیست دو مثقال و قند سفید ده
درم و یا شیره خرفه بیست و دو مثقال و قند ده درم و غذا ماش مقشر با کدوی
تر و شیره مغز بادام و گوشت بزغاله یا مرغ جوجه و یا گوشت ماهی و ماش تمر هندی
با شیره مغز بادام نیز درین ماده نیکو است و چوچ این آشها ماش است و نخود
مقشر نیز اندکی جایز است و اسفاناخ و کشنیز تر نیز و الله اعلم مقاله ۶۱

در بیان درد معده

و از جملهٔ امراض ردیهٔ معده درد اوست و اگر با طول
انجامد علامت ورم است در دو اگر این مرض بزودی بصلاح و فلاح باز نیاید
موجب هلاک است و سبب درد معده یا سوء مزاج معده است یا انصباب
اخلاط ردیه در معده و انواع سوء مزاج معده از ساذج و مادی حار و بارد
و یابس و رطب و تدابیر و علامات آن مذکور شد و یا سبب درد و وجع و الم
معده ماده غیر ذی قوام است یعنی غیر اخلاط اربعه و آن مایه و ریح است
بیان سبب او ریح باشد اما اگر سبب ریح باشد علامات آن قراقر و نفخ است
در معده و تمدد و کشیده شدن آن و آروغ بسیار و فواق خصوصاً بخوردن
چیزهای که نفاخ است و غلبهٔ درد و نفخ بعد از خوردن این چیزها از اغذیه
و اشربه و فواکه و بعد از گذرانیدن غذا نیز و یافتن راحت به بیرون آمدن
باد خواه با آروغ خواه از طریق دیگر و علاج درین صورت که ریح است و تقویت

و تسخین معده بکاسرات ریاح و مقویات معده و اصلاح بودن قوت هاضمه
و این بخوردن جلابت هر صباح از بادیان شهری و بادیان رومی هر یک
سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع را بر وجهی که رسم است ترتیب داده
و گلقند آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب بادارچینی و گوشت مرغ و
خانگی یا توقلی قدری که بر معده ثقیل نباشد و خوردن گوارشات که کاسر
بر ایشان سازند با دباشد مثل معجون زیره و گوارش مصطکی و کندر چنانکه
مذکور شد و خوردن اطریفلات مذکور و جاویدن کندر و مصطکی و نانخواه
و آنچه بدینها ماند از ادویه و خوردن زنجبیل پرورده درین علت بسیار نافع
اما بقدری که صالح باشد و مزاج از اعتدال یکبارگی بیرون نیاید بیان کمادات
و بر معده کمادات حاره باید نهاد تا در وی گرمی حاصل شود مثل جاورس که [illegible]
میکوبند و سبوس و نمک گرم کرده و در خریطه گرفته بر معده باید نهاد و اگر سرد
شود بار دیگر و بار دیگر گرم ساخته باید نهاد و نیز گفته اند که علیل را گرسنه باید
ساخت و قلب گرم بر معده او باید ریخت بیان نطولات و نطولاتی که در آن از
حشایش حاره طبخ کرده باشد بر معده باید نهاد مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک
و مرزنجوش و نمام و ورق ریحان و سفوف ازین ادویه اختیار باید کرد دیگر
رومی و بادیان رسمی از هر یک سه درم نانخواه یکدرم دیگر و آنکه از بادیان خورد
تر است و از زیره کلانتر از و یکدرم و قند بوزن تمام ادویه همه را نیک
کوفته و بیخته و با هم آمیخته هر صباح مقدار سه مثقال با یک قاشق گلاب
گرم باید آشامیدن و بر معده روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن گل

بیان سفوف

استعمال روغن حاره

مالیدن و طریق ساختن روغن مصطکی اینست که روغن زیت خالص یا روغن
کنجد و اگر روغن گل باشد بهتر بود بوزن چهل و پنج مثقال و مصطکی ده مثقال
روغن را در کاسه مسین باید انداخت و بر روی آب که در دیگی باشد
باید نهاد و آهسته آتش باید کرد تا آب بجوش آید و روغن با مصطکی نیز
نیز بجوش می آید و مصطکی در و میگدازد و حل میشود و بهترین ساختن روغن
مصطکی اینست آنچه بسبب طعام غلیظ باشد و یا بسبب درد و الم معده غذای
موذی و مولم معده است و این که موذی است یا بسبب بسیاری مقدار
اوست که بحسب ماده بسیار معده از و متاذی شده و بدرد آمده و یا اگر چه
بحسب مقدار بسیار نبوده اما در حد ذات خود کیفیت ردی داشته مثل آش
بادنجان یا گوشت گاو و قدید و امثال اینها پس در اطعمه طریق اذیت بیکی
از دو سبب است یعنی باید دید که صاحب این علت ازین غذا اختیار کرده
بوده است یا نی و این وجع عقب خوردن حادث میشود و طغیان او در سردی
است و علاج درین مقام امساک است از طعام مولم و کم خوردن بغایت
اگر الم و وجع از کثرت مقدار باشد اما اگر از جهت کیفیت غذا باشد علاج ترک
کردن آن نوع غذا است و بخوردن گوارش مصطکی یا گوارش عود هر کدام
که موجود باشد یکمثقال بیان آنچه بسبب ضعف معده باشد و غذا درین مقام
کبابست از گوشت مرغ که بر آن کشنیز خشک و زیره کوفته پاشیده باشند
و اگر بسبب الم و وجع معده ضعف او باشد علامت او آنست که متعاقب
خوردن غذا پیدا می شود و چون علیل قی میکند دور میشود و علاج درین صورت

بیان ساختن روغن مصطکی معده

علامت او حدوث [illegible]

و تقویه

تنقیهٔ معده است از خلط موذی و مولم و الا زیاده میشود و خوردن جلاب هم
از عنب الثعلب پنج درم و با در بخبویه سه درم و قند سفید ده درم مجموع را
بر وجه مذکور ترتیب داده و قند آمیخته نیم گرم باید آشامید غذا در ین
صورت نخود آب است با شیرهٔ مغز تخم معصفر بیان مطبوخ ملین و تلیین طبیعت
از اخلاط ردیه که در معده است بجلاب ملین از ین اجزا آشامیدنی هفت
درم عنب الثعلب پنج درم پنج سوس تراشیده نیم کوفته سه درم و قند
سفید ده درم مجموع را در دو پیاله آب باید جوشانید تا از سه حصه یک

خیار چنبر ۳

حصه بماند و صاف کنند و پنج مثقال معجون در وحل کرده سحرگاه اختیار
باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود بعد از ان شربتی از
قند و گلاب و تخم ریحان باید آشامیدن و در روز دارو غذا آخر روز
باید خوردن بعد از دارو غلیل باید که از اغذیهٔ غلیظه اصلا اختیار نکنند
و هر چه دیر هضم میشود از ان حذر نماید مثل هریسه و کله و فربهی گوشت
و پالوده و جغرات و شیر و گوشت گاو و آش بادنجان و گوشت
قاق و از میوه ها زردالو و شفتالو و خربزه و هندوانه بی مزه که اینها
همه مضعف معده است و از جمیع بقول نفاخه نیز پرهیز باید کرد و از
و آش آرد نیز و آنچه مناسب است از غذا قلیه ها از گوشت مرغان
سبک و از گوشت توقلی است و نخود و دارچینی در آش باید انداخت
صفت گوارش نافع در علت و ازین گوارش که مذکور میگردد هر هفته دو
نوبت اختیار باید کرد تا نخواه و کنند ز هر یک سه مثقال و دو دانگ و سنبل

سنبل کبیر

و سعد هر یک سه درم مجموع را کوفته و بیخته و بمقدار وزن تمام ادویه عسل
صافی آمیخته و نیک بر هم زده در ظرفی باید بر داشت و مقدار خوردن این
معجون بر نهار یک مثقال است و اگر درد تسکین یابد بعد از ان معجونات گوارشات
معتدله اختیار باید کرد مثل گوارش مصطکی با آب لیمو و یا گوارش عود و با این ترکیب
که نوشته می شود باید ساخت آب ترنج یک رطل که نود مثقال باشد و آب
سیب یک رطل مجموع را باید جوشانید تا یک رطل بماند و عسل و گلاب چهل
مثقال و قند سفید یک رطل با آن آمیخته دیگر بار باید جوشانید تا بقوام آید و بعد
از ان قرنفل و دارچینی و مصطکی از هر یک یکدرم و عود دو درم و با در بخبویه سه درم

زعفران ۵

مجموع را کوفته و بیخته قریب بفرو آوردن دیگ باید انداخت و نیک بر هم
زده بعد از قوام آمدن فرود باید آورد و در ظرف چینی نگاه باید داشت
و بوقت حاجت مقدار خوردن ازین شربت دو مثقال است با قدری
گلاب گرم کرده و قراقر و نفخ معده مترتب بر ضعف معده و ضعف هاضمه
میشود در معالجهٔ صاحب التدبیر احتیاط آنست که در تدابیر این را علاجی خارج
از معده ندارد پس صواب تدبیر استعمال گوارش دفع ریاح است آنچه
مناسب مقام باشد مقاله ۶۲ در بیان شهوت کلبی
که یکی از علل ردیهٔ معده است و شهوت کلبی عبارت از زیادتی شهوت
عادتی و طبیعی است بر ماکولات و اشتداد جوع و حرص بر غذا و سبب
سوء المزاج بارد مکثف است مر فم معده را و علامت او نفخ است و ثقل در معده
و قلت عطش و تمدد معده و بسیاری سیلان لعاب از دهن و لین طبیعت

وبد گذرانیدن غذا و علاج درین مقام گرم ساختن معده است بخوردن
جلاب هر صباح از بادیان سه درم و از گلقند عسلی ده درم مجموع را چنانکه رسم
است ترتیب داده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام نخود
آب است با زیره و مغز تخم معصفر و تنقیهٔ معده بحب ایارج باید نمود و اگر
در معده از اخلاط فاسده سوداوی باشد تقویت معده بخوردن اطریفلات
باید کرد اطریفل صغیر یا کبیر هر کدام موجود باشد مقدار خوردن از کبیر یک
مثقال است و از صغیر یک درم و غذا دایمی تا انقضاء مرض نخود آب است
یا گوشت مرغ فربه یا گوشت توقلی فربه و در آش او دارچینی و فلفل باید انداخت
و جاویدن مصطکی و کندر وزیره صاحب این علت را بغایت نافع است

بیان آنکه سبب ریختن سودا باشد در فم معده و یا آنکه سبب این علت بسیاری
ریختن سودا است در فم معده و علامت آن سوختن معده است بر وجهی
که تا آنکه چیزی خورد صبر نمیتواند کرد و قلت عطش و آروغ ترش است و
بسیاری مقدار براز و علاج درین صورت تنقیهٔ معده است از خلط
سوداوی بحب افتیمون یا بمطبوخ افتیمون و بخوردن جلاب هر صباح
از بادرنجبویه سه درم و قند سفید ده درم بر وجهی که بکرات تقریر کرده
شد ترتیب داده اختیار باید کرد و غذا نخود آب با زیره و مغز تخم معصفر
باید داد و کاهو با آب گرم که در و شبت و تخم ترب با تخم خربزه جوشانیده
باشند یا با عسل و سکنجبین و آب گرم قی باید کرد و اگر چنانچه شخص را قوت
باشد و غلبهٔ سودا بود و فصد باسلیق نیز فرموده اند و این محل بحث است

زیرا که با خراج دم اخراج سودا نیز هست اما فصد موجب ضعف بدن است
و درین علت مخاطره است و این نوع معالجه نمیکنند مگر از جهال اطبا پس
درین صورت توقف اولی است و بعضی ادویه که موافق است سکنجبین
سپرز باید و گاه سبب درین علت بسیاری تخلخل بدن است

بیان آنچه تخلخل بدن باشد و علامت او تقدم اسباب تخلخل است از حرکت و راه
رفتن در هوای گرم و بسیار نشستن در حمام و بیخوابی بسیار کشیدن و غم
بسیار خوردن و عدم آفت در قوت هاضمه و عدم مقدار براز غذا ماکول و علاج
درین مقام خوردن اغذیهٔ غلیظه دیر هضم شونده است مثل قلیه زردک و
گوشت گاو و هریسه بگوشت گاو و نشاندن علیل را در آب سرد و مسکن در امکنهٔ
بارده ساختن و بر زمین سرد نشستن و روغن بنفشه یا موم روغن بنفشه
ساختن و بر بدن مالیدن و بعد از خوردن طعام روغن آس کم روغن مورد است
و روغن معمول از بید بر معده و بدن مالیدن بسیار مفید است

بیان آنچه سبب استفراغ بسیار است و گاه سبب در حدوث این علت استفراغ بسیار است
و جوع مفرط که بدن محتاج بغذا شده است و جمیع اعضا را غذا مطلوب است
و شهوت غذای کسانیکه از بیماری برخاسته اند ازین قبیل است و علامت
این تقدم اسباب مذکوره است از آنچه معدود شد و علاج درین صورت
دادن غذای کثیر التغذیه است بچند کرت اندک اندک تا بحسب ماده و مقدار
سکن جوع باشد و بحسب کیفیت ضرر رساند و علیل را از اختیار تعب حذر باید
کرد و بسیار راه نباید رفت و از جمیع حرکات بدنی اختیاری پرهیز باید کرد

وازحرکات نفسانی نیز زیرا که در حرکات نفسانی نیز بدن متاثر و منفعل میشود
وبالجمله از هر حرکت که موجب تحلل است حذر باید نمود و از دخول حمام نیز
حذر لازم است **بیان آنچه سبب کرمها باشد** و یا سبب حدوث این
جوع کرمها و حیات است در بدن که غذای انسان صرف ایشان میشود و آنچه
کیلوس میشود ایشان میخورند و علاج درین مقام بعد از احساس اسقاط
ایشان است بادویه که مسقط و مهلک آن کرمها باشد **بیان آنچه سبب**
آن اجتماع بلغم غلیظ باشد وگاه سبب در حدوث این علت
اجتماع و برهم نشستن خلط بلغم غلیظ ترش است در فم معده و علامت آن
قلت تشنگی است و ترشی طعم دهن و آروغ ترش و بسیاری براز بلغم
و علاج درین مقام تنقیه معده است از خلط مذکور و بخوردن جلاب هر صباح
از بادرنجبویه سه درم و از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و از کلقند عسلی
ده درم و غذا نخود آب است با شیره مغز بادام یا شیره مغز تخم معصفر با اندکی
فلفل و زیره و نانخواه و دارچینی و بعد کردن معده را پاک ساختن تا آنچه
سابقا مذکور شد و بعد از تنقیه معده بعد جاویدن ادویه حاره مثل کندر
و مصطکی و بخوردن کلقند عسلی ده درم و بادیان کوفته سه درم مجموع باهم آمیخته
برنهار باید خوردن و غذا در آخر روز بعد از قی مناسب است از نخود
آب چنانچه مذکور شد اختیار باید کرد و از لحوم مرغ یا کبک درین آن آتش
باید انداخت و تلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا و یا بحب صبر باید کرد بیان
آنچه بسبب برودت مفرط باشد وگاه سبب حدوث جوع سوء مزاج بارد

بیان جوع بقری

بافراط می باشد که فم معده را بی حس ساخته بواسطه برودت و قوت جذب
و حس نمانده است و بقیه اعضا را احتیاج و میل بسیار است بغذا و این
نوع جوع البقر میخوانند و علامت او نحافت بدن و ضعف قوت و درد
معده و حصول غشی در بعضی اوقات بسبب قرب فم معده بدل و این
وجع را نیز وجع الفواد می نامند و اکثر عروض این علت مسافران را است
که سفر در ایام سرما و زمستان میکنند و علاج درین مقام بجهت افاقت
شعور از غشی پاشیدن آب سرد و گلاب است بر روی و بوئیدن مشک
و عنبر است و برگ گل و ریحان و مالیدن اطراف مثل دست و پای و بستن
بازو و ران بر وجهی که بدرد آید و مالیدن روغن بر مواضعی که مالیده میشود
بمثل روغن نرگس و زنبق **بهوش آوردن علیل** و حیله در شعور علیل
بکندن موی سر او است و کف پایش را محکم گرفتن و بعد از شعور از شربت
بادرنجبویه ده درم یا گلاب باید داد و یا گلقند عسلی ده درم بادیان رومی سه
درم کوفته و خلط کرده باید داد و غذا درین صورت ماء اللحم باید داد از گوشت
مرغ یا طیهوج و دراج با دارچینی و اندکی زعفران و تغذیه بنانی که در آب سیب
یا شربت سیب تر کرده باشند بغایت نافع است و تقویت فم معده و اصلاح
حال او باطریفلات و جوارشات باید کرد و تبدیل و تعدیل مزاج معده باشربه
و اغذیه موافقه باید کرد تا آنچه طبیب مجرب صواب داند مثل کوارش مصطکی
و کندر و کوارش زیره که مراد بآن معجون کمونی است و عود و عنبر درین بسیار
موافق است هر کدام که حاضر باشد مقدار خوردن آن یک مثقال است برنهار

بطلان شهوت ۳م
و اتصال سوء المزاج بآن ۴م

دخیری و سوسن هر کدام موجود
و ضماد بر معده از ... را
باید کرد ۳م

بیان آنچه بسبب ضعف شدید باشد واما اگر بسبب جوع ضعف شدید
در فم معده باشد منضم بحرارت جمیع بدن علامت او کرب و لهب یعنی
اندوه و سوزاک و تلواسه است و تشنگی بسیار و خشکی بر از و دهن
و حصول و حدوث غشی در گرسنگی و سقوط قوت و علاج درین مقام
خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم
و یا از شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که موجود باشد ده درم با
قدری آب و گلاب شربت کرده و نان در و شکسته باید خوردن و یکی از دواعی
معده حدوث عطش و تشنگی غالب است و سبب او یا اجتماع بلغم شور
در معده یا خلط یابس چسبنده غلیظ در فم معده و قسم اول را علامت
اینست که اگر صاحبش بر عطش صبر میکند و آب نمیخورد تشنگی او زایل
میشود بیان عطش کاذب و این قسم را اطبا عطش کاذب می نامند
و علاج درین مقام قی است بسکنجبین و آب ترب و پاک کردن معده از
خلط چسبنده و بخوردن سکنجبین و غذا درین مقام نخود آب است با شیره
مغز بادام و اندکی سرکه نیز در آش باید انداخت و آنکه بسببش حرارت
و یبوست باشد علاج آب خوردن سکنجبین ساده است پانزده درم یا گلاب ده
درم و قدری آب سرد که در طعم بی مزه نشود و یا آب انار ترش یا انارین مقداری
که مسکن باشد باید خوردن و شربت غوره و شربت لیمو و شربت نارنج نیز
درین ماده نافع است یا تمر هندی و قند مقداری که صالح باشد و غذا آش غوره یا
تمر هندی یا زرک هر کدام که موجود شود با شیره مغز بادام و قدری قند یا شکر

سریع الهضم

باکیزه باید آمیخت تا بسیار ترش نشود آنچه بسبب حرارت دل و جگر باشد
واما اگر بسبب عطش حرارت سینه و دل یا جگر باشد علامت او
سوزاک و ذهول و تلواسه است در سینه و راحت یافتن از وصول هوای
بارد و علاج در جمیع این اسباب پرهیز است از اشربه و اغذیه مذکوره در
حرارت و جمیع اشربه و اغذیه بارده حامضه نافع است اگر سرفه نباشد
و جمیع اغذیه مذکوره در قسم سوء المزاج حار معده موافق است و خوردن غذا
از ماء الشعیر در حین غلبه حرارت و یبوست نافع است و مسکن علیل در
شمال و هوای سرد و تر باید بیان ترکیبی که حرارت معده را نافع است واما اگر سبب
عطش حرارت معده باشد ازین ترکیب اختیار باید کرد صندل سفید و
مغز تخم کدو از هر یک سه درم صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یک نیم
درم تخم خرفه پنج درم طباشیر سفید دو درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بلعاب اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و در سایه خشک باید
کرد و مقدار خوردن ازین قرص یک مثقال است در شربت سکنجبین ده
درم با قدری آب و گلاب یا در شیره خرفه مقدار سه قاشق مقاله ۶۳
در بیان سوء هضم و ناگواریدن طعام در معده و دیر گذشتن از معده
و سوء هضم سه نوع است اول ضعف معده است و مراد از ضعف معده
اینست که طعام در معده بسیار مکث کند و زود از معده نگذرد و علامت
او در هم کشیدن معده است و ثقل او و دوم از انواع ثلثه آنست که طعام
در معده هضم نشود چنانکه می باید و علامت او سوختن معده است

وآروغ که گویا رایحهٔ دخان از و ناشی میشود و شراسیف کشیده میشود
ومراد بشراسیف پردهای سینه است ونفخ وقراقر در معده وبوی بد
براز وثالث حصول تخمه است وتخمه آنست که طعام اصلا هضم نشود
ودر معده فاسد گردد وعلامت او ثقل معده است وتقلب نفس که
مراد بآن غثیان است ومیل بقی پی در پی وحدوث نفخ وقراقر در معده
وآروغ خالی از رایحه وطعم وعلاج نوع اول تقویه معده است با شربت
وربوب بارده مثل سکنجبین وشربت انار وشربت سیب ورب
ریواج ورب بهی یا سیب یا انار یا لیمو ونارنج هر کدام که موجود باشد
ده درم با گلاب قدری که مناسب حال باشد بآن شربت کرده باید
خوردن وشربت سکنجبین سفرجلی بجهت ضعف معده در تمام انواع آن
نافع است از آن نیز مقدار خوردن ده درم است با گلاب وغذا زرده
باج از گوشت مرغ جوجه ونخود وماش مقشر واندک سرکه نیز در آش باید
کرد وگشنیز خشک نیز در آش باید انداخت وسفوفی که در ضعف معده
نافع باشد باین اجزای مذکور باید ساخت گل سرخ وگشنیز خشک از
هر یک پنج درم وگرد یا وزیره مدبّر در سرکه از هر یک سه درم طباشیر نیم
درم مغز تخم خیارین از هر یک سه درم مجموع ادویه را کوفته وبیخته سه
مثقال هر روز بوقت صبح باید خوردن **آنچه بسبب سوء المزاج بارد باشد**
واگر سبب ضعف معده سوء المزاج بارد باشد از سوء المزاجات
معده که مذکور شد تغذیه وتقویه معده با ادویه حاره ضد بارد باید کرد

از اغذیه واشربه ومعاجین وگوارشات وضمادات واطلیه ومراعات
اینها در علاج باید نمود وجلاب وشربت از گلقند عسلی باید داد با
گلاب و وزن گلقند ده درم باید وگلاب آن قدر که مناسب وملایم
باشد ومصطکی وعود از هر یک نیم درم کوفته وبیخته درین شربت
باید آمیخت **بیان نوع ثانی وسبب آن** وعلاج نوع ثانی اگر سوء المزاج
بارد با ماده باشد علاج تنقیه معده است از خلط فاسد بقی کردن با
عسل وتخم ترب وتخم شبت وصمغ کنگر که مراد بآن تراب القراب است
وبخوردن جلاب از بادیان رومی وبادیان مشهور از هر یک سه درم واز
گلقند عسلی ده درم مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده بر نهار آشامیدن
باید کرد واگر برودت در معده بر وجه کمال باشد ملازمت ومداومت
بخوردن دواء المسک تلخ وشیرین باید نمود ویا تریاق در هر دو سه روز یک درم
اختیار باید کرد وغذا درین مقام گوشت مرغ ونخود مقشر ودارچینی باید
داد وجمیع کبک وطیهوج ودراج درین ماده نافع است **صفت ساختن**
گوارش عود وگوارش عود با مصطکی نیز نافع است وگوارش
عود در معالجه این ماده باین اجزا باید ساخت سنبل ومصطکی وقرنفل وجوز
بویا وبسباسه از هر یک دو درم بادیان رومی وتخم کرفس از هر یک
یکمثقال عود هندی چهار درم بلیله کابلی چهار درم مجموع ادویه را کوفته
وبیخته ومقدار تمام ادویه عسل صافی آمیخته ونیک بر هم زده ظرفی باید برداشت
ومقدار خوردن ازین معجون بر نهار یکمثقال است واگر سبب ضعف

آنچه بسبب سوء المزاج حار با ماده باشد

معده سوء المزاج حارّ با ماده باشد علامت او در امزجه حارّه مذکوره
معلوم است و علاج درین مقام تعدیل مزاج است بخوردن جلاب
از سکنجبین ساده یا سکنجبین سفرجلی هر کدام که موجود باشد ده درم با گلاب
و آب مقداری که صالح باشد و یا شربت سیب ده درم یا گلاب و آب
مقداری که صالح باشد و یا شربت سیب ده درم یا طباشیر ربع درم که یک

صفت قرص زرک

دانگ باشد و غذا آش زرک یا ریواج یا آش تبرک و گوشت مرغ و خوردن
قرص زرک درین علت بغایت نافع است و اجزاء او اینست زرک خشک
شش درم گل ارمنی و طباشیر و صندل سفید و تخم خرفه از هر یک چهار درم
مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با شیره خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک
یکمثقال و ازین جمله هر بار یک قرص در شربت سکنجبین یا دوغ که روغن ازو
گرفته باشند باید خوردن بمقداری صالح از شربت یا دوغ **بیان آنچه
بسبب غذا غلیظ باشد** و نوع ثالث از اقسام مذکوره که سبب در آن بسیاری
اغذیه غلیظ است علاج او قی کردن آن از آن طعام است که موجب ثقل
شده بخوردن آب شبت جوشیده و عسل و نمک و سکنجبین ساده با روغن
کنجد و یا بخوردن خربزه بی مزه بسیار و درین علت بهترش آنست که یکروز
و دو روز گرسنه باشد و در اوقات صباح طعام قلیل خورد زیرا که گفته
اند **بیت** زکم خوردن چو آهو میدویدم ٭ ز پر خوردن بسی را مرده دیدم
و در کلام با نظام نبوی صلی الله علیه و آله واقع است در طب النبی که اذا
جَلَسْتَ فِی الطَّعَامِ وَاَنْتَ تَشْتَهِیهِ وَتَقُومُ وَاَنْتَ تَشْتَهِیهِ اشارت

بخوردن

بخوردن قلیل است و گویا که در نجا المُخَفِّفُونَ وَهَلَکَ المُثْقِلُونَ اشارت
وافی باین معنی نیز هست و اختیار گلقند صباحها بسیار مفید است
و باید که از ده درم که قیاساً هفت مثقال میشود زیاده نباشد و مصطکی
نیز نیم درم با آن باید آمیخت و اگر در طبیعت قبض باشد جهت تلیین طبیعت
تلیین سفرجلی معجون سفرجلی پنج درم در آب گرم حل کرده در صبح باید
خورد و تا پیشین صبر باید کرد تا عمل او آخر شود و در هر دو سه روز اعاده
می باید کرد و اگر اجابت فی بسهولت حاصل نشود معجون و گوارش شهریاران
اختیار باید کرد و اگر رجوع تحمل نباشد بعد از هر دو روز یکبار کباب مرغ
باید خورد در طرف صباح اما باید که مقدارش قلیل باشد و معده صاحب

کمادات

علت را بموینه گرم باید داشت و یا بنمد و پنبه گرم کرده و یا بسبوس و نمک
کماد باید کرد تا گرمی در معده او پیدا شود و در خواب کردن شکم بر زمین
نهد و بر و خواب کند تا در معده حرارتی پیدا گردد و اگر وقت تابستان
باشد و علیل جوان بود بعضی اوقات در آب سرد غوطه خورد تا حرارت

مالیدن روغن نافعه

غریزی متوجه داخل شود و سبب گرمی معده گردد و در قوت هاضمه نیز امداد
می نماید و بر معده علیل از روغنهایی که مقوی معده است باید مالید مثل

استعمال روغن

روغن مصطکی و روغن گل و روغن بهی معمول با مصطکی از آنچه مقوی معده است
اهمال نباید کرد و مالیدن روغن ناردین درین علت بسیار منفعت دارد
و در ضعف معده که از برودت باشد هیچ چیز مضرتر از آب سرد نیست باید
که حذر کند **مقاله ۶۴ در بیان علت فواق** که از علل ردیه

معده است و در تعریف فواق اطبا چنین گفته اند که الفواق حرکة للمعدة
لدفع شیء موذی یعنی فواق حرکتی است معده را از برای دفع چیزی که اذیت
میرساند بمعده و این موذی یا خلط تیز است از اخلاط و یا غذای گرم تیز
و اگر سبب این مذکور آنست علامت او سوختن معده است و حدوث
قی تیز از مره صفراوی یا مره سوداوی و علاج درین صورت قی است بسکنجبین
و آب گرم و آب شبت جوشیده و عسل از هر کدام مقداری صالح و برگ ترب
و جرم از هر کدام که موجود باشد طبخ کرده و آشامیده قی باید کرد و یا آبی که درو
لوبیا و تخم خربزه جوشیده باشد عسل بآن آمیخته و آشامیده قی باید کرد
بیان مغیی اخلاط ردیه و هرگاه که معده بقی از خلط فاسد پاک شده
باشد جلابی از لعاب تخم اسبغول شسته و با لعاب دانه بهی و اندکی روغن
بنفشه یا روغن بادام شیرین مقدار پنج درم و ده درم قند سفید و از لعاب
مذکور مقدار نیم قاشق در دو سه قاشق گلاب و آب برهم زده باید آشامید
و غذا درین مقام ماء الشعیر است با روغن بادام شیرین و یا ماش مقشر
و روغن بادام و کدوی تر و یا تلقان جو با قدری آب سرد و اندکی قند **اگر
بسبب ریح و نفخ باشد** و اگر سبب ریح و نفخ محتبس باشد در طبقات
معده یا در فم معده و اکثر حدوث این نوع صبیان و اطفال را میشود و کلانان
را در عقب بحه باشد و علاج آن بخوردن گلقند است ده درم و فوتنج کوهی
که مراد بآن کاکوتی است و یا مصطکی یا زیره یا زنجبیل یا نانخواه از هر کدام
که حاضر باشد نیم درم مخلوط با او گلقند و یا بخوردن معجون زیره است و کوارش

علاج و حبس نفس مزیل فواق است

بیان آنچه بسبب اطعمه غلیظ باشد

مصطکی با عود و از هر کدام که باشد یک مثقال است و همیشه مصطکی را باید جاوید
و آبش فرو باید بردن و عطسه را در ازاله ماده فواق نفع و تاثیری تمام است
و حبس نفس را نیز همین تاثیر است و گاه سبب در حدوث فواق خوردن
اطعمه غلیظ است و علامت آن وجود سبب است سابقا و آرام و قرار که
موجب سکون شخص است و موجب حدوث این علت و دخول حمام و
علاج درین اسباب مذکوره اولا تنقیه معده است از آن طعام غلیظ
بقی کردن و کم خوردن **صفت سفوف نافع** و سفوفی که درین مقام نافع است
با این اجزا باید زیره و نانخواه و بادیان رومی و تخم کرفس اجزا برابر کوفته
و بیخته صباح و بوقت خواب سه درم سفوف باید کرد و خاییدن صعتر و نانخواه
و فرو بردن در فواق بلغمی و امتلائی غذا بسیار نافع است **آنچه بسبب
خوردن آب سرد** و اگر سبب در حدوث فواق خوردن آب سرد باشد
و یا آب و نان چنانچه بسیار واقع میشود و یا خوردن برف و یخ و امثال اینها
که در معدهای بارده موجب اذیت است و حدوث فواق و علامت او
تقدم سبب است و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از شربت بادر
نجبویه ده درم و از بادیان شهری و بادیان رومی هر یک سه درم و گلقند عسلی
ده درم ترتیب نموده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا نخود آب با شیره
مغز تخم معصفر باید داد و صاحب این علت را حرکت در ریاضت بسیار
نافع است و جمیع اعراض نفسانی از غضب و خوف و غیر ذلک نفع بلیغ دارد
و گرسنگی نیز بسیار نافع است زیرا که اینها همه سبب تحریک حرارت غریزی

میشود و فم معده را بروغن زنبق یا سوسن یا نرکس چرب باید کرد زیرا که
در چرب کردن با مثال این روغنها نفع بسیار است بیان آنکه بسبب
استفراغ مفرط باشد و گاه سبب حدوث فواق استفراغات
کثیره است و متعاقب استفراغات مفر باشد مثل قی و اسهال و این بسیار
خطره است زیرا که سبب یبوست و جفاف است و ازین تشنج خشک حاصل
میشود و این از جمله علامات مهلکه است و خلاصی این ورطه بسیار مشکل است
و اگر علاج میسر شود باشیاء رطبه است از اشربه و اغذیه و بالجمله علاج او خوردن
جلاب است هر صباح از گلاب و لعاب اسبغول و لعاب دانه بهی و روغن
بادام شیرین یا روغن بنفشه بادام از هر کدام که موجود شود ده درم و با
قند سفید ده درم مجموع را ترتیب داده بآب سرد باید داد و غذا ماء الشعیر با
برف یا یخ سرد کرده باید داد و روغن بادام بآن باید آمیخت یا شربت خشخاش
یا شربت بنفشه از هر یک ده درم و یا غذا کدوی تر در ماء الشعیر پخته باید داد
و بر معده موم روغن معمول بآب کدوی تر ضماد باید کرد و یا بآب برگ همیشه
بهار که مراد بآن حی العالم است و لعاب خطمی و کتیرا درین موم روغن باید آمیخت
و یا با روغن کدو باید ساخت و موم صاف و این قسم فواق بدترین اقسام او
مقاله ۶۴ در بیان بطلان و نقصان شهوت غذا که از جمله امراض
ردیه معده است باید دانست که بطلان اشتها و نقصان او بواسطه سوء
المزاج حار است که موجب سستی معده شده و علامت او عطش شدید
است و تنفر از اغذیه حاره و حدوث آروغ بدبوی دخانی و راحت

باشامیدن آب سرد و علاج خوردن جلاب است و شربت آب انار ترش
افشرده با تخم آن مقدار بیست و دو مثقال یا ده درم قند سفید و یا تمر هندی
و قند از هر یک ده درم در قدری آب سرد شربت کرده باید آشامید یا سکنجبین
ساده یا رب غوره یا رب ریواج یا شربت سیب هر کدام که موجود باشد ده
درم ترتیب داده بآب سرد باید آشامید و غذا آش زرک یا از آب انار ترش
باید پخت که درو ماش مقشر باشد و اندک نخود با شیره مغز بادام شیرین بیان
آنکه بسبب سودا باشد و اگر سبب حدوث این علت ریختن ماده سوداوی
تیز باشد در معده یا سوء علامت او سوختن معده است و غثیان و قی
و شدة عطش و راحت یافتن از هوای سرد و تلخی دهان یا شوری آن
و علاج درین مقام تنقیه معده است ازین خلط بخوردن سکنجبین با آب
گرم و قی کردن و روغن کنجد نیز درو باید تا اعانت بر قی کند و هر گاه معده
ازین خلط پاک شود تقویت معده بربوب مقوی قابض باید کرد
مثل رب غوره و سکنجبین سفرجلی و شربت زرک و خوردن اشیائی که
بسرکه پرورده باشند مثل اچار کبر و غیر ذلک آنچه از مقویات معده باشد
باید داد و غذا آش زرک یا آش غوره یا آش سرکه چنانکه مذکور شد یا گوشت
مرغ جوجه و مکیدن انار میخوش درین علت مفید است بیان آنکه بسبب
خلط بلغمی باشد و اگر سبب خلط بلغم چسپنده باشد در معده
علامت او عدم تشنگی یا قلت آن و راحت یافتن بخوردن اغذیه و اشربه
و معاجین و گوارشات حاره است و علاج درین مقام نیز تنقیه معده است

بقی کردن از خلط بلغم مثل تخم ترب یا با آب افشرده برگ ترب یا ترابید
الق قدری در جزوی آب جوشیده و اندک عسل در خلط کرده نیم گرم
باید آشامیدن و قی کردن و چون معده از خلط فاسد پاک شد انگاه
ده درم در بعض اوقات باید خوردن یا سه درم بادیان رومی و مداومت
بخوردن گوارش مصطکی با عود باید کرد یا شربت از سکنجبین سفرجلی که از
عسل ساخته باشند درین ماده بسیار نافع است و طریق ساختن
سکنجبین سفرجلی با عسل برین وجه است آب بهی دو نیم سیر بوزن سمرقند و سرکه
نیز دو نیم سیر سمرقند و عسل صافی صد مثقال مجموع را در دیگچه پاکیزه باتش
آهسته طبخ باید کرد تا بقوام اید و ازین شربت مقدار خوردن ده درم
است و سفوفی که درین علت نافع است برین وجه باید ساخت نانخواه
و فوتنج و بادیان از هر یک پنج درم مصطکی و سنبل و قرنفل از هر یک دو
درم مجموع ادویه را نیک کوفته و بیخته صباح و بیگاه یکدرم باید خوردن

بیان آنچه سبب او خلط متعفن بود

و اگر سبب حدوث این علت خلطی
متعفن باشد در معده علامت آن بخرا است یعنی بوی بد دهن و براز بد بو
و حدوث غثیان و تقلب نفس که مراد ازان لحظه لحظه میل بقی میشود و بسیاری
شده عطش و علاج درین صورت نیز تنقیه معده است بقی از خلط متعفن
بسکنجبین و آب گرم و تلیین طبیعت بآب فواکه یا بمطبوخ فواکه باید کرد و بعد از
تنقیه معده تقویت آن بگوارش عود و عنبر و مصطکی و امثال آن باید
کرد

بیان آنچه استغنای بدن باشد

یا سبب درین علت استغنای

بدن است از غذا یعنی میل نمیکند و همیشه مترفه می باشد و علاج درین مقام
ریاضت و حرکت بسیار است و جلوس طویل در حمام و عرق کردن تا در بدن یبوست
حاصل شود و طبیعت مشتاق بدل ما یتحلل گردد و میل بغذا کند و از چیزهایی که شهوت
غذا را بر می انگیزاند خوردن سیر و پیاز است و شلغم و کبر که در سرکه پرورده
باشند

بیان آنچه سبب و کثافت جلد باشد

و اگر سبب انقطاع و بطلان
شهوت غذا کثافت جلد باشد علامت او جرب است برجوع و علاج درین مقام
خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته سه درم و قند سفید
ده درم مجموع را چنانکه رسم است طبخ کرده و قند مذکور با آن آمیخته نیم گرم باید آشامید
و غذا نخود آب با شیره مغز بادام شیرین و با شیره مغز تخم معصفر **نطول** و استعمال
نطول برین وجه باید نمود بابونه اکلیل الملک و ثمام و برگ غار و شبت از هر یک
سه مثقال مجموع را در قدری آب مناسب بآتش آهسته طبخ باید کرد و بر تمام
بدن باید ریخت و بعد ازان بدن را بخرقه درشت باید مالیدن و روغن
سوسن یا زنبق یا خیری بر بدن باید مالید و در حمام باید نشست تا عرق شود
زیرا که عرق موجب فتح مسام است و ازاله کثافت جلد

بیان آنچه سبب علت سودا باشد

و سبب دیگر در بطلان شهوت غذا علت ریختن سودا است
از طریق طحال بفم معده که او منبه و محرک شهوت غذا و علامت او عدم
طلب غذا است و جر برجوع اگرچه غذا در معده او بهضم میشود و دلیل برین سبب
آنست که هرگاه صاحب این علت از ترشیها تناول میکند داعیه خوردن
طعام و میل پیدا میشود و علاج او اهتمام است بتنقیه سودا از طریق

طحال بمعده بخوردن جلاب بر صباح از سکنجبین بروزی ده درم ودر آب
گرم مقدار وافی اختیار باید کرد وغذا زیره باج است وخوردن اغذیه
پاکیزه که در سرکه پرورده باشند وقرص اقلیع این علت در تاثیر عظیم است
وتقویات سابقه مذکوره باید کرد **بیان آنچه از حسی عصب دماغ باشد**
واگر سبب حدوث بطلان ونقصان حس عصب است که از دماغ بمعده
متصل است وعلامت او آنست که احساس بخوردن چیزهای تیز
نمیکند وفواق در وحادث نمیشود زیرا که احساس بموذی نمیکند وغشی
نیز او را کم حادث میشود وعلاج درین مقام بر صباح خوردن بادرنجبویه با
سه درم وکلقند عسلی ده درم وغذا نخود آب باشیره مغز تخم معصفر باید داد
تنقیه دماغ بحب ایارج باید کرد وحب صبر یا حب قوقایا وبعد از آن تقویه
معده بخوردن زنجبیل پرورده وامثال آن باید کرد وتقویه دماغ مثل عنبر
باید نمود وآنچه مقوی است **مقاله ۶۶ در بیان علت قولنج**
وقولنج را اطبا چنین تعریف کرده اند که القولنج مرض معوی مولم یعسر معه
خروج ما یخرج بالطبع یعنی قولنج مرضی است که امعا را عارض میشود که سبب
حدوث او خروج آنچه بیرون آید دشوار است وایلاوس که مراد
بآن پیچ وتاب افتادن در امعای مستقیم است وبسیار خطر از قولنج
آنچه بیان سبب بلغم غلیظ باشد وسبب قولنج با بلغم غلیظ چسپنده زجاجی است
که با ثفال مخلوط شده واز غایت غلظتی که دارد از بیرون آمدن ثفاله
مانع می آید وعلامت او شدة وجع است واحتباس وقبض در شکم

بعده بخوردن جلاب
از سکنجبین بروزی ده
آب گرم

وساقط شدن شهوت غذا وسابقه فساد غذا نیز وبیرون آمدن بلغم
غلیظ احیانا همراه براز **بیان مطبوخ ملین** وعلاج او خوردن جلاب است
بر صباح از بادرنجبویه وبادیان وتخم کرفس از هر یک سه درم با قدری آب
مناسب حال طبخ کرده واز کرباس گذرانیده وده درم کلقند عسلی یا قند
درو خلط کرده نیم گرم باید آشامید ودر وقت وجع والم غذا نباید خوردن
وصبر باید کردن تا درد تسکین یابد وغذا بعد از تسکین وجع نخود آب باید
داد وشوربای گوشت مرغ فربه اگر سبب تخمه نبوده باشد وتلیین طبیعت
باین ادویه باید کرد سنای مکی هفت درم وبادرنجبویه سه درم وبادیان نیم
کوفته دو درم مجموع را در قدری آب که مناسب باشد باید طبخ کردن واز کرباس
گذرانیده وده درم قند درو آمیخته واز معجون خیارشنبر هفت مثقال یا
شش یا پنج مثقال بحسب قوت وضعف بنیه علیل نیم گرم بوقت صبح باید
داد ویا درین مطبوخ بجای معجون خیارشنبر پنج مثقال معجون سفرجلی که موضوع
از برای همین نوع علتهاست حل کرده نیم گرم باید داد **کمادات** وبر محل وجع
سبوس وقوناق ونمک گرم کرده در خریطه باید انداخت باید نهاد وعلیل را
بوقت شدت وجع در آبزن باید نشانید ومراد بآبزن آب گرم است
که در وی بابونه وخطمی واکلیل الملک وشبت وقیصوم وخسک وکرم وثمام وورق
غار وعنب الثعلب جوشیده باشد وامثال آن از ادویه آنچه مناسب
مرض وحال مرضی باشد ودر طشتی ریخته در خانه معتدل الهوا یا حمام در
آب علیل را نشانند واگر باین تدابیر ومعالجات وجع تسکین یافت وطبیعت

بعض نسخ

نطولات

کشوده شده نیک و الا حب سکبینج باید داد که در قرابادینات مذکور است صفت
حبی که قولنج را بگشاید دیا این حب که نوشته میشود ایارج فیقرا
تربد از هریک یکدرم که چهار دانک مثقال است و شحم حنظل و نمک هندی
از هریک دانکی و مقل دو دانک مجموع ادویه را کوفته و بیخته غیر از مقل و مقل را در
قدری آب گرم حل کرده ادویه را با آن آب خمیر باید کرد و حبها باید ساخت
هریک بمقداری که بآسانی توان فرو بردن و این یک شربت است
و صبح باید اختیار کردن و صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن اندک
شربتی از قند و تخم ریحان و اندکی روغن بنفشه بادام با آن آمیخته باید آشامید
تا اعانت بیشتر کند بر اجابت که مطلوبست و گاهی مشتبه میشود درد قولنج
بدرد گرده یا بدرد جگر و درد معده و درد رحم در عورات و درد خاصره و فرق
ظاهر است زیرا که دردهای اینها از گرده و غیر آن در محلهای خود متمکن اند
و درد قولنج منبسط است در تمام شکم اما فرق میان وجع قولنج و وجعی
که بسبب حدوث کرمهاست در امعا صعوبتی دارد زیرا که وجع که بسبب
کرمهاست نیز منبسط است در تمام شکم و فرق باین نوع است که
وجع که از کرم باشد در گرسنگی ظاهر میشود زیرا که تا زمانی که غذا
کرم در امعا آماده است تعرض بامعا و اجزای آن نمیکند و همین که
غذا نماند تعرض بروده‌ها میکند پس حدوث او در گرسنگی باشد و
درد قولنج بورود غذا بیشتر میشود و در زمان خلای امعا وجع ضعیف
تر و ساکن تر است و اگر سبب قولنج بادی باشد که در طبقه معده

و درد دیده است

و امعا متمکن شده بواسطه خوردن میوه‌ها و بعرعت بتحلیل نمیرود و
موجب قولنج میگردد و علامت او تقدم سبب است و حدوث قراقر
در معده و نفخ و آروغ مکرر و لین در شکم و خروج باد رقیق لزج و علاج
او خوردن جلاب است هر صباح از بادیان رومی و رومی و نانخواه از هریک
سه درم و گلقند عسلی ده درم مجموع را بر وجهی که دستور است نیم گرم باید
آشامید و غذا نخود آب با شیره تخم معصفر باید داد و تلیین طبیعت بحب
هشت باید یا بمعجون سفرجلی و تقویه بمعجون زیره که سابقا مذکور شده
باید کرد یا باین حب که مذکور میگردد تسکین وجع باید نمود تخم کرفس
و بادیان رومی و نانخواه از هریک یکدرم جند بیدستر ربع مثقال مجموع
ادویه را کوفته و بیخته با آب حبها باید ساخت و بوقت وجع مقدار خوردن
یکمثقال است در گلاب گرم کرده و از برای احتباس طبیعت این شیاف
استعمال باید کردن خطمی و بوره از هریک یکمثقال شحم حنظل نیم مثقال محموده
ربع مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و شکر سرخ مقداری که برای
خمیر کردن این ادویه کافی باشد اول شکر را در اندک آبی خلط کرده
بر آتش باید نهاد تا حل شود و آب باید که کم باشد و ادویه کوفته را در
خمیر کرده شیافها باید ساخت هریک بمقدار دو بند انگشت خود دراز
و خشک ساخته بوقت حاجت باید برداشت شیاف نافع و شیافی دیگر
که درین مقام نافع باشد زهره گاو و بوره ارمنی و شحم حنظل و گل خطمی از
هریک سه درم سکبینج یکدرم مقل نیم درم همه را نیک کوفته و بیخته و مقل

شده و امتلای وجع

وهر صمغ که هست در آب گرم حل باید کرد و بقیهٔ ادویه دران آب سرشته
شافها باید ساخت بمقدار مذکور و بوقت حاجت باید برداشت
و زمانی صبر باید کرد و اگر باین تدابیر فلاح و خلاص حاصل نشود رجوع
بحقنه باید نمود باین ادویه که مذکور میگردد سنای مکی هفت درم انجیر
خشک ده عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بی
دانه پانزده درم خشک و بابونه و اکلیل الملک و شبت از هر یک یک
کف دست مجموع ادویه را در سه رطل آب باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه
بماند و از کرباس گذرانیده ازین جمله نیم رطل که چهل و پنج مثقال باشد
و ده درم آب کامه و پانزده درم عسل و پانزده درم روغن کنجد در و
حل کرده و نمک طعام و بوره از هر یک نیم درم آمیخته نیم گرم باید عمل
کرد اگر تابستان باشد بوقت صبح و اگر زمستان باشد نیم روز
وحقنهٔ دیگر که نافع است درین علت اگر سببش بلغم باشد مکی پنج
درم انجیر خشک کرده ده عدد عناب بست عدد سبستان سی عدد
و شبت از هر یک یکدرم مغز تخم معصفر و مغز تخم بید انجیر از هر یک
هفت درم قنطوریون دقیق و قنطوریون غلیظ از هر یک سه درم
پرسیاوشان چهار درم سداب و رطبه که مراد بآن یونجه است
از هر یک کف دست برگ کرم و برگ چغندر از هر یکی یکدسته
اکلیل الملک و بابونه از هر یکی یک کف تخم حلبه و زغیرا از هر یک پنج
درم تخم کرفس و بادیان شهری و بادیان رومی از هر یک سه درم سبوس

اگر سبب بلغم باشد باین اجزا حقنه باید کرد

ده درم

تخم رطبه چهار درم

کندم و کل خطمی از هر یکی سه درم مجموع ادویه را در شش رطل آب که قیاساً کاسه شود
باتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل که نیم کاسه است بماند و این را بدو دفعه
عمل باید کرد باین نوع که اول از کرباس صاف کرده هفت مثقال روغن کنجد
و هفت مثقال آب کامه و شکر سرخ پانزده درم و بوره و نمک هر یک ار ... نیم درم
در و حل کند و اگر علت قوی باشد و طبیعت محتبس بجای روغن کنجد روغن زنبق
باید کرد یا روغن بنفشه و بجای شکر عسل باید آمیخت و بدو دفعه در محقنه باید
ریخت در تابستان بوقت صباح یا آخر روز و در زمستان نیم روز عمل باید کرد
و تناول کردن این ترکیب جهت این علت بسیار موافق
است تخم کرفس و بادیان و نانخواه از هر یک سه درم تخم یونجه یعنی سبست چهار
درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بمقدار تمام ادویه عسل صافی با آن آمیخته خمیر باید
کرد و مقدار خوردن ازین ترکیب بوقت وجع یکمثقال است با قدر
گلاب گرم کرده و اما اگر سبب قولنج ورم حار باشد در موضعی از مواضع امعا که
تضییق مکان موجب انسداد انفال باشد علامات او درد بقوت است
و عطش قوی و قی صفراوی و بسیاری عرق و ضربان در محل وجع و حدوث
این دفعی نیست بلکه تدریجی است زیرا که تابع ورم است چون ورم
بکمال ازدیاد رسد زمان خطر است و چون در تنزل و انحطاط آید امید
تمام در نجات و خلاص است پس معالج را از راه طبابت سعی در اصلاح
حال ورم باید کرد و علاج مرضی درین صورت اول فصد است اگر علیل را
قوت باشد و بسیار ضعیف نباشد و باید که درین ماده ادویهٔ قوی الحرارة

این مرکب نافع است

فصد

کندم

استعمال نکنند و باید که لته و خرقه گرم ساخته در موضع ورم نهند و نطول با آب
گرم باید کرد و روغنهای نیم گرم بر موضع ورم و درد باید مالید و جلاب بر صباح
از عنب الثعلب پنج درم و تخم کاسنی سه درم و قند ده درم اول ادویه را با بر
وجهی که عادت است طبخ باید کرد و قند و ترنجبین صافی با آن آمیخته نیم گرم باید
آشامیدن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و تلیین طبیعت باین مطبوخ
که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی پنج درم و عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد و پرسیاوشان و تخم خطمی از هر یک سه درم عنب الثعلب سه درم
مجموع ادویه را در سه رطل آب که یک و نیم کاسه رسمی میشود با آتش ملایم
طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و از کرباس باید گذرانید و پانزده درم از فلوس
خیارشنبر درو مالیده بر نهار باید آشامید و صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود
و بعد از آن شربتی از قند و تخم ریحان و گلاب نیم گرم و اندکی روغن بنفشه
بادام بادخلط کرده نیم گرم باید خورد و اگر صاحب این علت آب گرم با قدری
روغن بادام شیرین بکرات بخورد بسیار مفید است و همچنین شوربای مرغ
فربه خوردن درین علت نفع بلیغ دارد و اگر بجهت حصول قوت قدری
نان خمیری نرم در دوا شکسته کند نماید اگرچه ظاهر از راه علاج خوردن نان
درین علت دور نماید و با هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین صافی
از هر یک ده درم چنانچه رسم است ترتیب داده در آب نیم گرم باید
خوردن و یا از شربت بنفشه ده درم و شیرخشت ده درم در قدری آب
گرم حل کرده باید خورد یا عناب و آلو از هر یک ده عدد و نیلوفر و بنفشه از

از هر یک سه درم در قدری آب مناسب با آتش آهسته طبخ باید کرد تا عناب
مهرا شود و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته و ده درم قند آمیخته نیم گرم
باید آشامید و غذا درین مقام ماش مقشر یا ماء الشعیر که از جو کشک کرده
مقشر باشد و روغن بنفشه بادام اندکی درو خلط کرده باید خوردن حقنه نافعه
و حقنه باین اجزا باید کرد جو کشک کرده نیم کوفته و سبوس گندم و خطمی از هر یک
یک کف برگ معجزه و خترکان [?] و برگ چغندر از هر یک یک دسته مجموع ادویه را
در سه رطل آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند و دیگر باره صاف
ساخته فلوس خیارشنبر ده درم و شکر سرخ و ترنجبین صافی از هر یک پانزده
درم درو حل کرده و دیگر باره صاف کرده و روغن بنفشه بادام ده درم و
نمک دو دانگ مثقال با آن آمیخته نیم گرم عمل باید کرد چنانکه مکرر مذکور شده
و اگر چنانچه در موضع ورم لدغ و گزیدن باشد حقنه باین نوع باید کردن ماء
الشعیر و عناب و سپستان و خطمی و آب هندوانه و آب برگ معجزه دختران [?]
کدوی تر و لعاب اسبغول از هر یک پانزده درم و روغن بنفشه با روغن
کدو یا روغن نیلوفر از هر کدام که موجود باشد بیست درم این ادویه را چنانچه
رسم است جمع ساخته نیم گرم عمل باید کرد و غذا شوربا های روغنین روغن
بادام و امثال آن یا شوربای مرغ فربه

بیان آنچه سبب برهم پیچیدن روده باشد

و گاه سبب التواء و درهم پیچیدن روده هاست یا بسبب گشوده شدن مجرای
کیس الخصیتین است و فرود آمدن امعاست بکیس و علامت او آنست که عقب
حرکت شدیده یا برجستن بقوت و کوفت یافتن قوی از خارج یا افتادن

از مکان عالی بزیر و یا کشودن راه فتق و فرود آمدن رودها در کیس انثیین
و درین اسباب مذکوره علامت آنست که وجع ورم مکانی است که یکی از
افات مذکوره بآن لاحق شده است و از ان مکان منتقل و متجاوز نیست
و وجع زیادتی بسیار ندارد و علاج درین مقام مالیدن شکم و موضع وجع
علیل است و حرکت دادن علیل را بحرکات مختلفه آهسته و بستن ساق
علیل و بالا برداشتن از انچه از امعا بکیس آمده رجوع بمکان خود کند و قرار
یابد و جلاب هر صباح از عنب الثعلب پنج درم و قند سفید ده درم اول
عنب الثعلب را در قدری آب چنانکه رسم است باید جوشانید و صاف ساخته
و قند مذکور در ان آمیخته نیم گرم باید اشامید و غذا نخود آب با روغن بادام
بیشتر یا روغن کنجد باید داد و اگر باین تدبیر معی بمکان خود عود نکند فرموده
اند که مقدار یکدرم زیبق ناکشته دهند و زیاده اصلا ندهند و علیل را باید
که بسیار راه نرود و بر شکم علیل دست باهستگی فرود آرند تا زیبق فرود آید
و این تدبیر پیش حذاق الطبا در التوا روده و پیچ افتادن در روده که از
باد باشد تجویز کرده اند و مراد با ایلاوس که مفسر است بر رب ارحم [illegible]
و بعضی گمان برده اند که ایلاوس آنست که از جفاف اثقال و خشکی آن
درد در رودها حادث میشود و علامت آن قی کردن براز است و دردی
با قوت که گویا بجوال دوز میخلند و آنرا که سبب فتق و فرو آمدن معی باشد
معالجه آن در علاج قیله و فتق مذکور خواهد شد و آنکه سبب او یبوست
علاج غالب باشد ثقل را علامت او تناول الطعم یابس مجفف است و یا قلت

بیان معنی ایلاوس

مقدار

مقدار ان و حرارة غالبه مجففه و آنکه سبب او حرارة امعا باشد علامت
او شده عطش است و دوام سوزاک و گندبوی بد در براز و آنرا که سبب بسیاری
تحلیل بدن باشد بواسطه بسیاری راه رفتن و حرکت کردن علامت
او تقدم اسباب مذکوره است و آنرا که سبب یبوست امعا باشد علامت
او غثیان است و عدم براز و علاج آنکه سبب ثقل یابس باشد خوردن جلاب
است هر صباح از بنفشه ده درم و از ترنجبین پانزده درم بر وجهی که رسم است
ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن جلاب مفتح قبض و غذا ماش مقشر
و نخود مقشر با شیره مغز بادام و مرغ فربه و شوربای چرب باید خورد تا در اجابت
طبیعت امداد نماید و یا شربت بنفشه بیست درم و ترنجبین ده درم و فلوس
خیار شنبر پانزده درم و شیرخشت ده درم در آب گرم حل کرده نیم گرم باید داد
یبوست امعا و در یبوست اثقال و تحجر آن ازین جلاب باید داد از زنجبیل و تخم تره تیزک
از هر یک ده درم مجموع را دو رطل آب باتش نرم طبخ باید کرد تا یک رطل بماند
و بعد از ان صاف ساخته و پانزده درم ترنجبین در و حل کرده و ده درم روغن
کنجد و مقدار بیست درم ازین باید نیم گرم خوردن و آن قسم را که سبب حرارت
امعا است حرارت امعا علاج خوردن جلابست هر صباح از قند سفید ده
درم و ترنجبین ده درم و آب هندوانه شیرین بیست درم مخلوط کرده باید خورد
و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام و کدوی تر یا جلاب از بنفشه تر و تخم
کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم قند سفید ده درم و ترنجبین ده درم
مجموع را چنانکه رسم است ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن و یا باین

و یا معده و یا جگر

و تخم حلبه

اجزا که مذکور میکردد حقنهٔ نافعه حقنه باید کرد بابونه واکلیل الملک وبنفشه خشک
یا تر ونیلوفر وتخم خبازی که مراد بآن معجه دختر کان است وبرک خطمی وسبوس
کندم ولبلاب وپرسیاوشان از هر یکی یک کف عناب وسبستان از
هر یک بیست عدد مجموع ادویه در سه رطل آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا
یک رطل بماند وبکر باس صاف ساخته لعاب اسبغول ولعاب تخم ریحان
وروغن بنفشه بادام وفلوس خیار شنبر وترنجبین از هر یک ده درم در این
مطبوخ حل کرده ودیگر بار صاف ساخته ونیم کرم در محقنه ریخته در تابستان
صباح یا بیگاه ودر زمستان بوقت نیم روز عمل باید کرد بدو دفعه علاج
تهلیل بدن وعلاج در آن قسم که سبب بسیاری راه رفتن وتحلیل بسیار از
بدن باشد بخوردن جلاب هر صباح از بنفشه مربا که خمیرهٔ بنفشه می
نامند وشربت خشخاش هر کدام که حاضر باشد ده درم بکلاب کرم یا
بآب کرم بر نهار باید خوردن وغذا از نشاسته وروغن بادام شیرین یا
ویا از شیرهٔ آرد میده همچنان که جهت پالوده از آرد میکیرند وشوربای
مرغ فربه موم روغن ومالیدن موم روغنی که از روغن بنفشه بادام ساخته
باشند بر تمام بدن ودرین موم روغن اندکی لعاب خطمی وکتیرا نیز باید
که باشد وخوردن حلوایی که از نشاسته وروغن بادام باشد از قند
سفید یا نبات وخوردن مسکه ونبات با قدری نان خمیری نرم نیز مفید
است وماء اللحم جرب نیز مفید است ومسکن علیل هر باید که در مهب
شمال وخوش هوا باشد علاج ایلاوس وعلاج در آن قسم که ایلاوس

دستور مصروف

و یا شراب بنفشه م

است وبدترین اقسام است ومهلکترین آن علی الاختلاف الاقوال
بین الاطبا که نزد بعضی سبب پیچ وتاب افتادن در روده است وعدم
نفوذ ریح ونقل از امعا ونزد بعضی سبب یبوست نقل است در امعا
چنانکه در اول این مقاله اشارت بآن واقع شده بهر تقدیر خوردن فلونیا
رومی است تا تخدیر حس کند وموجب سکون وجع باشد صفت افلو
نیای رومی واجزاء آن برین وجه است فلفل سفید وبذر البنج سفید
از هر یک ده درم افیون پنج درم زعفران سه درم فرفیون وعاقرقرحا از
هر یک یکدرم مجموع را کوفته وبیخته وبمقدار تمام ادویه عسل صافی خلط کرده در
ظرفی باید نهاد وشت ومقدار خوردن این معجون بوقت حاجت واضطرار
سه درم است واین معجون را وقتی باید خورد که از معالجات وتدبیرات
دیگر مایوس شده باشد زیرا که در تخدیر حس اگر چه تسکین حاصل میشود اما
غلظت ویبوست ماده مرض زیاده میشود پس از علاج اصل که تلیین طبیعت
است بأشربه وحقنه می باید که معالج غافل نشود خوردن معاجین مذکوره معجون
فلافلی وشهریاران وسفرجلی مسهل که در علت قولنج مختار است وبغایت
مفید از هر کدام که موجود باشد مقدار خوردن پنج مثقال است با ... اندکی
آب کرم وبا این اجزا که مذکور میکردد حقنه باید کرد اگر طبیعت بتدابیر سابقه
اجابت نکند بابونه وشبت وحلبه وتخم کرفس وبادیان نیم کوفته از هر یک ده
درم انجیر خشک بیست عدد سپستان ومقل جاوشیر از هر یک دو درم مجموع
ادویه را در پنج رطل که قیاسا دو نیم کاسه رسم میشود بآتش آهسته طبخ

ایلاوس

حقنهٔ نافعه

باید کرد تا نیم کاسه بماند و بکرباس صاف ساخته بجهت شرب روغن کنجد یا
روغن بید انجیر ده درم آب کامه و بوره و نمک طعام از هر یک یکدرم
دران حل کرده نیم گرم عمل باید کرد و باید که این مطبوخ را در یک روز بده
دفعه عمل کند و بعد از هر عمل صبر باید نمود تا ماده علت منقلع و منقطع شود

و اگر روغن زیت هر کدام حاضر باشد ده درم و عسل طبرزد پانزده درم

بیان معجون شهریاران و معجون شهریاران که درین علت آزموده و
مفید است بدین اجزا باید ساخت هلیله کابلی منقی از دانه و بلیله و
آمله از هر یک ده درم فلفل گرد دو درم فلفل دراز و زنجبیل و دارچینی از
هر یک سه درم قاقله کبار دو درم خیربوا که مراد بان قاقله صغار است و شیطرج
از هر کدام پنج درم نارمشک چهار درم تربد سفید تراشیده مجوف دوازده
درم محموده پنج درم زعفران ده درم قند سفید سی درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بوزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته و نیک برهم زده در ظرفی باید برداشت
روغن سداب و خوردن این معجون بوقت حاجت سه درم است بر نهار و
علیل را باین روغن که مذکور میگردد می باید مالید بستانند آب سداب و آب برگ کرفس
از هر یک سی و سه مثقال و زیره و نانخواه و تخم کرفس از هر یک پنج درم مجموع
را در آب سداب باید جوشانیدن تا از سه حصه یک بماند بعد از ان روغن
زیت یا روغن کنجد از هر کدام که حاضر باشد نیم رطل که چهل پنج مثقال
باشد بان آب آمیخته بآتش آهسته باید جوشانید تا آب فانی شود و
روغن صاف بماند و اعضا را باین روغن نیم گرم ساخته چرب باید کرد **بیان**
معجون سفرجلی و معجون سفرجلی که درین مرض نافع است باین اجزا

یک حصه

نیکند پس بعد از وقوع متقاضی قی است و این اخلاط موجبه یا صفراوی است
یا بلغمی یا سوداوی یا دموی و آنکه صفراویست علامت او تلخی دهن و خشکی
آن و عطش غالب است و سوزاک در معده و اندوه و تلواسه و بیرون آمدن
صفرا با قی و علاج درین مقام تنقیه معده است از تخم بقی و هر صباح جلاب از آب
انار نیم ترش مقدار سه اوقیه که بیست و دو نیم مثقال باشد باید خوردن یا ده
درم قند سفید با شربت ناربودینه یا شربت غوره یا شربت سیب ترش
و غذا آش ترش که درو اندک قند باشد با شیره مغز بادام و گوشت مرغ
و جوجه آش نخود مقشر باید کرد و یا آش تمر هندی و یا از زرک و اگر در قی افراط
شود معده علیل را باب بهی یا آب سیب و صندل سفید و سرخ و گلاب ضماد
باید کرد و اندکی کافور نیز باید آمیخت **سفوف** و قدری مشک و ازین سفوف که مذکور میشود
اختیار باید کرد گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم ریوند چینی و کهربا و عود از
هر یک یکمثقال سماق و زرک و دانه انار از هر یک پنج درم پوست ظاهر پسته
یکدرم مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف یکمثقال است
و معده را باین ادویه طلا باید کرد و اقاقیا و مشک کعک و گل سرخ و سعد و
کندر از هر یک پنج درم مجموع را کوفته و بیخته و باب برگ مورد تر اگر موجود
باشد و الا برگ مورد خشک را باید جوشانید و باب او ادویه مذکوره
را خمیر کرده بر فم معده طلا باید کرد و یا پوست تازه بیرون پسته سه درم و
عود یکدرم و نیم تخم مجموع را کوفته و بیخته با شربت غوره باید خوردن **مجرب**
دافع قی صفراوی و شربتی که قی صفراوی را تسکین دهد باین نوع

بیان قی صفراوی

اطلیه

داب غوره

است آب انار ترش و آب بهی و آب سیب ترش و آب زرک از هر یک
یکمن شرعی و تمر هندی شصت درم که چهل مثقال باشد مجموع را در دیگچه
باتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و بعد از آن مصطکی و عود از هر یک
دو درم در خریطه کرده و دهنش محکم بسته درین آب باید جوشانیدن
و بعد از آن دیگ را فرود آورده خریطه را در دیگ نیک مالیده وا
ثفل آنرا دور باید کرد و مقدار نود مثقال قند سفید با آن آمیخته و دیگر بار
باتش ملایم طبخ باید کرد تا بقوام آید و سرد ساخته در ظرف چینی نگاه باید
داشت و بوقت حاجت ازین شربت مقدار خوردن ده درم است

باب سرد **حبس قی بحرانی مهلک است** و اگر بسبب حدوث قی دفع بحرانی با
در قطع و حبس او خوف هلاک است مگر که بافراط انجامد و قی موجب هلاک
گردد آن زمان باید حبس کردن باشربه موافقه مقام **بیان قی بلغمی و سوداوی** و اگر
قی بلغمی باشد یا سوداوی علامتش قلت تشنگی و سوزاک است و
ترشی طعم دهن و آنچه بقی بیرون می آید و شوری آن و حدوث قراقر
و نفخ در شکم و تنفر از اغذیه رطبه و چربیها و علاج درین مقام تنقیه
معده است بقی کردن بماء العسل و شبت و نمک و کنگر زد که مراد صمغ
حرشف است و مراد بحرشف تراب القی است که در کتب این فن
در مواضع متعدده مذکوره مسطور است و تخم خطمی و خبازی و تخم
بان معجزه خرگان است و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و نمک طعام
و تخم ترب و آب بیخ او که نفس ترب است یا آب برگ او هر کدام که

حاضر باشد یا مجموع بحسب حاجت و در مقدار مناسب آب طبخ باید کرد و در
روغن کنجد باید آمیخت و بعد از خوردن نخوداب باید آشامیدن و اگر معده
باین تدابیر از خلط فاسده پاک نشود مقی را ازین قوی تر باید ساخت زیرا که
بلغم و سودا هر دو اخراج عاصی است و بالحاح قوی محتاج است و چنانچه
مکرر از ادویه مقییه مذکور شد از ان مقیی زیاده کرده بر وجهی که رسم است اختیار
باید نمود و در مطبوخ مقیی جوز القی مقدار دو دانگ زیاده باید کرد و هر گاه معده
از اخلاط بلغمی و سوداوی پاک شده هر صباح شربتی باید خورد ازین اجزا گلقند
عسلی ده درم بادرنجبویه سه درم و هلیله کابلی و زنجبیل پرورده از هر یک ده درم
و از گوارش کندر یا عنبر یا عود هر کدام موجود باشد یکمثقال دوا المسک شیرین
دو درم مقدار یکدرم بر ناهار باید اختیار کردن **آنچه حذر باید کرد** و این
تدبیر دایم و دستور العلاجی باید تا معده را التقویتی کند و از فواکه و شیر و جغرات
و گوشت ماهی و هریسه و طعامهای بسیار چرب حذر باید کرد و گاهی براه
رفتن حرکت باید نمود و در ریاضات معتدله که بسیار تعب نباشد باید
کوشید و اکثر غذا از نخوداب و شیره مغز تخم معصفر باید خورد یا گوشت
مرغ یا تیهو یا دراج آنچه ازینها موجود باشد و دارچینی باید در آش انداخت
و گاهی مطنجه از گوشت مرغ یا آب کامه باید پخت و خورد و اگر مانعی از سرفه نباشد
قائق از سرکه پودینه باید کرد اما اندکی شیرینی با آن ضم باید ساخت **سفوف**
نافع و سفوفی که نافع باشد از قی بلغمی باین اجزا ترتیب باید داد کندر و
مصطکی از هر یک پنج درم عود هفت درم حب الرمان یعنی دانه انار پانزده

درم قرنفل چهار درم پوست ترنج و تخم مرز نجوش از هر یک ده درم قاقله
وجوز بویا و بسباسه و سعد از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل
پنج درم پودینهٔ باغی چهار درم سک پنج درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
مقدار خوردن ازین سفوف بوقت حاجت بر ناشتا سه درم است
مثقال میشود **بیان قرص نافع** و قرصی که قطع وجس قی بلغمی و سوداوی
کند باین اجزا ترتیب باید کرد و این قرص بسیار مقوی معده است
پوست سبز پسته چهار درم عود و مصطکی از هر یک سه درم سک پنج درم
گل سرخ چهار درم مجموع را کوفته و بیخته و باب سیب خمیر کرده قرصها ساخته
خشک باید کرد و مقدار خوردن ازین قرص یکمثقال است بر ناشتا **بیان**
غثیان اما علت غثیان اگر از سبب بسیار خوردن طعام باشد علاج
او قی است باب گرم و دفع غذای موجب غثیان از معده و اگر آب گرم
کافی نباشد در حدوث قی ماء العسل و آب شبت و آب ترب و غیر
ذلک از انچه سابقا مذکور شد باید خوردن و قی کردن و بعد از قی کردن
گوارش مصطکی و امثال آن اختیار باید نمود **اگر سبب غذای ردی باشد**
و اگر سبب غثیان غذای ردی بد کیفیت باشد اگرچه مقدارش قلیل بود
علاج درین صورت نیز قی است باب گرم و غیر ذلک از مذکورات
بعد از ان تقویهٔ معده بشربت انار پودینه و رب ریواج و رب غوره
باید کرد **اشربهٔ بوب نافع** و اما این هردو در علاج صفراوی انسب
است و شربت بهی یا رب آن در تقویت معده و تسکین قی در غایت
خوبی است فعلیک به و شربت لیمو هم تقویهٔ معده میکند و هم تفریح
دل و هم مسکن قی است در اعلی مرتبه و اگر با شربت بهی ترکیب باید
اتم و اقوی باشد در مقصود و اما استعمال شربت نارنج در مادهٔ بلغم
اگرچه اطبا در تسکین قی تجویز کرده اند اما مضعف معده است مگر با مصطکی
آن استعمال کنند و ازین اشربه که تعیین یافته است با گلاب باید خورد شربت
ده درم گلاب ده درم با آب سرد قدری که در شربت کافی بود **سکنجبین**
سفرجلی و اگر سکنجبین سفرجلی یافت شود در غایت نفع است در علت مذکوره
خواه سبب بلغم باشد یا صفرا یا سودا بسیار نافع است و آب انار نیز
نیز منفعت بسیار دارد و غذا آش آب انار یا زرک یا غوره یا گوشت
مرغ باید داد یا تیهو یا کبک یا امثال اینها بخته باید داد و اما سبب در قی خون
علاج قی خون
و نفث که آن بر انداختن خون است از راه دهان اگر انفجار و شکافته
شدن رگی باشد یا انقطاع آن علاج درین مقام اگر قوت باشد فصد
کردن از باسلیق و خوردن شربت از صمغ عربی و تخم خرفه بلعاب
اسبغول و گل ارمنی و صمغ را نیک [illegible] کوفته و بیخته
و رب حب الآس یا رب بهی آمیخته نیک خلط کرده باید خوردن و یا
قرص کهربا و یا قرص طباشیر قابض از هر کدام که موجود باشد یکدرم با آب
بهی بر ناشتا باید خوردن و یا سه وقیه آب بهی و از کندر و صمغ عربی و گل
ارمنی و گلنار و سماق و خون سیاوشان هر یک یکدرم نیک کوفته و بیخته
و با آب بهی خلط کرده باید خوردن و یا از نشاسته بلوط و خرنوب هر یک سه مثقال

باب بهی باید خورد و یا جلاب از آب بهی و آب برگ زوف که مراد بآن لسان الحمل است و گلاب از هر یک ده درم و از قرص گلنار یکمثقال آمیخته و یا اگر وقت برگ تازهٔ تاک باشد از آب برگ او و گلاب از هر یک ده مثقال و از تخم زوف نقف داده یکمثقال با این اقراص که نوشته میشود اختیار باید کرد قرص که درین علت نافع است تخم ورد که مراد بآن بزرالحماض است و کندر از هر یک چهار درم قسط و شب یمانی که مراد بآن زاک بلوری است و اقاقیا و کهربا و آب افشردهٔ لحیة التیس که زنگان تکه سفالی میگویند از هر یک یکدرم مجموع را کوفته و بیخته و بآب سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یکی یکمثقال و بوقت حاجت یکقرص را در شیرهٔ تخم خرفه نقف داده سه وقیه که بیست و دو نیم مثقال باشد باید خوردن ضماد بهر معده و معده را باین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید و اقاقیا و سک و رامک از هر یک دو درم مجموع را نرم کوفته و بیخته و بگلاب یا بآب برگ تاک تازه خمیر کرده و اندکی سرکه دران چکانیده و اندکی آب برگ مورد نیز و بر فم معده ضماد باید کرد بیان آنچه حذر باید کرد و غذا درین مقام آش سماق سماق است با مغز بادام شیرین و کشمش یا گوشت مرغ و از آب ترنج با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مذکور و یا از آب زرک با کشمش و گوشت مذکور و باید که علیل درین مرض حمیت و سکوت اختیار کند و از موجبات غضب و جمیع اعراض نفسانی حذر نماید و اگر سبب قی کردن خون ضربه و سقطه باشد که عارض سینه و آلات تنفس شده باشد علاج درین مقام آنست که هر صباح

و گل ارمنی هر یک یک درم و صمغ عربی نقف داده

یک درم گل سرخ گلنار و سماق و صندل از هر یک سه درم

و یا گلاب

بیان آنچه سبب ضربه باشد

از قرص کهربا یکمثقال و از گل مختوم و گل ارمنی و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم همه را نیک کوفته و بیخته با شیرهٔ تخم خرفه نقف داده باید داد و بر موضع ضربه یا سقطه ضماد ازین ادویه باید کرد ماش و مغاث و اقاقیا و صندل سرخ و سفید و گل ارمنی و صبر و زعفران از هر یک سه درم مجموع را کوفته و بیخته و بآب برگ مورد یا بآب برگ خرفه مخلوط ساخته ضماد باید کرد و اگر با قی کردن خون و نفث سرفه بقوت باشد علاج درین صورت خوردن جلاب است هر صباح از تخم زوف نقف داده و صمغ عربی نقف داده صفت قرص که نافع است و قرص کهربا و گل مختوم هر یک نیم درم با شربت عناب یا شربت خشخاش از هر کدام که موجود باشد ده درم یا با عرق زوف یا با شیرهٔ خرفه و غذا ماش مقشر نقف داده با شیرهٔ مغز بادام بریان کرده با گوشت مرغ خانگی یا طیهوج یا دراج نیم کباب درین ماش پخته باید خوردن و خوردن این قرص درین علت بغایت نافع است و اجزاء ترکیب آن برین نوع است تخم خرفه و کتیرا و کهربا و عصارهٔ لحیة التیس که بعضی سابقا مذکور شده و تخم خشخاش سفید از هر یک سه درم و کهربا و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک اگر دو درم نیز باشد جایز است و گل قبرسی و گل مختوم و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته از هر یک دو درم مجموع را کوفته و بیخته و بلعاب اسپغول خمیر کرده و قرصها باید ساخت و یکمثقال بوزن ازین قرص در شیرهٔ خرفه باید داد قرص دیگر که مسکن است و قرص دیگر که فی الحال مسکن باشد مرجان سفید و گشنیز

ضماد

قی خون که سبب ضربه باشد

و یا عرق آب ترکی

سه درم

خشک و مروارید ناسفته و شاخ سوخته کوزن و ودع سوخته که مراد باین
کربا است و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و نشاسته و تخم
خرفه و خون سیاوشان از هر یک پنج درم و طباشیر و صمغ عربی از هر یک
دو درم مجموع ادویه را کوفته و بیخته و باب بارتنگ خمیر کرده قرصها باید ساخت
هر یکی بمقدار یکمثقال و باب خرفه یا شربت بهی ده درم یک قرص حل
کرده باید خوردن اما این قرص را در صورتی باید داد که سرفه نشده باشد

و اله باب نا المحل قرصها زنده

بیان آنچه پرهیز از آن لازم است و صاحب این علت باید که از
بلند سخن گفتن و غضب کردن و دخول حمام و از جمیع اعراض نفسانی و
حرکات بدنی اجتناب نماید چنانکه مذکور شده و آرام و سکوت اختیار
نماید و مسکن علیل در مکان بارد و مهب شمال باید که باشد و اگر با این
علت تب نباشد غذا از کباب مرغ که در و گشنیز باشند و شور نباشد
باید داد و اگر سرفه نباشد کباب را با ترشی سماق یا انار باید پخت و اگر
تب باشد اناله رقیق از نشاسته و شیرهٔ تخم خشخاش باید داد با اندکی
قند سفید **بیان تشنگی غالب** و اگر تشنگی بر صاحب علت غالب باشد
در آبی که می آشامد قدری گل مختوم یا گل ارمنی یا طباشیر آمیخته باید داد
صفت سفوف نافع و از جمله سفوفی که درین مقام نافع است تخم قوبیا باز
و کهربا و طباشیر از هر یک چهار درم ریوند چینی و اقاقیا از هر یک سه درم
تخم خرفه و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و گشنیز خشک نقف داده و شاخ
سوخته کوزن از هر یک شش درم گل قبرسی ده درم تخم اسبغول و تخم زوف

حاضی برید

نقف داده

نقف داده از هر یک سه درم مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته غیر اسبغول که او را
نمی باید کوفتن و مجموع را با هم آمیخته مقدار دو درم ازین سفوف باید
قاشق آب سرد با شیرهٔ خرفه باید خوردن **بیان ریختن خون معده** و گاه سبب
قی کردن خون ریختن خون است از عضوی دیگر بمعده بطریقی که آن را ادراک
نمی توان کردن مثل خون رعاف که از جانب داخل از راه حلق بمعده فرو آید و
علاج او علاج آن عضو است و گاه سبب قی کردن خون بستن خون است
در معده و علامت او نافض و لرزیدن است و عرق سرد و حدوث غشی و
کرب و اندوه و هول و تلواسه و هر لحظه دل بر هم زدن و علاج آن قی کردن است
باب گرم که در و شبت و فوتنج نهری جوشیده باشند **بیان خاصیت انفحه** و یا بخوردن
انفحه خرگوش است باب بادرنجبویه و مراد بانفحه پنیرمایه اوست که از معده
بچه او میگیرند و در بسیاری از علاجات امراض در می آید و درین علت بسیار
نافع است زیرا که از خواص انفحه اینست که هر چه جامد و بسته از آن میکند
گداز دو هر چه ذایب و سایل است آن را می بندد و ازین جهت در معالجه
اسهال است قویه یکی از ادویهٔ نافعه مجربه اوست اگر چه جمیع انفحهارا همین
خاصیت است اما از آن خرگوش درین افعال و تاثیرات اقوی است
بیان نفث که بسبب ریش باشد و اگر نفث و بر انداختن خون بطریق
قی کردن نباشد ولیکن بسبب ریشی که در سینه واقع شده است باشد
که بحدوث نزلها حادث میشود **قرص مجفف ریش سینه** و علاج درین
مقام خوردن قرص است باین اجزا که مذکور میگردد تخم قوبیا و تخم زوف از هر
جزء حاضی

علامة او آفة النفوذ معده

بیان بستن خون در معده

و تنقید نفس

چهار درم : درم گل مختوم یا گل ارمنی

یک سه درم گل مختوم یا گل ارمنی یا گل قبرسی از هر کدام که حاضر باشد و
شادنج عدسی و طباشیر و مروارید ناسفته از هر یک یکدرم کهربا و شب
یمانی و شاخ سوخته گوزن از هر یک دو درم نشاسته و کثیرا و عصاره
لحیة التیس یعنی آب افشرده تکه سفالی از هر یک دو درم مجموع ادویه را نرم
کوفته و بیخته و با آب برگ زوف یا بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها
باید ساخت هر یکی بوزن یکمثقال و مقدار خوردن بوقت حاجت ازین
قرص یکعدد در شیرهٔ خرفه بیست مثقال یا شربت بهی هفت مثقال با
قدری آب سرد که در شربت کافی باشد باید خوردن استعمال ادهان
و سینه را بموم روغنی که با آب برگ خرفه و روغن گل ساخته باشند ضماد
باید کرد و اگر مجموع آب خرفه و روغن ده درم باشد اول سه مثقال موم را
در روغن گل باید گداخت و زمانی صبر باید کرد تا سرد شود آنگاه آب
برگ خرفه با آن آمیخته و نیک بر هم زده بوقت حاجت بر سینه باید مالید
والله اعلم

مقاله ۶۸ در بیان هیضه

که از امراض و علل
مهلکه معده است و در تعریف هیضه چنین گفته اند که الهیضة حرکة من
المواد الغذائیة الغیر المنهضمة الفاسدة فی المعدة یعنی هیضه حرکتی است
از ماده های غذائی هضم ناشده تباه گشته در معده و ازین مواد فاسده
هر کدام که لطیف و صفراوی است یعنی قریب الاستحاله بصفراست از
غذا و بر فوق مواد بیرون آمده است و این از اوصاف صفراست و اینها
بعد الغثیان بقی رفع میشود و آنچه ازین مواد غلیظ است و بجانب سفل مایل

ابرضه

او را طبیعت پیش از وا سهال دفع میکند بیان علامات و علامتش آنست که
قی صفراوی می آرد و کرب و غثیان و کدورت معده و درد او و قرار در امعا و سردی
دست و پا و رفتن چشمها بغور و باریک شدن بینی و چسپیدن پوست
روی و خشک شدن و غبار آلود نمودن او و بسیار است که این حالت غالب
میشود و موجب حدوث غشی است و سقوط قوت و سقوط نبض و این موجب
هلاک است بیان معالجه و علاج درین مقام اگر بدن قوی باشد و ضعیف نحیف
نباشد قی کردن است بخوردن آب گرم و روغن کنجد و اخراج غذای فاسد
بتمام از معده و بتکرار قی باید کرد فصد و هر گاه معده از غذا فاسد نقی تنقیه
یافت و تمام تسکین شده و اعراض ردیه دور گشت تقویت معده بسفوف
حب الرمان باید کرد مقدار پنج درم و یا بقرص طباشیر قابض با شربت یا آب
بهی ده درم و قرص طباشیر یکمثقال در قدری آب سرد و غذا آش سماق با شیره
مغز بادام و یا بتقویت معده بشربت انار پودینه باید کرد و یا با آب انار قاینی
امرود یا شربت سیب ترش از هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم با طباشیر
نیم درم و یا پوست ظاهر پسته که بروی استخوان اوست یکمثقال نیک
کوفته و بیخته طریق ساختن ناربودینه و بشربت ناربودینه آمیخته باید خورد
و اگر رب بهی و رب انار ترش برابر و قدری پودینه که بوزن دو مثقال باشد و ربها
هر یک جبل مثقال و قند سفید پنجاه مثقال و آب نیم کاسه و گلاب مقدار یک پیاله
باهم آمیخته و قند دران آمیخته با آتش آهسته بقوام باید آورد و بوقت فرود
آوردن و یک دو مثقال برگ پودینه تازه و اندکی سکر که انداخته و نیک برهم

غذا ... ربوب ... یا آب بعد ... [illegible]

زده فرود باید آورد و در ظرفی پاک باید گرفت و مقدار خوردن از این ده مثقال
است با آب برف یا آب یخ و اگر درین شربت بجای پودینه سرکه بود قنبه
کنند صواب باشد و بر معده علیل ازین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و
سفید و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب برگ آس و آب بهی و آنچه از ادویه
کوفتنی است باید کوفت بمبالغه و باب برگ مورد که مراد بآن برگ آس است
آمیخته بر معده ضماد باید کرد و باید که بخرقه سرد ساخته این ضماد را بر فم معده
نهد تا معده را از و بُرودتی حاصل شود که در دفع این تشویش قوی نافع است
خواب کردن و رایحه طیبه بوییدن نافع است و باید که بهر حیله که میتواند خواب کنند
که در غثیان و قی چیزی از و انفع نیست و باید که بمشام علیل از روایح طیبه رسد
مثل بوی سیب و بوی بهی و امرود و آنچه قابض باشد از فواکه علاج غشی
و اگر علیل را غشی حادث شود بر روی او آب سرد و گلاب باید پاشید و هر دو
بازو و هر دو ساق او را محکم باید بربست چنانکه بدرد آید و موجب شعور شود
و هر دو کف پا را نیک باید مالید که در ازاله غشی نیک موثر است و هرگاه
بشعور آید شربت سیب یا شربت بهی از هر یک که موجود باشد ده مثقال
با گلاب و آب سرد باید داد و غذا نان که در شربت بهی یا آب بهی تر کرده
باشند چند لقمه باید داد یا نان کعک در شربت سیب باید داد و مراد بنان
کعک بکسمات دو واتشه است یا در شربت بهی یا دوغ ترش باید داد
اگر قی مفرط باشد و اگر چنانچه اسراف در قی و اسهال شده باشد مناسب
آنست که دوغ گاو بی روغن گرفته و سنگتاب یا آهن تاب کنند و مراد به

سنکتاب

نبیج و آشی که در و داروهای گرم انداخته باشند علامت او تقدم اسهال است
و عطش و سوزاک در امعا و بیرون آمدن خلط تیز صفراوی بقی یا با اسهال
بیان آنچه بسبب بلغم شور باشد و یا سبب در حدوث این علت خلط بورقی
است یعنی بلغم شور و تیز و علامت او ثقل است و قراقر و تشنگی و بسیار
آب از دهن انداختن و ظهور بلغم در براز بیان آنچه بسبب بلغم غلیظ باشد و یا سبب
این خلط غلیظ لزج چسپیده است که چنگ در امعا زده است و علامت
آن قلت تشنگی و بسیاری آب دهن است و ثقل و تمکن وجع در مکان واحد
و عدم انتقال او از آن محل و علاج در نوع اول تحلیل ریح است با دویه
شکننده باد و بخوردن جلاب هر صباح از بادیان مشهور و بادیان رومی
از هر یک سه درم یا گلقند عسل ده درم اول ادویه را در یک و نیم پیاله آب
با آتش ملایم باید جوشانید تا نیمه بماند و از کرباس گذرانیده و گلقند مذکور
در و حل کرده نیم گرم باید خورد و غذا نخود آب با زیره مغز تخم معصفر باید داد
یا معجون زیره که کمونی مرزا مند با آب بادیان جوشیده یک مثقال با دیان در و
جوشیده باشد باید خوردن یا از معجون کمونی بر نهار مقدار دو درم باید خورد
بیان سفوف و یا این سفوف که مذکور میکردد باین اجزا سداب و فلفل
از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بر نهار سفوف باید ساخت و اگر با مغص اسهال
بلغم باشد با این ادویه تسکین باید داد تخم ترا تیزک سه درم و تخم رجاج
سه درم هر دو را نف داده و بروغن گل چرب کرده سفوف باید بردن سفوف
ملین و یا سفوف مقلیاثا که مراد همین تخم ترا تیزک است باید ساخت و مقدار

یکمثقال آب سرد باید خوردن واگر تلیین طبیعت مطلوب باشد ازین سفوف
باید داد و بادیان و تخم کرفس و برگ سداب از هر یک چهار درم و شکر سرخ
نیم وزن تمام ادویه مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با شکر آمیخته مقدار خوردن
ازین سفوف دو مثقال است بوقت حاجت و یا جلاب خسکنجبین باید که مراد
بان عسلی است که زنبور عسل آنرا در کوهها و بیابانها نهاده است و در کوهها
روم و تبریز و شیراز بسیار پیدا می شود و از برای مداوات و معالجات آورده
بعطاران میفروشد و آن عسلی خشک است از وی ده درم با بادیان سه درم
و قدری آب بان امیخته باید خوردن و بر شکم علیل ضماد بابونه باید کرد و شکم را بابونه
گرده گرم نگاه باید داشت و علاج در نوع ثانی از انواع مذکوره خوردن جلاب است
هر صباح از تخم اسبغول و تخم زوف و تخم ریحان از هر یک دو درم با ده درم
قند سفید در قدری آب که طعم شربت بی مزه نشود اول تخمها را ناکوفته نیک
پاک باید کرد و از گرد و غبار شسته در شربت خلط کرده باید خوردن و نخوردن
تخمها را نکوبد خصوصاً اسبغول که کوفته او برودهٔ می چسبید و مهلک است
و یا مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بی از هر یک ده درم و اسبغول و تخم ریحان
و تخم زوف از هر یک سه درم و طباشیر سفید و گل ارمنی از هر یک یکدرم
مجموع ادویه را غیر از تخم اسبغول و تخم ریحان کوفته و بیخته و بروغن بادام
چرب کرده با روغن گل مقدار چهار مثقال باید خوردن و چکانیدن روغن
بادام نیم گرم بر محل وجع بر معده مفید است و صاحب این علت از شراب
باید که اجتناب نماید و علاج در نوع ثالث خوردن آب انار ترش است

از هر یک سه درم نخود اه دو درم

غذا مزوره یخنی با شیره بادام
و کدو تازه مناسب است

مقدار سه وقیه که بجهت دو دو نیم مثقال میشود و قند هفت مثقال با او آمیخته باید
خوردن و یا اسبغول دو درم پاک کرده همچنان درست در گلاب باید زد تا لعاب
دهد و باید خورد لعابات و یا لعاب دانه بهی یا لعاب اسبغول از هر کدام
که باشد ده درم با آب برف باید خوردن و درین معالجه تاخیر کنند بهتر است
اگر چنانچه وجع شدید نباشد زیرا که خوردن لعابات بافراط موجب مورث
زلق الامعاات و ضعف معده دا اما اگر وجع قوی باشد و با آب سرد دهند بود
فایده دارد دیگی آنکه لعاب بذات خود مسکن است بلعابیت که دارد و مشابه لعابیت
که بر سطح معده است که او را از آفاتی که بر و مرور میکنند نگاه میدارد و چون
بارد بالفعل باشد برودت موجب تکثیف و تخدیر عضو ماوف است و این
هر دو غرض درین مقام مطلوبست زیرا که روده عضویست که جرم رقیق دارد
و بمرور اخلاط خراشیده و تراشیده میگردد و چون ببرودت او را کثافت
حاصل شود روده سوراخ نمیشود و ملاحظه طبیب درین وقت اینست و خوردن
شیره خرفه مقدار بجهت دو دو مثقال با نیم درم طباشیر و هفت مثقال قند بسیار
مفید است و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام است و علاج در قسم چهارم
تنقیه امعاست از ماده موجب علت بحقنه و منع از خوردن آب و هر صباح خوردن
جلاب از بادرنجبویه ده درم و شکر سرخ ده درم و غذا درین مقام نخود آب
است و تلیین طبیعت بابن مطبوخ باید کردن سنای مکی ده درم بنفشه سه درم
ترنجبین خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم عناب و سپستان هر یک ده
عدد بادیان و تخم کاسنی و عنب الثعلب از هر یک سه درم مجموع ادویه را در یک

شیره خرفه

مطبوخ مسهل

سنای مکی ۳ درم
و بجهت ادام

ونیم کاسه آب بآتش آهسته باید جوشانید تا نیم کاسه بماند و بکر یا بس صاف [وف]
ساخته ده مثقال فلوس خیار شنبر و هفت مثقال ترنجبین صافی با شکر
سرخ صاف کرده در وحل باید کرد و دیگر از پرویزن موی که در [تنه ... بعد از]
ظهور نفخ در وقت سحر اختیار باید کرد و علاج قسم پنجم آنست که تنقیه
باید نمود و تنقیه رودها بحقنه و بخوردن جلاب از بادیان و بیخ سوسن
تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال و از گلقند عسلی هفت و نیم مثقال
اول ادویه را در قدری آب مناسب حال طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف
ساخته و گلقند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید آشامید و غذا نخوداب با [شیره]
مغز تخم معصفر باید داد و در آش اندکی دارچینی باید انداخت بیان بلغمی
و اگر ماده بلغم بیشتر باشد قدری فلفل نیز باید انداخت و قی باب گرم
در و شبت ترب با آب برگ ترب با ماء الاصول با کنگر زد و اندکی عسل
در و خلط کرده باید خوردن و زمانی صبر کردن اگر بخود اجابت نماید [والا از]
مرغ را بر وغن کنجد چرب کرده و بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و [تنقیه]
برای تنقیه رودها باید کرد چنانکه در معالجه قولنج و غیر آن سابقا مذکور
و احتیاج بنکرار نیست و اگر معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شده باشد
تقویت معده بگوارش کند با عود یا عنبر یا مصطکی و امثال اینها باید کرد
از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن یکمثقال است و غذا [در این مقام از]
قلیها که در ان ادویه حاره باشد اختیار باید نمود و سبب [در حدوث ...]
در معده و امعا یا اغذیه نفاخه است بیان حدوث نفخ در امعا و خوردن

غذا النور با مرغ فربه و پاره
و اندکی زعفران و یا سیر فارسی
و تخم ... و یا تمکه
یا گلوی
و اقمر از ... کدام
قراقر و نفخ در معده و امعا

مثل تره و بادرنگ و میوه‌ها خصوصا که خام باشد و حبوب خام مثل نخود
تر و باقلی تر و امثال اینها یا بسبب بسیاری غذا باشد و یا بسبب کیفیت
ردیه و احداث نفخ شود و بدین سببها و یا بسبب بسیاری حرارت معده
و امعا که در لحظه مستحیل بنفخ میشود و یا بواسطه نقصان حرارت معده که بعد از
حدوث نفخ تحلیل ریح بکمال و تمام نمی تواند کرد و این سبب اقوی است
از حرارت در تحصیل نفخ و علاج درین مقام تقلیل غذاست و خوردن
معجون کمونی و اجتناب و حذر کردن از اغذیه نفاخه چنانکه در اسباب این
علت نموده شد ادهان حار نافع است و گاه گاه مالیدن و چرب کردن
شکم و معده خصوصا بروغن گرم محلل مثل روغن بابونه و مصطکی و ریاضت و دخول
حمام نیز نافع است و گاهی ازین سفوف نیز اختیار باید کردن تخم تره تیزک
و نانخواه و تخم کرفس و بادیان و فو تنج کوهی که مراد بآن کاکوتی است و بادیان
و ... از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با بیست مثقال شکر سرخ
بیخته ربار دیگر با هم نیک صلایه کرده مقدار خوردن ازین سفوف بوقت
حاجت سه مثقال است بر ناهار مقاله ۱۸ در بیان اسهال که از
امراض معده و امعاست و سبب اسهال اگر دفع فضول و اخلاط موذیه است و یا بحران
گر دفع خلط موذی در ان طبیعت از خود میکند و درین دو مقام حبس آن تجویز
زیرا که دفع او موجب نجات و خلاص است و حبس او موجب هلاک الا آنکه اسهال
بافراط انجامد و علیل را غشی شود و درین صورت حیله حبس او باید کرد و حبس و قبض
انقباضات و باره‌ودات است از اغذیه و اشربه و غیر ذلک بیان معالجات و از جمله

نفخ و نافعه
و ... ۲

درین صورت خوردن تلقا[illegible]

تدبیر درین صورت خوردن تلقان جو است با قند رفیده کرده قند هفت مثقال
باشد و تلقان ده مثقال و گلاب هفت مثقال با تخم [illegible] و تخم زوف
از هر یک دو درم پاک کرده و همچنان درست شسته به آب سرد که در برف یا یخ
سرد کرده باشند و گلاب دو درم باید خوردن مقدار پنج درم و قرص طباشیر
قابض یکمثقال و رب بهی هفت مثقال و نیم و این را نیز در آب یخ
باید کرد و غذا آش سماق با شیره مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب باید داد

بیان اسهال صفراوی

و اگر سبب اسهال ریختن خلط صفراوی باشد بمعده دفعة علامت
آن تشنگی شدید است و سوختن معده و تلخی دهن و زردی براز و
گزیدن آن مقعد او علاج درین صورت خوردن ربهای قابض است
مثل رب بهی هفت و نیم مثقال و قرص طباشیر قابض یکمثقال و قرص طباشیر
قابض یکمثقال و با گل ارمنی نیم مثقال یا رب سیب یا رب مورد [illegible]

ساختن قرص طباشیر

قرص طباشیر با همین اجزا باید ساخت طباشیر
یکمثقال صمغ عربی بریان کرده و مغز تخم قوتف داده و نشا[illegible]
یکمثقال و دو دانگ سماق و زرک منقی از دانه و گل ارمنی از هر یک یکمثقال
مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بلعاب تخم اسپغول خمیر کرده قرصها باید ساخت
هر یکی یکمثقال و در سایه خشک کرده بوقت حاجت یک قرص در رب
بهی هفت مثقال یا در رب حب الآس هفت مثقال با آب سرد باید
خورد و یا ازین سفوف باید اختیار کرد کشنیز خشک که در سرکه یکشب
گذاشته باشند و خرنوب شامی از هر یک سه مثقال و دو دانگ و

زوف
پاک کرده

سفوف نافعه

اسهال

پوست نیم رسیده خشک کرده و تخم قو از هر یک چهار مثقال طباشیر دو
مثقال و دانه انار بریان کرده سی و سه مثقال حب الآس و دانه زرک از هر یک
هفت و نیم مثقال سماق و تلقان سنجد و تلقان سیب از هر یک هفت و نیم
مثقال مجموع ادویه را درشت کوفته و بیخته باید نگاه داشت و بوقت حاجت
ازین سفوف دو مثقال در هفت مثقال رب بهی و سه قاشق آب باید خوردن

سفوف نوع دیگر

و سفوفی دیگر که فی الحال موجب قبض باشد سماق چهار مثقال
حب الآس هفت درم مازو و پوست انار از هر یک مثقال و نیم شاه بلوط دو
مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته اما درشت باید و مقدار خوردن از و یک
مثقال است با آب یخ یا آب برف سرد کرده باید خورد و غذا آش سماق با
گوشت دراج یا مرغ خانگی و یا کبک از هر کدام که موجود باشد و اگر در اسهال

ضماد نافع قابض

اسراف شود و مریض را ضعف مستولی گردد و تشنگی غالب آید باید که ازین
ادویه بر معده علیل ضماد کنند زیره و صندلین سفید و سرخ و اقاقیا با آب برگ
تاک اگر وقتش باشد یا با آب برگ مورد تازه اگر میسر باشد و یا خشک
جوشانیده و قدری ازین آب و قدری آب بهی یا با آب برگ گل تازه که [illegible]
باشد مجموع این ادویه را کوفته و بیخته و معده و امعا باید مالید یا با آب برگ [illegible]
که قوی بارد و قابض است یا گل ارمنی مجموع ادویه را کوفته و بیخته بر معده ضماد
باید کرد و هر صباح یکمثقال از قرص طباشیر با رب بهی باید خوردن و غذا آش
زرک با شیره مغز بادام و گوشت مرغ نیم کباب و بوییدن گلها که طبیعت آن
بارد یابس باشد درین علت نافع است مثل گل سرخ و گل بهی و گل [illegible]

تازه

موردو آنچه باین مزاج وطبیعت باشد بجای شربتهای مذکور دوغ
گاوی که روغنش گرفته باشند و آهن سرخ کرده تفتیده در و فرو
برده باشند با نان بکسمات دو آتشه باید خوردن مقداری که معده
ثقیل نشود و این علاج در حینی که تشنگی غالب باشد و تب نباشد
نیکوست اما اگر تب باشد موجب عفونت میشود و تلقان سنجد که در
گلاب نهاده باشند بسیار نیکوست **بیان اسهال با تب** و اما اگر سبب اسهال
انصباب یعنی ریختن مواد و فضول بلغم لزج چسپنده یا شور باشد
بیان اسهال بلغمی علامت او عدم رنگ براز است و بسیاری نفخ و
قراقر و عدم سوزش و حصول ثقل که لازم مادهٔ بلغم است و بیرون آمدن
بلغم با اسهال و اغلب آنست که اینچنین اسهال بوقت زکامات و نزلات
حادث میشود و علاج درین صورت قطع و ازاله سبب است بمعالجه
زکام و نزله و ازاله بلغم لزج و یا شور **علاج** بخوردن شربت گرم از قند
ده درم و حب الرشاد که تخم تره تیزک است یکدرم و بادیان ۲ درم
مجموع ادویه را در قدری آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و
مذکور در و آمیخته نیم گرم باید خوردن و هر جایگاه که مادهٔ موذی منقطع
شود و سفوف مقلیا تا مقدار سه مثقال با قدری آب سرد باید داد
و یا شربتی از تخم تره تیزک بریان کرده و تخم ریحان تف داده و صمغ
عربی برشته بروغن گل چرب کرده از هر یک یکمثقال مجموع را بایام
خلط کرده فرو بردن و یا احتقان بحقنه که قابض باشد باید کردن

حقنه قابضه و اجزاء آن اینست برنج سفید و عدس مقشر از هر یکی یک
کف دست و پوست انار هفت مثقال و برگ مورد خشک هفت مثقال
گلنار و مازو از هر یک پنج درم بلوط هفت و نیم مثقال مجموع را غیر برنج
و عدس نیم کوفته در دو کاسه آب بآتش ملایم طبخ باید کرد تا برنج و عدس
مهرا و لعاب دهد آنگاه از کرباس گذرانیده نیک باید افشردن و درین
مطبوخ کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک یکدرم آمیخته و نیک
برهم زده دو حصه باید ساخت و در یکروز بدو سه دفعه عمل باید کرد **سفوف
اسهال بلغمی** و ازین سفوف که مذکور میشود استعمال باید نمود که اسهال
بلغم را بغایت نافع است زیرهٔ کرمانی که چند روز در سرکه گذاشته باشند
هفت و نیم مثقال حب الآس هفت و نیم مثقال تخم ریحان ده مثقال بادیان
رومی و تخم کرفس از هر یک چهار و نیم مثقال سنبل و مصطکی و کرویا و خرنوب
نبطی از هر یک هفت مثقال و نیم مجموع ادویه را در شب باید کوفت و مقدار
خوردن از دو دو درم است **قرص قابض** و یا ازین قرص باید اختیار کردن
سماق و مثقال اقماع انار و گلنار از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته
و برب حب الآس یا رب بهی خمیر کرده قرصها باید ساخت هر یک یکمثقال و مقدار
خوردن ازین یکمثقال است در رب بهی ده مثقال **بیان اسهال سوداوی**
و اگر سبب اسهال ریختن اخلاط فاسدهٔ سوداوی باشد در معده و امعا
بر آنها علامت آن گزیدن و سوختن معده است و سواد براز و مدفوع و
خشکی فم معده و ترشی طعم دهان و زبان و بسیاری شهوت طعام و ابراز

ناگرفتن بدن از غذا و عجز از هضم و حدوث قراقر و جوشیدن براز و وقوع
و وقوع کیفیات ردیه بر علیل را و علاج درین مقام تنقیه معده و امعاست
از خلط فاسد سوداوی بحقنه لینه از آنچه سابقا مذکور شد و هرگاه که موجب
منقطع شود با قراص قابضه مذکوره مثل قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و
سفوف گل ارمنی و سفوف حب الرمان و سفوف مقلیاثا و اصلاح حال
سپرز نیز باید کرد که مقر و مکان سوداست جلاب قابض و هر صباح جلاب
از تخم ریحان اسپغول و تخم زوف و تخم ریحان و صمغ عربی و گل ارمنی و
از هر یک یکدرم تف داده با گلاب و آب سرد قدری که ملایم و مناسب
حال باشد باید خوردن و غذا کباب گوشت دراج یا تیهو یا کبک باید
داد و حذر از حموضات مطلقا باید کرد و از حلویات نیز کم باید اختیار نمودن
که بسیار مضر است والله اعلم بالصواب مقاله ۷۱ در بیان اسهال
خون و سحج و زحیر وسبب در حدوث اسهال خون یا انفتاح عرق است
یا انشقاق او و یا فتق و یا سبب حدوث سحج یا اسهال بسبب ضعف
ماسکه و یا سبب خوردن اغذیه و ادویه سمیه و علاج آن قسم که در و انفتاق
یا انفتاح باشد خوردن اسپغول و تخم ریحان و تخم زوف تف داده
از هر یک یکمثقال ~~و صمغ عربی تف داده از هر یک یکمثقال~~ و از صمغ
عربی تف داده دو مثقال اول صمغ عربی را کوفته و یا باقی تخمها آمیخته
و بروغن گل چرب کرده و یا بروغن بادام شیرین باید داد و اگر گوشتها گو
مرغ نیم کباب و یا طیهوج بریان و یا قرص کهربا و قرص طباشیر قابض و از

غذا جاورس مقشر و مغز بادام مقشر

از هر یک یکمثقال

سفوف

سفوف نشاسته پنج مثقال با گلاب آمیخته و بروغن گل یا بروغن بادام
شیرین چرب کرده باید فرو بردن بیان سحج واگر سبب اسهال خون
سحج در رودها باشد علاج او علاج سحج و مراد بسحج که از امراض ردیه مهلکه
رودهاست انخراط سطح داخل رودها یعنی تراشیده شدن است و بعض
اجزا از روده کسته شدن بسبب ریختن و مرور اخلاط تیز در رودها و علامت
او پیچاک قوی و درد شکم است و بسیاری تشنگی سفوف نافعه و علاج
او خوردن سفوف طین ارمنی است و یا سفوف نشاسته با گلاب و روغن بادام
شیرین و غذا قوناق مقشر است تف داده با شیره مغز بادام و دواجب
است که صاحب سحج از چیزهای ترش و شیرین حذر کند بیان زحیر و مراد
بزحیر حرکت مستقیم است که مبداء دفع فضله موذی میشود و عند الرجوع
بمکان قضای حاجت چیزی مندفع نمیشود الا قلیلی مخالط با خون رنگین
سبب در زحیر یا ریختن خلط حاده صفراوی است با معا یا رطوبتی
شود متقرح که شخص را بمکان قضای حاجت میدواند و علاج این علت
خوردن سفوف طین معروف است یا سفوف نشاسته یا رب حب الآس ده
درم و یا قرص کهربا یکمثقال و یا قرص گلنار یکمثقال یا رب حب الآس یا رب
بهی هر کدام که موجود شود و یا گل ارمنی یکمثقال با شیره تخم خرفه تف داده
سه و چهار مثقال باید ترکیبی که نافع جمیع است خوردن ترکیبی که اسهال
خون و سحج و زحیر را نافع است عصاره لحیة التیس بعض آب افشرده نکه سقاقل
و شاخ سوخته گوزن و گل ارمنی با گل مختوم اگر موجود شود و نشاسته از هر یک

سه مثقال و دو دانگ صمغ عربی تف داده دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته یک
مثقال ازین دوا با هفت مثقال رب حب الآس یا رب بهی باید خورد و غذا
قوناق مقشر تف داده با شیرهٔ مغز بادام و شیرهٔ خشخاش باید داد و گوشت
طیهوج یا مرغ خانگی یا دراج هرکدام یافت شود در آتش باید انداخت و خوردن
دوغ گاوی روغن گرفته که در آن آهن یا سنگ تفسیده انداخته باشند
مکرر امقدار نیم پیاله کلان درین علت بغایت نافع است و بیشتر از
نیم پیاله بغایت نباید خوردن اما باید که تب نباشد و اگر تب باشد مجوز
نیست زیرا که موجب تعفن و ازدیاد تب است **شیاف قابض** و اگر زحیر
تسکین نیابد این شیاف اختیار باید کرد افیون یک حبه کندر دو دانگ و ورق
گل که برگ اوست بخته مهرا شده سه مثقال و افیون زرده تخم مرغ یک زرده
مجموع را در هاون انداخته و اندک روغن گل در آن ریخته نیک صلایه باید کرد
و شافها باید ساختن هریک بطول دو بند انگشت خورد و بغلظ [illegible]
مقدار و بوقت درد این شافها باید برداشت **شاف دیگر** شافی [illegible] در
زمانی اندک قطع خون کند ودع سوخته و هرنگ که مراد بآن کرباسه است و گل
مختوم و گل ارمنی و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و آن علقی است مشهور که
در فصل بهار در کوه و دشت همه جا پیدا میشود و اقاقیا که عصارهٔ قرظ
تمام است از هریک دو مثقال مجموع ادویه را نیک کوفته و [illegible]
برگ زوف یا بآب برگ خرفه خمیر کرده شافها باید ساخت هریک بمقدار
که سابقا مذکور شد و بوقت حاجت باید برداشت **مقاله ۲**

دربیان زلق الامعا و آن اسهالی است بواسطهٔ ضعف معده که از برودت
حادث شده است و مراد بزلق الامعا آنست که هر غذا و طعام که بمعده
در آید بلحظه درنگ نکند و همچنان بی تصرف حرارت و تغیر بیرون آید
و این بسبب نقصان حرارت معده و ملساشدن و خشونت نماندهٔ و علامت
او همان عدم لبث و درنگ مذکور است طعام را در معده و بیرون آمدن
رطوبات همراه مدفوع و زردی بشره و بدن علیل و نحافت او و علاج او تنقیهٔ
رطوبات فاسده از معده بقی و بخوردن جلاب هر صباح از شبت و تخم
خربزه و عسل بامن نوع اول شبت و تخم خربزه را در قدری آب با قشر ملایم
طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده عسل در آن خلط باید کرد و باید آشامید
و لحظه صبر باید کرد اگر بخود اجابت کند بهتر باشد و الا پر مرغ بروغن گل چرب
کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و بعد از قی غذا اخشن اختیار باید
کرد که جرم معده و امعا را درشت سازد مثل آش سماق و حب الرمان
باده کوفته و افشرده آب از و گرفته و سفوفات قابضه باید خوردن
و بالجمله معالج را باید که صرف عنایت و اهتمام بخشونت و یبوست
معده باشد و تسخین او **سوء المزاج بارد** و اگر معده را سوء المزاج
بارد نیز باشد این ترکیب که مذکور میشود درین علت قوی نافع
است سنبل و مصطکی و مشک و عود از هریک یکمثقال مازو بریان کرده
یک شب در سرکه نهاده و اقماع انار که مراد محل گل اوست که میوه [illegible]
و گزمازو و تخم [illegible] و جفت بلوط از هریک دو درم طراثیث و سماق [illegible]

دربیان

وجع شدید احساس میکند و اورا سوزاک و اندوه حادث میشود وعلاج
با دویه قابضه مبرده باید کرد و هر صباح شربتی از قرص طباشیر قابض باید
داد یکمثقال در هفت ونیم مثقال رب حب الآس ویا قرص گلنار یکمثقال
با هفت مثقال رب بهی باید داد و با تلقان جو سه مثقال با هفت مثقال
رب بهی باید داد ویا تخم ریحان وتخم زوف وتخم ورد وصمغ عربی مجموع
داده از هر یک مثقال جمع کرده و بروغن بادام یا روغن گل چرب کرده و بگلاب
تر ساخته فرو باید برد ویا گل ارمنی ویا صمغ عربی نف داده از هر کدام که باشد
یکدرم با شیره خرفه مقدار هیت و دو نیم مثقال آمیخته باید خوردن و ازین
قرص که مذکور میشود اختیار باید کردن گل سرخ خشک و نشاسته وطباشیر
وصمغ عربی وتخم قثا از هر یک ده مثقال مجموع را کوفته وبیخته و بلعاب
[illegible] خمیر کرده قرصها باید ساخت و خشک کرده و مقدار خوردن
[illegible] یک مثقال است در رب بهی و ازین ادویه مذکوره
[illegible] کرد صندلین سفید و سرخ و رامک وحضض و پوست انار وگل
ارمنی و اقاقیا از هر یک برابر مجموع را کوفته وبیخته و با آب برگ تازه
[illegible] اگر وقت باشد یا با آب برگ مورد اگر موجود شود والا با آب
[illegible] الثعلب و غذا درین صورت قوناق مقشر باید داد با برنج نف
داده یا شیره مغز بادام بریان کرده و تلقان سنجد نیز بغایت نافع است
ترکیب نافع وخوردن ازین ترکیب که مذکور میشود بسیار نافع است
شاه بلوط وحب الآس از هر یک سه مثقال کشنیز خشک نف داده

زلق الامعا

با هفت

پوست خشخاش

ضماد

وگلنار وحب الآس از هر یک سه ونیم مثقال مجموع ادویه را کوفته وبیخته
یکمثقال صباح ویکمثقال بوقت خواب اختیار باید کرد اما ادویه را درشت
باید کوفت **بیان سفوف مقلیاثا** ویا از سفوف مقلیاثا با آب سرد
باید خوردن و اجزاء ترکیب او برین وجه است هلیله و آمله و بلیله
از هر یک سه مثقال در روغن زیت باید جوشانید و زیره در سرکه خوابانیده
وتخم ترا تیزک نف داده وتخم کندنا از هر یک چهار ونیم مثقال تخم کرفس
و بادیان رومی که بعربی انیسون می نامند هر دو باید که در سرکه خوابانیده و نف
داده باشد از هر یک دو نیم مثقال و مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و عود هندی
از هر یک دو درم سیاه دانه دو مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته وبیخته ازین سفوف
هر صباح برنهار یکمثقال با اندکی آب سرد اختیار باید کرد و در وقت خواب نیز یکمثقال
بهمین طریق **حبوب نافعه** ویا ازین ترکیب که مذکور میشود باید اختیار کرد
کندر و پوست انار ترش و خرنوب نبطی از هر یک دو درم عود هندی
سک از هر یک یکدرم مجموع ادویه را نیک کوفته وبیخته و با آب [illegible]
کرده حبها باید ساخت هر یکی یکمثقال و هر صباح برنهار یک حب با اندکی
آب سرد باید خوردن **بیان آنچه بسبب قرحه باشد** و اگر سبب زلق الامعا
بثره و قرحه حادثه باشد در معده و امعا و باین سبب غذا بر معده
ثقیل می آید و بوقت مرور غذا سبب وجع میشود و طبیعت او را بهیجان
میکند علامتش آنست که طعام هضم ناشده دفع میشود ویا طعام از جوف
وریم همراه بیرون می آید از مقعد و در وقت مرور غذا علیل درد های

بلیله

تراتیزک

سعد

سماق خمیر

ویحم قوّا از هریک دو مثقال ونیم مجموع را کوفته وبیخته هر صباح بر نهار یک
مثقال وبوقت خواب یکمثقال با اندک آب سرد باید خوردن و نیز جو دو
دانه و دو مهره اندک اندک علیل را بغایت نافع است **مقاله ۲۳**

در بیان حصول و حدوث کرم در معده و امعا بدانکه سبب تولد کرم در بدن
وعلت و محل رطوبت فضلیه غلیظات که تعفن پذیرفته بسبب مکث طویل وصورت
کرمی در روح بر وفایض شده است واو بر انواع می باشد بحسب کبر و صغر
وطول و قصر اما آنچه دراز است در امعاء دقاق متولد میشود یعنی در
روده‌های باریک و از اطبا حیات می نامند وعلامتش احساس آن
بحرکت او بوقت گرسنگی شخص با گرسنگی او و هر دو درست است
زیرا که او گرسنه میگردد اگر غذا باو واصل نشود و درین صورت
حرکت میکند و دیگر از علامات او بر هم ساویدن دندان شخص است
در خواب و بیجا کی شکم در بعض اوقات و حدوث اعراض شبیه
بصرع و سیلان لعاب از دهن بوقت خواب و علاج آن
اولا چهار روز متوالی شیر خام یا پخته بمقدار بیست و سه مثقال بر نهار
باید خوردن با هفت مثقال قند و غذا درین مدت نخود آب باید
داد با شیره مغز تخم معصفر و بودینه کوهی که کاکوتی می نامند در آش باید
انداخت و قدری دارچینی باید کرد و شیح که مراد از وی درمنه است
و برنگ کابلی بقشه و سرخس و باقلی شامی که ترمس میگویند و تربد سفید
قسط از هریک یکدرم وحب النیل نیم درم کوفته وبیخته و در شیر خلط کرده بوقت

کرم معده

موی کند رانیده بوقت صبح نیم گرم باید خوردن و تا وقت نیم روز صبر باید
کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربتی از تخم اسپغول نشسته دو مثقال
وقند سفید ده مثقال و عرق کاسنی دو قاشق ترتیب داده اختیار باید کرد **ضماد**
و بر جگر ازین ادویه ضماد باید کرد صندلین سفید و سرخ و آرد جو و بنفشه
خشک و نیلوفر و گل سرخ از هریک دو مثقال کافور نیم دانگ مجموع را کوفته
وبیخته و با آب کاسنی یا عرق او و یا با آب برگ همیشه بهار یا با آب گشنیز تر
هر کدام از اینها که موجود باشد خمیر کرده بر جگر باید نهاد و اگر با این علت
سرفه نیز باشد هر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و از بنفشه تر یا خشک
سه مثقال و دو دانگ و قند سفید هفت مثقال و نیم و ترنجبین هفت مثقال
مجموع ادویه را در قدری آب با تش نرم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و صاف
کرده قند و ترنجبین را با آن آمیخته بر نهار نیم گرم باید آشامیدن و غذا اش
مزوّر باید داد با شیره مغز بادام و اسفاناخ یا کدوی تر و اگر درین علت اسهال باشد
هر صباح شربتی از قرص طباشیر قابض یکمثقال یا رب بهی یا رب حب
الآس یا رب سیب از هر کدام که موجود باشد هفت مثقال **ضماد جگر
و معده** وغذا اش نقشه بریان کرده با شیره مغز بادام و گوشت
مرغ باید داد و بر معده ازین ادویه ضماد باید کرد صندل سرخ و سفید و فوفل که
سپاری نیز می نامند و اقاقیا و گلنار و جفت بلوط از هریک دو مثقال مجموع
را کوفته وبیخته و با آب برگ زوف خمیر کرده یا با آب برگ خرفه و بر معده باید
نهاد و غذا آش سماق با شیره مغز بادام بریان کرده و اندکی قند سفید و با آن

زرک با شیرهٔ مغز بادام باید داد صفت قرص که حرارت جگر را نافع بود و قرصی که
درین مقام حرارت معده و جگر را تسکین دهد ازین ادویه باید ساخت زرک
بی دانه هفت مثقال گل سرخ و طباشیر از هر یکی سه مثقال و دو دانگ تخم کاسنی
و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته
و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن از آن
قرص بوقت حاجت یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال بیان سوء المزاج بارد
و اگر سوء المزاج جگر بارد باشد علامت او اسهال است و تهبج روی و
انتفاخ و فساد رنگ بشره و قلت تشنگی و سفیدی زبان و لبها و بطوء هضم
و سفیدی رنگ بول و غلظ آن و علاج درین مقام خوردن جلاب است صباح
از بادیان دو مثقال و از گلقند عسلی هفت مثقال بطریقی که مکرر مذکور شد
طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند را در آن حل کرده نیم گرم بنهار باید آشامید
و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد یا گوشت دراج یا طیهوج یا مرغ
خانگی هر کدام که یافت شود و قرص مسخن جگر و معده و ادویه که مسخن بدن و جگر و معده
باشد و ادرار بول کند اینست سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر که مراد گور
گیاه است و بادیان رومی و ابهل که میوهٔ ترش است و در کوه می باشد
معروف و مشهور است و مغز بادام تلخ و قسط از هر یک یکمثقال مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بآب خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت
یکمثقال در ماء الاصول باید خوردن بیان ساختن ماء الاصول و ماء الاصول
که درین مقام معتمد است باین اجزا باید اختیار کردن پوست بیخ کرفس

گرم معده

و پوست بیخ بادیان از هر یک هفت مثقال تخم کرفس و بادیان شهری
و بادیان رومی از هر یک دو و نیم مثقال پوست بیخ اذخر و گیاه غافت
و حاشا و پرسیاوشان از هر یک سه و نیم مثقال مویز بی دانه چهارده مثقال
مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب بآتش آهسته باید جوشانیدن
تا نیم کاسه آب باتش بماند و بکرباس صاف باید کرد و مقدار خوردن ازو
بوقت حاجت بان قرص که مذکور شد بیست مثقال است و اگر با این
علت اسهال قوی شود علاج ازین ترکیب که مذکور میشود باید اختیار
نمود تخم ترا تیزک و تخم ریحان و صمغ عربی تف داده از هر یک یکمثقال
بگلاب خلط کرده باید خوردن سفوف نافع و غذا از قلیها که در آن
از ادویه حاره باشد مثل زیره و نانخواه و یا کباب گوشت مرغ خانگی
و طیهوج و دراج و امثال اینها باید خوردن اما این اغذیه مذکوره را بسیار
نمک نباید کردن و بعضی از اطبا گفته اند که جگر گرگ را در سوء المزاج بارد جگر
نفع بسیار است اگر او خشک کرده او مقدار نیم مثقال در شربتی که نافع
جگر باشد خلط کرده بخورند و ضماد دیگر که نافع باشد جگر را اثمام و اسارون
از هر دو بوزن برابر در قدری آب طبخ باید کرد تا نیمه بماند و لته در آن آب فرو
برده نیم گرم بالای جگر باید نهاد قرص که نافع باشد و قرصی که درین مرض نافع
باشد و تسکین درد نیز کند بادیان بعر و ریوند چینی از هر یک دو مثقال گل
سرخ که از تکمه و قمع جدا کرده باشند دو و نیم مثقال سنبل و اسارون و لک
شسته از هر یک نیم مثقال مجموع را نرم کوفته و بیخته و بآب کرفس خمیر کرده

بیان اسهال باشد

قرصها باید ساخت وخشک باید کرد و مقدار خوردن بوقت حاجت یکمثقال
است در مآء الاصول و یا شربت از سکنجبین عنصلی هفت مثقال در آب گرم
حل کرده باید خوردن وغذا زیرباج بگوشت مرغ خانگی یا طبیهوج باید پخت
و شربتهایی که موافق این علت است بعرق کاسنی باید داد خصوصا که
خوف سده در کبد باشد و اگر سوء مزاج کبد رطب باشد علامت او قلت

بیان سوء المزاج رطب

تشنگی است وبسیاری آب دهن وتهبج روی وچشم وسستی اعضاء
شراسیف که مراد بآن گوشت برهٔ سینه است ولین نبض وسفیدی
رنگ بول وغلظت آن وبسیاری خواب وکسل وتیرگی حواس وبد گذاردن
طعام وعلاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان وتخم کرفس و
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته دو مثقال وگلقند عسلی هفت مثقال مجموع را
چنانچه رسم است طبخ کرده وصافی ساخته وگلقند مذکور در آن آب حل کرده
نیم گرم برنهار باید آشامیدن بیان اغذیه یابس الطبیعه نافع است وغذا نخود
آب با شیره مغز تخم معصفر وقدری دارچینی باید انداخت ویا قلیه از
گوشت مرغان مذکوره با دویه لطیفه ویا جلاب از گلقند عسلی هفت مثقال
وآب بادیان ترکه کوفته وافشرده باشند هفت مثقال ویا اطریفلات
مفیده درین باب باید که باشد واگر معالج در علاج کبد استعمال هلیله نکند
صواب بود خصوصا که خوف سده باشد زیرا که اسهال حاصل میشود بواسطه
خشونتی که در وی است واین فعل موجب اخراج لطیف اخلاط است
وموجب تمکین وتحجر غلیظ ماده در محل خود وچون جگر از اعضاء رئیسه است بعض

بیان سوء المزاج یابس

اطبا درین نوع علاج توقف کرده اند زیرا که موجب استحکام سده است
واین منافی مقصود معالج است وغذا هرچه سبک باشد از اغذیه وقوت
یابس مثل قلیها وکباب گوشت مرغ واما اگر سوء مزاج جگر یابس باشد علامت
آن خشکی ونحافت بدن است وقلت براز وپوست آن وصلابت نبض
که مشعر بخشکی مزاج است وسفیدی بول ورقت آن وقلت خون در بدن
وعلاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت نیلوفر ده درم
در قدری آب با شیره خرفه مقدار بیست مثقال با قند سفید هفت مثقال
وغذا حسو که مراد بآن اناله آرد میده گندم است وشیره مغز بادام واندکی
قند سفید که شیرین شود ویا کدوی تر وگوشت بزغاله جهرا ویا مغز کله بزغاله با قدری
قند باید داد واین تدبیر در غذا از برای حصول ترطیب است ویا غذا از ماش مقشر
وکدوی تر اسفاناخ ویا گوشت ماهی کوچک که در رودخانهای خورد میباشد

ضماد جگر

وازین روغن که مذکور میگردد بر جگر ضماد باید کرد روغن بنفشه هفت مثقال
ویا روغن کدو هفت مثقال وموم صافی پنج مثقال اول موم را در روغن باید
گداخت وبر زمین باید نهاد تا سرد شود ونیم قاشق آب برگ خرفه ونیم قاشق
آب کدوی تراشیده با این موم وروغن آمیخته نیک برهم باید زد وگاه گاه بر جانب
جگر باید مالید

مقاله ۷۴ در بیان ضعف کبد

وسبب ضعف کبد
خالی ازین نیست که سوء المزاج حار است یا بارد یا رطب یا یابس بیان آنچه بسبب
سده باشد ویا بسبب سده واقع است در جگر یا بسبب امراض دیگر است
که بسبب آن جگر را نیز ضعف عارض شده است وعلامت آن قلت شهوت

طعام است و فساد رنگ بشره و نحافت بدن و اسهال بشبیه بخونابه صاف
گوشت تازه و وجع در جانب راست و اگر سبب سده بود که در محدب
کبد شده باشد علامتش آنست که نقصان در بول میشود و قلیل قلیل می آید
و رقیق و اگر سده در جانب مقعر باشد بر از زم و رقیق است و علاج در

جلاب مفتح سده

صورتی که سبب سده باشد خوردن جلاب است هر صباح از تخم کاسنی و
عنب الثعلب هر یک دو مثقال و از بیخ کاسنی سه مثقال و نیم و بادیان دو و نیم
مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانچه رسم است طبخ کرده
و صاف ساخته و قند آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماش
و نخود باید داد و هر صباح شربتی زرک یکمثقال با هفت مثقال سکنجبین بزوری

از قرص ...

باید داد و یا جلاب از بادیان و تخم کرفس از هر کدام دو مثقال و نانخواه دو
و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانچه سابقا مذکور شد طبخ کرده و قند
آمیخته نیم گرم باید داد و علیل را از اغذیه مسده حذر باید کردن

آنچه از آن حذر باید کرد

و از شربتهای و حلوای معمول با آرد و نشاسته و از مثل رب و کله که همه اینها
مسدد است و نیز از فرنی و پالوده و کاچی حذر باید کردن

بیان سده که در مقعر باشد

و اگر سده در جانب مقعر جگر باشد علاج خوردن جلاب است از بیخ سوس تراشیده
نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال بر
مذکور طبخ کرده بر نهار باید داد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد و یا از سنای مکی سه و نیم مثقال و دو
مثقال تخم کاسنی و هفت مثقال قند سفید اول ادویه را چنانچه رسم است

طبخ

ورم کبد

طبخ باید کرد و از کرباس گذرانیده و قند مذکور با آن آمیخته و پنج مثقال معجون
خیارشنبر در وی حل کرده بوقت صبح باید آشامیدن و تا نیم روز صبر باید کردن
تا عمل دارو آخر شود بعد از آن از تخم ریحان و قند و چنانچه عادت است شربت
کرده باید خوردن و غذا بعد از نماز عصر نخود آب با گوشت مرغ باید اختیار کردن

ضماد جگر و بر جگر علیل از بابونه و برنجاسف و شبت از هر یک هفت مثقال تخم
کرفس دو مثقال سنبل و اسارون از هر یک یک نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته
و بیخته و با آب سداب یا با آب بادیان خمیر کرده بر جگر باید نهاد دیگر از معجون کرکم

بیان اجزای و ترکیب معجون کرکم

درین علت نفع بلیغ دارد و اجزای او برین وجه است که مذکور میگردد تخم
کرفس و بادیان و ابهل که ثمرة العرعر آنست و آن تخم میوه برس کوهی است
و سلیخه و اذخر از هر یک هفت مثقال سنبل و قسط و فوه که روین است و اهل
خراسان روناس می نامند و رنگریزان آن کرباس سرخ میکنند از هر یک سه و نیم
مثقال پرسیاوشان و عصاره غافث و سیر دشتی و مغز بادام کوهی از
هر یک نیز سه و نیم مثقال رب سوس دو مثقال ریوند چینی دو مثقال و
زعفران نیم مثقال مرمکی دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و بعسل صافی
کف گرفته خمیر کرده باید برداشت و از این معجون مقدار یکمثقال بماء الاصول
که سابقا مذکور شد بوقت حاجت باید اختیار کرد

مقاله ۷۶ در بیان اورام حادث در کبد

و ورم خالی ازین نیست که حارست یا بارد
و حار یا دموی است یا صفراوی اما اگر ورم جگر دموی باشد علامت او
ظهور ورم است بحس لمس و تب تیز و تشنگی و کرب و اندوه و سوختن

بیان ورم دموی

موضع ورم و ثقل و درد قوی و سرخی روی و سقوط شهوت غذا و سرفه
خشک و حدوث فواق بسبب ضعف ورم معده و تشنج خصوصاً بعد از
خوردن غذا و احتباس بطن و حدوث غشی در بعضی اوقات و ضیق النفس
و گاهی احتباس بول و گاه گاه حدوث اختلاط عقل و پریشانی و زوال
آن بسبب تصاعد ابخره غلیظ از معده بدماغ و علاج درین صورت فصد
از باسلیق باید کرد از دست راست و خون بقدر قوت و طاقت باید
گرفت و اگر زمان بهار باشد و مرض دموی و علیل با قوت و در سن
جوانی بود در بسیاری اخراج خون باکی نیست زیرا که نجات و خلاص درین
نوع علاج است **جلاب** و بعد ازان خوردن جلاب از عناب و سپستان
هر یک بیست عدد و بنفشه خشک یا تر سه مثقال و نیم تخم کاسنی دو مثقال
قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال اول مجموع را چنانکه رسم است
طبخ کرده و صاف ساخته قند و ترنجبین مذکور را بآن آمیخته نیم گرم بر نهار
اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر صرف باید خوردن و از اغذیه بر همین اقتصار
باید کردن و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت باید نمود
حقنه نافعه و اگر علیل قادر بر خوردن جلاب نباشد یا مکروه می شمرده باشد
اختیار حقنه باید کرد باین اجزا که مذکور میگردد بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
از هر یک سه و نیم مثقال سفای مکی چهار و نیم مثقال جو کشک کرده
و سبوس گندم و گل خطمی از هر یکی یک کف دست مجموع ادویه را با آتش
آهسته طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند و از کرباس گذرانیده و هفت

مبین

مثقال

و هفت مثقال [illegible]
ورم کرد

مثقال شکر سرخ دران حل کرده و دیگر بار صاف کرده بعد ازان هفت
مثقال روغن بنفشه یا بادام یا روغن گل و هفت مثقال آب کلم دران خلط
باید کرد و قبل از استعمال حقنه اول شربتی که مناسب مرض باشد با شوربای
مناسب حال باید خوردن و اگر تابستان باشد صباح یا بیگاه و اگر زمستان باشد
نیم روز بدو دفعه نیم گرم عمل باید کرد و اگر حدوث ورم در جانب محدب
جگر باشد باید که همگی عنایت و اهتمام معالج مصروف باشد بادرار بول علیل
بدادن جلاب از تخم کاسنی و قند بر وجهی که رسم و عادت است ترتیب باید داد
و بعد ازان مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه از هر یک هفت مثقال نرم
کوفته در کوزه نو باید بست و درین مطبوخ باید مالید تا شیره بیرون آید و قند
مذکور را بآن آمیخته بر نهار باید اختیار کردن و شربت از سکنجبین بزوری معتدل
هفت مثقال با پانزده مثقال عرق کاسنی باید داد یا بعرق کشوث بمقدار مذکور
و یا ازین سفوف که مذکور میگردد باید داد و اجزاء آن اینست ریوند چینی یکمثقال
گل سرخ و زرشک از هر یک دو مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و نیم مغز دانه کدو
و مغز تخم خربزه و گلنار از هر یک هفت مثقال بادیان و تخم کرفس از
هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته هر صباح بر نهار دو مثقال با عرق
کاسنی باید خوردن **بیان قرص نافع** و قرصی که درین علت نفع بلیغ رساند
خصوصاً که ورم در جانب محدب جگر باشد تخم کاسنی و مغز تخم خربزه و
تخم کشوث از هر یک دو مثقال طباشیر یکمثقال ریوند چینی دو دانگ
لک شسته نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بعرق کاسنی و یا باب عنب الثعلب

اشیاء مدره

بیان سفوف نافعه

ماء الجبن

بیان ورم صفراوی

خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن یکمثقال است و عرق
کاسنی و ماء الجبن که آن را اسکنجبین بریده باشند درین علت نافع است و اما اگر
ورم جگر حار صفراوی باشد علامت او تشنگی بافراط است
و قلق و کرب که مراد بآن غم و تلواسه و اندوه است و سوختن محل ورم
و درد بقوت و تب تیز و سرعت نبض و زردی رنگ بود و [illegible]
آن و گاه حدوث قی صفراوی و اختلاف و مراد باختلاف رفتن شکم
است از غیر خون و اکثر بجهت فساد غذاست و براز صفراوی و
علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال
و نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت
مثقال اول ادویه را چنانکه رسم است ترتیب داده و قند و ترنجبین
بآن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کردن اسهال مادهٔ صفراوی و تلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله یا بنقوع زردالوی خشک با شیرخشت و ترنجبین
صافی باید کرد و باید که ترنجبین و شیرخشت هر یک پانزده مثقال باشد
و آب زردآلوی سی مثقال مجموع را باب زردالو جمع باید کرد و
در نهار اختیار باید نمودن و غذا ماء الشعیر با شیرهٔ خشخاش باید داد
ضماد جگر و ضماد بر جگر در ابتداء ورم بصندل سفید و سرخ و گل نیلوفر
و گل سرخ و عصارهٔ مامیثا اجزا برابر نرم سا و بیده و با عرق کاسنی
یا آب برگ همیشه بهار خمیر کرده نرم چنانکه از انگشت بریزد و بر محل
ورم باید نهاد و چون ورم از حد ابتدا تجاوز کند البته باید که رادع

ورم کبد

بر ورم بنهند ضماد محلل ورم ضمادی دیگر که در ابتدای ورم صفراوی
و دموی نافع و رادع باشد برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج لعاب مراد
بآن جامه جوزاست و گل سرخ تازه اگر وقتش باشد و صندلین سرخ و سفید
مجموع را کوفته و بیخته و با آب همیشه بهار آمیخته بر محل ورم ضماد باید کرد و اما
ورم جگر اگر بارد بلغمی باشد بیان ورم بارد بلغمی علامت او نبض بطی و دقیق
و بر حرکت است و سفیدی رنگ بود و سفیدی زبان و قلت عطش و سفیدی
رنگ روی و براز بلغم آمیز و سفیدی آن احساس بورم نرم بی درد و عدم
تب و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بیخ سوس تراشیده
نیم کوفته دو مثقال و عنب الثعلب نیز دو مثقال و بادیان نیم کوفته یک و نیم
مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را در قدری آب طبخ کرده چنانچه مقررست
صافی ساخته و قند بآن آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا ماش مقشر
و اندک نخود مقشر و شیرهٔ مغز بادام شیرین باید خوردن و استفراغ بیان
مسهل مناسب و تلیین طبیعت بخلطه حاره مذکوره و این مسهل مذکور باید کرد سنای
مکی سه و نیم مثقال بادیان مشهور و بادیان رومی نیم کوفته از هر یک دو مثقال
و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب با آتش ملایم جوشانیده
صافی ساخته و قند بآن آمیخته سه یک مثقال معجون خیارشنبر در وی حل کرده بوقت
صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید کردن تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن
هفت مثقال قند سفید و یکمثقال تخم ریحان شسته و آب مقدار کفایت شربت
کرده باید آشامید و غذا در روز دارو بوقت عصر اختیار باید نمود و غذا هر روزه

و پنج مثقال

نخود آب باید داد با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت مرغ و اگر چنانچه علیل ضعیف
و بی قوة باشد بعد از آن تقویت معدهٔ او بمعاجین و اقراص حاره لطیفه باید
کرد و اطریفلها و گلقندها که درین مقام نافع است باید داد بیان ورم جگر
سوداوی و اگر ورم بارد جگر سوداوی باشد علت حدوث این ورم
اجتماع اخلاط سوداوی است در جگر و این بسبب سده ایست که در
دبیر حادث شده زیرا که بسبب سده در طحال سودا درو نفوذ نمیکند و غلیظ
در مجاری کبد مجتمع میشود و متنفس سبب ورم در کبد میشود و علامت او
صلابت کبد است و خشکی زبان و بسیاری تشنگی و علاج او خوردن
جلابست هر صباح از بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی و تخم کرفس از هر یک دو
منقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت منقال مجموع ادویه را بر جوش
که مکرر انقر بیافت ترتیب داده نیم گرم باید آشامیدن و غذا آش نخود باج
که مراد بآن آش سرکه است باید داد بیان مطبوخ مسهل و تلیین طبیعت باج
افتیمون باید کرد یا باین ترکیب مذکور میکرد و تلیین طبیعت باید نمود سنای مکی
چهار منقال و نیم بادرنجبویه و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان
از هر یک دو منقال مجموع ادویه را در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد
و صافی ساخته و شکر سرخ هفت منقال آمیخته و از معجون نجاح که ترکیب آن
سابقا مذکور شد هفت منقال درین مطبوخ حل کرده بوقت صبح اختیار باید
کرد اگر تابستان باشد و اگر زمستان باشد نیم روز تا وقت نیم روز
صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن شربت از تخم ریحان و قند باید

آشامیدن و بعد از نماز عصر غذا باید خوردن و غذا نخود آب باید با شیرهٔ مغز
تخم معصفر و گوشت مرغ و اگر ضعیف و بی قوتی باشد بعد از گذشتن
سه روز شربت از سکنجبین بزوری باید داد و مقدار هفت منقال باید
داد یا معجون کرکم مذکور با آب بادیان تازه یا با آب برگ کاسنی هر کدام که
وجود باشد هفت منقال و قند سفید هفت منقال ترتیب داده بر نهار
باید اختیار کردن ضماد جگر و ازین ادویه که مذکور میکردد بر جگر ضماد باید کرد
تخم حلبه و زغیر از هر یک هفت منقال کندر چهار و نیم منقال اکلیل الملک
و بابونه از هر یک یک کف دست لادن و حماما از هر یک دو منقال از مجموع این
ادویه آنچه کوفتنی باشد باید کوفت و آنچه گداختنی باشد باید گداخت زیرا که
مجموع را نمیتوان کوفت چارهٔ او آنست که در آب گرم حل کنند یا در روغن گل
بنفشه در پیالهٔ مس قلعی کرده بر روی آتش نهند تا گداخته شود و بقیه ادویه
را کوفته و بیخته و بآن خلط کرده و موم دو منقال درین روغن مذکور گداخت
مجموع را نیک بر هم زده بر محل وجع مکرر باید نهاد و بر جگر از ادویه که عطریت
و بوی خوش داشته باشد مثل سنبل و آنچه بآن ماند طلا باید کرد طلا و اما
اگر بسبب ورم جگر ضربه یا سقطه باشد بیان آنچه بسبب ضربه و سقطه باشد علاج او
آنست که هر صباح جلاب از عنب الثعلب دو منقال و تخم کاسنی نیز دو منقال و
قند هفت منقال مجموع ادویه را اول در قدری آب بر وجه معتبر با آتش نرم
طبخ کرده و صافی ساخته و قند آمیخته نیم گرم باید داد و غذا نخود آب و ماش
مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید اختیار کردن و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون باید کرد

خماد و خماد بر جگر از لک شسته و نخود مقشر کوفته و ریوند چینی از هر یک چهار
مثقال و نیم و از مومیایی دو مثقال در قدری روغن کنجد گداخته باقی ادویه
بآن آمیخته و بیک خلط کرده باید آشامید **آنچه از و حذر باید کردن** و صاحب
مرض اورام جگر و سده آنرا از خوردن میوهای قابض می باید حذر کردن
مقاله ساسا در بیان یرقان و یرقان عبارت از زردی و صفرة است
در بشره و اعضا است و حدوث این رنگ بسبب جریان خلط صفراوی است
بجمله بدن و حوالی و حواشی آن و این ماده اکثر متعفن می باشد و حدوث یرقان
یا از جهت بحران است همچنانکه بعد از حصبها و امراض حاده که دران بحران می
باشد واقع میشود و یا از جهت دفع طبیعت است و علامت او خشکی طبیعت
است و برا زو تلخی دهن در وقوع او در روز بحران می باشد و علاج این نوع یرقان
بسبب بحران در اکثر سهل العلاج و سریع الزوال می باشد و علاج او دخول حمام
است یا آب نیم گرم بر بدن **جلاب** و خوردن جلاب هر صباح از سکنجبین ساده هفت
مثقال و عرق کاسنی با نزده مثقال خیار بخ نیم است ترتیب داده باید خوردن
و غذا آش زرک است با شیره مغز بادام و یا گوشت ماهی در آب و سرکه باید
پختن و اختیار کردن و اگر حدوث یرقان که بعضی ازان از روز هفتم واقع شود این را
اطبا از علامات ردیه ناخوش شمرده اند زیرا که دلالت بر کثرت و ردائت
ماده مرض میکند و غلبه صفرا و عجز طبیعت از دفع او **بیان آنچه سبب**
سوء المزاج جگر باشد و اگر حدوث یرقان بسبب سوء المزاج حار جگر
که دانسته باشد علامت او شدة عطش است و سرعت نبض و تلخی دهن

و شدت زردی رنگ بول و سواد و حصول کف بر روی قاروره و علاج درین مقام
خوردن جلاب هر صباح از تخم کاسنی دو مثقال و آلوی بخاری ده عدد و تمر هندی
هفت مثقال و قند سفید و ترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال بدستوری که رسم است
ترتیب داده بر ناهار اختیار باید کرد و یا هر صباح شربت آب انار افشرده
بالشحم آن مقدار بیست و دو مثقال با قند سفید هفت مثقال و ترنجبین هفت
مثقال اختیار باید کرد و غذا ماء الشعیر باید کرد و تلیین طبیعت با آب فواکه
با شیر خشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال و یا با آب زردالوی خشک
تر کرده مقدار بیست و دو مثقال و ترنجبین هفت مثقال و یا تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله زرد باین وجه باید کرد که مذکور میشود سنا مکی و پوست
هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک سه و نیم مثقال آلوی سیاه و عناب از
هر یک بیست عدد آلوی بخاری ده عدد و بنفشه و نیلوفر از هر یک دو
و نیم مثقال تخم کاسنی دو مثقال و پر سیاوشان دو مثقال شاهتره تازه
اگر وقت باشد یک دسته و الا از خشک او چهار مثقال بالا تخم او دو
مثقال مجموع او دو بیدار در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا
نیم کاسه بماند و از گرباس گذرانیده ده مثقال خیار شنبر و هفت مثقال
ترنجبین بدست دران آب حل کرده به بر و بیزن موی صاف باید کرد
و بوقت صبح باید آشامیدن اگر فصل زمستان باشد اما اگر تابستان
باشد بوقت سحر استعمال باید کردن و در تابستان تا نیم روز صبر باید کرد
و در زمستان تا وقت نماز پیشین تا عمل دارو آخر شود **شربت معده و جگر**

و نبات که متعفن باشد ۵

در تحقیق

یرقان

بیان مطبوخ هلیله

کلا شیخ هفت درم ۵

تمر هندی ده درم ۳

۳۲۱

و بعد آزان شربت مناسب حال از قند سفید هفت مثقال و تخم اسپغول
شسته یکمثقال بقدری آب شربت کرده باید خوردن و غذا پرهیز ازان
روز دارد تا آخر روز صبر باید کردن و بعد از حصول تنقیهٔ تامه از خلط
صفرا بتبدیل و تعدیل مزاج جگر باید کردن بمثل شربت سکنجبین و شیرهٔ تخم خرفه
سی مثقال و یا سکنجبین با آب هندوانه سی مثقال و قرص طباشیر ملین
یکمثقال و غذا عدس مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا غذا از آش تمر هندی
یا آلوچه کوهی یا زرک با گوشت مرغ جوجه و مکیدن ناردان شیرین یا
ترش درین علت بسیار مفید است و یا غذا از ماش مقشر و کدوی
تر باید اختیار کردن و اگر درین علت تب نباشد ماء الجبن مقدار چهل مثقال
با سکنجبین ساده مقدار بیست مثقال اختیار باید کردن اما اگر تب باشد
خوردن ماء الجبن مجوز نیست زیرا که موجب تعفن است و تعفن موجب
ازدیاد تب **بیان آنچه بسبب سوء مزاج زهره باشد** و اگر سبب یرقان سوء
المزاج حارهٔ زهره است و بسبب سوء المزاج اصلا زهرهٔ از صفرا بجانب
خود بسیار جذب میکند و چون زهره مملو گشت امساک جمیع نمیتواند
کرد پس مراجعت نموده آن صفرا در جمیع بدن منتشر و منبسط میشود و
علامت او شدت و غلبهٔ عطش است و سوزاک و اندوه و حدوث
یرقان باین سبب دفعة می باشد و علاج او تبرید و ترطیب است و تبدیل
و تعدیل مزاج او باشربهٔ باردهٔ رطبه مثل خوردن جلاب هر صباح از تخم
کاسنی دو مثقال و آلوی بخاری یا آلوی سیاه ده عدد و تمر هندی هفت

ماء الجبن

بیان آنچه بسبب حرارت جمیع بدن باشد

مثقال

مثقال و غذا ماء الشعیر و تنقیهٔ بدن از خلط صفراوی با آب آلو و تمر هندی
و یا آب زردالوی خشک تر کرده بمقداری که سابقا مذکور شد و یا تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه باید کرد و اما اگر سبب حدوث یرقان حرارت جمیع بدن
باشد بواسطه مبالغه در خوردن اغذیهٔ تیز و چرب و شیرین یا بسبب بسیاری
تعب و شدت مقاسات و معارضهٔ طبیعت با امراض که موجب حرارت بدن شده
است و این موجب تولد مادهٔ مرهٔ صفرا است و علامت او تقدم وقوع اسباب
مذکوره است و نحافت بدن و خارش جمیع بدن و خشکی براز و خروج صفرا از
و حدوث این نوع یرقان بتدریج است و علاج درین مقام اخراج صفرا است
از جمیع بدن بمطبوخ فواکه و یا آب زردالوی خشک یا بمطبوخ هلیلهٔ مذکوره و بعد از
تنقیه خوردن آب هندوانه مقدار بیست و دو مثقال و سکنجبین ساده هفت مثقال
و غذا ماء الشعیر اگر چنانچه با یرقان تب باشد و اگر تب نباشد غذا از آش سبز زرک
باید داد که درو کدو و کشنیز تر باشد و یا بجای شربت دوغ گاوی روغن
گرفته باید مقدار بیست مثقال یا سی مثقال با نیم درم طباشیر و یا قرص طباشیر
ملین مقدار یکمثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال مجموع را بقدری آب
سرد که کافی باشد حل کرده باید خوردن **آنچه بسبب ورم جگر باشد**
و اگر چنانچه سبب حدوث یرقان ورم جگر باشد و علامت او درد و ثقل
است و تشنگی بسیار و بول و اندوه و علاج درین مقام فصد است
و اخراج خون بقدر واجب چنانکه سابقا مذکور شد و تلیین طبیعت نیز بروجه
مذکور و اگر سبب یرقان خوردن سم یا دوای سمی باشد و یا گزیدن و نیش زدن

آنچه بسبب سمیات باشد

مثقال و غذا ماء الشعیر و ت
صفراوی با آب آ
و یا آب زردالو خشک تر کرده
یرقان

حیوانات وحشرات زهردار باشد مثل مار وعقرب وغیر ذلک علامت او
اضطراب وهول وتلواسه است وسوزاک درون وتشنگی بقوت
وبوی بد دهن وعلاج درین مقام خوردن جلابست است نیز صباح از
آب انار ترش بیست ودو مثقال وطباشیر نیم مثقال ویا قرص کافور
یکمثقال ترتیب اده اختیار باید کرد وغذا ماء الشعیر با روغن بادام شیرین
ویا جلاب از آب هندوانه بیست ودو مثقال با قند سفید هفت مثقال
باید آشامید وازین ادویه که مذکور میگردد بر جگر ضماد باید کرد گل سرخ و صندل
سفید وکشنیز خشک واقاقیا وراملک از هر یک سه ونیم مثقال کافور نیم
دانگ مجموع ادویه را کوفته وبیخته وبگلاب خمیر کرده بر بالای جگر باید نهاد

ضماد جگر بنوعی دیگر یا ضماد از صندل وفوفل وبنفشه ونیلوفر اجزا ادویه
برابر یکدیگر کوفته وبیخته ویا گلاب یا عرق بید مشک خمیر کرده بر مجازی جگر
باید نهاد واگر علیل را درین مرض احتباس وقبض در طبیعت باشد علاج
ان تلیین طبیعت است بمطبوخ فواکه که تقویت آن مجموده کرده باشند
وغذا ماء الشعیر باید داد **آنچه بسبب حرارت تابستان باشد** وگاه سبب یرقان
شده حرارت تابستان نیز می باشد زیرا که در حرارت هوا صفرا بیشتر متولد میشود واین
از سایر اخلاط دیگر وبسبب حرارت منجذب ومنجلب بخارج بدن میگردد
را نیز از جمله یرقان داشته اند واین نوع بغایت قلیل الوقوع ونادر است
وعلاج درین صورت دوغ گاوی روغن گرفته است با برف یا یخ و
سکون در مکان بارد الهوا باید اختیار کردن وبیرامن کنان در آب

ضماد جگر

یرقان

سرد که صندل در رو بوده باشد تر کرده باید پوشید وزرد آلوی خشک باید تر
کردن وآب آن را آشامیدن یا آب فواکه وبر حوالی علیل برگ بید گلاب
زده باید ریخت اگر ایام تابستان باشد واز خیار وکاهو وگلاب وامثال اینها باید
خورد وازنا ... بیان کوچک دو سه عدد را بر نهار زنده فرو باید برد زیرا که در ازاله
این مرض بغایت نافع است بحسب خاصیت وبریدن ریختن دوغ بی روغن
بسیار مفید است **بیان آنچه بسبب سده عارض شود** ویکی از اسباب
یرقان حدوث مرض قولنج است بسبب سده حادث در طریق انصباب یعنی
ریختن صفرا از مراره در معده بمصلی خروج اثقال بعد از تمامی فعل هاضمه
وحصول کیموس در جگر **ترکیب نافع** ودرین یرقان که از سده حادث شده
این ترکیب که مذکور میشود نافع است ریوند چینی وعصاره غافث از هر یک
یکمثقال افسنتین رومی دو مثقال مجموع را کوفته وبیخته ومقدار خوردن
ازو یکمثقال ونیم است یا آب بادیان هفت مثقال یا عرق کاسنی **بیان یرقان
سیاه** واما یرقان سیاه که او را یرقان سده‌ای نیز می نامند وسبب او حدوث سده است
در مجرای میان عروق وطحال زیرا که سودا بواسطه این سده واصل بمکان خود
که طحال است نمی تواند شد وهمچنان در عروق می ماند همراه خون وچون از مجرای
با وعیه می رسد عروق ازو ممتلی شده است در جمیع بدن منتشر ومنبسط می
شود ویا حدوث این یرقان بسبب سده است که در میان مجرای اسپرز واقع می
شود ومانع است از ریختن سودا بفم معده از برای مصلحت حصول شهوت غذا
وطعام وچون راه انصباب سودا بمعده مسدود شد وطحال از سودا ممتلی گشته

سودا مراجعت کرده بجمیع بدن منبسط میشود و علامات او تمدد و ثقل در جانب
چپ است و نفس زدن تند و قلت شهوت طعام چون قرینه بمعده میرسد
و بطوء نبض و لاغری بدن و سواد رنگ بشره و روی و حدوث این یرقان
نیز اکثر اوقات تدریجی است و علاج درین مقام فصد از عرق اسلیم
از دست چپ و خوردن جلاب از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و تخم
کاسنی و پوست بیخ کاسنی از هر یک سه و نیم مثقال و قند سفید هفت
مثقال مجموع ادویه را در قدری آب باتش آهسته طبخ باید کرد و بگیر با
صاف ساخته و پنج مثقال معجون نجاح در وحل کرده اختیار باید کرد اگر تا
بستان باشد بوقت سحر و در زمستان اول روز و در بهار و تیر ماه
بوقت طلوع صبح و تا نیم روز یا تا وقت نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو
و آخر شود بعد از آن شربت از هفت مثقال قند و یکمثقال تخم ریحان
باید خوردن **مسهل سودا** و یا ماء الجبن با این ادویه که مذکور میگردد
باید اختیار کردن هلیله سیاه و پوست هلیله زرد از هر یک دو مثقال
افتیمون نیم مثقال غاریقون دو دانگ بسفایج فستقی دو دانگ مجموع
ادویه را نیک کوفته و بیخته و از جمله آن دو مثقال در چهل مثقال ماء الجبن
خلط کرده بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد و یا از آب فوتنج که مراد بان نبات بوده
کوهی است که برگ او دراز تر و باریکتر از صعتر است و از انواع کاکوتی
هفت مثقال درین ماء الجبن خلط کرده باید آشامیدن زیرا که او را در
ازاله یرقان اسود خاصیت عظیمه است و با گل سرخ خشک سه و نیم مثقال و کبابه

دو مثقال و مویز سیر گوشت بی دانه پانزده مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
مویز را نیز نیک کوفته و با ادویه خلط کرده و در قدری آب حل کرده باید
گذاشت تا صاف شود و بوقت صباح مقدار هفت مثقال بر نهار
باید اختیار کردن **بول کودک نابالغ مفید است** و بعض از حکما گمان برده است
که بول کودکی که هنوز بالغ نشده باشد و آب بادیان و آب افشرده فوتنج
کوهی که آنرا کاکوتی می نامند و عدس نرم کوفته را با هم خلط کرده اگر بصاحب
یرقان اسود دهند ازین علت شفا می یابد و از آبهای مذکور از هر یک
هفت مثقال و عدس مقشر مدقوق هفت مثقال مجموع را نیک خلط کرده
باید داد **و یرقان که بسبب ضعف ماسکه باشد** و گاه سبب حدوث این علت ضعف
قوت جاذبه اوست یا ضعف قوة ماسکه او که سودا را بخود جذب نمی تواند
کرد یا جذب میکند ولیکن امساک نمی تواند کرد و علامات در هر دو صورت خروج
سودا است بقی و اسهال و ساقط شدن شهوت غذا و کدورت در الوان
و علاج درین صورت تقویت سپرز است بخوردن جلاب هر صباح از سکنجبین
بزوری هفت مثقال با دو قاشق گلاب و غذا آش سرکه با گوشت مرغ
خانگی یا طیهوج یا گوشت بره و بر سپرز ازین ادویه مذکوره ضماد باید کرد گل سرخ
و فوفل و افسنتین رومی و مقل ازرق و مصطکی از هر یک دو مثقال از ادویه آنچه
صمغ است در آب حل باید کرد و آنچه صمغ نیست کوفته و بیخته و با این صمغهای
محلول خلط کرده بر سپرز ضماد باید کردن **مقاله ۲۸ در بیان**
سوء القنیه و استسقا و مراد بمرض استسقا فساد مزاج و حال جگر است و مستولی

شدن ضعف بر جگر و علامات او تغیر رنگ بشره و روی است و جمیع بدن بجانب
سفیدی و زردی و تهبج و بیرون آمدن اطراف **اشیائی که مضرات** و علاج
درین علت اولا حذر کردن است از بسیار خوردن غذا و طعام خصوصا که
رطب باشد مثل شوربا و حلیم و هریسه و گوشت ماهی و شیرها و چیزهای
چرب و حلواها خصوصا که از نشاسته پخته باشند و روغن کنجد و شیر برنج و دیگر
و آشهای آردینه و خوردن نان با آب و این علت مقدمه استسقا است
و علاج او علاج خفیف استسقاست از اشربه و اغذیه و ادویه ملینه و استسقا
بر سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما استسقای لحمی آنست که جمیع اعضا
سست شود و ورم کرده باشد و سبب او حصول ضعف است در جگر و ردائت
مزاج جگر و این ضعف یا بسبب استفراغ بسیار است از خون یا تحریک از
خارج همچنانکه در بواسیر می باشد از مقعد و یا حیض در عورات و یا بسبب
احتباس خون است نیز همچنانکه درین دو ماده مذکور شد و یا بسبب
خوردن آب سرد است در حمام گرم و یا بسبب خوردن آب در عقب
خواب و بعد بیدار شدن از خواب و یا بسبب ضعف عضو که مجاور جگر است
مثل ضعف سپرز از جذب کردن ماده سودای بجانب خود و اجتماع آن
در جگر چنانکه در یرقان سدی مذکور شد در سبب حدوث یرقان و معده
هر گاه که او را سوء المزاج بارد عارض شود و از هضم غذا عاجز باشد و
بر اتمام هضم قادر نبود درین حین کیلوس حاصل در معده بر فجاجت و خام
از معده بجگر میرود و جگر بر نضج این نوع کیلوس قادر نیست که او را خون خالص

کرداند

کرداند و بر همین فجاجت او را از راه عروق باعضا میفرستد و چون بدن
در بدل ما یتحلل باو محتاج است بخود جذب میکند و موجب حدوث
این علت میشود و ممکن نیست که بدن این خلط خام را خون صافی گرداند
که در مرتبه هضم رابع افتاده زیرا که مقرر و معلوم شده پیش ارباب این
صناعت که هضم چهار است اول آنست که در معده حاصل است که احاله
معده است غذا را و بمرتبه کیلوس رسانیدن ثانی آنکه در کبد است که احاله
کبد است کیلوس را و بمرتبه کیموس رسانیدن و تمیز ثانیه از خون کردن و ثالث
آنکه در عروق است تلطیف و ترقیق یافتن خون است و رسانیدن
عروق او را بمواضع مطلوبه و رابع در اعضا طبخی و هضم دیگر یافتن و
مستعد تصرف قوت مشبهه و ملصقه باعضا ساختن و حصول این
مرتبه رابع در اعضا است و درین مرتبه استحاله غذا بجوهر مغتذی است
و چون خون مقصود بواسطه فجاجت کیلوس و کیموس بانتها نه انجامد بس
آنجنس خونی در فرج جهات اعضا بصرافت خامی ماند و این قسم را استسقا
لحمی نامند و این سالم ترین استسقاهاست نزد بعضی و بدترین استسقاهاست
پیش بعضی دیگر از اطبا و هر یک ازین دو طایفه را بر دعوی خود دلیل است
و علامات او سفیدی رنگ علیل است یا زردی او و بهم بر آمدن جلد
و جسد و هر گاه انگشت بر عضو وارم نهند فرو رود و چون انگشت بردارند
بعد از لحظه محل خود عود کند و دیگر سفیدی رنگ بول است در قاروره و رقت
آن و علاج او اولا منع خوردن **آنچه خوردن آن ممنوع است**

بیان استسقاء لحمی

خصوصاً که سرد باشد یا آب برف و یخ بود زیرا که تبرید مزاج جگر میکند و معده
را سرد میسازد و حرارت غریزی را می‌نشاند و بهترین علاج او اختیار جوع
است و ریاضت و صبر بر خوردن غذا و طعام و کشیدن محنت تشنگی و اگر
و اگر حضرت حق سبحانه خلاصی کرامت فرماید اکثر درین صورت است و در ریگ
گرم غلطیدن و در گرم خانه حمام احیاناً در آمدن و آب گرم ریختن و عرق کردن

بهترین علاج

جلاب و هر صباح جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
غذا غذا از مزوره با گوشت مرغ باید داد یا گوشت تیهو یا دراج یا کبک
یا گنجشک یا کبوتر بیابانی و یا غذا الخ و آب باید یا گوشتهای مذکور یا شوربه
تخم معصفر و دارچینی و تخم شبت و زیره و بعد از خوردن غذا از ریاضت
حذر باید کردن زیرا که متعاقب طعام ریاضت موجب فجاجت و خامی
و هضم ناشدن طعام است در معده که سبب مرض شده است بس اشد
حذر باید کرد اما ریاضت بعد از هضم طعام و کم خوردن البته ضروری است و در
چشمه گرم که آب آن کبریتی باشد یا از معدن زاج آید در آمدن و زمانی جر
کردن بسیار مفید است و از اغذیه منتجها که در آن کار بار سرکه باشد و فلفل
و دارچینی و زیره و کروبا باشد بغایت نافع است اما باید که مقدارش کم
باشد و یا هر صباح شربتی از سکنجبین بزوری هفت مثقال در آب گرم
حل کرده و یکمثقال قرص زرک با آن آمیخته باید اختیار کردن و سکنجبین بزوری
درین علت بسیار نافع است و اجزا و ترکیب او بدین نوع است تخم
کرفس و بادیان نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم کشوث و بادیان نیم کوفته

صفت سکنجبین بزوری

و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم کشوث از هر یک دو مثقال و پوست بیخ بادیان
و پوست و بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کاسنی از هر یک سه مثقال
و نیم مجموع ادویه را در سه رطل و نیم آب و نیم رطل سرکه که در کاسه کلان آب و سرکه
میشود قیاساً یک شب و یک روز درین آب و سرکه تر باید کرد و بعد از آن با آتش
ملایم باید جوشانید تا ربع کم شود آنگاه دیگ را فرود آورده سرد ساخته بدست
باید مالیدن بمبالغه تا طعم ادویه تمام بیرون آید و از کرباس صاف باید ساخت
و نود مثقال قند سفید با آن آمیخته و دیگر بار با آتش ملایم طبخ باید نمود تا بقوام
آید صفت قرص زرک کبیر و قرص زرک باین اجزا باید ساخت گل سرخ
دو و نیم مثقال رب السوس و زرک از دانه پاک کرده از هر یک یکمثقال و نیم سنبل
و مغز تخم خیار و تخم خرفه و طباشیر از هر یک یک و نیم مثقال عصارهٔ غافث
و لک شسته و ریوند چینی از هر یک دو دانگ مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بجلاب ترنجبین صافی ساخته خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوردن
ازین قرصها بوقت حاجت یکمثقال است در شربت سکنجبین مذکور و قرص
زرک صغیر که درین علت و اکثر علتهای جگر نافع است باین اجزا باید ساخت

قرص صغیر

زرک از دانه پاک کرده ده مثقال تخم کاسنی و مغز تخم خیار از هر یک دو مثقال گل
سرخ سه مثقال و نیم ریوند چینی و سنبل از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته
و بلعاب تخم اسبغول خمیر کرده قرصها باید ساخت و در سایه باید نهاد تا خشک
شود خوردن نزد مدرات و مقدار خوردن ازین قرص در شربت سکنجبین مذکور یک
مثقال است و اصحاب این علت را خوردن بزور که مدر بول باشد بسیار نافع

بپکفن آمیخته خورد و خوا...

خواه همچنان مثل بادیان و نانخواه که عوام جوانی می نامند و تخم کرفس و امثال اینها

و در نخود آب نیز جوشانیدن آن مفید است **داروی مدر بول** و داروی دیگر که جهت

ادرار بول درین مرض بسیار نافع است و آن پوست بیخ کبر و فطراسالیون و جعده که مراد بآن پرسیاوشان است و بادیان رومی و تخم کرفس و بادیان مشهور از هر یک دو مثقال سنبل

و سلیخه از هر یک یکدرم مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن بوقت حاجت

نیم مثقال است در هفت مثقال شربت سکنجبین بزوری و اگر احتیاج باستفراغ

خلط موذی شود بمعجون خیارشنبر باید کرد یا بحب ایارج **ضماد** و بر بدن علیل

ازین اجزا ضماد باید کرد آرد جو و پشکل تازه گوسفند از هر یک بوزن برابر مثلا

از هر یک ده مثقال بوره و گل ارمنی و زیره و سعد از هر یکی دو مثقال مجموع

را کوفته و بیخته و بسرکه پخته بر جمیع بدن علیل **بیان آنچه سبب ضعف معده باشد**

اطراف طلا باید کرد و باید داشت تا خشک شود و بعد از آن در حمام بآب گرم باید

یا در خانه معتدل الهوا **بیان استسقا که حاره باشد** و اگر سبب این استسقا

ضعف معده باشد و برودت معده درین صورت قی کردن بسیار نافع است

و اسهال و تلیین طبیعت بحب النطمیخیقون و دوا الکرکم که مذکور شد باید

نافع اگر استسقا با حرارت باشد عصاره آب غافث و ریوند چینی از هر یک

سه مثقال و نیم تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک دو درم تخم خیارین مقشر از

هر یک نیم مثقال تخم خرفه دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته مقدار خوردن

یکمثقال است در شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و طبیب متدرب هر گاه

که نظر در احوال قاروره و بول علیل کند اگر چنانچه بول رقیق باشد و در وا...

کمتر بود باید که علیل را ماء الاصول دهند **بیان آنچه سبب ضعف سپرز باشد**

و اگر سبب استسقا ضعف سپرز باشد باید که عنایت و اهتمام طبیب مصروف

باصلاح سپرز و معالجه او باشد و تقویه او با دویه و اغذیه و اشربه که مناسب

حال سپرز و معالجه او باشد و درین حال جلاب از بیخ سوسن دو مثقال و بادیان

نیم کوفته و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال و مجموع ادویه را در قدری آب چنانکه

رسم است ترتیب داده و هفت مثقال قند دران آمیخته باید خوردن و غذا

نخود آب با شیره مغز تخم معصفر باید داد و گوشت مرغ یا دراج یا کبک و درین

اثنا باید بخت **بیان استسقای زقی** و اما استسقای زقی آنست که در فرج

و میان ثرب و مراق آب جمع شود و بیشتر بعضی اطبا بدترین انواع استسقا

این قسم را میگویند این نوع بی ورم در جگر حادث نمیشود و علامت او صفا

و املس شدن جلد شکم است و گران شدن آن و شکم علیل چنان میشود که گویا

پر آب است و بهر طرف که حرکت میکند آواز آب محسوس میشود و اگر بر شکم

علیل دست زنند آواز بیاید است و علاج درین مقام خوردن جلاب است

بادیان از هر یک نیم و تخم کرفس نیم کوفته از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت

مثقال اول ادویه را در قدری آب طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند مذکور بان

آمیخته بر ناهار نیم گرم باید آشامید و غذا زیره باج باید با گوشت دراج و یا کبک

و اگر بر علیل حرارت مزاج غالب باشد جلاب هر صباح از تخم کاسنی بازده مثقال

در قدری آب بآتش ملایم طبخ باید کرد و صاف کرده و هفت مثقال سکنجبین بزوری

بارد در وی حل کرده بر ناهار اختیار باید کرد **صفت سکنجبین بارد** و سکنجبین بزوری

بارد باین اجزا باید ساخت تخم کاسنی وتخم خربزه از هریک دو مثقال پوست
بیخ کاسنی وتخم خیارین از هریک سه ونیم مثقال مجموع ادویه نیم کوفته
دو رنگ ونیم کافته آب ویک پیاله سرکه یکشب وروز خوابانیده انگاه باتش
نرم طبخ باید کرد تا ربع ازو کم شود وفرود آورده وبدست نیک مالیده صاف
باید ساخت وقند سفید دیگر بار باتش ملایم باید جوشانید تا بقوام آید وازین
شربت هفت مثقال در سه قاشق آب گرم حل کرده بر نهار اختیار باید نمود
وغذا زیره باج باگوشت مرغ جوجه وزرک واز ادویه که در استسقای زقی
نافع است خوردن این حب است که مذکور می گردد عصاره افسنتین وعصاره
غافث از هریک نیم مثقال وعود بلسان ولک شسته از هریک دو درم
از هریک نیم مثقال محموده نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته وبیخته وبآب
بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت چنانکه باسانی توان فرو بردن ومقدار
خوردن ازین ترکیب یکمثقال ونیم وبعد از نضج خلط موجب مرض بوقت
سحر یا صبح اختیار باید نمود ضماد نافع در استسقای زقی وضماد بر بدن صاحب
استسقای زقی ازین ادویه که مذکور میگردد باید کرد
اسمانجونی از هریک قیناسانو دو مثقال ونیم سرگین خشک تازه کوفته
یا گوسفند سر و سه مثقال مجموع را کوفته وبیخته وبآب کاسنی تازه یا بآب
نیک خلط کرده بر شکم وتمام بدن باید ضماد کردن بیان بزل که نوعی از
معالجات است واما بزل که علاجی است از علاجات در استسقای زقی نیکوست
اگر قوت علیل وفا کند وتحمل این داشته باشد واستاد این عمل درین کار

حب سهل

استسقای زقی

دو مثقال ونیم قرد ماما و موبرج
از هریک دو مثقال سرگین تازه
گاو وارد جو از هریک دو مثقال
تخم کرنب چهار مثقال ونیم

ماهر باشد واز دیگرات این عمل بر جو آمده باشد زیرا که درین معالجه خطر عظیم
است وکم واقع شده که علیل درین نوع علاج سالم مانده باشد وطریق بزل
جذب آبست بقطع جلد شکم از پیش ناف ومیل مجوف را از پیش بمحل قطع
نهادن ومکیدن وآبها که در احشا ومیان صفاق وثرب مجتمع شده است
باین طریق جذب کردن وکشیدن واین کار بغایت مشکل است هم بر عامل وهم
بر علیل ودست ازین علاج بازداشتن اولی است واما استسقای طبلی آنست
که میان صفاق وثرب واحشا بجای آب ریح محتبس شود ویا میان صفاق وامعا
وحدوث این نوع آفت که جگر در مزاج خود حاره وناری است ومعده بارد
ورطب زیرا که چون معده بارد باشد بهضم او مر غذا را ناقص است وکیلوس از
نضج بهضم نرد حاصل میشود وچون بجگر واصل شود وجگر بر هضم طبیعی او معتاد
قادر نیست زیرا که کیلوس مستعد وقابل هضم نیست وچون در معده نار بت
مزاج نیست اکثر آنرا مستحیل بنفخ میکرداند وعلامت استسقای طبلی برخ
آمدن ناف است وبلند شدن آن وهرگاه که بر شکم علیل دست زنند
آوازی کند مثل آواز طبل ولیکن باد وثقل نیست همچنانکه در استسقای زقی
می باشد اما تمدد وصلابت وحدوث وحصول این صورت ازین جهت است
کاسرات ریاح مفید است وعلاج او بکاسرات ریاح باید کرد واز اشربه
وادویه وجلاب هر صباح از بادیان وتخم کاسنی وبیخ سوس تراشیده نیم
کوفته از هریک دو مثقال وگلقند قندی هفت مثقال اول ادویه را چنانکه
مقرر است طبخ کرده وصاف ساخته گلقند مذکور دران حل کرده نیم گرم اختیار

استسقا

بغیر هضم

استسقای طبلی

باید کردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام و نانخواه و زیره و دارچینی قدر
مناسب در آتش باید انداخت و اندکی از زعفران نیز، اگر تلیین طبیعت
مستسقی باین نوع استسقا کنند باید که برفق باشد استعمال الادهان و باید
که در اسهال بسیار قوی نباشد و شکم علیل را بروغن سداب باید لیده
و روغن زنبق و یاسمین نیز اگر موجود شود بغایت مفید است و روغن
شبت نیز نافع است و این بیان سفوف دافعه و این سفوف نیز که مذکور
میگردد درین علت نافع است و کاسر نفخ است بادیان رسمی و بادیان رومی
و تخم کرفس و اسارون و زیره و قسط و ریوند از هر یک یکمثقال مجموع ادویه
را کوفته و بیخته مقدار یکمثقال شب باید خوردن صفت ماء الاصول و مداومت
ماء الاصول باید کردن و ماء الاصول درین مقام باین اجزا باید ساخت
پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و تخم او و پوست بیخ کاسنی
و تخم او و بادیان رومی و بادیان شهری و دوقو و فطراسالیون و زیره
از هر یک دو مثقال پرسیاوشان و بیخ اذخر که خلال مامونی است
و کور گیاه نیز می نامند و گل او از هر یک دو درم [illegible]
بی دانه پانزده مثقال مجموع ادویه را در دو نیم کاسه کلان آب باید تر [illegible]
باید جوشانید تا یک کاسه کم بماند و ازین ماء الاصول هر روز بر نهار مقدار
ده مثقال باید خوردن و درین علت که سبب او باد است تلیین طبیعت
و اسهال آن بمعجون خیار شنبر مقدار پنج مثقال باید کرد و در ده مثقال ماء
الاصول ضماد شکم مستسقی و هر گاه که نفخ منکسر گردد و آثار صحت پیدا

باستعمال غیر احلاط

سنبل جدوه ...

هو سبز تنبیر بن سرخ

شود ضماد بر شکم علیل ازین ادویه باید کرد بابونه و اکلیل الملک و مرز
نجوش و شبت و فودنج از هر یک هفت مثقال زیره دو مثقال
مجموع را نرم کوفته و بیخته و باب سداب خمیر کرده ضماد باید کردن جاویدن
مصطکی و باید که علیل در اکثر اوقات ادویهٔ کاسرهٔ ریاح جاویده آب
فرو برد مثل کندر و مصطکی و قاقله و فلفل و زنجبیل و نوعی از استسقای طبلی
هست که از احبنق می نامند و علامت او انتفاخ شکم است و کلان شدن
ان و در و بیرون آمدن ناف نیست و بلند شدن نیز نیست و اگر زنان را
واقع شود شبیه است با آبستن و آنکه عورات را حادث شود آنرا رجا
نامند زیرا که صاحبش گمان می برد که آبستن شده است و امید فرزند
می برد و در جمیع احوال حال او حال آبستن است جلاب و علاج او اسهال
است و تنقیهٔ بدن و امعا از خلط فاسده و راندن باد از شکم بخوردن جلاب
هر صباح از تخم کشوث و تخم کاسنی و بادیان هر یک دو مثقال و قند سفید
هفت مثقال مجموع را چنانکه عادت و رسم است ترتیب نموده بر نهار باید
اختیار کردن و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و دارچینی و زیره مطبوخ مسهل
و تلیین طبیعت باین ادویه که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی چهار و نیم مثقال و
عنب الثعلب سه و نیم مثقال تخم کاسنی دو مثقال قند سفید و ترنجبین از هر یک
هفت مثقال و فلوس خیار شنبر ده مثقال اول ادویه مذکوره را در قدر
آب که مناسب باشد با آتش ملایم چنانکه مذکور شد طبخ باید کرد و صاف ساخته
و قند و ترنجبین را دران آمیخته و آنگاه خیار شنبر را در سی و پنج مثقال آب معصفر

استسقا

مدارد

تدبیر تلیین طبیعت

ضماد

آنچه حذر باید کرد

اگر تب و تشنگی باشد

برگ کاسنی ناشسته حل باید کرد و با این مطبوخ جمع کرده بوقت سحر یا صبح
چنانکه مکرر مذکور شد نیم گرم باید خوردن و تا نیم روز صبر باید نمودن تا
عمل دارو آخر شود و شربت مناسب مقام مثل بزوری بعد از آن باید
خوردن و غذا را در آخر روز اختیار باید کردن و آن نخود آب است با شیره
تخم معصفر یا گوشت مرغ یا گوشت مرغ جوجه و درین علت نباید گذاشت که
طبیعت بسته شود و بهر حیله که باشد در تلیین و انحلال طبیعت باید کوشید
مثل شیافات ملینه نطول و علیل را در آبهایی که در ان شب یمانی و نمک
جوشیده باشند باید نشاندن و بر شکم علیل ضمادات که موجب فتق و
طرد ریح باشد باید کرد مثل تخم کرفس و بادیان روغن بزره کاو و [illegible]
و حب بلسان اجزای همه برابر کوفته و بیخته و با آب خلط کرده بر شکم باید
مالید و شکم علیل را اگر با پاس درشت مالیدن بسیار نافع است و ضماد باید
کند و مصطکی و بادیان روغن وزیره و امثال اینها بسیار منفعت دارد و علیل
را درین علت از فواکه و بقول رطبه البته حذر باید کرد و از خمیر مایه مطلقا اجتناب
لازم است خواه آش باشد خواه نان و آب بر بالا [illegible]
خوردن و مطلق شیر و جغرات و پالوده و فرنی و گوشت گاو و کله و [illegible]
و حلیم از جمیع اینها پرهیز باید کرد چنانکه سابقا مذکور شد و ریاضت و گرسنگی
باید کشید و اگر با استسقا تب و تشنگی باشد علاج او بچیزهای گرم
نباید کرد نه از داخل و نه از خارج و در جلاب اقتصار بر عنب الثعلب سه و نیم
مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند هفت مثقال باید نمود و مجموع را [illegible]

منع

مطبوخ نافع جهت [illegible]

مذکور ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و غذا آماش مزعفر نخود
با شیره مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد ماء الجبن و استعمال
ماء الجبن را بعض اطبا درین علت نافع داشته اند اگرچه منافع این
از شربتها در علت استسقا غیر مشهور گفته اند اگر احیانا ماء الجبن واقع
شود یا کمی تب اما شیخ رئیس ابوعلی سینا ماء الجبن را بدوازده منفعت
بر اغذیه و اشربه ترجیح کرده است و همچنین ماء الشعیر را نیز که در و فضایل بسیار
و منافع بی شمار عد کرده است اما در بعض علاجات و بعضی بلادها و
هواها این منافع نیافته اند بلکه در ماء الجبن مضرت بسیار یافته اند
در معالجه استسقا در همه انواعش و ماء الشعیر را در امراض دموی و صفراوی
و حصبه و تب در هوای سمرقند غیر مادی و مرض صفراوی مضر یافته اند
بلکه در ماده حصبه اکثر اوقات بهلاک انجامیده اما علاج در خراسان انسب است
و بمزاج مردم آن بلاد موافق می افتد و اگر خوردن ماء الجبن اتفاق افتد مقدار او
سه اوقیه است که بیست و دو و نیم مثقال میشود و اگر درین علت ادویه مسهله
با ماء الجبن جمع کنند و آشامند بهتر باشد و درین نوع استسقا تلیین طبیعت
باین مطبوخ باید کرد سنای مکی سه و نیم مثقال بنفشه خشک و نیلوفر و تخم
کاسنی از هر یک دو مثقال مویز پاک کرده دانه بیرون کرده ده مثقال هلیله زرد و هلیله
کابلی دانه بیرون کرده از هر یک چهار مثقال و نیم بلیله و امله منقی از هر یک سه
و نیم مثقال [illegible] سیاه و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد مجموع ادویه را
در یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند بعده صاف

کرده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر یک پنج درم حل کرده و صاف کرده بخورد
و صبر کند تا عمل دارو آخر شود و بعد ازان شربت از قند و عرق کاسنی
و گلاب و عرق گاوزبان از هر یک مقداری که زیاده بر هفت مثقال
نباشد باید خوردن و غذا در روز دارو آخر روز که وقت عصر باشد اختیار
باید کرد و آن ماش مقشر است و نخود با شیرهٔ مغز بادام و هر صباح بر نهار
شربت سکنجبین ساده هفت مثقال در قدری آب که مناسب باشد باید

ویا آب کاسنی هفت درم

خوردن **مقاله ۷۹ در بیان امراض طحال** و اکثر امراض سپر
ز شبیه با امراض جگر است و اعراض او مثل ورم و سده و ضعف
و غیر ذلک من الاعراض والاحوال و معالجات او نزدیک بمعالجات
جگر است اما چون سپرز عضو شریف و رئیس نیست ازین جهت است
که در علاج او رعایت قوت و ادویهٔ حارهٔ قویه استعمال می باید و باقی
سوء المزاج سپرز که حار باشد و سوء المزاج سپرز یا حار است یا بارد و علامت
سوء المزاج حار شدهٔ عطش است و سوختن محل حرارت و زردی رنگ
بدن آمیخته با کبودی و زردی رنگ روی و سرخی بول با سواد آید سیاهی
براز و اختلاف نبض و بدخلقی و درین مقام علاج تنقیهٔ بدن است از
اخلاط سوداوی و فصد باسلیق و اسلیم از جانب چپ و اخراج خون
بحسب قوت و ملاحظهٔ سن و فصل و مزاج شخص و قدر واجب باید کرد
جلاب و هر صباح جلاب از تمر هندی ده مثقال مجموع را بوجه مقرر ترتیب
داده اختیار باید کرد و تلیین طبعت بعد از ظهور نضج در قاروره بمطبوخ

یازده درم و قند سفید ده درم
و ترنجبین یازده درم

مطبوخ مسهل

نوا کرد باید کرد که در و پوست هلیلهٔ زرد و اشیاء از هر یک چهار و نیم مثقال
باشد و تخم کشوت دو مثقال مجموع ادویه را چنانکه رسم ترتیب داده
بوقت صبح یا سحر اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف باید نمود تا عمل دارو
منقطع شود و بعد ازان از قند سفید هفت مثقال و عرق کاسنی و گاو
زبان از هر یک هفت مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال شربت کرده
باید خوردن و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و یا نخود مقشر و شیرهٔ
مغز بادام و گوشت مرغ جوجه و خوردن ماء الجبن در بعضی اوقات نافع
است و گاهی ازین قرص که مذکور میگردد با سکنجبین ساده اختیار باید کرد
و اجزاء قرص این است ریوند چینی یکمثقال گل سرخ سه و نیم مثقال طباشیر و تخم
خربزه و تخم خیار و تخم خرفه از هر یک دو مثقال کافور نیم دانگ مجموع را نرم
کوفته و بیخته و بعرق کاسنی خمیر کرده قرصها باید ساخت و مقدار خوراک
ازین قرص یکمثقال است در سکنجبین ساده هفت مثقال و بر سپرز ازین ادویه
ضماد باید کرد برگ و پوست تازهٔ درخت طرفا که مراد بان درخت گز است
از هر یک مقدار هفت مثقال نرم کوفته و بیخته و با چهار ده مثقال آرد
جو آمیخته و با قدری سرکه خمیر کرده بر بالای سپرز باید نهاد و با تخم ترب و تخم
بنجار اسقیل و شیطرج هندی از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بقدری
سرکه طبخ کرده خرقه یا نمدی را دران غوطه داده بر سپرز علیل باید نهاد و یا
هر صباح جلاب از سکنجبین بزوری هفت مثقال زرک یکمثقال باید و عرق کاسنی
هفت مثقال درین شربت باید آمیخت یا با آب طبیخ عنب الثعلب و قرص زرک و اجزا

قرص نافع در مرض
مقدار یکمثقال
زعفران نیم درم ۳

ضماد

ضماد

[illegible]

آن سابقاً مذکور شد **سفوف نافع** و سفوفی که درین علت نافع بود اجزای
آن اینست طباشیر و ریوند چینی و پوست بیخ کبر از هر یک یک مثقال و نیم گل سرخ
و مصطکی از هر یک یکدرم عصاره غافث یکدرم زرک بی دانه دو مثقال و نیم و
بیخ سوس تراشیده ایضاً دو و نیم مثقال مجموع را نیم کوفته و بیخته یکمثقال
ازین سفوف در هفت مثقال شربت سکنجبین ساده باید خوردن یا عرق کاسنی
ده مثقال و با عرق بید مشک دو مثقال شربت کرده باید داد و گوشت مرغ
جوجه در آش علیل باید انداخت **اگر تب باشد** و اگر علیل را تب و تشنگی باشد
شیره خرفه مقدار سی و پنج مثقال باید داد و با عرق کاسنی و با آب هندوانه سی و
پنج مثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال باید و غذا ماء الشعیر است اگر متعفن باشد
ماش مقشر باید دادن و خوردن عرق بید یا عرقی که از برگ و چوب گز گیرند
هر کدام که موجود شود مقدار سه اوقیه که بیست و دو و نیم مثقال است با هفت
مثقال سکنجبین ساده **کبر خوردن با سرکه نافع است** و خوردن کبر که در سرکه پرورده
باشد اصحاب مرض طحال را بسیار نافع است و اگر چنانچه مریض نحیف و جوان
باشد هر روز مقدار سه وقیه از سرکه کبر اختیار میتواند کرد و انجیر در سرکه پرورده
نیز درین علت بسیار نافع است بمقدار مذکور و اگر بر نهار واقع شود بهتر
است و بعد از خوردن غذا اندک ریاضت معتدله باید مثل راه رفتن و اما اگر
سوء المزاج سپرز بارد باشد علامت او سقوط شهوت غذا است و عدم
تشنگی و بسیاری آب دهن بسبب عدم جذب او سودا را بخود از جهت ضعف
و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بادیان و زیره از هر یک دو مثقال

انجیر در سرکه نافع است

بیان سوء المزاج بارد

بالکلقند

با کلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه را چنانکه مقرر است طبخ کرده و صاف ساخته
و کلقند مذکور را در آن حل کرده بر نهار اختیار باید کرد و غذا نخود آب با شیره
مغز تخم معصفر و گوشت مرغ باید داد و اندک دارچینی در آش باید کرد **صفت**
ماء الاصول و هر روز ماء الاصول ازین اجزا ساخته باید آشامید پوست بیخ کبر و
پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و بیخ سوسن تراشیده و مویز سرخ بی
دانه از هر یک هفت مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث از هر یک دو مثقال تخم خیارین
از هر یک سه و نیم مثقال تخم بیخ الکنت دو مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم
کاسه آب با آتش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند و از کرباس گذرانیده
و صافی ساخته هر روز سه وقیه که بیست و دو و نیم مثقال میشود بر نهار باید اختیار
کردن **ضماد نافع** و ضماد کردن ازین ادویه نافع است برگ سداب و پوست
بیخ کبر و اشنه از هر یک برابر مجموع را در قدری آب که کافی باشد بجوشانند و قطعه نمد
یا لته در آن مطبوخ تر کرده بر بالای سپرز باید نهاد و اگر در طبیعت علیل احتباس
قبض غالب باشد تلیین طبیعت باین مطبوخ که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی
و نیم مثقال هلیله سیاه چهار و نیم مثقال و بیخ اذخر که گیاه کوهی را مانند و
مامونی میگویند و برگ و گیاه غافث از هر یک دو مثقال بنفشه خشک و سبستان
سه مثقال و نیم و تخم کاسنی دو مثقال آلوی بخاری و آلوی سیاه و عناب
از هر یک بیست عدد مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه کلان آب با آتش آهسته
طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر بماند و از کرباس باید گذرانید و هفت مثقال
فلوس خیار شنبر و ترنجبین نیز هفت مثقال در وی حل کرده و دیگر باره صافی ساخته

طحال

و تخم زراریانه

ورق طرفا

اگر قبض طبیعت باشد

بیان ملین

بوقت سحر یا صبح نیم گرم باید اختیار کردن و تا نیم روز صبر باید کردن تا عمل دار
و آخر شود و بعد از ان شربت از قند هفت مثقال و تخم ریحان پاکیزه شسته
یکمثقال باندکی عرق کاسنی و گلاب باید آشامیدن **بیان سوء المزاج یابس** و اگر
سوء المزاج سپرز یابس یا رطب باشد معالجه بضد است در هر کدام از اشربه
و اغذیه و ادویه مذکوره آنچه درین علت نافع است و مناسب حال علیل
باید کردن **مقاله ۴۰ در بیان اورام طحال** بدانکه ورم سپرز اکثر
صلب می باشد زیرا که سپرز مکان سودا و مقر اوست و فضول مجتمع در وا اکثر
صلب و غلیظ است و رقیق اخلاط اربعه باو واصل نمیشود الا غلیظ آن
و بدین واسطه ورم او صلب می باشد و این ورم دو قسم است یا دموی حاره
است و یا صفراوی حاره اما آنچه ورم حاره دموی است علامت او سرخ
نبض است و تب تیز و تشنگی بقوت و سوزش در محل ورم و درد بقوت
و غلظ بول و سودا و علاج درین مقام فصد کردن است از پاسلیق و اخراج
خون بقدر قوت و فصل و سن و مزاج علیل **جلاب** و خوردن جلاب هر صباح از
عناب ده عدد و آلوی بخاری پانزده عدد و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید
هفت مثقال اول ادویه را چنانکه رسم است طبخ نموده و صافی ساخته و قند مذکور با آن
آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماء الشعیر باید که دران تخم کاسنی طبخ
کرده باشند و یا این جلاب مذکور را اختیار باید کرد عنب الثعلب سه و نیم مثقال
تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال اول ادویه را
بروجه معهود مقرر طبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین مذکور با آن آمیخته

نیم گرم

نیم گرم بر نهار باید آشامیدن و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه که سابقا در بعضی از
معالجات مذکور شده باید کرد **طلاء بارد** و از اطلیه بارده بر سپرز باید نهاد
مثل صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و آب گشنیز تر و اما اگر سبب ورم سپرز
ماده صفراوی باشد علامت آن تب تیز است و تشنگی بقوت و زردی
رنگ چشم و زبان و زردی رنگ بول و براز و علاج او خوردن جلاب هر صباح
از تمر هندی هفت مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
اول ادویه را چنانکه مقرر و معهود است طبخ کرده و صاف ساخته و آب تمر هندی
و قند را با آن آمیخته اختیار باید کردن و غذا ماء الشعیر با شیره تخم خشخاش باید
دادن و یا این جلاب مذکور را باید داد عنب الثعلب سه و نیم مثقال و تخم کاسنی
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانکه رسم است ترتیب داده باید آشامید
و تلیین طبیعت بقرص طباشیر ملین یکمثقال و سکنجبین ساده و قدری گلاب مجموع
را باهم خلط کرده باید اختیار کردن و بر سپرز از ادویه بارده ضماد باید کردن مثل
صندل سفید و آب گشنیز تر با آب برگ خرفه با آب برگ بید تازه مجموع
باشد یا یکان یکان کوفته و آب از و گرفته و صندل سوده با گلاب با آن
آمیخته و اجزای همه برابر باید و بر سپرز باید نهاد و هر گاه خشک شود دیگری تازه
باید نهاد و اما اگر ماده ورم سپرز بلغم باشد علامت او قلت تشنگی است
و زیادتی حجم سپرز و کلانی آن و سفیدی رنگ روی و نبض بطی در حرکت و
سفیدی بول و علاج او تنقیه بدن است از ماده بلغم بخوردن جلاب هر صباح
از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته یک و نیم مثقال عنب الثعلب دو مثقال و قند

بیان ورم صفراوی

جلاب

بیان ضماد

بیان ورم بلغمی

سفید هفت مثقال مجموع را چنانکه مکرر تقریر یافت ترتیب داده بزنهار
اختیار باید کرد و غذا نخود آب باید داد با شیره مغز تخم معصفر بیان مطبوخ
مسهل و تلیین طبیعت باین مطبوخ مسهل که مذکور میگردد باید کرد سنای مکی
سه و نیم مثقال تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم تخم کشوث
و تخم کاسنی و تخم کرفس و بادیان از هر یک دو مثقال انجیر خشک پانزده عدد مویز
بی دانه هفت مثقال و شاهتره اگر و تخش باشد یکدسته با درنجبویه و گاوزبان
کوهی از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد سه و نیم مثقال میوه رسیده گز دو مثقال
عناب سپستان و آلوی بخاری از هر یک هفت عدد مجموع را در یک و نیم کاسه آب
باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بیشتر که بماند و از گرما به کذرانیده نگاه
فلوس خیار شنبر و ترنجبین صافی از هر یک هفت مثقال در مطبوخ مذکور حل
کرده و بار دیگر صاف ساخته بوقت سحر نیم گرم اختیار باید کرد و تا نیم روز توقف
باید کرد تا عمل دارو بالکلیه منقطع شود بعد از آن از قند سفید هفت مثقال
و عرق کاسنی دو قاشق و تخم ریحان شسته یکمثقال و اندکی گلاب نیز در یک
شربت کرده باید خوردن و غذا آخر روز نخود آب با شیره مغز تخم معصفر
و گوشت مرغ خانگی یا کبک باید داد و بعد از دارو مداومت بشربت زوری
باید کرد هر بار هفت مثقال با یک مثقال قرص زرک اگر بسبب ورم سپرز
یبوست باشد علامت او نحافت بدن است و گاه احساس او و صلابت
سپرز و بالا آمدن او از موضع خود بحیثیتی که بحس باصره و لامسه محسوس و مبین میگردد
و ضیق نفس کانه کلا منقطع هست و حدوث این حالت بسبب افشردن حجاب

است و اذیت بلیغ بعد از تناول غذا بسبب ضغط و افشردن بمقداری
که مجاری و منافذ نفس دارد بواسطه افشرده شدن سپرز از معده و از
جمله علامات سواد رنگ روی و بشره است و فساد در هضم غذا و لین طبیعت
و سرعت نبض و علاج خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و تخم کاسنی
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را بنا بر قاعده مقرر مذکور شربت
نموده بزنهار باید آشامیدن و غذا زیره باج با گوشت مرغ خانگی یا دراج
باید دادن و اگر علیل را قوت باشد فصد از باسلیق باید کرد یا از اسیلم و بقدر
طاقت وقت اخراج خون باید نمود بیان مسهل و اسهال طبیعت
بمطبوخ افتیمون باید کرد یا بحب افتیمون و بعد از تنقیه هر صباح مداومت
بشربت سکنجبین بزوری هفت مثقال و قرص کبر یکمثقال باید کرد بیان
ساختن قرص کبر و اجزای قرص کبر باین وجه است که مذکور میگردد پوست
بیخ کبر و پنج انگشت از هر یک هفت مثقال زراوند مدحرج و برگ سداب
و تخم تراتیزک و سیاه دانه از هر یک دو مثقال اسقولوقندریون چهار
و نیم مثقال مجموع را نیم کوفته و بیخته و اشق در قدری سرکه حل کرده و
باقی ادویه را با و خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت از این
قرص یکمثقال با هفت مثقال شربت سکنجبین مذکور اختیار باید کرد ضماد
ضمادی که از جهت صلابت سپرز نافع است انجیر کاغذ سطری را بمقدار
موضع سپرز و صلابت آن باید برید و در عسل غوطه باید داد و بر روی آن تخم
فنجی کوفته و بیخته باید پاشید و بر روی صلابت سپرز باید چسبانید نوع

ضماد دیگر

دیگر از ضماد تخم فجلی یعنی خردل و بیخ کبر و فطرون و بیخ [illegible] از هر یک دو مثقال
مجموع را کوفته و بیخته و بسرکه خمیر کرده و بر کرباسی مالیده بر محل صلابت سپرز بکرات
طلا و ضماد باید کرد ضماد دیگر و ضمادی دیگر که صلابت شدیده سپرز را نرم سازد
و ورم صلب را بتحلیل برد اکلیل الملک چهار مثقال سرگین تازه گوسفند
بزر و بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک دو درم حلبه و زنجبیل و اذخر و آرد باقلی
از هر یک پنج درم بوره و بیخ کبر از هر یک دو مثقال و نیم مقل دو مثقال
انجیر سیاه ده عدد این دو را در سرکه یک شب و یک روز تر باید ساخت و جمیع ادویه
را نیک کوفته و بیخته و درین سرکه و انجیر و مقل آمیخته و نیک بر هم زده بر روی
ورم و صلابت سپرز باید نهاد و صاحب صلابت و ورم سپرز را خوردن
کبر که در سرکه پرورده باشند بغایت نافع است و همچنین سکنجبین که از سرکه
کبر سازند بسیار نافع است و نه عدد انجیر اگر در سرکه تند دو شب و دو روز
بنهند و هر روز سه عدد انجیر بر نهار خورند سه روز متعاقب جهت خلوصی
از ورم و صلابت سپرز است بیان آنچه بسبب ماده غلیظ باشد و گاهی
حدوث سده در سپرز بسبب غلظت ماده است که در سپرز است و علامت
او ثقل و درد است در سپرز و علاج او خوردن سکنجبین بزوری است هفت
مثقال با یک مثقال قرص کبر و بعد خوردن جلاب است هر صباح از تخم
سداب و نانخواه هر یک دو مثقال با سکنجبین مذکور بمقدار مذکور و غذا زیره
باج و باقی تدبیر و علاج سوء المزاج و تعدیل او دست باشربه و اغذیه موافقه
بر وفق مزاعات و ملاحظه ضد سبب سفوفی که سده بگشاید و سفوفی

که سده سپرز بگشاید ازین ادویه اختیار باید کرد تخم کاسنی و کزمازو از هر یک
سه و نیم مثقال و تخم بیخ انگشت یکمثقال و چهار دانگ مجموع را کوفته و بیخته
دو مثقال ازین سفوف با شربت سکنجبین بزوری هفت مثقال بر نهار
اختیار باید کرد

مقاله ۸۱ در بیان علل و امراض کلیه و مثانه

که مراد بآن هر دو گرده است و محل سکون و قرار بول که در عرف عوام مثانه
دان است و سوء المزاج گرده یا گرم است و علامت او تب و تشنگی است
و شدت و ناریت بول و سرعت در نبض و سوختن محل گرده و بسیاری شهوت
باه و جماع و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از آب انار ترش
افشرده با تخم خطمی آن بیست و دو و نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین صافی
از هر یک هفت مثقال مجموع را با هم آمیخته بر نهار باید اختیار کرد و غذا
ماء الشعیر که مراد بآن جو کنک کرده پوست از و تمام دور کرده است همراه او
رقیق پخته باید خوردن و اگر حرارت گرده بافراط باشد علاج او بخوردن شیره خرفه
سه وقیه باید که باشد و از قرص طباشیر یکمثقال و اگر حرارت اقوی باشد قرص کافور
باید داد و گاهی جلاب بوقت درد از شربت خشخاش یا شربت سیب یا شربت
بهی یا شربت ریواج یا شربت غوره از هر کدام که موجود شود مقدار خوردن
هفت مثقال است قرص نافع و ازین قرص که مذکور میکردد مقدار یک مثقال
درین علت نافع است اجزاء آن صندل و گلنار و سماق از هر یک دو درم کافور
یکدانگ طباشیر دو مثقال تخم خرفه و تخم کاهو از هر یک چهار و نیم مثقال مجموع
ادویه را کوفته و بیخته و بشیره خرفه یا آب برگ خرفه خمیر کرده قرصها باید ساخت و ازین

قرص مقدار یکمثقال با آب انار ترش که مراد بآن انار نیم ترش است یا با آب
غوره یا با آب ریواج یا با شیرهٔ خرفه هر کدام از اینها که بید است شود بمقدار سه
و دو نیم مثقال که سه وقیه است باید خوردن یا دوغ بمقدار نود مثقال
که یک رطل است با یکمثقال قرص طباشیر قابض باید داد و ضماد بر گرده
از صندل و گلاب باید کرد و ضمادی که درین علت بر محاذات گرده نهند
ازین ادویه باید صندل و گل سرخ و گلنار و تخم کاهو از هر یک دو مثقال
مجموع را کوفته و بیخته و با آب برگ کاهو آمیخته و نیک بر هم زده بر بالای
گرده ضماد باید کرد و اگر فصل تابستان باشد علیل باید که هر روز یکبار در آب
غوطه خورد و اما اگر سوء المزاج گرده بارد باشد علامت او قلت تشنگی و سفیدی
رنگ بول است و غلظت آن و ضعف شهوة جماع و علاج درین صورت
خوردن جلاب است هر صباح از بادیان دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال
اول بادیان را چنانچه عادت است طبخ باید کرد و صاف ساخته و گلقند
مذکور را با آن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب گوشت
کنجشک یا کبوتر صحرائی یا کلنگ و تیهوج و مالیدن روغن معصفر بر محاذات گرده
یا بروغن پسته یا روغن زنبق **گوارش زیره** و خوردن گوارش زیره
درین مادهٔ بارد بسیار نافع است و مقدار خوردن بوقت حاجت یک
یکمثقال است با گلاب گرم کرده و غذا مطنجنه که از گوشت مرغ با نخود یک پخته
و آنچه مذکور شد پشترک و درین مطنجنه قدری از ادویه حار باید انداخت
و از میوهای تر و مطلق اشیاء بارده رطبه حذر باید کرد و از جمیع ترشیها پرهیز

بیان سوء المزاج بارد

دفع حرارت

لازم باید داشت و خوردن مغز پسته با قند یا نارجیل که مغز جوز هندی است
با قند نافع است **مقاله ۴۲ در بیان تقطیر بول** که از امراض ردیه
مثانه است و سبب حدوث او مخالطت خلط حاده از صفرا
یا اخلاط حاده دیگر که با بول آمیخته در مجرای بول مرور میکند و مجرا را می‌سوزاند
و قوت دافعه میخواهد که مدفعات اذیت را از مجرا دور سازد و علامت
او زردی رنگ بول است **آنچه بسبب صفرا باشد** اگر بسبب صفرا باشد
و سوختن بوقت بیرون آمدن بول و علامات غلبهٔ صفرا در سایر اعضا
و بدن و اگر بسبب تناول اغذیه و اشربه حاره باشد علامت تقدم سبب
است و وقوع این علت بیشتر در جوانان می باشد و علاج او خوردن
جلاب است هر صباح از شیره خرفه با شیره تخم بادرنگ یا تخم خیار و اگر
سوختن قوی تر باشد از همه یک دفعه اختیار باید کرد از هر یک هفت مثقال
اگر فرد باشد و اگر مجتمع باشد از مجموع بیست مثقال یا ده مثقال قند سفید آمیخته
بر نهار اختیار باید کرد و غذا ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ
جوجه و یا جلاب هر صباح از لعاب اسبغول یا لعاب دانه بهی از هر یک
که باشد سه و نیم مثقال و قند سفید هفت مثقال و غذا ماش مقشر مذکور
با شیرهٔ مغز تخم کدو و کدوی تر در آش باید انداخت اگر وقتش باشد
شربت نافعه و یا ازین دوا که مذکور میگردد اختیار باید کرد مغز تخم خیارین
و مغز تخم کدو از هر یک هفت مثقال تخم خرفه و تخم کاهو و تخم خطمی از هر یک دو
مثقال مغز بادام شیرین مقشر کرده دو نیم مثقال صمغ الوی بخاری با آلوی

با روغن بادام ایکی ۳

سیاه و کتیرا از هریک یکمثقال رب سوس نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بوقت حاجت مقدار دو مثقال مع شیرهٔ خرفه یا آب هندوانه از هرکدام باشد مقدار پیت دو نیم مثقال خلط کرده بر نهار باید آشامیدن **بیان آنچه بسبب ضعف قوت دافعه است** و اگر سبب تقطیر بول ضعف قوت دافعه باشد که قادر بر دفع بیک دفعه نیست و اندک اندک دفع میکند علامت او آنست که بول اندک اندک دفع میشود و با این حال حرقت و سوزش و عطش نیست و تدبیر سابق از اشربه و اغذیه باید بود و علاج درین مقام خوردن اطریفل صغیر یا کبیر است از هرکدام که موجود شود یکمثقال بوقت حاجت بر نهار و بوقت خواب باید خوردن و غذا نخوداب با شیرهٔ مغز تخم معصفر و گوشت مرغ خانگی یا کبک و یا کوارش کندر هر صباح مثقال **مرکب نافعه** و یا ازین ترکیب که مذکور میگردد اختیار باید کرد حب الرشاد که تخم تره تیزک است و خردل که تخم قیچ است و کندر از هریک سه و نیم مثقال مغز جوز هفت مثقال سعد دو مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بعسل صافی آمیخته معجون سازند و عسل بمقدار کفایت باید که خمیر شود و مقدار خوردن بوقت حاجت یکمثقال است و خوردن انجیر خشک درین صورت و مویز شیرین و مغز جوز بسیار نافع است **مقاله ۸۳ در بیان احتباس بول** که از امراض مهلکه است و سبب احتباس بول و عسر او یا ورم مثانه است یا بسبب خلط چسپنده است که در مجرا چسپیده است که راه گذر بول است یا جلیل و قضیب و راه ...

ساخته و یا بسبب حدوث سده است از اجزای لحمی که دفعة مثل ازخ و این قسم را علاجی نیست و ... در قسم اول تقدم سبب است از خوردن اغذیهٔ غلیظ لزجه و تقدم سده و جعه که مراد ازام و قرار است و عدم حرکت و ثقل بوضع احتباس و بیرون آمدن همراه بول قلیل بلغم خام لزج بسیار و علاج درین مقام جلابیست بر قولاح از بادیان رسمی و بادیان رومی هریک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع ادویه را چنانکه مذکور شد طبخ کرده و صاف ساخته و قند بآن آمیخته بر نهار باید آشامید و غذا نخوداب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و یا جلاب از بادیان دو مثقال که در یک پیاله آب جوشیده و با صافی شده و درین مطبوخ هفت مثقال شیرهٔ تخم خیارین و هفت مثقال شیره خربزه انداخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و یا جلاب از تخم زردک و تخم زرب و تخم کرفس از هریک دو مثقال مجموع را در قدر آب که موافق ادویه باشد طبخ کرده به نیمه آورده و صاف ساخته و هفت مثقال قند آمیخته نیم گرم باید اختیار کرد و غذا همان نخوداب و شیره مغز معصفر که مذکور شد و روغن زنبق یا روغن نرگس هرکدام که موجود باشد بر محل مثانه باید مالید **استعمال ادهان** و مالیدن روغن بابونه نیز بسیار مفید است و نشستن علیل در آب نیم گرم که درو تمام و برگ و گیاه و گل ریحان و بابونه و اکلیل الملک و خشک و شبت و مغز تخم معصفر باید که جوشیده باشد که بسیار مفید است موجب فتح و مالیدن روغن سوسن آسمانگونی بر قضیب و خصیتین نیز بسیار مفید است و با نیز ادویه ضماد کردن بسیار نافع است اکلیل الملک و بابونه

وثبت و مرزنجوش مجموع مساوی یکدیگر در قدری آب نیم گرم بر مثانه
ضماد باید کرد **آنچه بسبب فزونی صفرا باشد** و اما اگر صفراوی رقیق منتقل
شود و بمثانه موجب عسر بول است نه احتباس و علامت او اینست که علیل
بوقت خروج بول سوختن بسیار در مجرای بول احساس میکند و در بن حبس
رنگ بول بسیار زرد است و علاج درین مقام خوردن جلاب است بر صباح
از لعاب اسبغول هفت مثقال و روغن بادام هفت مثقال و اگر روغن
بنفشه بادام موجود شود بهتر باشد و چون سبب عسر البول صفرا باشد از
ادویه مدره اخلاط حذر باید کرد زیرا که بحده و ادراری که دارد و موجب زیادتی
است و اما اگر سبب احتباس یا عسر بود اطاله امساک بول باشد علاج اختیار
کردن مدرات مذکوره سابقه است و علامت او حدوث حبس و عسر در
عقب سبب است و خوردن آب هندوانه بسیار مفید است و خوردن
درین علت نفع بلیغ دارد چون مغز تخم خربزه با قند و غذا نخود آب که در و
پودنه و کرفس و دارچینی و زردک و زیره باشد **مقاله ۹۶ در بیان**
سلس البول و بول کردن در فراش مراد از سلس البول روانی بول است
بی اختیار و مراد از بول کردن در فراش آنست که شخصی در عین خواب بر فراش
خود بول کند و سبب در سلس البول برد مثانه است و استرخاء عضلات
مثانه و سستی آن که بسبب بسیاری رطوبت حادث شده و اکثر
این مرض کودکان نابالغ را می باشد و پیران را و اصحاب امزجه بارده
رطبه را نیز و کسانی را که شیر و جغرات بسیار میخورند و میوهای تر مثل

سلس البول

خربزه و هندوانه و شفتالو و غیر ذلک از میوها که رطوبت بسیار داشته
باشد و علاج او خوردن گوارشهای گرم است هر صباح مثل گوارش
کندر یا اطریفل کبیر یا صغیر هر کدام که یافت شود مقدار یکمثقال و غذا
قلیهایی کردن اما زیره حاده باشد و یا هر صباح ازین ادویه که مذکور
میشود اختیار باید کرد کندر و سعد و خولنجان و زیره و شاه بلوط و حب الاس
از هر یک یکمثقال و بوقت خواب نیز یکمثقال سفوف باید ساخت والا
دارو دیگر که ازین ادویه قوی تر باشد اختیار باید کرد خل شاه بلوط
در سرکه نهاده یکشب و روز نیم مثقال کندر و حب الاس و هلیله کابلی و بلیله
و املا از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با قدری عسل که خمیر شود
خلط باید کرد و بوقت حاجت خوردن ازین سفوف یکمثقال بوقت
خواب و اگر مرض شدید باشد معجون کلکلانج باید داد و تا مقدار شش درم و باید که صاحب
این مرض آب کم خورد زیرا که هیچ دوا با وجود خوردن آب بسیار نفع نمی
رساند اما سبب بول در فراش نیز برودت و رطوبت مثانه است و علاج
او نیز مثل علاج سلس البول است از ادویه و اغذیه و اشربه و بعض اطبا
در خواص طیور چنین گفته اند که حنجره خروس اگر بسوزانند و نیک کوفته
مقدار دانگی یا دو دانگ با اندکی آب گرم بصاحب این علت دهند
شفا یابد **سفوف نافع** و این ترکیب که مذکور میگردد درین علت
بغایت نافع است نشاسته و کندر و شاه بلوط و سعد از هر یک چهار درم
مجموع را کوفته و بیخته و با عسل صاف مقدار کافی آمیخته و نیک خلط کرده در ظرف

بیان علت بول کردن در خواب

نگاه باید داشت و بوقت حاجت مقدار یکمثقال بر نهار اختیار باید کرد
و بوقت خواب نیز یکمثقال میتوان خورد **مقاله ٨٤ در بیان بول الدم**
که از امراض مهلکه است اگر در علاج اهمال کنند و مراد ببول الدم آنست
که با بول خون باشد و میتواند که اکثر خون باشد و میتواند که اکثر بول باشد
و خون با او منضم باشد و سبب این علت یا انفتاح رگ است از کرده
و یا انشقاق رگ است از دو علامت [illegible] آنست که خون صافی می آید
اگر سبب انفتاح باشد کمتر کمتر می آید و اگر سبب انشقاق باشد بیک دفعه
بسیار می آید و گاه سبب حدوث این علت ضربه و سقطه از خارج می باشد
یا بسبب خوردن طعام تیز شده بسبب بسیاری فلفل و زنجبیل یا بخیل
تخم تره تیزک یا تخم ترب یا تخم فنجنکشت باشد یا از ادویه سمی خورده باشد
مثل ذراریح و علاج درین مقام اگر علیل را قوت مقتضی است از باسلیق
و اخراج خون بقدر قوت و طاقت واجب و بخوردن جلاب تربت از
بهی با این ادویه که مذکور میگردد قرص کهربا یک مثقال گل ارمنی و صمغ عربی
تف داده هر یک یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته با هفت مثقال شربت بهی
آمیخته و هفت مثقال عرق زوف بر نهار باید آشامید و یا هر صباح تخم
اسبغول تف داده و صمغ عربی تف داده و تخم ریحان تف داده
از هر یک یکمثقال مجموع را با روغن بادام چرب کرده و در قدری گلاب تر کرده
باید خوردن و غذا اش سماق با گوشت مرغ باید داد و یا ماش مقشر با مغز
بادام تف داده با سماق و یا ازین ادویه که مذکور میگردد قرص ساخته هر

روز یکمثقال اختیار باید کرد یا رب حب الآس یا رب بهی هفت مثقال هر کدام
که موجود شود و اجزای قرص اقیت تشاسته و کتیرا و صمغ عربی و عصاره لحیة
التیس که بزنگان آن را از انکه سقال میکویند و بوقت بهار و در دشتها و کوهها بسیار
است و گلنار و تخم خرفه از هر یک هفت مثقال و شاخ سوخته گوزن سه و نیم
مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با آب سماق خمیر کرده قرصها باید ساخت و بوقت حاجت
یکمثقال در شربتی که مذکور شد بستری که تعین یافته بر نهار باید اختیار کردن
آنچه حذر باید کرد و صاحب این علت باید که حذر کند از جمیع حرکات
خصوصا از سواری و باید که سیر و پیاز نیز نخورد که خون را بیشتر می آرد و ترب
مطلقا نخورد و از حلاوت اجتناب نماید و از ترشیها آنچه در ترشی قوی باشد
باشد نیز ارتکاب نکند و بحمام نرود و چیزهای گران بر ندارد **آنچه سبب خورده
شدن عروق است** و گاه سبب بول الدم خورده شدن عروق است و علامت
آن درد و سوزاک در آن محل است و بیرون آمدن آن اجزا با بول و هم بوی
و علاج آن در علاج قروح واقع در مثانه مذکور خواهد شد **مقاله ٨٦**
در بیان حدوث سنگ در گرده و مثانه و سبب حدوث ریگ و سنگریزه در
محل خلط غلیظ لزج بواسطه تنشیف حرارت غریبه ناریه رطوبات را و تحلیل
رفتن و آن خلط در غایت غلظت ماند و بمرور متحجر میشود بتخصیص که مجاری ضیقه
باشد که در تکون تحجر سبب اتم و ادخل است و اکثر حدوث این علت کودکان
راست و کسانی را که در مزاج ایشان رطوبت بسیار است و علامت
او درد و سوزاک است در محل گرده و ثقل و تمدد و بیرون آمدن بول به دشواری

دعسر و ماده ریگ کمتر از ماده سنگریزه است و بحسب لزوجت و غلظت
اقل است و چون تمام منعقد نشده است طبیعت و قوت دافعه
بدفعات او را دفع میکند و بدین سبب در قاروره صاحب این علت
رمل بصورت رملی ظاهر است و درین مقام مناقشی را میرسد که گوید
چرا نشواند بود حدوث بعد از تحجر ماده باشد بواسطه شدت حرارت و
یبوست حصاة و متحجر شدن او باز زین مغیره و حصول رمل غایت آنچه
درین مقام توان گفت اینست که تجاوز حرارت در مزاج بمرتبه که از حال تحجر باز
بمرتبه رمل رساند بعید است زیرا که مزاج انسان و قوای بدن متحمل این
نیست و درین مرتبه حیات و زندگی مشکل است و علامت او ثقل و درد
است و احساس عمده مر علیل را در گرده کانه که چیزی ثقیل او یخته است و
صفای بول است بعد از کدورت و ظاهر شدن ریگ سرخ یا زرد در قاروره
و علاج درین مقام تداوی مقطع ملطف است مر خلط غلیظ را اما باید که بسیار
حار نباشد که بدن را از حرارت بسیار در مزاج غافل شود **جلاب بهائی**
غیر مکرر مثلا جلاب از تخم کاسنی دو مثقال و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانچه تقریر یافت مکرر را
با آتش نرم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند مذکور در آن آمیخته نیم گرم باید
آشامیدن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت مرغ یا تیهو یا
دراج یا کبک باید داد و یا جلاب از شیره مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ
و مغز تخم خربزه از هر یک هفت مثقال و یا جلاب از بادیان

تخم زرنا بنه و تخم

و رومی از هر یک دو مثقال چنانکه رسم است ادویه را طبخ کرده و صاف
ساخته و هفت مثقال قند سفید آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و یا شیره
تخمهای مذکوره را درین مطبوخ خلط کرده باید آشامیدن **مطبوخ نافع** و اگر
در دامت امتداد یابد و مرض زیاده شود از ین مطبوخ که مذکور میگردد باید
دارن بادیان و تخم کرفس و تخم مغز دخرکان و تخم خطمی از هر یک دو مثقال
~~تخم دخرکان و تخم خطمی از هر یک دو مثقال~~ تخم کاسنی و بنفشه و خسک
از هر یک چهار درم عناب و سپستان و انجیر خشک از هر یک بیست عدد
سنای مکی چهار و نیم مثقال بیخ سوس تراشیده نیم کوفته چهار درم بیخ
و نشان سه مثقال و نیم و خسک و صمغ از هر یک چهار و نیم مثقال مجموع ادویه را
در سه رطل آب که هر رطلی نود مثقال میشود طبخ باید کرد تا یک رطل بماند
و از کرباس گذرانیده و صافی ساخته بوقت سحر اختیار باید کرد و تا نیم
روز صبر باید کردن تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربتی از قند سفید
و شیره تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خیارین هر یک هفت مثقال و تخم
ریحان شسته یک مثقال اختیار باید کرد **قی نافع است** و اگر باین تدبیر خلاص
و نجات حاصل شد فبها و الا اعداد مدت بقی باید کرد که از انفع تدبیرات قی
کردن است درین مرض و آن بعد از تناول اغذیه مختلفه بسهولت حاصل
میشود مثل ماهی شور و آب ترب و خوردن خربزه بی مزه و شبت جوشیده
در آب **مقیئی قوی** و یا شبت و اسفاناخ و تخم ترب و تخم خربزه نیم کوفته
و تخم کرفس و برگ ترب مجموع را در قدری آب باید جوشانید و از کرباس گذرانیده

حل کند و اگر تخم ... از هر یک ده درم ۳

روی کرانی قطعه ...

قدری عسل با آن باید آمیخت و اندک روغن کنجد با وخلط و اندکی نمک نیز و از این
مطبوخ خورده قی باید کرد و اگر خود بیرون آید بهتر است والا بپر مرغ چرب
کرده بحلق باید فرستاده و قی باید کردن **نشستن در آب زن نافع است** و علیل را
در آب زن باید نشانید که درو بابونه و خطمی و حلبه و کرفس جوشیده باشد
و اگر مغز تخم معصفر و پرسیاوشان و بنفشه در آن باشد بهتر بود **تدهین**
و مالیدن قضیب و محاذات گرده بروغنهای گرم بسیار مفید است مثل روغن
شبت و روغن بابونه و روغن زنبق و روغن خسک و چکانیدن این روغنها با
روغن ترب در سوراخ احلیل بسیار نافع است **تقطیر** و صاحب این علت
را حذر کردن از اطعمهٔ غلیظه واجب است مثل عصیده که مراد کاچی است
پرهیز کردن از بعضی اغذیه و خوردن هریسه بغایت مضر است و همچنین خوردن
نان فطیر و حلوا که از نشاسته پزند و هر چیز که از آرد میده و نشاسته پخته باشند
از آن مجتنب و محترز باید بود و گوشت شتر و گاو و گوشت ماهی نیز نباید خوردن
و از اغذیه و اطعمه که در هضم سریع باشد اختیار باید کردن مثل نخود آب با گوشت
مرغ خانگی و گوشت طیهوج و دراج و کبک و کنجشک و کبوتر کوهی و قلیهای
خشک که در آن از ادویهٔ حارهٔ لطیفه باشد مثل زیره و بادیان رومی و از آنچه
بقوت تیزتر مثل فلفل و اگر بنان میل شود از آرد جو نیش دار باید پخت
نه آرد میده زیرا که آرد میده هر چه باشد درین علت مضرت قوی دارد
خصوصاً که میده باشد پس اگر نان باید از آرد خشکار باید پخت یعنی
نابیخته و بهر تقدیر قلیلی اختیار باید کرد و صاحب این مرض باید که چیز خوردن

را ترک کند و غذا را اندک اندک خورد و این قانون و ترتیب را بغایت
کمال رعایت کند که امید نجات با این خواهد بود و بعد از هضم غذا حرکت
و ریاضت معتدله اختیار باید کرد **ریاضت معتدله بغایت نافع است** و از میوه‌ها
آنچه مفید است مثل خربزهٔ شیرین است و انگور سفید شیرین نیز فرموده
اند اگر چه خوردن انگور مخالف قول اطباست زیرا که در اکثر کتب این
صناعت گفته اند که انگور مضرات مثانه و خوردن مغز تخم خیارین تازه
و خشک و مغز تخم خربزه نیز بسبب ادرار و وجهت که درست منفعت تمام
دارد و باید که علیل را تحریک دهند باین طریق که هر دو پای او را بردارند و
سرنگون نگاه دارند تا آنچه در مجاری از سنگ و ریگ محکم شده و چسپیده بر خیزد و
بسهولت جدا شود و نهادن محجمه بر موضع آفت و جذب کردن مواد مجتمعه از
محل آفت مفید است اما باید که خون نگیرند زیرا که مراد همین جذب فقط است
و اگر وجع و الم اشتداد یابد و علیل بی طاقت شود از جملهٔ مخدرات باید داد
اما از ضعیف بقوی رجوع باید کرد مثل آنکه تخم بابونه خشخاش با قند سفید سفوف
باید کرد **مخدرات مسکن الم است** و اگر باین تدبیر تسکین نیابد از پرشعثا یا از
فلونیای رومی هر کدام که موجود باشد بمقدار باقلی یا نخودی بر نهار باید اختیار
کردن و فوق این دارو باید که بهیچ وجه ترشی و آب سرد خورده نشود و بنج
را در تسکین درد این علت تاثیر بسیار است و هر جا که این علت استحکام
یابد علاج بخوردن ادویه که ریزانندهٔ سنگ و ریگ است باید کرد و از ادویه
که بسیار حرارت دارد اجتناب باید نمود تا لطیف ماده بتحلیل نرود و غلیظ متحجر

نشود بیان آنچه منفعت سنگ و ریگ است از ادویه که منفعت در ریزانیدن سنگ
و ریگ است اختیار باید کرد و آنچه مناسب محرور المزاج است تخم خیارین
و تخم خیارین و تخم خربزه از هر یک هفت مثقال و تخم شلغم سه مثقال
تخم کرفس و بادیان و زردک از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته
خوردن ازین ترکیب دو مثقال است در شربت سکنجبین ساده یا بزوری
هر کدام که یافت شود هفت مثقال و غذا نخود آب با شیره مغز تخم
واندک و از جبن دوای قوی نافع و دوایی که در ریزانیدن سنگ و ریگ المغنی با
اما بوقت عدم حرارت باید داد جنطیانا رومی دو مثقال و عقارب سوخته
سه عدد یعنی کژدم دو مثقال بیخ کاکنج که عروسک در پرده است هفت مثقال
اسفنج سنگ آبی است دو مثقال زنجبیل و دار فلفل از هر یک دو
مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با عسل صاف بعد از کفایت آمیخته و تخمیر
کرده در ظرفی پاکیزه نگاه باید داشت و اگر ظرف چینی باشد یا شیشه
بهتر بود و بعد از شش ماه مقدار خوردن ازین معجون یکدانگ و نیم است
که ربع مثقال میشود و بعضی اطبا در دادن این معجون درین علت توقف
و تامل کرده اند از جهت آنکه موجب زیادتی حرارت است در مزاج
و بدن و ایضا موجب قرحه است در مثانه بواسطه حدتی که دارد پس
اول باید که در مزاج حرارت بغایت کم باشد و مواد حجری و رملی در محل
آفت بسیار باشد معجون حجر الیهود و معجون حجر الیهود که موضوع از
برای همین مقصود است کار فرما اختیار باید کرد مقدار یکمثقال در شیره سه تخم

دوای دیگر اگر حرارت باشد ... از بادیانه تخم کرفس ... هر یک ... درم حب المحلب و تخم خیارین تخم خربزه و تخم خسک ... از هر یک چهار درم ... پنج درم کوفته و بیخته ... با سکنجبین بزوری ده درم

که تخم خیارین و تخم خربزه است از هر یک هفت مثقال و گاهی جلاب
از بادیان و تخم زردک و تخم ترب که از هر یک دو مثقال با قند سفید هفت
مثقال اول ادویه را چنانکه بکرات مذکور شد طبخ کرده صاف باید ساخت
و قند مذکور و معجون مذکور را دران خلط کرده نیم گرم بر نهار باید آشامید
و بر محاذات گرده و مثانه روغن عقرب باید مالید و بروغن بابونه و حسک چنانکه
مذکور شد مالیدن بران موضع منفعت بلیغ دارد و در آبهایی که دران ادویه
مذکوره سابقا طبخ کرده باشند نشستن نفع بلیغ دارد بیان ساختن روغن عقرب
و طریق ساختن روغن عقرب برین وجه است پوست بیخ کرفس و زراوند
مدحرج و سعد و سلیخه از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را درشت کوفته
بران روغن بادام یا روغن کنجد ریخته بیست روز در آفتاب در شیشه باید
گذاشت و بعد از بیست روز روغن را ازین ادویه صاف ساخته ده عقرب
زنده دران روغن انداخته و غوطه داده باز بیست روز دیگر در آفتاب باید
نهاد تا بکمال رسد و در شیشه دهن تنگ باید نگاه داشت و بوقت حاجت
نیم گرم بر مثانه و محاذی گرده باید مالید و اگر چنانچه سنگ ریزه که مراد از حصاة
اوست در موضع خود متمکن باشد و حرکت نکند علامت او درد دائم
است و بقرار ساز تدبیر وجهی که علیل اصلا خواب نتواند کرد درین صورت
علاج با دویه قوی الادرار باید کرد مثل تخم زردک و آنچه سابقا مذکور شد
و اگر چنانچه سنگ و ریگ در محل خود متمکن نباشد و حرکت میکند علامت
او آنست که الم ساعة فساعة زیاده میشود و باز ساکن میباشد و علاج درین

برگ شاهتره

و پوست بیخ کرفس ده درم

صورت خوردن جلابت از پرسیاوشان دو مثقال و شبت و اکلیل
الملک و بادیان و تخم کرفس و زردک از هر یک دو و نیم مثقال و قند سفید هفت
مثقال اول ادویه را بر وجه مقرر طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند آمیخته و شیره
تخم خیارین و شیره تخم خربزه از هر یک هفت مثقال آمیخته نیم گرم نهار
باید آشامیدن و غذا نخود و آب گوشت مرغ با طیهوج یا کبک یا گنجشک
با شیره مغز تخم معصفر باید داد و در آش اندکی دارچینی و بادیان رومی باید
انداخت و جاورس که توتاق باشد گرم کرده باید بر محل وجع نهادن و یا
اسفنج که ابر مرده است بزبان عوام با نمد بر کاله در آب گرم تر ساخته
بر محل مأوف باید نهاد و یا در روغن مناسب این علت فرو برده بر محل
باید نهاد و روغن محلل مثل روغن بابونه و شبت و سداب و زنبق و نرگس
و خیری و سوسن آسمانی که در هر یک از اینها جند بیدستر اندکی آمیخته باشد
بر محل مأوف باید مالید و خوردن تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا معجون
سنجرینیا هر کدام موجود باشد مقدار یکدرم در جلاب بادیان باید خورد
و مقدار بادیان دو مثقال است در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته
و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و اگر باین علاجات
و تدابیر مذکوره نجات و خلاص حاصل نشود و دوا را در تفتیت سنگ
تاثیری نباشد بسبب صلابت سنگ **بیرون آوردن سنگ** و علاج آن
بعد از تحقق سنگ شق کردن است از عنق مثانه و بیرون آوردن سنگ
و بعد از آن ادویه ملحمه بر جراحت نهادن تا قرحه زودی مندمل شود و محمود البال

در کتاب خود حاوی آورده است که جوانی در شیراز باین بلیه مبتلا شد
و هر چند اطبا زمان در معالجه او اهتمام کردند هیچ دوائی علاج نیافت
عاقبت الامر جراح او را از پیش کردن مثانه شق کرده سنگی بیرون
آورد ملسا که بوزن چهل مثقال بود و بعد از آن وضع شق را هم معالجه
کرده در اندک روزی از آن مرض مهلک شفا یافت **معالجه ریگ گرده**
و علاج ریگ در گرده و مثانه مثل علاج سنگ و سنگریزه است غایة ما
الباب مبالغه در ادویه حاره مدره قویه نباید کرد **مقاله ۸۲ در بیان**
اورام گرده و ورم گرده خالی ازین نیست که دموی است یا صفراوی
و علامت او تب است و تشنگی محکم و سوزاک و حدوث دردسر و بیخوابی
و گاهی فی مرة الصفراو گاهی حدوث اختلاط عقل که مراد بر شانی عقل
و حواس است و یافتن حرارت در جگر جانب گرده وارم و علاج درین
مقام ابتدا الفصد باید کرد از باسلیق بشرط قوت و طاقت و اخراج خون
بقدر واجب و بخوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب
سه و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و غذا ماء الشعیر بروغن بنفشه و شیره
خشخاش و درین ماء الشعیر باید که از عناب و سپستان و نیلوفر جوشیده با
بقدری کافی و صالح و یا هر صباح جلاب از شربت بنفشه یا شربت خشخاش
هر کدام که یافت شود هفت مثقال با لعاب اسبغول سه و نیم مثقال
و لعاب دانه بهی هفت مثقال بر وجهی که عادت است در قدری آب شربت
کرده باید آشامید و باید که اسبغول را ناکوفته در شربت اندازند و نشکنند

که در روده می‌چسپد ضماد نافعه و بر کرده ضماد از آرد جو و خطمی و صندل ابیض
و سفید و شیاف مامیثا و مغاث و آب برگ عنب الثعلب و آب
کدوی تر باید کرد از اینها که مذکور شد هر یک با آبهای مذکور یا مجموع اگر علیل
را علت قوی‌تر باشد و می‌باید که در جمیع تدابیر قوت و ضعف علیل منظور
و ملحوظ طبیب باشد تا از قوانین علاج بیرون نیاید [illegible] بر محل آفت
خرقه تر کرده در گلاب بنهد موم روغن و باید که در موم روغنی که از روغن بنفشه
بادام ساخته باشد با روغن کدو و مقدار روغن اگر ده مثقال باشد موم
پاکیزه سه مثقال باید اول روغن را در پیاله مسین گرم کرده و موم را در آن
روغن گداخته باید گذاشت تا سرد شود و اگر درین موم روغن اندکی آب
برگ کاهو یا آب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه یا آب برگ همیشه بهار
خم کنند بهتر است از هر کدام که موجود شود یک قاشق درین موم روغن خلط کرده
چنانکه مذکور شد بر محل آفت باید نهاد و یا جلاب هر صباح از شیره مغز تخم
خیارین و تخم خربزه از هر کدام هفت مثقال در آن آمیخته بر نهار اختیار
باید کرد و یا از مغز دانه کدو و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین از هر یک
سه و نیم مثقال تخم خرفه هفت مثقال همه را نیک کوفته و بیخته و ازین
مجموع دو مثقال با قند سفید هفت مثقال در جلابی که مناسب عرض باشد
آمیخته اختیار باید کردن و اگر هفت مثقال گلاب درین جلاب بیامیزند
بهتر باشد و از اول تا ماده ورم نضج نیابد انتقال بمعالجه دیگر نشاید تا حال
نضج ماده مقرر شود و علامت نضج سکون تب و شدة وجع است و زیاده

شدن

شدن ثقل و قشعریره خفیفه و هرگاه که ماده نضج یافت سعی و اهتمام نمودن
بر ادویه مفتحه منفجره ورم باید کرد و مثل این ضماد که مذکور میگردد بنفشه

ادویه منفجره

خشک و اکلیل الملک و زعفران شکسته و آرد جو و شبت و تخم حلبه شکسته از
هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را در قدری آب و اندکی روغن کنجد با
زعفران آمیخته با آتش ملایم طبخ باید کرد و نیم گرم بر روی پنبه یا لته کوفته
بر محل کرده باید نهاد و بر محاذی کرده آبی که اکلیل الملک و بابونه و شبت و
و خطمی و زعفران و حلبه جوشیده باشد نیم گرم ریختن بسیار مفید است
و هرجاکه ورم تمام تسکین یافت و تب دور شد و ثقل باقیست درین
صورت جزم بتمام نضج است پس درین حین با ضمادات اشیاء
منفجره باید آمیخت مثل سرگین کبوتر و آرد کرسنه که برجاق است و از غبار
آسیا نیز قدری با این اجزا باید آمیخت و هرجاکه ورم منفجر شد و در قاروره
محسوس است از ریم و چرک و درین حین جلاب از شربت بنفشه هفت

جلابات

مثقال و از ترنجبین صافی هفت مثقال در قدری آب گرم باید خوردن و یا جلاب
از شربت خشخاش هفت مثقال در شیره تخم خیارین و تخم خربزه از
هر یک هفت مثقال مجموع را باهم خلط کرده نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد
و یا تخم زعفران و نشاسته و گل ارمنی و حب الکاکنج از هر یک دو مثقال نرم کوفته
و بیخته ازین جمله دو مثقال را در شربت خشخاش هفت مثقال آمیخته
با اندکی آب گرم حل کرده بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماش مقشر با شیره
مغز بادام و کدوی تر باید داد آش ماید بشیر خر که تازه باشد نافع است و یا از شیره

ورم کرده

وجع

بیست و دو نیم مثقال همان ساعت که دو شیده باشد با هفت مثقال قند
سفید باید اختیار کردن و اگر خروج ریم و چرک متمادی شود و بطول انجامد
ازین ادویه که مذکور میگردد باید داد مثل مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز
تخم خربزه از هر یک یکمثقال تخم خشخاش سفید و کتان سوخته و صمغ عربی از هر یک
یکمثقال و دو دانگ حب کاکنج پنج عدد مجموع را نرم کوفته و بیخته ازین جمله دو
مثقال را در هفت مثقال شربت خشخاش آمیخته با اندک آب گرم بر نهار باید
اختیار کردن اما اگر سبب ورم گرده خلط بارد بلغمی یا سوداوی باشد **بیان ورم
گرده که بلغمی باشد یا سوداوی** علامت او عدم تب است و عدم سوزش و قلت
و شدت و ثقل محسوس میان خاصره و این شبیه بوجع و الم قولنج است و فرق
میان ورم گرده و وجع قولنج اینست که در وجع گرده حقنه کردن مفید نیست بواسطه
مزاحمت امعا گرده را در حین حقنه و بالجمله علاج درین ماده خوردن جلاب
هر صباح از بیخ سوس تراشیده نیم کوفته و تخم کاسنی و بادیان نیم کوفته از هر یک
دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع را در قدری آب بر وجه مقرر طبخ کرده
و صاف ساخته و قند مذکور آمیخته نیم گرم با جا اختیار کرده غذا ماش مقشر و نخود
با شوربای مغز بادام شیرین و ترک گوشت باید کرد و هر چه باشد و تلیین طبیعت
بسنای مکی سه و نیم مثقال و بادیان دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول
ادویه را در قدری آب که لایق باشد با آتش ملایم طبخ باید کرد و صاف ساخته
و قند آمیخته و فلوس خیار شنبر هفت مثقال در ان حل کرده و دیگر بار صافی
ساخته بوقت صبح یا سحر بملاحظه فصل سال یعنی گر تابستان باشد سحر اختیار

تلیین طبیعت

باید کرد

ورم گرده

باید کرد و اگر زمستان باشد وقت صبح زیرا که اگر بوقت صباح اختیار کنند
تا وقت قطع عمل دارو علیل بسیار تعب می یابد و ضعف میشود پس در هوای
سرد اختیار باید کرد تا در انتظار تعب نباشد و اگر در زمستان سحر اختیار مسهل کنند
هوای سرد در اسهال و اجابت مانع است و امداد نمیکند پس در وقت ملایم
باید اختیار کرد و میخواهند که هوایش بحرارت مایل باشد **مطبوخ مسهل** و با تلیین
طبیعت باین مطبوخ باید کرد سنای مکی سه و نیم مثقال بادرنجبویه و بادیان و تخم
کاسنی از هر یک دو مثقال بیخ سوس تراشیده نیم کوفته دو نیم مثقال مجموع ادویه
را در سه پیاله آب با آتش ملایم طبخ باید کرد تا یک پیاله بماند و صاف ساخته و
در ان آب پنج مثقال معجون خیار شنبر آمیخته نیک حل باید کرد و وقت سحر
یا صبح باید آشامیدن و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و بعد از ان
شربت از تخم ریحان شسته یکمثقال و قند سفید هفت مثقال و آب چهار
قاشق شربت کرده اختیار باید کرد و روز دارو غذا را بعد از عصر اختیار باید
کردن و غذا نخوداب است با گوشت مرغ و شوربا مغز تخم معصفر و ضماد بر گرده
ازین چیزها که مذکور میگردد باید کرد شبت و بابونه از هر یک دو مثقال و تخم
زغبر و تخم حلبه از هر یک سه و نیم مثقال تخم معجزه و خرکان و خطمی از هر یک هفت
مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و با آب برگ بادیان خمیر کرده بر محل ورم نیم گرم
باید نهاد و یا از مغز استخوان گاو و پیه بط و پیه مرغ خانگی با اندکی مقل آمیخته بر
محل وجع و آفت باید نهاد **مقاله ۸۸ در بیان اورام مثانه**
و اگر اورام مثانه دموی یا صفراوی است و چون ورم ازین دو ماده باشد

ضماد

ورم دموی یا صفراوی علامت او درد با قوت است با خلیدن عانه که آن عبارت از محل روییدن موی معین است و تب تیز محرق دایم و تشنگی غالب و کرب و سوزاک و گاهی موجب اختلاط و هذیان عقل نیز هست و سواد رنگ زبان و انتفاخ عانه و سرعت نبض و ناریت قاروره و سوختن بسیار در مثانه و گاهی با وجود این علت احتباس بول نیز می باشد و گاه احتباس براز نیز و علاج ابتدا فصد است از باسلیق اگر قوت داشته باشد و سن و وقت و بلاد نیز موافق تدبیر باشد و خوردن جلاب هر صباح از بنفشه دو و نیم مثقال و تخم کاسنی دو مثقال و عناب ده عدد و قند سفید و ترنجبین صاف از هر یک هفت مثقال مجموع ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده و صاف ساخته و قند و ترنجبین درو آمیخته نیم گرم باید اختیار کردن و غذا ماء الشعیر با شربت خشخاش و یا شربت بنفشه آمیخته باید خوردن قدری صالح و موضع وجع را بروغن بنفشه باید مالید و بر محل مثانه آب نیم گرم که دران بنفشه و پوست خشخاش جوشیده باشد باید ریخت و اگر میسر شود علیل را در آبی که درو بنفشه جوشیده باشد و خطمی و معجز دخترکان باید نشانید و ضماد بر مثانه از بنفشه و خطمی و گل سرخ و سفید و آب برگ عنب الثعلب یا آب برگ کاهو و آب برگ هندبا بهار و تراشیده کدو یعنی زبار و روغن بنفشه بادام خلط کرده بر مثانه ضماد باید کرد **علاج احتباس بول** و اگر درین علت احتباس بول شود و شدید باشد علاج آنست که در شیره این سه تخم که تخم خربزه باشد از هر یک هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول از تخمها

در قدری آب شیره کشیده چنانکه رسم است و قند مذکور درو آمیخته باید اختیار کرد و یا از تخم کدو هفت مثقال و مغز تخم خیار هفت مثقال و مغز تخم خربزه کاکنک و تخم خرفه دو و نیم مثقال و تخم خطمی و تخم معجز دخترکان و بر سیاوشان از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته دو و نیم مثقال در شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هفت مثقال و اندک نیم گرم بر نهار باید اختیار باید کرد **ضماد** و بر محل مثانه ازین ادویه ضماد باید کرد برگ کنجد تازه اگر وقتش باشد و الا کنجد مقشر با مغز نان میده و شیر بز یک حل کرده نیم گرم باید نهاد و اگر چنانچه نضج ورم حاصل شود علاج درین حین خوردن تخم مرو و تخم زعفران است از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تخمها را نا کوفته باید شست و در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید کرد یا جلاب از شربت قند هفت مثقال و لعاب تخم اسپغول دو مثقال در قدری آب که کافی باشد انداخته و قند آمیخته اختیار باید کرد غذا اماش مقشر با شیره مغز بادام و گوشت مرغ جوجه باید داد **آبزن نافع** است علیل را در آب زن باید نشانیدن که در آن آب مثل بنفشه و خطمی و خبازی که مراد از آن معجز دخترکان است و برسیاوشان و اکلیل الملک و شبت و حلبه و تخم زعفران جوشیده باشد از هر یک قدری مناسب و مساوی یکدیگر **ضماد** و یا ضماد بر محل ورم ازین ادویه کنند بنفشه خشک و آرد کرسنه و ارد شلیم که حبی است سیاه از ماش خردتر و مدور تر و در میان گندم بسیار می باشد و کرم و خشک کرده و تخم زعفران و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و معجز دخترکان از هر یک یک کف دست مجموع ادویه را نرم کوفته و با پیه بط

یا مرغ خانگی یا بمغز استخوان گاو خمیر کرده هر بار قدری بر محل ورم ضماد باید کردن

مقاله ۸۹ در بیان ریش مثانه و ریش مثانه و سبب حدوث

او درین عضو یا خدشی و تراشیدن از سنگ و ریگ حاصل در رویت و یا بسبب

مرور خلط حاد است در ان مجرا مثل صفرا و یا بسبب انفجار نبره یا مثل [illegible]

که در ان محل بوده است حادث میشود **بیان علامت** و علامت او وجع

و الم شدید است و سوختن مجرا بوقت بیرون آمدن بول و بوی بد و بدشواری

آمدن ریم و چرک با بول و بیرون آمدن اجزا و اجسامی شبیه بسبوس همراه بول

و گاه مثل صحایف و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از شربت بنفشه

یا شربت خشخاش از هر کدام یافت شود هفت مثقال با قرص کاکنج یکمثقال

بر وجهی که رسم است ترتیب داده و شربت ساخته بر نهار اختیار باید کرد و

ابیض با شیر دختران در احلیل باید چکانید **تقطیر** و اگر در بول ریم و چرک بسیار ظاهر

شود ماء العسل بالعاب تخم مرو مقدار کافی باید داد و غذا اماش مقشر با شیره

مغز بادام باید داد و گاه اندکی دوغ که روغن از و نگرفته باشند باید داد و اگر

در طبیعت قبض و احتباس باشد **بیان مطبوخ مسهل** علاج آن بخوردن این مطبوخ

است عنب الثعلب سه و نیم مثقال بنفشه خشک دو و نیم مثقال سنای مکی

سه و نیم مثقال مجموع را در دو پیاله آب خورد بآتش نرم باید جوشانید تا یک پیاله

کمتر بماند و از کرباس باید گذرانید و ده مثقال فلوس خیار شنبر در وحل باید کرد

و اگر قوت داشته باشد هفت مثقال ترنجبین نیز در وحل باید کردن و بوقت

صبح باید آشامید و تا نیم روز صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن قند سفید

خدشی

و با قرص خشخاش هم

اگر وجع شدید باشد هم

هفت مثقال و تخم ریحان شسته یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید

آشامید اگر قوت باشد و اگر ضعف باشد بین الصلاتین اختیار باید کرد

دوای نافع و دوای دیگر که بلیغ النفع است درین علت نشاسته دو و نیم مثقال

کتیرا و زعفران از هر یک دو درم گل ارمنی نیم مثقال مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته

و بوقت حاجت مقدار نیم مثقال در هفت مثقال شربت خشخاش با اندکی

آب نیم گرم باید خوردن **خوردن قرص کاکنج نافع است** و اطبا گفته اند که بهترین

علاجها در قرحه و ریش مثانه خوردن قرص کاکنج است یکمثقال در شربت بنفشه

هفت مثقال آزموده و مجرب است و اگر درد و سوزاک در قرحه بسیار باشد

شربت بنفشه بمقدار مذکور بهتر است و دیگری که در نفع اقرب است حب

صنوبر کبار که مراد از آن جلغوزه است بیست عدد و مغز تخم بادرنگ هفت مثقال

نشاسته نیم مثقال سنبل و تخم کرفس از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته

هر صباح و بیگاه دو درم اختیار باید کرد **مقاله ۹۰ در بیان جرب**

مثانه و سوختن آن و سبب جرب در هر عضوی که باشد اکثر آنست که خلط

سوداوی ممزوج با خون و صفرا است و علامت جرب مثانه حرقه مجرای بول

در وقت خروج اجزای نخالی یعنی مشابه بسبوس همراه بول و لاغری بدن و سواد

رنگ بول در بعض اوقات و در آخر بسیار است که خون نیز با بول ممزوج است

و رطوبات غلیظ نیز و علاج خوردن جلاب است از شربت بنفشه و یا شربت

خشخاش از هر کدام که حاضر باشد و غذا اماش مقشر باید داد با شیره مغز بادام

و یا این جلاب اختیار باید کرد عناب ده عدد بنفشه خشک سه و نیم مثقال

ترکیبی دیگر

و خارش شدید هم

جلاب نافع

ده درم در آب گرم اختیار نماید هم

چنانکه رسم است طبخ کرده وصافی ساخته وهفت مثقال قند سفید بآن آمیخته
نیم گرم اختیار باید کرد لعابات نافعه ودر بعضی اوقات لعاب اسبغول
یا لعاب دانه بهی هر کدام که حاضر باشد بهفت مثقال با هفت مثقال
قند سفید وقدری آب نیم گرم باید خوردن وگاهی بوقت سوختن مجرای
احلیل در سوراخ آن شیر عورات را با لعاب دانه بهی یا لعاب اسبغول
باید چکانید تقطیر وغذا گاهی اماله که از آرد میده وشیره مغز بادام با روغن
بادام پخته باشند واندکی قند بآن آمیخته باید خورد وغذا از گوشت باچه با زهره او
اشکنه از روغن باچه نیز مناسب است واگر بسبب حرقت مثانه مرور خلط تیز
بود که بواسطه آفت کرده وجراحت اوست یا بسبب آفت در مجرای بول
وآن اسباب وعلامات بیشترک مذکور شد واحتیاج بتکرار نیست واگر سبب
سوختن مثانه تیزی بول باشد وخلط بورقی علامت آن حرارت مزاج است
ونارنجیه قاروره وبسیاری تشنگی وعلاج آن خوردن جلاب است هر صباح از
شربت بنفشه هفت مثقال در قدری آب بر نهار وغذا ماء الشعیر با روغن
بنفشه ویا روغن بادام شیرین واگر ماء الشعیر ودو روغن بادام را علیل مکروه
شمارد وطبیعت او اقبال ننماید غذا ماش مقشر وشیره مغز بادام باید
داد واگر با حرقه بول ادرار باشد این دوا استعمال باید کرد بلوط تقف
داده ودر شیر که یکشبانه روز نهاده دو مثقال ونیم سعد وکندر از هر یک
یکمثقال ونیم مجموع را کوفته وبیخته وازین جمله دو مثقال در آب آهنگران چهار
ده مثقال حل کرده باید داد باب سیوم در بیان امراضی که

بیان آنچه بسبب آن خلط تیز باشد

آنچه بسبب تیزی بول باشد

علاج حرقه با ادرار

بعضی

بعضی مختص برجال است بعضی بنسا واین باب نیز مشتمل است بر مقالات
مقاله ا در بیان امراض قضیب واحلیل وانثیین
که مختص بمردان است ومراد ازینها آلت تناسل مرد است
وازجمله امراض ورم انثیین است یعنی ورم خصیه وورم او یا حار دموی است
یا حار صفراوی وعلامات او سرخی رنگ ورم وحرارت مزاج است وسوزاکی
محل ورم وتشنگی بقوت وعظم حجم مقدار ورم وزردی رنگ بول ومیل بسرخی
او اگر دمویت غالب باشد وعلاج او فصد است از باسلیق واخراج خون از
بحسب قوت ودواجب وسن وفصل وعادت وبخوردن جلاب هر صباح
عناب وآلوی سیاه از هر یک ده عدد وقند سفید وترنجبین صافی هر یک
هفت مثقال اول عناب وآلو را در مقداری آب طبخ کرده صاف باید
ساختن وقند وترنجبین را بآن آمیخته نیم گرم بر نهار باید خوردن وغذا ماء الشعیر
است ویا ماش مقشر با شیره مغز بادام وعلیل را از هر گوشتی که باشد
واز جمیع شیرینیها پرهیز کردن واجب است وبر قضیب وخصیه از آرد
جو وطحلب با آب گشنیز تر ضماد باید کرد ویا آب برگ عنب الثعلب یا بهر دو
آب اگر علت بقوت باشد یا آرد عدس را با آب عنب الثعلب ویا با آب کاسنی
ویا بعرق کاسنی ویا با عرق کاسنی ضماد باید کرد ویا خرقه در سرکه وگلاب
وآب گشنیز تر اغشته کرده بر محل ورم باید نهادن وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه باید کرد با فلوس خیار شنبر ویا شیرخشت وترنجبین بمقتضای قلت
کثرت ماده وعرض از هر یک هفت مثقال در قدری آب گرم حل کرده

بیان امراض خاصه مردان است

بیان ورم حار دموی وصفراوی

وآرد باقلا

بیان مطبوخ ملین

[به شراب سکنجبین و ترنجبین و فلوس خیارشنبر ... گرم حل کرده میل نمایند]

وضماد صافی ساخته باید داد و هر گاه که ورم بمرتبهٔ انحطاط رسد از بابونه و اکلیل
الملک و شبت از هر یکی یک کف دست نیک کوفته و بیخته و با زرده تخم
مرغ خام آمیخته و برهم زده بر محل ورم بدفعات ضماد باید کرد و اگر سبب ورم
مادهٔ بلغم باشد یا مادهٔ صلب سوداوی باشد علامت در اول سفیدی

بیان ورم بلغمی و سوداوی

[ورم ... [illegible] ... رنگ ورم]

رنگ بود او و علاج درین مقام خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوس
و بادیان نیم کوفته هر یک دو مثقال و از گل قند قندی هفت مثقال و غذا
نخود آب با شیرهٔ مغز بادام با مغز تخم معصفر و تلیین طبیعت بمطبوخی که در وی

بیان مطبوخ ملین

ترید سفید تراشیده و بادیان رومی و بادیان رسمی و بادرنجبویه باشد از هر یک
آنچه معالج صواب داند بر وتیره که رسم و عادت ترتیب کرده تو وقت
صبح باید آشامیدن و تحلیل را درین علت که مادهٔ بلغم یا سوداوی باشد گاهی
قی باید فرمود که بسیار مفید است و باین ادویهٔ مذکوره قی باید کرد تخم

بیان قی نافع

شبت و تخم شلغم و تخم خربزه نیم کوفته و بیخ سوس تراشیده نیم
کوفته و روغن کنجد و عسل و نمک اول ادویه را در قدری آب باید جوشانید
و صاف باید ساخت آنگاه عسل و نمک و روغن کنجد در آن حل باید کرد
و بدفعات باید آشامید و قی باید کرد و اگر بخود اجابت کند بهتر و الا پر
مرغ بروغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد تا قی حاصل شود الحمد
والطب نافعه و بر خصیه و قضیب علیل ضماد و طلا از آرد باقلی و زیره و
کندر باید کرد چنانکه آرد باقلی پنج مثقال و کندر و زیره هر یک دو مثقال
و بروغن پیه گداخته خمیر باید کرد و قدری روغن گل با روغن کنجد آمیخته طلا باید

ورم خصیه

کرد و یا از آرد باقلی و حلبه و بابونه و اکلیل الملک اجزا برابر بحسب مقدار کوفته و بیخته
و با روغن بابونه و یا روغن کنجد یا بروغن شبت هر کدام که حاضر باشد آمیخته
و نیم گرم برهم زده بر محل آفت طلا باید کرد و یا از مقل و کندر و موم صافی
و روغن کنجد موم روغنی باید ساخت و بر محل ورم طلا باید کرد

بیان موم روغن

و طریق ساختن او برین وجه است که مقل و کندر را از هر یک دو مثقال
و موم صافی دو و نیم مثقال اول موم را با دوازده مثقال روغن کنجد در پاتیله
مسین باید گداخت و بعد از آن مقل را نیم کوفته در آن روغن کنجد
و موم گرم باید انداخت که حل شود و بسر چوبی تحریک باید کرد تا زودتر
گداخته شود و بعد از آن کندر را نرم کوفته در و باید انداخت و برهم زده
باید گذاشت تا سرد شود و بعد از آن صلایه باید کردن و مبالغه باید نمود
و ازین موم روغن بر محل ورم طلا باید کرد

بیان مادهٔ سوداوی

و علامت آنکه مادهٔ ورم سوداوی است صلابت و محکمی ورم است و کبودی رنگ او و قلت
زردی و سفیدی رنگ بول و علاج خوردن جلاب است هر صباح از بادرنجبویه
و بادیان و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال اول ادویه را
در قدری آب که مناسب باشد طبخ کرده به نیمه باید آورد و صاف ساخته و
هفت مثقال گلقند عسلی در آن آمیخته بر نهار باید اختیار کردن و غذا
نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد

بیان ملین

و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون یا بحب او باید کرد بمقداری که در مطبوخ افتیمون یا در حب مقرر
شده است و این ترکیب در بعض امراض سابقه مذکور شد

ضماد

و بر موضع ورم ضماد از ادویهٔ مُلینه باید نهاد مثل پیه بط و پیه مرغ
خانگی و مغز استخوان گاو و روغن بنفشه بادام و مقل و یکی ازین روغنها
را با مقل باید گداخت بمقدار مناسب و نیک خلط کرده بر محل ورم باید
نهاد و یا از آرد باقلی و آرد نخود و اکلیل الملک و بابونه و شبت هر یک
برابر کوفته و بیخته و با آب گرم آمیخته و نیک خلط کرده بر محل ورم ضماد باید
کرد **بیان اورام قضیب** و اورام قضیب در جمیع احوال مشابه اورام خصیه است
و علامات او همان علامات اورام خصیه است از حار و بارد و خون و
صفرا و بلغم و سودا پس علامات و تدابیر هر دو موافق یکدیگر است از
اشربه و اغذیه و ضمادات و اطلیه و ادهان و غیر ذلک **بیان تشنج قضیب**
و گاه در قضیب تشنجی حادث میشود که بجانبی کشیده میشود و آنرا اطبا
اعوجاج قضیب می نامند و علاج او ترک ریاضت است و آرام و قرار
و عدم حرکت خصوصا حرکت سواری و از اغذیه سریع الهضم سبک اختیار
باید کرد مثل نان گندم که میده نباشد و گوشت مرغ و گوشت بره و کو
تو قلی **تدهین نافع است** و مالیدن روغن بر قضیب از ادهان مذکوره
و شحوم و موم روغنی که از روغن بنفشه و کتیرا و موم صافی باشد بر
عضو ماوف باید مالید **مقاله ۳ در بیان نقصان باه**
که مراد بآن عدم شهوت و میل بجماع است و این از جمله امراض اعضاء
تناسل است **بیان آنچه بسبب استرخای آلة بود** و سبب نقصان
باه یا استرخای و سستی آلت است که قضیب است یا ضعف شهوت

درج ضماد خوردن ... صبح از ... / ... از هر یک ده درم و از ... / ... درم ... ده درم غذا / ... بادام و ... تلیین طبیعت / ... یا مطبوخ فواکه و این ضماد / ... از ... آرد جو از هر یک ده درم با آب طبخ کرده / ... ضماد کنند و علاج اورام ... / ... مثل اورام بارد ... / بر قضیب ... بابونه اکلیل الملک ... / ... خرما ... کوفته و بیخته / ... [illegible]

و آنرا اگر بسبب استرخای آلت باشد علاج او علاج و تدبیر فالج است و خوردن
جلاب هر صباح از گلقند عسلی هفت مثقال و بادیان نیم کوفته دو مثقال
اول بادیان را در قدری آب طبخ باید کرد و صافی ساخته و گلقند مذکور در آن
آب حل کرده نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد و غذا نخود آب با شیرهٔ مغز بادام
یا مزعفر باید داد و تلیین طبیعت بعد ظهور نضج در بول حب جر
و یا حب ایارج لوغاذیا باید کرد و قضیب و احلیل را بر روغنهای محلل
چرب باید کرد مثل روغن قسط و روغن زنبق و نرگس و امثال آن و باید
که علیل از خوردن میوهای سرد تر پرهیز کند و از جمیع لبنیات و ترشیها نیز
حذر نماید **بیان آنچه بسبب ضعف شهوت باشد** و اما اگر سبب نقصان باه
ضعف شهوت باشد و این گاه بسبب استفراغ بسیار باشد از مواد
و تحلیل رطوبت و علامت او تقدم سبب است که آن استفراغ است
و علاج درین مقام برانگیزانیدن قوت علیل است با غذیهٔ قویه که موجب فربهی
باشد مثل هریسه و امثال آن و اختیار راحت و آرام و ترک ریاضت و بخوردن
جلاب هر صباح از تودری سرخ یا سفید هر کدام موجود باشد دو مثقال و عرق
گاوزبان هفت مثقال و قند سفید هفت مثقال اول تودری را در قدری
آب طبخ باید کرد و صافی ساخته و عرق گاوزبان و قند را با آن آمیخته باید خوردن
و یا تودری را نیک کوفته و بیخته و بعرق گاوزبان و قند آمیخته باید خوردن و غذا
نخود آب از گوشت بره و یا گوشت طیهوج و دراج باید کردن و یا هریسه که از گوشت
بره بخته باشند یا از گوشت بط فربه یا مرغ خانگی و خوردن حلواها که از نشاسته

نقصان باه

و یا حب ایارج لوغاذیا

بخته باشند با روغن بادام یا روغن کنجد شیرین **بیان آنکه سبب ضعف تمام بدن باشد**
واگر سبب نقصان باه ضعف تمام بدن باشد وقلت غذای او علامت او کمی
ولاغری بدن است وزردی رنگ روی ورقت منی وعلاج درین مقام تقویه
بدن است بغذای مقوی بدن وباه وبخوردن جلاب هر صباح از شربت سیب
وقند سفید وگلاب از هر یک هفت مثقال وعرق گاوزبان نیز ... مثقال
مجموع را شربت ساخته باید اختیار کردن وغذا ماء اللحم باید داد وقلیهای که در آن
از ادویه حاره اندکی باشد وزردک ونخود نیز باشد اختیار باید کرد وگوشت
آن قلیه مثل بره وبط ومرغ فربه باشد واندکی دارچینی نیز دران باشد وبیاز
نیز درین تدبیر نیکوست **بیان معالجات نافع** وبهترین علاجها اصحاب
این مرض را ریاضت معتدله است بعد از خوردن غذا ودر آمدن بحمام بعد از هضم
غذا وخواب نیز بعد از هضم غذا درین تدبیر دخل تمام دارد وخوردن زنجبیل پرورده
ومغز جوز هندی با قند درین باب بسیار نافع است وهر روز از معجون فلاسفه
که او را مادة الحیوة می نامند یکمثقال بر نهار باید خوردن واین تدبیر در کسی
که سبب برودت ورطوبت باشد بهتر است وصفت معجون فلاسفه
در فصل اخر کتاب در بیان بعضی ادویه مرکبه مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی **معجون نافع** ومعجون دیگر که درین علت بسیار نافع است اینست نانخواه
سقنقور ونعناع خشک یعنی پودینه باغی وخصیة الثعلب از هر یک دو مثقال
شقاقل وباقلی خشک ومغز پنبه دانه از هر یک چهار ونیم مثقال تخم زردک تخم
شلغم وزرب وهلیون از هر یک سه مثقال ونیم تخم پیاز شش مثقال ونیم مجموع

نیک کوفته وبیخته وسه وزن تمام ادویه عسل صافی آمیخته ونیک خلط کرده در ظرف
چینی یا سنگین نگاه باید داشت ومقدار حاجت بوقت خوردن بر نهار ازین معجون
یکمثقال ونیم است **بیان آنکه سبب برودت آلات منی باشد** واگر سبب درین علت
برودت آلات منی باشد علامت او سردی منی است بوقت بیرون آمدن او
وعلاج او خوردن جلاب است هر صباح از گلقند عسلی سیزده مثقال با شربت بادر
نجبویه هفت مثقال باهم خلط کرده با مقدار آبی که کافی باشد ترتیب داده اختیار
باید کرد یا هر صباح زنجبیل پرورده یا شقاقل پرورده از هر کدام که حاضر شود هفت
مثقال تناول باید کردن وازین سبب حلوای زردک که بقند یا عسل پخته باشند
مقدار پانزده مثقال بر نهار میتوان خوردن وغذا نخودآب با شیره مغز تخم
معصفر وبادیان رومی دران باید انداخت ونخودآب از گوشت مرغ ویا گوشت
طیهوج ودراج باید پخت ودارچینی اندکی در آن باید انداخت وزعفران نیز ویا
غذا از گوشتهای مذکوره مطنجن باید کردن وادویه حاره مثل دارچینی وزیره
وزعفران از هر یک اندکی دران باید انداخت وترکیبی دیگر که مقوی باه باشد
برای او اینست لسان العصافیر تخم درخت روشنک که در خراسان درخت
بنفشن میگویند وتخم زردک وتخم شلغم وتخم جرجیر وتودری سرخ وتودری سفید از
هر یک سه مثقال ونیم فلفل دو مثقال شقاقل دو ونیم مثقال سر گنجشک یکمثقال و
نیم مجموع ادویه را کوفته وبیخته ودو وزن تمام ادویه عسل مصفا با آن آمیخته
ونیک باهم خلط کرده در ظرف چینی نگاه باید داشت ومقدار خوردن ازین
معجون بوقت حاجت از یک مثقال تا دو مثقال است **بیان آنکه سبب حرارت**

معجون مقوی باه

آلات منی باشد واگر سبب در نقصان باه حرارت آلات
ومجاری منی باشد علامت آن سهولت دفع است بوقت بیرون آمدن
منی و سرعت نزول و غلظ او و علاج خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین ساده
هفت مثقال وگلاب هفت مثقال یا از شیرهٔ خرفه بیست و دو و نیم مثقال
با قند سفید هفت مثقال و اندک گلاب ترتیب داده بر نهار اختیار باید کرد
و یا از دوغ گاوی مقدار یک رطل که نود مثقال باشد اختیار باید کردن و غذا
آش زرک باید داد یا گوشت بزغاله و گوشت مرغ یا مرغ جوجه هر کدام پیدا
شود و حوایج آش ماش مقشر و نخود مقشر باید ساخت و ادویه حاره
نباید در آش انداخت و بر همین قیاس اگر سبب رطوبت یا یبوست
آلات و مجاری منی باشد در رطوبت میل اغذیه و اشربه و ادویه را بجانب
یابسات باید کرد و در یبوست بجانب رطوبات میل باید نمود بیان
آنچه سبب ترک جماع باشد واما اگر سبب نقصان باه ترک نفس مدة مدید از فعل
جماع است که این نیز سببی از اسباب نقصان باه است و [illegible]
او قلت التفات نفس است و تقدیم نسبت موجب و علاج او ذکر
در اغذیه است باین طریق که اگر غذا اکثر میخورده باشد بیشتر خورد و
انواع آن نیز شروع کند الا آنها که حموضت بسیار باشد که ترشی بسیار
و با قوت را درین علت مضرت بسیار است مگر بوقت حرارت مزاج او
نافع و مالیدن روغنهای ملایم این مقام مثل روغن سوسن و روغن نارجیل
و روغن نرگس و روغن بلسان و روغن بابونه و روغن قسط و روغن زنبق

باید مالیدن و دراد و یه مثل خولنجان اغذیهٔ مفیده و در اغذیه گوشت ماهی تازه
بریان کرده با پیکوشیده و درین علت شیر گاو و بخته با قند یا با عسل بسیار
مجرب است روغن مالیدن نافع است و خوردن مغز پسته و حلوای روغن
پسته نیز مقوی باه است و علی هذا القیاس فندق و چهار مغز و روغن اینها نیز
درین مرض نفع بلیغ دارد و زردهٔ تخم مرغ نیم برشت نیز غذای صالح است و چرب
کردن احلیل باین روغن نیز بغایت مفید است روغن بان سیزده مثقال و فلفل
و حلتیت که مراد بآن انگوزه است و جند بیدستر که بترکی قندز قیری می نامند
یعنی مایهٔ سگ آبی از هر یک دو دانگ مثقال کوفته و بپخته در روغن مذکور حل باید
کرد و بر قضیب و بر کمر باید مالید بیان آنچه سبب ضعف دل باشد واگر سبب نقصان
باه ضعف دل باشد و خفقان او اول علاج دل باید کرد با غذیه و اشربه و ادویهٔ
مفرده و مرکبه چنانچه سابقا در امراض قلب مذکور شد و اگر چنانچه سبب ضعف معده یا
ضعف جگر باشد کیف کان اول شروع بمعالجات او باید کردن اگر سبب عدم
نفخ باشد واگر سبب عدم حصول نفخ است که باعث شهوت اوست اختیار
اغذیه حبوب و ادویه باید کرد که مقوی و موجد نفخ است مثل نخود و شلغم و زردک
بخته و پیاز خام و امثال اینها و اگرچه از برای حصول شهوت که مرتبهٔ حیوانیت
است تدبیر اغذیه که موجب آن شود مذکور شد اما بواسطهٔ این اغذیه امراض
دیگر حادث میشود زیرا که پیاز خام بسیار خوردن موجب ظلمت بصر است و تناول
اغذیهٔ نفاخه بر دوام موجب استسقای طبلی است و از چیزهای که مضرت
بسیار دارد از ادویهٔ حاره سداب است و از ادویهٔ بارده تخم کاهو است و نیلوفر

باید مالیدن و دراد و یه
اغذیه گوشت ماهی تازه بریان
کوشیده و درین علت شیر گاو
عسل بسیار مجرب است روغن
نافع است و خوردن مغز پسته

وکشنیز خشک و تخم خرفه مگر کسی را که حرارت او بغایت باشد و کافور که
سر مبطلان و مکسران شهوت است و فی الجمله اختیار اغذیه نامیه قدری که موافق
باشد باید کرد اما نه چندان که موجب تشویش دیگر شود مقاله ۳

در کیفیت منی بباید دانست که منی در انسان فضله ایست حدوث
او از هضم رابع و رطوبت قریب الشبه است با عضا بالفعل تام و انعقاد
و او افضل رطوبات بدن است و اخص او و از همین جهت که افضل و اخص
رطوبات است بسبب استفراغ او و خروج قلیلی از وی ضعف تاری میشود چنانچه
از استفراغ بسیاری از اخلاط حادث نمیشود مثل خون که بقصد اخراج کنند
زیرا که در جماع ضعف دو چندان ضعف او حاصل میشود و او نزد اطبا رطوبتی
است که از جمیع بدن و اعضا اصلیه منفصل میگردد و جریان میکند و او را مثل تخم
داشته اند که از سایر اعضا بوجود آمده و سر و حکمت تشبه از ینجاست و نیز بباید
دانست که شهوت جماع بر بعض اشخاص غالب می باشد مثل کسانی که ایشان
را در اول تکون مزاج قوی و خون بسیار است و دماغ ایشان بقوت مخلوق
شده و در گرده ایشان حرارت و قوت بسیار است و دیگر آنکه
شراب و گوشت بسیار میخورند که این اشخاص مذکور را قوت و قدرت بر جماع
غالب است و اما کسانی که نحیف الاعضا و لاغر واقع شده اند و قوای ایشان
ضعیف است ایشان از قوت و قدرت درین امر کمتر است و اگر بشهوت
کاذب اختیار کنند در بیماری می افتند و درین امر بلایا و حوادث بسیار است
و از ینجهت بسیاری از حکما را تاهل و تزوج نبوده و اما چون شریعت مقتضی ایست

که تزوج باشد و نیز حکمت و مصلحت بسیار است من عند الله و عند رسوله
و [illegible] نفقات و زیر بار تاهل در آمدن موجب درجات عالیه است

بیان منافع جماع و از منافع جماع آنچه اطبا گفته اند که تخفیف امتلاست
و نشاط نفس است و تسکین غضب و رفع افکار ردیه و از ین جهت مالیخولیا
را نافع است و همچنین در اکثر امراض سوداوی که در آن موجب نشاط نفس
میشود این علاج مفید است اگر در بدن امراض دیگر نباشد و دیگر بقصد دور
این فعل بخارات ردیه که مجتمع در منی شده است دور میشود زیرا که یکی از
اسباب صرع بخارات مجتمعه در منی است و بعضی اوقات بسبب خفقان
نیز هست و بدفع او این امراض عارض نمیشود و در بعضی اقسام بوجع مفاصل
نیز نافع است و از تیرگی چشم که بسبب بخارات غلیظ باشد بدماغ نیز
نافع است پس اگر بر سبیل اعتدال واقع شود در بعضی اوقات از امراض
مذکوره نافع است

بیان مضرت جماع و اما اصحاب ابدان ضعیفه را بسیار
مضرست زیرا که اگر درین باب مبالغه کنند بسل و دق و ذبول منجر میشود
و همچنین کسانیکه ایشان از ضعف دل باشد و ضعف عصب و بعد از غضب
بافراط یا فرح بافراط واقع شود موجب امراض ردیه مهلکه است و همچنین
اگر در عقب اسهال یا فصد واقع شود مهلک است یا قریب بهلاکت و در
امتلای معده نیز بسیار بد است و بعد از حرکات عنیفه مثل چوگان
باختن و اسب تاختن و راه رفتن بسرعت جماع کردن مهلک است
بالفعل یا موجب حدوث امراضی است که هیچ طبیب از عهده علاج آن

ذبول
پژمرده

بیرون نمی تواند آمدن والله اعلم **مقالهٔ ۳ در بیان سرعت انزال**

ضعف قوة ماسکه است

وسبب سرعة انزال یا ضعف قوت ماسکه است یا بسیاری برودت
ورطوبت وعلامت آنچه بسببش سرعت انزال است بی ارادت و درین
صورت آنچه از منی منفصل میشود مقدارش بیش است از قاعده وعلاج
او خوردن اطریفل کبیر یا صغیر است وگلقند عسلی یا قندی و بزور حاره مثل
بزور مذکور سابقا وعلامت آنکه بسببش برودت ورطوبت باشد ثقلت
وقلت عطش است واستفراغ منی رقیق بسیار بوقت مجامعت وعلاج او خوردن
جلابست هر صباح از بادرنجبویه وگاوزبان هر یک دو مثقال وقند هفت
مثقال چنانکه رسم است طبخ باید کرد وصاف ساخته قند مذکور با آن باید
آمیخت و بر نهار اختیار باید نمود وغذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و
گوشت مرغ وگنجشک وگوشت کبوتر بچه یا بی باید داد و تنقیهٔ بدن

بیان آنچه بسبب برودت ورطوبت باشد

وتلیین طبیعت بحب ایارج فیقرا باید کرد یا بحب صبر یا بنفشه مطبوخ مسهل
یا بمطبوخی که در وی تربد باشد وبادیان رومی وبادیان رسمی از هر یک دو مثقال
در قدری آب طبخ کرده وصافی ساخته پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن
حل باید کرد و بوقت صبح یا سحر بعد از ظهور نضج در بول باید تناول کرد و قی
وتا وقت نیم روز یا بیشتر صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود و قی

بیان قی

نیز بمطبوخ شبت وترب وعسل ونمک درین مقام مناسب است
ادهان نافعه وروغنهای حارهٔ مذکوره سابقا بر قطن ومحاذات کرده
وخصیه مالیدن نافع است ومعجون خبث الحدید نیز منفعت تمام دارد

بیان آنچه بسبب حدت منی باشد

سرعت انزال

وگاه سبب حدة منی می باشد که طبیعت از امساک او عاجز است وبکمان
ازو متضرر است بسبب شدة لذع او و قوت دافعه او را بسرعت دفع
میکند تا محل از موذی خلاص یابد وعلامت او گزیده شدن مجرای منی
است در زمان انزال او وعلاج او خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین سادهٔ
بیست مثقال با شیره تخم خرفه ده مثقال **جلابات** و یا بخوردن جلاب از
شربت سیب یا شربت بهی یا شربت آلو هر کدام که یافت شود هفت
مثقال با قرص طباشیر ملین وصندلین سرخ وسفید از هر یک یک مثقال در یکی
ازین شربتها باید آمیخت و بر نهار باید خورد و آنچه بسبب ضعف کبد و دماغ و دل
باشد علاج او علاج آن اعضاست باشربه واغذیه وادویه مذکوره سابقا
مقالهٔ ٤ در بیان کسانی که شهوت جماع بر ایشان غالب است
وازیشان این فعل بافراط صادر میشود واین مرضی است که بالآخره بضعف
ومنجر بامراض ردیه مهلکه میشود وسبب بسیاری جماع کردن یا بسیاری
جماع یعنی یا بسیاری مادهٔ اوست که منی وخون است ویا سبب او امتلای
جمیع بدن است وعلامت او بسیاری وقوع احتلام است وبسیاری میل
جماع وقات وقوع ضعف درین امر وهمیشه سرخی رنگ رو و بشره و قوت بدن
است وعظم نبض وعلاج درین مقام استفراغ وتنقیهٔ بدن است بمطبوخ
فواکه وتقلیل غذا تا مادهٔ این مرض قوی نشود وفصد از باسلیق باید کرد
واخراج خون بقدر مناسب شخص باید نمود وجلاب هر صباح از رب غوره
هفت مثقال ویا از شیره خرفه سی پنج مثقال با سکنجبین ساده هفت مثقال در

بیان اسباب کثرة جماع

قدری آب ترتیب داده بر نهار باید آشامید و یا جلاب از عناب و آلوی
سیاه و آلوی کوهی هر یک پنجاه عدد و تمر هندی بیست مثقال و زرد
آلوی خشک یازده مثقال و انار دانه ترش بیست مثقال مجموع را در یک
کاسه آب سرد باید کرد و یک شبانه روز باید گذاشت و ازین مجموع هر بار سی
و پنج مثقال را با هفت مثقال آب غوره آمیخته بر نهار باید خورد و غذا آش
غوره یا عدس در سرکه پخته باید داد و خوردن دوغی که روغنش گرفته باشند
نیز بسیار نافع است قرصی که قطع شهوت جماع کند و قرصی که قطع
شهوت جماع کند اینست تخم خرفه و تخم کاهو و تخم سداب و کشنیز خشک
از هر یک دو مثقال و نیم کوفته و بیخته و با آب سداب خمیر کرده قرصها باید
ساخت هر یک دو مثقال و بوقت حاجت یک قرص در هفت مثقال
آب غوره حل کرده باید خوردن یا با آب ریواج یا با آب انار ترش هر کدام
که موجود باشد هفت مثقال خلط کرده بر نهار باید آشامید طلا
و محاذی کرده را بصندل و گلاب و اندکی کافور طلا باید کرد و بر بالای برگ
بید خواب باید کردن بیان آنچه سبب آن حدة منی باشد و اگر سبب
جماع حدت منی باشد علامت او سرعت نزول اوست با حرقت بول
و حدوث صداع و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از سکنجبین ساده
مثقال و یا از شیره خرفه شش ده مثقال و یا آب زردآلوی خشک مقدار
سی مثقال باید داد و خوردن کاهو و دوغ ترش روغن گرفته گاه گاه
نافع است و غذا آش عدس با دوغ پخته باید داد در آب سرد غوطه زدن

نافع است و در آب سرد غوطه خوردن در فصل تابستان بسیار نافع
است هر روز بقدر قوت وی باید که بسبب غوطه خوردن جماع نیز نباشد بستن
سرب نافع است و بستن قطعه سرب بر محل قطن که بقرب کرده است نافع است
زیرا که او را خاصیتی عجیبه است در قطع شهوت باه بیان آنچه سبب او حکه باشد
و اگر سبب شهوت جماع طغیان او بثور و حکه باشد که عارض اوعیه منی شده
و تحریک طبیعت بدفع موذی بطریق جماع میکند و آن موذی از ماده حاره
واقع است مثل صفرا و دم و علامت او آنست که هر چند جماع میکند این
علت زیاده تر میشود و شرارت او بیشتر ظاهر میگردد و گاه چنانست که بعد از
فراغ جماع درد در مجرا و محل منی احساس میکند و علاج درین مقام خوردن جلاب است
هر صباح از عناب ده عدد و نیلوفر دو مثقال و نیم و قند سفید هفت مثقال
اول ادویه را در قدری آب باتش ملایم طبخ باید کرد و صافی ساخته و قند با آن
آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کرد غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد
و یا آش غوره یا آش ریواج و اناردان باید داد و اسهال طبیعت بمطبوخ
هلیله زرد باید نمود و اگر چنانکه علامت خون بیشتر باشد علاج او فصد
است از باسلیق یا نهر البدن که اکحل است و تقلیل در غذا و در امکنه
بارده نشستن و خوردن جلاب از شربت نیلوفر یا شربت غوره یا شربت
صندل هر کدام موجود باشد هفت مثقال بیان آنچه سبب او نفخ و ریح باشد
و یا آنکه سبب در کثرت وقوع جماع حصول بسیاری نفخ است که از اسباب
قوت این فعل است و سبب حدوث نفخ خوردن اغذیه نفاخ است و یا اطعمه

مولد نفخ است و سودا علامت او شدة نغوظات و تقدم اسباب مذکوره

و علاج او خوردن بزور و ادویه کاسره ریاح است مثل زیره و بادیان

و کرویا و انیسون و ایکبیره و زنجبیل و مصطکی و کندر و امثال اینها آنچه باد و

نفخ را دور کند و براند مثل تخم سداب از هر کدام که موجود شود از هر یک

دو مثقال با قند سفید هفت مثقال ترتیب داده باید خورد و غذا زیره باج

باید خورد و اگر مبتلا باین تشویش را در بدن ماده سودا غالب باشد باید

که شربت بادرنجبویه هر صباح هفت مثقال در سه قاشق آب شربت

کرده بر نهار اختیار کند و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر خورد و اگر ضعیف

باشد گوشت مرغ نیز در آش اندازد و تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ

افتیمون و یا بمعجون نجاح با سنای مکی از هر یک چهار و نیم مثقال و قند

سفید هفت مثقال اول سنا را در قدری آب با آتش ملایم طبخ باید کرد

و صافی ساخته و قند و معجون نجاح را در ان حل کرده بوقت صبح یا سحر

فصل اختیار کند و تا نیم روز یا بیشتر صبر نماید تا عمل دارو منقطع شود و

بعد از ان هفت مثقال قند سفید با یکمثقال تخم ریحان را در چهار

قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آش برهیز را در روز دارو

بوقت عصر باید اختیار کردن چنانچه قانون علاج است والله اعلم

مقاله ٦ در بیان فتق و قیله که از امراض ردیه اعضا تناسل

است بعض خصیه و یا ما فوق او و از انچه معدود از امراض او میشود و باید

دانست که اگر بسبب حدوث فتق انفتاح صفاق و انفتاق او باشد که برده

بیان آنچه بسبب غلبه سودا باشد

مطبوخ بسفایج

ازبوست شکم است علاج او مشکل است بلکه علاج پذیر نیست بیان انواع

فتق و مراد بفتق کشاده شدن مجراست و یا دریدن پرده شکم و فرود

آمدن روده و شحم و امثال آن در کیس خصیه اگر در مجرای او باشد و این فتق

بدتر است از ان که باد در وی فرود آید بیان آنچه بسبب رطوبت باشد

اما انکه بسبب او فرود آمدن رطوبت محتبس باشد علاج او خوردن جلاب هر صباح

اگر و یا زیره هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال چنانچه مکرر یاد کرده

شده ترتیب نموده بر نهار باید خوردن و یا هر صباح کوارش کندر و یا

کوارش زیره هر کدام حاضر باشد مقدار یکمثقال بر نهار باید خوردن و غذا نخود

قلیهای خشک باید کرد که در ان از ادویه کاسره ریاح و مجفف رطوبات با

باید انداخت مثل زیره و بادیان و دارچینی و مصطکی و کندر ازین ادویه یکان

یا دو دو در آش باید کرد و اگر رطوبت و باد بسیار باشد از همه بروجه اعتدال باید

استعمال کرد و مطبخ نها از گوشت مرغ مناسب است یا با زیره مذکوره و کاهی

معجون تخم نیز اختیار باید کرد یکمثقال بر نهار ضماد و ضماد بر محل فتق از

اسارون و جوز سرو مازو و پوست انار و آرد باقلی باید کرد و اگر رخاوت و رطو

بسیار باشد جفت بلوط نیز درین ترکیب زیاده باید کرد و اجزای ادویه

باید که برابر باشد مجموع را کوفته و بیخته و بآب مورد تر یا بآب مورد خشک که

جوشانیده باشند خمیر کرده بر محل علت ضماد باید کرد بیان علامت نزول امعا

و اگر بسبب فتق نزول امعا باشد در کیس بیضتین و این قسم را اطبا قیله نامیده اند

و ادره و علامت او اینست که اگر علیل بر قفا بیفتد و پای او را بالا کند امعا از جهت

بجانب مکان خود میکند و علاج این قسم نیز خوردن معجون زیره است و معجون کندر
از هر کدام که حاضر باشد یک مثقال بر نهار هر صباح و غذا از قلیها و مطنجنها مذکوره
بالا ادویه مذکوره باید خوردن **ضماد** و ضماد ازین ادویه که مذکور میشود باید کرد جفت
بلوط و اقماع رمان ترش که مراد بآن محل گل انار است که طولانی شکل و سرخ
رنگ مثل خرما و اسراش و شلغم الوی بخاری یا الوی سیاه و سریشم ماهی
کزمازو و گل سرخ خشک و مازو اجزای ادویه بوزن برابر باید مجموع را کوفته و بیخته
و با آب برگ مورد تازه کوفته و افشرده خلط باید کرد و اگر برگ مورد تر یافت نشود
برگ مورد خشک را در قدری آب طبخ باید کرد و بآن آب خلط کرده بر محل فتق
باید نهاد و محکم باید بست و نباید کشادن الا بعد از یک هفته **بیان آنچه**
ازان پرهیز لازم است و اگر بر علیل این بستن دشوار باشد لااقل یک شب و روز
تمام نباید کشاد و صاحب این علت می باید که از بقول و اطعمه نفاخه پرهیز و
اجتناب کلی نماید و از ترشیها مطلقا و از شیر و حلویات نیز زیرا که هم نفاخ است
و هم مرطب و مرخی اعضا و از دخول حمام و بسیاری جماع نیز اجتناب تمام اولی
است و از طعام و آب بسیار خوردن نیز و از دویدن و از بالا به نشیب آمدن و از
نشیب ببالا رفتن و بار از زمین برداشتن و کشتی گرفتن و سواری بافراط
یا بتعجیل کردن این مجموع موجب زیادتی این مرض است **بیان آنچه سبب**
او ریح حرف باشد و اما اگر سبب فتق نفخ و ریح حرف باشد علامتش
آواز قراقر محل فتق است خصوصا بوقت حرکت و مراجعت نفخ ببالا
یا فشردن یا دست بر و نهادن و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از تخم

کرفس و بادیان رومی و بادیان رسمی از هر یک دو مثقال گلقند عسلی هفت مثقال
اول ادویه را بر قاعده که رسم است طبخ کرده و ترتیب نموده و گلقند مذکور را بان
آمیخته نیم گرم بر نهار باید نوشید و غذا نخود آب است از گوشت مرغ خانگی و دراج و
طیهوج و کبوتر بیابانی و گنجشک با شیره مغز تخم معصفر و علیل باید که از جمیع
غذایها و اشربه و فواکه منفخه اجتناب نماید **جوارشات نافع است** و هر صباح بر
نهار یک مثقال گوارش زیره را لازم دارد و یا از گوارش سفرجل که سابقا مذکور
شد و بر محل فتق از تخم سداب و بیخ اپکیر و فوتنج و برنجاسف و بابونه و قیصوم
که مراد بآن گل مادران است و ترمس که باقلی شامی است اجزا همه بوزن
برابر کوفته و بیخته و با آب برگ سداب آمیخته نیک خلط باید کرد و بر محل ضماد
باید کردن فتق **ادهان نافعه** و نیز بر موضع فتق روغنهای حاره محلله باید مالید
مثل روغن قسط و روغن ناردین و روغن زنبق و روغن شبت از هر یک یا
از مجموع اگر علت قوی باشد **سفوف** و گاهی ازین داروها سفوف باید کرد
بادیان رومی و تخم کرفس و بادیان و کرویا و تخم گندنا از هر یک دو مثقال زیره
دو مثقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته هر صباح بر نهار دو مثقال با آب بادیان اختیار
باید نمود یا با جلاب قند **بیان آنچه بسبب رطوبت باشد** و گاه سبب حدوث
این علت اجتماع رطوبات در کیس خصیه می باشد و این اکثر طفلان را عارض میشود
بواسطه غلبه رطوبت ابدان ایشان و علامتش آنست که بوقت دست نهادن
ببالا مراجعت نمی کند و بسیار کلان نمیشود و علاج او خوردن جلاب است هر صباح
از بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته و بادیان رومی و بادیان رسمی هر دو نیم کوفته

از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه را بطریق مذکوره سابقا
طبخ کرده صاف باید ساخت و گلقند آمیخته نیم گرم بر ناهار اختیار باید کرد و غذا
از مطنجها و قلیهائی که در ایشان از ادویه مجففه رطوبات باشند نافع
است و اما نبیذ بیرنجاسف که او مشترک است میان استسقای ذقی و ورم تیشیم
از او استعمال کردن او خطر عظیم است و اگر منقعی و منجح بهلاک میشود ضماد
نافعه و ضماد بر موضع فتق از سرگین خر و آرد جو باید کرد یا از خاکستر چوب سلطهای
تاک که دران قبض بیشتر است و بلوط اجزای همه بوزن برابر کوفته و بیخته
و بآب خمیر کرده بر موضع علت باید نهاد و یا روغن زیت و روغن زنبق
هر یک قدری و اندکی جند بیدستر که بترکی او را قند زقیری می نامند
در یکی و بوره ارمنی در وحل کرده بر محل فتق باید مالید **مقاله ۷**
در بیان کثرت طمث که از جمله علل مختصه زنان است مراد بطمث خون حیض
است و از جمله سیلان و بسیار آمدن اوست و اگر سبب حدوث او
بسیاری خون در بدن باشد و امتلای خون در عروق علامات او فربهی
بدن علیله است و ظهور آثار خون در بشره و مثل سرخی چشم و پرخاستن
رگها بسبب خون و ورم اعضا و ضعف صاحبش در عقب سیلان و عدم
حدوث زردی در بشره و ظهور خفقان در دل و درین مقام حبس مجوز
نیست مگر آنکه بحد غشی انجامد و افراط و اسراف در خون واقع شود الکاه
باید بست و در اول حدوث این قسم را علاج فصد است از باسلیق
و اخراج کردن خون بقدر قوت و طاقت او واجب و اگر مبالغه در جریان خون
واقع شود یکی از ظرف حبس وضع محجمه است و آن باید که کدو باشد اسفل
سینه علیله باید نهاد و جذب کرد و مکرر را اما شرط کردن شرط نیست چه مقصود
ازین جذب فقط است بجانب مخالف نه اخراج خون **قرص کهربا** و خوردن
قرص گلنار و گل ارمنی از هر یک یک مثقال و رب بهی هفت مثقال مجموع را
باهم آمیخته علیله را باید داد در سه قاشق آب حل کرده بیاشامد و غذا آش
سماق باید داد یا گوشت مرغ خانگی و یا خوردن جلاب است از تخم لسان
الحمل و ریحان و تخم و صمغ عربی از هر یک یک مثقال تف داده و بروغن گل
چرب کرده بی بیخ شیر بیتی همچنان فرو باید بردن **ادویه مسکنه** و دارو های
دیگر که مسکن این علت باشد گلنار و گل ارمنی و کهربا از هر یک دو مثقال
و تخم زوف و ریحان مجموع را غیر تخمها کوفته و صمغ را تف داده آنگاه
جمله را باهم آمیخته ازین مجموع هر بار دو مثقال در رب بهی هفت مثقال
آمیخته باید داد و نهادن محجمه بر ساق و جذب کردن و فصد صافن نیز درین
مرض نافع است **بیان فرزجه** و فرزجه که سبب تسکین خون شود ازین ادویه باید
باید ساخت اقاقیا و لحیة التیس که ترکان تکه سقالی می نامند و صفت او در معالجات
سابقه مذکور شد و کندر و کزمازو و خون سیاوشان و مازو و کاغذ سوخته اجزاء
همه بوزن برابر کوفته و بیخته و در آب برگ مورد تازه یا بآب مورد جوشیده ادویه را
خلط باید کرد و پاره پشم و یا لته را بآن اغشته کرده علیله مبتلا باین مرض بخود
بردارد و **بیان آنکه رقت خون باشد** و گاه سبب در حدوث سیلان طمث
رقت و حدت خون می باشد و علامات او زردی رنگ اوست و رقت خون

وضع محجمه
دلبتی صبوبی
بلیسد
قنور
لطافت

سایل و بسیاری تشنگی و تلخی دهن و زردی رنگ خون و سرعت خروج
خون و خبث نفس و بدخلقی و بول و سوزاک و علاج درین صورت خوردن
جلاب است هر صباح از رب بهی یا رب سیب هفت منقال و با گل ارمنی
یا گل مختوم و صمغ عربی نف داده از هر یک منقال مجموع ادویه را کوفته
و بیخته و با رب بهی یا با رب سیب خلط کرده باید که علیه بلبیه یا با
آب شربت کرده بخورد و غذا آش زرک یا سماق یا با عدس و گوشت
مرغ و شیرهٔ مغز بادام بریان کرده باید داد ادویهٔ نافع وادویه که قطع نزف
و سیلان طمث کند انیست ودع سوخته که مراد کربا است و گل ارمنی نف
داده و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس از هر یک دو منقال همه را کوفته و بیخته
و ازین ترکیب یکمنقال در آب سماق یا آب برگ زوف یا آب برگ
عصا الراعی که سرخ مرد است او را بقلة الیمانی نیز می نامند و یا در آب برگ
خرفه یا شیره خرفه هر کدام که حاضر باشد بیست و دو و نیم منقال مجموع را
خلط کرده باید آشامید بیان آنچه سبب انفتاح رگ باشد وگاه سبب
در سیلان خوف طمث انفتاح و انفتاق و در بدن عرق از عروق می باشد
و علامت او آنست که بسیار می آید با درد اندک و علاج او خوردن
جلاب است هر صباح از قرص کلنار و گل ارمنی نف داده از هر یک یکمنقال
با رب بهی هفت منقال و غذا آش سماق باید داد با گوشت مرغ و شیرهٔ
مغز بادام نف داده در آش باید کرد و از ادویهٔ ملحمه که سر رگ مفتوح را محکم
سازد فرزجه ساخته باید برداشت مثل کندر و صبر و انزروت از هر یک دو

منقال خون سیاوشان و گل ارمنی یا قبرسی از هر یک و نیم منقال لحیة
التیس یکمنقال و نیم مجموع را کوفته و بیخته و با آب برگ مورد خمیر کرده
یا با آب برگ زوف و فرزجه ساخته باید برداشت **شیاف جابسه**
شیافی که حبس خون میکند و مجرب است این نوع باید ساخت بازوی
سوخته و شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه سوخته و دانه خرما سوخته و
کاغذ سوخته و شاخ هندی سوخته و سرمه و کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل
ارمنی یا قبرسی یکی ازین دو گل هر یک از اجزا بوزن برابر کوفته و بیخته
و با آب عنب الثعلب خمیر کرده و شافها ساخته بوقت حاجت مبتلا باین
بلیه بخود بردارد **مقاله ۸ در بیان احتباس طمث**
که مراد بسته شدن خون حیض است قبل از وقتش و سبب احتباس خون
حیض گاه ورم رحم باشد علامت او ثقل است و درد رحم و تب و علاج او فصد
است از باسلیق بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب
ده عدد پر سیاوشان و تخم کاسنی از هر یک دو منقال و قند سفید هفت منقال
اول ادویه را در قدری آب مناسب طبخ کرده صاف باید ساخت و قند که
با آن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا ماش مقشر و یا ماء الشعیر با
شیرهٔ مغز بادام باید داد و جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک هفت
منقال بر نهار باید اختیار کرده **بیان آنچه بسبب قلت حرارت خون باشد**
وگاه سبب احتباس طمث قلت خون می باشد در بدن و علامت او لاغری
و نکاهت بدن است و زردی بشره و تقدم جوع و استفراغات کثیره

وکشیدن مشقت وتعب وعلاج او خوردن جلابست از شربت سیب و [illegible]
هر یک هفت مثقال و گلاب هفت مثقال مجموع را خلط کرده باید خوردن
مفرحات نافعه واستعمال مفرح یاقوتی ومفرحات قابضهٔ باردهٔ دیگر
در قرابادینات برای چنین علاجات وتدابیر متعین شده است نافع
است وآنرا در قرابادین قلانسی طلبند وبعضی از مفرحات ومعاجین
در فصل آخر کتاب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تدابیر نافعه ومقدار
خوردن از مفرحات از یکمثقال تا دو مثقال است بحسب اختلاف مزاج
اشخاص وابدان وحتی الامکان علیله مبتلا باین مرض را ترک تعب
ورنج باید نمود وحرکت نباید کرد وبحمام مناسب باید رفت وبالجمله
هرچه مولد خون باشد از اطعمه واشربه وموجب ازدیاد خون گردد
اختیار باید کرد بیان آنچه بسبب سردی مزاج باشد واگر سبب احتباس
طمث سردی باشد که آن موجب ضیق مجاری است وعروق علامت
او سفیدی رنگ روا است وبشره ونبض بطیء دیر حرکت وغلظ
بول وسفیدی ان وبسیاری بول وسستی اعضاء بدن وثقل در
خواب بعد از خواب وسیلان آب دهن وعلاج او درین صورت
خوردن جلابست هر صباح از تخم کرفس وهر دو بادیان وفوتنج کوهی
که مراد کاکوتی است آن قسم وی که برگ او ریزه است از هر یک
یکمثقال ونیم وگلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه را در قدری آب
مناسب بطریق عادت معهود طبخ باید کرد وصافی ساخته وگلقند مذکور

بان

طمث

بان انبخته بر نهار اختیار باید کرد وغذا نخود آب با زیرهٔ مغز تخم معصفر
باید داد واز گوشت مرغ خانگی وطیهوج وکبک ودراج وامثال ان باید
داد وبر بالای ناف علیله از ادویهٔ حاره که موجب جریان خون طمث
باشد کماد باید کرد مثل بسباسه وسنبل وهیل که قاقله صغار نامند وقسط
وحماما وفقاح اذخر ودارچینی وحب بلسان وجوزبویا هر یک ازینها یا بعضی
مثل دو یا سه بمقتضای وقت وشدت وضعف مرض ملاحظه کوفته وبیخته
چنانکه بسیار نرم نباشد وبر روی خرقه انداخته بر محل ناف باید نهاد و
فرزجه که در ادرار طمث قوی باشد اینست فوتنج کوهی وابهل که ثمرهٔ سرو
کوهی است که اهل سمرقند آنرا برس نامند وابهل را در کتب طبی ثمر العرعر
نیز نامیده اند وسداب خشک وپوست حنظل وکندش از هر یک
دو مثقال مشک دو حبه مجموع را نیک کوفته وبیخته وبروغن زنبق حل کرده
وقدری پنبه یا پشم بآن آغشته کرده باید که علیله بخود بر دارد وگاه بسبب
فربهی مفرط قی باشد وگاه بسیاری فربهی سبب احتباس طمث میشود زیراکه
مسالک ومجاری را ضغط میکند یعنی می فشارد وعلامت او ظاهر است
بسبب ظهور سبب وعلاج او فصد است از صافن واخراج خون
بسیار بحسب قوت وشخص وفصد واستعمال ریاضت باید کرد واختیار
تعب وگرسنگی وخوردن سکنجبین ساده هر صباح هفت مثقال در قدری
آب وغذا سکباج باید داد اما بی گوشت ومراد بسکباج آش سرکه است
ودرین اشها وآشهای ترش درین مقام نافع است ونشستن در حمام

سن نافع

کرم

فرزجه

علاجات

کرم چندانکه عرق روان شود و نشستن در آفتاب کرم تیز همین غرض
بغایت نافع است و بخوری که در ادرار طمث کنند ازین ادویه
مذکوره ترتیب باید کرد میعه سایله و زنجبیل و عاقرقرحا و اظفار الطیب
که او را در خوشبوی بیهمای انداز نوز زیرا که خوشبوی است و عود و
وکندر از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته حبها باید ساخت و در
مجمره بالای آتش باید نهاد و کاسهٔ سفالی که قعر آن سوراخ داشته باشد
بران مجمره باید پوشید و علیله مبتلا باین مرض را به بالای آن باید نشانید
تا بخار بجسم او رسد **مقاله ۹ در بیان عقر** و مراد بعقر
بار ناگرفتن است و آبستن ناشدن زن و حصول آبستن شدن بدشواری
و سبب عقر یا سوء مزاج رحم است و این بر چهار قسم منطوی است
اخلاط خون و صفرا و بلغم و سودا و یا ورود برد مکثف بر افواه عروقی که در رحم
است و این مانع است از وصول نطفه و عجل تکون فرزند و قرار گرفتن او
و مدت بلوغ و کمال او در رحم و چون برد مکثف باشد هر چند ماده فرزند که
نطفه است برحم واصل شود برودت موجب کثافت و جمود نطفه میگردد
و این مانع می آید از حصول مطلوب که وجود فرزند باشد و علامات این سبب
رقت خون طمث است و قلت او و کمی رنگ خون و متفاوت بودن
نبض و صلابت او و سفیدی رنگ بشره و علاج او تبدیل مزاج مریضه
است و تنقیهٔ بدن او **علاج خلط بلغمی** و اگر معالج تشخیص خلط بلغمی کرده
باشد درینصورت هر صباح جلاب از بادیان نیم کوفته و بادرنجبویه از هر یک

دو مثقال کلقند عسلی هفت مثقال چنانچه رسم است طبخ باید کرد و صافی ساخته
و کلقند مذکور دران حل کرده نیم کرم بر نهار باید نوشانید و غذا نخود آب با مغز
مغز تخم معصفر باید داد و چند روز بر همین جلاب و غذا مداومت باید نمود
تا آثار نضج در قاروره ظاهر شود **بیان مسهل** و بعده تنقیهٔ بدن بحب ایارج فیقرا
باید کرد یا بمطبوخی که در وی سقمونیا تراشیده طبخ کرده باشند و ماهی زهره
و بادیان رومی و تخم کرفس و غیر ذلک از آنچه در علاج مادهٔ بلغمی و اخراج آن
دخلی دارد بصورت دید طبیب متدرب باید اختیار کردن **بیان فرزجات**
و درین علت از فرزجات نافعه بهر آبستن شدن باید که علیله بخود برگیرد
و فرزجه که موجب تسخین رحم و آبستن شدن است زعفران و عود و
یمانی کزاک بلور است و سماق از هر یک دو درم مجموع را کوفته و بیخته و با
عسل آمیخته نیک برهم باید زد و پنبه یا پشمی بآن آغشته کرده باید برداشت
و باید که بعد از طهر باشد و را اقل سه روز متعاقب باید برداشت **فرزجه
دیگر** و بعد از استعمال فرزجه باید که شوهر با زن مجامعت کند فی الفور
تا امتحان درست باشد و دیگری که ازین اقوی است انفحهٔ خرگوش و زهره
ماهی و زهرهٔ شیر همه بوزن برابر باهم خلط کرده پشم یا پنبه دران فرو برده
زن بعد از طهر و پاکی در حیض بخود برگیرد اما مجامعت شوهر بعد از استعمال
فرزجه شرط است و در پنیرمایهٔ خرگوش تنها خواص غریبه عجیبه حکما بیان
کرده اند و گفته اند که پنیرمایهٔ نر او را اگر فرزجه سازند البته پسر آید و اگر پنیرمایهٔ
ماده را فرزجه سازند البته دختر آید و این را مجرب داشته اند **بیان خاصیت**

پنیر مایه خرگوش و این خاصیت را در پنیر مایه آهو و بزغاله نیز گفته اند و
بعضی از حکما گویند که انفحه خرگوش و پس افکنده او و عسل هر سه بوزن
برابر اگر فرزجه سازند و استعمال کنند البته آبستن شود اگرچه زن عاقر بوده
باشد و این دوا را سه روز متوالی باید برداشت **عاج یعنی دندان فیل**
نافع است و نشاره عاج که مراد آرد کرده او ست ... اریکدرم بعد از
طهر خوردن مجرب داشته اند و خوردن تریاق اربعه و یا تریاق ثمانیه از
هر کدام حاضر باشد مقدار یکدرم در شربت بادرنجبویه هفت مثقال خوردن
درین علت مفید است و یا تریاق مثرودیطوس و یا تریاق فاروق
از هر کدام که موجود باشد یکدرم در جلاب حاره مثل بادرنجبویه و بادیان
رومی از هر یک دو مثقال در قدری آب بطریق عادت طبخ کرده و صاف
ساخته و هفت مثقال قند و یکدرم تریاق را در وحل باید کرد و نیم گرم
باید آشامید و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و دارچینی و فلفل و کو
توفلی باید اختیار کرد و قدری زعفران نیز استعمال باید کرد **بخور نافعه**
و از جمله بخورات نافعه درین علت رحم این مرکب است که مذکور میشود
میعه یابسه و حب الغار و زرنیخ احمر و ساذج هندی و بارزد و سداب
از همه بوزن برابر کوفته و بیخته و با آب برگ سداب خمیر کرده قرصها باید
ساخت و بوقت حاجت یکان قرص بر آتش نهاده در شب دامن
دود باید کرد بنوعی که بخار آن بچشم رسد و این را از مجربات داشته اند
و گاه سبب عقر حرارت مجففه می باشد که نطفه را که ماده طفل است

تریاق

عقر

... ردو و قابلیت تکون فرزندان مسلوب میکرداند و علامت این قسم
... فراویت مزاج است و نحافت بدن و زردی رو و بشره و قلت خون
طمث و غلظ و سواد او و علاج درین مقام تبدیل مزاج مریضه است باغذیه
و اشربه ملایم **مسخنات بدین نافعات** و خوردن جلاب هر صباح از شیره خرفه
سی و پنج مثقال و قند سفید هفت مثقال و یا شربت سیب هفت مثقال
بجای قند و یا سکنجبین هفت مثقال بعوض قند در شیره خرفه مذکوره خلط
کرده بر نهار اختیار باید نمود و غذا ماء اللحم باید داد و با زیره باج از گوشت
بزغاله اختیار باید نمود و رجوع در غذا بچیزی باید کرد که مسمن بدن باشد مثل
پالوده و فرنی و هریسه و آنچه از آشها متانت و قوت دارد و باید اختیار
کردن **فرزجه نافعه** و فرزجه که درین علاج علت نافع باشد اینست پیه بط و
پیه مرغ خانگی هر دو گداخته و علک الانباط سه مثقال کوفته و با آن پیه گداخته
خلط کرده و پنبه با پشم در آن تر کرده علیله بخود بر گیرد **آنچه سبب او یبوست باشد**
و اگر سبب یبوست مجففه باشد مر نطفه را علامات نحافت و لاغری بدن
مریضه است و قلت نطفه علیله که منی اوست علاج درین مقام ترطیب
مزاج مریضه است باغذیه و اشربه مرطبه و بخوردن جلاب هر صباح از شربت
بنفشه و یا شربت خشخاش از هر یک کدام که موجود باشد هفت مثقال
جلاب و یا جلاب از قند سفید و گلاب و تخم زوف و یا تخم ریحان باید داد
قند بمقدار مذکور و گلاب هفت مثقال و تخم ریحان شسته یک مثقال مجموع را
در ... آب که مناسب باشد شربت کرده بر نهار اختیار باید کرد غذا ماء اللحم

از گوشت بزغاله یا بره یا گوشت ماهی نگاه باید کرد آنچه سبب او رطوبت
و درین صورت استعمال حمام و مداومت او باید کرد و روغنهای گرم
مثل روغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر بر اعضا باید مالید و اگر سبب این
علت کثرت رطوبت فرزاری گیرد و مقصود که فرزندات حاصل نمیشود
و علامت او سیلان رطوبت است از رحم دایماً و بعد تکوین فرزند
چون دو سه ماه میگذرد بواسطه غلبه رطوبت می لغزد و فرود می آید و علاج
درین صورت خوردن گلقند قندی است یا عسلی از هر کدام که موجود
باشد مقدار هفت مثقال در مطبوخ بادرنجبویه و بادیان از هر یک دو
مثقال در قدری آب طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند در وحل کرده
نیم گرم بر ناهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر
دارچینی و زعفران و گوشت مرغ و گوشت تو قلی باید داد و تنقیه کردن بمقیئات
و مسهلات مذکوره باید نمود و از اغذیه خشک مثل قلیه و کباب و کرنج با نشاسته
و امثال اینها باید خوردن حقنه نافعه و حقنه نافعه جهت دفع رطوبت
مزلقه برین وجه ترتیب باید نمود سعد و کندر از هر یک چهار ده مثقال
مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب با آتش نرم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و
صاف ساخته هر روز از این مطبوخ هفت مثقال و نیم نیم گرم ساخته از
قبل در رحم حقنه باید کرد بیان سقوط فرزند بواسطه عوارض و گاه سبب
در عدم حصول فرزند برجستن حامله است از بلندی به پستی و حرکت عنیفه
کیف کانت و یا بسبب اعراض نفسانیت مثل غضب مفرط یا فرح

ماه و اکثر ایمها جنین است اسقاط فرزند میشود بعد از تکوین بیان آنچه
سبب او امراض بدنی باشد و گاه سبب آن آلام و اسقام بدنی می باشد
در بار نگرفتن و اسقاط فرزند مثل تب تند و صرع و فالج و دردهای قوی مثل
قولنج و وجع مفاصل و یا بسبب خوردن مسهل قوی و تو فانه و یا فصد و یا
بسیاری دخول حمام و علاج در جمیع آنچه مذکور شد ترک کردن موانع اسباب
حمل است و از موانع و مضا و اجتناب نمودن والله اعلم مقاله در بیان
عسر ولادت یعنی دشوار زائیدن و سبب دشوار زائیدن فرزند
یا ضعف قوت دافعه است یا بسبب سمن و فربهی است و یا صغر رحم است
خلقة اما آنکه بسبب ضعف قوة دافعه باشد علاج او مالیدن روغنهای
ملینه است مثل روغن زیت و روغن کنجد و نشانیدن مریضه در آبهای گرم
که در آن مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش و تمام و برگ کرم و برگ چغندر
و برگ صعتر جوشانیده باشد و خرقه از کتان بگنبز با دو صندید آغشته کرده در سوراخ
بینی باید فرستاد تا موجب عطسه شود که این علاج در سرعت وضع حمل مجرب
است والله اعلم و بوقت آمدن عطسه دهن و بینی را محکم باید گرفت که در سر
ولادت دخل تمام دارد زیرا که قوت عطسه معروف تداخل میشود و همگی جهد
مصروف بوقوع تزحر و طلق که مراد بآن درد است که مریضه را حادث شده بود
زائیدن باید داشت و یا جلاب باید داد از شکر طبرشیع که نوعی از قولنج
است و پرسیاوشان از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال مجموع بر وجه
کور ترتیب داده نیم گرم باید آشامید و یا زیره سیاه استرد در زیر علیله دود باید کرد

عسر ولادت

استعمال معطس

مقاله بیان غریب

که بزودی خلاص میشود بیان آنچه سبب او فربهی حامله است و بادی
خانه و فرانسنگ دو مثقال در قدری آب گرم حل کرده باید داد که موجب سهولت
ولادت و جمیع اطبای قدیم و جدید را درین اتفاق است و اما دران قسم که
سبب فربهی و زیادتی شحم باشد علاج خوابانیدن حامله است بشکم و بهر دو
زانوی او را تکلیف باید کرد تا بیشتر ران خود نزدیک سازد و بر رحم علیله
روغنهای لینه باید مالید مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و روغن پیه بط و پیه
مرغ خانگی و مغز استخوان گاو با موم گداخته و روغن بنفشه نیز با آن خلط کرده
بر رحم و میان شکم چرب باید کرد آنچه سبب او هوای سرد باشد و اگر سبب
عسر ولادت هوای سرد باشد بواسطه آن طریق رحم کثافت حاصل شده باشد
و مانع خروج فرزند باشد علاج درین مقام گرم ساختن میان پشت و بطن
علیله است بخرقهای گرم کرده و دخول او بحمام و آبهای نیم گرم بر اعضای علیله
ریختن و در آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی طبخ کرده باشند نشانید
و غذا نخود آب چرب باید دادن از گوشت مرغ فربه با توابل آنچه سبب او
هوا گرم باشد و اگر سبب عسر ولادت هوای گرم باشد از روغنهای
گرم مثل روغن گل و کنجد و زنبق آنچه حاضر و حاصل شود بر مواضع مذکوره باید مالید
و حامله اگر قوت دارد دو سه قدم حرکت باید کرد و شربت از آب انار با سکنجبین
باید داد با قدری ترنجبین صافی چند آنکه معالج صواب داند و غذا نیز ماش مقشر
باید یا نخود مقشر یا اسفاناخ اگر یافت شود و از گوشتهای مذکوره دراش
باید انداخت مقاله ۱۱ در بیان احتباس مشیمه و فرزند مرده

احتباس مشیمه

و علاج آن نزد الاطبا مقرر است که هرگاه طلق که در وقت زائیدن است
متمادی شود و از سه روز یا چهار بگذرد و فرزند بر زمین نیاید علامت هلاک
فرزند است در رحم پس سعی و اهتمام مصروف باخراج جنین می باید که باشد
تا پیش از فساد بیرون آید و عورات را بلیه ازین بدتر نمی باشد و الا بعد از
فساد خلاصی و نجات مشکل است و علاج خوردن جلاب است از مشک طرا
مشیع و پرسیاوشان و ابهل از هر یک دو مثقال و ترمس و فودنج از هر یک
یکمثقال مجموع ادویه را در قدری آب طبخ کرده تا نیمه بماند و صاف ساخته هفت
مثقال قند سفید با آن آمیخته بر نهار نیم گرم باید اختیار کردن و غذا نخود آب
چرب باید داد که در او اسفاناخ باشد اگر موجود شود و عطسه باید فرمودن

ادویهٔ معطسه

با دویه معطسه مثل کندش و سیاه دانه و مشک و غیر ذلک از ادویه حاره بجهت
در بینی او باید دمیدن و بوقت آمدن عطسه دهن و بینی را تنگ باید پوشید تا قوت
دافعه را اعانت قوی حاصل شود و فرزند زود بر زمین آید و یا ازین داروها

معجون نافع

که مذکور میگردد بجا طلا باید داد ابهل که وصف او سابقا مذکور شد و او را [illegible]
غنجه نیز می نامند و اسارون و زراوند و مشکطرامشیع و پرسیاوشان و عسل لبنی از
هر یک دو مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با عسل مصفی آن مقدار که خمیر شود ادویه
مذکوره را آمیخته مقدار یکمثقال و نیم ازین ترکیب با آب نیم گرم باید اختیار کردن

شیاف نافعه

و اگر از ابهل و زراوند و ترمس و تخم تره تیزک هر یک دو مثقال کوفته و بیخته
با شکر شیافها سازند و حامله بخود بردارد موجب سهولت زائیدن است بیان
احتباس مشیمه و اگر چنانچه فرزند بیرون آید و مشیمه بماند و بیرون نیاید و آن پرده ایست

که فرزند دران منکون میشود آن نیز موجب هلاک علیله است پس باخراج
آن نیز سعی بلیغ باید نمود و از جمله تدابیر آن اینست که مقدار یک مثقال کوفت
خیار شنبر را نیک کوفته در دو سه قاشق شوربای نخود آب چرب آمیخته
بخورد و از عقب آن باز قدری شوربای چرب نخود آب اختیار کند **بیان**
احتباس خون نفاس و اگر خون نفاس محتبس گردد و بیرون نیاید این
نیز بلیه عظیمه است مر زنان را و سعی در انفتاح او باید کرد بخوردن جلاب از تخم کرفس
و بادیان نیم کوفته و پرسیاوشان و مشک طرامشیع از هر یک نه مثقال
مجموع ادویه را در دو پیاله آب باتش ملایم طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس
گذرانیده و هفت مثقال قند سفید آمیخته نیم گرم باید آشامیدن و غذا نخود
آب باید داد و از گوشت چرب باشیره مغز بادام **مقاله ۱۲ در بیان**
اختناق رحم که از جمله امراض ردیه رحم است و مراد برحم مکان و محل تکون
و حصول فرزند است و او را امراض بسیار حادث میشود و یکی از امراض
او اختناق است و آن شبیه بصرع و غشی است و سبب او در اکثر
احوال اجتماع منی و نطفه است در رحم و فاسد گردانیدن او و اطفای او مر
حرارت غریزی را که در رحم است و اختناق در بسته ماندن اوست و صعود
بخارات ردیه بدماغ و حدوث غشی و صرع از ین ممر و بالجمله استحاله نطفه و
کیفیت بسمیت و عفونت و حدوث عوارض مذکوره زیرا که رحم عضو عصبانی
ذکی الحس است و ادراک وافر در وهست و از اندک اذیتی متاذی میشود و از
تصاعد بخارات عفنی این اعراض حادث میشود **بیان آنچه سبب او**

احتباس طمث باشد و گاه سبب درین علت احتباس خون طمث
است در رحم و فساد او و تصاعد ابخره ردیه بدماغ و این علت را نوابت
و ادوار می باشد و علامات او آنست که هرگاه نوبت قریب گردد رنگ او
زرد میشود و اختلاط و پریشانی در عقل علیله پیدا می آید و کسل و ضعف در ساق
پای و خفقان در دل و صغر نبض حادث میشود و رطوبت منخرین و رطوبت
هر دو چشم و علیله بقرب نوبت احساس ارتفاع شی از اسفل بدماغ میکند
و درین حین ابطال حس میشود و احداث غشی و اختلاط عقل و انقطاع صوت
و کف و لعاب از دهن ظاهر نمیگردد چنانکه در صرع این احوال عارض میشود
بیان معالجات و علاج او هنگام نوبت مالیدن هر دو قدم علیله است و محکم
بستن هر دو ساق او چنانکه بدرد آید و سد کردن منخرین او و پاشیدن
گلاب و آب سرد بر روی علیله تا بهوش باز آید و باواز بلند در گوش او
صیحه باید کشید **تدبیر میل نمودن باسفل** و درین حین ادویه عطره خوشبوی
را نزدیک علیله نباید آورد و علیله باید که چیزهایی که بوی ناخوش دارد بوییدن
مثل نفط و گندش و جند بیدستر و آنچه در رایحه شبیه باینها باشد بدماغ علیله
باید داشتن که موجب افاقت و شعور است و مقصود ازین تدبیرات آنست
که رحم عضو ذکی الحس است و بروایح طیبه مایل است و از رایحه کریهه هارب
چنانکه مذکور شد و درین حین میل رحم بجانب اعلای بدن است پس مناسب
نیست روایح طیبه بدماغ علیله داشتن تا رحم میل باعلی نکند و مایوس شده
باسفل رجوع نماید **روغنهای مالیدن** و از جانب اسفل باید که روغنهای

خوش بوی بقرب رحم و دان خوش بوی بقرب رحم و دران علیله بمالند تا رحم میل بجانب اسفل کند
بمالند تا رحم میل بجانب اسفل کند روغن زنبق و روغن نرگس و درین روغنها غالیه حل کرده مالیدن منفعت
تمام دارد و جلاب هر صباح از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو مثقال و
کلقند عسلی هفت مثقال اول ادویه بر وجه معروف طبخ کرده و صاف ساخته
و کلقند مذکور بآن آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و غذا نخود آب
از گوشت مرغ با شیره مغز بادام و با شیره مغز تخم معصفر باید داد و نباید
گذاشت که طبیعت علیله محتبس شود که بآن واسطه ضغط میکند امعا بر رحم

بیان تلیین طبیعت

را یعنی می فشارد و بوقت حاجت تلیین طبیعت بسنای مکی و شکر
سرخ باید کرد باین طریق که اول سنا را در قدری آب باید جوشانید تا نیم
بماند و مقدار سنا قلش سه مثقال است و اگر علیله قویه باشد پنج مثقال
جایز است و از کرباس باید گذرانیدن و شکر را دران حل کرده و دیگر
باره صافی ساخته بوقت صبح یا سحر علی اختلاف الفصل باید آشامیدن و تا
نیم روز صبر کردن تا عمل دارو آخر شود بعد از آن قند یکمثقال با قدری آب
و گلاب شربت ساخته باید آشامید و بعد ازین حب که نوشته میشود

بیان حب مسهل

بعد از ظهور نضج در قاروره باید داد ایارج فیقرا نیم مثقال حب النیل و غاریقون
هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگی و مقل ازرق و مصطکی هر یک
دانگی و تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده نیم مثقال
و بادیان رومی دو درم صبر سقوطری نیم مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته با آب
بادیان حبها باید ساخت هر یک بمقداری که فرو بردن آن آسان باشد

و این مجموع یک شربت تامه است و بوقت صبح یا سحر اختیار باید نمود و تا نیم
روز یا بیشتر صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع گردد و بعده شربت قند و تخم
ریحان بر وجه معروف باید آشامید و اگر باین تدابیر علت دور شود فبها و الا
دیگر بار اعاده مسهل باید نمود و تنقیه بدن از فضول بایارجات کثیره باید کرد
مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا **بیان فرزجه نافعه** و فرزجه که درین علت نافع
است انیت بوره و زیره بوزن برابر کوفته بعسل خمیر باید کرد و پنبه یا پشمی
دران آغشته کرده علیله باید که نخود بردارد و گاهی تریاق مسمی بمعجون و حم نا
مقدار یکمثقال خوردن درین علت نافع است **بیان آنچه سبب قلت مجامعت**
و گاه سبب حدوث این علت قلت مجامعت می باشد پس درین
صورت اگر مریضه شوهری ندارد باید که شوهر کند و اگر شوهر دارد از جمله
معالجات یکی وقوع جماع است و خوردن جلاب هر صباح از بادیان و تخم
سداب از هر یک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را بر قاعده
مقرره سابقه طبخ کرده و صاف ساخته و قند مذکور بآن آمیخته نیم گرم باید
آشامیدن و علیله را در آبی که دران بابونه و خطمی و اکلیل الملک جوشیده
باشد نشانیدن باید نشانید و حوالی ناف مریضه و رحم را بدهنهای ادرار و غیرهای
مفیده مثل روغن خیری و خسک و نرگس و تمام چرب باید کرد و غذا درین
نخود آب با گوشت مرغ خانگی و یا مرغ بیابانی که تذرو است با شیره مغز تخم
معصفر باید داد یا دارچینی و زیره و گاهی مقدار هفت مثقال ماء الاصول
سابقه مذکور شد بر نهار اختیار باید کردن و اگر ماء الاصول را در شده

مرض با نیم مثقال تریاق مثرودیطوس آمیخته بعلیله دهند صواب باشد قی کردن
نافع است وقی کردن نیز در بعضی اوقات درین علت بسیار نافع است
باشیائی که سابقا در تدبیر قی مذکور شد و بعد از قی اغذیه یابسه تناول باید
نمود مثل قلیهای خشک که دران ادویه حاره باشد مثل زیره و دارچینی
و زنجبیل و امثال اینها یا مطنجنه که در وکرویا باشد و آن تخمیست از زیره
بزرگ تر و بشکل و طعم و رایحه او قریب و همانا که از جنس و نوع زیره است
و خولنجان نیز درین مطنجنه باید انداخت بیان آنچه پرهیز از آن باید کرد
و صاحب این علت را از خوردن فواکه رطبه باید حذر کردن مثل هندوانه
خربزه و شفتالو و امثال اینها و نیز از دوغ و شیر و جغرات و مطلق حموضات
و اغذیه بارده غلیظ حذر باید کرد خصوصا آب بسیار خوردن که از همه
اضر است آنچه بسبب احتباس طمث باشد و اگر چنانچه سبب حدوث این
علت احتباس خون طمث باشد باید که سعی در معالجه معروف بجریان خون
طمث باشد مثل جلاب هر صباح از پرسیاوشان و حسک و اذخر و اصبع و بادیان
و تخم سداب از هر یک دو مثقال با قند سفید هفت مثقال اول ادویه
را چنانکه بکرات تقریر یافته طبخ کرده صاف باید ساخت و قند مذکور
اضافه کرده نیم گرم بر ناشتا آشامیدن و اگر چنانچه علیله را بدین سبب
که احتباس است قوت باشد فصد از صافن باید کرد و بعد از [illegible]
اخراج خون باید و یا از باسلیق و حقنه نیز درین علت که باین سبب باشد
مفید است بیان حقنه نافعه و اگر علت قوی شود و دراز و یا و باشد

اورام رحم

حقنه ازین اجزا اختیار باید کرد تخم کرفس و بادیان رومی از هر یک دو مثقال تخم
زغیر از هر یک هفت مثقال مجموع را در مقدار یک و نیم کاسه آب با آتش ملایم
طبخ باید کرد تا نیمه بماند و از کرباس باید گذرانید و ازین مجموع مقدار سی و پنج
مثقال با هفت مثقال روغن بابونه و یا روغن شبت آمیخته نیم گرم از جانب
قبل در رحم حقنه باید کرد و اگر چنانچه علیله بکر باشد علیله بکر را شوهر کردن نافع است
علاج او درین صورت شوهر کردن است و بعد از آن اگر علت باقی ماند علاجهای
مذکوره باید کرد و اطبا درین متفق اند که اگر این علت بکر را عارض شود علاج
منحصر درین است مقاله ۱۳ در بیان اورام رحم و اسباب و علاج آن
بباید دانست که اورام رحم اکثری حار و صلب می باشد و سبب ورم رحم
یا ضربه و سقطه است که رحم را عارض میشود یا احتباس خون طمث است
و یا احتباس خون نفاس و یا عسرت زائیدن و یا کثرت جماع و علامت
ورم حار تب تیز است و ضربان در موضع ورم و تشنگی قوی و تلخی دهن
و سواد رنگ زبان و درد سر و گفتن هذیان در بعضی احیان و اختلاط عقل
و سرعت نبض و تواتر آن و درد قطن و میان زهار و خاصره و عسر بول
و خشکی طبیعت و براز و علاج درین صورت فصد گرفتن است از باسلیق
و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب و خوردن جلاب هر صباح از
عناب ده عدد و بنفشه خشک دو مثقال و قند سفید هفت مثقال ادویه
را طبخ کرده و صافی ساخته و قند مذکور با آن اضافه کرده نیم گرم باید آشامیدن
و یا از شربت بنفشه هفت مثقال و ترنجبین صافی مثال قدر قدری آب گرم

بیان ورم حار

آن

خلط کرده برنهار باید اختیار کردن و غذا آماء الشعیر مطبوخ با بنفشه و خشخاش
باید داد و یا از شیرهٔ خرفه بیست و دو مثقال و قند سفید هفت مثقال
شربت کرده اختیار باید نمود **ضماد نافعه** و بر ناف علیله ضماد ازین
باید کرد آرد جو و آرد باقلی و آرد عدس و خطمی و بنفشه هر یک دو مثقال
یکدانگ مجموع را کوفته و بیخته و با آب برگ عنب الثعلب یا آب برگ کشنیز
خمیر کرده ضماد باید کرد و بر رحم حقنه از لعابها و روغنها بارده باید کرد مثل روغن
بنفشه و روغن نیلوفر و لعاب دانه بهی از هر یک هفت مثقال با
آمیخته نیم گرم حقنه باید کرد و اگر درین حقنه بابونه و لعاب تخم مرزنجوش و آب برگ
عنب الثعلب نیز باشد عین صواب است از هر یکی هفت مثقال
سوزاک رحم و اگر در محل ورم سوزاک باشد روغن گل یا سفیدهٔ تخم مرغ
برهم زده باید چکانید و اگر بتدابیر مذکوره وجع تسکین نیابد پیدا باید دانست که
ورم در طریق جمع مده است پس علاج او بلعابات حاره باید کرد که معین
نضج باشد و اعانت طبیعت نیز در نضج باید کرد مثل لعاب زنجبیل و لعاب
تخم مرو و دهن زنبق و روغن خیری و هر گاه که نضج تمام یابد و منفجر شود بعد از
سعی در نقا از ریم و چرک باید کرد بحقنهٔ ماء العسل که در وی زعفران جوشانیده باشند
و هر صباح جلاب از شیرهٔ مغز تخم خیارین و تخم خربزه هر یک هشت مثقال و قند
سفید هفت مثقال باهم آمیخته برنهار باید آشامیدن و اگر ورم صلابت
داشته باشد دلیل ماده سوداویست و علامت او نقل درین سافلین
و صلابت در موضع ورم و علاج درین مقام خوردن جلاب افتیمون است

دو مثقال و قند سفید هفت مثقال اول ادویه را چنانکه رسم است طبخ کرده
صاف باید ساخت و قند مذکور آمیخته نیم گرم برنهار باید آشامید و غذا
نخود آب با شیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد و اگر علیله را قوت باشد در خوردن
گوشت تاخیر باید نمود تا وسخ و ریم در ورم بسیار حاصل نشود و اگر جاذب
ضعف غالب شود جوجهٔ مرغ در آتش باید پخت تا قوت ساقط نشود **ملینات**
نافعه و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب افتیمون یا بمعجون نجاح باید کرد
بعد از ظهور نضج در قاروره و در فم رحم روغن گل که در وی هم با سلیقون
حل کرده باشند باید چکانید یا مرهم داخلیون و میان پشت و قطن و
ناف علیله را بروغن قسط و شبت و امثال آن نیم گرم باید مالیدن و
چرب کردن و هر روز چند نوبت در آب مطبوخ باید نشست که در آن
بابونه و اکلیل الملک و شبت طبخ کرده باشند و گاهی موم روغن از ین
ترکیب بر موضع ورم نیم گرم باید مالید شحم بط و پیه بز و مغز ساق گاو و
موم صافی و روغن یاسمین و روغن بید انجیر و اندکی مقل ازرق بطریق
عادت ترتیب باید نمود **بیان علامات ورم سرطان و علاج آن** و علاج
سرطان رحم که ماده سوداوی کم اشتر او رام است و خلاص و نجات از و
بغایت مشکل است و ارحام را بسیار عارض میشود و علاج نشستن در
آبهای آن اشیاء مذکوره است مثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و تخم
کتان و شبت و خبازی و برگ کرم و برگ چغندر و امثال اینها طبخ کرده
علیله را در آن آب تا میان باید نشانید و روغنهای محلل مثل روغن بابونه

و بادیان و ... سرطان رحم

وزنبق و نرگس و قسط و امثال اینها است باید کرد و بر محل ورم باید مالید
مطبوخ ملین و اگر خواهند که علیله را در دبی قرار و آرام سازد و تلیین طبیعت
علیله بدین مطبوخ باید کرد سنای مکی و پرسیاوشان از هر یک چهار و
نیم مثقال تخم خطمی و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال بنفشه از هر یک
و نیلوفر از هر یک دو مثقال و نیم عناب و سپستان و انجیر خشک از
هر یک بیست عدد مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب طبخ باید کرد تا نیم
کاسه بماند و از کرباس گذرانیده و هفت مثقال مغز فلوس خیار شنبر و ده
مثقال ترنجبین صاف و نیم شیرخشت در آن حل کرده و باز صاف ساخته بوقت سحر اختیار
باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن ده مثقال قند
سفید را با یکمثقال تخم ریحان شسته در قدری آب که کافی باشد کرده
باید آشامید و آش پا بسزا در روز دارو وقت عصر باید خوردن و غذا
نخود آب باید داد با شیره بادام یا با شیره مغز تخم معصفر والله اعلم

مقاله ۱۹ در بیان امراض مقعد و از جمله امراض ردیه او یکی بواسیر

است و بواسیر عبارت از زیادتی در افواه عروق مقعد است و آن
سه نوع می باشد ثؤلولی و عنبی و توتی و این اسامی انواع مذکوره را بواسطه
مشابهتیست بآن اشیا زیرا که ثؤلولی صلب می باشد و در وضع و شکل
مثل ازخ است و آنکه عنبی است بشکل انگور است و آنکه توتی نام دارد
بشکل توت است و هر یک از اینها برنگ مختلف می باشد سرخ
و سیاه و ارغوانی و دامی و غیر دامی نیز می باشد که اعمی می نامند و آنکه

دامی است

دامی است سیال میخوانند و این زیادتی مختلفة الصنعة نیز میشود و این
طریق که خارج مقعد است یا داخل مقعد و علاج جمیع اینها تقدیم فصد است
اگر سزاوار باشد و اخراج خون بقدر قوت و طاقت و واجب و بهر صباح
جلاب عناب ده عدد با قند سفید هفت مثقال اول عناب را در قدری آب بطریق
رسم و عادت طبخ باید کرد و صاف ساخته و قند مذکور با آن آمیخته نیم گرم بر نهار
باید آشامیدن و غذا ماش مقشر با شیره مغز بادام باید داد و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله زرد باید نمود و این تدبیر در حین احتباس خون بواسیر خوب است
و اگر طبیعت مایل باشد و خون بواسیر سائل بود درین صورت تدبیر آن خوردن
قرص کهربا است یک مثقال و گل ارمنی یکمثقال و رب بهی نیم مثقال مجموع را در قدری
آب حل کرده بر نهار اختیار باید نمود و غذا آش سماق است با گوشت مرغ خانگی
یا مطبوخ و دراج بیان دوای نافعه و دوائی که از بهر بواسیر سیال نافع است از این
ادویه که مذکور میگردد باید ساخت بسد و کهربا و ودع سوخته که مراد کرباسه است
و گل ارمنی از هر یک یکمثقال و نیم و هلیله هندی و بلیله و املج از هر یک سه مثقال
و نیم و مقل ازرق هفت مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و مقل را جدا کوفته
در عصاره گندنا تا شسته حل باید کرد و بقیه ادویه را در آن خمیر کرده حبها باید ساخت
و خشک کرده مقدار خوردن از این ترکیب از یکمثقال تا یک و نیم مثقال
است در هفت مثقال آب آهنگران و یا آب گندنا و صاحب این علت را
آشامیدن آب برگ گندنا بمقدار سه مثقال و نیم روغن جوز هفت مثقال
بغایت بسیار مفید است بخور نافع و بخور کردن از برگ مورد و اقماع بادنجان و تخم

۲۸۱

مرو تخم حنظل و پوست خار و مقل و پیاز موجب ازاله او است بمرور ایام و اسقاط
او و اگر بواسیر با درد و الم بسیار باشد بواسطه امتلای خون و احتباس
آن علاج الم بواسیر و علاج درین مقام تفتیح دهان عروق مقعد است
تا خون سیلان کند و تخفیف در وجع شود و اگر چنانچه دانها از حواشی مقعد
بیرون آمده باشد و غایر در مقعد نباشد بران فلد افیون می توان
نهاد زیرا که مسقط دانهای بواسیر است و خوردن اطریفل مقل و اطریفل
صغیر مقدار یکمثقال بر نهار صاحب این علت را بسیار نافع است و اگر
درد و الم بسیار شود تسکین آن بضماد از ادویه مسکنه باید کرد مثل اکلیل الملک
و بنفشه و خطمی و جفازی و شبت از هر یک مقدار هفت مثقال مجموع
ادویه را کوفته و بیخته با روغن گل آمیخته بر موضع درد ضماد باید کرد و یا برگ کرم
یکدسته در قدری آب باید جوشانید تا مهرا شود و بعد از آن در هاون
نیک نرم کوفته و قدری روغن گل و زرده تخم مرغ خام و مقدار طسوجی
دران آمیخته نیک صلایه باید کرد که تا مثل مرهم شود و نیم گرم بر روی پنبه باید
مالید و بر موضع بواسیر باید نهاد و ضمادی که درین علت نافع است ازین
ادویه باید اختیار کرد تخم زغیر و تخم گندنا و مقل از هر یک سه مثقال و نیم مجموع
ادویه را کوفته در روغن زرد کاوی طبخ باید کرد و در هاون انداخته بدستهٔ
هاون نیک صلایه باید کرد تا مثل مرهم شود و نیم گرم بر محل بواسیر و درد باید
نهاد سفوف نافع و سفوفی که نافع بواسیر است ازین ادویه باید اختیار کرد
تخم گندنا و مقل از هر یک سه مثقال و نیم مجموع ادویه را کوفته در روغن زرد

مرهم نافع

ضمادی دیگر

کاوی

مقعد

کاوی طبخ باید کرد و در هاون انداخته بدستهٔ هاون نیک صلایه باید کرد
تا مثل مرهم شود و نیم گرم بر محل بواسیر و درد باید نهاد و سفوفی که نافع بواسیر است
ازین ادویه باید کرد که مذکور میگردد بابونه و اکلیل الملک و خشک و مغز بادام
تلخ و نانخواه و تخم گندنا از هر یک برابر بوزن کوفته و بیخته و بآب برگ گندنا
خمیر کرده و رزدیکچه و یا طاس مسین باید انداخت و بر روی جمرات آتش باید
نهاد تا پخته شود و بروغن دانه زرد آلو چرب کرده باید خورد و مقدار خوردن
ازین ترکیب دو و نیم مثقال است بر نهار بیان دوای مجفف و دوایی
که خشک کننده دانهای بواسیر باشد ازین ادویه باید ساخت پوست
انار و عصا به لحیة التیس که ترکان تکه سقالی میگویند و جفت بلوط و ابهل که
جوز سرو کوهی است از هر یک دو مثقال مجموع آنرا کوفته و بیخته و در آب
عنب الثعلب یکشب و یکروز خوابانیده بعد از آن بسیار صلایه باید کرد تا همچون
مرهم شود و بر لتهٔ ازان مالیده بر دانها بواسیر باید چسپانیدن و بعد از
دیر ساعت باید کشادن بخور نافع و بخوری که نافع علت بواسیر باشد
و دانهای آنرا خشک کند کندر و رایتنج و تخم هزار اسفند و پوست بیخ کبر و مقل
جمع ادویه بوزن برابر کوفته و بیخته و با عسل و آب گندنا خمیر کرده حبها باید
ساخت و از ثیب کانه سوراخ دار سرنگون دود باید کرد تا بخار آن بمقعد
رسد اما آنچه علاج آنها قطع است اما خطر دارد و اما علاج ناجح درین علت
قطع است اگر چنانچه دانها از مقعد بیرون آمده و بلند باشد آنها را نهادن
دارو ها مثل فلد افیون و سم الفار تا دانها را بالکلیه اسقاط کند اما در قطع کردن

باید که حجام استاد و دانا باشد و الا محل خطر است همچنین در نهادن
فلدافیون و سم الفار خطرات زیرا که اگر دانه عمیق باشد و مفرط ات
که تاثیر دوا تا آن موضع است که فساد بذیرفته است و آن منتهی بورده
که آن از امعاء مستقیم می نامند و سر مقعد سر آن روده است و هر چگاه آن سوراخ
شد دفعةً هلاک میشود و یا ازین جهت اطبا درین نوع علاج دلیری
نمیکنند و اگر اتفاقا چنین علاج کرده شود و دانها ساقط کردد و علیل سالم
ماند اما سوزش و درد در محل انصباب بسیار باشد بهتر تسکین درد مرهم از موم و پیه
بط و پیه مرغ خانگی باید ساخت و بران موضع باید نهاد و یا از موم و روغن گوهان
شتر و مغز ساق گاو مرهم باید ساخت و بران محل باید نهاد و الله اعلم

مقاله ۱۴ در بیان نواصیر و مراد بنواصیر عند الاطبا قروح خبیثه و
بثور است که در اندرون مقعد حادث میشود و این قروح یا نافذ و غایر است
و بهر تقدیر علاج قطع است و نهادن ادویه حاره است که موجب سقوط
دانها کردد و علاج نواصیر از علاج بواسیر صعب تر است زیرا که قروح داخل
مقعد و روده است و رسانیدن دوا و مرهم بران محل مشکل است و مرهمی
که درین علت نافع است اینست که مذکور میشود کبریت نیم مثقال و
حجر قیسور که باصطلاح زرگران سنگ محک می نامند ایضا نیم مثقال بوره
مار یک مثقال و نیم زفت رومی هفت مثقال روغن چهار مغز نیز و هفت
مثقال اول زفت را در میان روغن مذکور بر بالای آتش نرم باید نهاد
تا گداخته شود و باقی ادویه را کوفته و بیخته دران خلط باید ساخت انگاه

مرهم نافع

بر روی پنبه با فتیله مالیده بر محل قروح باید نهاد و اما انکه غایر و نافذ نیست
علامتش آنست که ریح و براز ازو بدر نمی آید یا بدشواری بدر می آید
و علاجش درین صورت عمق کردن و افشردن اوست تا آنچه در وست از
قیح و چرک بیرون آید مرهم دیگر و بعد ازان ازین مرهم که مذکور میکردد بران
باید نهاد خون سیاوشان و سرمه و زاک بلور که بترکی آنرا اچق تاش می نامند
و گلنار از هر یک دو مثقال و نیم صبر و کندر و انزروت از هر یک دو مثقال
زنگار نیم دانگ مجموع را کوفته و بیخته و بروغن بنفشه بادام خلط کرده بران
موضع باید نهاد و بیان احوال امراض مقعد و اکثر اطبا برانند که نواصیر
علاج پذیر نیست و سعی در معالجه او نمودن بی فایده است زیرا که محل
از تاثیر دوا بعید است بلکه جمیع امراضی که در مقعد و حواشی ان حادث
میشود از علاج دور است باین سبب که آدمی را همیشه بغذا احتیاج
و ناچار بعد از هضم غذا فضلات از طریق مقعد بیرون آید و یا ازین جهت
مقعد اندمال اوست و خشک شدن و باصلاح آمدن او و این غرض
بواسطه رطوبت علی الدوام حاصل نمیشود پس سعی نمودن در علاج آن
غیر از تضیع اوقات نیست و صاحب این بلیه را تحمل این محنت کردن
در مدت حیوة خود بهتر است و بسیاران را طبیعت اعانت کرده اند
این امراض دفع شده است بفضل الله تعالی مقاله ۱۶
در بیان اورام مقعد و شقاق آن بباید دانست که مقعد را گاه گاه
ورم حادث میشود حار که آن غیر ورم بواسیر است و از بواسیر معدود نیست

وگاهی شقاق نیز حادث میشود و علامت او تب نیز است و درد
قوی و سوزاک در محل ورم و علاج درین مقام فصد است و اخراج
خون بحسب قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب
ده عدد و آلوی بخاری یا آلوی سیاه ده عدد اول عناب و آلو را در قدر
آب طبخ باید کرد و صافی ساخته قند سفید و ترنجبین صافی هر یک هفت
مثقال با آن آمیخته نیم گرم بر نهار اختیار باید کرد و غذا آش جو اسفاناخ یا
ماش مقشر با شیرهٔ مغز بادام **احمدهٔ نافعه** و ضماد بر موضع وجع از بنفشه
و برگ خطمی و عنب الثعلب و خبازی از همه بوزن برابر مجموع را در قدری آب
کاسنی با شیر طبخ کرده ضماد باید ساخت و اندک روغن گل و یا روغن
بنفشه با آن آمیخته نیک صلایه باید کرد تا مثل مرهم شود و نیم گرم بران
ورم باید نهاد **ضمادی دیگر** و با ضماد ازین ترکیب باید کرد روغن گل
سفیدهٔ تخم مرغ هم بوزن طسوجی افیون دران انداخته و نیک صلایه
کرده نیم گرم بران ورم باید نهاد و اگر این ترکیب را در هاون اسرب
کرده و دسته هم از اسرب باشد صلایه کنند نفع بلیغ دارد و یا مرهم اسفیداج
که بزبان فارسی سفیده می نامند بران باید نهاد و مرهم اسفیداج بر انواع می
باشد اما درین باب این اجزا باید ساخت کند ریکمثقال و سفیدهٔ قلعی
و نیم مثقال و انزروت سرخ یک مثقال روغن گل پانزده مثقال و
موم پاکیزه چهار مثقال اول موم را در روغن باید گداخت و باید که اندک
تا نیم گرم شود و سفیده و کندر و انزروت را نیک کوفته و بیخته با آن باید

مرهم نافعه

آمیخت آنگاه قدری سفیدی تخم مرغ دران ضم کرده نیک صلایه باید کرد
تا خوب مخلوط گردد و مرهم شود و ازین مرهم نیم گرم بوقت حاجت بر ورم
والم باید نهاد **بیان شقاق مقعد** و اما شقاق مقعد را سبب یا یبوست
برودت و حرارت کثیره و یا مرور اخلاط بر مقعد و یا مرور براز و ثفل
خشک بر مقعد و علاج درین مقام خوردن جلاب هر صباح از شربت
بنفشه و ترنجبین الصافی هر یک هفت مثقال در قدری آب گرم حل
کرده بر نهار باید آشامید و غذا آماش مقشر و کدوی تر باید داد اگر یافت
شود و بر موضع شقاق ازین شحمها مرهم ساخته باید نهاد شحم بط و پیه
مرغ خانگی و شحم بز و مغز ساق گاو همه مجموع را در روغن گل گداخته بر موضع
شقاق باید مالیدن **مراهم نافعه** و اگر با شقاق درد و سوزاک باشد
این طلا بران باید نهاد سفیدهٔ قلعی نیم مثقال سفیدهٔ تخم مرغ هفت مثقال
کافور دانگی مجموع را نیک صلایه کرده بر موضع شقاق طلا باید کرد و یا آب
برگ عنب الثعلب و آب برگ کاسنی و آب گشنیز تر و آب برگ خرفه
و آب برگ خبازی و آب برگ خطمی از هر یک سیزده مثقال و روغن بنفشه
و موم صافی از هر یک هفت مثقال اول موم را در روغن بنفشه باید
گداخت و گشنیز خشک کوفته و بیخته نیم مثقال و درین موم روغن باید
انداخت و مجموع آبهای مذکوره را با موم روغن خلط کرده مبالغه باید در
آمیختن و صلایه کردن و ازین موم روغن مذکور نیم گرم بر موضع شقاق باید
مالید و اگر از شقاق خون سیلان کند قرص کهربا و یا قرص گلنار یکمثقال

مقعد

گیرا صد

۴۸۴

در هفت مثقال رب بهی خلط کرده بر ناهار اختیار باید نمود و بوقت خواب
نیز و غذا آش سماق باید که در وی از قوابض که در جریان خون بواسیر استعمال
می کنند آمیخته باشند **مقاله ۱۷ در بیان خروج مقعد** بباید دانست
که سبب خروج مقعد از محل خود ورم آنست و علاج او در بیان ورم مقعد
مذکور شد و اگر خروج مقعد بسبب استرخای شرج است که حواشی وی است
علامتش دخول است بمحل خود باندک مددی و علاج او نشانیدن علیل
در آبی که در وی اهل و گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و مازو
کوفته طبخ کرده باشند و یا گلنار و مازو و سرمه همه بوزن برابر کوفته و بیخته
بر مقعد بیرون آمده باید پاشید و یا به پنبه باید برداشت و هر صباح
از سفوف حب الرمان باید کرد مقدار سه مثقال و نیم با هفت مثقال رب
بهی و غذا آش سماق با شیرهٔ مغز بادام و گوشت مرغ باید داد و از فواکه طرد
نیز و حرکات حذر باید کرد و حمام نیز نباید رفت **مقاله ۱۸ در بیان**
حدبه و در بیان [illegible] و مراد از حدبه زوال فقرات است بجانب پشت یا بجانب
قفا و مقصود از فقرات پیوندهای استخوانهای پشت است از محاذات
سینه و اگر چنانچه بجانب قفا زایل شود موجب تحدب در قفا است
و تقعر در سینه و اگر زوال فقره بیکی از جانبین یمین و یسار میل باشد
و درین حین تحدب در جانب خروج است و تقعر در جانب مقابل
و این قسم را التوا نامند و اسباب این علت یا مادی است مثل سقطه
و ضربه و یا سبب ورم حاره است که در عضلات فقرات واقع شده و ورم

بیان معالجات

این دوا اگر کوفته و بیخته ذرور کنند
و سرو اقاقیا قنوز کنند و مازو
لحیة التیس و دع محرق برادهٔ آهن
برابر کوفته و نمک سحق کرده
بر مقعد ذرور کنند

اورا

اورا ضغط کرده یعنی افشرده است و فقره زایل شده **علاج سقطه و ضربه**
و علاج این قسم که سبب او سقطه یا ضربه است اول فصد باید کرد و اخراج
خون بقدر قوت بملاحظهٔ آنکه وجع جاذب است و طبیعت از برای اصلاح
عضو ماوف خون بسیار بآنجانب دفع میکند و این سبب زیادتی وجع
والم میشود پس تقلیل خون واجب است و علامت آنکه سبب ورم حاره
باشد تب تیز دایمی است شبیه بمطبقه و درد قوی و سوزاک در موضع
درد و عطش غالب و عظم نفس و ناریت بول و زردی رنگ آن و ثقل
در جانب قفا و علاج او اول فصد است از باسلیق و اخراج خون بقدر واجب
و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد و عنب الثعلب زاد رقدری آب
کافی طبخ کرده و صافی ساخته و قند و ترنجبین مذکور را در وی آمیخته نیم گرم
بر ناهار باید اختیار کردن و غذا ماء الشعیر رقیق باید داد **ملین خفیف**
و تلیین طبیعت بمطبوخ نرم باید کردن که قوی نباشد مثل سنای مکی و بنفشه
و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ سوس تراشیده نیم کوفته از هر یک دو مثقال و عنب
الثعلب نیز سه مثقال و نیم باید انداخت و تربد سفید تراشیده و بروغن بادام
چرب کرده نیم مثقال مجموع ادویه را در یک و نیم کاسه آب بآتش ملایم طبخ
باید کرد تا نیم کاسه بماند و صاف کرده آنگاه ده مثقال خیارشنبر ده مثقال ترنجبین
پاکیزه در وی حل کرده و دیگر باره باز بر وی زن موی گذرانیده در تابستان بوقت
سحر در زمستان وقت صباح باید آشامیدن و تا نیم روز یا بعد پیشین ضرر باید
نمود تا عمل دارو آخر شود بعد ازان از قند سفید ده مثقال و تخم اسبغول

صدر ربع

هر ۵ درم قند سفید و ترنجبین از هر یک

هفت درم

[حاشیه: **بیان احمده نافعه**] [حاشیه: سی ورم]

شده یکمثقال در چهار قاشق آب شربت ساخته اختیار باید کرد و هرگاه درد
والم تسکین باید ضمادی که موجب تسکین این ورم باشد بر بالای ورم باید نهاد
و آن کنجد مقشر است سیزده مثقال نرم کوفته و برگ مرزنگوش تازه نیک
کوفته بوزن سه و نیم مثقال مجموع را با هم خلط کرده دیگر بار در کوفتن مبالغه باید
نمود تا مثل مرهم شود و بر ورم بکرات ازین دوا ضماد باید کرد و ضمادی دیگر
او اینست مقل ازرق هفت مثقال پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو از هر
یک هفت مثقال اول مقل را در آب گرم حل باید کرد بمقداری که کافی باشد
و بعد ازان شحمها را باید گداخت و با این مقل محلول آمیخته در هاون صلابه
بسیار باید کرد و نیم گرم کرده بر روی لته بر محل ورم باید نهاد و فقرات را
بروغنهای حاره مثل روغن قسط و روغن بابونه چرب باید کردن و روغن
بط از جهت این علت نافع است و روغن دیگر برای دفع این علت باین
اجزا باید ساخت قسط هفت مثقال سلیخه چهار مثقال مرماحوز هفت مثقال
مجموع را کوفته و بیخته در دو کاسه آب یک شبانه روز باید خوابانید و بعد ازان
سه حصه ازین آب با داروی مخلوط و یک حصه روغن کنجد مجموع را با هم خلط کرده
در اغلاغوی پاک انداخته بآتش آهسته باید جوشانید چندانی که آب
فانی شود و روغن بماند **امتحان خلوص روغن** و علامت خلاص روغن از
آب اینست که چوبی در روغن فرو برده بآتش دارد اگر در آتش آواز کرد
علامت آنست که هنوز آب باقی مانده است دیگر بار باید جوشانید تا
آب تمام فانی شود و اگر آواز نمی کند علامت آنست که آب بتمام فانی شده است

[حاشیه: صد سه ربع] [حاشیه: حادث شود زیر فقار ...] [حاشیه: عقب رجع ظهر] [حاشیه: عسلی تطریق عادت ترتیب] [حاشیه: هسته ... [illegible]]

بالفعل فرود باید آوردن و روغن را باید گرفت و الا می سوزد و ازین روغن علی
الدوام بر فقاری که زایل شده است باید مالیدن **بیان آنچه سبب او ریح غلیظه باشد**
و گاه سبب تحدب و تقصع ریح غلیظ می باشد که بواسطه
آن فقار از یکدیگر جدا میشود و این قسم را اطبا ریاح افرسه می نامند و علامت
او آنست که با او تپ نیست و تشنگی نیز کم است و سوزاک و لهیب در ان
اعراض قلیل است و اکثر چنان است که حدوث این علت باین سبب خاص
بعد از درد پشت که حادث میشود و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بادیان
رسمی و بادیان رومی و بیخ سوس تراشیده از هر یک دو مثقال کلقند با آن آمیخته
نیم گرم بر نهار باید اختیار نمودن و غذا نخود آب با شیره مغز بادام باید داد **بیان
ماء الاصول** و هر صباح ماء الاصول باین اجزا اختیار باید کرد پوست بیخ سوس
و پوست و بیخ بادیان پوست بیخ کبر و پوست بیخ غافث از هر یک سه و نیم
مثقال مجموع ادویه را در دو کاسه آب بآتش آهسته طبخ باید کرد تا نیمه بماند و
صاف ساخته و پنجاه مثقال عسل با آن آمیخته و یکجوش داده در ظرفی باید نگاه
داشت و هر صباح هفت مثقال با دو سه قاشق آب گرم باید خوردن و بر فقار
زایله از روغن بیدانجیر باید مالید و یا روغنی که باین اجزا ترتیب داده باشند
زنجبیل دو نیم مثقال خشک نیم کوفته هفت مثقال مجموع را در یک و نیم کاسه
آب بآتش نرم طبخ باید کرد تا نیم کاسه بماند آنگاه صافی ساخته و نیم کاسه
روغن کنجد خالص با او آمیخته باز طبخ باید کرد تا آب بسوزد و روغن بماند
وازین روغن بوقت حاجت نیم گرم باید مالید **بیان طین که از جب سوزنگان**

کنند یا بمطبوخ آن و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان باید کرد یا بحب
سورنجان که بابن اجزاست سورنجان یکمثقال تربد سفید مجوف یک
مثقال حب النیل و غاریقون از هر یک دو دانگ مثقال صبر سقوطری
چهار دانگ مقل و مصطکی از هر یک دانگی مجموع را کوفته و بیخته و با آب
کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری که توان فرو بردن و مجموع
یک شربت است و بوقت سحر یا صبح باید خورد و تا نیم روز تا وقت بیرون نشستن
صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از آن قند ده مثقال و تخم ریحان
یکمثقال در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامیدن و آش پرهیز از و
دارو بعد از عصر اختیار باید نمود و آن غذا نخود آب است با شیره مغز تخم معصفر
و گوشت مرغ **بیان نطول** و اگر چنانچه علت باقی ماند نطولاتی که موجب
کسر ریاح است باید کرد مثل بابونه و اکلیل الملک و شبت و نمام و فرنجمشک
و برگ کرم و برگ بید انجیر و برگ ریحان و برگ خطمی از هر یک یک کف دست
مجموع را در قدری آب طبخ باید کرد تا مهرا شود و نیم گرم بر فقرات نطول باید
کرد و وضع محجمه که در وآتش کنند بر فقرات زایله نهادن و بمجرد جذب
کردن بی اخراج خون بغایت نافع است **بیان آنچه سبب او ضربه یا سقطه باشد**
و اما آنکه سبب سقطه یا ضربه بود بعد از فصد یا پیش از فصد تسویه آن فقره
و عظم برفق و تامل باید کرد و در آن عضو محل خود نشیند و بر آن عضو از اطلیه
جاذبه طلا باید کرد و آن اینست که مذکور میگردد قسط و کبر و سنبل [illegible] از
یک مساوی کوفته و بیخته و با قدری سرکه آمیخته طلا باید کرد و گاه هست که سبب

و افتیمون از هر یک نیم درم
صبر سقوطری یکدرم خ

کرنب

اطلیه
دیگر کرنب و [illegible]

در حدوث این علت تشنج نمی باشد **بیان آنچه سبب آن تشنج باشد**
و سبب تشنج یا ضربه یا ضربت موذی است یا برد قوی که موجب تشنج میشود
و این قسم قلیل الوقوع می باشد و اگر واقع شود نیز بسیار قلیل الفلاح
و نجات می باشد و بسیار سریع القتل است و علاج پذیر نیست الا ما شاء
الله تعالی **مقاله ۱۹ در بیان مرض دوالی** و مراد بدوالی اتساع
عروق یک ساق است یا هر دو ساق و قدم بواسطه نزول مواد بآن
مواضع و اکثر حدوث این علت بپیکان و حمالان و زورگران و کسانی
را که اشیاء گران بر میدارند و آنها که بسیار استاده می باشند مثل
خدم سلاطین و غیرهم و علامت حدوث این مرض ظهور رگهای
کبود بر ساق است و علاج او اولا فصد است از باسلیق و اخراج خون
بقدر قوت و واجب و خوردن جلاب هر صباح از عناب ده عدد
و حب الثعلب دو مثقال با قند سفید هفت مثقال مجموع را ار و جهر
که مکرر مذکور شد ترتیب داده نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن و تلیین
طبیعت و تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب
افتیمون باید کرد بعد از ظهور نضج در قاروره و هر گاه تنقیه از اخلاط
مذکوره را بعد از تنقیه فصد باید کرد یعنی آن رگهای ساق ظاهر شده
و ممتلی از خلط است و برفق باید مالید و دست بر آن باید کشید تا
آن عروق را ذبول و خوری پیدا شود و محل ظهور آن عروق را
محکم و استوار باید بست **از چند چیز پرهیز باید کرد** و صاحب این

علت را از خوردن اغذیه و اطعمه غلیظ حذر باید کرد مثل گوشت گاو و گوشت

مکرو باید که راه کمتر رود و چیزهای ثقیل بر ندارد والله اعلم *مقاله …*

در بیان مرض داء الفیل و مراد بداء الفیل عظم ساق و قدم است بر وجه

قبیح و وجه تسمیه ظاهر است زیرا که ساق آنکس مثل ساق پای فیل میشود و سبب

او انصباب ماده سوداوی است بساق و قدم *بیان آنچه ماده آن سوداوی باشد*

و علامت آن کمودت و کبودی ساق است و قدم و دایم اندک جراحتی در وی

ظاهر است و حرارت در بعضی احیان می باشد و علاج او فصد است از باسلیق

و اخراج بقدر قوت و واجب است و فصد و خوردن جلاب و انتزاع خلط سوداوی

بعد از فصد بمدت قریبه و مهلت یسیره بمطبوخ افتیمون با حب … *آشامیدن حب*

درین علت نافع است و قی را درین علت منفعت بلیغ است اگر در هفته دو نوبت

واقع شود اما در حاجت نیست باین طریق که ملاحظه آن کنند که یکبار در

هفته واقع شود و بار دیگر در آخر هفته این قی یا … کیف ما اتفق که می باید

کرد و خوردن این حب که مذکور گردد درین علت نافع است *حب نافع* و اجزای

او افتیمون قنطوریون دقیق تخم حنظل از هر یک دانگی و نیم ترید سفید …

و بروغن بادام چرب کرده یکمثقال مقل ازرق و کتیرا و مصطکی از هر یک دانگی

مجموع را کوفته و بیخته و باب بادیان خمیر کرده حبها باید ساخت و جمله آن

است بوقت سحر اختیار باید کرد و بعد از ظهور نضج در قاروره و تا نیم وزن …

تا عمل دارو منقطع شود و بعد از آن شربت قند و تخم ریحان چنانچه بکرات مذکور

باید آشامیدن *فصد کردن از پای نافع است* و غذا اگر روز دارو در آخر روز …

باید کرد اخراج خون بقدر قوت و واجب باید نمود و اول از جانب قدم

بطریق بالا بعصابه محکم ساق پا را باید بست و در آن محل بعد از استوار

بستن ظاهر میشود و حجام دانا را باید فرمود که رگ را بکشاید *بیان طلا و ضماد نافع*

و هر گاه بدن استفراغ یافت مسهل و فصد آنگاه ضماد کردن مناسب است بر

محل عظم ساق بمثل خاکستر چوب تاک و نمک و آرد شلیم و آن دانههای سیاه مدور

است و در میان گندم پیدا میشود و باب برگ تاک اگر وقتش باشد یا باب سداب

و یا باب برگ انجیر خمیر کرده بر آن محل باید نهاد و طلا باید کردن و استوار بستن

و تا دو سه روز نباید گشادن و بعد از گشودن دیگر باره از همین اشیا طلا باید کرد

آنچه از آن حذر واجب است و صاحب این علت را نیز بسیار راه نباید رفت

بسیار بر پا نباید ایستاد و اغذیه غلیظ نباید خورد مثل هریسه و گوشت گاو و امثال

آن خصوصا غذاهایی که سبب تولد سودا یا بلغم باشد *بیان آنچه سبب آن*

خلط بلغم باشد و اگر سبب انصباب این علت خلط بلغم باشد بقدم و ساق و علامت

او غلظ ساق است و قدم بی احساس رنگ سرخ و حرارت محل ورم و آنچه

بارد است و علاج او خوردن جلاب است هر صباح از بیخ سوس نیم کوفته و بادیان

هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال بر وجه معروف مذکور ترتیب داده

نیم گرم بر ناشتا اختیار باید کرد *تقلیل طعام نافع است* و غذا نخود آب باید داد

با شیره مغز تخم معصفر و گوشتهای خفیف مثل گوشت مرغ جوجه و غذا بسیار نباید

خورد خصوصا که شب باشد و در طعام تقلیل باید کرد که بغایت نافع است *بیان*

مسهل نافع و بعد از ظهور نضج در بول تنقیه بدن از خلط موجب علت

مجموع ادویه برابر کوفته و بیخته و بآب عنب الثعلب خمیر کرده طلا باید کرد و راه بسیار
نباید رفت چنانکه سابقا مذکور شد و از دویدن نیز حذر باید نمود **مقاله ۲۱**
در بیان عرق النسا که عوام الناس آنرا رگ ساقین می نامند و مراد ازین
مرض المی است که عارض میگردد برگی که از سپردن کعب فرود آمده منتهی شده
و اگر ممتد او می باید البته بقرح می انجامد و علامت او وجع شدید است و احساس
الم در جانب وحشی و اشتداد وجع در هوای سرد و بخوردن اشیای بارده
و علاج خوردن جلاب است هر صباح از بادیان شهری و بادیان رومی و تخم
کرفس از هر یک دو مثقال کلقند عسلی هفت مثقال مجموع را بطریق معهود
ترتیب داده بر نهار نیم گرم اختیار باید نمود و غذا نخود آب با شیره مغز بادام
مغز تخم معصفر باید داد و صاحب این علت را از اغذیه و اطعمه غلیظه و
بسیار خوردن غذا نیز حذر باید کرد خصوصا در شب و از جمیع فواکه رطبه و
بقول رطبه پرهیز کردن واجبست و خوردن آب سرد بسیار مضرت دارد
از آن نیز اجتناب لازم است و باید که عضو دردمند را بضمادهای قلیل التحلیل
ضماد نکنند و بآن چیز که بارد باشد نیز ضماد نکنند زیرا که این عضو بسیار کوفت
است و تا قوت دوا بآن عرق و عصب رسیدن خاصیت دوا باطل میشود
سبب در اشیای بارده خود معلوم است زیرا که دوای بارد تکثیف عضو
میکند و مرض را تقویه می دهد و چون سبب بارد باشد و استعمال اشیای بارده
نماید علاج بضد نبود و خلاف قانون علاج باشد و هر گاه در قاروره اثر
نضج ظاهر گردد تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا حب سورنجان باید کرد یا لجب صبر

طلا نافعه
عرق النسا
وحشی
پس مردم و جانب وحشی یعنی جانب برون و ضد انسی
غذا نافعه
علاج بضد از قواعد فن است
تکاثف
بسته شدن

صبر باید کرد یا حب سورنجان یا معجون سورنجان و مداومت بقی باید نمود که درین
علت قوی نافع است و باید که در هفته کمتر از سه بار نباشد و مقیی قوی
درین باب بیخ خربزه است و تخم نیم کوفته خربزه و شبت و تخم ترب و برگ
ترب اگر وقتش باشد و بادیان و کنگر زد که صمغ خرشف است که ترابا الیهود
می نامند از هر یک سه مثقال و نیم مجموع را کوفته در قدری آب که کافی باشد طبخ
باید کرد تا نیمه بماند آنگاه صافی ساخته و اندکی نمک دران انداخته و هفت مثقال
عسل بآن آمیخته باید آشامیدن و اگر بر بالای غذا واقع شود از برای حصول
غرض انفع است و لحظه صبر باید نمود اگر بخود اجابت کند بهتر و الا پر مرغ در
کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد و بعد از قی گرسنگی مفید است
اطریفل صغیر نافع است و خوردن اطریفل صغیر نیز یکمثقال نافع
و باید که صاحب این علت بیشتر از یکبار در هر روزی غذا نخورد و حذر کردن
از اغذیه غلیظ ضروری است خصوصا اشیائی که مولد بلغم و سودا باشد و از
فواکه رطبه مثل خربزه و هندوانه و شفتالو آنچه آبدار باشد البته پرهیز باید
کرد و از بقول ورزه و بادرنگ نیز اشد حذر واجب است **سفوف نافع**
و ازین سفوف که مذکور میگردد استعمال کردن بغایت نافع است فلفل
زنجبیل و کندر از هر یک دو مثقال قردمانا و کرویا از هر یک دو و نیم مثقال
مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین سفوف بر نهار یکمثقال است و زیاده
برین مجوز نیست زیرا که حرارت بسیار دارد و مزاج را متغیر میسازد و بادام
و مرواقاقیا و تخم ریخته یعنی سیست که او را رطبه می نامند و برسیم نیز میگو

مقیی مفید

یا بتنقیه صبر باید کرد و معالج را باید که استعمال ملینات و مسهلات و حبوبی که موجب
اخراج خلط بلغم است تا نضج در اخلاط حاصل نشود نکنند زیرا که اگر این
قانون مرعی نباشد رقیق اخلاط دفع شود و کثیف آن باقی ماند و آن
مفر مقصود است **ضماد نافعه** و بعد از تنقیه تمام ضماد ازین ادویه بر محل
وجع باید کرد و اجزای او اینست که مذکور میشود مرزنجوش و ورق الغار
و گل بابونه و اکلیل الملک از هریک هفت مثقال تخم هزار اسفند که
الحرمل نامند دو نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته و بعسل محلول در آب
گرم خلط کرده و نیک برهم زده بر محل وجع ضماد باید کرد و هرجا که ضماد را از محل
دور سازند باید که بآب گرم بشویند و باین ادویه که مذکور میگردد نطول کنند
اکلیل و بابونه و شبت و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کرفس و حاشا و صعتر و
و چند قوقی مجموع را در قدری آب طبخ کرده و صافی ساخته نیم گرم بر موضع
نطول باید کرد و درین علت نیز قی را فایده بسیار است **قی مفید است**
و در هفته سه بار کردن موجب فلاح و نجات است **ضماد دیگر** و ایضا ضماد
ازین ادویه باید کرد پوست بیخ کبر و فوتنج و عاقرقرحا از هریک هفت
مثقال عصاره قثاء الحمار و حب الغار از هریک دو نیم مثقال نطرون و
و مرمکی از هریک نیم مثقال حب الرشاد که تخم تره تیزک است نیم مثقال
مجموع را کوفته و بیخته و یک مثقال زفت رومی در ده مثقال روغن زنبق یا
زیت و یا روغن کنجد گداخته و ادویه را در و خلط کرده بر موضع الم ضماد باید
و اگر چنانکه علت باین تدابیر و علاجات شفا یافت فبها و الا ربح بسیار

نطول نافع

در معالجه

در معالجه این علت نباید بر وز زیرا که محل تمکن ماده این علت عمیق است
و ماده و با آن زود نمیرسد و اخراج نمی باید **حقنه نافعه** و حقنه را درین علت
منفعت عظیم است و باید که باین اجزا واقع شود حسک و قرطم نیم کوفته
از هریکی هفت مثقال حلبه و زرغیر از هریک دو مثقال و نیم سنای مکی
هفت مثقال سبوس گندم یک کف زیره دو مثقال مجموع ادویه را در
کاسه آب باید جوشانید بآتش ملایم تا نیم کاسه بماند و بگیرند و صاف کرده
آنگاه انجامه و روغن قسط و روغن سوس از هریک هفت مثقال بوره
ارمنی دو دانگ و فلوس خیار شنبر ده مثقال درین مطبوخ حل کرده دیگر بار از روز
سوی گذرانیده نیم گرم بدو دفعه در یک روز عمل باید کرد در خانه معتدل الهوا و اگر
تابستان باشد بوقت صباح و در زمستان بوقت نیم روز باید که پیش از عمل شور
بای نخود آب خورده باشد و اگر علت مزمن شود باید که علیل در قی اهمال نکند
و حقنه نیز مکرر باید کرد و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان بقدر
مذکور سابقا زیاده باید کرد زیرا که این ادویه را در قطع این ماده تاثیر عظیم
است و اگر اندکی از بوزیدان نیز زیاده کنند صواب باشد و در معالجه
این علت در اوایل حتی الامکان تقصیر نباید کرد مگر آنکه از هیچ دوایی تاثیر
بوجود نیاید **مخدرات نیز نافع است** و اگر چنانچه درد و الم اشتداد یابد اختیار
مخدرات باید کرد و جز این چاره نیست مگر آنکه موانع قویه باشد و از جمله مخدرات
نافعه فلونیا است و برشعثا مقدار دو نخود و باید که علیل بر بالای این معاجین
اختیار حموضات نکند که مهلک است و استعمال مخدرات تا احتیاج شدید نشود

شبت و بابونه و سداب از هریک چهار
مثقال و نیم قنطوریون دقیق
و پوست بیخ کبر از هریک
مثقال

نباید کرد و سبب تجویز مخدرات آنست که علیل را زمانی از الم و وجع راحتی
حاصل شود و قوت ساقط نگردد تا باز مراجعت باصل علاج توان کرد و از ادویه
که صاحب این علت را نافع است سفوف نافع خوردن این سفوف
است که مذکور میکرد سورنجان سه مثقال و نیم بادیان و مغز بادام مقشر از
هر یک دو مثقال زعفران دو دانگ سنای مکی قند سفید برابر ادویه ده درم
مجموع را کوفته و بیخته مقدار خوردن ازین ترکیب دو مثقال است با آب
سرد و موضع الم را بروغنی که از قثاء الحمار و قسط روغن بابونه و روغن زنبق
و خیری اصفر که در بعضی مواضع آن را بحی العالم تفسیر کرده اند و آن همیشه بهار
است و صاحب این علت را در آبهای کبریتی نشستن بسیار نافع است
و آنچه بدینها مانند نفع بلیغ دارد حجامت کردن و چسپانیدن زلوک نافع است و اگر این
معالجات موجب شفای علیل نشود بر حق و رگ محجمه باید نهاد و با آتش نفع
بلیغ کند زیرا که جذب علق از محجمه اقوا است و مواد غلیظ را از محل آفت جذب
میکند و بعضی از حذاق اطبا گفته اند که مقدار یکمثقال نفط سفید درین علت
با هفت مثقال شربت بادرنجبویه و یا ماء العسل و یا نبیذ باید خوردن
داغ نهادن آخر علاجات است و اگر باین نیز نشود بمقتضای آخر الدواء
الکی عمل نموده داغ باید کرد تا رطوبت فاسده مجتمعه که موجب این علت
شده است فانی گردد **مقاله ۲۲ در بیان وجع المفاصل والم النقرس**
مراد بوجع مفاصل درد و الم است که مفاصل اعضا را عارض میشود و اگر خاصه
این وجع در مفاصل قدمین و انگشتان پاست آن را نقرس میخوانند و سبب

دوای نافع

رد و سبب تجویز مخدرات آ
علیل را زمانی

وجع المفاصل

آن شدت ضیق موضع و ورم محال است و ورم نمیگذارد که خون صالح باین
موضع نفوذ کند و موجب تغذیه عضو باشد و بواسطه کثرت اعصاب
متصل باعضا و بواسطه رباطاتی که اعصاب و اعضا را احاطه کرده است و بجهة
کثافت جلد این مواضع ماده این علت بتحلیل نمیرود و ماده این علت را
اطبا بعید از نضج داشته اند زیرا که ماده این مرض در اعضای عصبانی است
و در غایت برودت و کثافت و غلظ بسبب برودت عصب و در اکثر سبب
حدوث این علت ضعف مفاصل است و انصباب مواد باین مفاصل
ضعیفه و مواد موجب علت یا خون است و صفرا و یا بلغم و سودا و یا مرکب
از اینها و این بدو طریق می تواند بود که مرکب از مجموع اخلاط اربعه باشد
و یا مرکب از دو این ها ترکیب خون یا صفرا و ترکیب بلغم یا سودا و یا ترکیب
خون و بلغم و یا ترکیب خون و سودا و این رابع است و بسیار کم است
که این علت از انصباب یک خلط پیدا شود پس در تقریر نظر معالج می باید
در آن باشد که از کدام حادث شده تا بر وفق آن در علاج اهتمام نماید و تدبیر
بحسب اغذیه و ادویه و اشربه و اخذه و آنچه از ادویه موضعیه است بر وفق آن
ترتیب داده بر مریض ایراد کند و میباید دانست که اطبا متفق اند که علت
وجع المفاصل عورات و خواجه سرایان و اطفال را بسیار کم میشود بدین سبب که
در ایشان صفرا اندکی است و این علت اگر در اشخاصی که دموی یا بلغمی
حادث شود بسیار قوی نیست اما صفراوی مزاجات را بسیار بقوت میشود
و کسانیکه ایشان را در کودکی مباشرت آن حرص است نیز بسیار میشود

آن شدت و ضیق موضع دورم
و دورم نمیگذارد که خون
موضع نفوذ کند و موجب
باشد و بواسطه کثرت اعصاب
متصل باعضا و بواسطه
که اعصاب و اعضا را احاطه
و بجهة کثافت

خصوصا که بمباشرت بر امتلای معده واقع شود **بیان آنچه بسبب او غلبهٔ خون باشد** واما اگر چنانچه بسبب حدوث این علت دموییت باشد
علامات او غلبهٔ خونست وشدة وجع وضربان وحرارت بلمس آن عضو ومفصلی
که این وجع درو ست وعلاج درین صورت فصد است باین طریق که اگر این وجع
در دست راست باشد فصد از دست چپ باید کرد واگر در دست چپ باشد
فصد از دست راست باید کرد واگر در پای راست باشد از دست چپ فصد
باید کرد واگر در پای چپ باشد از دست راست فصد باید کرد وخون بمقدار
قوت شخص وواجب وسن وفصل وبلد اخراج باید نمود ورگ باسلیق را
باید زد وبر موضع وجع خرقهٔ کتان تر کرده که ببرف یا یخ سرد کرده باشند
باید نهاد **بیان الطلیه والاضمدة النافعه** وبران عضو از صندل سفید ونبات
مامیثا وفوفل وسفیدهٔ قلعی وگل ارمنی وپوست دربندی وگل سرخ جمیع
ادویه بوزن برابر کوفته وبیخته وبگلاب مخلوط کرده طلا باید کرد واز شرایط
طلا یا ضماد آنست که بعد از استعمال آن مقدار صبر باید نمود که دارو بران
عضو خشک شود ودیگر بار باید نهاد بر همین وجه ونیز طلا وضماد را کمتر از سه
چهار بار نباید نهاد تا منفعت ومضرت کما ینبغی معلوم شود ونهادن
طحلب که او را در سرکه یک شبانه روز گذاشته باشند نیز در درد مفصل بار
نافع است ومراد بطحلب جامه چغزاست که مثل نمد سبز بر روی آب می بندد و
برگ نی را کوفته وبا سرکه آمیخته وبران عضو مالیدن نیز نافع است ومسکن
وجع است واگر مادهٔ مرض خون وصفرا باشد پاشیدن آب یخ یا برف

وکثرت انتفاخ ۲

وبالعکس ۲

بر محل درد بغایت مفید است **بیان جلابات واغذیهٔ نافعه** وخوردن جلاب
هر صباح از عناب ده عدد وعنب الثعلب وتخم کاسنی از هر یک دو مثقال
وقند سفید هفت مثقال ادویه را بر وجه معروف طبخ کرده وصافی ساخته وقند
آمیخته نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن وغذا ماش مقشر باید داد با شیرهٔ مغز
بادام واگر چنانچه با درد تب باشد غذا ماش مقشر باید داد که در وی تخم کاسنی جو شسته
باشد وجلاب درین صورت آب انار پاردکه با شحم افشرده باشند بمقدار
بیست ودو ونیم مثقال وقند سفید هفت مثقال ترتیب داده بر نهار باید نوشانیدن
وبر عضوی ومفصلی که وجع دارد از صندل سفید وعصارهٔ حی العالم که مراد بان
آب برگ همیشه بهار است ودیگر بلغت ویا آب برگ کاهو آمیخته ویا با آب برگ خرفه هر یک
از نیم دو مثقال با مقدار نیم نخود افیون در وحل کرده بوقت درد قوی بر پیوند
عضو طلا باید کرد ویا بر محل درد از آب گشنیز تر وآب برگ حی العالم وپوست
خشخاش کوفته وبیخته وبا این آبهای مذکور آمیخته ضماد باید کرد ویا تخم اسب
اسبغول با قدری سرکه نیک بر هم زده بر محل درد ضماد باید کرد واین طلاها
وضمادها وقتی است که بسبب صفرا یا خون باشد **بیان مطبوخ ملین** وتلیین
طبیعت بعد از ظهور نضج در قاروره باین مطبوخ باید کرد که مذکور میگردد سنای
مکی مثقال ونیم عنب الثعلب بنفشه تر یا خشک ونیلوفر وتخم کاسنی وتخم
خیارین که آنرا امعجهٔ دختر کان میگویند وتخم خطمی از هر یک دو مثقال سورنجان
سفید دو درم پوست هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ سیاه از هر یک چهار مثقال ونیم گل
سرخ پنج درم مجموع را در یک ونیم کاسه کلان آب طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بماند

آنگاه صافی کرده ده مثقال فلوس خیارشنبر و ترنجبین صافی کرده هفت مثقال
دران مطبوخ حل کرده بوقت سحر اختیار باید نمود و تا نیم روز پرهیز باید کرد تا عمل
دارو آخر شود و بعد ازان ده مثقال قند را با یک مثقال تخم اسبغول نشسته
در چهار قاشق آب شربت ساخته باید آشامیدن و غذا در آخر روز بوقت
عصر ماش مقشر و شیرهٔ مغز بادام باید داد استعمال مخدرات نافع است
و اگر وجع بسیار شدید باشد در طلا و ضماد از مخدرات البته باید کردن مثل
تخم خشخاش سیاه و بیخ لفاح از هر یک دو درم افیون نیم درم زعفران
نیم درم تخم اسبغول دو مثقال مجموع را نیک کوفته و بآب برگ کاهو و آب
برگ حی العالم آمیخته بران عضو دردناک ضماد باید کرد بیان سبب صفراوی و اگر
این علت صفرا باشد علامت او زردی رو و زبان است و حرارت ملمس عضو
دردناک و شدت عطش و سوزاک در وجع و تشنگی قوی و سرعت نبض و
زردی رنگ قاروره و یافتن راحت و سکون بأشیا بارده و علاج او
قریب است بعلاج دموی الا جانب تبرید و ترطیب را در مادهٔ صفراوی
بیشتر تقویت باید و در اشربه و اغذیه و ادویه موضعیه از ضماد و طلا و غیر ذلک
این قانون و قاعده را مرعی باید داشت و بالجمله بیان مطبوخ مسهل و علاج
تنقیهٔ بدن است بمطبوخ که مذکور میشود سنای مکی سه و نیم مثقال عناب
و سپستان و آلوی بخاری از هر یک بیست عدد بنفشه و شاهترج و تخم کاسنی
از هر یک سه و نیم مثقال هلیلهٔ زرد و تمر هندی و تخم کشوث از هر یک چهار و
نیم مثقال مجموع را در دو کاسه آب طبخ باید کرد تا نیمه کاسه بیشتر بماند و از

وقت آن تنقیح ...

... بنفشه ... تخم ... و ورق ... حل ... سکنجبین ... آب گرم ...

کرباس بگذرانیده هفت مثقال فلوس خیارشنبر و هفت مثقال ترنجبین
صافی دران حل کرده و دیگر بار از پرویزن موی صاف ساخته بوقت سحر یا
صبح اختیار باید نمود و تا نیم روز پرهیز باید کرد تا عمل دارو منقطع گردد آنگاه شربت
قند با تخم اسبغول بطریق مذکور سابقا ترتیب داده باید آشامید بیان
مسهلات و یا تلیین طبیعت بحب بنفشه یا بمطبوخ هلیله باید کرد و جلاب درین
مقام از تخم کاسنی و بنفشه هر یک دو مثقال عناب ده عدد و قند سفید
هفت مثقال اول ادویه را بر وجه مقرره ترتیب داده و قند بآن آمیخته
نیم گرم بر نهار باید اختیار کردن یا جلاب تمر هندی و قند و ترنجبین از هر یک
پانزده مثقال ترتیب نموده بر نهار باید آشامیدن و یا جلاب از آب
انارین یا شحم آن افشرده از هر یک بیست و دو نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین
از هر یک بیست و دو نیم مثقال و قند سفید و ترنجبین از هر یک هفت مثقال
مجموع را باهم آمیخته بر نهار اختیار باید کرد و غذا درین مقام ماش مقشر و شیره
مغز بادام و اسفاناخ باید داد و ترک گوشت باید کرد مگر بوقت ضعف و خوف
سقوط قوت و آن نیز مرغ جوجه باید اما فربه نباشد بلکه لاغر باشد بیان
اضمده و ضماد بر مفصل دردمند از ادویه بارده باید کرد مثلا اسبغول و آرد جو و زرده
تخم مرغ و روغن گل و روغن بنفشه بادام اجزا بوزن برابر نیک برهم زده
ضماد باید کرد نوع دیگر ضمادی دیگر باین طریق بنفشه و طحلب و خطمی از هر یک چهار
مثقال و نیم عدس مقشر دو مثقال حنا یک مثقال زعفران و کافور از هر یک
دو دانگ مثقال آرد جو هفت مثقال گل سرخ و نیلوفر و بیخ سوس از هر یک

بیان جلابات

و دردی حمره

کنگر شنه

سه مثقال و نیم ماش با پوست و خشخاش با تخم کوفته هفت مثقال مجموع را نیک کوفته و با هفت زردهٔ تخم مرغ خام خلط کرده و ده مثقال روغن بنفشه یا بادام و یا روغن تخم کدو یا روغن کدوی تر که کوفته آب آنرا گرفته باشند ده مثقال با این ادویه خلط کرده بر مفصل دردناک ضماد باید کرد

مبالغه در تبرید بسیار نافع است

و معالج باید که در استعمال اخمده مبرده بغایت اسراف نکند زیرا که موجب تغلیظ و تبرید خلط است و این موجب صعوبت استفراغ خلط موجب مرض است و تنقیهٔ عضو از خلط موذی بسهولت میسر نمیشود و اما اگر الم بقوت باشد و تحلیل قوت کند تبرید و تخدیر عضو دردمند البته باید نمود و درین باکی نیست

بیان انواع مخدرات

زیرا که اگر وجع قوی باشد و بطول انجامد موجب سقوط قوت مریض و نحافت بدن اوست و سقوط قوت و بطول وقت شده در ضماد از نوع مخدرات باید کرد لعاب تخم اسبغول با سرکه و زرده و تراشیده کدوی تر و آب خیار و آب حی العالم و یا خوردن فلونیای یک مقدار یک درم و یا برشعثا و در خوردن مخدرات تا ضرورت قوی نباشد اقدام نباید نمود خصوصاً کسی را که اکثر اوقات دست و پا سرد می باشد و در نبض ضعفی نیز باشد که اینچنین کسانرا موجب هلاکت شود افیون نیز نباید داد و نباید دانست که فلونیای رومی و فارسی هیچ کدام بی افیون نمی باشد اگرچه درین تراکیب ادویهٔ حاره کاسرهٔ قوهٔ افیون است اما قوت افیون در بدن بر همه فایق است و اکثر اطبا را گمان اینست که استخوان بوسیده سوخته و سورنجان خوردن موجب نجات است ازین علت

و بار دهن نخل (؟) و یا نیلوفر (؟)

لاغری و ضعف

و مالیدن و ضماد کردن او نیز همین خاصیت دارد و ضماد کردن بعدس و خشخاش و برگ کاهو در تخدیر ضعیف و سلیم تر است از اینها باید کرد و اگر چنانچه حرارت و درد تسکین نیابد این ادویه را با ادویهٔ قویه خلط باید کرد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو و اکلیل الملک با آب کشنیز تر ضماد کردن نافع است و اگر وجع بالکلیه دور شود و حرارت مرتفع گردد استعمال این ضماد مذکور باید نمود آرد جو و آرد باقلی و خطمی و بنفشه خشک و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هر یک هفت مثقال مجموع را کوفته و بیخته و با آب کشنیز تر خمیر کرده بر عضو دردمند باید ضماد کرد و اگر بعد از زوال حرارت و درد خلطی در مفاصل دردناک محسوس شود از اکلیل الملک و شبت و بابونه و خطمی ضماد بران عضو باید کرد و اگر چنانچه در ابتدا علت بسبب حرارت مزاج علیل محتاج تبرید قوی باشد آب هندوانه و شیرهٔ مغز تخم بادرنگ و کدو و خیار و سکنجبین ساده و گلاب از هر یک مقداری مناسب باهم آمیخته باید آشامیدن و غذا از ماء الشعیر باید کرد و چون حدوث این علت از صفرای صرف بغایت کم است مبالغه در تبرید قوی نباید کرد الا بعد از احتیاط حدس صایب

بیان آماده بلغمی

اما اگر سبب علت مادهٔ بلغم باشد علامت او قلت عطش است و این در وقتی است که بلغم شور نباشد اما اگر چنانچه بلغم شور باشد این علامت عدم بلغم مطلقاً نیست زیرا که بلغم بورقی و بلغم شور و هر قسم از اقسام بلغم غیر طبیعی در بلغم داخل است و قلت عطش علامت عدم بلغم مطلقاً نیست و دیگر از علامات سفیدی رنگ قاروره است و غلظ

ضمادهٔ نافعه

سعد (؟)

مبرد نافع ابتدا

بیان بلغم شور

بول و بطو نبض و اختلاف آن و قلت التهاب و سوزش در محل درد و ورم
و نفع یافتن از اغذیه و اشربه و غیر آن چیزهایی که مولد بلغم نبوده است
و علاج درین مقام خوردن جلابست هر صباح از بادیان رومی و بادیان
و بیخ سوس تراشیده از هر یک دو مثقال و گلقند عسلی هفت مثقال مجموع
ادویه را در قدری آب مناسب طبخ کرده و صاف ساخته و گلقند دران آمیخته
نیم گرم باید اختیار کردن و غذا نخود آب باید داد و شیره مغز تخم معصفر با اندکی
فلفل و دارچینی و زعفران و این ترتیب را نگاه باید داشت تا روز ششم و یا
هشتم و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحبی باید کرد که با این
صفت باشد صبر سقوطری و سورنجان و تربد سفید تراشیده و بروغن بادام
چرب کرده از هر یک نیم مثقال بوزیدان و ماهی زهره غاریقون و شحم حنظل
از هر یک دو دانگ نمک هندی یکدانگ و نیم مقل و مصطکی از هر یک دانگی
ادویه را کوفته و بیخته و بآب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت هر یک بمقداری
که فرو بردن آسان باشد و بوقت سحر باید خوردن و تا وقت نیم روز یا
بیشتر صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود و بعد از آن ده مثقال قند را با
یکمثقال تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت کرده باید آشامید
و غذا را تا وقت عصر تاخیر باید نمود و غذا باید که نخود آب باشد از گوشت
مرغ باشد یا طیهوج و دراج و کبک **بیان مقیئ** و بعد از استراحت کردن دو سه
روز قی باید کرد بمثل تخم ترب و برگ و بیخ او و شبت و بیخ خربزه و تخم او
مجموع اینها با یکدیگر یکجان جوشانیده و صافی ساخته و اندکی عسل و نمک

صفت حب مسهل

دران آمیخته باید آشامید و ساعتی صبر باید کرد و اگر بخود اجابت نمود نیک و الا پر
مرغ بروغن کنجد چرب کرده بحلق باید فرستاد و قی باید کرد اما باید پیش از
قی از ادویه حاده با قدری گلقند عسلی بخورد و این ادویه مثل زیره و بادیان
و مصطکی و امثال این باید مقدار مناسب و گلقند مقدار شش مثقال درین
ترکیب کافی است و از ادویه هر یک نیم مثقال خلط ساخته اختیار باید کرد **آنچه**
ازان اجتناب لازم است و از میوهای تر و جماع و شب طعام خوردن و آب
سرد و امثال اینها حذر باید کرد و غذا نخود آب با شیره مغز تخم معصفر و گوشت
طیهوج و کبک و مرغ و دراج و امثال اینها باید داد و معالج باید که ابتدا از مسهلات
و حبوب قویه بمریض ندهد زیرا که رقیق اخلاط را تحلیل میکند و کثیف و غلیظ آن
باقی می ماند و حرارت آن زیاده میشود **بیان احمده نافعه** و ضماد از ادویه حاره لطیفه
اختیار باید کرد مثل زراوند طویل و حب الغار و جنطیانا از هر یک شش مثقال و نیم
اشق و صبر و زیره از هر یک سه مثقال و دو دانگ مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته
و بآب بادیان خلط کرده بر موضع وجع طلا باید کرد و دیگر لعاب تخم کتان و لعاب تخم
مرو لعاب تخم ریحان از هر یک شش مثقال و نیم و مغز تخم معصفر و بوزیدان
سلیخه و مغاث از هر یک نیم مثقال زنجبیل و زعفران از هر یک دو دانگ
مجموع ادویه را نرم کوفته و بیخته و بروغن سوسن و ناردین و قسط خلط کرده بر موضع
درد ضماد باید کرد و خوردن تریاق فاروق و تریاق مثرودیطوس مقدار یکمثقال
از هر کدام یافت شود بغایت نافع است و حب سورنجان درین مقام
بسیار منفعت دارد و اجزاء او اینست سورنجان یکمثقال هلیله سیاه و بلیله

بیان حب سورنجان

بیان مادهٔ سوداوی وعلاجات آن

وآمله وزنجبیل وشیطرج هندی از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته وبیخته وباب برگ کرم یا آب برگ کرفس خمیر کرده حبها باید ساخت بمقداری که فرو بردن آن آسان باشد ومقدار خوردن ازین دارو بوقت حاجت دو درم واما اگر سبب علت ماده سوداوی باشد علامت آن صلابت ورم وخشکی جلد بدن وکمودت وکبودی محل وجع وقلت ظهور درد وراحت یافتن از چیزهائی که گرم وتر باشد وصلابت نبض وبطو او وتفاوت احوال نبض

بیان حب مسهل وعلاج درین ماده خوردن جلابت از بیخ سوس ترا شیده نیم کوفته وبادرنجبویه وبادیان از هر یک دو مثقال وقند سفید هفت مثقال مجموع را چنانکه مکرر مذکور شد ترتیب نموده نیم گرم برنهار باید اختیار کرد وغذا نخود آب باشیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد یا گوشت مرغ خانگی وطیهوج وکبک ودراج وامثال اینها وبعد از نضج بول در قاروره تنقیهٔ بدن از خلط سودا بحب سورنجان ومطبوخ او باید کرد یا بحب شیطرج یا باین حب که مذکور میکردد پوست هلیله زرد وهلیلهٔ سیاه وصبر سقوطری از هر یک یک درم فلفل کرد وفلفل دراز وزنجبیل وخردل از هر یک نیم درم شیطرج هندی ومقل ازرق از هر یک دانگی وبادیان نیم مثقال مجموع مذکور را کوفته وبیخته وباب برگ کرفس خمیر کرده یا آب برگ کرم حبها باید ساخت واز جمیع این ترکیب نیمه را بوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود وتا وقت نیمروز یا پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع کردد بعد از آن از ده مثقال قند سفید ودیگر مثقال تخم ریحان شسته شربت ساخته باید آشامید یا تنقیهٔ بدن از خلط سودا

صفت مطبوخ مسهل سودا

با این مطبوخ باید کرد که مذکور میکردد سنای مکی چهار ونیم مثقال پوست هلیلهٔ زرد وپوست هلیلهٔ سیاه وپوست هلیلهٔ کابلی از هر یک پنج درم مویز منقی از دانه هفت مثقال شاهتره چهار مثقال ونیم بلیله واملهٔ از دانه جدا کرده واسطوخودوس از هر یک دو مثقال ونیم غاریقون نیم درم سورنجان نیم کوفته یکمثقال قنطوریون وبیخ سوس وبادرنجبویه وگاوزبان از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را در دو ونیم کاسه آب باتش ملایم نرم طبخ باید نمود تا نیمه کاسه بیشتر نماند وبعد از آن صاف ساخته آنگاه فلوس خیار شنبر وترنجبین از هر یک هفت مثقال دران آب حل باید کرد واز پرویزن موی گذرانیده ونیم مثقال ایارج فیقرا بآن آمیخته وبوقت سحر یا صبح اختیار باید نمود وتا نیمروز یا وقت نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو آخر شود بعد از آن شربت از قند وتخم ریحان شسته بمقدار مذکور باید اختیار کرد وغذا را در روز دارو بوقت عصر اختیار باید نمود ومفاصل دردمند را بروغنهای حارهٔ مذکوره چرب باید کرد

وچند از خود را اکرا فتیر داده ... (marginal note, partly illegible)

مقاله ۲۳ در بیان تعقد مفاصل

وتعقد مفاصل سبب علامت ظاهر است زیرا که هر گرا حس است احساس میکند واظهر از همه حس باصره است زیرا که چون عقده در مفاصل پیدا شود همه کس آنرا می بیند

بیان معالجات آن وعلاج او اولا خوردن جلابت بهر صباح از بادیان وبیخ سوس از هر یک دو مثقال کلقند عسلی هفت مثقال بر وجهی که مکرر مذکور شد ترتیب نموده نیم گرم برنهار اختیار باید کرد وغذا نخود آب باشیرهٔ مغز تخم معصفر باید داد وتلیین طبیعت وتنقیهٔ بدن بحبوب ومطبوخهای مذکوره باید کرد

ادهان ولعابات نافعه

مطبوخ گرگ و کفتار نافع است

بمقادیر مذکوره در باب وجع المفاصل و نقرس و موضع تعقد را بروغن کنجد
و روغن پیه مرغ خانگی و پیه بط و لعاب تخم حلبه و لعاب تخم زغیر و
لعاب خطمی باید مالید و یا کنجد را نیک کوفته و با آب مرزنجوش آمیخته
و ضماد کرده بر محل تعقد باید نهاد و یا روباه زنده را یا گرگ زنده را یا کفتار
زنده را یا کفتار زنده در آب مرزنجوش طبخ باید کرد تا مهرا شود و آن آب
را پالوده و صاف کرده تا مهرا شود و آن آب را پالوده و صاف کرده
با روغن کنجد مناصفه نموده در طشتی یا ظرفی کلان باید ریخت و علیل را
دران آب که نیم گرم باشد باید نشانید و اطبا را درین باب مبالغه
بسیار است که وجع مفاصل باین تدبیر بتمامی از علیل زائل میشود و تعقدی
که حادث شده باشد و پیوندها سطبر شده تمام انها دور میشود بالکلیه
و این تدبیر بالخاصیه است احمده نافع و یا ضماد در محل تعقد به تخم زغیر
کنجد باید کرد از هر یک هفت مثقال هر دو را نیک کوفته و بخطمی یا [illegible]
سوس خلط کرده و نیک بر هم زده بران موضع باید نهاد گوشت کوره خر
نافع است و گفته اند که اصحاب وجع المفاصل را خوردن گوشت حمار وحشی
یعنی کوره خر بسیار نافع است و آنرا بنخود سیاه باید پخت و اگر نخود
یافت نشود بهر نخود که باشد پختن خوب است و با دست و پای
دردناک را در آبی که بابونه و شبت و اکلیل الملک و بادیان دران طبخ
کرده باشند و نیم گرم باشد دران آب غوطه باید داد و مدتی دران باید
گذاشت و اگر ضمادی چنانچه قوی تر باید مثل خاکشی و برنجاسف و برگ غار و نمام و

بیان آنچه ازان اجتناب لازم است

و نشا عوم که مراد ریحان است دران مطبوخ زیاده باید کرد و صاحب این علت را
از چیزهای ترش و دوغ و جغرات و شیر و میوه های تر و جماع و از امتلاء معده و
باب سرد در آمدن و نیز طعام خوردن حذر کردن واجب است و می باید که تکرار
قی کردن را بر خود لازم داند و این ملازمت و مداومت را ترک نکند باب
چهارم در بیان امراض عامه و مراد با امراض عامه امراضی است که خصوصیت
بعضوی دون عضوی ندارد و این عموم دو اعتبار دارد یکی آنکه در حین واحد جمیع
اعضا را شامل باشد مثل حمیات و استسقا و دیگری آنکه در هر عضوی که خواهد
حادث شود مثل بثرات و دمامیل و حصبه و جدری و در عموم هر دو شق مذکور
معتبر است و این باب نیز مشتمل بر ۳۶ مقالات است مقاله ۱
اول در بیان تعریف حمی بدانکه حقیقت حمی را چنین تعریف کرده اند
حرارة غریبة ضارة بالافعال الصادرة تنبعث من القلب الی الاعضاء
یعنی تب حرارت غریبه است مضر بافعال صادره از انسان که در حین صحت این
افعال از و بر وجه کمال صادر میشود و حدوث او مانع صدور فعل است بر وجه
کمال و قید غریبه احتراز است از حرارت غریزی زیرا که حرارت غریزی مضر نیست
و سبب مرض نمیشود و افعال صادره از شخص با او بر وجه کمال است بیان حمی
عرض و مرض اما سبب حمی اگر مرضی از امراض است او را حمای عرض می نامند
و اگر اولا بالذات خود حادث شده او را حمای مرض میگویند پس در عرض و
مرض تنقیه و عدم تنقیه لازم است در وجود و عدم یعنی وجود او بوجود مرض
است و عدم او بعدم مرض اقسام حمیات و حمی منقسم بسه قسم میشود زیرا که

تعلق حرارت اولاً خالی ازین نیست که بارواح است یا باخلاط بدن یا
باعضا و او را حمای یوم می نامند زیرا که اکثر و اغلب مدة اخذ و ترک او
یکروز بیش نمی باشد و او را بعبارت یونانی سقیماروس می نامند و مراد
بسقیماروس حیوانیست که از زمان تولد او تا انقطاع حیات او بیکروز بیش
نیست و ثانی که تعلق باخلاط بدن دارد دو قسم است زیرا که تسخین اخلاط
میکند یا موجب تعفن اوست پس اول را حمای سونوخس میکویند و ثانی
را حمای عفنی و ثالث و رابع را حمای دقی می نامند و باید دانست که حدوث
حمای یوم از اسباب بادی است و مراد باسباب بادی اسبابی است که از
اخلاط بدن نباشد و این اسباب بسیار است فرحی و غضبی و نومی که سبب
احتقان ابخرهٔ حاره است و سهری نیز هست که بواسطهٔ اشتغال روح
میشود و غمی و همی و فزعی و تعبی و استفراغی و امتلائی و جوعی و عطشی
و سددی که بمرتبهٔ تسخین رطوبات بدنی نمی رساند و گاه هست که حمای
یوم مدت سه روز میدارد و گاه تا چهار روز میدارد و احیانا تا بهفت روز
نیز میکشد و انها را سبب قشون که خشکی جلد است و برد و استحصاف
و حرّ نیز می باشد **مقاله ۲ در بیان حمای عفنی** و این حمی
یا بسیط می باشد یا مرکب و مراد به بسیط آنست که ماده او واحد باشد و مراد
بمرکب آنست که از دو یا فوق دو باشد و تب بسیط بر چهار نوع است
زیرا که اخلاط ذو قوام در بدن انسانی چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا
و تب دموی یا متزاید است و این اشر اقسام تب دموی است و یا

متناقص است و این اسلم اقسام اوست و یا متساوی است و این در بدی
و نیکی برابر است و مراد بمتزاید آنست که جزو متعفن از خون بیشتر از جزو متحلل
باشد و مراد بمتناقص آنست که جزو متعفن از خون کمتر از متحلل باشد و مراد
بمتساوی آنست که اجزای متحلل با اجزای متعفنه برابر باشد و این تب
دموی را اطبا مطبقه می نامند و قسم ثانی تب صفراوی است و تعفن صفرا
یا داخل عروق است یا خارج عروق و آنکه داخل عروق است او را غب
لازم می نامند و اگر این صفرای متعفنه بقرب دل یا جگر باشد آنرا محرقه میکویند
و اگر چنانچه بلغم مالح نیز بقرب دل یا جگر باشد آنرا نیز محرقه می نامند اما آنکه
تعفن صفرا در خارج عروق است آن تب را غب دایره میکویند و در هر دو
صورت اگر صفرا رقیق و صرف است خالصه می نامند و اگر ممتزج و مختلط با بلغم
است امتزاجی که موجب غلظ باشد این تب را غیر خالصه میخوانند و قسم ثالث
تب بلغمی است و این نیز خالی ازین نیست که تعفن او داخل عروق است یا
اگر داخل عروق است این تب را لازمه می نامند و آنکه خارج عروق باشد
دایره میکویند و قسم رابع تب سوداوی است و درین قسم نیز تعفن سودا
یا داخل عروق است یا خارج عروق اما آنکه داخل عروق است او را ربع
لازم می نامند و این قسم قلیل الوجود و نادر می باشد و آنکه در خارج عروق
است او را ربع دایره میکویند و هر یک ازین حمیات منقسم بحسب اصناف
آن خلط میشود **بیان حمای دقی و اوصاف آن** و حمای دقی آنست که تشبث
حرارت در او ولاً اصلیه است و شک نیست که این حرارت متشبث افنا

رطوبت اصلیه میکند که مرکب حرارت غریزی است و در بدن انسانی
دو رطوبت است یکی اخلاط اربعه معدوده است مسمی باسامی مشهوره
مذکوره و قسم ثانی از رطوبت بعضی فضول است و بعضی غیر فضول و آن
رطوبت که غیر فضول است آنرا چهار قسم ساخته اند یکی ازین چهار قسم
آنست که محصور در اطراف عروق شعریه ساقیه است مر اعضا را و ثانی
از اقسام اربعه رطوبتی است متشبث بر اعضا مثل شبنم و ثالث ازین
اقسام رطوبتی است قریب العهد بانعقاد و تشبه باعضا و قسم رابع رطوبتی
است که موجب اتصال بعضی اعضا با بعضی دیگر با وست پس اگر چنانچه
حرارت متشبثه افنای قسم اول از رطوبات کند و شروع در افنای قسم
دوم نماید این مختص و مسمی باسم دق است و اگر حرارت مذکوره افنای قسم
ثانی کند و شروع در افنای قسم ثالث نماید از رطوبت این مخصوص باسم
ذبول است و اگر شخصی که مبتلا بذبول است باقتضای آن رسد فلاح و
نجات ازین مرض نیست و اگر چنانچه حرارت مذکوره افنای قسم ثالث از
رطوبت کند و شروع در افنای قسم رابع رطوبت نماید و این مسمی باسم
مفتت است و درین مرتبه بغایت کم است و نادر که شخص زنده ماند
زیرا که بمجرد شروع در افنای قسم رابع شخص هلاک میشود و مجموع این مراتب
مذکوره را نیز دق می نامند و اما حمای مرکب بباید دانست که ترکیب حمای
دقی با خلطی زیرا که میان خلط و حرارت متشبثه برطوبت اصلیه مباعدت
است و یا از اجناس متقاربه مرکب است مثل ترکیب خلطی با خلطی دیگر که

منتهاه

مغایره

مغایره باشند مثل ترکیب صفرا با بلغم و یا ترکیب از انواع یکی باشد
مثل ترکیب غب لازم با غب دایر زیرا که حدوث هر دو از صفرا است و از
انواع جنس واحد است زیرا که غب لازم از تعفن صفرا در داخل عروق حادث
شده و غب دایر در خارج عروق حادث گشته و یا ترکیب از اصناف
نوع واحد است مثل ترکیب غب خالصه یا غیر خالصه و تفصیل احوال حمیات
و اسباب و علامات آن و معالجات هر یک مذکور میگردد انشاء الله تعالی

مقاله ۳ در بیان حمای یوم و حمای یوم از تقدم سبب
او شناخته میشود و حمای یوم را در ابتدای نافض و لرزانیدن در اکثر احوال
می باشد **علامات** و تکسر که عبارت از درد استخوان است و کوفت و نبض نیز
مضغوط یعنی افشرده و در ابتدا اکثر بسرمای اندک و قشعریره که فراشامی گویند
آغاز میکند و این بسبب ابخره متصاعده است بدماغ و احیانا تا سرما قوت
می یابد و بمرتبه لرزه میرساند و این نادر می باشد درین تب زیرا که این
تب از اسباب خارجی حادث میشود و نافض در تب بواسطه خلط صفرا
وی است یا بلغمی و مراد باسباب خارجی آنست که اخلاط بدنی نباشند و جمیع
اعراض در حمای یوم خفیف می باشد گویا که حرارت او حرارت حمام است
که لذع و گزیدگی نیست بلکه ساکن است و احوال نبض قریب بنبض
الصحت است و نفس نیز سلیم و موافق نبض است و حال بول نیز مثل حال صحت
است و عرق و اندوه نیز قلیل است و نزدیک بحال صحت است و اگر چنانچه
بصاحب این مرض طول مقام در حمام کند و بعد از ان قشعریره حادث شود بباید دانست

که این حمای یوم نبوده است معالجات و علاج درین مقام ایراد شده
سبب است تا بر قاعده قانون طبی معالجه بضد باشد بمثل تسلیه و تفریح
در آنچه سبب او غضب و حزن باشد بیان علاج باضداد اسباب و بمقابل
فرح در آنچه سبب او فرح بوده باشد و بغذای ملایم در آنچه سبب او جوع باشد
و با استفراغ در آنکه سبب او امتلا باشد و به تفتیح در آنکه سبب آن انحصار
و برهم نشستن جلد و سده بوده باشد و مالنده کی نیز نافع است و از شربه
شربت سکنجبین ساده در غایت منفعت است و اگر چنانچه با این تب
عطش و حرارت بسیار باشد شیره خرفه با سکنجبین آمیخته باید داد و مقدار
سکنجبین هفت مثقال است و مقدار شیره خرفه بیست و دو و نیم مثقال و بر نهار
باید اختیار کردن و اگر خوف شده باشد شیره تخم خیارین باید داد بمقدار
مذکور و باید که معالج درین مرض تبرید و ترطیب را باغذیه و اشربه بر وجه اعتدال
کند و تجاوز از حد ضرورة ننماید و بوییدنی از طیوب معتدله و در مسکن بارد
باعتدال باید بود و دخول حمام معتدل الهوا نیز از جمله تدبیرات حسنه است

علامات او

مقاله ۵ در حمای سونوخس بباید دانست که حدوث این
تب از غلیان خون است و اعراض او از صداع و عطش و حرارت ملمس
اقوی است از حمای یوم و خفیف تر است از حمیات عفنیه و بر صاحب
این تب علامات دمویت ظاهر است و علاج او فصد است اولا

بیان انواع معالجات

و گاهی همین فصد فقط در علاج او کافی است و باید که معالج در حال مریض
نظر کند اگر قوی الجثه و توانا باشد آن مقدار خون اخراج باید نمود که بغشی انجامد
و الا بقدر واجب و قوت شخص باید اخراج کرد و گاه چنانست که بعد از

تب

فصد فی الحال تب مفارقت میکند اما گاهی هست که فصد فقط در علاج
کافی نیست بلکه تبرید و تلطیف نیز می باید بشربت سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد
و الا بشربت نیلوفر و بر پرهیز از گوشت ضروری است و از غذا ها اقتصار

تمییز

بر اغذیه حامضه باید کرد مثل آش با تمر هندی و ماش مقشر خصوصا که در طبعت
قبض باشد و گاه چنانست که احتیاج تلیین طبیعت نیز میشود بلکه اسهال نیز
می باید صفرای رقیق را بمثل نقوع فواکه که مقوی آن نیز خشت باشد با آب
انارین یا هلیله زرد و صفت نقوع فواکه در آخر این کتاب مذکور خواهد شد
بتوفیق الله تعالی و مقدار هلیله در نقوع از پوست دو مثقال است و مقدار
نقوع باید که از چهل مثقال بوزن کمتر نباشد مجموع را ترتیب نموده بر نهار
اختیار باید کردن مقاله ٤ در بیان حمای دموی عفنی
و جالینوس از جمله حکما و اطبا این تب را منکر است و میگوید که این تب
وجود ندارد و درین اعتقاد و دعوی دلیلش آنست که هرگاه خون لطیف شود
او صفرا میگردد و پس این صفراوی باشد نه دموی و درین باب حکما و اطبا را
مناقشه بسیار و لیکن ایراد آن مباحث موجب ملال و املال است اما مقرر
چنین شد که هرگاه خون داخل عروق باشد عفونت خون نیز داخل عروق
خواهد بود و پس این موجب تب است بر اقسام ثلثه بیان تعفن اخلاط و سبب آن
و سبب عفونت در اخلاط از چند وجه می باشد زیرا که سبب با اغذیه سریع الفساد
است بجوهر خود مثل گوشت ماهی و مانند او و سبب سرعت استحاله غذا با و مثل شیر

و یا سرعت فساد بسبب عدم مراعات ترتیب است در خوردن و یا آنکه
غذا است که حرارت غریبه در دو متصرف است مثل خیار و بادرنگ و سبب
فساد و عفونت خلط گشته و مانع از هوا و ترویح شده که آن هوا منع
عفونت میکند زیرا که یکی از اسباب عفونت عدم وصول باد و هوا است
و یا سبب سده واقعه کثرت اخلاط است یا لزوجت و غلظ مانع از وصول
ریح است پس سبب عفونت باشد و گاه سبب سده حرکت عنیفه بر
امتلای معده است از غذا و گاه عفونت و فساد در اخلاط سبب خارجی
از بدن می باشد مثل استنشاق هوای وبائی و وصول اثر آن باخلاط
و ترویح هوائی که از جیف باشد یعنی ابدان حیوانات مرده گندیده شده
زیرا که هوای ملاصق بآن عفونت اگر ملاصق اجسام رطبه شود مثل اخلاط
و غیرها لا شک موجب تعفن و فساد است **بیان علامات** و آنچه دال بر حمای
عفنی حرارت گزنده است که صاحب آن تب آنرا در خود می یابد و حرارت
دموی اقل است از صفراوی و بیش از حدوث حمای دموی حالتی می
باشد که آنرا ملیله می نامند و مراد بآن بیقراری است که علیل آرام نمی تواند
گرفت و بهر جانب لحظه بلحظه در فراش خود میگردد و این حالت را
میان تب و اعتدال مزاج داشته اند و حمای عفنی دموی مبتدی
بتکسر میشود که مراد بان درهم شکستن استخوانهاست و کسل و سستی
و اختلاف در نبض بیشتر است از اختلاف نبض که در غب است
زیرا که ماده غب صفرا است و او اخف از خون است و بغایت کم است

عزیزی از ظرف ... است

که در نوبت اول دور شود و گاه هست که بعد از دور شدن تب نیز هنوز از
ماده باقی در بدن هست و اعراض حمای دموی اشد است از حمای یوم
و سونوخس از غلبگی صداع و عطش و طعم دهان و رنگ زبان و ثقل بدن
و سرخی جمیع اعراض مذکوره در تب دموی باشد و انتفاخ عروق اوداج و
امتلای نبض از خلط دموی و سرخی رو و جمیع جلد بدن می باشد و نبض
و لرزه در حمای دموی کم می باشد و عرق در حمای دموی اکثر در ایام بحران
و تب او لازم است پس حمای دموی عفنی از سونوخس و حمای یوم باین علامات
مفروق میشود **بیان معالجه** و علاج او اولا فصد است و تلطیف و تبدیل آن
کیفیت حرارت است و تلطیف در غذا و پرهیز کردن از گوشت و چیزهایی
که خون از و حاصل میشود زیرا که این چیزها خون را زیاده می سازد و اگر مریض را
قوت باشد او را لهذا که ... غذا است یک روز زیاده و روز دیگر اسهال لطیف صفرا باید
کرد تا نقصان در کیفیت خون نیز شود که در علاج ادخل است بمثل نقوع مسهل و یا
مطبوخ فواکه و یا با آب انارین با هلیله و اما شربت از نیلوفر و عناب باید داد
عناب باید داد عناب ده عدد و نیلوفر دو مثقال و غذا اماش مقشر و اگر طبیعت
بسته باشد شیره مغز بادام و شربت بر وجه مذکور ترتیب داده و قند سفید
هفت مثقال آمیخته نیم گرم بر ناهار باید داد **مقاله ۶ در بیان
حمای صفراوی** و از جمله حمای صفراوی غب است و مراد بغب تب صفراوی
است که سبب آن تعفن صفرا است در خارج عروق و این تب یک روز میگیرد
و یک روز نمیگیرد **علامات غب دایره** و از جمله علامات او عطش و صداع است

وبیخوابی وکرب که اندوه است واین اعراض درین تب کمتر از غب لازم است
که تعفن صفراست در داخل عروق وهر روز میگیرد واین اعراض مذکوره در
محرقه اشد از هر دو است ونوبت غب قشعریره که سرمای اندک است
می آید وبعد از آن نافض که لرزه است ونافض وسرما در اوایل غب قوی است
وبعد از آن ضعیف میشود زیرا که بواسطه تب روز بروز ماده نضج می یابد
وحال ربع که تب سوداویست ومراد بآن ربع دایره است برعکس اینست
زیرا که در ربع هرچند در ماده نضج حاصل میشود سرما ولرزه بشدت است
زیرا که نضج موجب رقت آن ماده میشود وهرچند ماده سوداوی رقیق تر
میگردد حدت او وحرارت او زیاده میشود اما انجا که ماده صفراوی است
نضج او بتغلیظ اوست وهرچند ماده صفرا غلیظ تر میشود حدت وحرارت
او کمتر می باشد وبرد در غب دایره بواسطه اندفاع ماده است وگریختن حرارت
غریزی از محل خود ودر تحت حمایت قلب خود را کشیدن وگاه چنانست
که غب لازم مشتد میشود مثل اشتداد غب دایره وچون حمای محرقه دایمه
است اگرچه صفراویست لیکن فترات وسکون تب ظاهر نمیشود وبباید دانست
که هرگاه غب دایره با غب لازم ترکیب یابد هر روز تب میگیرد ومقصود از
ترکیب یافتن هر دو اینست که ماده غب دایره که صفراست چون در خارج
عروق متعفن شود درین حین ماده غب لازم که صفرای داخل عروق است
آن نیز متعفن شود وهر دو اشتداد یابند ودر اخذ موافقت نمایند وبر طبیب
تمیز هر یک از دیگری مشکل باشد پس بر معالج صایب التدبیر آنست که در

تشخیص مراجعت باعراض هر یک کرده اوقات اخذ وترک ونوبت ودوران
آن را بشناسند تا در علاج از طریق صواب در نگذرد ودر غلط نیفتد ومقرر است
که بر نوبت اعتماد نیست در دلالت بر نوع مرض ودرین مرض اکثر واغلب
طبیعت بسته می باشد و **صفرا اعانت در تلیین میکند** زیرا که توجه صفرا
بجانب اعالی است واعانت در تلیین طبیعت از وست زیرا که تا از صفرا
بر فضله قدری نریزد بر ازالۀ محل خود بجانب اسفل که محل دفع اوست منزل
نمیشود ودر حالت حرکت صفرا درین حین بناحیۀ جلد است پس بر هر تقدیر
مانع است از تلیین طبیعت ودر اکثر اوقات این مرض طبیعت قبض
دارد ودر رنگ بول ناریست یعنی برنگ آتش است واین لون دلالت
بر حدة وشدت حرارت میکند وغلبۀ آن مگر آنکه توجه وحرکت صفرا بجانب
دماغ باشد که درین حین رنگ بول مائی است نعوذ بالله من شره زیرا که
تصاعد وتراقی صفرا بدماغ موجب سرسام میشود که یکی از جمله امراض مهلکه دماغ
است چه سرسام ورم دماغ است واو گاه مرکب از صفرا وخون می باشد
وگاه از صفرای صرف واین قسم بدترین انواع سرسام است ومخلص از این
در وقوع رعاف است **علامات غب خالصه** اما علامت غب خالصه آنست
که در وی عرق بیش است ونوبت تب که مراد از مجموع زمان اخذ وترک است
از چهار ساعت تا دوازده ساعت می باشد چه اقلش اول است واکثرش
بمقدار زیادتی بعد او از خلوص معلوم میشود چه هرچند نوبت آن خالص بودن
دورتر زیادتی او بیشتر واطبا میگویند که اطول زمان انقضای این زیاده

بر هفت دور نیست و مراد بهر دوری مجموع زمان اخذ تب و ترک اوست
مگر آنکه از مریض خطا واقع شود بواسطه ترک پرهیز و خبط گاه از طبیب اولا
بعضی بر آنند که اگر تدبیر صواب باشد و مریض در پرهیز با طبیب موافق
افتد اکثر چنان است که از سه دور یا چهار دور نمی گذرد که ازین بلیه خلاص
میشود و الله الشافی و اگر اقامه غب لازم مقام نوبت کرده شود اما
غب غیر خالصه بطول می انجامد و بسیار ان شش ماه و یکسال درین
مانده اند و اگر خنانچه درین تب مراعات پرهیز نکنند و در اشربه و اطعمه
خبط و غلط واقع شود موجب حدوث امراض ردیه دیگر است مثل
استسقا و وردات احوال جگر و معده و غیرها و بول در غب خالصه رقیق
می باشد و در غیر خالصه گاه رقیق است و گاه غلیظ و اگر صداع حادث
شود در اول حدوث این علة در روز چهارم قوی میشود و در روز هفتم
مفارقت میکند و اگر صداع در روز سیوم مرض حادث شود در روز
پنجم قوی میگردد و در روز نهم این صداع مفارقت می نماید و یا در روز
یازدهم و علاج فصد است با وجود آنکه سبب صفر است اگر خنانچه طبیب
در خون کثرت و غلبه داند زیرا که تقلیل خون موجب تقلیل حرارت
و کیفیت صفرا نیز هست و این علاج اگر در غب لازم اختیار کنند بهتر
باشد زیرا که در غب دائر تعفن صفرا در خارج عروق است و در غب
لازم تعفن صفرا در داخل عروق است و فصد باین مقام انسب است و اگر
فصد واقع شود قلیلی باید اخراج خون کردن و بمهلت بیان اشربه نافعه

هفت روز این مرض منقضی میشود

و شربت برای علاج در روزهای اول سکنجبین ساده اگر سرفه نباشد مقدار
هفت مثقال باید در سه قاشق آب با چهار قاشق شربت کرده بر نهار
باید اختیار کردن و اگر سرفه باشد شربت نیلوفر باید داد و اگر عطش غالب
بود شیره مغز تخم خیارین مقدار بیست و دو مثقال باید داد و این بوقت
خوف سده است و اگر خوف سده نباشد شیره خرفه یا سکنجبین مقدار مذکور
مجوزات و یا شربت بنفشه و نیلوفر و یا یکی ازین دو بمقدار مذکور باید داد
و اگر حرارت بیشتر باشد تخم اسبغول شسته نیز بمقدار یکمثقال در شربت
مذکور مجوزات و یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مخلوط از هر یک هفت
مثقال در قدری آب کافی شربت کرده بر نهار باید نوشانید اشیاء بارده
رطبه در دفع صفرا نافع است و بعد از گذشتن طعام از معده نیز مجوزات
و یا ممزوج با شربت بنفشه و امثال اینها باید از اشربه که بارد و رطب باشد
و مسکن و مقطع صفرا اما بوقت سرفه از ترشیها درین اشربه مذکوره حذر باید
کرد و آنچه بارد و شیرین است مثل شربت نیلوفر و شربت سیب و شربت
بنفشه هر کدام ازینها که باشد اختیار میتوان کردن و گاه آب تمر هندی
با قند سفید در آب گرم یا در آب بهند و انه صاحب این مرض را مناسب
است و تاخیر نقوعات در دو سه روز اول اولی است و تاخیر آبهای
میوه تا بعد از گذشتن شش هفت روز اولی است و آب کدوی تر که اورا
پخته باشند باین طریق که اورا خمیر گرفته در شیب خاکستر گرم و آتش نرم دفن
کنند و آبی که در و مجتمع شده باشد از ان مقدار بیست و پنج مثقال با قند سفید

و یا با شربت آلو هفت ...

هفت مثقال آمیخته باید آشامید اما این تدبیر در غیر تابستان میسر نیست
ملینات مفیدات وسعی در تلیین طبیعت باید کرد روزی یکبار و دو بار بهر چه
میسر شود خواه بشیاف و خواه بحقنه لینه و بوقت خواب یا اشربه مذکوره
از مدرات آمیخته باید داد مثل شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی **اگر عطش
غالب بود** خصوصا که عطش داشته باشد و اگر چنانچه بقوت باشد
شیره خرفه باید داد قریب بچهل مثقال با قدری قند سفید و یا شربت
سکنجبین مقدار ده مثقال و یا شربت آلو و گاه چنانست که حرارت در مرض
غالب میشود درین مقام اگر مریض را ضعف معده از برودت نباشد
ایراد اندکی از کافور نیز باید کرد و مقداری که درین جایز است از کافور
دانگی یا نیم دانگ است در شربتی از اشربه مذکوره **علاج قی و غثیان**
و اگر چنانچه با این غثیان باقی باشد هیچ شربت بهتر از نقوع تمر هندی
نیست که آب صافی او را گرفته مقدار سه قاشق و ده مثقال قند سفید
با آن ضم کرده بر نهار آشامد و بوقت خواب نیز بشرط آنکه طعام از معده
تمام گذشته باشد و یا شربت نیلوفر خورد با آب تمر هندی و شربت
فرانش که مراد بآن شربت آلو بالو و گیلاس است زیرا که فرانش احمر آلو
بالو را گویند و فرانش اصغر گیلاس را و مزاج هر دو بارد و یابس است
و اگر چنانچه در طبیعت قبض نباشد شربت حماض که انبج است باید
داد یا شربت انار منعنع و مقصود از شربت انار منعنع شربت انار
پودینه است و یا شربت سکنجبین رمانی باید داد **علاج بقوابض** و کار

کر استعمال قابضات کرده شود در حین قی و غثیان تلیین طبیعت بحقنه
لینه باید کرد **ترکیب مانع قی** و اگر چنانچه قی و غثیان منقطع نشود ازین ترکیب
که مذکور میگردد اختیار باید کرد سماق و طباشیر و بزر الورد اجزا بوزن برابر
کوفته و بیخته مقدار دو مثقال یا ده مثقال شربت انار پودینه در چهار
قاشق آب سرد اختیار باید کرد **علاج عطش و غثیان** و اگر چنانچه عطش
و حرارت نیز با غثیان و قی باشد نیم دانگ کافور درین شربت باضافه
باید کرد و تلیین طبیعت درین مقام بنقوع مقوی بهلیله زرد یا بآب انار بن
با هلیله زرد مقدار که معالج مناسب داند و یا شربت گل مکرر سی مثقال
با سکنجبین ساده سیزده مثقال و یا از فلوس خیار شنبر هفت مثقال در شربت
بنفشه ده مثقال و روغن بادام شیرین پنج مثقال مجموع را در قدری
آب گرم حل کرده و صافی ساخته **اختیار ملین باین اشیا باید کرد** بعد از
ظهور نضج در قاروره بوقت صبح اختیار باید کرد و تا نیم روز صبر باید نمود
تا عمل دارو منقطع شود بعده ده مثقال قند را با قدری لعاب اسبغول تر
کرده باید آشامید و یا تمر هندی منقوع را صافی ساخته و فلوس خیار
شنبر هفت مثقال در و حل کرده و باز صاف کرده و هفت مثقال
قند سفید و دو سه مثقال روغن بادام شیرین بان آمیخته نیم گرم بوقت
صبح باید اختیار نمودن و یا در عوض قند شربت بنفشه باید کرد و در ایراد
مسهل تا زمان حصول نضج تاخیر باید نمود مگر آنکه مرض مهلت ندهد و این
وقت حدوث اعراض حاره می باشد مثل قولنج و غیر ذلک و اگر چنانچه

درین علت صفرا متحرک و در هیجان باشد بی ملاحظه نضج ایراد مسهل خفیف
میتوان کرد یا آنکه خطر در استفراغ قبل از حصول نضج در عرف اقل از خطر مرض
نیست ایراد مسهل روز بحران ممنوعست و باید که معالج ایراد مسهل در روز
نوبت یا روز بحران نکند که بسیار خطر است و بهترین روزها از برای
استفراغ درین تب روز هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است
و اما در روز ششم بحران اعتبار کرده اند و این موجب آن میشود که از روز
هشتم ایراد مسهل نکنند زیرا که در هشتم نیز بحران گفته اند و این هر دو بحران
پیش اطبا دلیت و نیک نیست اما بحران روز ششم بدتر است و گفته اند
که اگر معالج خطا کند و مسهل دهد غالب آنست که مریض هلاک میشود و درین
مقام اولی آنست که در اول تا دو سه روز غذا تاخیر باید بیان تناول غذا و بعد از آن
غذا ماء الشعیر است و یا مغز نان در آب سرد فرو برده باید خوردن و یا سویق که
مراد تلقان است خصوصا که با او غثیان باشد هر کدام ازینها با شربت
نیلوفر مگر آنکه ضعف در نبض علیل باشد که درین مقام شوربای مرغ جوجه
مجوز است بلکه واجب اگر مریض ضعیف البدن باشد شوربای مرغ جوجه جایز است
و گاهی که ضعف محسوس و مدرک نباشد غذا ماء الشعیر است با ماش مقشر
و اگر ضعف غالب نشود و انتهای مرض باشد یا قریب بنهایت رسیده
باشد اگر غذای او شوربای مرغ جوجه دهند در معده فاسد میشود بسبب
اشتغال طبیعت بدفع مرض و عدم التفات او بغذا و موجب کرب
و انده و است و درین غذا التقویه که موجب قوت علیل باشد و معتد بها نبود

حاصل نشود و هرچگاه علیل را خفت از تب حاصل شود و شهوت غذا در خود
یابد غذا مزوره حب الرمان باید داد و یا آش الو یا زیره باج که آش ماش کرده
یا آش لیمو یا سفاناخ یا برگ خرفه یا برگ معجزه دختر کان و یا بقله یمانیه که
سرخ مردمی نامند و اینها را با روغن بادام شیرین مطنجنه باید پخت و مراد
بمطنجه نزد اطبا چیزی است از گوشت یا از علفهای مذکوره که آنرا اول
در آب طبخ کنند و از آب بر آورده و افشرده در روغن بریان کنند مثل اسفا
ناخ که از برای سنبوسه ترتیب میکنند و مقصود از دادن امثال این اغذیه
بی طعم مریض بعلل و حرف شهوت اوست باین غذاها از گوشت اگر صفرا
وی باشد ترشیها دادن جایز است و اگر مریض صفراوی باشد از ترشیها اندکی
در غذا باید آمیخت مثل سرکه و آب لیمو و آب نارنج و زرک هر کدام باشد
بمقتضای مقام تا طعم ترشی در و باشد و آمیختن حموضت بشرط عدم رفع
است و اگر چنانچه اصحاب این مرض ضعیف و نحیف باشد هم از اول
امر ایشان از شوربای مرغ جوجه بلکه گوشت او نیز خوردن ضرورت است تا
قوت ساقط نشود بلکه در روز نوبت نیز اگر ضعف غالب باشد گوشت
مرغ جوجه باید داد و اگر صداع باشد از ادویه موضعیه که مراد ضمادات و طلاها
است و آن در علاج صداع حاره مذکور شده باید کرد و اگر در زبان خشکی
باشد و در دماغ تشویش و بی خوابی باید از ان ادویه که در محلش مذکور شد
باید نهاد علاج حرارت کبد و تبرید جگر اصحاب این مرض بخرقه اغشیه در گلاب
و عرق کاسنی و یا آب افشرده خیار و بادرنگ با اندکی سرکه باید کرد و گاه حرارت

علاج صداع

در جگر بسیار بند ه می باشد چنانکه سوزش پیدا میشود درین حین
اندکی کافور نیز باید آمیخت و دست و پای مریض را بآب گرم و سبوس
باید شست **پاشویه نافع است** و مراد بپاشویه اینست و این در صداع
نافع است و موجب سکون وجع زیراکه درین توجه ماده بجانب اسفل میشود
و باید که علیل را معالج در ابتداء نوبت عرقی فرماید و این باب گرم
و سکنجبین باید و بوقت قوت و شدهٔ حرارت از بزور بارده مثل تخم
خرفه و یا تخم خیارین شیره کشیده با شربت سکنجبین یا شربت آلو باید
داد از هریک مقداری که طبیب صواب داند مثل آنکه شربت سکنجبین یا
آلو ده مثقال و شیرهٔ خیارین با خرفه سی مثقال و بوقت احتیاج بتعریق
ادرار عرق بآب هندوانه و سکنجبین باید کرد و بوقت سیلان عرق بر
بشرهٔ علیل آب باید پاشید و اگر میسر شود استعمال خرارات درین
مکان باید کرد و مراد بخرارات آواز آبست که از خرارات می ریزد زیراکه
فواید خرارات اینست که اگر علیل بیخواب باشد خواب می آید چون
خرارات قریب بعلیل باشد تبرید و ترطیب بدن او نیز میکند و درین
مقام بغایت مطلوبست و در پیش علیل از فواکه مثل سیب و بهی
و امرود باید نهاد تا از رایحهٔ آن و به تنقل اندکی از و محظوظ شود **ریاحین**
و فواکه عطره نافع است آنچه مقوی و مرطب دماغ است و از ریاحین نیز مثل برگ مورد
و گل سیب و گل بهی و برگ بید که آب بر و پاشیده باشند پیش او باید
نهاد و لخلخه که موجب ترطیب دماغ شود باید ساخت و بویهای خوش

که مقوی و مرطب دماغ باشد بر بینی او باید داشت تا دماغ علیل
قوت و رطوبتی حاصل شود و این لخلخه از گلاب باید ساخت و آب سیب
و آب گشنیز تر و صندل و امثال اینها از هریک قدری که معالج مناسب داند
و اگر خدا نخواسته بیخوابی باشد سرکه درین لخلخه نباید آمیخت و اگر از حد اعتدال بیرون نرفته
باشد البته سرکه در لخلخه باید آمیخت و حقنه درین مرض بآب هندوانه
و یا بآب خیار باید کرد **مقالهٔ سیوم در بیان حمای بلغمی** باید دانست
که تب بلغمی را بخار کمتر است و لذع و گزیدن دست و پا و انامل و اصابع
[illegible] معالج را اول معلوم نمیشود مگر بمکث طویل اما برد حادث مر او را
طویل است و هر روزه میگیرد و گرفتن او بکسل است و خواب بسیار و
ثقلی و بردی که بآسانی ازالهٔ آن نمی توان کرد و گاه سخونتی حادث میشود
و متعاقب آن برد و اگر خدا نخواسته این حمی لازمه میشود مشابه دق است اگر
در نبض لینی نباشد و گاهی نبض صاحب تب بلغمی صلب میشود همچنانکه
در بحرانات و این بسبب تمدید خلط است که در بحران طبیعت آنرا دفع
کرده و بمتابعت آن عروق نابض صلابت حادث شده و درین صورت
و در اکثر اوقات رنگ بول کمتر می باشد و مایل بفجاجت است و عدم
نضج و بیاض و گاه سرخ نیز می باشد بواسطهٔ شدت عفونت و رنگ
گاه رصاصی می باشد و در نبض صغر بسیاری شدت اختلاف و در
براز رقت و بلغمیت وافره و قلت تشنگی مگر آنکه بلغم شور باشد
و حدوث آنچه تابع بلغم متعفن است از اعراض مثل غشی در ابتداء

بیان علامات

نوبت وخفقان وسقوط شهوت غذا وقلت عرق که عام نیست
مر جمیع بدن را وعلاج درین مقام نضج بلغم واستفراغ اوست وتقویت
فم معده وقی بیان علامات واین قی نیز در هر نوبت می باید ودر اکثر اوقات
شربتی که درین مقام نافع است شربت لیموست با نیلوفر یا بنفشه
ویا سکنجبین ونیلوفر ویا سکنجبین بزوری ویا سکنجبین عنصلی وعسلی از هر کدام موجود
شود هفت مثقال بمقتضای وقت ومقام با آب گرم گاهی و با آب
سرد وقتی آنمقدار که در شربت وفا کند باید داد مغلی نافع ویا مغلی و
مطبوخی باید داد که از تخم خیارین وتخم کاسنی وزرک باشد هر یک
پنج مثقال مجموع را در قدری آب که کافی باشد طبخ کرده وصافی ساخته
هفت مثقال سکنجبین ساده یا بزوری هر کدام یافت شود بآن باید
آمیخت واگر حرارت کم باشد بجای سکنجبین قند باید انداخت بمقدار
مذکور وصاف ساخته اختیار باید نمود واین شربت مذکور با وجود آنکه
مسکن حرارت است منضج خلط ومفتح سده نیز هست ودر حمیات
بلغمی آشامیدن ماء العسل در بعضی اوقات موافق است ویا جلابی که در او
بیخ سوس تراشیده جوشیده باشد واین وقتی باید که حرارت قویه
نباشد وگاهی گلقند با شربت لیمو ویا سکنجبین بزوری ویا سکنجبین عنصلی
بمغلی که مطبوخ از بادیان وبیخ سوس تراشیده وتخم کرفس وپرسیا
وشان باشد از هر یک دو مثقال در قدری گلاب که مناسب دوا باشد
طبخ کرده وصاف ساخته وهفت مثقال قند بآن آمیخته نیم گرم باید خورد

وغذا نخود وماش مقشر باید داد با شربت گل ویا شربت افسنتین اگر
ورم معده بواسطه بلغم ضعیفی باشد بمقداری که مذکور شد واگر مرض
بامتداد انجامد قرص زرشک بعلیل باید داد ویا قرص گل یا قرص غافت ویا
آورد و[illegible] وشاه تره که کاسنی است وکشوث وخطمی از هر کدام بمقداری
که معالج صواب داند طبخ باید کرد وصاف ساخته وهفت مثقال سکنجبین
یا قند سفید یا گلقند در آن آمیخته بمقتضای وقت باید اختیار کرد بیان مسهل
نافع وگاه باشد که احتیاج بتلیین طبیعت واسهال بلغم شود پس این اشربه
مذکوره را با ملین خلط باید کرد مثل تمر هندی وآلوی بخاری وسپستان
شربت ساخته واز ادویه ملینه در آن خلط کرده مثل سنای مطبوخ و
غیر ذلک تا اسهالی خفیفی که موجب خفت باشد میسر گردد وضعف حاصل
نشود واز ادویه مسهله که درین علت نافع باشد این مطبوخ است سپستان
سی عدد تخم بادرنگ وتخم کاسنی وغاریقون بیخته وبیخ سوس تراشیده
وزرک از هر یک یکمثقال ونیم بسفایج وقنطوریون دقیق وسنا وهلیله
کابلی وهلیله زرد از هر یک پنج درم مجموع را در قدری آب طبخ کرده صاف
باید ساخت وهفت مثقال فلوس خیارشنبر وده مثقال ترنجبین صافی
کرده در وحل ساخته وریوند وتربد از هر یک دو دانگ مثقال مقل ازرق
وکثیرا از هر یک دانگی ویا تلیین طبیعت بحب ایارج ویا ایارج فیقرا وحب
ریوند وهلیله کابلی وغاریقون ومقل ازرق وتربد باید کردن از هر یک
دو دانگ مجموع را کوفته وبیخته وبا شیره خیارشنبر که عسل اوست خمیر کرده

مطبوخ مسهل

یا با العوق خیار شنبر و با اندکی غاریقون و یا تلیین طبیعت بریوند و سکنجبین
و بقیله مسهله باید کرد و یا بحقنه ملینه و از برای دفع ماده این علت مغز
تخم معصفر و بسفایج فستقی و قنطوریون دقیق نافع است و بهر ادرار بول
اصحاب این علت را شیره تخم خیارین یا تخم خربزه با سکنجبین مخلوط باید داد
از شیره مذکور سی مثقال و سکنجبین هفت مثقال تقلیل در غذا باید کرد و اگر چه ماده
این مرض بلغم است و غلیظ اما مرض بطول و امتداد است پس درین مقام
احتیاج بغذا بیشتر است از ماده تب صفراوی پس در ایام اول نخود
آب صرف باید و اندکی قند با او آمیخته و یا ماء الشعیر با قند و یا با عسل اگر چنانچه
ماده بلغم بسیار باشد و غلیظ و لزج و گاه چنانست که درین تب احتیاج
بزیادتی مستحین است باندکی فلفل و بادیان و مصطکی و دارچینی و شبت و یا
مغز تخم معصفر و آب لیمو و اندکی قند روغن مالیدن و از ین ادهان بر فم معده
بجهت تقویت باید مالید روغن بهی و یا روغن گل نیم گرم که در و سنبل
و مصطکی طبخ کرده باشند ضماد نافعه و ایضا بر فم معده از زرد انور دکه مراد
تکمه گل است و افسنتین بطبیخ قرنفل ضماد باید کرد و الله اعلم مقاله ۸
در بیان تب سوداوی باید دانست که تب سوداوی در ابتدا نافض
و لرز بدن و سرما ضعیف می باشد و بتدریج قوی میشود زیرا که ماده سوداوی
نضج مر یابد و درد استخوانها می باشد و سرمای با قوت چنانکه دندانها
مریض بر هم میخورد و حرارت او کمتر از تب صفراوی است و عرق و مداومت
او در مرتبه بلغم نیست بواسطه یبوست ماده و حدوث تب سوداوی اکثری

بیان علامات

و بعد از حمیات مواد مختلط است که دران حمیات مواد لطیفه بتحلیل رفته
و کثیفه در ماویت باقی مانده می باشد و طول دوران تب و عرق
بسیار می باشد و اگر چنانچه ماده سوداوی درین تب از احتراق
بلغم باشد ادوار او اطول و بول اغلظ و حصول عرق دیرتر و نبض
عظیم تر می باشد آنچه ماده او احتراق صفرا است و اگر چنانچه ماده او احتراق
صفرا باشد نبض بحسب سرعت و تواتر اشد است و لرزه اندکی مرآید
بمثابه قشعریره که فراشا میگویند و عطش و التهاب اشد است بیان
آنچه ماده او اخلاط مختلفه باشند و اگر چنانچه ماده تب از احتراق اخلاط مختلفه
باشد باید که معالج رجوع بتقدم اسباب او کند بیان آنچه ماده آن احتراق
بلغم باشد و بباید دانست که از جمله چیزها که دلالت بر ماده مرض میکند
سن شخص و بلد و مزاج و فصل است و عادت و تدبیرات متقدمه نیز
و سبب در سرعت نوبتها اینست که ماده رطبه عفونت را زود تر قبول
میکند و اگر چنانچه ماده بیشتر باشد در تعفن اسرع است و اگر با این
ماده رطبه حرارت کثیره باشد عفونت بر دوام خواهد بود بیان تب لرزه
و ازین جهت حمای دموی مطبقه است یعنی لازم و بر دوام و اگر چنانچه
بضد اوصاف مذکوره باشد یعنی ماده قلیله و بارده باشد بزودی عفونت
نمی پذیرد و همچنانکه در ربع نوبت یکروز است و ایام راحت دو روز و گاه
چنانست که ماده بغایت قلیل میشود چنانکه در هر پنج روز یکی می آید
و گاه در شش روز یکی اول را خمس مینامند و ثانی را سدس و این تفصیل

حمیات مذکور میگردد واگر چنانچه ماده بارد باشد ورطوبت لزج داشته
باشد موجب بردوبطی است یعنی سرما آهستگی می آید همچنانکه در تپ
بلغم وزود مفارقت میکند اما هر روزه میگیرد و درایام صیف خفیف است
واگر چنانچه ماده تپ حار یابس باشد موجب بطوس ماست واما حدوث
ربع در تابستان اکثر و اغلب انیست که مدت مرض قصیر می باشد زیراکه
حرارت هوای تابستان ضد مزاج سوداست وموافق علاج ایغا
مرض است درایام تیرماه دیر می ماند وحدوث ربع در تیرماه بطول
می انجامد خصوصاً که متصل بزمستان شود واکثر چنان است که فربهی یا وجعی
در طحال حادث میشود والبته تغیر در حال جگر نیز می باشد وتپ ربع بسبب
بسیاری عرق دفع مواد ردیه کثیره میکند بیان منافع تپ ربع واز بسیار امراض
قوی امان می بخشد مثل صرع ونقرس ودوالی واوجاع مفاصل وتشنج
وحکاک وبثور وجرب وغیر ذلک ودر علاج تپ ربع اگر چنانچه معالج در
علیل غلبه خون تشخیص کند ویا داند که دمویت فصد را در علاج تقدیم
کند بیان معالجات واگر در شخص دمویت نباشد وضعف البدن و
نحیف بود فصد مخاطره است درین باب البته اقدام ننماید وخون معلج
سودا را اخراج نکند وبقول اطبا عمل نموده سعی در اخراج ماده سودا باید کرد
بعد از ظهور نضج در قاروره وشربتی که اصحاب تپ ربع را موافق است
اختیار ماءالشعیر ساده است با قدری قند واین تدبیر را از جمله مشروب
داشته اند ویا با شربت نیلوفر ویا جلابی که بد باشد مثل شیره خرفه یا

بیان مطبوخ

سکنجبین دربعض اوقات ویا شربت حماض یا شربت سیب وتخم
ریحان نشسته یکمثقال چنانکه از شربتها هر کدام یافت شود ده مثقال
باید وتخم ریحان یکمثقال با مغلی مطبوخ از تخم خیارین وتخم کاسنی وکشوث
از هر یک دو مثقال بیخ سوس تراشیده وزرک از هر یک یکمثقال ونیم
گاوزبان سه مثقال مجموع را در قدری آب که معالج مناسب داند طبخ کرده صاف
سازد وهفت مثقال قند ویا سکنجبین در وا بیخته بخورد واگر تریاق میسر
باشد بعد از نضج ماده مرض واستفراغ خلط موجب مرض وتنقیه بدن
از خلط موذی گاهی استعمال باید کرد وگاه چنانست که احتیاج بمثل شربت
آلو ویا نقوع آلو نیز میشود هرجاکه ماده سودا صفراوی باشد ومسهلاتی
درین تپ باید که در ثانی روز راحت واقع شود در روز اول راحت دخول
حمام باید ومراعات سودا در ترطیب بآبهای ملایم حمام باید کرد و سودای
حاصل شده از احتراق صفرا واجب است که در مسهل او شاهتره وپوست
هلیله زرد باشد بمقداری که معالج صایب التدبیر لایق داند ودر سودای
که حصول آن از احتراق بلغم باشد در مسهل آن هلیله کابلی وتربد وبسفایج
وغاریقون بلکه شحم حنظل نیز بصواب ترطیب باید انداخت صفت
مطبوخ مسهل مطبوخی که درین مقام نافع است عناب وسپستان والوی
بخاری از هر یک ده عدد وتمر هندی از دانه پاک کرده هفت مثقال سنای
مکی وشکاعی ویادآورد وتخم ریحان وشاهتره وهلیله سیاه وهلیله کابلی
وبنفشه وگاوزبان از هر یک سه مثقال ونیم تخم بادرنگ وتخم کاسنی

وزرک وافیتمون از هر یک دو مثقال مجموع را در قدری آب با آتش ملایم
طبخ کرده صاف باید ساخت و ده مثقال فلوس خیار شنبر دران آب
حل کرده بار دیگر از پرویزن موی باید گذرانید و روغن بادام شیرین یکدرم
ریوند و حجر ارمنی و لاجورد دو مثقل ازرق وکتیرا و محموده از هر یکی دانگ
مثقال دران شربت حل کرده در روز غیر نوبت بعد از ملاحظه حصول نضج
در تابستان بوقت سحر و در زمستان بوقت صباح اختیار باید نمود و
تا وقت نیم روز یا نماز پیشین صبر باید کرد تا عمل دارو منقطع شود بعد از ان
ده مثقال قند را با یکمثقال تخم ریحان شسته در چهار قاشق آب شربت
کرده باید آشامیدن و مطبوخ افیتمون و حب او درین علت جهت
تنقیه خلط سودا و بلغم موافق است ماء الجبن نافع است و خوردن
ماء الجبن که دران افیتمون باشد مناسبت است و ایارج لوغاذیا نیز
درین باب موافق است اگر ماده از احتراق بلغم باشد و درین علت
بتکرار تنقیه ازین خلط باید کرد تا بدن از ماده این مرض نقای تمام
یابد و از سفوف مذکوره در اخراج ماده این مرض و ماء الجبن بسیار
مفید است و قی کردن در ابتداء نوبت بغایت نافع است و این
قی باید کرد بسکنجبین عسلی واقع شود و تخم خرشف که تخم کنگر است و بیخ
سوسن نیز در و باشد و ادرار بول علیل بشیره تخم خیارین باید کرد
و تخم خربزه و در تناول و زراحت البته دخول حمام را لازم باید داشت
و در حمام استعمال آب پیش از هوا باید کرد یعنی در گرم خانه نباید نشست و آب

بیان تدبیر

نیز گرم بسیار ریخته زود بیرون باید آمدن و غذا درین مقام اگر علیل
را قوت باشد در روز نوبت اصلا نباید دادن مگر آنکه نوبت بلی آخر
نهار باشد و علیل بسیار گرسنه باشد درین صورت ماء الشعیر با قدری قند
با شربت نیلوفر آمیخته باید داد و یا اسفاناخ یا برگ کاسنی یا برگ خرفه
بروغن بادام مطبخه ساخته باید داد و اما در روز راحت که دران نوبت
نیست غذا از گوشت مرغ جوجه باید داد و اگر قوت داشته باشد مرغ فربه
و یا گوشت توقلی و شوربای ساده که دران ماش و نخود مقشر و اندکی
کرنج نیز باشد میتوان دادن و اگر در آش قاتق از آب لیمو یا آب انار نیز
کنند مجوزات اما این نوع تدابیر را در امراض سوداوی و بلغمی تجویز
کرده اند اما در امراض دموی و صفراوی دلیری کردن موجب خطاست
و درین تب اگر صلاح تدبیر از معالج واقع شود و موافقت مریض نیز
با طبیب باشد اکثر آنست که از شش ماه کمتر این علت منقطع
نمیشود و گاه علت که با وجود صواب تدبیر تا یکسال میدارد و اگر احتمال و
پرهیز واقع نشود دو پنج سال و شش ماه می کشد و اطبا گفته اند که بود از ده
سال کشیده است و درین علت ورم در طحال بسیار واقع میشود
و بدترین تب ربع آنست که با او ورم طحال باشد و بواسطه این بطول
می انجامد و استسقا میشود مقاله ۹ در بیان حمای مسدس و مسبع
و زیاده برین که عقل از وجود این تب ابا نمیکند بلکه پیش اطبا متحقق الوقوع است
و بسیار از ابا این علت مبتلا یافته اند و سعی در علاج آن کرده اند اما جالینوس

مگر این تهمات واطبا میگویند که اکثر حدوث این تب از اخراج
بلغم غلیظ است وعلاج او مثل علاج ربع است مقاله ۱۰

در بیان حمای دق بباید دانست که در اکثر اوقات تب دق را انتقال
می باشد وگاهی مفرد می باشد وگاه مرکب از تب عفنی وبدترین دق
آنست که با او تب خمس جمع شود ونبض در تب دق صلب ومتواتر می
باشد وبعد از خوردن غذا در نبض قوت وغلظ زیاده محسوس شود
وملمس بدن در اول حدوث بسیار گرم نمی باشد وهرجگاه لامسهٔ معالج بر
ملمس علیل مکث طویل یابد آن زمان احساس بحرارت ولذع میکند و
درین مرض مواضع بشر این از مواضع دیگر الحن می باشد وحرارت بعد از
خوردن غذا اشتداد می یابد وازین جهت که حرارت مدقوق بعد از خوردن
غذا زیاده میشود طبیب در غلط می افتد ومنع غذا میکند وعلیل را هلاک
میسازد واین تدبیر نمیکند مگر از جهال باشد وهرجگاه ازین درجه زیاده
شود وتجاوز نماید ذبول است ونبض زیاده می شود بحسب صلابت
وصغر وچشمان علیل بغور میرود ورمص که مراد بآن خلم است در کنج
چشم مجتمع میگردد وتیزیها که در عضاریف می باشد ظاهر میشود
هر عضوی که دران عضو غضروف هست مثل سر شانه وبینی وگوش و
هر دو شقیقه براستخوان می چسپد وپوست پیشانی کشیده میشود
ورونق وصفا از جلد بشره تمام میرود وبر روی وبشره مثل غبار چیزی
می نماید ورفع حاجب بر صاحب علت ثقیل میشود ودر قاروره روغن ظاهر

بیان علامات

می نماید وصفایح نیز بود ورینی رقت وموی دراز میشود واز جملهٔ علامات تب دق
حدوث بسیاری عطش است والتصاق پوست شکم به پشت وانجذاب
ناخنها وبعد ازان حدوث اسهال ذوبانی وریختن موی اعضا وبعده
هلاک شدن وباین مرتبه که نهایت اوست وقریب تخفیف است ازهزاران
یکی نیز رسد که درین مرتبه زنده ماند وعلاج او در مرتبهٔ اول سهل است اما
تشخیص ومعرفت آن صعب است اما در مرتبهٔ ثانی تشخیص ومعرفت آن
سهل است وعلاج مشکل ووجه سهولت علاج اینست که طبیب را در علاج
او احتیاج بنضج ماده نیست وباستفراغ خلطی از اخلاط نیست زیرا که
حدوث اخلاط اربعه وتعفن آن نیست مگر حمیات عفنی بآن ترکیب
یابد ودر اختیار غذا وتقدیر وتعیین آن نیست مگر بحسب آنچه معده تقبل
نماید ومعده آنرا هضم کردن تواند زیرا که غذا اهم قوق در اکثر بارد رطب
است واشربه نیز بر وفق غذاست وبدین سبب در معده سستی وضعف
حاصل میشود ومدار کار در علاج نگاه داشت معده است از موجبات
ضعف ودر علاج این تب تبرید وترطیب بدن کافیست بادویه واشربه
واغذیه همچنانکه سبیل علاج عفن لازم است ودق باید که معالج در علاج از
موجبات ارخای معده ملاحظه کند زیرا که ضعف معده عظیم خطر است
وعلاج او ضد علاج دق است وچون چنین باشد احتیاط بسیار باید
کرد زیرا که معالج درین مرض ببسیاری بدل ما یتحلل محتاج است چه تحلیل رطوبات
مطلوبه رفته بود زمینه وطبیب را ارادهٔ بدل می باید کرد وهرجگاه با تب دق

یابد

بیان قواعد معالجات

تب عفنی جمع شود باید که معالجه باشیائی کنند که نفع آن مشترک
میان هردو و اگر احتیاج باخراج خلط متعفن شود باید که استعمال
وملین خفیف کنند تا تب حادث از عفونت منکسر شود و بعد ازان
اگر تب دقی درجه اول است در علاج آسان باشد اما هرگاه [illegible]
درین مقام احتیاج بعلاج قویست و اطبا در علاج طریقه یقین کرده اند که
ربع آخر تب شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین دهند اگر چنانچه سرفه نباشد و اگر
باشد با قند و مقدار سکنجبین یا قند هفت مثقال است و مقدار شیرهٔ خرفه
سی مثقال تا چهل مثقال و مقدار یک جو کافور و هرگاه که آفتاب برآید غذا
ماء الشعیر باید داد و بعد از تناول غذا بساعتی علیل را در آب زن باید
نشاند و آن آب زن باید که از طبیخ کدوی تر و بادرنگ و خیار و برگ
خرفه باشد و اگر برگ کاهو و گل نیلوفر و بنفشه و قدری کشک جو نیز
دران آب جوشانند در تبرید و ترطیب بدن اقوی خواهد بود و
علیل را درین آب زن مذکور ساعتی باید خوابانید اما باید که سر او بیرون
باشد تا استنشاق هوا تواند کرد و بعد از خروج علیل از آب زن بدن
او را بروغن بنفشه و یا بروغن کدوی تر چرب باید کرد و مقصود ازینها
تبرید و ترطیب بدن علیل است و ازین روغن مذکور در گوش مدقوق
باید چکانید و بعد ازان باید که ساعتی استراحت کند غذاء مدقوق
و غذا بعد از استراحت گوشت بزغاله یا بره باید و یا مرغ فربه شوربا
پخته باید خوردن و باید که صاحب این علت را غذا بدفعات دهند

آب زن نافع

خیار و برگه

و اندک اندک دهند و در آش او اگر از شیرهٔ گندم و کشک گندم که رقیق
باشد دهند و گوشت ماهی ریزهٔ تازه مفید است و گاهی خوردن شیر
تازه که خام باشد تجویز کرده اند و غرض ازین همه ترطیب است و زرده
تخم مرغ که نیم برشت باشد نیز گاهی ملایم است و باید که در طعام مریض
نمک کمتر باشد زیرا که موجب جفاف و تشنگی میشود و اگر بحلواها
میل کند حلوای نشاسته از قند سفید و روغن بادام پخته قلیلی باید داد و اگر
بجای آب در حلوائی که برای علیل می پزند آب کدوی تر و یا آب بادرنگ
و خیار اندازند بهتر باشد اگر وقتش باشد و یافت شود و تخم خشخاش
نیز از برای حصول خواب درین حلوا انداختن نیکوست اسباب معقولی علاج
و هرچه که از اسباب غم و حزن باشد از پیش علیل بردارند و اسباب
فرح و نشاط در پیش او حاضر کنند مثل آوازهای نرم ملایم از آدمیان و سازها
و از فواکه بارده و رطبه و ریاحین رطبه مقویه مر دل و دماغ را و باید که اینها را آب
و گلاب پاشیده باشند و گاهی که اوان شفتالو یا زردالو باشد قدری که
معده را ثقیل نسازد خوردن تجویز کرده اند و هندوانه نیز بسیار نافع است
زیرا که مرطب بدن است و از هرچه شور و تیز باشد باید پرهیز کنند
و اگر بیخوابی داشته باشد حیله در حصول خواب علیل بهر نوع که باشد
باید کرد که بغایت مفید است

مقاله ۱۴ در بیان حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب در تبها یا مداخلت است باین معنی که یکی داخل دیگری
شود یعنی هنوز یکی نگذشته که دیگری در آید و یا ترکیب بر سبیل مبادلت

یعنی اخذ یکی بعد از ترک آن دیگر است و یا ترکیب بسبب مشارکت

است یعنی دو تب ترکیب یافته بروجهی که اخذ و ترک ایشان معا واقع

است و از جمله تبهای مرکبه آنست که اسامی مخصوصه دارند و این جمله

شطر الغب است و این تب یا مرکب از صفرا و بلغم است که هر دو

دایره اند یا هر دو لازمه اند یا صفراوی دایره است و بلغمی لازمه و این تب

را خالصه می نامند و یا بعکس اینست یعنی صفراوی لازمه است و بلغمی

دایره و هر یک ازین دو خلط که بر یکدیگر غالب شوند بعلامات ظاهره

معلوم میشود و گاهی خلطین صفرا و بلغم برابر می باشند در قوت

و گاه این تب در یکی ازین دو روز اقوی می باشد زیرا که دو نوبت

جمع میشوند و علاج این تب بحسب تبرید و ترطیب متوسط [illegible]

میان صفرا و بلغم که هر کدام مفرد باشند و درین تب اعتماد بر استفراغ

خلطات است بطریق اسهال و تلیین و هرجگاه مرکب شوند هر دو غب

بترکیب مبادله نوبت ایشان هر روز باشد و اگر چنانچه دو ربع ترکیب

یابند دو روز نوبت باشد و یکروز راحت و اگر دو خمس باهم ترکیب

~~یابند دو روز نوبت باشد و یکروز ترک و راحت~~ و اگر دو خمس باهم ترکیب

یابند دو روز نوبت باشد و دو روز ترک و هر دو خمس گویا که غب باشند

و هرگاه دو سدس ترکیب یابند دو روز نوبت باشد و سه روز راحت

ضابطه در معرفت هر یک و ضابطه در معرفت این آنست که جمع ایام نوبت

با ایام ترک باید کرد و یکی بر و همیشه زیاده باید ساخت و آنچه حاصل

ر[illegible] بود را

زده و اسم هر یک ازین حمیات مذکوره مشتق است و عدد نوبتهای

و مثال اول اینست که تبی است که پنج روز نوبت دارد و سه روز ایام ترک

و اگر رجوع بضابط موضوعه کنیم این پنج تب باشد که او را باعدد زمان

اخذ و ترک تسع گوییم و کمیت درین آنست که ربع تبی را می نامند که

او روز نوبت اوست و روز چهارم نیز نوبت باشد و خمس آنست که او روز

نوبت باشد و روز پنجم نیز نوبت بود و پس خمس آنست که سه روز را

بود و یک روز نوبت و چون یک روز ضابطه مقرره بر وز یاده سازیم

خمس باشد که عدد پنج است و او را خمس یکبه خانام نهاده اند تا فرق

باشد میان او و عدد در اسم و چون بحرانات و انذرات در ان

ایام و علامات محموده و ردیه در کتب مبسوط از عربی و فارسی بر وجهی

که باید و شاید مبین و مذکور شده ایراد آن موجب تطویل بلیغ بود

در ادای کلام بنابرین درین مقام ایراد نکرد مقاله ۱۲ در بیان

بیان ماده ذو قوام

و راورام

اورام و بثور و جزام و وبا و حذر از نیها باید دانست که اورام

را برین وجه تقسیم کرده اند که هر ورمی که هست او را ماده می باشند

و ماده او خالی ازین نیست که ذو قوام است یا غیر ذی قوام

که آن مائیه و ریح است و آنکه ذو قوام است از اخلاط می باشد

و از جمله اورام که ماده او ذو قوام است بیان ماده دموی و صفراوی

یکی ورم دموی است و او را فلغمونی می نامند و این ورم از خلط

صفرا نیز می باشد و او را حمره میگویند و گاه مرکب از خون و صفرا

بیان ماده بلغمی و سوداوی

می باشد اما در اسم جانب غالب را از خلط تقدیم می نمایند چنانچه اگر خون
غالب است درین ورم آنرا فلغمونی حمره می نامند و اگر جانب صفرا غالب باشد
حمره فلغمونی میکویند اما ورم بلغمی اگر چنانچه مخالط و مداخل عضو است و ماده
رخو و متمیز است اورا سلع لینه می نامند و اما ورم سوداوی نیز خالی ازین
نیست که مداخل عضو است یا نه و نیز خالی ازین نیست که مولم و موجع است
و اصلی که چنگ در عمق عضو زده دارد و این قسم را سرطان می نامند و این
از جمله اورام مهلکه است و قلیل العلاج است و قسم ثانی از ورم سوداوی
که مخالط عضو است ساکن و بی الم است و این قسم را صلابت میکویند
اما آنکه مداخل و مخالط عضو نیست آن نیز خالی ازین نیست که متشنج بظاهر
عضو است یا نه اگر هست اورا سلعه می نامند و اگر متشنج بظاهر عضو
اورا غدد میخوانند اما آنکه ماده او غیر ذی قوام است بیان ماده غیر ذی قوام
اگر مائی باشد دو قسم است زیرا که اگر عام است یعنی در جمیع و اخذ جمیع
اعضا را شامل است آنرا استسقای زقی گویند و اگر ورم خاص است
یعنی یک عضو است این قبیل مائیت اما قسم ثانی آنرا ماده غیر ذی قوام
کر ریح است آن نیز خالی ازین نیست که مخالط عضو هست و لین است
نزد ملمس یا نیست پس قسم اول را تهیج می نامند و قسم ثانی که مجتمع است
و متقادم لامسه از نفخه می نامند بیان بثور و بثور اورام صغار است که منقسم
میشود مثل اورام مذکوره بدمویت و صفراویت و بلغمیت و سوداویت
بیان قسم دموی اما آنچه از دو قسم دموی دلالت میکند تمدد و سرخی

بیان معالجات

شربت نافع

زیرا که وقت بحران اخلاط ان حصلاست و در بلاد حاره رطبه دق
میان حصبه و جدری آنست که حصبه صفراوی می باشد و حب حجم کوچک
ترات از جدری و از سطح عضو متجاوز نیست و اورا سمک و ارتفاع
و حدوث جدری اکثر در اطفال می باشد و حدوث حصبه اکثر در جوانان
می باشد و پیران را حصبه نادر و جدری می باشد و علاج هر دو متقارب است
با یکدیگر و در علاج اول مبادرت باخراج خون باید کرد و در طفلان بحجامت و در
کلانان بالغ از مرد و زن بفصد از باسلیق و زدن عرق الانف قائم مقام
رعاف است و عام النفع است مر اعضا عالیه را و از جمله مشروبات نباتات سبز
عناب و شربت نیلوفر است و شربت کادی که مراد بان گل کتکی و آن
در ولایت هند می باشد و آن گلی است برنگ زرد و خوشبوی و در و
ضع بگل نرگس زرد می ماند که در لبهای حوض در سمرقند و اکثری بلاد می
باشد و دیگر شربت طلع است و آن نیز گلی است و چون این گلها در
اکثر بلاد نیست حالیا شربتی بسلامت نزدیکتر در علاج حصبه و جدری و
جدری از شربت عناب و نیلوفر نیست و غیر ازین تا روز هفتم نباید
داد و اگر چنانچه در حصبه علیل را سوزاک درون سینه باشد با این دو شربت
مذکور تخم کاسنی نیز باید امیخت و اگر عطش و هول و سوزاک نیست و حصبه با
جدری در خروج بطی است بجای تخم کاسنی قدری بادیان باید انداخت
و اگر قبض قوی باشد سه چار عدد انجیر نیز درین شربت طبخ باید کرد و مقدار
ادویه درین شربت اینست عناب پانزده عدد گل نیلوفر دو مثقال اگر حرارت

سوزاک قوی باشد والا کمتر باید و بادیان و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال
اما بشروط مذکوره و انجیر سه یا چهار عدد مجموع را در دو پیاله آب بآتش
ملایم طبخ باید کرد تا نیمه کمتر بماند و صاف ساخته و هفت مثقال قند
سفید بآن آمیخته نیم گرم باید داد **بیان بعضی اشیا که در بعضی بلاد نافع است**
و در بعضی بلاد مضرات و گاهی صاحب حصبه را حرارت و ذهول و عطش بر
کمال می باشد و درین صورت اطبای عراق و خراسان شیره خرفه و آب
هندوانه و تمر هندی و شربت لیمو و نارنج و امثال اینها میدهند و در
کتب طبی نیز ازین گونه تدبیرات است اما این تدبیر بمزاج اهل سمرقند
و بخارا و جمیع بلاد ماوراء النهر موافق نیامده است و باین تدبیر اکثر
مریض هلاک میشود پس ازین علاج حذر باید کرد و همان تدبیر اول که
شربت عناب و نیلوفر است ازان تجاوز نباید نمود و اگر خیار چنبر علیل
را نزله باشد که مراد از زکام و سرفه است چند عدد سپستان در شربت
مذکور باید جوشانید و اگر اسهالی درین مرض حادث شود بالفعل
در مقام قبض و حبس نباید شد زیرا که اسهالی که در حصبه میشود
اکثر بحرانی است و آن از دفع طبیعت است ماده مرض را پس حبس
او جایز نیست مگر آنکه بافراط انجامد و خوف هلاک باشد آنگاه شربت
حب الآس متعین است و ازان تجاوز نباید کرد و اگر با اسهال عطش غالب
باشد اندکی طباشیر در لته بسته در کوزه آب باید انداخت و ازان
آب باید خورد و غذا درین مقام ماش و عدس مقشر است اما ماش

و گاه آب کشنیز فقط در روغن گل کافی است و یا آب برگ خرفه و اندکی گلاب
و بعد ازان بار دوم خلط منضجات محلله باید کرد مثل لعاب حلبه و بابونه
و اکلیل الملک و خطمی و تخم زغیر و ضماد بابونه و نطول بر وجهی که عادت است
نیز باید کرد و درین اورام ابتدا مرهم داخلیون تنها کافی است و اگر خیار چنبر
در بدن علیل امتلای ماده دموی باشد اولا فصد باید کرد و علامات خون
مذکور شد و بعده اسهال ماده صفرا و بعد از اختلاط ورم اقتصار بر خیار
ملینه باید کرد مثل روغنهای مذکوره سابقا و اگر خوف سیاه شدن یا کبود
شدن ورم و بشره باشد و این الوان از علامات ردیه است در صورت
شکافتن آن ضروری باشد و شستن بآب نمک و باید که دائما این قاعده
منظور مرعی باشد که در مواد صفراوی جانب تبرید قوی باید و در ماده دموی
جانب تجفیف **مقاله ۱۳ در بیان اورام بلغمی** بباید دانست
که ورم رخو بلغمی هرچند رخاوت او بیشتر و سستی او زیادت تر ماده او رقیق
است و ازین جهت نفوذ اصابع درین ورم و فرو رفتن آن در ورم اسرع
و اسهل است و اما سلع نیز که ورم ماده بلغم است نفوذ اصبع
درو اسرع و اسهل نیست بسبب آنکه ماده او بلغم غلیظ است و لون عضو و ورم
مثل سایر اعضاست و وجع ندارد و علاج درین مقام استفراغ بدن است
از بلغم و از جمیع آنچه مولد بلغم است و رادع درین ورم با اشیاء قلیلة البرد باید
کرد که در و تجفیف باشد مثل اسفنج در سرکه فرو برده که ممزوج با بوره باشد و عصاره
برگ مورد و یا آب برگ عنب الثعلب هر کدام که حاضر باشد با قدری نمک نیز

بیان معالجات

درجیحات ولطوخات مثل احتیاج سرین کا و باید کرد [illegible]
سلیقون نافع **مقاله ۱۴ در بیان ورم سوداوی** بدانکه ورم سوداوی
منقسم میشود بسرطان و غیر آن چنانچه مذکور شد و سرطان ورمی سوداوی
صلب است که اصبع را در و نفوذ نیست و حس لمسی ادراک صلابت قویه میکند
و سرطان بحسب قرحه و عدم قرحه دو قسم است و بدترین اورام سوداوی
سرطان است که قرحه باشد زیرا که تا زمانی که سرطان متقرح نشده است
امید نجات هست و هرگاه متقرح شد امید خلاصی و نجات از و کمتر است
و بدترین آنست که عورات را در رحم حادث میشود و بهر تقدیر علاج
سرطان تنقیهٔ بدن است از خلط سودا و ضماد عضو وارم بملینات و مرخیات
مثل شحوم و روغن حنا و روغن زیتون کهنه **بیان مرهم محلل** ورمی که
صلابت باشد در یکهفته بلکه کمتر نیز اجزا او برین وجه است خردل و
تخم الخره و کبریت و کف دریا و زراوند و اشق و مقل ازرق و موم و
روغن کنجد چنانکه ادویه از هر یک دو مثقال باشد و موم پنج مثقال
مجموع را چنانچه رسم و عادت است ترکیب باید کرد و این مرهم هر روز
دو بار بر پنبه نهاده بر ورم سرطان باید بست والله الشافی **مقاله ۱۵**
در بیان دبیله و خراج بباید دانست که دبیله نیز ورمی است که در اندرون
او موضعی باشد که ماده دران منصب شود و او را حجم کلانتر از دمل است والخراج
با وجود اوصاف مذکوره او را حرارت بسیاری باشد **بیان علامات**
و هرگاه علیل در ورم سوختن احساس کند و محل نهادن انگشت فرو رود
رشحی

در سلعه و خراج

و شناختن محل مده درین ورم بآنست که هر جایگاه ورم را باصبع بفشارد
احساس تحرکی تحت اصبع میکند و استدلال بر دارد و عدم آن
بآنست که آنچه از مده بظهور می آید رنگ او سفید است یا زرد یا کبود
و بهترین مده که ریم است اگر دلالت بر صلاح دارد آنست که سفید
باشد و املس و مستوی الاجزا زیرا که هر یک از اوصاف مذکوره دلالت
بر نضج صالح و نکوئی ماده میکند و علاج درین استفراغ بدن است و بعد
و تقویت عضو وارم تا وجع و انفجار موجب ضعف نشود و بعد ازان
استعمال منضجات خفیفه باید کرد مثل نطول آب گرم و ضماد با انجیر و جو
کوفته پخته و یا گندم را بهمین طریق و یا جاویده بر محل جراحت باید نهاد
بوقت نضج تا بی احتیاج شکافتن منفجر شود و یا موم و روغن زیت
یا با روغن کنجد که بدل اوست و کندر از مجموع ادویه مذکوره مرهم باید
ساخت و بر محل ورم باید نهاد و اگر در ورم صلابتی کثیره باشد زعفران
و خطمی و زغیر مجموع را در قدری آب که معالج مناسب و صواب داند
طبخ باید کرد تا غلیظ شود و بر روی پنبه مالیده بر محل ورم باید نهاد **بیان**
ادویه مفجره و هرگاه که ورم نضج یابد و اگر با دویه مفجره شکافته شود بهتر باشد
والا جراح صاحب التدبیر بمراعات قانون و شق آن بشکافد و باید که
مواد منضجه را بدفعه واحده اخراج نکند که خوف هلاکی است و گفته اند
که ضماد بر ورم منضجه از بیخ نرگس ساختن البته موجب انفجار است بی
غائله و اگر این ضماد با عسل باشد بهتر است و مرهم داخلیون بلعاب

خردل قوی مجرب است و لازم است که بعد از اخراج ماده محل جراحت
بماء العسل بشویند تا از وسخ پاک شود و موجب ورم در اجزای صالحه ورم
نشود و بعد از آن اقدام بباقی علاج قرحه باید نمود از تجفیف و اندمال
والتحام و بباید دانست که هر ورم که او را ضربان باشد در اکثر اوقات
متقیح میشود و این پیش اطبا مقرر است که ورم حادث از ماده [illegible]
نمی باشد والله الشافی مقاله ۱۶ در بیان دمل
بباید دانست که بدترین دمامیل غایرترین اوست یعنی آنکه ماده او بعمیق
بود و در تحت جلد باشد و دمامیل پیش اکثر اطبا از جمله خراجات
و حدوث او در اکثر از بسیاری دخول حمام است و در امتلای معده
بزی آن و علاج در اول حدوث تبرید اورام حاده است و بعد از انتها
اقتصار در انضاج و از منضجات حسنه انجیر خشک جوشیده است و عسل
و تخم مرو با عسل و گندم جاویده و یا انجیر و خردل با روغن سوسن و اگر نضج
یافت و خود منفجر شد بهتر و الا با دویه مذکوره سابقه علاج باید کرد
و اگر باین تدابیر نشود باید شکافت و اکثر چنین است که ادویه منفجره در
دمامیل کافیست و احتیاج بشق و شکافتن نیست مقاله ۱۷
در بیان بثور بباید دانست که بثور از عداد اورام است و از بثور بعضی
دموی است و بعضی مثل شری و بعضی صفراویست مثل نمله و جمره و نار فارسی
و بعضی سوداویست مثل حب سوداوی و آنکه ثولول مینامند و مسامیر و بعضی
بلغمی میباشد مثل شرای بلغمی و بعضی مائی می باشد مثل نفاطات
و بعض

بیان علاج

منفجره

و بعضی ریحی می باشد مثل نفاخات مقاله ۱۸ در بیان شرا
بدانکه شرا بثور مسطحه مکربه است و حکاک بقوت دارد و چنانچه حاصل
را بسبب بخارات آن و خاریدن بسیار خفقان و غشی میشود و اکثر
اغلب کرب و غشی و تحم او در شب واقع میشود و سبب او بخارات را
ماده دموی است در اکثر اوقات و گاهی بلغم نیز می باشد و این قسم
است و در سبب اکثر است و شرای دموی را حده از بلغمی بیشتر است
و رنگ بثره او سرخ است و علاج او فصد باسلیق است و اخراج خون
بقدر قوت و طاقت و اسهال صفرای رقیق با دویه بارده مختصه باو و بحمل
نقوع مسهل و با آب انارین با هلیله کابلی و در قسم بلغمی اسهال بلغم باید نمود
بهلیله کابلی با نقوعات و اگر ماده بلغم بسیار باشد اندکی تربد نیز باین دوا
باید آمیخت و اگر با شرا تب نیز باشد ترک خوردن گوشت باید کرد و در تبرید باید
کوشید و غذا از عدس مقشر و قاتق سرکه باید کرد یا قاتق از آب انارین یا
سماق باید ساخت و کشنیز تر یا خشک در غذا و نقوعات باید انداخت
مقاله ۱۹ در بیان نمله بباید دانست که نمله بثوریست که حدوث
او بسبب صفرای رقیق لطیف است بیان اقسام نمله و اگر چنانچه صفرای
ردی و عادت است احداث نمله ساعیه میکند و الا احداث ساعیه گی
نماید و پس اگر چنانچه ماده غلیظه است در تحت جلد محتبس میشود و احداث نمله
جاورسیه میکند و این قسم بثره را التهاب و سوزش کمتر می باشد و بتحلیل دیرتر
میرود و علاج استفراغ صفر است با دویه مختصه بصفرا و بفصد و بهتر آنست

بیان معالجات

که فصد از باسلیق کنند زیرا که مادهٔ مرض مختص بعضوی دون عضوی نیست
اما چون مادهٔ صفراییست اگر در علیل دمویت غالب نباشد فصد تجویز نیست
زیرا که فصد درین مقام اینست که باخراج خون کسر کیفیت صفرا نیز بود
که حرارت یابه است و بعد از فصد یا اسهال تعدیل و تبدیل مزاج علیل
باشربهٔ موافقه باید کرد و ضماد بر نمله بمثل پوست انار و آرد عدس و تلفان
جو و برگ زوف کوفته باید کرد و هر گاه در بثرات تاکل و تقرح ظاهر شود
قرص اندر خوردن بآب برگ عنب الثعلب آمیخته و نیک خلط کرده بر نمله
باید نهاد و در قسم جاورسیه در مسهل او اندک تربد اندک افتیمون باید آمیخت
آن قدر که معالج صواب داند و گفته اند که خوردن شیر درین علت نافع است
اما این قول از راه عقل اندکی دورتر است زیرا که شیر اگرچه ضد یبوست
صفرات و استعمال او در بثور و قروح موجب تعفف است و از جمله ضمادات
نافعه پوست انار گل ارمنی و سرکه و گلاب است بمقدار مناسب ترتیب داده
چنانکه رسم است باید نهاد **مقاله ۲۰ در بیان جمره و نار فارسی**
باید دانست که جمره بثره ایست اکاله که موجب تنفط و قرحه در وی می باشد
و این اسم بدین سبب برو اطلاق می کنند و این بثره در اکثر اوقات با
خشک ریش می باشد و گاه نار فارسی را تخصیص میکنند بآن بثره که از جنس
نمله است که در وسعت و تنفط باشد و ماده صفرا قلیل التعفن است و سودا
و جمره را تخصیص به بثره میکنند که موجب احتراق جلد می باشد و ولی
رطوبت و سودای غلیظ در وی بسیار و غایص می باشد و بثره اش نخجب
تاد و قدر

مقاله دربیان نفاطات

عدد قلیل است بیان معالجات علاج او اولاً فصد است و اخراج خون بقدر
قوت و واجب و استفراغ صفرا و سودا خصوصاً در جمره و گاه جائز است که درین
علت اخراج ماده بآلات موضوعه از برای همین غرض از نفس عضو میکنند
خصوصاً در جمره در علاج این مرض احتیاط باید و ادویه موضعیه از اخمده و اطلیه
باید که شدید التبرید نباشد تا ماده محتبس نگردد و مدفوع را طبیعت بجانب باطن
دفع نکند زیرا که این ماده سمی است و خبیث و باید که شدید القبض نیز نباشد
تا اعانت برجوع ماده نکند بجانب داخل و این نیز موجب تاثیر سمیت
است در باطن و باید که قوی التحلیل نیز نباشد تا موجب زیادتی کیفیت
ماده نشود که این نیز نیک نیست اخمده نافعه و از تدابیر خوب درین علت
آنست که انار ترش را با پوست در سرکه پخته و مهرا ساخته بر عضو ماوف باید نهاد
و مازو بارسرکه طبخ کرده بران بثرات ضماد کردن نیز نافع است و برگ زوف
و عدس و نان که جرسیس مابند یعنی نانی که سبوس آن بسیار است مجموع را
طبخ کرده بر بثرات باید نهاد و مقدار ادویهٔ مذکوره امر تخمینی باید نهاد و بسلت
و دالبته بحدس معالج است از هر یک قدری که صواب داند اختیار کنند و ترتیب
نموده استعمال کنند والله اعلم **مقاله ۲۱ در بیان نفاطات و نفاخات**
باید دانست که حدوث نفاطات و نفاخات بواسطه غلیانیست که ماده جبه
در آن غلیان صعود بجانب جلد میکند و تحت جلد محتبس شده بسبب کثافت
و یا بسبب خون رقیق بیان معالجات و علاج او تنقیه بدن است و تعدیل خلط
مزاج و ترک خوردن گوشت و در اول حدوث ضماد از عدس کوفته بسرکه

کرده بر محل این علت باید کرد و هرگاه ظاهر شود و کثیر الحجم باشد باید نشگافت
تا رطوبات او کمتر شود و بعد ازان مجففات بر وی ضماد باید کرد و درین مقام
مرهم اسفیداج که معروف است باید نهاد **مقاله ۲۴ در بیان**
حصبه و جدری و مراد بجدری آبله است که کودکان را میشود و بد
ترین حصبه و جدری آنست که بحسب رنگ سیاه و بنفشه باشد و بعد ازان
سرخ بعد ازان سبز و بعد ازان زرد و سفید و اسلم او سفید است و اگر حجم
او کلان باشد و بحسب عدد قلیل و سهل الخروج باشد و بعد ازان آنکه
کثیر العدد است با باقی صفات و از جدری آنچه مختلط باشد و بهم
شود و اضلاع داشته باشد ردی است و نیز آنچه بدتر است از جدری
آنست که مضاعف باشد و مراد بمضاعف آنست که یکی در تحت دیگری
باشد و کلان باشد و هر یک از جدری و حصبه اگر تابع تب باشد بهتر
از عکس اینست و مراد بتبعیت آنست که اول تب باشد بعد ازان حصبه یا جدری
بیرون آید و عکس آنست که اول اینها بیرون آید و بعد ازان تب پیدا
شود علامات حمیده درین دو علت سلامت نفس است و صفای صوت
زیرا که اگر در نفس و صوت غلظ و گرفتگی باشد دلالت بر ورم باطنی [illegible]
میکند و سقوط قوت نیز دلیل ردائت است و هرجاکه درین دو علت
عطش قوی شود و آنچه از حصبه و جدری بیرون آمده رنگ آن بکبودی مایل
باشد و دست و پا سرد شود دست ازان مریض باید شست که هلاک
قریب است و اکثر اینست که حصبه و جدری بوقت بهار حادث میشود

رنگ

رنگ بشره است و انتفاخ محل او و ضربان او و اگر در اعضای حساسه واقع شود
و در مواقع شرایین باشد و ورم فرو رفته و غایر باشد مآل او یا جمع مده و تقیح
است یا بتحلیل رفتن و یا مستحیل بصلابت شدن و یا منتهی بفساد عضو شدن
و باید دانست که هرجاکه بثره یا ورم در مقام جمع مده باشد وجع در ازدیاد
میشود و تمدد و ضربان و حرارت باشند او و هرجاکه ورم منفجر شد درد و حرارت
و ضربان و تمدد ساکن میشود بلکه هیچ نمی ماند و اما آنچه از بثور صفراویست علامت
او بحسب رنگ سرخی ناصع است که بواسطه اشباع رنگ چنین سرخی می نماید و الا
در حقیقت زرد است چون قسم صفراست و تمدد در وی از دموی کمتر است
زیرا که ماده علت خفیف است و بحسب لدغ و درد اقوی است و سبب او بسیاری
حدت ماده است و ضعف عضو و در اکثر اوقات اورام و بثور صفراوی قریب
بجلد می باشد و یا سبب در حدوث این ورم ضربه و سقطه است که از
اسباب بادیه است و باید دانست که بسیاری حدوث بثره و قرحه منذر
بدمامیل است و بسیاری حدوث دمامیل منذر بخراج است نعوذ بالله
من شر کل ما خلق **بیان معالجات این نوع** و علاج درین مقام آنست که هرچه
ازین بثرات که بسبب دفع طبیعت از اعضای رئیسه باشد مثل دل و دماغ و کبد
و هر یک ازینها مفرغی و مصبی دارند که شیب بغل و پس گوش و خم ران است
پس هرگاه که ورم یا بثر درین مواضع واقع شود نهادن رادع از ادویه تجویز
نیست زیرا که آفات مدفوعه رجوع باعضای رئیسه مذکوره میکنند و آن موجب
هلاک است پس درین محال اختیار مرخیات باید کرد تا جذب و تحلیل بسهولت

باشد و اشیا اکر نه عمل ... [illegible] ... که دوع ادر ... [illegible]

وبعضی اورام هست که بمجرد تنطیل باب کرم در محل ورم بجهت تحلیل کافی است

و هرکاه باین تدبیر تحلیل نیابد و در مقام جمع مده باشد بعد از تمام جمع مده

وحصول نضج اکر بخود منفجر نکردد انکاه تدبیر حصول انفجار باید کردن اولا باده

مناسبه تا بی تعب قوی منفجر کردد و الا باید شکافت و باید که عاقل درین

امر از مراعات قاعده و قانون این عمل غافل نشود تا تواند باید که استعمال

آلات حدیدیه ببط و شق درین محال مخصوصه نکند الا عند الضرورة و اما آنچه از

اورام بسبب سقطه و ضربه باشد اکر چنانچه این شخص که مبتلاست ممتلی از

اخلاط باشد اولا باید که معالج اقدام باستفراغ آن خلط نماید و بعده استعمال

محللات کند و اکر بدن صاحب علت ممتلی نیست باید که اولا اقدام

محللات نماید اما ردع درین مواضع مخصوصه چنانکه مذکور شد جایز نیست

زیرا که شان رادع احداث وجع است و حدوث وجع موجب ورم است

آنست که وجع جذاب خون است بجانب عضو وارم و این موجب ازدیاد

حجم عضو است و ورم همین معنی دارد مکر آنکه شخصی ضعیف باشد ولیکن در

اختیار رادع از روغن کل نیم کرم تجاوز نباید کرد و اکر چنانچه سبب ورم و ضربه

بدنی باشد یعنی سبب اخلاط بدن بود درین صورت هر رادع باید نهاد و

باید که معالج رادع چیزی که مسکن وجع باشد بیامیزد مثل موم روغنی که از روغن

کل و آب کشنیز تر و موم باشد از هر یک مقداری که معالج مصلحت داند ترتیب

داده بر محل وجع نهد و اکر بوقت شدت وجع اندکی زعفران آمیزد جایز است

بجهت

حکه وجرب

نخبه وعدس بجدری مناسب والله اعلم

مقاله ۲۳

در بیان حکه وجرب باید دانست که جرب دو قسم است تر و خشک اما

آنکه خشک است از صفرای محترقه است که آن صفرا مخالط خون شده

است و این سودا منتصف است و دیکری آنکه باشد تر و این صفرای

مخالط با بلغم است یا خون و حدوث حکه در اعضا مثل جرب است

بیان اسباب

اما در حکه شوره پیت و سبب حدوث حکه اطعمه مالحه و حریفه است و بیا خوردن

شیر تنها و توابل و ابازیر حاره در آش و طعام بیان معالجات و علاج درین

علت استفراغ ماده موجب مرض است بمطبوخ افیتمون و یا سفوف

مسهل بماء الجبن و یا شیر صرف با افیتمون و اندکی قند در آب شاهتره

کردو هلیله زرد و هلیله سیاه و هلیله کابلی از هر یک دو مثقال و نیم

کوفته در آن آب خوابانیده باشند نیک صافی ساخته بعد از ظهور

نضج در قاروره بوقت صبح اختیار باید کرد و هر روز ماء الشعیر با قند و یا

ماء الشعیر با قند و یا ماء الجبن با سفوف مبرز که مبدل و معدل مزاج با

اندکی قند سفید باید اختیار کرد و با آب شاهتره با سکنجبین مقداری

بیان اغذیه

که معالج مناسب داند یا نقوع با قند و غذا هر چیز که بی مزه باشد

چون ماده مرض شور بوده باشد بغایت موافق است مثل برک

کاسنی و بقله یمانیه که سرخ مردمی نامند و کوشت بزغاله که با آب انار

ترش پخته باشند و اکر میسر باشد درین دو علت ناخوردن کوشت

بهتر است ادویه که بر بدن مالند و ادویه که بر حکه و جرب مالند اینهاست

که مذکور میگردد زیبق مقتول و اندش و لوکرد و زردوا و شق و زنکار و نوشادر
هر یکی ازینها یا نصف آن مرده سنک و نصف آن اسفیداج قلعی و مثل
آن نمک و برابر همه دانه انار ترش مجموع ادویه را نیک کوفته و با هم خلط
کرده و اندکی روغن گل با آن آمیخته و اندک آب کشنیز تر و اندکی سرکه
درو خلط کرده در حمام باید مالید و زمانی باید نشست و بعد از آن آب گرم
برخود ریخته بیرون باید آمد و گاه چنانست که بواسطه سوختن اعضا
درین ترکیب اگر دو دانگ کافور آمیزد صواب باشد و از اشربه
نافع درین علت خوردن هشتاد و شش مثقال روغن کنجد یا کنجد
است یا نصف آن شربت سکنجبین هر صباح و ازین زیاده بر سه روز تکرار
نباید کرد و این شربت چون مضعف معده است و معده بقوت می باید
درین تدبیر تاخیر کرده اند و از جمله معالجات درین علت خوردن صبر
سقوطری است و مجرب است و ملازمت و مداومت حمام نیز از انفع
اشیاست درین علت

مقاله ۲۴ در بیان جذام

نعوذ بالله من شره و من شر کل ما خلق بدانکه سودا هرگاه در بدن منتشر
میشود اگر چنانچه عفونت دارد موجب حمای ربع است که تب
سه یک میگویند بعرف عوام و اگر مندفع بجانب جلد میشود احداث علت
یرقان اسود میکند و هرجا که متراکم میشود احداث جذام میکند و او موجب
تغیر اشکال اعضاست و بالاخره موجب تفرق اتصال اعضاست و سبب
فاعلی درو یا شدت حرارت جگر است که موجب سوختن خون غلیظ است

بیان اسباب

ویا برودت

و یا برودت است موجب جمود سودا و یبوست شده است و سبب ماده
اغذیه مولده سودا است مثل گوشت گاو و بادنجان و امثال آن از اغذیه
آنچه مولد سودا باشد و این اسباب را انسداد مسام نیز اعانت می
کند و حرارت عزیزی محقق شده تغلیظ خون میکند و فساد مزاج طحال
که سپرزاست نیز موثر است پس سودا از خون جدا نشود و بجذب و خون
محلول سودا عروق بی نقای خون از سودای غیر طبیعی رود و یا فساد
هوا حدوث تخمه و فساد غذا نیز در تغلیظ سودا و فساد او اعانت
تمام میکند و از جذام بعضی متقرح می باشد و بعضی غیر متقرح

بیان انواع او و علامات او

و جذام از امراض موروثه است و تعدی بغیر
میکند و آنکه متمکن شده است امید فلاح و نجات از آن نیست و اما اگر
ابتدای این مرض باشد از بسیاران اندکی را نیز نجات کم است و مبتدی
بجذام را رنگ بشره اول سرخ میشود و چشمان نیز سرخ می نماید بعد از آن
رنگ رو و چشم بکبودی میل میکند و هیات رو مستدیر می شود و لبها غلیظ
میگردد و موی ابروان و مژگان میریزد و در صاحب جذام اخلاق ردی
سوداوی پیدا میشود مثل حقد و حسد و در نفس ضیق و در صورت غلظ
ظاهر میگردد و در عرق صادر از آن علیل بوی بد محسوس میگردد و موی او باریک
و ضعیف شده میریزد و محل موی نیز بتدریج متقرح میشود و گاهی بینی
علیل خورده میشود و از وی چرک بدبوی ترشح میکند و در ناخنها تشقق
پیدا می آید و علاج در ابتدای این علت اگر معالجه در خون غلبه داند

بیان معالجات

بفصد و اخراج خون باید نمود و اگر فصاد دانا باشد فصد کردن ازو
داجین درین علت بسیار نافع است اما چون فصاد آن رگ
را نشناسد و نیش اگر بر شریان آید موجب هلاکت است و اسهال
سودا درین علت بایارج لوغاذیا باید کرد و مطبوخ افتیمون و حب
افتیمون و حب ایارج یا حجر ارمنی که مخرج سوداست و درین مرض اطبا
اورا مفید دانسته و تخصیص کرده اند سفوفات نافعه و از سفوفات
مسهله سودا با ماء الجبن آنچه در قرابادینات تعیین کرده اند بسیار
نافع است و سفوفات مبدله مزاج با ماء الجبن نیز بسیار مفیدات است
و مراد بسفوف مبدل آنست که درو اخراج خلط نیست و مسهل نیست
بلکه مقصود تقویه و اصلاح مزاج شخص است و اصلاح خلط موجب
مرض و درین مقام اشربه ماء الشعیر ساده است با قند و مقدار شربتهای
مذکور از هفت مثقال کمتر نباید و تا ده مثقال مجوز است و مقدار عرق
مذکور دو قاشق و اندکی آب و بارها مذکور شد که امثال این تدبیرات
جزئیه نزد اطبا از امور تخمینیه است و حواله بحدس معالج است و احتیاج
بتعیین نیست و چون شربتها بر سبیل عادت در میان خاص معلوم است
اقتدا در جزئیات بهمان میتوان کرد در مقدار بیان اغذیه و غذای مجذوم
گوشت بزغاله فربه و مرغ فربه و یا گوشت توقلی فربه شوربای هم
پخته باید داد و تنقیه دماغ مجذوم بسعوطات باید کرد و ملازمت حمام
و بعد از خروج حمام مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن نیلوفر

بر سر

وبا

بر سر و جمیع اعضا باید مالید آب زن نافع است و علیل را در آب زن
مزاج او باید نشانند و دران آب زن روغن زرد باید انداخت و مراد
از آب زن آب بسیار است که درو از حشایش موافقه بجهت تدبیر علیل
جوشانیده و نیم گرم ساخته علیل را دران می نشانند و مجذوم را ریاضت
معتدله معرق ضروریست و از ادویه فاضله شریفه در علاج مجذوم معجون بزرز
جلی [illegible] است گوشت مار افعی نافعست و افضل ازین دوا مذکور گوشت
افعی است و اشکنه نان سپیده در شوربای آن و چندانچی از گوشت
افعی و اشکنه آن بعلیل باید داد که شکم او منتفخ شود و علت ازو زایل گردد
زیرا که بواسطه سمیت گوشت آن حیوان این حال دست میدهد و غیر
مجذوم هر کس دیگر ازین شوربا و اشکنه خورد بالفعل هلاک میشود
اما موجب خلاص مجذوم است ازین بلیه عظیمه و حکما گفته اند که
اسود سالخ را از افعی بگیرند و از سر و دم او چهار انگشت بیک دفعه
و بیک ضربه بتیشه تیز ببرند و تنه او را در جایی دفن کرده بگذارند
تا درو کرم افتد و بعد ازان کرمها هر روز دو درم صاحب جذام
در ماء العسل بخورد البته ازین علت شفا می یابد و بباید دانست
که هر جا که جذام مستحکم شود فصد جایز نیست مطلقا زیرا که موجب تحریک
مواد خبیثه است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن پس موجب هلاک
باشد مقاله ۲۵ در بیان وبا و احتراز ازو بدانکه وبا
عبارت از فساد جوهر هواست و اسباب او سماوی می باشد و ارضی

می باشد **بیان اسباب وبا** اما آنچه اسباب ارضی است مثل ابخرهٔ
گندیدهٔ بسیار که هوا مقارن او نشود و بسیاری جیف قتلی در
ملاحم و جیف جمع جیفه و مراد بجیفه بدن مقتول است که دفن نکرده باشند
و مراد بملاحم مواضع که دران کشتها افتاده اند و بوی گرفته و گندیده
شده و آن موضع جنگگاه است و مواضع که آب بر روی زمین
آن بسر آید و حرکت نکند آنرا نیز ملاحم می نامند و مراد ز منبعهای آب
بر روی آن ایستاده است هوای ملاصق آن نیز متعفن می باشد
اما اسباب سماوی آنست که در سالی که فساد در جوهر هوا ظاهر شود
و تعفن پیدا آید و در آسمان شهب بسیار مشاهده می افتد و مراد
بشهب آنست که گویا از آسمان ستاره متوجه زمین شده و افتاد
و آن اگرچه بعینه ستاره می نماید اما در حقیقت ستاره نیست بلکه بخار است
که بسبب ناریت مشتعل شده و آن در آخر صیف بیشتر می باشد
از بهار و زمستان و هرجا که شهب بسیار شود از علامات حدوث
وباست و وبا مرض نیست بلکه سبب مرض است و آن مرض طاعون
است و همچنین هرگاه اسباب باران بسیار ظاهر گردد ابر و غیر ذلک
و باران نیاید این نیز منذر و بیم دهنده به وباست و هرگاه در زمستان
بارندگی نشود و فصول بمقتضای خود نگذرد در اشجار و اثمار تغیر حاصل
میشود و بوقت تیرماه تبارک و شهب ظاهر گردد منذر بوباست و از اسباب
ارضی یکی آنست که در بلدهٔ از بلاد چون فساد هوا و وبا میشود دران سال بعضی حیوانات
مثل

وبا

مثل ملخ و کک و ضفدع و حشرات الارض بسیار پیدا میشوند و حیوانات
ذکی الحس مثل عقعق که در خراسان و ماوراء النهر او را عکه می نامند و غراب
و موش و امثال آن میگریزند و دران سال کم ظاهر میشوند و اگر موش
از خانهٔ خود احیاناً تا بیرون آید مبهوت شده می افتد و این احوال نیز
منذر بوباست **آنچه ازان احتراز باید نمودن** اما کیفیت احتراز ازین
بلیه چنین است که اول تنقیهٔ بدن و تعدیل مزاج باید کرد و ترک آنچه
اسباب تعفن است باید نمود مثل فواکه رطبه و شراب که مراد بآن خمر
است و اقتصار بر مجففات و صحنای شامیه باید کرد و مراد بصحنا ماهی
که مردم گیلان و شروان طلا کرا بسیار می سازند و بسیار میخورند و نانخورش
ایشان اکثر آنست و اینها در ایام وبا نافع است و مجفف بدن و مراد
بصحنا آنست که ماهی بسیار در خم نمک آب میکند ارند چندانکه متعفن میشود
و دران ادویهٔ حاره می اندازند و چوب بسیار می زنند و می شورانند
تا آن ماهیهای متعفن همه دران آب حل میشود و او را اگر با جاف صاف
کرده بعده در آفتاب می نهند تا برسد و ازین آب بنان میخورند و ازین
آب در خمیر نان می اندازند و ازین آب با سرکه مخلوط کرده با طعام میخورند
و مطلق ترشیها در ایام وبا و مرض وبا نافع است و تبخیر به بخورات
عطره مثل کافور و صندل و سعد و مشک و عنبر و اترج و ظرفا و برگ غار
و پاشیدن گلاب و عرق بیدمشک و از فواکه عطره در پیش خود نهادن
و بوییدن مثل سیب و بهی و امثال آن موجب اصلاح تعفن هواست

و معدل آنست مقاله ۳۹ در بیان کسر و وثی و خلع و ضربه و سقطه
و اسحاج و سحج . باید دانست که علاج مشترک درین امراض مذکوره
را اول فصد است و اخراج بقدر قوت و مواجب و در بعضی ازین
امراض حجامت نیز نیکو است از جهت دفع مخاوف و اگر چنانچه
کثرت خون باشد اخراج خون بطریق یقین مذکور ضروریست
و اگر چنانچه کرب نبود و بسیاری خون نباشد درین صورت نیز
اندکی خون اخراج باید نمود بجهت خوف از حدوث ورم و تلیین
طبیعت بقبیله که شیاف است و بحقنه باید کرد و درین مواقع از
ملینات و مسهلات ریوند مناسب است و لعوق خیارشنبر و یا
ریوند و خیارشنبر با کاسنی از مذکورات مقداری که معالج مصلحت داند
بر دو جهی که رسم و عادت است باید داد و غذای اصحاب این امراض
مذکوره هر چیز که تقویه بدن کند و خون لطیف قلیل الکیفیه از و حاصل
شود و در شربت نیز بهمین طریق بیان اغذیه و اشربه و از اغذیه
زرده تخم مرغ که نیم برشت باشد و اشربه شربت مطبوخ از عنب الثعلب
نیم گرم باشد خصوصاً بوقت وجع بغایت مناسب است و عرق
گاوزبان باید داد و ترک خوردن گوشت اولی است تا آنکه ضعف غالب
آید و درین صورت غذا از ماش مقشر و گوشت مرغ چوچه شوربای
و هوا اختیار باید کرد و اگر بسبب ضربه و سقطه وجع در باطن حادث شود
اختیار مرهم تری باید کرد و اگر نزف خون حادث شود ازین دوا که مذکور
گردد

بیان معالجات این حادثات

میباید اختیار باید نمود زرالورد و کهربا و اکلیل الملک بوزن برابر و سنبل
و مصطکی و کندر و زعفران و ابهل که میوه سرو کوهی است از هر یک
نصف جزو هر یک از ادویه سابقه مذکور مجموع را کوفته و بیخته و با
برگ زوف که لسان الحمل می نامند قرصهای باید ساخت هر یک بوزن
یک مثقال تخمیناً و در سایه خشک باید کرد و مقدار یکمثقال بوزن درم
مثقال شربت سیب اختیار باید نمود و اگر صاحب علت را عطش باشد
پنج مثقال گلقند و نیم مثقال بهدانه و دو دانگ کهربا با قدری گلاب آمیخته
باید داد که بر موضع سحج و سجاج که مراد بآن تفرق اتصال در جلد و شکسته
شدن سرایت ضماد کند از آرد عدس و زرالورد و برگ مورد باید کرد
چنانچه از ادویه مذکوره هر یک دو مثقال و آرد عدس هفت مثقال
مجموع را داندکی آب باید پخت تا غلیظ شود و نیم گرم بر مواضع ماوفه
یکبار باید نهاد و اما در ضربه و سقطه اگر چنانچه با او وجع باشد محل ضربه
و سقطه بروغن نیم گرم غرق باید کرد و اگر وجع و الم نیست ضماد با ادویه
موضعیه همان است که در سحج و سجاج مذکور شد و اندکی آرد ماش نیز
زیاده باید کرد و اندکی گل ارمنی و اندک پتنگ و زعفران نیز و مجموع را
بگلاب خلط کرده بر محل ضربه و سقطه نیم گرم باید نهاد و اگر با وجع حرارت
بسیار باشد ضماد مناسب آن صندل است و زرالورد و بنفشه خشک
و جو مقشر و اندک زعفران یا اندکی کافور و مقدار زعفران و کافور باید
که از دانگی متجاوز نباشد این مجموع را کوفته و بیخته و با گلاب خلط کرده

واندکی روغن بجه با دام با آن آمیخته هم گرم بر محل ماوف باید نهاد
و بعصابهٔ لینهٔ نرم باید بست و اما خلع که مراد بآن بیرون آمدن عضوی
است از مفصل و بیجا شدن و از جای خود و در علاج او احتیاج بتمدید
است برفق و رد کردن آن عضو بمحل خود باشکل و هیئات طبعی باز
آید و بستن آن برفق باید زیرا که اگر محکم بندند موجب وجع میشود
و وجع جذاب و خون را بجهت اصلاح بمحل وجع میکشد و این سبب
زیادتی ورم میشود چنانچه سابقا بتقریب شمهٔ ازین مذکور شد
و همچنین است کسر که شکسته شدن استخوان است که محتاج است بجبر و
تعصب و مراد بتعصیب بستن آن عضو شکسته است و مراد بجبر راست
کردن استخوان شکسته است و برهم نشاندن آن برفق و فوق آن
جوبهای هموار ملایم نهادن است و بعصابه نیک بستن و بعد از آن
ادویه که در علاج وثی مذکور شد استعمال باید کردن و اغذیهٔ لزجه مثل
هریسه و پاچه مهترا و قلیهٔ نخ و سیرابه شکنبهٔ گاو یا گوسفند و هر چه لزج
باشد باید اختیار باید کرد و همچنین گوشت بره و بزغاله فربه که بلبه کرده
باشند درین مقام بسیار نافع است و موافق است و اگر تحت
عصابه مجبور خارش کند آهسته آهسته باید خارید و قدری آب
گرم بران عضو ماوف را مساس نباید کرد و بر عصابه گلاب و آب سرد
باید پاشید و بعد از آن باید بست و اگر چنانچه از محکم بستن خوف
ورم باشد سست باید بست و ضمادات وثی است والله الشافی

مقاله

داء الحیه و داء الثعلب
شقوق الشعر

مقاله ۲۰ دربیان داء الحیه و داء الثعلب که بعضی اطبا از امراض
ردیه عد کرده اند باید دانست که درین دو علت نوع خلطی که موجب
علت است و مفسد منبت شعر است از لون جلد شناخته میشود که کدام خلط
بر وطاری شده زیرا که اگر رنگ جلد سرخ باشد دلالت بر دمویت
میکند و اگر چنانچه لون او سفید است بر بلغم و اگر کبود باشد دلیل سودا
است و اگر لون جلد زرد باشد دلالت بر صفرا میکند خصوصا که بخرقه
درشت بمالند که دران صورت ظهور علامات دال اظهر است و در سرعت
قبول علاج مر این دو علت را باین معلوم می توان کرد که چون بخرقه
بمالند و زود سرخ شود زود علاج می باید و الا بمداوات طویله علاج
خواهد یافت و فرق میان داء الحیه و داء الثعلب باینست که با وجود آنکه
در هر دو علت موی میریزد اما در داء الحیه محل موی منقشر تیز میشود یعنی
پوست می اندازد مثل مار که پوست ازو بر میخیزد و پس ماده داء الحیه تیزتر
باشد و در معالجهٔ او ادویهٔ قوی تر می باید و علاج مشترک اولا فصد
و بعد از آن استعمال ادویهٔ مقرحه بر محل ریختن موی تا آبله زند و ماده ردیه از آن
محل سیلان نماید و آن مثل سیر و پیاز کوفته است و در تخم سیر و پیاز
همین خاصیت است و خردل کوفته نیز از مقرحات قویه است و در ازاله
این علت قوی موثر است و همچنین است طلا کردن فلفل با سرکه و باید سایر
ادویه که موجب رویدن موی میشود مخلوط با روغن زرد و تخم مرغ
بر محل علت **مقاله ۲۱ دربیان تشقق شعر و تقصف موی**

و مراد این دو علت عارض شدن موی است که موی دو شاخ و سه شاخ میشود در
میان و نوک شکسته و گسسته میگردد و سبب درین علت کمال یبوست
سوداست و یا ملوحت بلغم که آن نیز حکم سودا و صفرا دارد بیان علاج
و در علاج او جمیع مسهلات نافع است و تنقیه بدن از خلط سودا و بلغم
مالح باید کرد و یبوست مزاج نظری یعنی خلقی و اختیار اغذیه یابسه
این علت را امداد میکند از آن اجتناب باید نمود و جمیع اغذیه و اشربه
و ادویه رطبه که از زمره غذا میگردد نافع است و ترکیبی که درین مرض نافع
است چو مقشر سی درم و املج بیست درم در قدری آب طبخ باید کرد تا جو
و املج هر دو مهرا شود و بعد از آن صاف کرده نصف این آب با روغن بنفشه
بادام و دو مثقال عنبر اذن از ورق خطمی و ورق کنجد و ورق کدو از هر
یک هفت مثقال مجموع را نیم کوفته در باغ لاقوی پاکیزه با آتش ملایم
طبخ باید کرد تا آب فانی شود و روغن بماند و ازین روغن بوقت
حاجت بر منابت موی باید مالید و یک شب صبر باید کرد و بعد از آن باید
شست و روغن آس که روغن برگ مورد است او را در تقویت موی
و درازی و سیاهی او تاثیر عظیم است مقاله ۲۹ در بیان شیب
و مراد بشیب سفید شدن موی است بزودی و قبل از وقت معتاد و این
علت کسانی را عارض میشود که بجوانی و جوان بودن گرفتار اند و بخواهند
که موی ایشان زود سفید شود از زن و مرد و موجب این بسیاری
غم و اندوه است و هنوز ریش و موی سر را رنگ میکنند و از آن غافلند
که اندیشه

سفیدی مو

که در حدیث قدسی آمده است که بعد دهر موی که در بنده سفید
میگردد حضرت حق سبحانه را رحم زیاده میشود و مضمون آن حدیث
اینست که خداوند تبارک و تعالی فرموده که بعزت و جلال من که هر گاه
موی بنده من سفید شود من او را عذاب نکنم و گرفتاران بدبخت
میخواهند که آنرا بسیاهی بپوشند هیهات هیهات بیت
پیری بسیه کردن مو پوشیدن ؛ حقا که بود بریش خود خندیدن و فی الجمله
حدوث سفیدی در موی طبیعی می باشد و غیر طبیعی و آنکه طبیعی است از
نضج غذایی حاصل میشود که آن غذا ماده موی است و این رای جالینوس
است از حکماء اطبا و یا بسبب استحاله آفت برنگ موی و این رای
و مذهب ارسطو است از حکمای مشائین و اما حدوث غیر طبیعی بسبب
افراط یبوست می باشد و بواسطه یبوست سفید میشود همچنانکه
حال زرع شاهد آنست بعد از سبزی و تراوت بسبب عطش حاصل
زرع را و این اکثر عقب امراض حاده محرقه حادث میشود پس شیبه
نیک باشد بیان معالجات و بباید دانست که چیزهایی که موجب تاخیر
است در سفید شدن موی استعمال اطریفلات است اکثر اجتناب
باید نمود و خوردن مع ملازمت هلیله پرورده هر روز یکعدد و ترک
شوربا ها و اشکنها باید کرد که در سفید شدن موی تقویت میکنند
و ترک فواکه رطبه و جماع و درآمدن حمام بسیار نیز که اینها موجب سفید
شدن موی است و در علاج او یکی التزام قی است بعد از خوردن

طعام خوردن اب رب بوسیده یا با سکنجبین [illegible]
بلغم بادویهٔ محققه یا بن خلط مانند تربد سعبه مجوف تراشیده چرب
کرده کو مثل او و آنچه مخرج بلغم است و استعمال مجففات از ماکول و مشروب
و اغشیه کردن موی بقطران و چهار ساعت صبر باید کرد و بعد از آن
بحمام در آمده خود را و موی را باید شست و مالیدن روغن قسط و روغن
سیاه دانه و روغن حنظل و امثال اینها موجب آنست که موی زرد
نشود والله اعلم **مقاله ۳۰ در بیان صلع** که مراد بآن
ریختن موی است و سبب او یا افراط یبوست است که بسبب آن غذای
خود نمی یابد و تخلخل مسام است و بدین سبب مادهٔ موی محتبس نمیشود تا موی
متکون گردد و یا سبب انسداد مسام است که از خروج مانع است اما آنچه
سبب او یبوست است او را علاج کردن و فلاح از و جستن مشکل است
و اما آنچه بسبب انسداد او باشد علاج او سعی در تحلیل است و دخول حمام
و استعمال اشیاء منبته و رویانندهٔ موی است **مقاله ۳۱**
در بیان کلف و نمش و برش و دم میت که از امراض جلد است باید دانست که وجود
علل مذکوره بسبب انتفاع نایافتن دهنهای عرق لیفی است پس خون
محتقن میشود و در تحت جلد می ماند بر وجهی که لون و شکل جلد از حال
اصلی خود میگردد و آنچه تغیر بجانب حمره دارد آنرا نمش می نامند و آنچه
بجانب سواد مایل است آنرا برش میگویند و آنچه آمیخته از سواد و حمره
بر سطح جلد است آنرا کلف می نامند و اصحاب نمش را در اکثر اوقات

لب

کلف نمش برش بهق

لب می ترکد بسبب یبوست مزاج و معالج باید که در علاج مبادرت نماید
بعد از آنکه در خون غلطی ظاهر شود و خروج خون از عضو ماوف عسر تر
پیدا کند و علاج او فصد است و اخراج خلط سوداوی و تعدیل مزاج علیل
و استعمال ادویهٔ جالیه که در تحسین لون استعمال میکنند و از جملهٔ دواها
ترمس است که باقلای شامی است **مقاله ۳۲ در بیان بهق**
و برص ابیض و اسود بدانکه فرق میان بهق ابیض
و اسود و برص ابیض و اسود اینست که بهق بر ظاهر جلد است و او را
غور در جلد نیست بخلاف برص که او را غور است و فرق دیگر آنکه
بهق از سطح عضو به بلندی و پستی متمیز نیست و اگر سوزن بخلند
خون بیرون می آید و برص بخلاف جمیع این اوصاف است و قوت
دافعه در او قوی است که ماده را تمام ظاهر جلد دفع کرده است و مولد این
هر دو علت ضعف قوت هاضمه است و این دو علت هرگاه که
متمکن و مستحکم شوند غذای صالح را مستبدل بلون خود میگردانند اما
نسبت برص اسود و بهق اسود مثل نسبت برص ابیض نیست زیرا که
در برص اسود تقلیس لازم است و او را قوبا می نامند و اگر او در جمیع
یا اکثر اعضا پیدا شود مقدمهٔ جذام است نعوذ بالله من شره و مادهٔ
هر دو ابیض از بلغم است و ماده هر دو اسود از سودا و علاج استفراغ
و تنقیهٔ بدن است از مادهٔ موجب علت با ایارج لوغاذیا و استعمال ادویه
جالیه که آن نیز مذکور است در تحسین لون و تعدیل مزاج و اصلاح هضم در بن

علت ضروری واز جمله چیزها که تغیر رنگ برص میکند و مدت بسیار
می باید عمل کردن روغن باذنجان است و مقل و اورا اطبا از خواص
عظیم شمرده اند واما در علاج برص اسود استعمال ادویه جالیه قویه
باید کرد تا نقطه و آبله ظاهر شود واز و زرداب رود و چند روز باید
گذاشت تا محل آبلها نیکو شود و دیگر بتکرار بر وجه مذکور این عمل
باید کرد و ادویه او مثل تخم تراتیزک و خردل و تخم هزار اسفند و تخم
ترب و در استخوان بوسیده نیز خاصیت ازاله این امراض بطریق
طلا کردن گفته اند والله اعلم مقاله ۳۳ در بیان صنان
که مراد بآن بوی بد بغل است و سبب حدوث او خلط متعفن است و باعرق
متعفن و تاخیر غسل غسل جنابت نیز گفته اند که از موجبات حدوث
اوست علاج بوی بغل و علاج او استفراغ و تنقیه بدن است از خلط
متعفن و تعدیل مزاج و اصلاح اغذیه و ترک آنچه از و بوی بد حادث
میشود و در علاج این آب زردالوی خشک بسیار نافع است و مالیدن
سعد و برگ مورد و ورق سوسن آسمانجونی و بیخ او در شیب بغل بسیار
نافع است هر یک یا مجموع و ترکیب دیگر توتیا و مرداسنگ و شب
یمانی و صبر سقوطری و مصطکی مجموع را کوفته و بیخته و بگلاب خمیر کرده حبها
باید ساخت و در سایه خشک کرده و بوقت حاجت ازین حبها در
گلاب حل کرده باید مالید و اگر درین ترکیب اندکی مشک و اندکی کافور
بیامیزند بهتر باشد و همچنین از تنبک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب که

بدن بدغسل

[illegible]
[illegible] ط و انضمام مره تلخ محترق با او این طعم حاصل
[illegible] یت مثل صفرا داشته اند و این قسم اسخن انواع بلغم
[illegible] و کیفیت او حار یابس است و بلغم حامض که [illegible] است بنابر آن
[illegible] ست که در و تاثیر حرارت قلیل است و بحد نضج نرسیده است این طعم
[illegible] ل کرده است و او در کیفیت بارد یابس است که سرد خشک باشد
و بلغم عفص که طعمش دهن در هم می آرد بمثال طعم مازو و برو غالب اجزای
ارضی است و او اکثف و اغلظ انواع بلغم است و در کیفیت بارد یابس
است و اما اقسام اربعه اش از جهت قوام خام و جصی و مائی و زجاجی
و بلغم خام بلغمیست که مختلف الاجزا است در رقت و غلظ بحسب حقیقت
و اورا مطلق می نامند و بحسب حس اورا بلغم مخاطی میخوانند یعنی تشبیه
بمخاط کرده اند که آن آب بینی است زیرا که اختلاف قوام دارد و بحسب
جزئین رقیق و غلیظ حس ادراک آن نمی تواند کرد و وجه ادراک اش آنست
که از و قدری اگر بر خاک افتد جزء رقیق نزود غوص میکند و غلیظ فوق
او ایستاده است باین طریق از یکدیگر چیزی متمیز میشود و بلغم جصی
بلغمیست که مشابه گچ گداخته در آب است در لون و قوام در غلظت و ر[illegible]
[illegible] جزاء لطیفه او در بدن بتحلیل رفته است و اجزاء کثیفه او مانده
شده همچنانچه در اوجاع مفاصل که بطول مرا انجامد میان مفاصل

لطیفه بحرارت بتحلیل رفته و غلیظ منجمد شده و بلغم
در قوام مشابه آب و کیفیت و طبع او بارد رطب است و
بلغمیت مشابه نشاسته سفید گداخته در قوام و لون و او ابرد الو
است و باید دانست که هر یک از اصناف بلغم که معدود شد
طعم حصول طعوم مذکوره یا از ذات اوست یا بواسطه امر
امر دیگری همچنانکه در بلغم حامض بسبب قلت تاثیر حرارت یا
تواند بود که بواسطه مخالطه و امتزاج سودا باشد چه طعم سودا
است اما جنس سودا دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی اما قسم طبیعی از و
و دردی خون است و غیر طبیعی خلط محترق از اخلاط اربعه حتی سودای
طبیعی اگر احتراق یابد هم سودا میشود و فایده سودای طبیعی در بدن از
خالق سبحانه و تعالی آنست که جزوی از و با خون که غذاء اعضا میشود
مختلط باشد مثل استخوان که غذاء او سودا است و دیگر آنکه چون او غلیظ
است خون رقیق را متانت و غلظ بخشد تا عند الاغتذاء زود نگذرد و اعضا
بهر خود کما ینبغی توانند گرفت چه او بمثابه سریشم است که خون را در مواضع
که میباید امساک میکند و فایده دیگر آنکه جزوی از و از سپرز طحال بر فم معده بریزد
تا فم معده بر شهوت غذا باشد زیرا که طعم سودا حامض است و بحموضتی و
ترشی که دارد فم معده را عند الوصول لذعی و گزیدنی میکند و از آن تنبیه
است و این را در خارج نیز مثالی هست و آن آنست که اشتها

